

التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر

صحيح بخارى

(فارسي)

تأليف:

محمد بن اسماعيل بخارى

افتصار کننده:

ابوالعباس زين الدين احمد بن احمد بن

عبدالله الطيف الشرجى الزبيدى

مترجم:

عبدالقادر ترشابى

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه مترجم	۸۲
زندگی امام بخاری	۸۶
سفرهای امام بخاری	۸۷
اساتید و شاگردان امام بخاری	۸۸
گوشه هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری	۸۹
امام و حکام	۹۰
فقه و اجتهاد امام بخاری	۹۱
قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی	۹۲
تألیفات امام بخاری رحمه الله تعالی	۹۴
تدریس امام بخاری رحمه الله تعالی	۹۴
وفات امام بخاری رحمه الله تعالی	۹۵
صحیح بخاری	۹۶
انگیزه های تألیف صحیح بخاری	۹۷
مختصر صحیح بخاری	۹۸
۱ - کتاب وحی	۱۵
باب (۱): چگونگی آغاز وحی بر رسول الله ﷺ	۱۵
اعمال به نیت ها بستگی دارند	۱۵
۲ - کتاب ایمان	۲۶
باب (۱): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است	۲۶
باب (۲): شاخه های ایمان	۲۶
باب (۳): مسلمان و مهاجر	۲۶
باب (۴): بهترین اسلام	۲۷
باب (۵): طعام دادن از اسلام است	۲۷
باب (۶): جزو ایمان است که آنچه برای خود می پسندی، برای برادرت نیز پسند	۲۷
باب (۷): محبت و دوستی با پیامبر ﷺ از ایمان است	۲۸
باب (۸): لذت ایمان	۲۸

- باب (۹): دوست داشتن اَنصار، نشانه ايمان است ۲۸
- باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دين است..... ۲۹
- باب (۱۱): عبادت در حد توان..... ۳۰
- باب (۱۲): برتري ميان اهل ايمان در اعمال است ۳۰
- باب (۱۳): حياء بخشي از ايمان است..... ۳۱
- باب (۱۴): اگر توبه کردند، نماز خواندند، و زکات دادند، کاري با آنها نداشته باشيد ۳۲
- باب (۱۵): کسي که مي گويد: ايمان يعني عمل کردن..... ۳۲
- باب (۱۶): هرگاه که اسلام، واقعي نباشد ۳۳
- باب (۱۷): ناسپاسي از شوهران، و اينکه ناسپاسي، در جاتي دارد ۳۴
- باب (۱۸): گناهان، از امور جاهليت اند و بجز شرک، هيچ گناهي، کفر نيست ۳۴
- باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، ميان آنها ميآنجيگري کنيد ۳۵
- باب (۲۰): مراتب ظلم و ستم..... ۳۵
- باب (۲۱): نشانه هاي منافق ۳۶
- باب (۲۲): شب بيداري در شب قدر از ايمان است..... ۳۷
- باب (۲۳): جهاد از ايمان است ۳۷
- باب (۲۴): عبادت در ماه مبارك رمضان ۳۷
- باب (۲۵): روزه رمضان بقصد حصول اجر و پاداش ۳۸
- باب (۲۶): دين، آسان است ۳۸
- باب (۲۷): نماز از ايمان است ۳۸
- باب (۲۸): اسلام واقعي..... ۳۹
- باب (۲۹): بهترين عبادات نزد خداوند، با دوام ترين آنهاست ۴۰
- باب (۳۰): کم و زياد شدن ايمان ۴۰
- باب (۳۱): زکات از اسلام است..... ۴۱
- باب (۳۲): تشييع جنازه از ايمان است ۴۲
- باب (۳۳): ترس مؤمن از اينکه عملش نابود شود بدون اينکه خودش بداند ۴۳
- باب (۳۴): پرسش جبريل از پيامبر ﷺ درباره ايمان، اسلام واحسان.. ۴۳
- باب (۳۵): فضيلت پرهيز از شبهات..... ۴۵
- باب (۳۶): پرداختن خمس غنيمت، از ايمان است ۴۵
- باب (۳۷): پاداش اعمال به نيت ها بستگي دارد ۴۶

- باب (۳۸): پیامبر ﷺ فرمود: دین، خیر خواهی است ۴۷
- ۳ — کتاب علم** ۴۸
- باب (۱): فضیلت علم و دانش ۴۸
- باب (۲): آموختن با صدای بلند ۴۸
- باب (۳): امتحان پیروان به وسیله رهبر و پیشوا ۴۹
- باب (۴): خواندن حدیث بر عالم و محدث ۴۹
- باب (۵): پیامبر ﷺ می فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلغ، فهمیده تر باشد ۵۲
- باب (۶): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد ۵۳
- باب (۷): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می گرداند ۵۳
- باب (۸): درک و فهم علم ۵۴
- باب (۹): غبطه خوردن در علم و حکمت ۵۴
- باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن ۵۵
- باب (۱۱): کودک چه وقت می تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟ ۵۵
- باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می آموزد و به دیگران می آموزاند ۵۶
- باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی ۵۶
- باب (۱۴): فضیلت علم ۵۷
- باب (۱۵): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی ۵۷
- باب (۱۶): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست ۵۸
- باب (۱۷): سفر برای دانستن يك مسئله و تعلیم آن به اهل خود ۵۹
- باب (۱۸): تناوب در فراگیری علم ۶۰
- باب (۱۹): اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهده چیز ناخوشایند ۶۱
- باب (۲۰): کسی که يك سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می کند ۶۳
- باب (۲۱): تعلیم زن و فرزندان و زیردستان ۶۳
- باب (۲۲): پند و نصیحت کردن امام زنان را ۶۳
- باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث ۶۴
- باب (۲۴): علم چگونه از بین میرود؟ ۶۴
- باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟ ۶۵
- باب (۲۶): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره پرسد ۶۵

- باب (۲۷): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند ۶۶
- باب (۲۸): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبر ﷺ نسبت دهد ۶۷
- باب (۲۹): نوشتن علم ۶۷
- باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد در شب ۶۹
- باب (۳۱): شب بیداری برای فراگیری علم و دانش ۶۹
- باب (۳۲): حفظ علم ۷۰
- باب (۳۳): گوش فرادادن به علما ۷۱
- باب (۳۴): اگر از عالمی پرسند که کدام يك از مردم دانا تر است، چه بگوید؟ ۷۲
- باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است ۷۵
- باب (۳۶): خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (از علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است) ۷۵
- باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید همه آنرا نفهمند ۷۶
- باب (۳۸): حیا در علم ۷۷
- باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند ۷۷
- باب (۴۰): تعلیم و فتوی در مسجد ۷۷
- باب (۴۱): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد ۷۸
- ۴ — کتاب وضو** ۷۹
- آداب وضو** ۷۹
- باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست ۷۹
- باب (۲): فضیلت وضو ۷۹
- باب (۳): وسوسه، ناقض وضو نیست ۸۰
- باب (۴): تخفیف در وضو ۸۰
- باب (۵): کامل کردن وضو ۸۰
- باب (۶): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب ۸۱
- باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا ۸۲
- باب (۸): گذاشتن آب در توال (دستشویی) ۸۲
- باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود ۸۲
- باب (۱۰): قضای حاجت روی دو حشت ۸۳

- باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت ۸۳
- باب (۱۲): استنجا با آب ۸۴
- باب (۱۳): نهي از استنجا با دست راست ۸۴
- باب (۱۴): استنجا با سنگ ۸۴
- باب (۱۶): يك بار شستن اعضاي وضو ۸۵
- باب (۱۷): دو بار شستن اعضاي وضو ۸۵
- باب (۱۸): سه بار شستن اعضاي وضو ۸۶
- باب (۱۹): استنشاق در وضو ۸۷
- باب (۲۰): عدد فرد، در سنگهاي استنجا، رعایت گردد ۸۷
- باب (۲۱): مسح بر کفش، درست نیست ۸۸
- باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد ۸۹
- باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز ۸۹
- باب (۲۴): حکم آبی که با آن موي انسان شسته شده باشد ۸۹
- باب (۲۵): ظرفی که سگ در آن، آب خورده باشد ۹۰
- باب (۲۶): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی ۹۰
- باب (۲۷): کمک به شخص در وضو گرفتن ۹۱
- باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو ۹۲
- باب (۲۹): مسح نمودن همه سر ۹۳
- باب (۳۰): استفاده از باقیمانده آب وضو ۹۳
- باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش ۹۴
- باب (۳۲): رسول اکرم ﷺ آب وضو خود را روی شخص بیهوش ریخت ۹۴
- باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از يك طشت ۹۵
- باب (۳۴): وضو گرفتن با يك مُد ۹۷
- باب (۳۵): مسح بر موزه و عمامه ۹۷
- باب (۳۶): پوشیدن موزه در حالت طهارت ۹۸
- باب (۳۷): کسیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق، وضو نگرفته است. ... ۹۸
- باب (۳۸): کسیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد ۹۸
- باب (۳۹): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟ ۹۹

- باب (۴۰): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی داند
 ۹۹
- باب (۴۱): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن
 ۱۰۰
- باب (۴۲): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است
 ۱۰۰
- باب (۴۳): آنچه درباره شستن بول و ادرار آمده است
 ۱۰۱
- باب (۴۴): به حال خود گذاشتن بادیه نشینی که در مسجد ادرار نمود
 ۱۰۱
- باب (۴۵): ادرار کودکان شیرخوار
 ۱۰۱
- باب (۴۶): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته
 ۱۰۲
- باب (۴۷): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار
 ۱۰۲
- باب (۴۸): شستن خون
 ۱۰۳
- باب (۴۹): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد
 ۱۰۳
- باب (۵۰) حکم آغل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان
 ۱۰۴
- باب (۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب
 ۱۰۵
- باب (۵۲): ادرار کردن در آب را کد
 ۱۰۵
- باب (۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمیشود
 ۱۰۵
- باب (۵۴): حکم آب دهان و بینی در لباس
 ۱۰۷
- باب (۵۵): زنی که خون را از صورت پدرش شست
 ۱۰۷
- باب (۵۶): مسواک زدن
 ۱۰۷
- باب (۵۷): دادن مسواک به بزرگترها
 ۱۰۸
- باب (۵۸): فضیلت کسی که با وضو می خوابد
 ۱۰۸
- ۵ — کتاب غسل**
 ۱۱۰
- باب (۱): وضو قبل از غسل
 ۱۱۰
- باب (۲): غسل مرد با همسرش
 ۱۱۰
- باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن
 ۱۱۱
- باب (۴): کسی که سه بار بر سر خود آب بریزد
 ۱۱۱
- باب (۵): کسی که غسل را با محلاب^۰ آغاز کند
 ۱۱۲
- باب (۶): تکرار همبستری و همبستری با همسران متعدد با یک غسل
 ۱۱۲
- باب (۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید
 ۱۱۳
- باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل
 ۱۱۳

- باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود..... ۱۱۳
- باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است..... ۱۱۴
- باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت..... ۱۱۵
- باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود..... ۱۱۵
- باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد..... ۱۱۶
- باب (۱۴): تماس آلت تناسلی زن و مرد..... ۱۱۶
- ۶ - کتاب حیض..... ۱۱۷**
- باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی..... ۱۱۷
- باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی..... ۱۱۷
- باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن..... ۱۱۸
- باب (۴): کسی که حیض را نفاس می نامد..... ۱۱۸
- باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی..... ۱۱۹
- باب (۶): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند..... ۱۱۹
- باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه..... ۱۲۰
- باب (۸): استفاده زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض..... ۱۲۰
- باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثار حیض را پاک کند..... ۱۲۱
- باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی..... ۱۲۲
- باب (۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی..... ۱۲۲
- باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست..... ۱۲۳
- باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی..... ۱۲۳
- باب (۱۴): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا..... ۱۲۴
- باب (۱۵): زردی و تیرگی خون در ایام غیر قاعدگی..... ۱۲۴
- باب (۱۶): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود..... ۱۲۵
- باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید..... ۱۲۵
- باب (۱۸)..... ۱۲۵
- ۷ - کتاب تیمم..... ۱۲۷**
- باب (۱)..... ۱۲۷
- باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می رفت، تیمم نماید..... ۱۲۹

باب (۳): آیا تیمم کننده می تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند..... ۱۲۹

باب(۴): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می گیرد..... ۱۳۰

۸ — کتاب نماز..... ۱۳۴

باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟..... ۱۳۴

باب (۲): نماز خواندن در يك پارچه..... ۱۳۷

باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد..... ۱۳۸

باب (۴): اگر کسی در يك قطعه لباس، نماز خواند باید آنرا به شانه هایش بیندازد..... ۱۳۸

باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد..... ۱۳۹

باب (۶): نماز خواندن در عبای شامی..... ۱۴۰

باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن..... ۱۴۱

باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود..... ۱۴۱

باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است..... ۱۴۲

باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟..... ۱۴۴

باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد..... ۱۴۴

باب (۱۲): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد میشود؟.. ۱۴۵

باب (۱۳): نماز خواندن در عبای ابریشمی و در آوردن آن..... ۱۴۵

باب (۱۴): نماز خواندن در عبای سرخ رنگ..... ۱۴۶

باب (۱۵): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین..... ۱۴۶

باب(۱۶): نماز خواندن بر حصیر..... ۱۴۷

باب (۱۷): نماز خواندن بر رختخواب..... ۱۴۸

باب (۱۸): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما..... ۱۴۸

باب (۱۹): نماز خواندن با کفش..... ۱۴۹

باب (۲۰): نماز خواندن با موزه..... ۱۴۹

باب (۲۱): دور نگه داشتن بازوها هنگام سجده..... ۱۵۰

باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن..... ۱۵۰

باب (۲۳): خداوند می فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید..... ۱۵۰

باب(۲۴): از هر جا باید رو به قبله نمود..... ۱۵۱

باب(۲۵): آنچه در باره قبله آمده است و نظر کسانی که می گویند هر کس اشتباهاً به سوی

قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نکند..... ۱۵۲

- باب (۲۶): پاك کردن آب بيبي از مسجد با دست ۱۵۳
- باب (۲۷): كفارة تف کردن در مسجد ۱۵۴
- باب (۲۸): پند و اندرز امام به مردم درباره کامل کردن نماز و ذکر قبله ۱۵۴
- باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟ ۱۵۴
- باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشه خرما در مسجد ۱۵۵
- باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل ۱۵۶
- باب (۳۲): آیا جایز است قبرهاي مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جاي آن، مسجد بنا گردد؟ ۱۵۸
- باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران ۱۵۹
- باب (۳۴): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد ۱۶۰
- باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها ۱۶۰
- باب (۳۶) ۱۶۰
- باب (۳۷): خوابیدن زنان در مسجد ۱۶۱
- باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد ۱۶۲
- باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می شود، دو رکعت نماز بخواند ۱۶۳
- باب (۴۰): بنای مسجد ۱۶۳
- باب (۴۱): همکاری در ساخت مسجد ۱۶۴
- باب (۴۲): کسی که مسجدی بنا کند ۱۶۴
- باب (۴۳): کنترل و گرفتن سر نیزه ها هنگام عبور از مسجد ۱۶۵
- باب (۴۴): عبور نمودن از داخل مسجد ۱۶۵
- باب (۴۵): حکم شعر سرودن در مسجد ۱۶۵
- باب (۴۶): نیزه بازی در مسجد ۱۶۶
- باب (۴۷): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد ۱۶۶
- باب (۴۸): جارو زدن مسجد و جمع آوری خار و خاشاک آن ۱۶۶
- باب (۴۹): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد ۱۶۷
- باب (۵۰): بستن اسیر و مدیون در مسجد ۱۶۷
- باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره ۱۶۸
- باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت ۱۶۸

- باب (۵۳)..... ۱۶۹.....
- باب (۵۴): باز کردن درب و پنجره به مسجد ۱۶۹.....
- باب (۵۵): قفل و دروازه خانه کعبه و مساجد دیگر ۱۷۰.....
- باب (۵۶): حلقه درس و تشکیل جلسه در مسجد..... ۱۷۱.....
- باب (۵۷): دراز کشیدن در مسجد..... ۱۷۱.....
- باب (۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار ۱۷۲.....
- باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد ۱۷۲.....
- باب (۶۰): مساجد که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است..... ۱۷۴.....
- ابواب ستره نماز گزار..... ۱۷۹.....**
- باب (۱): ستره امام، ستره مقتدی نیز هست ۱۷۹.....
- باب (۲): فاصله بین نماز گزار و ستره..... ۱۷۹.....
- باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه..... ۱۸۰.....
- باب (۴): نماز خواندن بسوی ستون..... ۱۸۰.....
- باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها..... ۱۸۰.....
- باب (۶): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر..... ۱۸۱.....
- باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت..... ۱۸۱.....
- باب (۸): نماز گزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود ۱۸۲.....
- باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار ۱۸۳.....
- باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است ۱۸۳.....
- باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند ۱۸۳.....
- باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می دارد..... ۱۸۴.....
- کتاب (۹) اوقات نماز ۱۸۵.....**
- باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها..... ۱۸۵.....
- باب (۲): نماز، باعث آمرزش گناهان می شود..... ۱۸۵.....
- باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع..... ۱۸۷.....
- باب (۴): نمازهای پنجگانه، باعث کفاره گناهان می شود ۱۸۷.....
- باب (۵): نماز گزار با پروردگارش مناجات می کند ۱۸۸.....
- باب (۶): تأخیر نماز ظهر در تابستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود ۱۸۸.....

- باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است ۱۸۹
- باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر ۱۹۰
- باب (۹): وقت نماز عصر ۱۹۰
- باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد ۱۹۱
- باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترك کند ۱۹۲
- باب (۱۲): فضیلت نماز عصر ۱۹۲
- باب (۱۳): کسی که يك رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد ۱۹۳
- باب (۱۴): وقت نماز مغرب ۱۹۴
- باب (۱۵): کسیکه نمی خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد ۱۹۵
- باب (۱۶): فضیلت نماز عشاء ۱۹۵
- باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد ۱۹۶
- باب (۱۸): وقت نماز صبح ۱۹۷
- باب (۱۹): فضیلت نماز فجر ۱۹۷
- باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب ۱۹۸
- باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود ۱۹۹
- باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقتش ۲۰۰
- باب (۲۴): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت ۲۰۱
- باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند ۲۰۱
- باب (۲۶) ۲۰۲
- باب (۲۷) ۲۰۲
- باب (۲۸): شب نشینی با مهمان و خانواده خود ۲۰۲
- کتاب اذان ۲۰۵**
- باب (۱): آغاز مشروعیت اذان ۲۰۵
- باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود ۲۰۵
- باب (۳): فضیلت اذان گفتن ۲۰۶
- باب (۴): اذان گفتن با آواز بلند ۲۰۶
- باب (۵): اذان از خونریزی جلوگیری می کند ۲۰۶
- باب (۶): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟ ۲۰۷
- باب (۷): دعای اذان ۲۰۷

- باب (۸): قرعه کشتی برای اذان گفتن..... ۲۰۸
- باب (۹): اذان گفتن شخص نابینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید..... ۲۰۸
- باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر..... ۲۰۹
- باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر..... ۲۰۹
- باب (۱۲): بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند..... ۲۱۰
- باب (۱۳): کسی که در حالت سفر، اذان يك مؤذن را کافی می داند..... ۲۱۰
- باب (۱۴): اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان و اقامه بگویند..... ۲۱۱
- باب (۱۵): کسی که بگوید: نمازمان فوت شده است..... ۲۱۱
- باب (۱۶): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد..... ۲۱۲
- باب (۱۷): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد..... ۲۱۲
- باب (۱۸): وجوب نماز جماعت..... ۲۱۲
- باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت..... ۲۱۳
- باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت..... ۲۱۳
- باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما..... ۲۱۴
- باب (۲۲): پاداش گام برداشتن در راه خدا..... ۲۱۴
- باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت..... ۲۱۵
- باب (۲۴): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته و منتظر نماز باشد..... ۲۱۵
- باب (۲۵): فضیلت رفتن به مسجد..... ۲۱۶
- باب (۲۶): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست..... ۲۱۶
- باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود..... ۲۱۷
- باب (۲۸): آیا امام با کسانی که حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبه جمعه خوانده شود؟..... ۲۱۸
- باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟)..... ۲۱۹
- باب (۳۰): کسی که در خانه اش مشغول کاری بوده و هنگام فرار رسیدن وقت نماز، به مسجد رفته است..... ۲۱۹
- باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر ﷺ..... ۲۲۰
- باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته ترند..... ۲۲۰
- باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد..... ۲۲۱

- باب (۳۴): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند..... ۲۲۳
- باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟..... ۲۲۴
- باب (۳۶): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید..... ۲۲۴
- باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ..... ۲۲۵
- باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدی آن نماز را کامل کردند..... ۲۲۵
- باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام بایستد..... ۲۲۵
- باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد.... ۲۲۶
- باب (۴۱): امام قرائت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید..... ۲۲۶
- باب (۴۲): نماز مختصر، ولی کامل باشد..... ۲۲۷
- باب (۴۳): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریه کودک..... ۲۲۷
- باب (۴۴): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز..... ۲۲۸
- باب (۴۵): رو کردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها..... ۲۲۸
- باب (۴۶): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد..... ۲۲۸
- باب (۴۷): نماز شب..... ۲۲۹
- ابواب صفت نماز..... ۲۳۰**
- باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز..... ۲۳۰
- باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)..... ۲۳۰
- باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟..... ۲۳۰
- باب (۴)..... ۲۳۱
- باب (۵): نگاه کردن به سوی امام در نماز..... ۲۳۲
- باب (۶): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز..... ۲۳۲
- باب (۷): التفات در نماز..... ۲۳۳
- باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها..... ۲۳۳
- باب (۹): قرائت در نماز ظهر..... ۲۳۵
- باب (۱۰): قرائت در نماز مغرب..... ۲۳۶
- باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب..... ۲۳۷
- باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء..... ۲۳۷
- باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء..... ۲۳۷

- باب (۱۴): قرائت در نماز فجر ۲۳۸
- باب (۱۵): قرائت با صدای بلند در نماز فجر ۲۳۸
- باب (۱۶): خواندن سوره های مختلف در نماز ۲۴۰
- باب (۱۷): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز ۲۴۰
- باب (۱۸): آمین گفتن امام با صدای بلند ۲۴۱
- باب (۱۹): فضیلت آمین گفتن ۲۴۱
- باب (۲۰): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف ۲۴۱
- باب (۲۱): تکبیر گفتن برای رکوع ۲۴۲
- باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده ۲۴۲
- باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع ۲۴۳
- باب (۲۴): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن ۲۴۳
- باب (۲۵): دعا در رکوع ۲۴۳
- باب (۲۶): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) ۲۴۴
- باب (۲۷): قنوت ۲۴۴
- باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع ۲۴۵
- باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت ۲۴۶
- باب (۳۰): فضیلت سجده ۲۴۶
- باب (۳۱): سجده با هفت عضو ۲۵۰
- باب (۳۲): مکث بین دو سجده ۲۵۰
- باب (۳۳): نماز گزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد ۲۵۰
- باب (۳۴): نشستن بعد از رکعت اول وسوم و سپس، برخاستن از آن ۲۵۱
- باب (۳۵): تکبیر گفتن، هنگام بلند شدن از سجده ۲۵۱
- باب (۳۶): نشستن به طریقه سنت، در تشهد ۲۵۱
- باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند ۲۵۳
- باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر ۲۵۳
- باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن ۲۵۴
- باب (۴۰): دعاهای اختیاری پس از تشهد ۲۵۵
- باب (۴۱): سلام گفتن ۲۵۵
- باب (۴۲): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد ۲۵۵

- باب (۴۳): ذکر بعد از نماز ۲۵۶
- باب (۴۴): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز ۲۵۷
- باب (۴۵): امام می تواند در صورت نیاز از بالای شانه های مردم، عبور نماید ۲۵۸
- باب (۴۶): روی گردانیدن یا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز ۲۵۹
- باب (۴۷): حکم خوردن سیر، پیاز و ترة خام ۲۵۹
- باب (۴۸): وضوی کودکان ۲۶۰
- باب (۴۹): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی ۲۶۱
- ۱۱ — کتاب نماز جمعه** ۲۶۲
- باب (۱): فرض بودن نماز جمعه ۲۶۲
- باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه ۲۶۲
- باب (۳): فضیلت روز جمعه ۲۶۳
- باب (۴): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه ۲۶۳
- باب (۵): پوشیدن بهترین لباس ۲۶۴
- باب (۶): مسواک زدن در روز جمعه ۲۶۵
- باب (۷): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود ۲۶۵
- باب (۸): نماز جمعه در روستاها و شهرها ۲۶۵
- باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟ ۲۶۶
- باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟ ۲۶۶
- باب (۱۱): اگر روز جمعه هوا گرم بود ۲۶۷
- باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه ۲۶۸
- باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید ۲۶۸
- باب (۱۴): اذان روز جمعه ۲۶۸
- باب (۱۵): يك مؤذن در روز جمعه ۲۶۹
- باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده ۲۷۰
- باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه ۲۷۱
- باب (۲۰): امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند ۲۷۲
- باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه ۲۷۳
- باب (۲۲): خاموش نشستن و گوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه ۲۷۴

- باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه ۲۷۴
- باب (۲۴): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند. ۲۷۴
- باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه ۲۷۵
- احکام نماز خوف ۲۷۶**
- باب (۱): نماز خوف ۲۷۶
- باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده ۲۷۶
- باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می توان سواره و یا اشاره، نماز خواند ۲۷۷
- ابواب عیدین ۲۷۸**
- آداب نماز عیدین و جشن روز عید ۲۷۸
- باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید ۲۷۸
- باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر ۲۷۸
- باب (۳): خوردن در روز عید قربان ۲۷۹
- باب (۴): رفتن به عیدگاه بدون منبر ۲۸۰
- باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه ۲۸۱
- باب (۶): خطبه عیدین بعد از نماز است ۲۸۱
- باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق ۲۸۱
- باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منا) و هنگام رفتن به عرفات ۲۸۲
- باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو، روز عید در عیدگاه ۲۸۲
- باب (۱۰): تغییر راه رفت و برگشت به عیدگاه در روز عید ۲۸۲
- ابواب نماز وتر ۲۸۴**
- باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است ۲۸۴
- باب (۲): اوقات نماز وتر ۲۸۴
- باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد ۲۸۵
- باب (۴): خواندن نماز وتر بر سواری ۲۸۵
- باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع ۲۸۵
- ۱۵ — کتاب استسقاء ۲۸۷**
- باب (۱): استسقاء (طلب باران) ۲۸۷
- باب (۲): نفرین پیامبر ﷺ که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف، مبتلا گردان» ۲۸۷

- باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع ۲۸۹
- باب (۴): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله ۲۹۰
- باب (۵): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء ۲۹۰
- باب (۶): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید ۲۹۱
- باب (۷): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت ۲۹۱
- باب (۸): هنگام وزش طوفان و باد شدید ۲۹۱
- باب (۹): پیامبر ﷺ فرمود: «بوسيلة باد صبا، نصرت و یاری شدم» ۲۹۱
- باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله و دیگر مصائب، گفته میشود ۲۹۲
- باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می بارد ۲۹۲
- ۱۶ — کتاب کسوف (خورشید گرفتگی) ۲۹۳**
- باب (۱): خواندن نماز کسوف ۲۹۳
- باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف ۲۹۵
- باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی ۲۹۶
- باب (۴): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف ۲۹۶
- باب (۵): برگزاری نماز کسوف با جماعت ۲۹۶
- باب (۶): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب ۲۹۷
- باب (۷): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی ۲۹۷
- باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف ۲۹۸
- ۱۷ — کتاب سجده تلاوت ۲۹۹**
- باب (۱): آنچه درباره سجده تلاوت و سنت بودن آن، آمده است ۲۹۹
- باب (۲): سجده سوره «ص» ۲۹۹
- باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد ۲۹۹
- باب (۴): کسی که آیه سجده را خواند و سجده نکرد ۳۰۰
- باب (۵): سجده سوره انشقاق ۳۰۰
- باب (۶): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد ۳۰۰
- ۱۸ — کتاب کوتاه خواندن نماز ۳۰۱**
- باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است و مدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند ۳۰۱
- باب (۲): نماز خواندن در منا ۳۰۱

- باب (۳): در چه مسافتي نماز، شكسته خوانده مي شود؟ ۳۰۲
- باب (۴): نماز مغرب، در سفر هم، سه ركعت خوانده مي شود ۳۰۳
- باب [۵]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ ۳۰۳
- باب (۶): ترك نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر ۳۰۴
- باب (۷): خواندن نماز نفل، در سفر ۳۰۴
- باب (۸): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر ۳۰۴
- باب (۹): اگر كسي نتوانست نشسته نماز بخواند، ميتواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند ۳۰۵
- باب (۱۰): اگر كسي بخاطر عذري، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیة نماز را ایستاده بخواند ۳۰۵
- ۱۹ — کتاب نماز تهجد** ۳۰۷
- باب (۱): تهجد خواندن در شب ۳۰۷
- باب (۲): فضیلت نماز شب ۳۰۸
- باب (۳): مریض ميتواند تهجد را ترك نماید ۳۰۹
- باب (۴): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن ۳۰۹
- باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز مي خواند که پاهایش ورم مي کرد ۳۱۰
- باب (۶): خوابیدن در وقت سحر ۳۱۰
- باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب ۳۱۱
- باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله ﷺ در شب ۳۱۲
- باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت ﷺ و آنچه که از آن، منسوخ شده است ۳۱۲
- باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت گردن كسي که نماز شب نمي خواند ۳۱۳
- باب (۱۱): شخصي که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوشش ادرار مي کند ۳۱۳
- باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب ۳۱۴
- باب (۱۳): كسي که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدار شود ۳۱۴
- باب (۱۴): نماز شب پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان ۳۱۵
- باب (۱۵): سخت گیری و مبالغه در عبادت، مکروه است ۳۱۵
- باب (۱۶): کراهیت ترك نماز شب، برای كسي که به آن، پای بند بوده است ۳۱۶
- باب (۱۷): فضیلت كسي که شب، بیدار شود و نماز بخواند ۳۱۶
- باب (۱۸): دعای استخاره و دو ركعتي خواندن نماز نفل ۳۱۸

- باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن ۳۱۹
- باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می شود ۳۱۹
- باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن ۳۱۹
- باب (۲۲): سنت های قبل از نماز ظهر ۳۲۰
- باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب ۳۲۰
- ۲۰ — کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه** ۳۲۱
- باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه ۳۲۱
- باب (۲): مسجد قبا ۳۲۱
- باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله ﷺ ۳۲۲
- ۲۱ — کتاب انجام دادن کاری در نماز** ۳۲۳
- باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است ۳۲۳
- باب (۲): هموار کردن سنگ ریزه ها در نماز ۳۲۳
- باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد ۳۲۴
- باب (۴): جواب ندادن سلام در نماز ۳۲۵
- باب (۵): دست به کمر ایستادن، در نماز ۳۲۵
- ۲۲ — کتاب سجده سهو** ۳۲۶
- باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند ۳۲۶
- باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید و گوش فرا دهد ۳۲۶
- ۲۳ — کتاب جنائز** ۳۲۷
- باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد ۳۲۷
- باب (۲): تشییع جنازه ۳۲۸
- باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن ۳۲۸
- باب (۴): کسی که به اهل میت، خیر مرگ او را می دهد ۳۳۰
- باب (۵): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد ۳۳۰
- باب (۶): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد ۳۳۱
- باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود ۳۳۱
- باب (۸): استفاده از پارچه سفید، برای کفن ۳۳۲
- باب (۹): کفن کردن در دو پارچه ۳۳۲

- باب (۱۰): کفن میت..... ۳۳۲
- باب (۱۱): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود..... ۳۳۳
- باب (۱۲): کسی که در زمان رسول اکرم ﷺ، کفن اش را قبلاً آماده کرد و به او اعتراض نشد..... ۳۳۴
- باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه..... ۳۳۵
- باب (۱۴): سوگ نشتن زن، برای غیر شوهر..... ۳۳۵
- باب (۱۵): زیارت قبور..... ۳۳۵
- باب (۱۶): گفته پیامبر ﷺ «میت بسبب گریه اهل خانه اش، عذاب داده میشود» اگر به آن وصیت کرده باشد..... ۳۳۶
- باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت..... ۳۳۸
- باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست..... ۳۳۸
- باب (۱۹): رثای پیامبر ﷺ برای سعد بن خوله..... ۳۳۹
- باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت..... ۳۴۰
- باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره اش، نمایان باشد..... ۳۴۰
- باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت..... ۳۴۱
- باب (۲۳): پیامبر ﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم..... ۳۴۲
- باب (۲۴): گریه کردن، نزد مریض..... ۳۴۲
- باب (۲۵): نهي از نوحه خوانی..... ۳۴۳
- باب (۲۶): برخاستن برای جنازه..... ۳۴۴
- باب (۲۷): تشییع کننده جنازه، چه وقت بنشیند؟..... ۳۴۴
- باب (۲۸): بلند شدن برای جنازه یهودی..... ۳۴۴
- باب (۲۹): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان..... ۳۴۵
- باب (۳۰): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود..... ۳۴۵
- باب (۳۱): فضیلت تشییع جنازه..... ۳۴۶
- باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور..... ۳۴۶
- باب (۳۳): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است..... ۳۴۷
- باب (۳۴): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه..... ۳۴۷
- باب (۳۵): مردگان، صدای پای (تشییع کنندگان) را می شنود..... ۳۴۷
- باب (۳۶): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس..... ۳۴۸

- باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید ۳۴۹
- باب (۳۸): نماز بر شهید ۳۵۰
- باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید ۳۵۲
- باب (۴۰): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وي ۳۵۳
- باب (۴۱): آنچه در باره خودکشی آمده است ۳۵۴
- باب (۴۲): تعریف و تمجید از میت ۳۵۵
- باب (۴۳): عذاب قبر ۳۵۶
- باب (۴۴): پناه خواستن از عذاب قبر ۳۵۷
- باب (۴۵): جایگاه مرده، صبح و شام به وي عرضه مي شود ۳۵۸
- باب (۴۶): آنچه درباره فرزندان مسلمانان آمده است ۳۵۸
- باب (۴۷): آنچه درباره فرزندان مشرکین آمده است ۳۵۸
- باب (۴۸) ۳۵۹
- باب (۴۸): مرگ ناگهانی ۳۶۲
- باب (۴۹): آنچه درباره قبر رسول اکرم ﷺ آمده است ۳۶۲
- باب (۵۰): به مردگان، بد گفته نشود ۳۶۳
- ۲۴ — کتاب زکات ۳۶۴**
- باب (۱): وجوب زکات ۳۶۴
- باب (۲): گناه کسی که زکات نمیدهد ۳۶۶
- باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی آید ۳۶۷
- باب (۴): زکات در مال حلال و پاک است ۳۶۸
- باب (۵): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند ۳۶۸
- باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟ ۳۷۱
- باب (۸) ۳۷۱
- باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد ۳۷۲
- باب (۱۰): اگر کسی ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد ۳۷۳
- باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه ۳۷۴
- باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد ۳۷۴
- باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه و سفارش کردن برای آن ۳۷۵
- باب (۱۵): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است ۳۷۶

- باب (۱۶): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد و خیانت نکند..... ۳۷۶
- باب (۱۷): خداوند می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود ۳۷۷
- باب (۱۸): مثال بخیل و صدقه دهنده ۳۷۷
- باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد ۳۷۸
- باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟ ۳۷۸
- باب (۲۱): گرفتن مال در زکات ۳۷۹
- باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود و یک مجموعه نباید متفرق گردد ۳۷۹
- باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود ۳۸۰
- باب (۲۴): زکات شتر ۳۸۰
- باب (۲۵): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد ۳۸۰
- باب (۲۶): زکات گوسفند ۳۸۱
- باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد ۳۸۳
- باب (۲۸): در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود ۳۸۳
- باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان ۳۸۴
- باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست ۳۸۵
- باب (۳۱): دادن زکات به یتیمان ۳۸۶
- باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود ۳۸۷
- باب (۳۳): خداوند می فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود ۳۸۸
- باب (۳۴): خود داری از سؤال کردن مردم ۳۸۸
- باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد ۳۹۰
- باب (۳۶): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند ۳۹۱
- باب (۳۷): مرز بی نیازی ۳۹۱
- باب (۳۸): تخمین زدن مقدار حرما ۳۹۲
- باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی ۳۹۳

- باب (۴۰): زکات خرما، هنگام جمع آوری محصول است. و آیا باید به کودک اجازه داد تا از
 ۳۹۴..... خرمای صدقه بخورد؟
- باب (۴۱): آیا شخص می تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران،
 ۳۹۴..... اشکالی ندارد
- باب (۴۲): صدقه دادن به بردگان آزاد شده همسران پیامبر ﷺ..... ۳۹۵
- باب (۴۳): تغییر حالت زکات ۳۹۵
- باب (۴۴): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود..... ۳۹۵
- باب (۴۵): دعای خیر برای صدقه دهنده..... ۳۹۶
- باب (۴۶): حکم آنچه از دریا استخراج میشود ۳۹۶
- باب (۴۷): زکات گنج، یک پنجم آن است ۳۹۷
- باب (۴۸): حساب گرفتن از مأموران جمع آوری زکات..... ۳۹۷
- باب (۴۹): داغ کردن شترهای صدقه و بیت المال..... ۳۹۸
- ۲۵ — کتاب صدقه فطر** ۳۹۹
- باب (۱): فرض بودن صدقه فطر..... ۳۹۹
- باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود ۳۹۹
- باب (۳): صدقه فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است ۳۹۹
- ۲۶ — کتاب حج** ۴۰۰
- باب (۱): وجوب حج و فضیلت آن ۴۰۰
- باب (۲): خداوند می فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند... ۴۰۱
- باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری ۴۰۱
- باب (۴): فضیلت حج مقبول ۴۰۱
- باب (۵): میقات های حج ۴۰۲
- باب (۶)..... ۴۰۲
- باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره..... ۴۰۳
- باب (۸): رسول اکرم ﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»..... ۴۰۳
- باب (۹): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس..... ۴۰۴
- باب (۱۰): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحَرَّم چه نوع لباسی بپوشد.. ۴۰۵
- باب (۱۱): احرام بستن با سر پوشیده از حنا..... ۴۰۵
- باب (۱۲): احرام بستن از مسجد ذوالحلیفه..... ۴۰۵

- باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر يك سواري در حج..... ۴۰۶
- باب (۱۴): آنچه شخص مُحْرِم میتواند بپوشد..... ۴۰۶
- باب (۱۵): تلبیه گفتن..... ۴۰۷
- باب (۱۶): تحمید و تسبیح و تکبیر گفتن، هنگام سوار شدن بر سواري قبل از نیت کردن حج یا عمره..... ۴۰۷
- باب (۱۷): روبه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره..... ۴۰۸
- باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادي..... ۴۰۸
- باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر ﷺ مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است..... ۴۰۹
- باب (۲۰): خداوند مي فرماید: حج در ماههاي خاصي است..... ۴۰۹
- باب (۲۱): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج براي کسی که با خود، هدي نیاورده است..... ۴۱۰
- باب (۲۲): حج تمتع..... ۴۱۳
- باب (۲۳): از کجا باید وارد مکه شد..... ۴۱۴
- باب (۲۴): فضیلت مکه و خانه کعبه..... ۴۱۴
- باب (۲۵): به ارث بردن خانه هاي مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند..... ۴۱۵
- باب (۲۶): اقامت گزیدن پیامبر ﷺ در مکه..... ۴۱۶
- باب (۲۷): انهدام کعبه..... ۴۱۶
- باب (۲۸): خداوند مي فرماید: (خداوند خانه کعبه و ماههاي حرام را وسیله اي براي بر پايي دين، قرار داده است)..... ۴۱۶
- باب (۲۹): انهدام کعبه..... ۴۱۷
- باب (۳۰): آنچه در باره حجر الاسود آمده است..... ۴۱۷
- باب (۳۱): کسی که داخل کعبه نرفت..... ۴۱۸
- باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت..... ۴۱۸
- باب (۳۳): آغاز "رمل" چگونه بود؟..... ۴۱۹
- باب (۳۴): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول..... ۴۱۹
- باب (۳۵): رمل نمودن در حج و عمره..... ۴۲۰
- باب (۳۶): استلام حجر الاسود با عصا..... ۴۲۰
- باب (۳۷): بوسیدن حجر الاسود..... ۴۲۰

- باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه ۴۲۱
- باب (۳۹): صحبت کردن هنگام طواف ۴۲۲
- باب (۴۰): جلوگیری از طواف شخص عربیان و حج مشرکین ۴۲۲
- باب (۴۱): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است ۴۲۲
- باب (۴۲): تهیه آب آشامیدنی برای حجاج ۴۲۳
- باب (۴۳): وجوب سعی بین صفا و مروه ۴۲۴
- باب (۴۴): آنچه درباره سعی بین صفا و مروه آمده است ۴۲۵
- باب (۴۵): زن حائضه می تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد ۴۲۵
- باب (۴۶): حجاج نماز ظهر روز ترویبه (هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟ ۴۲۶
- باب (۴۷): روزه گرفتن در روز عرفه ۴۲۶
- باب (۴۸): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه ۴۲۷
- باب (۴۹): شتاب برای رفتن به موقف ۴۲۸
- باب (۵۰): وقوف در عرفات ۴۲۸
- باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله ﷺ از عرفات بسوی مزدلفه ۴۲۸
- باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود ۴۲۹
- باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را در شب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد ۴۲۹
- باب (۵۴): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟ ۴۳۰
- باب (۵۵): چه وقت از مزدلفه باید حرکت کرد؟ ۴۳۱
- باب (۵۶): سوار شدن بر شتر هدی ۴۳۱
- باب (۵۷): کسی که شتر (هدی) با خود ببرد ۴۳۲
- باب (۵۸): قلاده کردن هدی در ذوالحلیفه، سپس، احرام بستن ۴۳۳
- باب (۵۹): کسی که بدست خود، هدی را قلاده نمود ۴۳۳
- باب (۶۰): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان ۴۳۴
- باب (۶۱): قلاده پشمی ۴۳۴
- باب (۶۲): پالان شتر و صدقه دادن آن ۴۳۴
- باب (۶۳): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها ۴۳۴
- باب (۶۴): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است ۴۳۵
- باب (۶۵): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها) ۴۳۵

باب (۶۶): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود..... ۴۳۵

باب (۶۷): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟

..... ۴۳۶

باب (۶۷): تراشیدن و کوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام..... ۴۳۶

باب (۶۸): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها)..... ۴۳۷

باب (۶۹) رمی جمرات از ته دره..... ۴۳۸

باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه..... ۴۳۸

باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد..... ۴۳۸

باب (۷۲): طواف وداع..... ۴۳۹

باب (۷۳): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود..... ۴۳۹

باب (۷۴): (حکم توقف کردن) در مُحَصَّب..... ۴۴۰

باب (۷۵): توقف کردن در (ذی طوی) پیش از ورود به مکه و در دشت (ذو الحلیفه) پس از

بازگشت از مکه..... ۴۴۰

۲۷ — کتاب عمره

باب (۱): وجوب عمره و فضیلت آن..... ۴۴۲

باب (۲): کسی که قبل از حج، عمره نماید..... ۴۴۲

باب (۳): تعداد عمره های رسول الله ﷺ..... ۴۴۲

باب (۴): عمره تنعیم..... ۴۴۴

باب (۵): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی..... ۴۴۴

باب (۶): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است..... ۴۴۵

باب (۷): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود..... ۴۴۵

باب (۸): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت..... ۴۴۵

باب (۹): استقبال از حجاج..... ۴۴۶

باب (۱۰): بازگشت به خانه بعد از ظهر..... ۴۴۶

باب (۱۱): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه..... ۴۴۷

باب (۱۲): سفر، قطعه ای از عذاب است..... ۴۴۷

۲۸ — کتاب محصر

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود..... ۴۴۹

باب (۲): برخورد به مانع در حج..... ۴۴۹

- باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد. ۴۴۹.....
- باب (۴): خداوند در سوره بقره می فرماید: «أَوْ صَدَقَهُ» یعنی طعام دادن به شش نفر مسکین ۴۵۰.....
- باب (۵): مقدار طعام در فدیة، نصف صاع است. ۴۵۰.....
- ۲۹ — کتاب جریمه شکار کردن** ۴۵۱.....
- باب (۱): شخص مُحَرَّم می تواند از شکار شخص غیر مُحَرَّم، استفاده کند. ۴۵۱.....
- باب (۲): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در شکار کردن، یاری کند. ۴۵۲.....
- باب (۳): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در کشتن شکار، یاری کند. ۴۵۲.....
- باب (۴): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام. ۴۵۳.....
- باب (۵): آنچه را مُحَرَّم می تواند بکُشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود. ۴۵۳.....
- باب (۶): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست. ۴۵۴.....
- باب (۷): حکم حجامت برای مُحَرَّم. ۴۵۴.....
- باب (۸): (حکم) نکاح برای مُحَرَّم. ۴۵۵.....
- باب (۹): استحمام نمودن مُحَرَّم. ۴۵۵.....
- باب (۱۰): ورود به حرم و مکه بدون احرام. ۴۵۵.....
- باب (۱۱): حج گزاردن به نیابت از میت. ۴۵۶.....
- باب (۱۲): حج کودکان. ۴۵۶.....
- باب (۱۳): حج زنان. ۴۵۷.....
- باب (۱۴): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانه کعبه برود. ۴۵۸.....
- ۳۰ — کتاب فضایل مدینه منوره** ۴۵۹.....
- باب (۱): حرم مدینه. ۴۵۹.....
- باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می راند. ۴۶۰.....
- باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است. ۴۶۰.....
- باب (۴): کسی که از مدینه، روی بگرداند. ۴۶۱.....
- باب (۵): ایمان، به مدینه برخواهد گشت. ۴۶۲.....
- باب (۶): گناه مکر با اهالی مدینه. ۴۶۲.....
- باب (۷): قلعه های مدینه. ۴۶۲.....
- باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد. ۴۶۳.....
- باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند. ۴۶۴.....

- باب (۱۰) ۴۶۵
- باب (۱۱) ۴۶۵
- ۳۱ — کتاب احکام روزه** ۴۶۷
- باب (۱): فضیلت روزه ۴۶۷
- باب (۲): ریّان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می باشد ۴۶۷
- باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟ ۴۶۹
- باب (۴): کسی که دروغ گفتن و عمل به آن را در رمضان، ترک نکند ۴۶۹
- باب (۵): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می دهد، بگوید: من روزه هستم؟ ۴۶۹
- باب (۶): کسی که از مجرد بودن خود، می ترسد، روزه بگیرد ۴۷۰
- باب (۷): پیامبر ﷺ فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید نماید» ۴۷۰
- باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی شوند ۴۷۱
- باب (۹): این فرمایش رسول اکرم ﷺ: «ما نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم» ۴۷۱
- باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) يك یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت ۴۷۲
- باب (۱۱): خداوند می فرماید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابَسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابَسُ لَهُنَّ﴾ ۴۷۲
- باب (۱۲): خداوند می فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ بخورید و بیا شامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود. ۴۷۳
- باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر ۴۷۴
- باب (۱۴): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست ۴۷۴
- باب (۱۵): نیت روزه گرفتن در اثنای روز ۴۷۴
- باب (۱۶): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می کند ۴۷۵
- باب (۱۷): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار ۴۷۵
- باب (۱۸): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد ۴۷۵
- باب (۱۹): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت ۴۷۶
- باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار ۴۷۷
- باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر ۴۷۷
- باب (۲۲): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود ۴۷۸

- باب (۲۳)..... ۴۷۸
- باب (۲۴): پیامبر ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود»..... ۴۷۹
- باب (۲۵): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمی کردند. ۴۷۹
- باب (۲۶): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه اش باشد..... ۴۸۰
- باب (۲۷): روزه دار چه وقت می تواند افطار کند..... ۴۸۰
- باب (۲۸): تعجیل در افطار..... ۴۸۰
- باب (۲۹): اگر کسی در رمضان، افطار کند. سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است..... ۴۸۱
- باب (۳۰): روزه کودکان..... ۴۸۱
- باب (۳۱): ادامه دادن روزه تا وقت سحر..... ۴۸۲
- باب (۳۲): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد..... ۴۸۲
- باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزه نفلی اش را بخورد..... ۴۸۳
- باب (۳۴): روزه گرفتن در ماه شعبان..... ۴۸۴
- باب (۳۵): آنچه درباره روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است..... ۴۸۵
- باب (۳۶): حق جسم در روزه..... ۴۸۵
- باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد..... ۴۸۶
- باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه..... ۴۸۷
- باب (۴۰): روزه روز جمعه..... ۴۸۷
- باب (۴۱): آیا رسول الله ﷺ روزهای بخصوصی را روزه می گرفت؟..... ۴۸۸
- باب (۴۲): روزه در ایام تشریق..... ۴۸۸
- باب (۴۳): روزه روز عاشورا..... ۴۸۸
- ۳۲ — کتاب صلاة التراويح..... ۴۹۰**
- باب (۱): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان..... ۴۹۰
- باب (۲): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان..... ۴۹۰
- باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دهه آخر..... ۴۹۱
- باب (۴): عبادت و یا انجام کار نیک در دهه آخر ماه رمضان..... ۴۹۲
- ۳۳ — کتاب اعتکاف..... ۴۹۳**
- باب (۱): اعتکاف در دهه آخر رمضان و اعتکاف در همه مساجد..... ۴۹۳
- باب (۲): معتکف بدون ضرورت، نمی تواند به خانه برود..... ۴۹۳

- باب (۳): اعتکاف در شب..... ۴۹۳
- باب (۴): خیمه زدن در مسجد..... ۴۹۴
- باب (۵): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازه مسجد می‌تواند بیاید..... ۴۹۴
- باب (۶): اعتکاف در دهه دوم رمضان..... ۴۹۵
- ۳۴ - کتاب بیوع..... ۴۹۶**
- باب (۱): آنچه درباره این گفته خداوند آمده است که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...). ۴۹۶
- باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتبهی وجود دارد..... ۴۹۷
- باب (۳): توضیح مشتبهات (امور مشکوک)..... ۴۹۷
- باب (۴): کسی که وسوسه را از امور مشتبه نمی‌داند..... ۴۹۸
- باب (۵): کسیکه اهمیت نمی‌دهد که مال را از چه راهی بدست می‌آورد..... ۴۹۹
- باب (۶): تجارت منسوجات..... ۴۹۹
- باب (۷): بیرون رفتن برای تجارت..... ۴۹۹
- باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد..... ۵۰۰
- باب (۹): خرید کالای نسبی توسط رسول خدا ﷺ..... ۵۰۰
- باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش..... ۵۰۱
- باب (۱۱): سهل‌گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش..... ۵۰۱
- باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند..... ۵۰۲
- باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است..... ۵۰۲
- باب (۱۴): فروختن خرماي مخلوط..... ۵۰۳
- باب (۱۵): ربا خوار..... ۵۰۳
- باب (۱۶): خداوند، ربا را از بین می‌برد و صدقات را برکت می‌دهد..... ۵۰۳
- باب (۱۷): درباره آهنگر و صنعتگر..... ۵۰۴
- باب (۱۸): درباره خیاط..... ۵۰۴
- باب (۱۹): خریدن چارپایان و الاغ..... ۵۰۵
- باب (۲۰): خریدن شتران بیمار..... ۵۰۶
- باب (۲۱): درباره حجام..... ۵۰۷
- باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است..... ۵۰۷
- باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند..... ۵۰۸

- باب (۲۴): فریب کاری در معاملات، ناپسند است ۵۰۹
- باب (۲۵): آنچه درباره بازارها آمده است ۵۰۹
- باب (۲۶): کراهیت براه انداختن جار و جنجال در بازار ۵۱۱
- باب (۲۷): وزن و یا پیمانۀ کردن کالا بر عهده فروشنده است ۵۱۲
- باب (۲۸): آنچه که وزن و پیمانۀ اش مستحب است ۵۱۲
- باب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر ﷺ ۵۱۳
- باب (۳۰): آنچه درباره فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است ۵۱۳
- باب (۳۱): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند ۵۱۴
- باب (۳۲): فروش مزایده ۵۱۵
- باب (۳۳): معامله فریبکارانه و فروش حیوان در شکم مادرش ۵۱۵
- باب (۳۴): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستانهایشان ذخیره کند ۵۱۶
- باب (۳۵): فروختن غلام زناکار ۵۱۶
- باب (۳۶): آیا شهرنشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی (در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟ ۵۱۷
- باب (۳۷): نمی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری ۵۱۷
- باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی ۵۱۷
- باب (۳۹): فروش جو در مقابل جو ۵۱۸
- باب (۴۰): فروختن طلا به طلا ۵۱۸
- باب (۴۱): فروش نقره در مقابل نقره ۵۱۹
- باب (۴۲): فروش دینار به دینار بطور نسیه ۵۱۹
- باب (۴۳): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه ۵۲۰
- باب (۴۴): بیع مزاینه ۵۲۰
- باب (۴۵): فروش میوه روی درخت در مقابل طلا و نقره ۵۲۱
- باب (۴۶): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند ۵۲۱
- باب (۴۷): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود ۵۲۲
- باب (۴۸): بیع خرمای خوب در برابر خرمای خراب ۵۲۲
- باب (۴۹): فروختن میوه کال (نرسیده) ۵۲۳

- باب (۵۰): معتبر قرار دادن عرف و عادات هر شهر در خرید، فروش، اجاره، وزن و پیمانانه ۵۲۳
- باب (۵۱): فروختن کالا توسط شریک از طرف شریک دیگر ۵۲۳
- باب (۵۲): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او ۵۲۴
- باب (۵۳): کشتن خوک ۵۲۵
- باب (۵۴): فروختن تصویر موجودات بی جان ۵۲۵
- باب (۵۵): گناه فروختن انساهاي آزاد ۵۲۶
- باب (۵۶): فروختن حیوان مرده و بت ۵۲۶
- باب (۵۷): حکم پولی که از فروش سگ بدست آید ۵۲۷
- ۳۵ — کتاب سلم** ۵۲۸
- باب (۱): سلم در پیمانۀ مشخص ۵۲۸
- باب (۲): سلم در چیزی که اصل آن، وجود ندارد ۵۲۸
- ۳۶ — کتاب شفعه** ۵۳۰
- باب (۱): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است ۵۳۰
- باب (۲): کدام همسایه، نزدیکتر است؟ ۵۳۰
- ۳۷ — کتاب اجاره** ۵۳۱
- باب (۱): درباره اجاره ۵۳۱
- باب (۲): چراندن گوسفند در برابر چند قیراط ۵۳۱
- باب (۳): کارگری، از عصر تا شب ۵۳۱
- باب (۴): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار اندازد و بر آن، بیفزاید ۵۳۲
- باب (۵): مزد کسی که برای علاج شخصی، سوره حمد را بخواند ۵۳۴
- باب (۶): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده ۵۳۶
- ۳۸ — کتاب احکام حواله** ۵۳۷
- باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند ۵۳۷
- باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است ۵۳۷
- باب (۳): خداوند می فرماید: ﴿والذین عقدت أیمانکم فآتوهم نسیبهم﴾ یعنی با کسانی که پیمان بسته اید، سهمیه شان را بدهید ۵۳۸
- باب (۴): کسی که ضامن ادای وام میتی بشود، نمی تواند از تعهد خود بازگردد ۵۳۸
- ۳۹ — کتاب وکالت** ۵۴۰

- باب (۱): در بارة وكالت شريك ۵۴۰
- باب (۲): اگر چوپان يا وكيل گوسفندي را در حال مردن يا چيزي را در حال فاسد شدن
دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چيز شود..... ۵۴۰
- باب (۳): وكالت در پرداخت بدهيها ۵۴۱
- باب (۴): هبه كردن به وكيل يا به كسي كه برايش سفارش شده است ۵۴۱
- باب (۵): اگر موكل راضي باشد، وكيل مي تواند به كسي چيزي بدهد ۵۴۲
- باب (۶): اگر وكيل، كالاي معيوي را بفروشد، معامله اش صحيح نيست ۵۴۴
- باب (۷): وكالت در اجرائي حدود ۵۴۵
- ۴۰ — كتاب كشت و زراعت ۵۴۶**
- باب (۱): فضيلت كشت و زرع..... ۵۴۶
- باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات كشاورزي و يا تجاوز از حدي كه به آن امر شده
است ۵۴۶
- باب (۳): نگهداري سگ براي كشاورزي ۵۴۶
- باب (۴): استفاده از گاو براي كشاورزي..... ۵۴۷
- باب (۵): اگر كسي بگويد: كارهاي نخلستان را انجام بده و شريك محصول آن، باش ۵۴۷
- باب (۶): مزارعه در برابر نصف محصول ۵۴۸
- باب (۷): وقف، خراج، مزارعه و معامله اصحاب رسول خدا ﷺ ۵۴۹
- باب (۸): اگر زمين باير را كسي آباد كند، مالك آن مي شود ۵۴۹
- باب (۹): همكاري اصحاب رسول الله ﷺ با بكدیگر در كشت و زراعت..... ۵۵۰
- باب (۱۰) ۵۵۱
- ۱۴ — كتاب مساقاة (آبياري) ۵۵۳**
- باب (۱): كسي كه صدقه و هبة آب را جايز مي داند ۵۵۳
- باب (۲): صاحب آب تا زماني كه سير شود، از ديگران مستحق تر است ۵۵۴
- باب (۳): حل اختلاف در بارة چاهها..... ۵۵۴
- باب (۴): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است ۵۵۵
- باب (۵): فضيلت آب دادن ۵۵۶
- باب (۶): كسي كه صاحب حوض و مشك را به آبش مستحق تر مي داند ۵۵۶
- باب (۷): تعيين چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ﷺ است ۵۵۷
- باب (۸): نوشيدن انسائها و چارپان از آب رود خانه ها..... ۵۵۷

- باب (۹): فروختن هیزم و علف..... ۵۵۹
- باب (۱۰): اختصاص دادن زمین به اشخاص ۵۶۰
- باب (۱۱): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می گذرد ۵۶۰
- ۴۲ — کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض ۵۶۲**
- باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد ۵۶۲
- باب (۲): پرداخت دین..... ۵۶۲
- باب (۳): به خوبی پرداختن وام ۵۶۳
- باب (۴): نماز جنازه خواندن بر شخص بدهکار ۵۶۳
- باب (۵): جلوگیری از ضایع کردن و یا به هدر دادن اموال ۵۶۴
- ۴۳ — کتاب مشاجره و اختلافات ۵۶۵**
- باب (۱): آنچه که درباره احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است ۵۶۵
- ۴۴ — کتاب اموال یافته شده ۵۶۷**
- باب (۱): اگر صاحب چیز پیدا شده، نشانه هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می شود
- ۵۶۷
- باب (۲): اگر دانه خرمایی در راه یافت ۵۶۷
- ۴۵ — کتاب داد خواهی ۵۶۸**
- باب (۱): قصاص ظلم و ستم..... ۵۶۸
- باب (۲): خداوند می فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد ۵۶۸
- باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی کند و او را تسلیم ظالمان نمی نماید ۵۶۹
- باب (۴): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن ۵۶۹
- باب (۵): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می گردد ۵۷۰
- باب (۶): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند..... ۵۷۰
- باب (۷): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند ۵۷۱
- باب (۸): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می تواند آن کار را انجام دهد ۵۷۱
- باب (۹): این گفته خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه جویان است)
- ۵۷۲
- باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند ۵۷۲
- باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد ۵۷۲

- باب (۱۲): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند ۵۷۳
- باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن بر سر معابر ۵۷۳
- باب (۱۴): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی ۵۷۴
- باب (۱۵): نهي از چپاول و مُثله کردن ۵۷۴
- باب (۱۶): کسی که بخاطر مالش کشته شود ۵۷۴
- باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم ۵۷۵
- ۴۶ — کتاب شراکت** ۵۷۶
- باب (۱): شراکت در طعام، خوردنی و کالا ۵۷۶
- باب (۲): تقسیم گوسفندان ۵۷۷
- باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شُرکا بصورت عادلانه ۵۷۸
- باب (۴): تقسیم نمودن با قرعه کشی ۵۷۸
- باب (۵): شراکت در طعام و غیره ۵۷۹
- ۴۷ — کتاب رهن در غیر سفر** ۵۸۰
- باب (۱) ۵۸۰
- باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند ۵۸۰
- ۴۸ — کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن** ۵۸۱
- باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟ ۵۸۱
- باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترك باشد ۵۸۲
- باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره ۵۸۲
- باب (۴): اگر کسی به غلامش بگوید: «او از آن خداست» و نیت اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن ۵۸۲
- باب (۵): آزاد کردن مشرک، برده خود را ۵۸۳
- باب (۶): کسی که مالک برده عربی بشود ۵۸۴
- باب (۷): کراهیت بد زبانی با بردگان ۵۸۴
- باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد ۵۸۵
- باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره اش خودداری نماید ۵۸۵
- باب (۱۰): شروط جایز برای مکاتب ۵۸۶
- ۴۹ — کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن** ۵۸۷
- باب (۱): فضیلت بخشش ۵۸۷

- باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه ۵۸۸
- باب (۳): پذیرفتن هدیه..... ۵۸۸
- باب (۴): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از همسرانش باشد. ۵۸۹
- باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی شود..... ۵۹۱
- باب (۶): پاداش دادن در مقابل هدیه..... ۵۹۲
- باب (۷): گواه گرفتن بر بخشش ۵۹۲
- باب (۸): پس گرفتن بخشش..... ۵۹۲
- باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازه او ۵۹۳
- باب (۱۰): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می شود..... ۵۹۴
- باب (۱۱): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است..... ۵۹۴
- باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان ۵۹۵
- باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک ۵۹۶
- باب (۱۴)..... ۵۹۶
- باب (۱۵): هبه کردن عمری..... ۵۹۷
- باب (۱۶): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی ۵۹۷
- باب (۱۷): فضیلت بخشش ۵۹۷
- ۵۰ - کتاب الشهادات..... ۵۹۹**
- باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد..... ۵۹۹
- باب (۲): شهادت دروغ ۵۹۹
- باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش ۶۰۰
- باب (۴): زنان می توانند یکدیگر را تأیید نمایند ۶۰۰
- باب (۵): تأیید يك نفر برای شخص، کافی است ۶۰۹
- باب (۶): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها..... ۶۰۹
- باب (۷): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند ۶۰۹
- باب (۸): چگونگی سوگند خوردن ۶۱۰
- باب (۹): کسی که میان مردم، آشتی برقرار می کند، دروغگو نیست ۶۱۰
- باب (۱۰): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح ۶۱۰
- باب (۱۱): چگونه نوشته می شود؟ این سند صلح و آشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان است ۶۱۰
- بدون ذکر قبیله و نسب ۶۱۱

- باب (۱۲): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که در مورد حسن بن علی رضی الله عنهما فرمود: «این فرزند من، سردار است» ۶۱۲
- باب (۱۳): آیا امام می تواند در مورد صلح، نظر بدهد ۶۱۳
- ۵۱ - کتاب الشروط** ۶۱۳
- باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح ۶۱۳
- باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست ۶۱۳
- باب (۳): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی ۶۱۴
- باب (۴): شروط در جهاد و صلح با دشمن و نوشتن شروط ۶۱۶
- باب (۵): شروط و استثنای جاز در اقرار ۶۲۷
- ۵۲ - کتاب وصیت ها** ۶۲۸
- باب (۱): وصیت ها ۶۲۸
- باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ ۶۲۹
- باب (۳): آیا زنان و فرزندان، جزو خویشاوندان هستند ۶۲۹
- باب (۴): حکم خداوند درباره اموال ایتام ۶۳۰
- باب (۵) خداوند می فرماید: ﴿کسانی که اموال یتیمان را می خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می کنند و به دوزخ، واصل می شوند﴾ ۶۳۰
- باب (۶): نفقه سرپرست وقف ۶۳۱
- باب (۷): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه ام (در وقف) باندازه دیگر مسلمانان است ۶۳۱
- باب (۸): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد ۶۳۲
- ۵۳ - کتاب جهاد** ۶۳۳
- باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ ۶۳۳
- باب (۲): بهترین مردم، مؤمنی است که با مال و جان خود، در راه خدا جهاد کند ۶۳۳
- باب (۳): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله ۶۳۴
- باب (۴): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فیها بهتر است ۶۳۵
- باب (۵): حوران بهشتی ۶۳۵
- باب (۶): کسی که در راه خدا زخمی شود ۶۳۶
- باب (۷): زخمی شدن در راه الله ۶۳۷

- باب (۸): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿از میان مؤمنان، کسانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بسته اند وفا کرده اند، بعضی در گذشته اند و...﴾ ۶۳۷
- باب (۹): ایمان و عمل صالح، قبل از جهاد ۶۳۹
- باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود ۶۳۹
- باب (۱۱): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟ ۶۴۰
- باب (۱۲): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ ۶۴۰
- باب (۱۳): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می آورد و بر دین، استقامت می کند و کشته می شود ۶۴۱
- باب (۱۴): ترجیح دادن جهاد بر روزه ۶۴۲
- باب (۱۵): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد ۶۴۲
- باب (۱۶): شأن نزول ﴿لا یستوی القاعدون...﴾ ۶۴۲
- باب (۱۷): تشویق برای جهاد ۶۴۳
- باب (۱۸): کندن خندق ۶۴۴
- باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر ۶۴۵
- باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله ۶۴۵
- باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانواده‌اش بطور شایسته ۶۴۵
- باب (۲۲): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد ۶۴۶
- باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع آوری اطلاعات از دشمن ۶۴۷
- باب (۲۴): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد ۶۴۷
- باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد ۶۴۷
- باب (۲۶): نام گذاری اسب و الاغ ۶۴۸
- باب (۲۷): آنچه درباره بدیمنی اسب آمده است ۶۴۹
- باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت ۶۴۹
- باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ ۶۵۰
- باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم ۶۵۰
- باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان ۶۵۰
- باب (۳۲): نگهبانی در میدان جهاد ۶۵۱
- باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد ۶۵۲
- باب (۳۴): فضیلت یک روز نگهبانی در راه خدا ۶۵۲

- باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ..... ۶۵۳
- باب (۳۶): تشویق به تیراندازی..... ۶۵۴
- باب (۳۷): پناه بردن به سپر دیگران..... ۶۵۴
- باب (۳۸): آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است..... ۶۵۴
- باب (۳۹): آنچه درباره زره و لباس جنگی پیامبر اکرم ﷺ آمده است..... ۶۵۵
- باب (۴۰): استفاده از پارچه ابریشمی در جنگ..... ۶۵۵
- باب (۴۱): آنچه که درباره جنگ با رومیان، گفته شده است..... ۶۵۶
- باب (۴۲): جهاد با یهود..... ۶۵۶
- باب (۴۳): جنگ با ترکها..... ۶۵۷
- باب (۴۴): نفرین مشرکین..... ۶۵۷
- باب (۴۵): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان..... ۶۵۸
- باب (۴۶): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم ﷺ به سوی اسلام و نبوت..... ۶۵۸
- باب (۴۷): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران و ترجیح سفر در روز پنجشنبه..... ۶۵۹
- باب (۴۸): وداع کردن..... ۶۵۹
- باب (۴۹): اطاعت از پیشوا و رهبر..... ۶۵۹
- باب (۵۰): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش..... ۶۶۰
- باب (۵۱): بیعت بر عدم فرار از میدان جنگ..... ۶۶۰
- باب (۵۲): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نماید که توانایی آنرا داشته باشند..... ۶۶۱
- باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می پرداخت..... ۶۶۳
- باب (۵۴): شخص مزدبگیر..... ۶۶۳
- باب (۵۵): آنچه درباره پرچم رسول الله ﷺ آمده است..... ۶۶۴
- باب (۵۶): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت يك ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می شوند..... ۶۶۴
- باب (۵۷): برداشتن زاد و توشه جنگ (یا سفر)..... ۶۶۴
- باب (۵۸): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن..... ۶۶۵
- باب (۵۹): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن..... ۶۶۵
- باب (۶۰): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند..... ۶۶۶
- باب (۶۱): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها..... ۶۶۶

- باب (۶۲): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید ۶۶۶
- باب (۶۳): تنها رفتن به مسافرت ۶۶۷
- باب (۶۴): جهاد، با اجازة والدین ۶۶۷
- باب (۶۵): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر ۶۶۷
- باب (۶۶) مسافرت زن، بدون محرم ۶۶۷
- باب (۶۷): به زنجیر بستن اسیران ۶۶۸
- باب (۶۸): شیبخون زدن ۶۶۸
- باب (۶۹): کشتن زنان و کودکان، در جنگ ۶۶۸
- باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش، نسوزانید ۶۶۹
- باب (۷۱) ۶۶۹
- باب (۷۲): سوزاندن خانه ها و نخلستانها ۶۶۹
- باب (۷۳): جنگ، فریکاری است ۶۷۰
- باب (۷۴): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ ۶۷۱
- باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن ۶۷۳
- باب (۷۶): آزاد کردن اسیران جنگی ۶۷۴
- باب (۷۷): فدیة گرفتن از مشرکین ۶۷۵
- باب (۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود ۶۷۵
- باب (۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده ۶۷۵
- باب (۸۰) آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونه رفتار با آنان ۶۷۵
- باب (۸۱): چگونه اسلام بر کودک، عرضه شود؟ ۶۷۶
- باب (۸۲): شمارش مردم، توسط امام ۶۷۷
- باب (۸۳): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن ۶۷۷
- باب (۸۴): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبة دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟ ۶۷۷
- باب (۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید ۶۷۸
- باب (۸۶): خیانت در مال غنیمت ۶۷۹
- باب (۸۷): خیانت اندک در امانت ۶۸۰
- باب (۸۸): استقبال از مجاهدین ۶۸۰
- باب (۸۹): دعای برگشتن از جهاد ۶۸۰
- باب (۹۰): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر ۶۸۱

- باب(۹۱): فرض ادای خمس ۶۸۱
- باب(۹۲): آنچه درباره آثار باقیمانده از رسول خدا ﷺ و تبرک جستن به آنها آمده است. ۶۸۲
- باب(۹۴): مال غنیمت برای شما حلال شده است ۶۸۴
- باب(۹۵): خوردنی هایی که در جنگ بدست می آید..... ۶۹۰
- باب(۹۶): صلح با ذمی ها و حربی ها و گرفتن جزیه از آنان ۶۹۰
- باب(۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد ۶۹۴
- باب(۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می شوند؟..... ۶۹۴
- باب (۱۰۱): آیا ذمی ای که جادو کند، معاف می شود؟..... ۶۹۶
- باب(۱۰۲): ترس از خیانت ۶۹۶
- باب(۱۰۳): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند ۶۹۷
- باب(۱۰۴): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می کند..... ۶۹۷
- ۵۴- کتاب آغاز آفرینش ۶۹۸**
- باب(۲): آنچه درباره هفت زمین آمده است ۶۹۹
- باب(۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است..... ۷۰۰
- باب(۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او ذاتی است که ابرها را برای مژده دادن، پیشاپیش رحمت خود می فرستد (اعراف:۵۷)..... ۷۰۱
- باب(۵): یادی از فرشتگان ۷۰۱
- باب(۶): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد ۷۰۷
- باب(۷): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد ۷۱۰
- باب(۸): وصف شیطان و لشکریانش ۷۱۱
- باب(۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: و انواع جنبنندگان را روی زمین پراکنده ساخت ۷۱۴
- باب(۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا می برد .. ۷۱۵
- باب(۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض ودر بال دیگرش، شفا وجود دارد ۷۱۶
- ۵۵- کتاب حکایات انبیاء ۷۱۷**
- باب (۱): آفرینش آدم و فرزندانش ۷۱۷

- باب (۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿از تو درباره ذو القرنین می‌پرسند. بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهیم کرد. ما به او در زمین، قدرت و حکومت دادیم و وسایل هر چیزی را در اختیارش گذاشتیم﴾ ۷۲۰
- باب (۳): این سخن حق تعالی که می‌فرماید: خداوند ابراهیم را بعنوان دوست، انتخاب کرد ۷۲۱
- باب (۴): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو ۷۳۲
- باب (۵): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسی که در وعده‌هایش، صادق بود ۷۳۳
- باب (۶): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم ۷۳۴
- باب (۷): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ... آیه ۷۳۴
- باب (۸): داستان خضر با موسی علیهما السلام ۷۳۴
- باب (۹) ۷۳۵
- باب (۱۰): این گفته خداوند که می‌فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمرة فرمانبرداران بود ۷۳۵
- باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و یونس از پیامبران بود ۷۳۵
- باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت کردیم ۷۳۶
- باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا کردیم. او بنده بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می‌کرد ۷۳۶
- باب (۱۴): این گفته خداوند که می‌فرماید: وقتیکه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا برگزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعهده بگیرد؟ ۷۳۷
- باب (۱۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غلو نکنید ۷۳۷
- باب (۱۶): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده‌اش، کناره گرفت ۷۳۸
- باب (۱۸): آنچه که درباره بنی اسرائیل آمده است ۷۴۱
- باب (۱۹): فضایل ۷۴۹
- باب (۲۰): مناقب قریش ۷۵۰

- باب (۲۱) ۷۵۲
- باب (۲۲): ذکر قبایل اسلم، غفار، مزینه، جهینه و اشجع ۷۵۲
- باب (۲۳): ذکر قبيلة قحطان ۷۵۳
- باب (۲۴): نهي از افکار و عادات جاهلي ۷۵۳
- باب (۲۵): داستان خزاعه ۷۵۴
- باب (۲۶): داستان اسلام آوردن ابوذر رضي الله عنه ۷۵۵
- باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهليت به نياکانش نسبت داده شده است ۷۵۷
- باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند ۷۵۸
- باب (۲۹): ذکر نامهاي رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۷۵۸
- باب (۳۰): خاتم پیامبران ۷۵۹
- باب (۳۱): وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ۷۵۹
- باب (۳۲) ۷۶۰
- باب (۳۳): توصيف رسول خدا صلی الله علیه و آله ۷۶۰
- باب (۳۴): چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوابید ولي قلبش بيدار بود ۷۶۵
- باب (۳۵): علامات نبوت، در اسلام ۷۶۶
- باب (۳۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او را آنگونه می شناسند که فرزندان خود را می شناسند ۷۷۴
- باب (۳۷): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا به آنها معجزه اي نشان دهد، و آنحضرت صلی الله علیه و آله شق القمر را به آنان نشان داد ۷۷۴
- کتاب (۵۶) فضایل صحابه رضوان الله عليهم اجمعين ۷۷۶**
- باب (۱) این سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست صميمي انتخاب می کردم، ابوبکر را بر می گزیدم ۷۷۶
- باب (۲): مناقب عمر بن خطاب رضي الله عنه ۷۸۱
- باب (۳): مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه ۷۸۳
- باب (۴): مناقب علي بن ابی طالب رضي الله عنه ۷۸۴
- باب (۵): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۸۴
- باب (۶): ذکر طلحه بن عبید الله رضي الله عنه ۷۸۵
- باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه ۷۸۵
- باب (۸): ذکر دامادهاي پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۷۸۶

- باب (۹): مناقب زید بن حارثه رضی الله عنه..... ۷۸۷
- باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید رضی الله عنهما..... ۷۸۸
- باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر رضی الله عنهما..... ۷۸۸
- باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما..... ۷۸۸
- باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه..... ۷۸۹
- باب (۱۴): مناقب حسن و حسین رضی الله عنهما..... ۷۹۰
- باب (۱۵): مناقب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما..... ۷۹۰
- باب (۱۶): مناقب خالد بن ولید رضی الله عنه..... ۷۹۱
- باب (۱۷): مناقب سالم؛ غلام آزاد شدة ابو حذیفه رضی الله عنه..... ۷۹۱
- باب (۱۸): مناقب عایشه رضی الله عنها..... ۷۹۱
- باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله عليهم اجمعين..... ۷۹۲
- باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم»..... ۷۹۲
- باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است..... ۷۹۲
- باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید»..... ۷۹۳
- باب (۲۳): فضیلت تیره های انصار..... ۷۹۴
- باب (۲۴): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»..... ۷۹۴
- باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می دهند..... ۷۹۵
- باب (۲۶): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید»..... ۷۹۶
- باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ رضی الله عنه..... ۷۹۷
- باب (۲۸): مناقب اُبی بن کعب رضی الله عنه..... ۷۹۷
- باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت رضی الله عنه..... ۷۹۸
- باب (۳۰): مناقب ابوطلحه رضی الله عنه..... ۷۹۸
- باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام رضی الله عنه..... ۷۹۹
- باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم صلی الله علیه و آله با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها..... ۸۰۰

- باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه..... ۸۰۱
- باب (۳۴): سخن از زید بن عمرو بن نفیل..... ۸۰۲
- باب (۳۵): دوران جاهلیت..... ۸۰۳
- باب (۳۶): بعثت رسول اکرم ﷺ..... ۸۰۳
- باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند..... ۸۰۴
- باب (۳۸): ذکر جن..... ۸۰۴
- باب (۳۹): هجرت به حبشه..... ۸۰۵
- باب (۴۰): حکایت ابو طالب..... ۸۰۵
- باب (۴۱): حدیث اسراء..... ۸۰۶
- باب (۴۲): معراج..... ۸۰۶
- باب (۴۳): نکاح نبی اکرم ﷺ با عایشه رضی الله عنها و آمدن عایشه به مدینه و عروسی آنحضرت ﷺ با وی..... ۸۱۲
- باب (۴۴): هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه..... ۸۱۳
- باب (۴۵): ورود پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه..... ۸۲۳
- باب (۴۶): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج..... ۸۲۴
- باب (۴۷): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه..... ۸۲۴
- کتاب (۵۷) غزوات پیامبر اکرم..... ۸۲۵**
- باب (۱): غزوة عُنَیْرة..... ۸۲۵
- باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می کردید..... ۸۲۵
- باب (۳): تعداد اصحاب بدر..... ۸۲۶
- باب (۴): کشته شدن ابو جهل..... ۸۲۶
- باب (۵): حضور فرشتگان در غزوة بدر..... ۸۲۷
- باب (۶)..... ۸۲۸
- باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانت شان به پیامبر اکرم ﷺ..... ۸۳۲
- باب (۸): قتل کعب بن اشرف..... ۸۳۳
- باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق..... ۸۳۵
- باب (۱۰): غزوة احد..... ۸۳۷

- باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود..... ۸۳۸
- باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنها را می‌پذیرد و یا آنان را عذاب می‌دهد چرا که آنان، ستمگرند ۸۳۹
- باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه..... ۸۳۹
- باب (۱۴): مجروح شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد..... ۸۴۱
- باب (۱۵): آنان که ندای خدا و رسولش را لبیک گفتند..... ۸۴۲
- باب (۱۶): غزوة خندق یا احزاب..... ۸۴۲
- باب (۱۷): بازگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خندق و رفتن به سوی بنی قریظه..... ۸۴۳
- باب (۱۸): غزوة ذات الرقاع..... ۸۴۳
- باب (۱۹): غزوة بنی المصطلق که همان غزوة مریسیع می‌باشد..... ۸۴۵
- باب (۲۰): غزوة اثمار..... ۸۴۶
- باب (۲۱): غزوة حدیبیه و این که خداوند متعال می‌فرماید: بدرستی که خداوند از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند..... ۸۴۶
- باب (۲۲): غزوة ذی قرد..... ۸۵۰
- باب (۲۳): غزوة خیبر..... ۸۵۱
- باب (۲۴): عمرة القضاء..... ۸۵۸
- باب (۲۵): غزوة مته در سرزمین شام..... ۸۵۹
- باب (۲۶): فرستادن اسامه بن زید به سوی تیره حُرقات از قبیله جُهینه..... ۸۵۹
- باب (۲۷): غزوة فتح مکه در ماه مبارک رمضان..... ۸۶۰
- باب (۲۸): نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟..... ۸۶۱
- باب (۲۹)..... ۸۶۴
- باب (۳۰): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است..... ۸۶۵
- باب (۳۱): غزوة اوطاس..... ۸۶۵
- باب (۳۲): غزوة طایف در شوال سال هشتم هجری..... ۸۶۷
- باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید رضی الله عنه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی بنی جذیمه..... ۸۶۹
- باب (۳۴): سریه عبدالله بن حذافة سهمی و علقمه بن مُجَزَّر مدلجی که به آن سریه انصاری نیز می‌گویند..... ۸۶۹

- باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجة الوداع ۸۷۰
- باب (۳۶): فرستادن علي و خالد بن ولید رضي الله عنهما به یمن ۸۷۲
- باب (۳۷): غزوة ذو الخلصه ۸۷۴
- باب (۳۸): رفتن جریر به یمن ۸۷۵
- باب (۳۹): غزوة سيف البحر ۸۷۶
- باب (۴۰): غزوة عُيَينَه بن حصن ۸۷۷
- باب (۴۱): وفد بني حنیفه و حکایت ثمامه بن اُثال ۸۷۸
- باب (۴۲): داستان اهل نجران ۸۸۱
- باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن ۸۸۱
- باب (۴۴): حجة الوداع ۸۸۲
- باب (۴۵): غزوة تبوك یا غزوة پر مشقت ۸۸۴
- باب (۴۶): حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه و این سخن خداوند متعال که می فرماید: و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند ۸۸۶
- باب (۴۷): نامه های نبی اکرم صلی الله علیه و آله به کسری و قیصر ۸۹۸
- باب (۴۸): بیماری و وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۸۹۹
- باب (۴۹): وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۹۰۳
- ۵۸ — کتاب تفسیر ۹۰۵**
- سورة فاتحه ۹۰۵**
- باب (۱): آنچه درباره فاتحة الكتاب آمده است ۹۰۵
- سورة بقره ۹۰۶**
- باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿اَکَاهَانَهُ، با خداوند، شریک و همتایی قرار ندهید﴾ [بقره: ۲۲] ۹۰۶
- باب (۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ابر را بر شما سایه قرار دادیم و برای شما من و سلوی، فرستادیم﴾ [بقره: ۵۷] ۹۰۶
- باب (۴): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿و هنگامی که گفتیم: به این قریه، وارد شوید﴾ [بقره: ۵۸] ۹۰۷
- باب (۵): این گفته خداوند که فرمود: ﴿هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می کنیم﴾ [بقره: ۱۰۸] ۹۰۷

- باب (۶): این گفته خدای عز و جل که می فرماید: ﴿وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است﴾ [بقره: ۱۱۶] ۹۰۸
- باب (۷): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگزید﴾ [بقره: ۱۲۵] ۹۰۸
- باب (۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿بگویند: به خداوند و آنچه که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم﴾ [بقره: ۱۳۶] ۹۰۹
- باب (۹): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿شما را يك ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید﴾ [بقره: ۱۴۳] ۹۰۹
- باب (۱۰): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿سپس، از همانجاکه مردم روان می شوند، بروید﴾ [بقره: ۱۹۹] ۹۱۰
- باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما﴾ [بقره: ۲۰۱] ۹۱۱
- باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿آنان با اصرار، — چیزی — از مردم نمی خواهند﴾ [بقره: ۲۷۳] ۹۱۱
- سورة آل عمران ۹۱۲**
- باب (۱۳): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿بعضی از آیات، آیات محکمات اند، که اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند﴾ [آل عمران: ۷] ۹۱۲
- باب (۱۴): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگند هایشان را به بهای اندکی می فروشند﴾ [آل عمران: ۷۷] ۹۱۳
- باب (۱۵): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿مردم، علیه شما جمع شده اند﴾ [آل عمران: ۱۷۳] ۹۱۳
- باب (۱۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿یقیناً شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت و آزار زیادی خواهید دید﴾ [آل عمران: ۱۸۶] ۹۱۴
- باب (۱۷): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿گمان میر آنان که از کارهایشان خوشحال می شوند...﴾ [آل عمران: ۱۸۸] ۹۱۷
- سورة نساء ۹۱۸**
- باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمیتوانید عدالت را رعایت کنید...﴾ [نساء: ۳] ۹۱۸

- باب (۱۹): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را درباره فرزندان تان سفارش می کند﴾ [نساء: ۱۱] ۹۱۹
- باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند به اندازه ذره ای هم ظلم نمی کند﴾ [نساء: ۴۰] ۹۲۰
- باب (۲۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...﴾ [نساء: ۴۱] ۹۲۱
- باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...﴾ [نساء: ۹۷] ۹۲۲
- باب (۲۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...﴾ [نساء: ۱۶۳] ۹۲۲
- سورة مائده** ۹۲۳
- باب (۲۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...﴾ [مائده: ۶۷] ۹۲۳
- باب (۲۵): این گفته خداوند که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام نکنید﴾ [مائده: ۸۷] ۹۲۳
- باب (۲۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند﴾ [مائده: ۹۰] ۹۲۴
- باب (۲۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند﴾ [مائده: ۱۰۱] ۹۲۴
- سورة انعام** ۹۲۶
- باب (۲۸): این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد﴾ [انعام: ۶۵] ۹۲۶
- باب (۲۹): این قول خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اینها کسانی اند که خداوند آنها را هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن﴾ [انعام: ۹۰] ۹۲۶
- باب (۳۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید﴾ [انعام: ۱۵۱] ۹۲۷
- سورة اعراف** ۹۲۷
- باب (۳۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن﴾ [اعراف: ۱۹۹] ۹۲۷

- سورة انفال ۹۲۸
- باب (۳۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همه دین از آن خدا شود﴾ [انفال: ۳۹] ۹۲۸
- سورة براءت (توبه) ۹۲۸
- باب (۳۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند﴾ [توبه: ۱۰۲] ۹۲۸
- سورة هود ۹۲۹
- باب (۳۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت﴾ [هود: ۷] ۹۲۹
- باب (۳۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿مؤاخذه پروردگارت چنین است هرگاه بخواید آبادیهای را مؤاخذه کند...﴾ [هود: ۱۰۲] ۹۳۰
- سورة حجر ۹۳۰
- باب (۳۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿...مگر آتھائی که استراق سمع می کنند﴾ [حجر: ۱۸] ۹۳۰
- سورة نحل ۹۳۱
- باب (۳۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿و بعضی از شما به پست ترین مراحل عمر میرسند﴾ [نحل: ۷۰] ۹۳۱
- سورة اسراء ۹۳۲
- باب (۳۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح، سوار کردیم! او بنده بسیار سپاسگزار بود﴾ [اسراء: ۳] ۹۳۲
- باب (۳۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿باشد که خداوند تو را به مقام محمود برساند﴾ [اسراء: ۷۹] ۹۳۵
- باب (۴۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿تمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان﴾ [اسراء: ۱۱۰] ۹۳۶
- سورة كهف ۹۳۷
- باب (۴۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اینها کسانی هستند که آیات خدا و ملاقات پروردگارش را انکار کردند﴾ [كهف: ۱۰۵] ۹۳۷
- سورة مریم ۹۳۷

- باب (۴۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان را از روز حسرت، بترسان﴾
 [مریم: ۳۹]..... ۹۳۷
- سورة نور..... ۹۳۸
- باب (۴۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنانی که همسران خود
 را متهم (به زنا) می کنند و بجز خود، گواهی ندارند﴾ [نور: ۶]..... ۹۳۸
- باب (۴۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اگر زن، چهار
 بار خدا را گواه بگیرد که شوهرش دروغگواست...﴾ [نور: ۸]..... ۹۴۰
- سورة فرقان..... ۹۴۱
- باب (۴۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿کسانی که بر چهره هایشان به سوي
 دوزخ برده می شوند﴾ [فرقان: ۳۴]..... ۹۴۱
- سورة روم..... ۹۴۲
- باب (۴۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿الم، روم، مغلوب گردید﴾ [روم: ۱].....
 ۹۴۲
- سورة سجده..... ۹۴۳
- باب (۴۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هیچ کس نمی داند که چه نعمت های
 شادی بخشی برایش نهفته است﴾ [سجده: ۱۷]..... ۹۴۳
- سورة احزاب..... ۹۴۴
- باب (۴۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هر کدام را که خواستی، از او دوری
 کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده﴾ [احزاب: ۵۱]..... ۹۴۴
- باب (۴۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بدون اجازه، وارد خانه پیامبر
 نشوید﴾ [احزاب: ۵۳]..... ۹۴۵
- باب (۵۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید،
 خداوند آن را می داند﴾ [احزاب: ۵۴]..... ۹۴۶
- باب (۵۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود
 میفرستند...﴾ [احزاب: ۵۶]..... ۹۴۷
- باب (۵۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿مانند کسانی نباشید که موسی را
 اذیت کردند. پس خداوند او را تبرئه نمود﴾ [احزاب: ۶۹]..... ۹۴۸
- سورة سبأ..... ۹۴۸

- باب (۵۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿او بیم دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است﴾ [سبأ: ۴۶] ۹۴۸
- سورة زمر ۹۴۹**
- باب (۵۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید﴾ [زمر: ۵۳] ۹۴۹
- باب (۵۵): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان آنطور که شایسته است خدا را نشناختند﴾ [زمر: ۶۷] ۹۵۰
- باب (۵۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿روز قیامت، تمام زمین در مُشت خدا خواهد بود﴾ [زمر: ۶۷] ۹۵۰
- باب (۵۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند﴾ [زمر: ۶۸] ۹۵۱
- سورة شوري ۹۵۱**
- باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی خواهم﴾ [شوري: ۲۳] ۹۵۱
- سورة دخان ۹۵۲**
- باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می آوریم﴾ [دخان: ۱۲] ۹۵۲
- سورة جاثیه ۹۵۲**
- باب (۶۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ما را از بین نمی برد مگر روزگار﴾ [جاثیه: ۲۴] ۹۵۲
- سورة احقاف ۹۵۳**
- باب (۶۱): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هنگامی که ابري را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین هایشان می آید﴾ [احقاف: ۲۴] ۹۵۳
- سورة محمد ۹۵۳**
- باب (۶۲): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿... و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید﴾ [محمد: ۲۲] ۹۵۳
- سورة ق ۹۵۴**

- باب (۶۳): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿دوزخ می گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟﴾ [ق: ۳۰] ۹۵۴
- سورة طور** ۹۵۵
- باب (۶۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿سوگند به طور و کتاب نوشته شده﴾ [طور: ۲۱] ۹۵۵
- سورة نجم** ۹۵۶
- باب (۶۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیا لات و عزّی را دیده‌اید؟﴾ [نجم: ۱۹] ۹۵۶
- سورة قمر** ۹۵۶
- باب (۶۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر و تلخ تر است﴾ [قمر: ۴۶] ۹۵۶
- سورة رحمن** ۹۵۷
- باب (۶۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد﴾ [رحمن: ۶۲] ۹۵۷
- باب (۶۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿حورهایی که همواره در خیمه‌ها هستند﴾ [رحمن: ۷۲] ۹۵۷
- سورة ممتحنه** ۹۵۸
- باب (۶۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید﴾ [ممتحنه: ۱] ۹۵۸
- باب (۷۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...﴾ [ممتحنه: ۱۲] ۹۵۸
- سورة جمعه** ۹۵۹
- باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده اند﴾ [جمعه: ۳] ۹۵۹
- سورة منافقین** ۹۵۹
- باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، و میگویند: گواهی میدهیم که تو فرستاده خدا هستی﴾ [منافقون: ۱] ۹۵۹
- سورة تحریم** ۹۶۱

- باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی﴾ [تحریم: ۱] ۹۶۱
- سورة قلم ۹۶۲
- باب (۷۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿سرکش و علاوه بر آن، ام الفساد است﴾ [قلم: ۱۳] ۹۶۲
- باب (۷۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿روزي که ساق، آشکار گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...﴾ [قلم: ۴۲] ۹۶۲
- سورة نازعات ۹۶۳
- سورة عبس ۹۶۳
- سورة مطففين ۹۶۳
- باب (۷۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿روزي که انساها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند﴾ (مطففين: ۶) ۹۶۳
- سورة انشقاق ۹۶۴
- باب (۷۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بزودي و به آساني، محاسبه می شود﴾ (انشقاق: ۸) ۹۶۴
- باب (۷۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿حالات مختلفی را طی خواهی کرد﴾ (انشقاق: ۱۹) ۹۶۴
- سورة شمس ۹۶۴
- باب (۷۹) ۹۶۴
- سورة علق ۹۶۵
- باب (۸۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هرگز چنین نیست، اگر او باز نیاید...﴾ (علق: ۱۵) ۹۶۵
- سورة کوثر ۹۶۶
- باب (۸۱) ۹۶۶
- سورة فلق ۹۶۷
- ۵۹ — کتاب فضایل قرآن ۹۶۸
- باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد ۹۶۸
- باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است ۹۶۸

- باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول اکرم ﷺ عرضه می کرد ۹۶۹
- باب (۴): فضیلت سوره اخلاص ۹۷۰
- باب (۵): فضیلت معوذات ۹۷۱
- باب (۶): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می شود ۹۷۲
- باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن ۹۷۳
- باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می گیرند و به دیگران می آموزند ۹۷۳
- باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن ۹۷۴
- باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت ۹۷۵
- باب (۱۱): تلاوت قرآن با صدای خوب ۹۷۵
- باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود) ۹۷۵
- باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند ۹۷۷
- ۶۰- کتاب نکاح ۹۷۹**
- باب (۱): تشویق به ازدواج ۹۷۹
- باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن ۹۸۰
- باب (۳): ازدواج با دوشیزه ها ۹۸۰
- باب (۴): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان ۹۸۱
- باب (۵): برابری، در دین است ۹۸۱
- باب (۶): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿همانا برخی از همسران و فرزندانان، دشمنان شما هستند﴾ ۹۸۴
- باب (۷): ﴿و مادرهایتان که به شما شیر داده اند﴾ و آنچه از نسب، حرام می شود، از رضاعت (شیرخوردن) نیز حرام می شود ۹۸۴
- باب (۸): قول کسی که می گوید: رضاع بعد از دو سال، ثابت نمی شود ۹۸۵
- باب (۹): نکاح شغار ۹۸۶
- باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود ۹۸۶
- باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار ۹۸۷
- باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج ۹۸۸
- باب (۱۳): کسی که می گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست ۹۸۸
- باب (۱۴): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است ۹۸۹
- باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح اش مردود است ۹۸۹

- باب (۱۶): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج نکرده و یا از خواستگاریش، صرف نظر
 ۹۹۰.....نموده است نباید خواستگاری کرد.
- باب (۱۷): شروط باطل نکاح..... ۹۹۰.....
- باب (۱۸): زانی که عروس را به شوهرش تحویل می دهند و دعای برکت می کنند..... ۹۹۰.....
- باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟..... ۹۹۱.....
- باب (۲۰): جشن عروسی با يك گوسفند..... ۹۹۱.....
- باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از يك گوسفند..... ۹۹۱.....
- باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود..... ۹۹۲.....
- باب (۲۳): سفارش کردن درباره زنان..... ۹۹۲.....
- باب (۲۴): خوش رفتاری با خانواده..... ۹۹۲.....
- باب (۲۵): روزه نفلی زن، باید با اجازه شوهر باشد..... ۹۹۷.....
- باب (۲۶)..... ۹۹۷.....
- باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر..... ۹۹۷.....
- باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه..... ۹۹۸.....
- باب (۲۹): نمی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر..... ۹۹۹.....
- باب (۳۰): غیرت..... ۹۹۹.....
- باب (۳۱): غیرت و خشم زنان..... ۱۰۰۱.....
- باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه
 نیست، برود..... ۱۰۰۱.....
- باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند..... ۱۰۰۱.....
- باب (۳۴): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد..... ۱۰۰۲.....
- ۶۱ – کتاب طلاق..... ۱۰۰۳.....**
- باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می گردد..... ۱۰۰۳.....
- باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟..... ۱۰۰۴.....
- باب (۳): کسی که سه طلاق را جاز می داند..... ۱۰۰۵.....
- باب (۴): ﴿چرا آنچه را که خداوند برای حلال ساخته است حرام می نمایی؟﴾..... ۱۰۰۵.....
- باب (۵): خلع و چگونگی طلاق در آن، و این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿جایز
 نیست آنچه را که به همسرانتان داده اید، پس بگیری﴾..... ۱۰۰۷.....
- باب (۶): سفارش پیامبر اکرم ﷺ درباره شوهر بریره..... ۱۰۰۷.....

- باب (۷): لِعَان ۱۰۰۸
- باب (۸): اَگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست ۱۰۰۸
- باب (۹): توبه دادن کسانی که لِعَان کرده اند ۱۰۰۸
- باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است ۱۰۰۹
- ۶۲ — کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده** ۱۰۱۰
- باب (۱): ذخیره کردن قوت يك سال خانواده ۱۰۱۰
- ۶۳ — کتاب آداب غذا خوردن** ۱۰۱۰
- باب (۱): بِسْمِ اللّٰهِ گفتن و با دست راست، غذا خوردن ۱۰۱۱
- باب (۲): خوردن تا سیر شدن ۱۰۱۲
- باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره ۱۰۱۲
- باب (۴): غذای يك نفر برای دو نفر، کافی است ۱۰۱۳
- باب (۵): مؤمن در يك معده، غذا می خورد ۱۰۱۳
- باب (۶): تکیه دادن و غذا خوردن ۱۰۱۳
- باب (۷): پیامبر اکرم ﷺ از هیچ غذایی، ایراد نگرفت ۱۰۱۴
- باب (۸): فُوت کردن جَو ۱۰۱۴
- باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می خوردند ۱۰۱۴
- باب (۱۰): تلبینه ۱۰۱۵
- باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای ۱۰۱۶
- باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می کند ۱۰۱۶
- باب (۱۳): خوردن خرمای تازه با خیار ۱۰۱۶
- باب (۱۴): خرمای تازه و خرمای خشک ۱۰۱۷
- باب (۱۵): خرمای عجوه ۱۰۱۸
- باب (۱۶): لیسیدن انگشتان ۱۰۱۸
- باب (۱۷): دعای بعد از غذا ۱۰۱۹
- باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید﴾ ۱۰۱۹
- ۶۴ — کتاب آداب عقیقه** ۱۰۲۱
- باب (۱): نام گذاری مولود ۱۰۲۱
- باب (۲): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه ۱۰۲۱

- باب (۳): فَرَع ۱۰۲۲
- ۵۶ - کتاب ذبح و شکار** ۱۰۲۳
- باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن ۱۰۲۳
- باب (۲): شکار کردن به وسیله تیر و کمان ۱۰۲۳
- باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ ۱۰۲۴
- باب (۴): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله ۱۰۲۵
- باب (۵): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند ۱۰۲۵
- باب (۶): خوردن ملخ ۱۰۲۵
- باب (۷): نحر کردن و ذبح نمودن ۱۰۲۶
- باب (۸): مُتله کردن و هدف قرار دادن حیوان ۱۰۲۶
- باب (۹): گوشت مرغ ۱۰۲۷
- باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده ۱۰۲۷
- باب (۱۱): مُشك ۱۰۲۷
- باب (۱۲): نشانه گذاری بر صورت ۱۰۲۷
- ۶۶ - کتاب آداب قربانی** ۱۰۲۸
- باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی ۱۰۲۸
- ۶۷ - کتاب نوشیدنیها** ۱۰۲۹
- باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می شود ۱۰۳۰
- باب (۲): گرفتن شیره خرما در ظرفهای عادی و سنگی ۱۰۳۰
- باب (۳): اجازه استفاده از ظروفی که قبلاً استفاده از آنها، منع شده بود ۱۰۳۱
- باب (۴): کسی که می گوید: نباید خرمای رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم، مخلوط کرد ۱۰۳۱
- باب (۵): نوشیدن شیر ۱۰۳۲
- باب (۶): نوشیدن شیر با آب ۱۰۳۲
- باب (۷): ایستاده آب نوشیدن ۱۰۳۳
- باب (۸): آب نوشیدن از دهانه مشك ۱۰۳۳
- باب (۹): نهي کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس ۱۰۳۴
- باب (۱۰): ظرفهای نقره ای ۱۰۳۴
- باب (۱۱): آشامیدن در لیوان ۱۰۳۴

- ۶۸ — کتاب مریض ها ۱۰۳۵
- باب (۱): آنچه درباره کفارة گناهان بیمار، آمده است ۱۰۳۵
- باب (۲): شدت بیماری ۱۰۳۶
- باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود ۱۰۳۷
- باب (۴): فضیلت کسی که بینایی اش را از دست بدهد ۱۰۳۸
- باب (۵): عیادت بیمار ۱۰۳۸
- باب (۶): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است ۱۰۳۸
- باب (۷): آیا بیمار می تواند آرزوی مرگ کند؟ ۱۰۳۹
- باب (۸): دعای عیادت بیمار ۱۰۴۰
- ۶۹ — کتاب طب ۱۰۴۱
- باب (۱): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است ۱۰۴۱
- باب (۲): شفا در سه چیز است ۱۰۴۱
- باب (۳): مداوا با غسل و این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿در غسل برای مردم، شفا وجود دارد﴾ ۱۰۴۱
- باب (۴): سیاه دانه (شونیز) ۱۰۴۲
- باب (۵): قطرة بینی از عود هندی و عود دریایی ۱۰۴۲
- باب (۶): حجامت از بیماری ۱۰۴۲
- باب (۷): کسیکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است ۱۰۴۳
- باب (۸): جذام ۱۰۴۴
- باب (۹): صَفَر تأثیری ندارد ۱۰۴۵
- باب (۱۰): بیماری سینه پهلوی ۱۰۴۵
- باب (۱۲): آنچه درباره طاعون آمده است ۱۰۴۶
- باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم ۱۰۴۶
- باب (۱۴): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است ۱۰۴۷
- باب (۱۵): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می کرد ۱۰۴۷
- باب (۱۶): فال گرفتن ۱۰۴۷
- باب (۱۷): پیشگویی ۱۰۴۸
- باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند ۱۰۴۸
- باب (۱۹): واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد ۱۰۴۹

- باب (۲۰): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا ۱۰۴۹
- باب (۲۱): اگر مگسي، در ظرف بیفتد..... ۱۰۴۹
- ۷۰ — کتاب آداب لباس پوشیدن ۱۰۵۰**
- باب (۱): لباسی که پایین‌تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود..... ۱۰۵۰
- باب (۲): لباس گُلدار، نقش دار و عبا ۱۰۵۰
- باب (۳): لباس سفید..... ۱۰۵۱
- باب (۴): پوشیدن حریر و نشستن روی آن..... ۱۰۵۱
- باب (۵): نشستن روی ابریشم..... ۱۰۵۲
- باب (۶): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می باشد..... ۱۰۵۲
- باب (۷): کفشهای چرمی و غیره ۱۰۵۲
- باب (۸): در آوردن کفش پای چپ..... ۱۰۵۳
- باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم ﷺ بسازد ۱۰۵۳
- باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می آورند، باید از خانه‌ها بیرون رانده شوند..... ۱۰۵۴
- باب (۱۱): گذاشتن ریش ۱۰۵۴
- باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر ۱۰۵۴
- باب (۱۳): موی مجعد..... ۱۰۵۵
- باب (۱۴): تراشیدن بخشی از موی سر و ترك کردن بخشی دیگر ۱۰۵۵
- باب (۱۵): خوشبو زدن زن به شوهر ۱۰۵۵
- باب (۱۶): رد نکردن عطر و مواد خوشبو ۱۰۵۶
- باب (۱۷): عطر مخلوط ۱۰۵۶
- باب (۱۸): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت ۱۰۵۶
- باب (۱۹): از بین بردن تصاویر..... ۱۰۵۷
- ۷۱ — کتاب ادب ۱۰۵۷**
- باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق تراسست؟..... ۱۰۵۷
- باب (۲): نباید کسی والدین اش را دشنام دهد ۱۰۵۷
- باب (۳): گناه قطع صلۀ رحم (پیوند خویشاوندی)..... ۱۰۵۸
- باب (۴): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد کرد ۱۰۵۸
- باب (۵): حق خویشاوندی، رعایت گردد ۱۰۵۹

- باب (۶): صلة رحم بخاطر جبران نیکی های دیگران نیست ۱۰۵۹
- باب (۷): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان ۱۰۵۹
- باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است ۱۰۶۰
- باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو ۱۰۶۱
- باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان ۱۰۶۱
- باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه ۱۰۶۲
- باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند ۱۰۶۲
- باب (۱۳): هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را اذیت و آزار نکند ۱۰۶۳
- باب (۱۴): هرکار نیک، صدقه بشمار می رود ۱۰۶۳
- باب (۱۵): ملامت در همه کارها ۱۰۶۳
- باب (۱۶): همکاری مؤمنان با یکدیگر ۱۰۶۴
- باب (۱۷): رسول خدا ﷺ سخن بد به زبان نمی آورد و بد زبان هم نبود ۱۰۶۴
- باب (۱۸): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل ۱۰۶۴
- باب (۱۹): نمی از نفرین و دشنام ۱۰۶۵
- باب (۲۰): سخن چینی ۱۰۶۶
- باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید ۱۰۶۶
- باب (۲۲): نمی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر ۱۰۶۶
- باب (۲۳): ظن و گمان جایز ۱۰۶۷
- باب (۲۴): مؤمن، باید گناهان اش را پنهان نماید ۱۰۶۷
- باب (۲۵): قهر کردن ۱۰۶۸
- باب (۲۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید﴾ و آنچه که در مورد نمی از دروغگویی آمده است ۱۰۶۸
- باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی ها ۱۰۶۹
- باب (۲۸): اجتناب از خشم ۱۰۶۹
- باب (۲۹): شرم و حیا ۱۰۷۰
- باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن ۱۰۷۰
- باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده ۱۰۷۰
- باب (۳۲): مؤمن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی شود ۱۰۷۱
- باب (۳۳): اشعار و رجزخوانیهای جایز و مکروه ۱۰۷۱

- باب (۳۴): کراهیت وقت گذراندن با شعر و ترك یاد خدا و تلاوت قرآن ۱۰۷۱
- باب (۳۵): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو ۱۰۷۱
- باب (۳۶): انساها به پدرانشان نسبت داده می شوند ۱۰۷۲
- باب (۳۷): «کرم، قلب مؤمن است» ۱۰۷۲
- باب (۳۸): تغییر دادن يك اسم به اسمی که بهتر از آن باشد ۱۰۷۳
- باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و يك حرف از اسمش، کم کند ۱۰۷۳
- باب (۴۰): بدترین اسمها نزد خداوند متعال ۱۰۷۳
- باب (۴۱): کسی که عطسه می زند، الحمد لله بگوید ۱۰۷۳
- باب (۴۲): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است ۱۰۷۴

۷۲ – کتاب اجازه خواستن ۱۰۷۴

- باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر ۱۰۷۴
- باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته ۱۰۷۵
- باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه ۱۰۷۵
- باب (۴): اجازه خواستن بخاطر نگاه است ۱۰۷۵
- باب (۵): زنای اعضاي بدن ۱۰۷۶
- باب (۶): سلام کردن به بچه‌ها ۱۰۷۶
- باب (۷): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم ۱۰۷۶
- باب (۸): باز کردن جا در مجالس ۱۰۷۷
- باب (۹): حلقه زدن دستها دور زانوها هنگام نشستن ۱۰۷۷
- باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن باشد .. ۱۰۷۷
- باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند ۱۰۷۸
- باب (۱۲): آنچه درباره ساختن خانه آمده است ۱۰۷۸

۷۳ – کتاب دعا ۱۰۷۹

- باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد ۱۰۷۹
- باب (۲): بهترین استغفار ۱۰۷۹
- باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب ۱۰۸۰
- باب (۴): توبه ۱۰۸۰
- باب (۵): دعای وقت خواب ۱۰۸۱

- باب (۶): خوابیدن بر پهلو راست ۱۰۸۱
- باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب ۱۰۸۲
- باب (۸) ۱۰۸۳
- باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید ۱۰۸۳
- باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می شود ۱۰۸۳
- باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی ۱۰۸۴
- باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها ۱۰۸۴
- باب (۱۳): این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفارة گناهان و نزول رحمت بگردان ۱۰۸۵
- باب (۱۴): پناه خواستن از بُخل ۱۰۸۵
- باب (۱۵): پناه خواستن از بدهکاری و گناه ۱۰۸۵
- باب (۱۶): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۱۰۸۶
- باب (۱۷): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: «خدایا! گناهان گذشته و آینده ام را بیامرز» ۱۰۸۶
- باب (۱۸): فضیلت کلمة لا اله الا الله ۱۰۸۷
- باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن ۱۰۸۸
- باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند ۱۰۸۸
- ۷۴ — کتاب آرامش خاطر و رقت قلب ۱۰۹۰**
- باب (۱): صحت و فراغت ۱۰۹۰
- باب (۲): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد ۱۰۹۰
- باب (۳): آرزوهای دور و دراز ۱۰۹۱
- باب (۴): هرکس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است ۱۰۹۱
- باب (۵): کاری که برای رضای خدا باشد ۱۰۹۲
- باب (۶): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران ۱۰۹۲
- باب (۷): پرهیز از فتنه مال ۱۰۹۳
- باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است ۱۰۹۳
- باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر ﷺ و یارانش و روگردانی آنها از دنیا ۱۰۹۳
- باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها ۱۰۹۶
- باب (۱۱): امید توأم با ترس ۱۰۹۷

- باب (۱۲): درباره حفظ زبان و اینکه هر کس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید..... ۱۰۹۷
- باب (۱۳): اجتناب از گناهان ۱۰۹۸
- باب (۱۴): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است ۱۰۹۸
- باب (۱۵): بهشت و دوزخ از بند کفشهائیان به شما نزدیک تراند ۱۰۹۸
- باب (۱۶): همیشه باید به اشخاص پایین تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود..... ۱۰۹۹
- باب (۱۷): اراده کار نیک و بد ۱۰۹۹
- باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری ۱۱۰۰
- باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی ۱۱۰۱
- باب (۲۰): تواضع و فروتنی ۱۱۰۱
- باب (۲۱): هر کس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود ۱۱۰۲
- باب (۲۲): سكرات موت ۱۱۰۳
- باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضه خود می گیرد..... ۱۱۰۳
- باب (۲۴): روز محشر ۱۱۰۴
- باب (۲۵): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیا آنان فکر نمی کنند که در روز بزرگی برانگیخته می شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می شوند﴾ ۱۱۰۵
- باب (۲۶): قصاص در روز قیامت ۱۱۰۶
- باب (۲۷): توصیف بهشتیان و دوزخیان ۱۱۰۶
- باب (۲۸): درباره حوض (کوثر) ۱۱۰۸
- ۷۵ — کتاب قضا و قدر ۱۱۱۰**
- باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم ها خشک شده اند..... ۱۱۱۰
- باب (۲): امر خداوند، مقدر و شدنی است ۱۱۱۰
- باب (۳): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می دهد ۱۱۱۱
- باب (۴): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید ۱۱۱۱
- باب (۵): خداوند، میان انسان و قلب اش (آرزوهایش) فاصله می اندازد..... ۱۱۱۱
- ۷۶ — کتاب سوگندها و نذرها ۱۱۱۲**
- باب (۱): درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی کند﴾ ۱۱۱۲

- باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می کرد؟ ۱۱۱۳
- باب (۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿مشرکین با همه توان خود و با تأکید هر چه بیشتر، سوگند می خوردند﴾ ۱۱۱۴
- باب (۴): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند ۱۱۱۴
- باب (۵): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است ۱۱۱۵
- باب (۶): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه اش باشد ۱۱۱۵
- باب (۷): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد ۱۱۱۵
- ۷۷ — کتاب کفارة سوگند** ۱۱۱۶
- باب (۱): صاع مدینه و مدّ نبي اکرم ﷺ ۱۱۱۶
- ۷۸ — کتاب میراث** ۱۱۱۶
- باب (۱): میراث فرزند از پدر و مادرش ۱۱۱۶
- باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر ۱۱۱۷
- باب (۳): برده آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می روند .. ۱۱۱۷
- باب (۴): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد ۱۱۱۸
- ۷۹ — کتاب حدود** ۱۱۱۹
- باب (۱): زدن با شاخته درخت حرما و کفش ۱۱۱۹
- باب (۲): لعنت کردن دزد ۱۱۲۰
- باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می شود؟ ۱۱۲۰
- ۸۰ — کتاب کفار و مرتدین محارب** ۱۱۲۱
- باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟ ۱۱۲۱
- باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا ۱۱۲۱
- ۸۱ — کتاب خون بها** ۱۱۲۲
- باب (۱): ﴿هرکس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همه انساها را زنده نگه داشته است﴾ ۱۱۲۲
- باب (۲): درباره این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص می شود﴾ ۱۱۲۲
- باب (۳): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد ۱۱۲۳
- باب (۴): کسی که حق خود را بدون اجازه حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید .. ۱۱۲۳
- باب (۵): خونبهای انگشتان ۱۱۲۴

- ۸۲ — کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها ۱۱۲۴
- باب (۱): گناه کسی که به خدا شرك ورزد ۱۱۲۴
- ۸۳ — کتاب تعبیر خواب ۱۱۲۵
- باب (۱): رؤیای نیکوکاران ۱۱۲۵
- باب (۲): خواب خوب از جانب الله است ۱۱۲۵
- باب (۳): بشارت دهندها ۱۱۲۵
- باب (۴): کسی که نبی اکرم ﷺ را در خواب ببیند ۱۱۲۶
- باب (۵): خواب دیدن در روز ۱۱۲۶
- باب (۶): کسی که در خواب ببیند که در بند است ۱۱۲۷
- باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب ۱۱۲۸
- باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند ۱۱۲۸
- باب (۹): اگر تعبیر کننده اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن را بخواهد ۱۱۲۹
- ۸۴ — کتاب فتنه ها ۱۱۳۰
- باب (۱): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «پس از من چیزهایی را می بینید که برایتان ناخوشایند است» ۱۱۳۰
- باب (۲): ظهور فتنه ها ۱۱۳۱
- باب (۳): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود ۱۱۳۱
- باب (۴): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست» ۱۱۳۲
- باب (۵): فتنه هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد، بهتر است ۱۱۳۲
- باب (۶): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد ۱۱۳۳
- باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید ۱۱۳۳
- باب (۸): اگر کسی نزد عده ای، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید ۱۱۳۳
- باب (۹): بیرون آمدن آتش ۱۱۳۴
- باب (۱۰) ۱۱۳۴
- ۸۵ — کتاب احکام ۱۱۳۶
- باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد ۱۱۳۶
- باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت ۱۱۳۶

- باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند ۱۱۳۶
- باب (۴): کسی که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیری خواهد کرد ۱۱۳۷
- باب (۵): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم ۱۱۳۸
- باب (۶): آنچه برای کاتب، مستحب است ۱۱۳۸
- باب (۷): شیوة بیعت امام با مردم ۱۱۳۸
- باب (۸): تعیین جانشین ۱۱۳۹
- باب (۹) ۱۱۳۹
- ۸۶ — کتاب آرزو کردن** ۱۱۴۰
- باب (۱): آرزوهای ناپسند ۱۱۴۰
- ۸۷ — کتاب تمسک جستن به قران و سنت** ۱۱۴۰
- باب (۱): اقتدا به سنت های پیامبر اکرم ﷺ ۱۱۴۰
- باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده ۱۱۴۲
- باب (۳): مذمت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس ۱۱۴۲
- باب (۴): تقلید از عادات امتهای گذشته ۱۱۴۳
- باب (۵): رجم زانی متأهل ۱۱۴۳
- باب (۶): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت نماید ۱۱۴۳
- باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم ﷺ را حجت می داند نه سکوت دیگران را ۱۱۴۳
- ۱۱۴۴
- ۸۸ — کتاب توحید و رد جهمیه** ۱۱۴۴
- باب (۱): درباره دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی ۱۱۴۴
- باب (۲): درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بدرستی که خداوند، رزاق و نیرومند و استوار است﴾ ۱۱۴۵
- باب (۳): در باره این سخنان خداوند متعال که می فرماید: ﴿و او عزیز و حکیم است﴾ و عزت از آن خدا و رسول خدا است ۱۱۴۵
- باب (۴): در باره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند شما را از خویشتن برحذر می دارد﴾ ۱۱۴۵
- باب (۵): در باره این سخنان خداوند متعال که می فرماید: ﴿می خواهند کلام خدا را تغییر دهند﴾ ۱۱۴۶

-
- باب (۶): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران ۱۱۴۸
- باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت ۱۱۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و نشهد أن محمداً عبده و رسوله، فان أصدق الحديث كتاب الله و خير الهدى هدى محمد صلى الله عليه و سلم و شر الأمور محدثاتها و كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار أما بعد:

بی تردید، سنت، دومین مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است که پس از قرآن مجید، مرتبه دوم اهمیت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پیروی از سنت رسول الله ﷺ را واجب و لازم می داند و می فرماید: ﴿ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ﴾ (تغابن: ۱۲)

یعنی: «واز خدا و رسول او اطاعت کنید». و در جایی دیگر، خداوند از کسانی که سنت رسول الله ﷺ را بعنوان داور در اختلافات خود نمی پذیرند و با طیب خاطر تسلیم آن نمی شوند، نفی ایمان می کند و می فرماید: اَفَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿١٦﴾ (نساء: ۶۵)

(نه! سوگند به پروردگارت که آنان تا زمانی که تو را در اختلافاتشان، حکم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی آیند. (و نیز) پس از داوری تو، هیچگونه ملالی به دل راه نداده و کاملاً تسلیم تو باشند) و در جایی دیگر، خداوند هشدار می دهد که: اَفَلَيْحَذَرَ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ (نور ۶۳)

مبادا با سنت و دستورات رسول الله ﷺ مخالفت کنید! زیرا بیم آن می رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرم ﷺ را واجب الطاعه می داند و می فرماید: **اَوْمَأَاتِنَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** ﴿۱﴾ یعنی: «چیزهایی را که پیغمبر برای شما - از احکام الهی - آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان درباره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

۱- بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

۲- بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

۳- و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت معج، قطع گردد.

۴- قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الطاعه است زیرا آن حضرت ﷺ فرموده اند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ». یعنی آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الطاعه هستند.

در یک کلام، می توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرم ﷺ ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خدا ﷺ، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می دادند. ولی در زمان حیات آن حضرت ﷺ آنطور که قرآن نوشته می شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرت ﷺ در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان و از بین رفتن احتمالی التباس قرآن با حدیث، رسول اکرم ﷺ در آخر حیات خویش به صحابه اجازه دادند تا احادیث را یادداشت کنند. چنانچه طبق روایت دارمی به عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما اجازه نوشتن داد. و طبق روایت صحیح بخاری، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما احادیث آن حضرت ﷺ را یادداشت می کرد. همچنین در بخاری آمده است: هنگامی که فردی یمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنان آن حضرت ﷺ را بعد از فتح مکه، برای وی بنویسد، آن حضرت ﷺ خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنویسید».

پس از اجازه رسول اکرم ﷺ بسیاری از صحابه ﷺ به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می کردند.

به عنوان نمونه می توان از صحیفه های علی بن ابی طالب، سعد بن عبادہ انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسلهای بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه هایی داشتند که در آنها حدیث می نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عیید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاشهای فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرمانداری در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرم ﷺ را جمع آوری نماید. همچنین، نامه هایی به علمای سایر بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری (رح) از خود نشان داد. بدین صورت که وی احادیث مدینه را جمع آوری کرد و برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیث جمع آوری شده را به مناطق مختلف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علما و محدثین قرن دوم هجری فراهم نمود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. باید گفت یکی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث مبادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می توان از عبدالملک بن عبدالعزیز، جریح و سفیان بن عیینه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالک بن انس در مدینه، و سعید بن عروه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بن راشد در یمن، و اوزاعی در شام، و عبدالله بن مبارک در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیث، همت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث به کمال خود رسید. زیرا در این قرن، علمای بزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، و ابن ماجه قزوینی، ظهور نمودند و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند.

بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می دانند. بهر حال، کتاب حاضر، صحیح ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قرن سوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطور مختصر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری در سیزدهم شوال ۱۹۴ هـ ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلی) در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جد پدریش (مغیره) توسط حاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود.^۱

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابن حبان در کتاب «ثقات» می گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالک روایت می کرد و علمای عراق از وی روایت می کردند.

و خود امام بخاری در کتاب «تاریخ کبیر» می گوید: اسماعیل بن ابراهیم از حماد بن زید و امام مالک علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزگاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی رفتم. ایشان فرمود: در میان اموالم دره می حرام یا دره می که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می گوید: امام بخاری رحمه الله در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شبی، مادرش حضرت ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعاهاى زیاد تو روشن گردانیده است. مادرش می گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم که خداوند فرزندم را شفا داده و بینایی چشمهایش را به وی باز گردانیده است.

امام بخاری رحمه الله از همان آغاز کودکی، شیفته علم حدیث بود. و ذکاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث برده بود، او را در این امر، یاری می کرد.

^۱ بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرم ﷺ است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد. و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم. امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد. روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می کند». امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمه الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن. علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟ امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می کند نه ابوزبیر. همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در سال ۲۱۰ هـ ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن ۱۸ سالگی یعنی در سال ۲۱۲ هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت. امام بخاری رحمه الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری (رح) از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یکهزار و هشتاد نفر ذکر کرده اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبه و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام رحمه الله بسیار زیاد است و هیچگونه آماري از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه های درس او حاضر شدند که می توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعه رازی و دیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری رحمه الله که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابو عبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابو عیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در عین حال که عالم و دانشمندی بی نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده ای از وقتش را صرف عبادت می کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات و وسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می پردازیم: امام بخاری ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضاربه می داد و خود مشغول فراگیری دانش و خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می گوید: روزی، ابو حفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیاید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده ام و نمی خواهم وعده خلافی نمایم.

امام بخاری می فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می بینیم که می گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده اند یا او را ترک کرده اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری رحمه الله در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می کند؛ بلکه می گوید: علما او را دروغگو دانسته اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و ...

امام بخاری رحمه الله از مال تجارتش به دیگران کمک می کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می کرد. وی در کنار مشغله های علمی ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می کرد.

امام و حکام

امام بخاری رحمه الله از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مراقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می دهند.

همچنین در این زمینه می فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری رحمه الله نپذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی کنم و به ابواب سلاطین نمی روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری رحمه الله فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را می توان از نوشته هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هیچ انسانی در خراسان، فهمیده تر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتی که بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمر رضی الله عنه در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده ام، اما در میان آنان، فردی جامع تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم تر و فقیه تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می آمد، او را بر خود ترجیح می دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد.» علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمه الله از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست. امام نووی رحمه الله: امام بخاری رحمه الله در انواع علوم از توانایی ویژه ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی رسد. و بدون تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی

مهم ترین ویژگی امام بخاری رحمه الله، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است. اساتید امام بخاری رحمه الله تعالی از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده ای را در سیمایش می دیدند و می گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می خواند، ولی چیزی نمی نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته ایم. امام بخاری رحمه الله تعالی که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه ای که ما نوشته هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمه الله تعالی همچنان پس از خواندن هر حدیث، می گفت: «این حدیث را نمی شناسم».

در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می کردند و می گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن ده نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می فرمود که نمی دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث ده نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمه الله تعالى

امام بخاری رحمه الله تعالى آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می خواند، فوری از بر می کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققى توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «فضایا الصحابه والتابعین و أقاویلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاریخ الکبیر» را در شبهای مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرم ﷺ به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابه، کتاب الاشربه، برالوالدین، التاریخ الکبیر، التاریخ الأوسط، التاریخ الصغیر، الجامع الصحیح من المسند من حدیث رسول الله و سننه و ایامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و

تدریس امام بخاری رحمه الله تعالى

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می کردند. امام به هر شهری که وارد می شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درسهایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احادیث صحیح بخاری را از خود ایشان شنیده اند. امام بخاری رحمه الله تعالى در شهرهای مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدریس پرداخت و

در پایان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانی کتاب صحیحش را تدریس می کرد. تا اینکه با توطئه امیر بخارا و درباریان وی، از شهر، اخراج گردید و بعد از آن، مدت زیادی زنده نماند که شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخاری رحمه الله تعالی

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمه الله تعالی به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تاریخ کبیر در قصر امیر به فرزندان وی، جواب رد داد. این مسئله، امیر بخارا را بشدت خشمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه ای می گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد با او، باعث تحریک افکار عمومی می شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خارج کردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می کنند.

اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امام بخاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فراهم ساختند. حاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دید و دستور داد تا امام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شهر، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! توطئه ای را که علیه من تدارک دیده اند به خودشان، خانواده و فرزندانشان برگردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بر الاغی سوار کنند و در خیابانهای شهر در برابر چشمان مردم، بگردانند و به زندان

اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکنند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکنند را نیز علیه او شورانیده بودند. امام وقتی بدانجا رسید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده اند.

عده ای از وی حمایت می کنند و گروهی همچنان طرفدار حاکم بخارا و ملامهای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرستادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواست آنها پاسخ مثبت داد و راهی سمرقند شد و در مسیر راه به روستای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالب ابن جبریل رفت و چون بیمار بود، چند روزی در آنجا استراحت کرد. مردم سمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بدانجا برود. اما دیری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین با تمام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن ۶۲ سالگی در سال ۲۵۶ هـ ق امیرالمؤمنین حدیث، این وارث راستین پیامبر اکرم ﷺ، دار فانی را وداع گفت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنده اش، جهانیان را مدیون خود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد (انا لله و انا الیه راجعون)

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت ۱۶ سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشت، تألیف نمود. او

می گوید: هر حدیثی را که می خواستم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم. سپس، استخاره می نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمده القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی نظیر هستند و بهترین شرح های صحیح بخاری به شمار می آیند.

انگیزه های تألیف صحیح بخاری

- ۱- در عصر امام بخاری (رح) کتابهای مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمه الله تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول الله ﷺ باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.
 - ۲- روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول الله ﷺ در کتابی مختصر، جمع آوری می شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمه الله را به خود جلب کرد و انگیزه ای شد تا ایشان به جمع آوری احادیث، همت گمارد.
 - ۳- خود امام بخاری رحمه الله می گوید: «شبی، رسول الله ﷺ را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول الله ﷺ دور می سازید».
- این خواب هم یکی از انگیزه های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجريد الصحيح» تأليف حافظ ابوالعباس زين الدين احمد بن احمد بن عبداللطيف شرحى زيدي است. وي در عصر خودش، محدث يمن بشمار مي رفت. او دانشمند و ادبي بزرگوار بود. به ايشان، شرحى مي گویند، زيرا ابتدا در يکي از شهرهاي يمن بنام شرحه زندگي مي کرد و سرانجام در سال ۸۹۳ هـ ق در شهري بنام زييد، دار فاني را وداع گفت.

معروفترين تأليفات وي عبارتند از: طبقات الخواص - الفوائد والصلوات والعوائد - نزهه الأحباب - أهل الصدق والاخلاص - لحظ الألفاظ والتجريد الصريح للجامع الصحيح (کتاب حاضر)

قابل يادآوري است که برخي به خطا رفته و کتاب «التجريد» را تأليف حسين بن مبارک، احمد بن عمر زيدي، دانسته اند؛ در صورتي که حسين بن مبارک در سال ۶۲۹ هـ ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجريد» در سال ۸۹۳ هـ ق دار فاني را وداع گفت.

در پايان، خدا را سپاس مي گويم که اين توفيق را به بنده عنایت نمود تا اين اثر گرانبه را ترجمه نمايم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر یاری نموده اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعای خیر می باشم.

عبدالقادر ترشابی

اربيع الثاني ۱۴۲۳ هـ ق

امارات - شارجه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - کتاب وحی

باب (۱): چگونه آغاز وحی بر رسول الله ﷺ

اعمال به نیت ها بستگی دارند

۱ - عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». (بخاری: ۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «اعمال به نیت ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می شود. پس هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می یابد و با آن زن، ازدواج می کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است.»

۲ - عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْحَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ فَيَفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْيِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَنْفَصِدُ عَرَقًا. (بخاری: ۲)

ترجمه: از ام المؤمنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ روایت است که حارث ابن هشام از رسول الله ﷺ پرسید و گفت: یا رسول الله! وحی چگونه نازل می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی بصورت زمزمه) نازل می شود و این، سخت ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می کند. گاهی هم فرشته وحی، بصورت انسان می آید و با من سخن می گوید و من گفته هایش را حفظ می کنم». عایشه رضی الله عنها می گوید: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحی بر آنحضرت ﷺ بودم. و در این هنگام، چون وحی تمام می شد، پیشانی رسول الله ﷺ خیس عرق می شد و از آن، عرق می چکید.

۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبَّ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بَعَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّنُ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُدُ اللَّيَالِي ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدَ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى حَدِيحَةٍ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَعَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَعَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَعَطَّنِي الثَّلَاثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾» فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجِفُ فُوَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى حَدِيحَةَ بِنْتِ حُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ: «زَمُّوْنِي زَمُّوْنِي» فَزَمُّوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِحَدِيحَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ حَدِيحَةُ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ حَدِيحَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى ابْنَ عَمِّ حَدِيحَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ،

فَيَكْتُبُ مِنَ الْإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةَ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةَ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَدَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْمُخِرَجِي هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلَّا عُودِي وَإِنْ يُدْرِ كُنِي يَوْمَكَ أَنْصُرَكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةَ أَنْ تُؤْفِيَّ وَفَتَرَ الْوَحْيَ. (بخاری: ۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نزول وحی بر رسول الله ﷺ به وسیله خوابها و رویاهای راستین، شروع شد. و آنچه را که رسول الله ﷺ در عالم رویا می دید، مانند روشنی صبح، تحقق پیدا می کرد. بعدها رسول الله ﷺ به عزلت و گوشه نشینی علاقه مند گردید و در غار حراء گوشه نشین شد. و چندین شبانه روز بدون اینکه به خانه بیاید، در آنجا عبادت می کرد و هنگامی که توشه اش تمام می شد، به خانه می رفت و توشه بر می داشت. خدیجه رضی الله عنها توشه او را آماده می کرد. در یکی از روزها که در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشته ای نزد او آمد و خطاب به وی گفت: بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «من خواندن نمی دانم». رسول الله ﷺ میفرماید: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جایی که تحمل داشتم، فشرد و بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی دانم». فرشته برای بار دوم مرا در بغل گرفت و به اندازه ای فشرد که بیش از حد توان من بود. بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی دانم». رسول الله ﷺ می فرماید: برای بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرد و رها کرد و گفت: (بخوان بنام پروردگارت، او که انسان را از خون بسته آفرید...) بعد از آن، رسول الله ﷺ در حالی که قلبش می لرزید نزد خدیجه رضی الله عنها رفت و گفت: «مرا بیوشانید، مرا بیوشانید». حاضرین رسول الله ﷺ را پوشانیدند تا اینکه ترس و وحشتش بر طرف شد. سپس، ماجرا را برای خدیجه بازگو نمود و فرمود: «من نسبت به جان خود، احساس خطر می کنم». خدیجه رضی الله عنها گفت: خداوند هرگز تو را ضایع و نابود نخواهد کرد، زیرا شما پای بند صله رحم هستی، مستمندان را کمک می کنی، از مهمانان پذیرایی می نمایی و در راه حق، مشکلات را تحمل می کنی. بعد از آن، خدیجه رضی الله عنها او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مردی مسیحی بود، انجیل را به لغت عبری می

نوشت. و بزرگسال و نابینا بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده ات (محمد) بشنو که چه می گوید. ورقه خطاب به رسول الله ﷺ گفت: ای برادر زاده! بگو چه دیده ای؟ رسول الله ﷺ آنچه را که دیده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: این همان فرشته ای است که خداوند بر موسی فرو فرستاد. ای کاش! روزی که قومت تو را از شهر بیرون می کنند، من زنده و جوان می بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم بیرون می کنند؟» ورقه گفت: آری. پیامی را که تو آورده ای، هیچ پیامبری نیاورده است مگر اینکه با او دشمنی کرده و او را از شهر اخراج کرده اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را کمک خواهم کرد. متأسفانه پس از مدت کوتاهی، ورقه در گذشت و سلسله جریان وحی نیز برای مدت معینی متوقف شد.

۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فِتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِجِرَاءِ قَاعِدٍ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمَلُونِي، زَمَلُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعُ». (بخاری: ۴)

ترجمه: از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ در حالی که درباره فترت (زمان انقطاع) وحی سخن می گفت، فرمود: «روزی، در مسیر راه، صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته ای است که در غار حرا نزد من آمده بود. او روی کرسی ای که میان زمین و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با دیدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم و گفتم: چادری روی من بیندازید». آنگاه این آیات از طرف پروردگار، نازل شد:

(ای کسی که بر خود چادر پیچیده ای! برخیز و (مردم را از معصیت خدا)، برحذر دار و بزرگی و کبریایی پروردگارت را بیان کن و لباسهایت را پاکیزه نگاه دار. پلیدی ها و بت ها را رها کن). بعد از این، سلسله وحی ادامه یافت و پی در پی، وحی نازل گشت.

۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْنُ

عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ قَالَ: جَمَعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ قَالَ: فَاسْتَمِعَ لَهُ وَأَنْصَتُ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ. (بخاری: ۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما در مورد آیه ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾

می گوید: رسول الله ﷺ هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می شد. منجمله آنحضرت ﷺ لب هایش را تکان می داد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من نیز لب هایم را همانطور که رسول الله ﷺ تکان می داد، تکان می دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله ﷺ چگونه لب هایش را تکان می داد). آنگاه، خداوند این آیات را نازل فرمود: (ای محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لبهایت را (برای فراگرفتن آن) تکان مده، زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، بعهده ما است. پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، (بعد) تو خواندن آنرا پیروی کن. سپس، توضیح و بیان قرآن نیز به عهده ما است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیات، می گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهده ما است. پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهده ما است که توانایی خواندن آنرا به شما عنایت نمایم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبرئیل وحی می آورد، رسول الله ﷺ نخست گوش فرا می داد و پس از بازگشت جبرئیل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می کرد.

۶ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (بخاری: ۶)

ترجمه: همچنین ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می

آمد. جبرئیل در تمام شب های رمضان، قرآن را با رسول خدا ﷺ تکرار می نمود. و آنحضرت ﷺ در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت میگرفت.

۷ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرْقَلًا أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَانُوا ثُجَارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَادًّا فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكَفَارًا قُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بَتْرُجْمَانِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَذْنُوهُ مِنِّي وَقَرَّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَأَلْتُ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْلَا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْتُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاوَهُمْ؟ قُلْتُ: بَلْ ضَعَفَاوَهُمْ. قَالَ: أَيزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخِطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ يَعْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا. قَالَ: وَلَمْ تُمَكِّنِي كَلِمَةً أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَةِ قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالِكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِحَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّدَقِ وَالْعَفَافِ وَالصَّلَاةِ، فَقَالَ لِتَرْجُمَانَ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرَّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ

قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ يَأْتِسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتُ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، فَقَدْ أَعْرَفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: أَشَرَّافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ ضَعَفَاءَهُمْ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ، وَسَأَلْتُكَ: أَيُرْتَدُّ أَحَدٌ سَخَطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بِشَاشَتِهِ الْقُلُوبَ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَعْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا تَعْدِرُ، وَسَأَلْتُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنِ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلَاةِ وَالصَّدَقِ وَالْعَفَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمِي هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَخْلَصُ إِلَيْهِ لَتَحَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةَ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرْقَلٍ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرْقَلٍ عَظِيمِ الرُّومِ سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَاعِ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ أَسْلِمَ تَسْلَمَ يُؤْتِيكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ وَ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ .

قَالَ أَبُو سُنَيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ

أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِبِلِيَاءَ، وَهَرَقْلَ أَسْقَفًا عَلَيَّ نَصَارَى الشَّامِ يُحَدِّثُ أَنَّ هَرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِبِلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا حَبِثَ النَّفْسَ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدْ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هَرَقْلُ حَزَاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ، مَلِكُ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتِنُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتِنُ إِلَّا الْيَهُودُ، فَلَا يُهَمُّكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَائِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أَتَى هَرَقْلَ بَرَجَلٌ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا اسْتَحْبَرَهُ هَرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانظُرُوا أَمْخَتِينَ هُوَ أَمْ لَا فَانظُرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُخْتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَخْتِنُونَ. فَقَالَ هَرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هَرَقْلُ إِلَى صَاحِبِ لَهُ بَرُومِيَّةَ، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هَرَقْلُ إِلَى حِمَصَ فَلَمَّ يَرِمُ حِمَصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هَرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هَرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةِ لَهُ بِحِمَصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَعُلِّقَتْ، ثُمَّ أَطْلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبِتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايَعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الْأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هَرَقْلُ نَفَرَتَهُمْ وَأَيْسَ مِنَ الْإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي أَنَا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُمْ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هَرَقْلَ. (بخاري: ۷)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: ابو سفیان بن حرب، برای من چنین حکایت کرد: هنگامیکه با کاروانی از تجار قریش، در شام بسر می بردم، هرقل؛ پادشاه روم؛ سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول اللہ ﷺ با ابوسفیان و کفار قریش معاهده ای بسته بود). در ایلیا به دربار هرقل رسیدیم در حالیکه همه بزرگان و سران روم نیز آنجا حضور داشتند. هرقل، مترجم خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قریش، گفت: کدام یک از شما با کسی که مدعی نبوت است (پیامبر

خدا) از لحاظ خویشاوندی نزدیک تر می باشد؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: من از بستگان بسیار نزدیک او هستم. هرقل گفت: ابوسفیان را بگوئید، تا در کنار من بنشیند و همراهانش را پشت سر او بنشانید. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: می خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعای نبوت کرده است، از ابوسفیان اطلاعاتی کسب کنم. اگر او (ابوسفیان) با من دروغ گفت، او را تکذیب کنید. ابوسفیان می گوید: اگر از همراهانم نمی ترسیدم که مرا متهم به دروغگوئی نمایند، حتماً علیه آنحضرت ﷺ دروغ می گفتم. نخست، هرقل از نسبش پرسید؟ گفتم: او در میان ما، از نسب با لایبی برخوردار است. سپس، پرسید: آیا غیر از او، کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اشراف و بزرگان از وی پیروی می کنند یا فقراء و مستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا پیروانش روز بروز بیشتر می شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، بخاطر ناپسند شمردن دینش، دوباره منحرف شده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا او پیمان شکنی می کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته ایم و نمی دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می گوید: جز جمله فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبر ﷺ بگویم. هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده اید؟ گفتم: آری. پرسید: حاصل و نتیجه جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده ایم. هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟ گفتم: این است که خدا را عبادت کنید، و به وحدانیت و یگانگی او ایمان داشته باشید، و از اعمال و عقاید شرک آمیزی که نیاکان شما داشته اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامه نماز، راستگویی، صلح رحم و پاکدامنی امر می کند. ابوسفیان می گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاترین نسب، در میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شما قبلاً کسی ادعای نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعای نبوت کرده بود، می توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می کند. پرسیدم: کسی از نیاکان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. اگر چنین می بود می توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم که کسی که با مردم دروغ نگفته است، نمی تواند درباره الله، دروغ بگوید. سؤال شد: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران؟ گفتم: از ضعفا هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افزایش اند

یا کاهش؟ گفתי که روزبروز زیاد می شوند. سؤال شد: کسی که به دین او گراییده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود. یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن کامل شد، دیگر از بین نمی رود. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفی بود. آری، هیچ پیامبری عهد شکنی نمی کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می خواند. گفתי: که ما را به پرستش الله، فرا می خواند و از شرک و بت پرستی، باز می دارد و به نماز، راستگویی، درستکاری و پاکدامنی دعوت می دهد. ابوسفیان می گوید: در پایان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را که گفתי، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می رسد که همین جای پای مرا تصرف کند. همانا من می دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد. اما نمی دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می دانستم که می توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را برای دیدار او ترتیب می دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه ای را که رسول الله ﷺ به وسیلهٔ دحیه کلبی به حاکم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد بنده و پیامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزیند. اما بعد: بدانید که من به اسلام دعوت می کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد خداوند پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستانت برگردد تو خواهد بود. (ای اهل کتاب! بیاید بسوی چیزی که میان من و شما مشترک است. یعنی اینکه: بجز خدای یکتا، کسی را نپرستیم و چیزی با وی شریک نگردانیم. و هیچ یک از ما دیگری را بجای خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگردانی نمودند، بگویند: (ای اهل کتاب!) گواه باشید که ما مسلمانیم).

ابوسفیان می گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد و سخنانش به پایان رسید، شلوغ شد و همه ای بپا گردید. و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین ابن ابی کبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده که پادشاه زرد پوستان (روم) نیز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می گوید: مطمئن شدم که رسول الله ﷺ بر هرقل غالب خواهد شد، تا اینکه خداوند مرا مشرف به اسلام کرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ایلیا و رهبر مسیحیان شام؛ که از دوستان هرقل بود، حکایت می کند که: روزی، هرقل به ایلیا آمده بود، صبحدم با چهره ای آشفته و پریشان از خواب برخاست. برخی از دوستان نزدیکش، به وی گفتند: ما تو را پریشان و ناراحت می بینیم؟ ابن ناطور میگوید: هرقل که در کهنات، مهارت داشت و علم ستاره‌شناسی را خوب می دانست، در پاسخ آنها گفت: دیشب که به ستاره‌ها نظر انداختم، به این نتیجه رسیدم که پادشاهی که ختنه می کند، ظهور کرده و بازی را از دیگران برده است. و بعد، پرسید: از این امت، چه کسانی ختنه می کنند؟ حاضران جواب دادند: بجز یهود، کسی دیگر ختنه نمی کند. و از آنان، هیچ خوف و هراسی نداشته باش. و به تمام شهرهای مملکت خود فرمان صادر کن تا یهودی‌ها را بکشند و از بین ببرند. آنها در همین بحث و گفتگو بودند که شخصی از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. این شخص، درباره رسول الله ﷺ خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسی کنند که او ختنه شده است یا خیر؟ مأموران پس از بررسی لازم، گفتند: بلی، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسید: آیا عربها ختنه می کنند؟ وی پاسخ داد: بلی. با شنیدن این سخن، هرقل بلافاصله گفت: محمد پادشاه این امت است که ظهور کرده است. و به یکی از دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی درباره نبوت رسول الله ﷺ با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعه حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ‌های وحشی بسوی دروازه‌ها فرار کردند اما دروازه‌ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفر آنان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همه آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از این کار، آزمایش استواری و پایداری شما درباره مذهب بود. که هم اکنون آن را ملاحظه کردم. ابوسفیان می گوید: با شنیدن این سخن، مردم هرقل را سجده کردند و از او خشتود شدند. این بود پایان داستان هرقل.

۲ - کتاب ایمان

باب (۱): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است

۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». (بخاری: ۸)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن بر اینکه خداوند، یکی است و جز او، معبود برحقى وجود ندارد و محمد ﷺ رسول خداست. دوم: اقامه نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان».

باب (۲): شاخه های ایمان

۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ». (بخاری: ۹)

ترجمه: از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمودند: «ایمان شصت و اندی شعبه دارد و حیاء یکی از آن شعبه ها است».

باب (۳): مسلمان و مهاجر

۱۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». (بخاری: ۱۰)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر (واقعی) کسی است که از آنچه خدا منع کرده است، هجرت نماید». (یعنی آنها را ترک کند).

باب (۴): بهترین اسلام

۱۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». (بخاری: ۱۱)

ترجمه: ابو موسی ﷺ می گوید: (صحابه) پرسیدند: ای رسول خدا! اسلام چه کسی (نزد خدا) بهتر است؟ فرمود: «اسلام کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

باب (۵): طعام دادن از اسلام است

۱۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخاری: ۱۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اسلام چه کسی بهتر است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اسلام کسی که به آشنا و بیگانه سلام گوید و طعام دهد».

باب (۶): جزو ایمان است که آنچه برای خود می پسندی، برای برادرت نیز

پسند

۱۳ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». (بخاری: ۱۳)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن کسی است که آنچه برای خود می پسندد، برای برادر (مسلمان) خود نیز پسندد».

باب (۷): محبت و دوستی با پیامبر ﷺ از ایمان است

۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ». (بخاری: ۱۴)

ترجمه: از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسی از شما نمی تواند مؤمن باشد، تا زمانی که من (پیامبر ﷺ) نزد او از پدر و فرزندش محبوب تر نباشم».

۱۵ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخاری: ۱۵)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم».

باب (۸): لذت ایمان

۱۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ». (بخاری: ۱۶)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می چشد. یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد. دوم اینکه: محبتش با هر کس، بخاطر خوشنودی الله باشد. سوم اینکه: برگشتن به سوی کفر، برایش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد».

باب (۹): دوست داشتن انصار، نشانه ایمان است

۱۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ التَّفَاقُ بَعْضُ الْأَنْصَارِ». (بخاری: ۱۷)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نشانه ایمان، دوستی با انصار و نشانه نفاق، دشمنی با انصار است».

۱۸ — عَنْ عَبْدِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ. (بخاری: ۱۸)

ترجمه: از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در جمعی از یارانش فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسی دیگر را عبادت نکنید. و در عبادت، کسی را با او شریک نگردانید. دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان تان را نکشید، به کسی تهمت و بهتان نزنید، و در کارهای خیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هر کس از شما به این وعده ها وفا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر کس، مرتکب عملی از اعمال فوق بشود و در دنیا مجازات گردد، این مجازات، باعث کفاره گناهانش خواهد شد. و اگر مرتکب اعمال بد، در دنیا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان کند، پس او موکول به الله است، یعنی اگر خدا بخواهد او را می بخشد و اگر نخواهد مجازات می کند». عباده رضی الله عنه می گوید: همه ما بر امور فوق با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردیم.

باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دین است

۱۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ عِنَّمْ يَتَّبِعُ بِهَا شَعْفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». (بخاری: ۱۹)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در آینده نزدیک، زمانی فرا می رسد که بهترین مال و دارایی مسلمان، گوسفندانش هستند که وی به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قله کوهها می رود تا دینش را از خطر فتنه ها، محفوظ نگه دارد».

باب (۱۱): عبادت در حد توان

۲۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَثْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا». (بخاری: ۲۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را دستور می داد، آنها را به انجام کاری دستور می داد که توان آن را داشته باشند. صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: ای پیامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر شما را بخشیده است، پس هرگز ما نمی توانیم با شما برابر باشیم. عایشه رضی الله عنها میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن، بسیار ناراحت می شد و آثار خشم بر چهره مبارکش آشکار می گشت. سپس می فرمود: «من از همه شما خدا را بهتر می شناسم و از او بیشتر می ترسم». (یعنی در دینداری از من سبقت نگیرید. زیرا دین، اطاعت از دستورات من (رسول الله) است).

باب (۱۲): برتری میان اهل ایمان در اعمال است

۲۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرَجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدْ اسْوَدُّوا فَيُلْقَوْنَ فِي نَهْرِ الْحَيَاةِ أَوْ الْحَيَاةِ» شَكَّ مَالِكٌ «فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً». (بخاری: ۲۲)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از اینکه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده می شوند، خداوند می فرماید: کسانی را که به اندازه یک دانه ارزن، ایمان دارند، از دوزخ بیرون بیاورید. آنان از دوزخ بیرون آورده خواهند شد در حالی که سوخته و سیاه گشته اند، و بعد در جوی حیات و زندگی انداخته می شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه که دانه ای در خاک رسوبی سیلاب انداخته شود. یعنی سرعت رشد و نمو آن انسانهای سوخته، مانند سرعت جوانه ای است که در خاک های رسوبی سیل، سبز شده باشد. آیا ندیده اید که آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب می شود.»

۲۲ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدَيَّ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدَّيْنُ». (بخاری: ۲۳)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی ها تا سینه آنان بود و پیراهن برخی دیگر، کوتاه تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود که روی زمین کشیده می شد.» صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه کمال و نقص دین آنان است).

باب (۱۳): حیاء بخشی از ایمان است

۲۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «دَعَهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ». (بخاری: ۲۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار یک مرد انصاری می گذشت که برادرش را در مورد شرم و حیاء نصیحت می کرد (و می گفت که

شرم و حیات را کمتر کن). آنحضرت ﷺ فرمود: «در باره کم کردن شرم و حیا او را پند مده، زیرا حیا بخشی از ایمان است».

(منظور از واژه حیا که در حدیث مذکور، بخشی از ایمان قرار داده شده است، همان عامل کم رویی درباره انجام و ارتکاب گناه می باشد). مترجم.

باب (۱۴): اگر توبه کردند، نماز خواندند، وزکات دادند، کاری با آنها نداشته باشید

۲۴ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (بخاری: ۲۵)

ترجمه: همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد ﷺ شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هر گونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

باب (۱۵): کسی که می گوید: ایمان یعنی عمل کردن

۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخاری: ۲۶)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: از رسول الله ﷺ سؤال شد: کدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و رسولش. پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه کاری؟ فرمود: «حج مقبول».

باب (۱۶): هرگاه که اسلام، واقعی نباشد

۲۶ — عن سعد بن أبي وقاصٍ رضي الله عنه: أن رسول الله ﷺ أعطى رهطاً وسعداً جالساً، فترك رسول الله ﷺ رجلاً هو أعجبهم إليّ، فقلت: يا رسول الله ما لك عن فلان؟ فوالله إنني لأراه مؤمناً، فقال: «أو مسلماً؟» فسكت قليلاً ثم غلبنني ما أعلم منه، فعدت لمقالتني فقلت: ما لك عن فلان؟ فوالله إنني لأراه مؤمناً، فقال: «أو مسلماً؟» ثم غلبنني ما أعلم منه فعدت لمقالتني وعاد رسول الله ﷺ ثم قال: «يا سعد إنني لأعطي الرجل، وغيره أحب إليّ منه، خشية أن يكبه الله في النار». (بخاری: ۲۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ اموالی را میان گروهی از مسلمانان توزیع کرد در حالی که من آنجا نشسته بودم. آنحضرت ﷺ به یکی از حاضرین، که به نظر من، بهترین شخص، در میان آنان بود، چیزی نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا فلانی را محروم کردی؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردی مؤمن است. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن است یا مسلمان؟» اندکی سکوت نمودم. سپس بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترل را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و گفتم: یا رسول الله! چرا فلانی را محروم کردی؟ من او را مؤمن می دانم. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن یا مسلمان؟» باز هم اندکی سکوت نمودم. سپس، بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترل را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و رسول خدا ﷺ همان سخنش را تکرار نمود. آنگاه، فرمود: «ای سعد! من به کسانی مال عطا می نمایم که می ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنکه می دانم کسانی بهتر و محبوب تر از آنان، وجود دارند».

(حدیث مذکور دو مطلب بسیار مهم به ما می آموزد: یکی اینکه هیچ عمل رسول الله ﷺ خالی از حکمت و مصلحت نبود هر چند که ما نتوانیم به راز آن پی ببریم. دوم اینکه ایمان، یک

چیز قلبی و پنهانی است. درباره اینکه فلانی، مسلمان است می توان قضاوت نمود. اما درباره اینکه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسیار مشکل است^(۱).

باب (۱۷): ناسپاسی از شوهران، و اینکه ناسپاسی، درجاتی دارد

۲۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ». قِيلَ: أَيْ كَفَرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخاری: ۲۹)

ترجمه: از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، دیدم که بیشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زیرا ناسپاسی می کنند». سؤال شد: آیا از خدا ناسپاسی می کنند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر. از شوهرانشان ناسپاسی میکنند». (یعنی خدمت و محبت شوهران خود را نادیده می گیرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت کنی، ولی یک بار از شما، چیزی (خلاف میلش) مشاهده کند، می گوید: من هرگز از تو خیری ندیده ام».

باب (۱۸): گناهان، از امور جاهلیت اند و بجز شرک، هیچ گناهی، کفر نیست

۲۸ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعْيَرْتَهُ بِأُمَّهِ؟ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ حَوْلَكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيَطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيَلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ». (بخاری: ۳۰)

(۱) مترجم.

ترجمه: ابوذر غفاری رضی الله عنه می گوید: روزی با غلامم درگیر شدم و او را (بخاطر اینکه مادرش کنیزی بود)، تحقیر نمودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوذر! این غلام را بخاطر مادرش تحقیر نمودی؟! معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در شما وجود دارد. غلامان و زیردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. هر کسی که غلام یا خدمتگذاری دارد، باید از همان غذا و لباسی که خودش استفاده می کند به او نیز بدهد و علاوه بر این، به آنان دستور ندهید کاری را که از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنین دستوری صادر کردید، با آنان همکاری کنید».

باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید

۲۹ — عن أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». (بخاری: ۳۱)

ترجمه: ابو بکره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می پروراند».

باب (۲۰): مراتب ظلم و ستم

۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾، قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَيْنَا لَمْ يَظْلَمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. (بخاری: ۳۲)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که آیه: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ یعنی کسانی که ایمان آوردند و ایمان شان را با ستم، آلوده نکردند، نازل شد، یاران رسول الله صلی الله علیه و آله (پیشان شده)، گفتند: چه کسی از ما ظلم نکرده است؟ آنگاه خداوند این آیه: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ را نازل فرمود. یعنی (همانا شرک، ظلم بزرگی است).

باب (۲۱): نشانه‌های منافق

۳۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أَوْثَمِنَ خَانَ». (بخاری: ۳۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند».

۳۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ التَّفَاقُ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أَوْثَمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». (بخاری: ۳۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: ۱- هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. ۲- هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. ۳- اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. ۴- هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید».

باب (۲۲): شب بیداری در شب قدر از ایمان است

۳۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۳۵)

ترجمه: از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسربرد)، همه گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۳): جهاد از ایمان است

۳۴ — وَعَنْهُ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيمَانٌ بِي وَتَصَدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجَعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَكَوَدَدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». (بخاری: ۳۶)

ترجمه: همچنین از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که برای خشنودی خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگیزه اش ایمان به خدا و تصدیق پیامبرانش باشد، خداوند وعده فرموده است که او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنیمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهید شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر برای امتم مشکل نمی شد، هیچگاه از رفتن به جهاد باز نمی ایستادم زیرا من دوست دارم که بارها در راه خدا شهید شده و دوباره زنده شوم».

باب (۲۴): عبادت در ماه مبارک رمضان

۳۵ — وَعَنْهُ رضي الله عنه أَيْضًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۳۷)

ترجمه: همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، ماه مبارک رمضان را بقصد حصول ثواب، در عبادت بگذراند، تمام گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت.»

باب (۲۵): روزه رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۳۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش، روزه بگیرد، گناهان گذشته اش، آمرزیده می شوند.»

باب (۲۶): دین، آسان است

۳۷ — وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَكِنْ يُشَادُّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ» (بخاری: ۳۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دین، آسان است. و اگر کسی آنرا بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید.»

باب (۲۷): نماز از ایمان است

۳۸ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ — أَوْ قَالَ: أَخْوَالِهِ — مِنَ الْأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ صَلَّى قَبْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَاهَا صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى

مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ مَكَّةَ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قَبْلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتْ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قَبْلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ. (بخاری: ۴۰)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: اولین باری که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم (در سفر هجرت) به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) اجلال نزول فرمود. و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده الی هفده ماه، بسوی بیت المقدس نماز می خواند. و در عین حال، دوست داشت که بطرف کعبه نماز بخواند. (دیری نگذشت که این آرزو، برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت). نخستین نمازی که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم (بسوی کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز خواندند. سپس، یکی از کسانی که با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز خوانده بود، از مسجد بیرون رفت. و از کنار مسجدی گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بیت المقدس) نماز می خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه می گیرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، رو به سوی کعبه نمودند. زمانی که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به طرف بیت المقدس نماز می خواند، تمام اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگامی که قبله از بیت المقدس به بیت الله تغییر یافت، این امر را نپسندیدند.

باب (۲۸): اسلام واقعی

۳۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ يُكْفَرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةٍ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا، إِلَّا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا». (بخاری: ۴۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه میگوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرگاه، بنده ای مشرف به اسلام شود و مسلمان خوبی گردد، خداوند گناهان گذشته اش را می بخشد و بعد، نوبت به پاداش می رسد. یعنی در ازای هر نیکی، ده الی هفت صد برابر، پاداش دریافت می کند. ولی برای کیفر عمل بد، تنها به اندازه همان یک عمل، مؤاخذه می شود. مگر اینکه خداوند از آن درگذرد.» (آنرا ببخشد و مرتکب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (۲۹): بهترین عبادات نزد خداوند، با دوام ترین آنهاست

۴۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَتْ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: «فُلَانَةٌ تَذُكُرُ مِنْ صَلَاتِهَا، قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا، وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ».

(بخاری: ۴۳)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله به خانه من آمد در حالی که زنی نزد من نشسته بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این زن کیست؟ گفتیم: فلانی است، و کثرت عبادات ایشان را برای رسول الله صلی الله علیه و آله بازگو کردم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را که توانایی دارید، انجام دهید. زیرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمی شود، مگر اینکه شما از انجام طاعت و بندگی خسته شوید. و بهترین عمل نزد خدا، آن است که صاحبش بر انجام آن، مداومت کند».

باب (۳۰): کم و زیاد شدن ایمان

۴۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزَنْ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَفِي قَلْبِهِ وَزَنْ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزَنْ ذَرَّةً مِنْ خَيْرٍ».

(بخاری: ۴۴)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانۀ جو ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازه یک دانۀ گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانۀ ذرت ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود.»

۴۲ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرُءُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعَشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ. (بخاری: ۴۵)

ترجمه: از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می گرفتیم. امیر المومنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: ما آن روز را می شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله در عرفات، ایستاده بود.

باب (۳۱): زکات از اسلام است

۴۳ — عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ تَائِرَ الرَّأْسِ يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلَا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ حَتَّى دَنَا فَيَاذًا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ».

فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الزَّكَاةَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَزِيدُ عَلَيَّ هَذَا وَلَا أَنْقُصُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ». (بخاری: ۴۶)

ترجمه: از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که: شخصی از اهالی نجد با موهای آشفته بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله آمد. زمزمه صدای او شنیده می شد ولی قابل فهم نبود تا اینکه نزدیک آمد. آنگاه متوجه شدیم که در باره اسلام می پرسد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالی فرض نموده است». آن شخص، پرسید: آیا غیر از این پنج نماز، نماز دیگری بر من فرض است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، البته می توانی علاوه برین پنج نماز، نماز نفل بخوانی». و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه رمضان نیز فرض است». آن شخص پرسید: آیا علاوه بر روزه رمضان، روزه دیگری بر من فرض است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، مگر اینکه روزه نفل بگیری». راوی می گوید: بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله فرض بودن زکات را برای او بر شمرد. و آن شخص پرسید: آیا غیر از زکات، صدقه دیگری نیز فرض است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «خیر، مگر اینکه صدقه نفلی بدهی». راوی می گوید: آن شخص با شنیدن این فرایض و واجبات، در حالی که بر می گشت، چنین می گفت: به خدا سوگند، نه بر اینها (واجبات) چیزی می افزایم و نه از آنها، چیزی کم می کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر راست می گوید، رستگار می شود».

باب (۳۲): تشییع جنازه از ایمان است

۴۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيْرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيْرَاطٍ مِثْلُ أُحْدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيْرَاطٍ». (بخاری: ۴۷)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، بحکم ایمان و به نیت اجر، در تشییع جنازه برادر مسلمانش، شرکت کند تا اینکه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قیراط اجر، برمی گردد. و هر قیراط، باندازه کوه احد است. و هر کس بعد از نماز بر میت، بر گردد، (یعنی تا دفن میت، صبر نکند) با یک قیراط اجر، برمی گردد».

باب (۳۳): توس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند

۴۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». (بخاری: ۴۸)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فحش و ناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر می باشد».

۴۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ يُخْبِرُ بَلِيلَةَ الْقَدْرِ، فَتَلَا حَى رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لِأُخْبِرَكُمْ بَلِيلَةَ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلَا حَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، التَّمْسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالسَّبْعِ وَالْخَمْسِ». (بخاری: ۴۹)

ترجمه: از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. در این اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه با یکدیگر بودند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوی این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجو کنید». (البته اینجا منظور در دهه پایانی رمضان است) مترجم.

باب (۳۴): پرسش جبریل از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ایمان، اسلام و احسان..

۴۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ،

وَتُؤْمِنُ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الْأُمَّةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رِعَاةُ الْإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ». ثُمَّ تَلَا النَّبِيُّ ﷺ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ الْآيَةَ، ثُمَّ أَدْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ». فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا. فَقَالَ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ». (بخاری: ۵۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب و یاران نشسته بود. شخصی سرزده وارد مجلس شد و از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: ایمان یعنی چه؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانیت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانیت معاد و به دیدار با الله در روز قیامت، و به حقانیت پیامبران». آن شخص، پرسید: اسلام یعنی چه؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یعنی این که تنها خداوند عالم را پرستش کنی، شرک نورزی، نماز بخوانی، زکات اموات را پردازی و رمضان را روزه بگیری». آن شخص، پرسید: احسان یعنی چه؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر (ایمان و استحضار تو چنان قوی نیست) که تو او را بینی، با این تصور عبادت کن، که او تو را می بیند». آن شخص، سؤال کرد: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم البته علامات قیامت را برای شما خواهم گفت که بدین قرارند: ۱- اینکه کنیز بی بی (خاتون) خود را دنیا بیاورد (زمانی که دختران، مادران خود را امر و نهی کنند). اینکه چوپان ها و ساربانان شتران سیاه، در ساختن منازل بسیار مجلل از یکدیگر سبقت بگیرند». و فرمود: «اینکه تاریخ وقوع قیامت چه وقت است، از آن پنج چیزی است که غیر از الله، کسی دیگر آنرا نمی داند». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ (بدرستیکه خداوند عز وجل دانا به روز قیامت است). وقتی آن شخص، برخاست و رفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را صدا کنید تا برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشانی از وی ندیدند. آنگاه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او جبرئیل بود و بخاطر این آمده بود که به مردم، احکام دین را بیاموزد».

باب (۳۵): فضیلت پرهیز از شبهات

۴۸ — عَنْ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «الْحَلَالُ بَيْنَ وَبَيْنَ وَالْحَرَامُ بَيْنَ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَاعٍ يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ».

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را را نمی دانند. هر کس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است. و کسی که خود را با آنها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)، مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دام های خود را بچرانند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند در روی زمین، محرمات او هستند.

بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است».

باب (۳۶): پرداختن خمس غنیمت، از ایمان است

۴۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ الْقَوْمُ أَوْ مِنَ الْوَفْدِ؟» قَالُوا: رِبِيعَةٌ. قَالَ: «مَرَحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارٍ مُضْرٍ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصَلِّ نُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلُ بِهِ الْحِجَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرَبَةِ. فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمَرَهُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَدَهُ قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحَدُهُ؟» قَالُوا:

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَعْتَمِ الْخُمْسَ»، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالذُّبَاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُرْقَتِ، وَرَبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ» وَقَالَ: «أَحْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ». (بخاری: ۵۳)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که وفد قبیلۀ عبدقیس نزد رسول الله ﷺ آمد، رسول اکرم ﷺ پرسید: «شما از چه قوم و طایفه ای هستید؟» گفتند: از طائفۀ ربیعہ. رسول الله ﷺ فرمود: «بسیار خوش آمدید، امیدوارم از آمدنتان ناراحت و پشیمان نشوید». عرض کردند: ای پیامبر خدا! چون کفار طایفۀ مُضَر در مسیر ما قرار دارند، ما جز در ماههای حرام، نمی توانیم خدمت شما برسیم. بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آنها را به دیگران ابلاغ نماییم و موجب رستگاری ما نیز بشوند. سپس در مورد نوشیدنیهای حلال و حرام از رسول الله ﷺ سؤال کردند. در مورد سؤال اول، رسول الله ﷺ آنها را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر فرمود. آنان را به ایمان آوردن به خدای یگانه دعوت نمود و فرمود: «آیا می دانید که ایمان آوردن به خدای یگانه یعنی چه؟» حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان به الله عبارت است از: گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات، و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و پرداخت خمس غنیمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفاده چهار چیز (ظرف) نهی کرد که عبارتند از: «خم، ظرف کدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قیر اندود». (در آن زمان، این ظرفها مخصوص تهیه کردن شراب بودند). در پایان، آنحضرت ﷺ فرمود: «آنچه گفتم بخاطر بسپارید و به اطلاع دیگران برسانید».

باب (۳۷): پاداش اعمال به نیت ها بستگی دارد

۵۰ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وَسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. (بخاری: ۵۴)

ترجمه: از عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پاداش اعمال، به نیت ها بستگی دارد». این حدیث، در آغاز کتاب، ذکر گردید. البته در این حدیث، بعد از جمله «با هر کس، مطابق نیتش رفتار می شود»، این عبارت افزوده شده است که: «پس هر کس، در پی خوشنودی الله و رسولش باشد، خوشنودی الله و رسول، نصیب او خواهد شد».

۵۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۵۵)

ترجمه: از ابو مسعود رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شخصی به نیت ثواب بر اهل و عیال خود انفاق کند، نفقه او صدقه محسوب می شود».

باب (۳۸): پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دین، خیر خواهی است

۵۲ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. (بخاری: ۵۷)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله بر اقامه نماز، پرداخت زکات و خیر خواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم.

۵۳ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قُلْتُ: أَبَايَعُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا. (بخاری: ۵۸)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده، عرض کردم: ای پیامبر گرامی! می خواهم با دست مبارک شما، بر اسلام، بیعت کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله در کار بیعت بر اسلام، خیر خواهی و نصیحت مسلمانان را نیز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرایط، بیعت نمودم.

۳ - کتاب علم

باب (۱): فضیلت علم و دانش

۵۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُحَدِّثُ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ، قَالَ: «أَيْنَ أُرَاهُ - السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟» قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا ضَيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُضِعَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». (بخاری: ۵۹)

ترجمه: از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که: روزی، نبی اکرم صلى الله عليه وسلم در جلسه ای، مردم را وعظ و ارشاد می کرد که یک مرد بادیه نشین، وارد مجلس شد و درباره قیامت، سؤال کرد و گفت: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم (بدون اینکه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضی ها فکر کردند که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم سؤال را شنید اما چون از این سؤال، خوشش نیامد، جوابی نداد. بعضی ها گفتند: رسول الله صلى الله عليه وسلم سؤال را نشنیده است. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بعد از اینکه به سخنش خاتمه داد، پرسید: «سائل کجا است؟» سائل عرض کرد: یا رسول الله! من حاضرم. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش.» وی پرسید: امانت چگونه ضایع می شود؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه کارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قیامت باشید.»

باب (۲): آموختن با صدای بلند

۵۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي

سَفْرَةَ سَافَرْنَاهَا فَأَدْرَكْنَا وَقَدْ أَرَهَقْتَنَا الصَّلَاةُ وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا.
(بخاری: ۶۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یکی از مسافرت ها، رسول اکرم ﷺ از ما عقب ماند و وقتی که به ما رسید، نماز تأخیر شده بود. به دلیل تأخیر نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر می کردیم. رسول الله ﷺ با صدای بلند، دو یا سه بار فرمود: «قوزك ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند». (یعنی اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به نحوی که قوزک پاها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسیار سخت است).

باب (۳): امتحان پیروان به وسیله رهبر و پیشوا

۵۶ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مِثْلُ الْمُسْلِمِ فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ؟» فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبُؤَادِي، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ»». (بخاری: ۶۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «درختی در میان درخت ها وجود دارد که هیچگاه برگهایش نمی ریزند و مؤمن نیز مانند آن درخت است. بگوئید آن درخت، کدام است؟» حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: بنظرم رسید که آن، باید درخت خرما باشد اما بخاطر کثرت شرم و حیا نتوانستم چیزی اظهار کنم، تا آنکه حاضران عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ آن درخت را به ما معرفی کن. رسول الله ﷺ فرمود: «آن درخت، درخت خرما است».

باب (۴): خواندن حدیث بر عالم و محدث

۵۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ﷺ مَتَكِيٌّ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الْأَبْيَضُ الْمُتَكِيُّ،

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ أَحْبَبْتُكَ» فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ فَمَشَدُّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلَا تَجِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ، فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ اللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَعْيَانِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَيَّ فَقَرَأْنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتَ بِهِ، وَأَنَا رَسُولٌ مِنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامٌ بِنِ ثَعْلَبَةَ، أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرِ. (بخاری: ۶۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، خدمت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد نشسته بودیم. شتر سواری از راه رسید و شترش را در مسجد، خوابانید و پاهایش را بست و از حاضرین پرسید: کدام یک از شما محمد است؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در جمع صحابه رضی الله عنهم تکیه زده و نشسته بود. حاضرین گفتند: او که تکیه زده است، محمد صلی اللہ علیہ وسلم است. آن شخص تازه وارد، گفت: ای فرزند عبدالمطلب! رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بگو چه می خواهی؟» گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگیری بخرج می دهم ولی شما به دل نگیرید. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر چه دلت می خواهد، سؤال کن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار کسانی که قبل از تو بوده اند، سوگند می دهم، آیا خداوند تو را برای هدایت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خداوند به تو امر فرموده که ما، روزانه پنج بار نماز بخوانیم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خدا به تو دستور داده که ما ماه رمضان را روزه بگیریم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آری، به خدا سوگند». باز پرسید: تو را به خدا سوگند، آیا الله دستور داده است که از اغنیای ما زکات بگیریم و آن را بین فقرا ما تقسیم کنی؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آری». آن شخص گفت: به تمام احکامی که شما آورده ای، ایمان آوردم. قبيله ام مرا فرستاده است. نام من، ضمّام بن ثعلبه است و از قبيله بنی سعد بن بکر هستم.

۵۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلًا، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ، قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ. (بخاری: ۶۴)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نامه‌اش را توسط شخصی به امیر بحرین فرستاد تا وی آن را به کسری (شاه ایران) برساند. وقتی کسری نامه را خواند، آن را پاره کرد. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ آنها را نفرین کرد و دعا کرد تا مملکت آنها تکه پاره شود.

۵۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ لَا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلَّا مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقَشَهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ. (بخاری: ۶۵)

ترجمه: از انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ نامه‌ای نوشت یا میخواست نامه ای بنویسد. به حضرتش اطلاع دادند که آنها (اهل فارس) نامه بدون مهر را نمی‌خوانند. پس آنحضرت ﷺ برای خود انگشتری از نقره ساخت که جمله (محمد رسول الله) بر روی آن حک شده بود. انس می‌گوید: گویا هم اکنون سفیدی و درخشندگی آن انگشتر را در دست (مبارک) رسول خدا ﷺ مشاهده می‌نمایم.

۶۰ — عَنْ أَبِي وَقْدٍ اللَّيْثِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةَ فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَأَوَاهُ اللَّهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (بخاری: ۶۶)

ترجمه: از ابو واقد لیشی رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت. راوی می گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می خواهید شما را در مورد این سه نفر، آگاه سازم؟ یکی از آنان، بخاطر رضای خدا آمده بود. خداوند او را جای داد. دومی شرم کرد، خداوند را نیز از آن بنده، شرم آمد (او را بخشید). سومی روگردانی کرد، خداوند نیز از او اعراض نمود».

باب (۵): پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلغ، فهمیده تر باشد

۶۱ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَعَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى بَعِيرِهِ وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ — أَوْ: بِرِمَامِهِ — قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟» فَسَكَنَّا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ سَوَى اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ؟» قُلْنَا بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟» فَسَكَنَّا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بَعِيرِ اسْمِهِ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ؟» قُلْنَا: «بَلَى». قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ». (بخاری: ۶۷)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله سوار شتر بود و شخصی مهار آن را در دست داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزی است؟» راوی می گوید: همه ما سکوت نموده، تصور کردیم که رسول الله صلی الله علیه و آله، نام دیگری سواى این نام، برایش در نظر دارد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا امروز، روز قربانی نیست؟» گفتیم: آری. بعد فرمود: «این کدام ماه است؟» همه سکوت کردیم و تصور نمودیم ممکن است رسول الله صلی الله علیه و آله اسم دیگری برای این ماه، تعیین کند. بعد فرمود: «آیا این ماه، ذوالحجه نیست؟» گفتیم: آری. بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم

هستند و کسی حق ندارد که به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پایمال کند. هر یک از شما حاضرین، این احکام را به کسانی که حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غایب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دریابد.»

باب (۶): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد

۶۲ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَتَخَوَّنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا. (بخاری: ۶۸)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یکبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و دلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می ورزید.

۶۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَسْرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا». (بخاری: ۶۹)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در امور دین، آسان بگیرید و سخت گیر نباشید. مژده دهید و بیزار نکنید.»

باب (۷): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می گرداند

۶۴ — عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ». (بخاری: ۷۱)

ترجمه: معاویه رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس که خداوند در حق او اراده خیر نماید، به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. من (رسول الله) تقسیم کننده (علوم و معارف شریعت) هستم. اما عطا کننده اصلی، خداوند است. و این امت همچنان بر دین

خدا استوار خواهد ماند و مخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد».

باب (۸): درک وفهم علم

۶۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَانِي بِجُمَارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجْرَةً مِثْلُهَا كَمِثْلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْعَرُ الْقَوْمَ فَسَكَتُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ».

(بخاری: ۷۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که جماری (پیه درخت خرما) آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «در میان درختان، درختی شبیه مسلمان است». من خواستم بگویم درخت خرماست. اما چون دیدم کوچکترین آنها هستم سکوت نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «درخت خرما است».

باب (۹): غبطه خوردن در علم و حکمت

۶۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا».

(بخاری: ۷۳)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «غبطه جایز نیست مگر در دو مورد. یکی، شخصی که خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه خدا خرج کند. دوم، کسی که خداوند به او علم و معارف شرعی عنایت فرموده و او از علم خود، دیگران را بهره‌مند می‌سازد و با عدالت، قضاوت می‌کند».

باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن

۶۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ». (بخاری: ۷۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پروردگارا! به وی فهم و درک قرآن، عنایت فرما».

باب (۱۱): کودک چه وقت می تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟

۶۸ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارِ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الْإِحْتِلَامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِيَنِّي إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الْأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ عَلَيَّ. (بخاری: ۷۶)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی، در دوران نوجوانی، سوار بر ماده الاغی بودم و بسوی سرزمین «منا» می رفتم. رسول الله ﷺ در «منا» بدون اینکه ستره‌ای گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را برای چرا رها کرده، از جلوی بعضی از نماز گزاران عبور کردم و خود را به صف نماز رساندم. کسی مرا بر این کار، سرزنش نکرد.

۶۹ — عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ ﷺ قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ. (بخاری: ۷۷)

ترجمه: محمود بن ربیع رضی الله عنه می گوید: بخوبی یاد دارم زمانی که من پنج ساله بودم، رسول الله ﷺ اندکی آب از دلوی برداشت و پس از مضمضه، آب‌ها را بر چهره من پاشید.

باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می آموزد و به دیگران می آموزاند

۷۰ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنْ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَفَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قَيْعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلَاءً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». (بخاری: ۷۹)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال علم و دانشی که خداوند مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب می کند. سپس در آن زمین، گیاه و دانه می روید. و زمینی که سخت است، آب را بر روی خود نگاه می دارد. و خداوند، بوسیله آن آب به بندگانش نفع می رساند و بندگان الله از آن آب می نوشند و به دیگران نیز می نوشاند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می کنند. و بارانی که در شوره زار بیارد، نه آب را در خود نگه میدارد و نه گیاهی می رویاند. این زمین، مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نکرده و اهمیتی نداده است. و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام، قبول نکرده است.»

باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی

۷۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيُنْبِتَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْحَمْرُ وَيُظْهَرَ الزُّنَا». (بخاری: ۸۰)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از جمله نشانه های قیامت این است که جهل و نادانی فراگیر خواهد شد و علم و دانش از بین خواهد رفت. و زنا و شراب خواری آشکار و علنی انجام خواهد گرفت.»

۷۲ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: لأَحَدْتِكُمْ حَدِيثًا لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزُّنَا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ».

(بخاری: ۸۱)

ترجمه: همچنین از انس رضی الله عنه روایت است که فرمود: حدیثی را برای شما بیان می‌کنم که کسی دیگر برای شما بیان نخواهد کرد: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارت‌اند از این که علم کم می‌شود، جهل و نادانی غلبه پیدا می‌کند، زنا رواج می‌یابد و تعداد زنان، زیاد و تعداد مردان، کم می‌شود تا جایی که یک مرد، سرپرستی پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت».

باب (۱۴): فضیلت علم

۷۳ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ». (بخاری: ۸۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که سیری از ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیمانده آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

باب (۱۵): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی

۷۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمَنَى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ

فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أُذْبِحَ؟ فَقَالَ: «أَذْبَحُ وَلَا حَرَجَ». فَجَاءَ آخِرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ
فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أُرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلَا حَرَجَ». فَمَا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ
وَلَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: «أَفْعَلُ وَلَا حَرَجَ». (بخاری: ۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مراسم حجة
الوداع در «منا» برای پاسخ به سؤالات مردم، توقف کرده بود. شخصی آمد و گفت: ای پیامبر
خدا! من به دلیل فراموشی و عدم آگاهی، قبل از اینکه ذبح کنم موهای سرم را تراشیده ام؟
رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد». بعد شخص دیگری آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بدلیل
غفلت و ناآگاهی، قبل از اینکه رمی جمره کنم، ذبح کرده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی
ندارد». راوی (ابن عمرو) می گوید: آن روز، هر کس هر حکمی را پس و پیش نموده بود و از
رسول الله ﷺ در باره آن سؤال می کرد، رسول الله ﷺ در جواب می فرمود: «انجام بده و اشکالی
ندارد».

باب (۱۶): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست

۷۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ
وَالْفِتْنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَفَهَا
كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ. (بخاری: ۸۵)

ترجمه: از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی خواهد رسید که
علم از میان خواهد رفت، و جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد و هرج و مرج زیاد خواهد
گردید». سؤال شد: ای رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ رسول الله ﷺ دست مبارک خود را
بگونه ای حرکت داد که به قتل و کشتار، دلالت می کرد.

۷۶ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا
شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ:
آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْعَشِيُّ، فَجَعَلْتُ أَصْبُ عَلَى
رَأْسِي الْمَاءِ، فَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَنْتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ

أَكُنْ أُرَيْتُهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَأَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ. يُقَالُ: مَا عَلِمْتُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوْ الْمُؤْمِنَةُ - لَا أَدْرِي بَأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا. فَيُقَالُ: نَمَّ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوْ الْمُرْتَابُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ. (بخاری: ۸۶)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: (هنگامی که مردم را مضطرب و پریشان دیدم) نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و او را در حال نماز دیدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ایشان به سوی آسمان اشاره کرد. سپس بقیه مردم را دیدم که نماز می خواندند. عایشه گفت: «سبحانه الله». من پرسیدم: آیا اتفاقی افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلی. من برخاستم، نزدیک بود بیهوش شوم، مقداری آب بر سر و صورت خود ریختم. (سپس مشاهده کردم که) پیامبر ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند عز و جل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اکنون نشان دادند، حتی بهشت و دوزخ را. و به من وحی شد که: شما در قبرهایتان مانند فتنه مسیح دجال، مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرید. و از شما می پرسند که در مورد این مرد (پیامبر ﷺ) چه می دانی؟ فرد مؤمن و کسی که اعتقادش راسخ است، می گوید: او محمد، فرستاده خداست که برای ما هدایت و روشنی به ارمغان آورده است و سه بار این جمله را تکرار می کند. بعد به او می گویند: آسوده بخواب. می دانستیم که شما به او ایمان و اعتقاد داری. ولی منافق و کسی که ایمانش، متزلزل بوده، می گوید: نمی دانم، شنیدم که مردم چیزهایی می گفتند، من نیز همان را تکرار می کردم».

باب (۱۷): سفر برای دانستن یک مسئله و تعلیم آن به اهل خود

۷۷ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رضی الله عنه: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةَ لِأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكَ

أَرْضَعْتَنِي وَلَا أَخْبَرْتَنِي فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عَقْبَةً وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ. (بخاری: ۸۸)

ترجمه: عقبه بن حارث می گوید: با دختر ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بودم. زنی آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شیر داده ام (یعنی آنها برادر و خواهر رضاعی هستند). گفتم: من نمی دانستم و تو هم به ما نگفته بودی. سپس، سوار بر شتر شدم و در مدینه نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «چگونه می خواهی با او زندگی کنی در حالی که چنین سخنی به میان آمده است؟» راوی می گوید: عقبه از او جدا شد و آن زن، با کسی دیگر، ازدواج کرد.

باب (۱۸): تناوب در فراگیری علم

۷۸ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ ابْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاطَبُ التُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَنْزِلُ يَوْمًا، وَأَنْزَلَ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوَيْتِهِ فَضْرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَتَمَّ هُوَ، فَفَزَعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: أَطَلَقَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: لَا أَدْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ. (بخاری: ۸۹)

ترجمه: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من و یکی از همسایگان انصاری ام در محله بنی امیه در اطراف مدینه سکونت داشتیم و به نوبت، در محضر رسول الله ﷺ حاضر می شدیم. روزی که نوبت من بود، اخبار وحی و وقایع آنروز را به اطلاع ایشان می رساندم و روزی که نوبت او بود، اخبار وحی و دیگر وقایع را به اطلاع من می رسانید. در یکی از روزها که دوست انصاری من از محضر رسول اکرم ﷺ برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اینجاست؟ من سراسیمه بیرون آمدم. او با دیدن من گفت: امروز اتفاق بسیار مهمی

افتاده است (رسول اکرم ﷺ همسران خود را طلاق داده است). عمر می گوید: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و دیدم که گریه می کند. پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدم و بی درنگ، همانطور که ایستاده بودم، پرسیدم: همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود: خیر. (من از خوشحالی) فریاد زدم: الله اکبر.

باب (۱۹): اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهده چیز ناخوشایند

۷۹ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلَاةَ مِمَّا يُطَوَّلُ بِنَا فُلَانٍ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمَيْدِي، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُنْفَرُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». (بخاری: ۹۰)

ترجمه: از ابو مسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: شخصی گفت: ای رسول خدا! چون فلان (امام) نمازش را بسیار طولانی می کند، ممکن است نماز جماعت را ترک کنم. ابو مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ را در خطابه آنروز چنان خشمگین دیدم که قبلاً او را به آن حال ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شما، مردم را از دین متنفر می کنید. آگاه باشید، هر کس که امامت نماز را به عهده دارد، آنرا کوتاه بگیرد و طولانی نکند. زیرا در میان نماز گزاران، افراد بیمار، ضعیف و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

۸۰ — عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللَّقْطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وَكَأَنَّهَا» أَوْ قَالَ: «وَعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرَّفَهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعَ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ». قَالَ: فَضَالَةُ الْإِبِلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجَنَّتَاهُ، أَوْ قَالَ: احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرَعَى الشَّجَرَ، فَذَرَهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَضَالَةُ الْعَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّبِّ». (بخاری: ۹۱)

ترجمه: زید بن خالد رضی الله عنه روایت می کند که: مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره چیز گم شده ای که پیدا شده است سؤال نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از مشخصات آن (مانند نوع ظرف یا چیزی که دور آن بسته شده است) را تا یک سال، برای مردم اعلام کن. اگر صاحبش پیدا نشد، از آن استفاده کن. و اگر صاحبش پیدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسید: اگر شتر گم شده ای پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله (از شنیدن آن) به اندازه ای خشمگین شد که رخسار مبارکش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه کار داری؟ (یعنی شتر گم نمی شود) زیرا شتر با ذخیره آب و مقاومتی که دارد، هرگاه گرسنه شود، پای درختی می رود و تغذیه می کند و هرگاه تشنه شود، آب پیدا می کند تا زمانی که صاحبش پیدا شود». سائل پرسید: اگر گوسفندی پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گوسفند یا از آن تو و یا از آن برادرت خواهد بود. و اگر نگهداری نکنی، از آن گرگ خواهد شد».

۸۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ غَضَبَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (بخاری: ۹۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه میگوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره چیزهایی که خوشش نمی آمد، سؤال کردند. وقتی که آن پرسشها افزایش پیدا کرد، آنحضرت صلی الله علیه و آله خشمگین شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه می خواهید پرسید». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». دیگری برخاست و گفت: ای رسول الله! پدر من کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شده شیبه است». عمر رضی الله عنه که متوجه خشم و ناراحتی آنحضرت صلی الله علیه و آله شد، گفت: ای رسول خدا! ما به خداوند عز و جل پناه می بریم. (زیرا باعث ناراحتی شما شدیم).

باب (۲۰): کسی که یک سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می کند

۸۲ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلَاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ. (بخاری: ۹۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه روایت میکند که پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی که سلام می کرد، سه بار آنرا تکرار می نمود. و هرگاه، سخنی می گفت، آنرا سه بار تکرار میکرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند.

باب (۲۱): تعلیم زن و فرزندان و زبردستان

۸۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أُمَّةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخاری: ۹۷)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سه شخص اند که نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل کتابی که به پیامبرش و به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان بیاورد. دوم: غلامی که حق خدا و صاحبش را ادا کند. سوم: مردی که کنیزش را بخوبی تربیت نماید و علم و دانش بیاموزد. سپس او را آزاد نماید و با وی ازدواج کند. هریک از اینها دو پاداش دارند.»

باب (۲۲): پند و نصیحت کردن امام زنان را

۸۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَظَنَّ

أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْخَاتَمَ، وَبِلَالٌ يَأْخُذُ فِي طَرْفِ ثَوْبِهِ. (بخاری: ۹۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و سلم همراه بلال از مسجد بیرون شد و گمان نمود که زنها وعظ و ارشاد او صلی الله علیه و سلم را نشنیده اند. بار دیگر به وعظ و راهنمایی

آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره ها و انگشتر هایشان نمودند. و بلال رضی الله عنه آنها را در دامنش جمع آوری می نمود.

باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث

۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنْ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوْلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَيَّ الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». (بخاری: ۹۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسانی روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! چون عشق و علاقه تو را نسبت به حدیث دیدم، می دانستم که کسی قبل از تو، این سؤال را از من نخواهد پرسید. کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب، لا اله الا الله بگویند».

باب (۲۴): علم چگونه از بین می رود؟

۷۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَرِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَقْتُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (بخاری: ۱۰۰)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند علم را از سینه بندگان خود محو نمی کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها

می پرسند. رهبران نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند».

باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟

۸۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَتِ النَّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: غَلَبْنَا عَلَيْكَ الرَّجَالَ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَّظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيهَا قَوْلٌ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُمْ أَمْرَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةَ مِنْ وَلَدِهَا إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَائْتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَائْتَيْنِ». (بخاری: ۱۰۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: زنان خطاب به نبی اکرم صلى الله عليه وسلم گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و برای ما) وقتی باقی نگذاشته اند. فرصتی به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شویم. رسول الله صلى الله عليه وسلم روزی را برای آنان تعیین نمود. (و در آنروز) فرمود: «هر زنی که سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قیامت برای مادرانشان حجابی در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زنی گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب می شوند؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «بلی».

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَمْ يَلْغُوا الْحِنْثَ». (بخاری: ۱۰۲).

و در یک روایت از ابوهریره رضي الله عنه آمده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «سه فرزندی که به سن بلوغ نرسیده باشند».

باب (۲۶): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره بی‌رسد

۸۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَنْ حُوسِبَ عَذْبٌ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوْلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا»؟

قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرَضُ وَلَكِنَّ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ».
(بخاری: ۱۰۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت میکند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می گردد».

عایشه میگوید: گفتیم: مگر نه اینست که خداوند می فرماید: بزودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «این عَرَضُ اعمال است ولی اگر حساب دقیق به عمل آید، هلاک میگردد».

باب (۲۷): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند

۸۹ — عَنْ أَبِي شَرِيحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْعَدَا مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُولُ قَوْلًا، سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي وَأَبْصَرْتُهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ حَمْدَ اللَّهِ وَأَنْتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ فَلَا يَحِلُّ لِمَرِيٍّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلَا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَلِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».
(بخاری: ۱۰۴)

ترجمه: ابوشریح رضی الله عنه میگوید: فردای روز فتح مکه با گوشه‌ایم شنیدم و با قلبم فهمیدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم که آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند متعال، فرمود: «مکه جایی است که خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، در آن خون ریزی نکند و درختی را قطع ننماید. اگر کسی بخود اجازه دهد و چنین کاری کند و بگوید که پیامبر کرده است، به او بگوید: خداوند فقط به پیامبرش ﷺ آنهم در بخشی از روز، چنین اجازه ای داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند دیروز میباشد. (آنچه را گفتیم) حاضران باید به غائبان، ابلاغ کنند».

باب (۲۸): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبر ﷺ نسبت دهد

۹۰ — عن عليٍّ رضي الله عنه قال: قال النبيُّ ﷺ: «لا تكذبوا عليَّ فإنه من كذب عليَّ فليج النار». (بخاری: ۱۰۶)

ترجمه: علیؑ میگوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سخنی را به دروغ به من نسبت ندهید. زیرا کسی که به دروغ، سخنی را به من نسبت دهد، وارد آتش می شود».

۹۱ — عن سلمة بن الأكوع رضي الله عنه قال: سمعتُ النبيَّ ﷺ يقول: «من يقل عليَّ ما لم أقُلْ فليتبوأ مقعده من النار». (بخاری: ۱۰۹)

ترجمه: سلمه بن اکوعؓ میگوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی که به من سخنی را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، باید جای خود را در آتش، آماده کند».

۹۲ — عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبيِّ ﷺ قال: «تسموا باسمي ولا تكُنُوا بكنيتي ومن رآني في المنام فقد رآني، فإن الشيطان لا يتمثل في صورتي، ومن كذب عليَّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار». (بخاری: ۱۱۰)

ترجمه: ابوهریره روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه من (ابو القاسم) استفاده نکنید. هر کس مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا خواب دیده است. زیرا شیطان نمی تواند خود را به صورت من در آورد. و هر کس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

باب (۲۹): نوشتن علم

۹۳ — عن أبي هريرة رضي الله عنه أن النبيَّ ﷺ قال: «إن الله حبس عن مكة القتال أو الفيل، وسلط عليهم رسول الله ﷺ والمؤمنين، ألا وإنها لم تحل لأحد قبلي ولم تحل لأحد بعدي، ألا وإنها حلت لي ساعة من نهار، ألا وإنها ساعتها هذه؛ حرام لا يخلت شوكتها، ولا يعضد شجرها، ولا تلتقط

سَاقِطَتَهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ؛ إِمَّا أَنْ يُعَقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «اَكْتُبُوا لِأَبِي فَلَانٍ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلَّا الْإِذْحَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِلَّا الْإِذْحَرَ إِلَّا الْإِذْحَرَ».

(بخاری: ۱۱۲)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مانع وقوع خونریزی یا حمله فیل ها به مکه شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنان را بر اهل مکه غالب گردانید. بدانید که مکه نه برای کسی قبل از من و نه بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشی از یک روز برای من حلال قرار داده شد. و بدانید که از این لحظه به بعد، (برای همیشه) حرام قرار داده شد. بنابراین، نه خار آن کنده شود و نه درخت آن قطع گردد و نه مال گم شده آن برداشته شود مگر اینکه به صاحبش برگردانده شود. و اگر کسی در آن کشته شود، اولیای دم مختارند که: یا دیه (خون بها) بگیرند و یا قاتل را قصاص کنند». مردی یمنی آمد و گفت: ای رسول خدا! این سخنان را برای من بنویس. رسول اکرم صلی الله علیه و آله (خطاب به همراهانش) فرمود: «برای ابو فلان بنویسید». مردی از قبیله قریش گفت: ای رسول الله! اذخر (نوعی گیاه سبز) را استثناء کنید زیرا ما آنرا در خانه ها و در قبرهایمان مورد استفاده قرار میدهیم. رسول الله صلی الله علیه و آله پذیرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر». (یعنی کندن و قطع کردن اذخر از قاعده حرمت، مستثنا است).

۹۴ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: «اَتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّعْطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ. (بخاری: ۱۱۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: وقتی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفت، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، گمراه نشوید».

عمر رضی الله عنه گفت: درد بیماری بر پیامبر ﷺ چیره شده است، کتاب خدا برای ما کافیست. مردم، در این باره اختلاف نظر پیدا کردند و سر و صدا زیاد شد. رسول الله ﷺ فرمود: «نزد من اختلاف و منازعه شایسته نیست، برخیزید و بروید».

باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد در شب

۹۵ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أَنْزَلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۱۱۵)

ترجمه: ام المؤمنین؛ ام سلمه رضی الله عنها؛ روایت میکند که: شبی رسول الله ﷺ بیدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه هایی نازل شده است و چه دروازه گنجهایی گشوده شده است. آنهایی را که در اتاق ها خوابند (ازواج مطهرات را) بیدار کنید چه بسا کسانی که در دنیا پوشیده اند ولی در آخرت، لخت و عریان می شوند».

باب (۳۱): شب بیداری برای فراگیری علم و دانش

۹۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ ﷺ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ». (بخاری: ۱۱۶)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: پیامبر ﷺ در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکش از ادا نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپارید. زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند».

۹۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا. فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ

قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْعُلَيْمُ». - أَوْ كَلِمَةً تُشَبِّهُهَا - ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيظَهُ أَوْ خَطِيظَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ. (بخاری: ۱۱۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید: شبی در خانه خاله ام؛ میمونه بنت حارث؛ همسر پیامبر ﷺ؛ خوابیدم و پیامبر اکرم ﷺ نیز در آن شب نزد خاله ام بود. آنحضرت ﷺ پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار رکعت نماز خواند و خوابید. سپس برخاست و پرسید: «پسر بچه خوابید؟» و یا سخنی مانند این. بعد از آن به نماز ایستاد. من هم سمت چپ ایشان ایستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج رکعت نماز خواند. بعد از آن، دو رکعت دیگر ادا کرد و خوابید طوری که صدای نفس ایشان را می شنیدم. سرانجام برای ادای نماز، برخاست و بیرون رفت.

باب (۳۲): حفظ علم

۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْلَا آيَاتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُونَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿الرَّحِيمُ﴾، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانُوا يَشْغَلُهُمُ الصَّفَقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانُوا يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزِمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَبَعِ بَطْنِهِ وَيَحْضُرُ مَا لَا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لَا يَحْفَظُونَ. (بخاری: ۱۱۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: مردم می گویند: ابوهریره احادیث بسیاری روایت میکند. باید بگویم که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی بود هیچ حدیثی برای شما روایت نمی کردم. سپس آنها را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ﴾ تا ﴿الرَّحِيمُ﴾ (بیگمان کسانی که پنهان می دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آنها را برای مردم در این کتاب بیان نمودیم، اینها کسانی اند که خداوند

آنها را نفرین کرده و نفرین کنندگان دیگر (مردم و فرشته) نیز آنها را نفرین می کنند، مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح حال خود پرداخته، (آنچه را که پنهان میداشتند) آشکار سازند، توبه آنان را می پذیرم و من بسی توبه پذیر و مهربانم). برادران مهاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار هم مشغول کشاورزی. اما ابوهریره کاری نداشت و همیشه همراه پیامبر بود و فقط به سیرشدن شکمش بسنده می کرد و دنبال علم و دانش بود. جایی که بقیه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را که دیگران حفظ نمی کردند، او حفظ میکرد.

۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ، قَالَ: «أَبْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَعَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضَمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ. (بخاری: ۱۱۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بسیاری از سخنانی را که از شما می شنوم، فراموش می کنم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «چادرت را پهن کن». من چادرم را پهن کردم و ایشان دو مشت در آن گذاشت و سپس فرمود: «آنرا جمع کن». من آنرا جمع کردم. بعد از آن، چیزی را فراموش نکردم.

۱۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَاءَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَّتُهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَثَّتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبَلْعُومُ. (بخاری: ۱۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: دو نوع حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ کردم. نخست، احادیثی که آنها را روایت و نشر کردم. دوم، احادیثی که اگر آنها را روایت کنم، این گلویم بریده خواهد شد.

باب (۳۳): گوش فرادادن به علما

۱۰۱ — عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِبِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». (بخاری: ۱۲۱)

ترجمه: جریر رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در حجه الوداع خطاب به من فرمود: «مردم را ساکت کن». سپس، فرمود: «بعد از من کافر نشوید تا با جنگ و خونریزی یکدیگر را نابود سازید».

باب (۳۴): اگر از عالمی بپرسند که کدام یک از مردم دانا تر است، چه بگوید؟

۱۰۲ — عن أبي ابن كعب رضی اللہ عنہ عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم : «قام موسى النبي خطيباً في بني إسرائيل فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا أعلم، فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه، فأوحى الله إليه أن عبداً من عبادي بمجمع البحرين هو أعلم منك، قال: يا رب وكيف به؟ فقيل له: أحمل حوتاً في مكتل، فإذا فقدته فهو ثم، فأنطلق وأنطلق بفتاه يوشع بن نون وحملاً حوتاً في مكتل، حتى كنا عند الصخرة وضعا رؤوسهما وناما، فأنسل الحوت من المكتل **﴿فأخذ سبيله في البحر سرباً﴾**، وكان لموسى وفتاه عجباً، فأنطلقا بقية ليلتهما ويومهما، فلما أصبح قال موسى لفتاه: **﴿آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصباً﴾**، ولم يجد موسى مساً من النصب حتى جاوز المكان الذي أمر به، فقال له فتاه: **﴿أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان﴾** قال موسى: **﴿ذلك ما كنا نبغي فارتداً على آثارهما قصصاً﴾**، فلما انتهيا إلى الصخرة، إذا رجل مسجى بثوب أو قال: تسجى بثوبه، فسلم موسى، فقال الخضر: وأنى بأرضك السلام فقال: أنا موسى. فقال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم. قال: **﴿هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشداً﴾** قال: **﴿إني لئن استطيع معي صبراً﴾** يا موسى إني على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه أنت، وأنت على علم علمك لا أعلمه، **﴿قال ستجدني إن شاء الله صابراً ولا أعصي لك أمراً﴾** فأنطلقا يمسيان على ساحل البحر ليس لهما سفينة، فمرت بهما سفينة، فكلموهم أن يحملوهم، فعرف الخضر،

فَحَمَلُوهُمَا بَعِيرٍ نَوَّلٍ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَتَقَرَّ نَقْرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَنَقْرَةٍ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنَ الْأَوْحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بَعِيرٍ نَوَّلٍ، عَمَدْتَ إِلَيَّ سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُعْرِقَ أَهْلَهَا؟ «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» فَكَانَتْ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نَسِيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلَاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بَعِيرٍ نَفْسٍ»، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ» قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ، فَاقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقْصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». (بخاری: ۱۲۲)

ترجمه: ابی بن کعب از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «موسی ﷺ در حالی که ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می کرد، از وی پرسیدند: از انسانها چه کسی داناتراست؟ موسی ﷺ گفت: من داناترین انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اینکه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ابی از بندگان من که در «مجمع البحرين» است از تو داناتر می باشد.

موسی ﷺ گفت: پروردگارا! چگونه میتوانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: ماهی ای را در زنبیلی قرار ده و با خود حمل کن. هر جا که ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ﷺ همراه یوشع بن نون ماهی ای را در زنبیلی نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ای رسیدند، سر بر زمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. آنها بقیه شبانه روز را راه رفتند. هنگام صبح، موسی ﷺ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده ایم. موسی ﷺ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ﷺ گفت: مکانی که ما در

جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی علیه السلام سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه میدهی همراه تو باشم تا از آنچه که خداوند به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ گفت: ای موسی! تو نمی توانی با من صبر کنی. زیرا خداوند عز وجل به من چیزهایی آموخته است که تو آنها را نمی دانی و در عوض، به تو چیزهایی آموخته که من نمی دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبور کرد. آنها از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آن ها را سوار کردند. در آن اثنا، گنجشکی بر کناره کشتی نشست و یکی، دو منقار از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت. سپس خضر علیه السلام یکی از تخته های کشتی را از جایش در آورد. موسی علیه السلام (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می کنی تا همه را غرق سازی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی توانی با من صبر کنی؟ موسی علیه السلام گفت: مرا بخاطر فراموشی ام بازخواست مکن. این نخستین فراموشی موسی بود. (سپس از کشتی پیاده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه ای را دیدند که با بچه های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. موسی علیه السلام (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی را نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع و رزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می ریخت. خضر با اشاره دست آن دیوار را راست کرد. موسی علیه السلام گفت: اگر می خواستی، می توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک وقت جدایی من و تو است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند دوست داشتیم که صبر می کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می کشد».

باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است

۱۰۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخاری: ۱۲۳)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: مردی، نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست؟ زیرا بعضی از ما بخاطر خشم و برای انتقام می جنگند و برخی هم از روی تعصب می جنگند. رسول الله صلى الله عليه وسلم به سوبش نگاه کرد و فرمود: «هر کس بخاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست.»

باب (۳۶): خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (از علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است)

۱۰۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي حَرْبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَسْأَلُوهُ لَا يَجِيءُ فِيهِ شَيْءٌ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَسَأَلْتَهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. (بخاری: ۱۲۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: من همراه پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم در خرابه های مدینه میرفتم و آنحضرت صلى الله عليه وسلم چوب درخت خرمایی در دست داشت که بر آن تکیه می زد. از قضا چند نفر یهودی از آنجا می گذشتند. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: از او (محمد) درباره

روح پیرسید. برخی دیگر گفتند: سؤال نکنید، زیرا ممکن است در جواب چیزی بگوید که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی گفتند: سؤال می کنیم.

در نتیجه، یکی از آنها ایستاد و گفت: ای ابوالقاسم! روح چیست؟ رسول الله ﷺ ساکت ماند. (راوی میگوید): من به خود گفتم اکنون وحی بر آنحضرت ﷺ نازل می شود. پس بر خاستم. وقتی که آن حالت از رسول الله ﷺ بر طرف شد، این آیه را تلاوت فرمود: (از تو درباره روح میپرسند، بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارش از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است).

باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید همه آنرا نفهمند

۱۰۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمُعَاذُ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلَاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأْتِمًا. (بخاری: ۱۲۸)

ترجمه: انس بن مالک می گوید: معاذ رضی الله عنه پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود که آنحضرت ﷺ خطاب به وی فرمود: «ای معاذ!» معاذ گفت: بلی یا رسول الله! بفرمایید. باز فرمود: «ای معاذ!» معاذ جواب داد: لبیک یا رسول الله! در خدمتم. آنحضرت ﷺ سه بار آنرا تکرار کرد. آنگاه، فرمود: «هر کس از صمیم قلب آشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله بگوید، خداوند آتش جهنم را بر او حرام میگرداند». معاذ گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بیم آن می رود که

بر این سخن، توکل کنند و عمل را ترک نمایند». معاذ هنگامیکه نزدیک بود دارفانی را وداع گوید، بدلیل اینکه مبدا بخاطر کتمان این حدیث، گناهکار شود، آنرا برای مردم روایت کرد.

باب (۳۸): حیا در علم

۱۰۶ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سَلِيمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلِ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ». فَعَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرَبَّتْ يَمِينُكَ، فَبِمَ يُشَبِّهُهَا وَلَدُهَا». (بخاری: ۱۳۰)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: ام سلیم نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! خداوند از بیان حق، شرم و حیا نمی کند. اگر زنی احتلام شود، غسل بر وی واجب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اگر آب (منی) را ببیند». ام سلمه صورتش را پوشید و گفت: ای رسول الله! مگر زن هم احتلام می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، و گرنه چگونه فرزند، با مادرش شباهت پیدا می کرد».

باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند

۱۰۷ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمُقَدَّادَ بْنَ الْأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ». (بخاری: ۱۳۲)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می فرماید: من فردی بودم که مزی زیادی از من خارج میشد. به مقداد بن اسود گفتم که درباره حکم آن، از رسول الله ﷺ سؤال کند. او نیز پرسید. رسول الله ﷺ در جواب، فرمود: «در چنین صورتی باید وضو گرفت».

باب (۴۰): تعلیم و فتوی در مسجد

۱۰۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهَلَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهَلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهَلُّ أَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهَلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهَلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلْمَمٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهُ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۱۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی در مسجد برخاست و گفت: ای رسول الله! از کجا احرام ببندیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اهل مدینه از ذوالحلیفه، و اهل شام از جحفه، و اهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود که مردم می گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «و اهل یمن از یلمم ببندند». ولی من این سخن را از رسول الله ﷺ نشنیده ام.

باب (۴۱): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد

۱۰۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لَا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلَا الْعِمَامَةَ، وَلَا السَّرَاوِيلَ، وَلَا الْبُرْنُسَ، وَلَا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرَسُ أَوْ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ». (بخاری: ۱۳۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: شخصی از رسول الله ﷺ پرسید: مُحْرِم، چه چیزی باید بپوشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نباید پیراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنین لباسی که به عطر یا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر کفشی نیافت، موزه بپوشد و آنها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع کند».

۴ - کتاب وضو

آداب وضو

باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست

۱۱۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةُ مَنْ أَحَدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتٍ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ. (بخاری: ۱۳۵)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که وضویش بشکند تا زمانی که دوباره وضو نگیرد، هیچ نمازی از وی پذیرفته نمی‌شود». یکی از اهالی حضرموت پرسید: ای ابوهریره! شکستن وضو یعنی چه؟ گفت: بادی که از شکم بیرون آید خواه با صدا باشد و خواه بی صدا.

باب (۲): فضیلت وضو

۱۱۱ — وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخاری: ۱۳۶)

ترجمه: همچنین ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «امت من روز قیامت فرا خوانده می‌شوند در حالی که اعضای وضوی آنها بر اثر وضو می‌درخشد. لذا هرکس خواست این نور بیشتر گردد، آن را بیشتر کند».

باب (۳): وَسَوْسَه، نَاقِضٌ وَضُو نِيسَت

۱۱۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «لَا يَنْفَتِلُ أَوْ لَا يَنْصَرِفُ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا». (بخاری: ۱۳۷)

ترجمه: عبدالله بن یزید انصاری می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسیدم: اگر شخصی، هنگام خواندن نماز به شک بیفتد که وضویش شکسته است (بادی از شکمش خارج شده است) چه کار باید بکند؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «تا وقتی که صدایی نشنیده و یا بویی احساس نکرده باشد، نمازش را ترک نکند».

باب (۴): تَخْفِيفٌ فِي وَضُو

۱۱۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ، وَرَبَّمَا قَالَ اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى . (بخاری: ۱۳۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم خوابید طوری که صدای نفسش شنیده می شد. بعد بلند شد و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند. و گاهی می گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم بر پهلو دراز کشید و بخواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می شد. سپس برخواست و نماز خواند. (چشم آنحضرت صلى الله عليه وسلم می خوابید ولی قلبش بیدار بود).

باب (۵): كَامِلٌ فِي وَضُو

۱۱۴ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشَّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الوُضُوءَ. فَقُلْتُ: الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ أَمَامَكَ». فَكَرِبَ فَلَمَّا جَاءَ الْمُرْدَلِفَةَ نَزَلَ

فَتَوَضَّأَ، فَاسْبَغَ الوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى المَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلَّ إِنْسَانٍ بِعَيْرِهِ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ العِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا. (بخاری: ۱۳۹)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از عرفات، وقتی به محل شعب رسید، قضای حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطور کامل. اسامه میگوید: من عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! وقت نماز فرا رسیده است. رسول الله ﷺ فرمود: «نماز را جلوتر خواهیم خواند»، (یعنی در مزدلفه) - وقتی به مزدلفه رسید، پیاده شد و وضوی کامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل مناسبی خواباند. سپس، نماز عشا اقامه گردید بدون اینکه میان آن دو (مغرب و عشاء) نماز دیگری بخوانند.

باب (۶): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب

۱۱۵ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَعَسَلَ وَجْهَهُ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الأُخْرَى فَعَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَعَسَلَ بِهَا يَدَهُ الأَيْمَنِي، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَعَسَلَ بِهَا يَدَهُ الأَيْسَرِي ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الأَيْمَنِي حَتَّى غَسَلَهَا، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى فَعَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ يَعْنِي الأَيْسَرِي، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ. (بخاری: ۱۴۰)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که چنین، وضو گرفت: یک کف آب برداشت و با (نیمی از) آن، مضمضه و (با نیم دیگر)، استنشاق نمود. سپس، یک کف آب برداشت و صورت خود را با هر دو دست، شست. بعد، یک کف آب، برداشت و دست راست خود را شست. و یک کف دیگر، برداشت و دست چپ خود را شست. آنگاه، سرش را مسح نمود. سپس، یک کف آب برداشته، بر پای راستش پاشید و آن را شست. و با یک کف دیگر، پای چپش را شست. و در پایان، گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین وضو می گرفت.

باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا

۱۱۶ — عن أنسٍ رضی الله عنه قال: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ». (بخاری: ۱۴۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگام داخل شدن به بیت الخلا (توالت)، می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدایا از شر شیاطین نر و ماده، یا هر پلیدی و نا پاکی دیگر، به تو پناه می برم).

باب (۸): گذاشتن آب در توالت (دستشویی)

۱۱۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ الْخَلَاءَ، قَالَ: فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا؟ فَأُخْبِرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَتَقَّهْهُ فِي الدِّينِ». (بخاری: ۱۴۳)

ترجمه: ابن عباس می گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دستشویی رفت. من آب تهیه کرده و نهاده بودم، پس از آن، پرسید: چه کسی برایم آب آورده بود؟ گفتند: ابن عباس. آنگاه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایم چنین دعا کرد: «خداوند! به ابن عباس، بپوشش در دین، عطا فرما».

باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود

۱۱۸ — عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الْعَائِطَ فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرَّفُوا أَوْ غَرَّبُوا». (بخاری: ۱۴۴)

ترجمه: ابو ایوب انصاری رضی الله عنه میگوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هنگام قضای حاجت، رو یا پشت خود را به طرف قبله نکنید. بلکه به طرف مشرق یا مغرب رو کنید».

ملاحظه: البته این زمانست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد و اگر در جهت مشرق و یا

مغرب باشد هنگام قضای حاجت، باید رو به سوی شمال و یا جنوب نشست.

باب (۱۰): قضای حاجت روی دو خشت

۱۱۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدْ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبَتَيْنِ مُسْتَقْبِلًا بَيْتَ الْمَقْدِسِ. (بخاری: ۱۴۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردم میگویند: که موقع قضای حاجت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت المقدس نشست. حال آنکه من روزی بر پشت بام رفته بودم. دیدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس، نشسته بود.

باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

۱۲۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفِيحٌ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةَ، حِرْصًا عَلَيَّ أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ. (بخاری: ۱۴۶)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: همسران رسول الله ﷺ شبها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می رفتند. عمر رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول الله ﷺ! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. اما رسول الله ﷺ چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ﷺ؛ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت

بیرون رفت. عمر رضی الله عنه به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، خداوند حکم حجاب را نازل فرمود.

باب (۱۲): استنجا با آب

۱۲۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ أَجِيءُ أَنَا وَغُلَامٌ مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ وَ فِي رِوَايَةٍ: مِنْ مَاءٍ وَ عَنَزَةٍ، يَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ. (بخاری: ۱۵۲، ۱۵۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای قضای حاجت، بیرون می رفت، من و پسری دیگر، برای او آب می بردیم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آن آب، استنجا میکرد و وضو میگرفت. و در روایتی دیگر آمده است که آب و چوبدستی می بردیم.

باب (۱۳): نهی از استنجا با دست راست

۱۲۲ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسُ فِي الْأَنْاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسُّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلَا يَتَمَسَّحُ بِيَمِينِهِ». (بخاری: ۱۵۳)

ترجمه: از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نکنید و هرگاه به بیت الخلا رفتید، نه با دست راست، آلت تناسلی خود را بگیرد و نه به وسیله آن، استنجا کنید».

باب (۱۴): استنجا با سنگ

۱۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَّبَعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ فَكَانَ لَا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «أَبْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضُ بِهَا أَوْ نَحْوَهُ وَلَا تَأْتِنِي

بِعَظْمٍ وَلَا رَوْثٍ». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعُهُ بِهِنَّ. (بخاری: ۱۵۵)

ترجمه: ابو هریره می گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. من هم دنبال ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ به اطراف خود نگاه نمی کرد. وقتی به او نزدیک شدم (و مرا دید) فرمود: «چند تا سنگ یا مانند آن، برایم بیاور تا استنجا کنم. البته استخوان و سرگین حیوان نباشد». من تعدادی سنگ در دامنم جمع نموده، برای آنحضرت ﷺ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اکرم ﷺ با آنها استنجا نمود.

باب (۱۵): نهی از استنجا با سرگین حیوانات

۱۲۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم الْغَائِطُ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالتَّمَسْتُ الثَّلَاثَ فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَالرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ». (بخاری: ۱۵۶)

ترجمه: ابن مسعود رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برایش ببرم. من دو سنگ پیدا کردم و هر چه سعی کردم موفق به پیدا کردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگین خشک حیوانی را برداشته، به خدمت رسیدم. رسول الله ﷺ دو سنگ را برداشت و سرگین را دور انداخت و فرمود: «این، نجس است».

باب (۱۶): یک بار شستن اعضای وضو

۱۲۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مَرَّةً مَرَّةً. (بخاری: ۱۵۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ وضو گرفت و هر عضو وضو را یک بار شست.

باب (۱۷): دو بار شستن اعضای وضو

۱۲۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۱۵۸)

ترجمه: عبدالله بن زید انصاری رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست.

باب (۱۸): سه بار شستن اعضای وضو

۱۲۷ — عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ رضي الله عنه أَنَّهُ دَعَا بِإِنَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَيْهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ فَعَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الْإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَأَسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثَ مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۱۵۹)

ترجمه: از عثمان بن عفان رضي الله عنه روایت است که ایشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ریخت و دست‌ها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق کرد. یعنی آب در دهان نمود و بینی خود را تمیز کرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهایش را تا قوزک، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «هر کس، مانند این وضوی من، وضو بگیرد و با اخلاص، دو رکعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ عُثْمَانَ رضي الله عنه قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلَا آيَةُ مَا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فَيُحْسِنُ وَضُوءَهُ وَيُصَلِّي الصَّلَاةَ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا». قَالَ عُرْوَةُ: الْآيَةُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾. (بخاری: ۱۶۰)

ترجمه: و در یک روایت آمده است که عثمان رضی الله عنه گفت: ای مردم! حدیثی را از رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما بیان می کنم که اگر آیه ای (در قرآن کریم) نمی بود، آنرا برای شما بازگو نمی کردم. من از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس، خوب و کامل وضو بگیرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آینده، بخشوده خواهند شد». عروه می گوید: آیه مورد اشاره، این آیه است: ﴿إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ یعنی کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده ایم، پنهان می دارند بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده ایم، خدا و نفرین کنندگان، آنان را نفرین می کنند.

باب (۱۹): استنشاق در وضو

۱۲۸ — عن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله أنه قال: «مَنْ تَوَضَّأَ فَلَيْسَ تَشْتَرُ وَمَنْ اسْتَجَمَرَ فَلْيُوتِرْ». (بخاری: ۱۶۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، وضو می گیرد، آب در بینی اش کند و آنرا تمیز نماید. و هر کس، با سنگ استنجا می کند، عدد فرد را رعایت کند».

باب (۲۰): عدد فرد، در سنگهای استنجا، رعایت گردد

۱۲۹ — عن أبي هريرة رضی الله عنه: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْتُرْ وَمَنْ اسْتَجَمَرَ فَلْيُوتِرْ وَإِذَا اسْتَيْقِظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضْوئِهِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». (بخاری: ۱۶۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، یکی از شما وضو می گیرد، آب در بینی نماید و آن را تمیز کنید. و هر کس که با سنگ استنجا می کند، عدد فرد را رعایت نماید. و هر گاه از خواب بیدار شدید (و خواستید وضو بگیرید) دستها را قبل از داخل کردن در ظرف آب، بشوید. زیرا شما نمی دانید که دستتان در حالی که خواب بودید، با چه چیز و کجا تماس پیدا کرده است».

باب (۲۱): مسح بر کفش، درست نیست

۱۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا — وَقَدْ قِيلَ لَهُ — يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! رَأَيْتَكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتَكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتَكَ تَلْبَسُ النَّعَالَ السَّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتَكَ تَصْبِغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتَكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا الْهَيْلَالَ وَلَمْ تُهَلِّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: أَمَّا الْأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا النَّعَالُ السَّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النَّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعْرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبِغُ بِهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَصْبِغَ بِهَا، وَأَمَّا الْإِهْلَالَ: فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهَلِّ حَتَّى تَنْبَعَثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ. (بخاری: ۱۶۶)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می دهی که هیچ یک از همراهانت انجام نمی دهند؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آن چهار عمل کدامند؟ آن فرد گفت: اول اینکه در طواف، بجز رکن یمانی و حجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی کنی (دست نمی زنی). دوم اینکه: کفش پوستی (دباغی شده) می پوشی. سوم: اینکه از رنگ زرد استفاده می کنی. چهارم اینکه: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذی حجه، احرام می پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویبه)، احرام نمی پوشی.

عبدالله رضی الله عنه در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را استلام می کنم زیرا هیچگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که بجز آنها، رکن دیگری را استلام کند. و کفش چرمی می پوشم زیرا من دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله کفش چرمی می پوشید و با آنها وضو می گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع کفش، استفاده کنم. و از رنگ زرد استفاده می کنم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که از رنگ زرد، استفاده می کرد. و روز هشتم، احرام می پوشم زیرا هرگز رسول الله صلی الله علیه و آله را ندیدم که قبل از حرکت به سوی «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد

۱۳۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ التَّيْمُنُ فِي تَنْعُلِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ. (بخاری: ۱۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: نبی اکرم ﷺ در پوشیدن کفش، شانه کردن موها، وضو گرفتن و همه کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می پسندید.

باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز

۱۳۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَانَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَوْضُوءَ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّؤُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبَعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّؤُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. (بخاری: ۱۶۹)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: وقت نماز عصر فرا رسید، مردم در جستجوی آب برآمدند، ولی موفق به یافتن آن نشدند. من دیدم که ظرف آبی را نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ دست (مبارکش) را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگیرند. انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: دیدم که آب از بند انگشتان رسول الله ﷺ (مانند فواره) بیرون می آید و تمام حاضرین، با آن آب، وضو گرفتند.

باب (۲۴): حکم آبی که با آن موی انسان شسته شده باشد

۱۳۳ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ. (بخاری: ۱۷۱)

ترجمه: همچنین انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: هنگامی که رسول الله ﷺ (در حجه الوداع) موهای سرش را تراشید، ابوطلحه نخستین کسی بود که موهای (مبارک) رسول الله ﷺ را (بقصد تبرک) برداشت.

باب (۲۵): ظرفی که سگ در آن، آب خورده باشد

۱۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا». (بخاری: ۱۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشویید».

۱۳۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتِ الْكِلَابُ تُبُولُ وَتُقْبَلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ يَكُونُوا يَرْتُشُونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ.

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله، سگها در مسجد رفت و آمد و گاهی نیز، پیشاب میکردند و کسی روی آن، آب نمی پاشید.

باب (۲۶): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی

از سبیلین، وضو را لازم میداند

۱۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخاری: ۱۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که انسان در مسجد بنشیند و منتظر نماز بماند، و وضویش نشکند، در حال نماز، بشمار می رود».

۱۳۷ — عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضی الله عنه قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، فَأَمَرُونِي بِذَلِكَ. (بخاری: ۱۷۹)

ترجمه: زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: از عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسیدم: اگر هنگام جماع، منی خارج نشود، حکم آن چیست؟ فرمود: نخست، عضو تناسلی را بشوید. سپس، همانطور که برای نماز، وضو می گیرند، وضو بگیرد. عثمان رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین شنیدم. راوی (یعنی زید بن خالد) می گوید: این مسأله را از علی، طلحه، زبیر و ابی بن کعب رضی الله عنهم نیز پرسیدم، آنها هم، همین پاسخ را به من دادند.

۱۳۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ؟» فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطَتْ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ». (بخاری: ۱۸۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله یک مرد انصاری را به حضور طلبید. آن مرد انصاری در حالی که از سر (و صورتش) آب می چکید، آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شاید ما باعث عجله شما شدیم؟» گفت: آری. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه عجله ای در کار بود یا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضو، کافی است». (قابل یاد آوری است که این حدیث و حدیث قبلی با حدیث التقاء ختاین منسوخ شده اند و قابل عمل نیستند. به فتح الباری حدیث شماره (۲۹۳) مراجعه کنید).

باب (۲۷): کمک به شخص در وضوگرفتن

۱۳۹ — عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةِ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَيْنِ. (بخاری: ۱۸۲)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: در یکی از مسافرت ها، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قضای حاجت، بیرون رفت. و من در برگشت، برای رسول الله صلی الله علیه و آله آب وضو آماده کردم و بر دست های آنحضرت صلی الله علیه و آله آب می ریختم و ایشان وضو می گرفت. آنحضرت صلی الله علیه و آله چهره و دست هایش را شست و بر سر و موزه هایش، مسح کشید.

باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو

۱۴۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّه بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَتَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ يَمْسُحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنْ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ وَضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتُلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ. (بخاری: ۱۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی، در خانه خاله‌ام؛ میمونه رضی الله عنها؛ همسر رسول الله ﷺ؛ خوابیدم. رسول خدا ﷺ و همسرش؛ میمونه؛ در طول بالش و من در عرض آن، سر نهادیم. رسول الله ﷺ خواب رفت ولی پس از گذشت نصف شب یا کمتر از آن، بیدار شد و با کشیدن دست‌ها بر چهره خویش، خواب را از خود دور کرد و ده آیه اخیر سوره آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوی مشک آبی که آویزان بود، رفت و خوب و کامل، وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من نیز مانند رسول الله ﷺ وضو گرفته، کنار ایشان به نماز ایستادم. آنحضرت ﷺ دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راست مرا اندکی فشرد. پس از آن، رسول الله ﷺ دوازده رکعت نماز دو رکعتی خواند. و در پایان، یک رکعت نماز وتر خواند و دراز کشید. و هنگامی که اذان صبح گفته شد، دو رکعت سنت فجر را بصورت مختصر خواند و برای ادای نماز فجر، به مسجد رفت.

باب (۲۹): مسح نمودن همه سر

۱۴۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِينِي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَعَا بِمَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ غَسَلَهُمَا ثَلَاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدِّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ. (بخاری: ۱۸۵)

ترجمه: عبدالله بن زید رضی الله عنه می گوید: یکی از من پرسید: آیا میتوانی چگونگی وضو گرفتن رسول الله صلی الله علیه و آله را به من نشان دهی؟ عبدالله گفت: آری. آنگاه، مقداری آب خواست و بر دست هایش، آب ریخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق کرد (یعنی دهان و بینی اش را شست). سپس، صورت اش را سه بار شست. و بعد، دست هایش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پیشانی یعنی از ابتدای سر، شروع نمود و دست ها را تا پشت سر کشاند. و سپس به طرف ابتدای سر یعنی از جایی که شروع کرده بود، برگرداند. و در پایان، پاهایش را شست.

باب (۳۰): استفاده از باقیمانده آب وضو

۱۴۲ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ، فَأَتَيْتِ بَوْضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوءِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنزَةٌ. (بخاری: ۱۸۷)

ترجمه: ابو جحیفه رضی الله عنه میگوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله اول ظهر، نزد ما تشریف آورد. آب برای وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله آورده شد. رسول الله صلی الله علیه و آله وضو گرفت و مردم، باقیمانده آب

وضویش را برداشتند و به صورت‌هایشان مالیدند. رسول الله ﷺ در حالی که جلوی خود، نیزه ای را (بعنوان ستره) نصب کرده بود، هر یک از نمازهای ظهر و عصر را دو رکعتی خواند.

۱۴۳ — عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعَ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبُرْكَهٖ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وُضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زُرِّ الْحَجَلَةِ. (بخاری: ۱۹۰)

ترجمه: سایب بن یزید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: خاله ام مرا نزد نبی اکرم ﷺ برد و عرض کرد که خواهرزادام بیمار است. رسول الله ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده آب وضوی رسول خدا ﷺ را نوشیدم و پشت سر آنحضرت ﷺ ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکمه ای بود و میان شانه های رسول الله ﷺ قرار داشت، نگاه کردم.

باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش

۱۴۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَمِيعًا. (بخاری: ۱۹۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردان و همسرانشان با هم (از یک طرف) وضو می گرفتند.

باب (۳۲): رسول اکرم ﷺ آب وضوی خود را روی شخص بیهوش ریخت

۱۴۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لَا أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وُضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنِ الْمِيرَاثُ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كَالْأَلَةِ، فَتَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ. (بخاری: ۱۹۴)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: بیمار و بی هوش بودم که رسول الله صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد. آنحضرت صلی الله علیه و آله وضو گرفت و باقیمانده آب وضویش را بر (سر و روی) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: ای رسول گرامی! میراث خود را بین چه کسانی تقسیم کنم؟ زیرا وارث من تنها یک کلاله می باشد. این سؤال باعث شد که آیه میراث، نازل شود.

(کلاله: به میتی اطلاق می شود که فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از یک طشت

۱۴۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلَاةَ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغَّرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً. (بخاری: ۱۹۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: وقت نماز فرا رسید. آنها که منازلشان نزدیک بود (برای وضو گرفتن) به خانه هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگی ای که در آن، مقداری آب وجود داشت، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. آن ظرف به اندازه ای کوچک بود که کف دست آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن، باز نمی شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسیدیم: شما چند نفر بودید؟ گفت: بیش از هشتاد نفر.

۱۴۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ. (بخاری: ۱۹۶)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله لیوان بزرگی را که پر از آب بود، طلب کرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود. (این کار، برای تبرک و ویژه آنحضرت صلی الله علیه و آله بود. و کسی غیر از ایشان، مجاز نیست چنین کاری کند). مترجم

۱۴۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمْرَضَ فِي بَيْتِي، فَأُذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَخَطُّ رَجُلَاهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. فَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قَرَبٍ لَمْ تُحَلَّلْ أَوْ كَيْتُهُنَّ لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». وَأَجْلَسَ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُ عَلَيْهِ تِلْكَ حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ. (بخاری: ۱۹۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: وقتی رسول الله ﷺ (برای آخرین بار) بیمار شد و بیماریش شدت یافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من (عایشه رضی الله عنها) پرستاری شود. همه همسران، موافقت کردند. رسول الله ﷺ در حالی که دو نفر، شانه‌های او را گرفته بودند و پاهایش به زمین کشیده می شد، به خانه من تشریف آورد. آن دو نفر، عباس و یک نفر دیگر بود. عایشه رضی الله عنها می فرماید: هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه من تشریف آورد و بیماریش شدت یافت، فرمود: «هفت مشک پر از آب که از آنها آب برداشته نشده باشد، روی من بریزید تا بتوانم، مردم را وصیت کنم». ما ایشان را در طشت بزرگی که متعلق به حفصه بود، نشانیدیم و شروع به ریختن آب بر آنحضرت ﷺ نمودیم تا اینکه اشاره فرمود که: «کافی است». سپس، رسول الله ﷺ از خانه، بسوی مردم، بیرون رفت.

۱۴۹ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأَتِي بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبِعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ. (بخاری: ۲۰۰)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ ظرف آبی خواست. برای آنحضرت ﷺ کاسه پهنی که اندکی آب داشت، آوردند. ایشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس میگوید: دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا ﷺ، مانند چشمه، جاری بود. کسانی را که از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الی هشتاد نفر بودند.

باب (۳۴): وضو گرفتن با یک مُدّ^(۱)

۱۵۰ — وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَغْسِلُ أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ. (بخاری: ۲۰۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله با یک صاع یا پنج مد آب، غسل می کرد و با یک مد آب، وضو می گرفت.

باب (۳۵): مسح بر موزه و عمامه

۱۵۱ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ. (بخاری: ۲۰۲)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله بر موزه هایش مسح می نمود. عبد الله بن عمر در این باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال کرد. عمر رضی الله عنه فرمود: بلی. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را برای شما بیان کرد، درباره آن از کسی دیگر، سؤال نکنید. (به او اعتماد کنید).

۱۵۲ — عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةِ الضَّمْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (بخاری: ۲۰۴)

ترجمه: عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه می گوید: من نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که بر موزه هایش مسح می کرد.

۱۵۳ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ. (بخاری: ۲۰۵)

(۱) مد در اصل یک چهارم صاع است و نزد امام شافعی و حجازیهها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنیفه و اهل عراق برابر با یک رطل و یک سوم آن است و برخی آنرا به اندازه پری دو کف دست دانسته اند.

ترجمه: عمرو بن امیه ضمیری می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که بر عمامه و موزه هایش مسح می کرد.

باب (۳۶): پوشیدن موزه در حالت طهارت

۱۵۴ — عَنْ الْمُعْبِرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعُهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. (بخاری: ۲۰۶)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ بودم. (هنگام وضو) خواستم موزه های رسول الله ﷺ را بیرون بیاورم، فرمود: «آنها را بیرون نیاور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده ام». سپس رسول الله ﷺ بر موزه هایش، مسح نمود.

باب (۳۷): کسبیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق،^(۱) وضو نگرفته است.

۱۵۵ — عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَرُّ مِنْ كِتْفِ شَاةٍ، فَدَعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَلْقَى السَّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری: ۲۰۸)

ترجمه: عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که گوشت شانه گوسفند را با کارد برید و تناول فرمود. و سپس هنگامی که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند.

باب (۳۸): کسبیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد

(۱) نوعی غذاست که با آرد جو و یا جو پوست کنده سرخ شده، ساخته می شود.

۱۵۶ — عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ رضی الله عنه: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالْأَزْوَادِ، فَلَمْ يُؤْتِ إِلَّا بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فَتُرِّي، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری: ۲۰۹)

ترجمه: سويد بن نعمان رضی الله عنه می گوید: در فتح خیبر، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به منطقه صهباء، در نزدیکی خیبر، رسید، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر کس که توشه ای دارد، حاضر کند. فقط اندکی آرد جوی برشته شده آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا آنها را با آب، تر نمایند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما از آن، خوردیم. سپس هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای نماز مغرب برخاست، مضمضه نمود و ما نیز مضمضه نمودیم و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز مغرب را بجای آورد.

۱۵۷ — عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخاری: ۲۱۰)

ترجمه: ام المؤمنین؛ ميمونه رضی الله عنها؛ می فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خانه من، گوشت شانه گوسفند تناول نمود و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند.

باب (۳۹): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟

۱۵۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَرِبَ لَبَنًا، فَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسْمًا». (بخاری: ۲۱۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شیر نوشید. سپس مضمضه کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد»

باب (۴۰): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی داند

۱۵۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسْبُ نَفْسَهُ». (بخاری: ۲۱۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، کسی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زایل شود. زیرا چه بسا کسی از شما که در حالت خواب آلودگی نماز می خواند، بدون اینکه بداند، بجای استغفار، خودش را نفرین کند.»

۱۶۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنَمْ حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ». (بخاری: ۲۱۳)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، یکی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند که چه می خواند.»

باب (۴۱): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

۱۶۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ، وَكَانَ يُجْزِي أَحَدَنَا الْوُضُوءَ مَا لَمْ يُحْدِثْ. (بخاری: ۲۱۴)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ برای هر نماز، وضو می گرفت. ولی ما تا وقتی که وضو داشتیم، همان وضو برای ما کافی بود.

باب (۴۲): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است

۱۶۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِحَائِطٍ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَدَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يُعَدَّبَانِ وَمَا يُعَدَّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ، فَكَسَرَهَا

كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْسَسَا». (بخاری: ۲۱۶)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ از کنار باغی از باغهای مدینه یا مکه، عبور می کرد. (ناگهان) صدای دو نفر را شنید که در قبرهای شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می شوند اما نه بخاطر گناه بزرگی». سپس فرمود: «بلی، یکی از آنان، از ادرار خود، پرهیز نمی کرد و دیگری، سخن چینی می نمود». آنگاه، رسول اکرم ﷺ شاخه تر درختی خواست. آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آنرا روی یکی از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله ﷺ پرسیدند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد».

باب (۴۳): آنچه درباره شستن بول و ادرار آمده است.

۱۶۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ، فَيَغْسِلُ بِهِ. (بخاری: ۲۱۷)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون می رفت، من برایش آب می بردم و ایشان با آن آب، استنجا می کرد.

باب (۴۴): به حال خود گذاشتن بادیه نشینی که در مسجد ادرار نمود

۱۶۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَّاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَيَّ بَوْلَهُ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». (بخاری: ۲۲۰)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که مردی بادیه نشین، برخاست و در مسجد، ادرار کرد. مردم اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را به حال خود، رها کنید و یک سطل آب، روی ادرار او بریزید. زیرا شما مأمور سهل گرفتن اید، نه سخت گیری کردن».

باب (۴۵): ادرار کودکان شیرخوار

۱۶۵— عَنْ أُمِّ قَيْسِ بِنْتِ مِخْصَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنِ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَنَضَحَهُ وَكَمْ يَغْسِلُهُ. (بخاری: ۲۲۳)

ترجمه: ام قیس رضی الله عنها می گوید: پسر کوچکم را که هنوز غذا نمی خورد، نزد رسول الله ﷺ آوردم. رسول الله ﷺ او را در بغل گرفت. او روی لباسهای رسول اکرم ﷺ، ادرار کرد. رسول الله ﷺ آب خواست و بر لباسهای خود ریخت. (ولی آنها را نشست. (یعنی فقط به ریختن آب، اکتفا کرد).

باب (۴۶): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته

۱۶۶— عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ سُبَّاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ. (بخاری: ۲۲۴)

ترجمه: حذیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ کنار زباله دان قومی رفت و ایستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ایشان وضو گرفت.

باب (۴۷): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار

۱۶۷— وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: أَتَى سُبَّاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ. (بخاری: ۲۲۵)

ترجمه: و در روایتی دیگر، آمده است که حذیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: رسول الله ﷺ به سوی زباله دانی که پشت دیواری قرار داشت، رفت و مانند ایستادن شما، ایستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم. آنحضرت ﷺ به من اشاره کرد که نزدیک بیا. من آمدم و پشت سر ایشان ایستادم تا اینکه فارغ شد.

باب(۴۸): شستن خون

۱۶۸ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحْتُهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْضَحُهُ، وَتُصَلِّي فِيهِ». (بخاری: ۲۲۷)

ترجمه: از اسماء رضی الله عنها روایت است که زنی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: اگر لباس، با خون حیض آلوده شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نخست، آن را بادست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوی. سپس در آن، نماز بخوان».

۱۶۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهَرُ، أَفَادَعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا، إِنَّمَا ذَلِكَ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتَكَ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنكَ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي». وَقَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ». (بخاری: ۲۲۸)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: فاطمه بنت ابی حُبَیْش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی ﷺ! به دلیل خون حیض، مدت زیادی ناپاک می شوم. آیا در این مدت، نماز را ترک کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، زیرا این، خون حیض نیست بلکه خون رگی است که پاره شده است. هنگامی که روزهای قاعدگی ات فرا رسید، نماز نخوان. و هنگامی که ایام قاعدگی ات به پایان رسید، غسل کن و نماز بخوان. البته برای هر نمازی، وضو بگیر تا اینکه دوران قاعدگی، فرا رسد».

باب(۴۹): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد

۱۷۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبٍ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَإِنْ بُقِعَ الْمَاءُ فِي ثَوْبِهِ. (بخاری: ۲۲۹)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: اثر جنابت را از لباس نبی اکرم ﷺ می شستم و آنحضرت ﷺ برای نماز، از خانه بیرون می رفت در حالی که اثر لکه های آب، هنوز بر لباسش وجود داشت.

باب (۵۰) حکم آغل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان

۱۷۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ أَنَسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوُوا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحِ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَاذْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَأْفُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبْرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَالْقَوْمُ فِي الْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلَا يُسْقَوْنَ. (بخاری: ۲۳۳)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: عده‌ای از طایفه عُكْل یا عُرَيْنَةَ به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله ﷺ دستور داد تا خود را به شتران شیری برسانند و از شیر و ادرار آنان، بخورند. آنان چنین کردند و از بیماری، شفا یافتند. پس از آن، چوپان رسول الله ﷺ را کشتند و شتران را با خود بردند. پیامبر خدا ﷺ صبح زود (از این جنایت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقیب کنند. چند ساعتی از روز نگذشته بود که آنها را اسیر کرده، خدمت رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ دستور داد تا دست و پایشان را قطع و چشم هایشان را کور کنند و آنها را در آفتاب گرم و سوزان قرار دهند. (دستور اجرا شد). آنان از شدت تشنگی، درخواست آب کردند، ولی به آنان آب ندادند.

۱۷۲ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي قَبْلَ أَنْ يُبْنِيَ الْمَسْجِدَ فِي مَرَابِضِ الْعَنَمِ. (بخاری: ۲۳۴)

ترجمه: همچنین انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: قبل از اینکه مسجد ساخته شود، نبی اکرم ﷺ در جایی که شبها گوسفندان می خوابیدند، نماز می خواند.

باب (۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب

۱۷۳ — عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ فَارَةِ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ وَكُلُوا سَمْنَكُمْ». (بخاری: ۲۳۵)

ترجمه: ام المومنین؛ میمونه رضی الله عنها؛ روایت می کند که: از رسول الله ﷺ درباره موشی که در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «موش و مقداری از روغن های اطراف آن را بیرون بریزید و بقیه روغن را بخورید».

۱۷۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ كَلِمٍ يُكَلِّمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرَ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ». (بخاری: ۲۳۷)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر زخمی را که مسلمان در راه خدا ببیند، روز قیامت، آن زخم، تازه می شود و خون از آن، جاری می گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بویش مانند مشک، معطر خواهد بود».

باب (۵۲): ادرار کردن در آب راکد

۱۷۵ — وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُؤَلَّنُ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ». (بخاری: ۲۳۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مواظب باشید در آب راکد، ادرار نکنید. چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنید».

باب (۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمیشود

۱۷۶— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلَانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَاتَّبَعَتْ أَشَقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أُغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَاجِدٌ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَأْتُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَحَابَةٌ، ثُمَّ سَمَى: «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلْفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ»، وَعَدَّ السَّابِعَ فَتَسْبِيَهُ الرَّاوي. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَرَغِي فِي الْقَلْبِ قَلِيبِ بَدْرٍ. (بخاری: ۲۴۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. ابو جهل و تنی چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. یکی از آنان گفت: چقدر خوب است اگر یکی از شما بچه دان شتر فلان قبیله را بیاورد و هنگامی که محمد به سجده می رود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبخت ترین آنان (که عقبه بود) رفت و آن بچه دان را آورد و منتظر ماند که محمد صلی الله علیه و آله به سجده برود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت، آنرا میان شانه های رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشت. راوی می گوید: من که شاهد آن صحنه بودم، نتوانستم کاری انجام دهم. اگر پشتیبانی می داشتم، دفاع می کردم. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: بعد از آن، همه قهقهه سر دادند و یکدیگر را تنه می زدند. رسول الله صلی الله علیه و آله که در سجده بود سر خود را از سجده برداشت، تا اینکه فاطمه رضی الله عنها آمد و آن را از پشت آنحضرت صلی الله علیه و آله برداشت و دور انداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر از سجده برداشت، (آنها را نفرین کرد) و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». آنها از نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله، خیلی ناراحت شدند. زیرا معتقد بودند که دعا، در شهر مکه پذیرفته می شود. سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله با ذکر نام هر یک از آنها، فرمود: «پروردگارا! ابو جهل، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عتبه، امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط را نابود کن».

راوی می گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد که من آنرا فراموش کرده ام. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من لاشه های مردار همه کسانی را که رسول الله ﷺ در آنروز، نفرین کرده بود، در چاهای بدر دیدم.

باب (۵۴): حکم آب دهان و بینی در لباس

۱۷۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَزَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَوْبِهِ. (بخاری: ۲۴۱)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: نبی اکرم ﷺ آب دهانش را با لباس خود گرفت.

باب (۵۵): زنی که خون را از صورت پدرش شست

۱۷۸ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَهُ النَّاسُ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُوِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلَيَّ يَجِيءُ بِتُرْسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. (بخاری: ۲۴۳)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از من سؤال کردند که زخم رسول الله ﷺ با چه چیزی مداوا شد؟ گفتم: کسی که در این مورد از من آگاه تر باشد، وجود ندارد. (دیدم که) علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در سپرش آب می آورد و فاطمه رضی الله عنها خونها را از چهره (مبارک) رسول الله ﷺ می شست. و بعد، حصیری را سوختند و خاکستر آن را روی زخم رسول الله ﷺ نهادند.

باب (۵۶): مسواک زدن

۱۷۹ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ يَقُولُ: أُعْ أُعْ، وَالسَّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّهُ يَتَهَوَّعُ. (بخاری: ۲۴۴)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. ایشان مسواکی در دست داشت و با صدای اُع، اُع مسواک می زد. یعنی چنان صدایی درمی آورد که گویا استفراغ می کند.

۱۸۰ — عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُورُ فَاهُ بِالسَّوَاكِ. (بخاری: ۲۴۵)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: شبها که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خواب بیدار می شد، دهان (مبارکش) را با مسواک می شست و تمیز می کرد.

باب (۵۷): دادن مسواک به بزرگترها

۱۸۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَرَانِي أُتْسَوِّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می زنم. دو نفر نزد من آمدند. یکی بزرگتر بود و دیگری کوچکتر. مسواک را به کوچکتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواک را به فرد بزرگتر دادم».

باب (۵۸): فضیلت کسی که با وضو می خوابد

۱۸۲ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ

به»، قال: فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسَلْتَ». (بخاری: ۲۴۷)

ترجمه: از براء ابن عازب رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوئی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسَلْتَ». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوی تو برمی گردانم و تمام امورم را به تو می سپارم و تو را پشت و پناه خود می دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم). اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته ای. این جملات را آخرین کلام خود قرار بده».

راوی (براء) می گوید: این دعا را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواندم. وقتی گفتم: آمَنْتُ بِرَسُولِكَ، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه نبی را بکار ببر.

۵ - کتاب غسل

باب (۱): وضو قبل از غسل

۱۸۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَعَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيُخَلِّلُ بِهَا أُصُولَ شَعْرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ. (بخاری: ۲۴۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می نمود، نخست دستهایش را می شست. بعد وضوی کامل می گرفت. سپس، انگشتانش را خیس می نمود و با آن، ریشه موهای سر (مبارک) خود را خلال می کرد. و در پایان، سه بار با کف دست بر سر خود، آب می ریخت و بعد، تمام بدن خود را می شست.

۱۸۴ — عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الْأَدَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ. (بخاری: ۲۴۹)

ترجمه: میمونه؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می فرماید: روش آنحضرت ﷺ برای غسل جنابت چنین بود: نخست، استنجا می کرد و نجاست را از خود دور می ساخت و مانند وضوی نماز، وضو می گرفت ولی پاهایش را نمی شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب می ریخت و در پایان، با اندکی جابجائی، پاهایش را می شست.

باب (۲): غسل مرد با همسرش

۱۸۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرَقُ. (بخاری: ۲۵۰)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می فرماید: من و رسول الله ﷺ از یک ظرف آب که به آن «فرق» می گفتند، برای غسل، استفاده می کردیم.

باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن

۱۸۶ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَتْ عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَأَغْتَسَلَتْ، وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ. (بخاری: ۲۵۱)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که از وی درباره غسل نبی اکرم ﷺ سؤال شد. ایشان ظرفی خواست که حدود یک صاع آب می گرفت. سپس با آن غسل کرد و بر سرش آب ریخت. میان او و سؤال کننده یعنی برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ای حائل بود.

۱۸۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْغُسْلِ؟ فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعْرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ. (بخاری: ۲۵۲)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: شخصی از من درباره مقدار آب غسل، سؤال کرد. در جواب، گفتم: یک صاع آب، کافی است. یکی از حاضران گفت: یک صاع برای من کافی نیست. گفتم: برای کسی که موهایش از تو بیشتر و خودش هم از تو بهتر بود، یک صاع آب، کفایت می کرد (یعنی رسول الله ﷺ). آنگاه جابر ﷺ که یک چادر بر تن داشت، نماز را برای ما امامت کرد.

باب (۴): کسی که سه بار بر سر خود آب بریزد

۱۸۸ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلَاثًا» وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا. (بخاری: ۲۵۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ با نشان دادن کف دست ها فرمود: «من سه بار با اینها بر سر خود، آب می ریزم».

باب (۵): کسی که غسل را با محلاب^(۱) آغاز کند

۱۸۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنْ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشِيءٍ نَحْوِ الْجَلَابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ الْأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخاری: ۲۵۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ غسل جنابت می نمود، ظرف محلاب مانند را می طلبد و از آن با دست، آب بر می داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و سپس سمت چپ آنرا می شست. و در پایان، با دستهایش بر فرق سر خود، آب می ریخت.

باب (۶): تکرار همبستری و همسران متعدد با یک غسل

۱۹۰ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَيَطُوفُ عَلَيَّ نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضِخُ طَبِيًّا. (بخاری: ۲۶۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: من به رسول اکرم ﷺ (قبل از احرام) خوشبویی می زدم. آنگاه، آنحضرت ﷺ با همسرانش همبستری می کرد. سپس هنگام صبح، وقتی که لباس احرام بر تن می نمود، بوی عطر همچنان از بدن (مبارک) رسول الله ﷺ به مشام می رسید.

۱۹۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدُورُ عَلَيَّ نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهِنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قِيلَ: أَوْ كَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلَاثِينَ. (بخاری: ۲۶۸)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز یا شب، با همه همسران خود که تعداد آنها یازده نفر بود، همبستری می کرد. از او پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ توانایی چنین کاری را داشت؟ انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: به نظر ما، آنحضرت ﷺ به اندازه سی نفر، توانایی داشت.

(۱) ظرفی است که در آن شتر را می دوشند

باب (۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید

۱۹۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى وَيِصِ الطِّيبِ فِي مَفْرَقِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخاری: ۲۷۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: گویا هم اکنون، درخشش خوشبویی را بر فرق سر رسول الله ﷺ مشاهده می نمایم در حالی که ایشان در احرام بسر می برند.

باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل

۱۹۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُخَلِّلُ يَدَيْهِ شَعْرَهُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرَوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ. (بخاری: ۲۷۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می نمود، نخست دست هایش را می شست. سپس، مانند وضوی نماز، وضو می ساخت. بعد از آن، غسل می نمود. آنگاه با دستهایش، موهای سرش را خلال می کرد تا مطمئن شود که پوست سرش کاملاً خیس شده است. و در پایان، سه بار بر بدنش، آب می ریخت و تمام آن را می شست.

باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود

۱۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَعَدَلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ». ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ. (بخاری: ۲۷۵)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: اقامه گفته شد و صف‌ها برای اقامه نماز، بسته شد. سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد. هنگامی که بر مصلاهی نماز ایستاد، یادش آمد که جنب است. به ما گفت: «سر جای خود بمانید». یعنی (صف‌های نماز را بهم نزنید). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالی به سوی ما آمد که هنوز آب از موهایش می‌چکید. آنگاه، تکبیر گفت و ما با ایشان نماز خواندیم.

باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است

۱۹۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى صلی الله علیه و آله يَغْتَسِلُ وَحَدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى نَظَرْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ. (بخاری: ۲۷۸)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل، برهنه غسل کرده، به یکدیگر نگاه می‌کردند. اما موسی صلی الله علیه و آله به تنهایی غسل می‌کرد. بنی اسرائیل گفتند: بخدا سوگند، چون موسی ورم بیضه دارد، با ما غسل نمی‌کند. روزی موسی صلی الله علیه و آله لباسهایش را در آورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند. آن سنگ، لباسهای موسی صلی الله علیه و آله را برداشت و فرار کرد. موسی صلی الله علیه و آله دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ تا اینکه بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: به خدا سوگند، موسی هیچ بیماری ای ندارد. آنگاه، سنگ توقف کرد و موسی صلی الله علیه و آله لباسهایش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوی می‌گوید: بخدا سوگند، اثر شش یا هفت ضربه، بر روی سنگ دیده شد.

۱۹۶ — وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَبِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ

أَكُنْ أَعْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعَزَّتْكَ، وَلَكِنْ لَا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ». (بخاری: ۲۷۹)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ایوب رضی الله عنه برهنه مشغول غسل کردن بود که در آن اثنا، گروهی از ملخ های طلایی بر او فرو ریختند. ایوب رضی الله عنه شروع به جمع آوری آنها در لباسش نمود. پروردگارش به او ندا داد: ای ایوب! مگر من تو را از این چیزهایی که می بینی، بی نیاز نساخته بودم؟ ایوب رضی الله عنه گفت: به عزت سوگند! بلی. (بی نیاز ساخته ای) ولی من از برکات تو بی نیاز نیستم».

باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت

۱۹۷ — عَنْ أُمِّ هَانِئِ بْنِتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ. (بخاری: ۲۸۰)

ترجمه: ام هانی؛ دختر ابو طالب رضی الله عنها؛ می گوید: سال فتح مکه، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. ایشان در آن لحظه استحمام می کرد و فاطمه رضی الله عنها او را در پوشش نگه داشته بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این زن کیست؟» گفتم: ام هانی هستم.

باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود

۱۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَقِيَهِ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قَالَ: فَأَنْخَسْتُ مِنْهُ، فَذَهَبْتُ فَأَغْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئْتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أبا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَنْجُسُ». (بخاری: ۲۸۳)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از کوچه های مدینه، مرا دید. چون جنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول الله صلی الله علیه و آله پنهان کردم. و پس از غسل، خدمت

رسول خدا ﷺ رسیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ابوهریره! کجا بودی؟» عرض کردم: بعلت جنابت و عدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله! مؤمن که نجس نمی شود».

باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد

۱۹۹ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيَرْتَدُّ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْتَدِّدْ وَهُوَ جُنُبٌ». (بخاری: ۲۸۷)

ترجمه: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در حالت جنابت، می توانیم بخوابیم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، اگر وضو بگیرد، می تواند بخوابد».

باب (۱۴): تماس آلت تناسلی زن و مرد

۲۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». (بخاری: ۲۹۱)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت، شوهر میان اعضای چهارگانه همسرش قرار بگیرد و همبستری کند، غسل واجب می شود».

۶ - کتاب حیض

باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی

۲۰۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكَ أَنْفِستِ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَأَقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ. (بخاری: ۲۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: برای ادای حج، از مدینه منوره براه افتادیم. وقتی به محل «سرف» (نزدیک مکه) رسیدیم، دچار قاعدگی شدم. رسول الله ﷺ نزد من آمد در حالی که گریه می کردم. فرمود: «چرا گریه می کنی؟ آیا دچار قاعدگی شده ای؟» گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «این چیزی است که خداوند آن را شامل حال همه دختران آدم کرده است. جز طواف خانه کعبه، تمام احکام و مناسک حج را انجام بده». عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ برای ازواج خویش، گاو، قربانی نمود.

باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی

۲۰۲ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَرْجُلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخاری: ۲۹۵)

ترجمه: همچنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: در حال قاعدگی، موهای سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می زدم.

۲۰۳ — وفي رواية: وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتُرَجِّلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ. (بخاری: ۲۹۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود و سر مبارک خود را به عایشه رضی الله عنها نزدیک می کرد و او که در خانه بود و ایام قاعدگی را می گذراند، سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می زد. (مسجد و خانه در کنار هم قرار داشتند).

باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن

۲۰۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَكَيُّ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. (بخاری: ۲۹۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که من در دوران قاعدگی بسر میبردم، رسول الله ﷺ بر من تکیه می نمود (سر بر زانوی من می نهاد) و قرآن تلاوت می کرد.

باب (۴): کسی که حیض را نفاس می نامد

۲۰۵ — وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَأَنْسَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنْفِسْتِ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيصَةِ. (بخاری: ۲۹۸)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: با رسول الله ﷺ در یک چادر، خوابیده بودم که دچار قاعدگی شدم. آهسته، خود را بیرون کشیدم و لباس حیض پوشیدم. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا دچار قاعدگی شدی؟» گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ایشان در همان چادر خوابیدم.

باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۰۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُغْتَسِلُ أَنَا وَالتَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كِلَانَا حُنْبٌ، وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَزِرُ، فَيَبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخاری: ۲۹۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: من و رسول الله ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف آب، غسل می نمودیم. و زمانی که من دوران قاعدگی را می گذراندم، آنحضرت ﷺ به من دستور می داد که ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگی) کنار من می خوابید. و هنگام اعتکاف، سر مبارک را از مسجد بیرون می آورد و من که در دوران قاعدگی بسر می بردم، سر ایشان را می شستم.

۲۰۷ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَزَرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيْكُمُ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ التَّبِيُّ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. (بخاری: ۳۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه یکی از همسران رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می شد و آنحضرت ﷺ می خواست در کنارش بخوابد، به او دستور می داد که در حین شدت حیض، ازار بپوشد. آنگاه در کنار او می خوابید. عایشه رضی الله عنها افزود: چه کسی از شما می تواند مانند رسول الله ﷺ در چنین حالتی خود را کنترل نماید؟!

باب (۶): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند

۲۰۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيْتُكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقُلْنَ: وَبِمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ

الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِبَلِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ؟» قُلْنَ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تُصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا». (بخاری: ۳۰۴)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز عید قربان یا عید فطر بسوی مصلا رفت. در آنجا، سری به زنان زد و خطاب به آنان فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید. زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم». پرسیدند: چرا؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بخاطر اینکه شما بکثرت نفرین می کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد». عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: «مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می شود؟ گفتند: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت صلی الله علیه و آله باز فرمود: «مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی، نماز نمی خوانید و روزه نمی گیرید؟ عرض کردند: بلی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این هم دلیل بر نقص دین شماست».

باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه

۲۰۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله اعْتَكَفَ وَمَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطُّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ. (بخاری: ۳۰۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: گاهی یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله با وی به اعتکاف می نشست در حالیکه استحاضه بود و خونریزی داشت. و چه بسا از شدت خونریزی ناچار بود روی طشتی بنشیند.

باب (۸): استفاده زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض

۲۱۰— عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا نَكْتَحِلُ، وَلَا نَتَطَيَّبُ، وَلَا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلَّا ثَوْبَ عَصَبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي بُدْءِ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ. (بخاری: ۳۱۳)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ سوگواری بیش از سه روز را برای ما ممنوع کرد. مگر برای زنی که همسرش را از دست داده باشد. در آنصورت، باید چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشیند. و در آن ایام، استفاده خوشبو، سرمه و لباس رنگی نیز برای ما ممنوع گردید. مگر لباس عصب (که نوعی لباس یمنی خشن است). البته پس از غسل قاعدگی، استفاده اندکی مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنین ما (زنان) را از شرکت در تشییع جنازه، منع فرمودند.

باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثار حیض را پاک کند

۲۱۱— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكِ فَتَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطَهَّرِي». فَاجْتَبِئْهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَّبِعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ. (بخاری: ۳۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: زنی از رسول الله ﷺ درباره غسل حیض سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نخست به وسیله پارچه ای تمیز و خوشبو خود را پاک کن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاک کنم؟ رسول الله ﷺ بار دیگر فرمود: «خود را پاک کن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «سبحان الله! خود را پاک کن». عایشه رضی الله عنها می فرماید: (من که منظور رسول الله ﷺ را درک کردم، بلافاصله) آن زن را بسوی خود کشیدم و به او فهماندم و توضیح دادم که چگونه با پارچه تمیز، جای خون را پاک کند.

باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی

۲۱۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَّتْ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ، وَلَمْ تَطْهَرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةَ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَّتُّ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْقُضِي رَأْسَكَ وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمْرَتِكَ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ، أَمَرَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ. (بخاری: ۳۱۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: با رسول الله ﷺ در حجة الوداع برای حج تمتع، احرام بسته بودم و هدی با خود نبرده بودم. در آن میان، دچار عادت ماهیانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقی ماند. عرض کردم: ای پیامبر گرامی! من نیت حج تمتع نموده بودم و اینک شب عرفه فرا رسید. چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گیسوهایت را باز کن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنین کردم. وقتی که از حج فارغ شدم. رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعیم» ببرد و در عمره، همراهی کند. من همراه عبدالرحمن، به تنعیم رفتم و عمره ای را که فوت شده بود، بجای آوردم.

باب (۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی

۲۱۳ — وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهِلالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهَلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهَلِّ، فَإِنِّي لَوْلَا أَنِّي أَهْدَيْتُ لِأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وَسَاقَتْ

الْحَدِيثَ وَذَكَرَتْ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: وَأُرْسِلَ مَعِيَ أَخِي إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيًا وَلَا صَوْمًا وَلَا صَدَقَةً. (بخاری: ۳۱۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: بعد از رؤیت هلال ذی حجه، به قصد حج، مدینه منوره را ترک کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد می تواند نیت عمره کند و من هم اگر هدی (شکرانه)، همراه نمی آوردم، فقط برای عمره احرام می بستم». عایشه می گوید: بعضی نیت عمره و برخی قصد حج کردند. سپس، عایشه رضی الله عنها جریان قاعدگی اش را ذکر کرد و گفت: رسول الله ﷺ برادرم؛ عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه؛ را با من همراه کرد و ما به تنعیم رفتیم و من از آنجا برای عمره، احرام بستم. و بخاطر این کار، نه هدی، نه صدقه و نه روزه، هیچکدام بر من واجب نشد.

باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست

۲۱۴ — وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانًا صَلَاتَهَا إِذَا طَهَّرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحْرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَا يَأْمُرُنَا بِهِ، أَوْ قَالَتْ: فَلَا تَفْعَلُهُ. (بخاری: ۳۲۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که زنی از وی پرسید: آیا زن باید پس از پایان دوران قاعدگی، نمازهای از دست رفته اش را بخواند؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: مگر تو از خوارج^(۱) هستی؟ ما در زمان رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می شدیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله ما را به خواندن نمازهای از دست رفته امر نمی کرد و یا ما چنین نمی کردیم.

باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

(۱) خوارج کسانی بودند که علیه علی رضی الله عنه قیام کرده و به جنگ پرداختند، و یکی از اصولشان این بود که احکام را فقط از قرآن استنباط کرده و به احادیث اعتنایی نداشتند.

۲۱۵— عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثٌ حَيْضُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْحَمِيلَةِ، ثُمَّ قَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُقْبَلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ. (بخاری: ۳۲۲)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها جریان خوابیدنش را در کنار رسول اکرم ﷺ در دوران قاعدگی، زیر یک چادر (ملحفه) بیان کرد. سپس افزود که آنحضرت ﷺ در حالی که روزه بود، مرا می بوسید.

باب (۱۴): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا

۲۱۶— عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحَيْضُ، وَلَيْسِنَّ هَذَانِ الْخَيْرُ، وَدَعْوَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحَيْضُ الْمُصَلِّيَّ، قِيلَ لَهَا: الْحَيْضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ وَكَذَا وَكَذَا؟». (بخاری: ۳۲۴)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: من از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زنانی که در دوران قاعدگی بسر می برند، می توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خیر و دعوت مؤمنین، شرکت کنند. البته زنان حائضه (ضمن شرکت در مراسم فوق) نباید وارد مصلا شوند. از ام عطیه رضی الله عنها پرسیدند: آیا زنان حائضه هم می توانند شرکت کنند؟! ام عطیه رضی الله عنها فرمود: (بلی)، مگر در عرفه و جاهای دیگر، زنان حائضه شرکت نمی کنند؟»

باب (۱۵): زردی و تیرگی خون در ایام غیر قاعدگی

۲۱۷— وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا لَا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا. (بخاری: ۳۲۶)

ترجمه: همچنین ام عطیه رضی الله عنها می گوید: ما خون زرد رنگ و تیره را خون حیض، بحساب نمی آوردیم.

باب (۱۶): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود.

۲۱۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّهَا تَحِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ؟» فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي». (بخاری: ۳۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می فرماید: به پیامبر اکرم ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! صفیه دچار قاعدگی شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید ایشان(با) انجام ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بیت را همراه شما انجام نداده است؟» گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس می توانیم از مکه حرکت کنیم».

باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید

۲۱۹ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَامَ وَسَطَهَا. (بخاری: ۳۳۲)

ترجمه: سمره بن جندب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: زنی به سبب وضع حمل، در گذشت. رسول الله ﷺ در برابر جنازه چنان ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت و بر او نماز جنازه خواند.

باب (۱۸)

۲۲۰ — عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لَا تُصَلِّي، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ تَوْبِهِ. (بخاری: ۳۳۳)

ترجمه: میمونه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ می فرماید: من در دوران قاعدگی، نماز نمی خواندم. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ روی سجاده، نماز می خواند، من کنار

سجده گاه آنحضرت ﷺ دراز کشیده بودم. و زمانی که آنحضرت ﷺ سجده می نمود، قسمتهایی از لباسش با من برخورد می کرد.

۷- کتاب تیمم

باب (۱)

۲۲۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عَقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ التَّمَاسِيَهُ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعُ رَأْسِهِ عَلَيَّ فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسَتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحْرُكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَصْبَحَ عَلَيَّ غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيْمُمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحَضِيرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصَبْنَا الْعَقْدَ تَحْتَهُ. (بخاری: ۳۳۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. هنگامی که به ذات الجیش یا به بیداء رسیدیم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله ﷺ برای پیدا کردن آن، توقف کرد. مردم نیز توقف کردند. آنجا نه آبی بود و نه کاروان، آب همراه داشت. عده‌ای نزد ابوبکر ﷺ آمدند و گفتند: نمی بینی که عایشه چه کار کرده است؟ موجب شده که رسول الله ﷺ و کاروان توقف کنند در حالیکه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که رسول اکرم ﷺ خوابیده و سر مبارکش را بر زانویم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبکر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالی که با دست به

پهلویم می زد، آنچه خدا می خواست نثار من کرد و گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را در جایی که آبی وجود ندارد و کاروان هم آبی همراه ندارد، متوقف نمودی.

اما چون سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی زانویم قرار داشت، نمی توانستم حرکت کنم. سرانجام، زمانی رسول خدا ﷺ برخاست که صبح شده بود و در محل توقف ما، آبی وجود نداشت. در نتیجه، خداوند آیه تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم کردند. اینجا بود که اسید بن حضیر رضی الله عنه گفت: ای آل ابوبکر! نزول این آیه، نخستین برکت شما نیست. (بلکه قبلا نیز مردم به وسیله شما به چنین خیر و برکاتی نایل آمده اند).

عایشه رضی الله عنها در پایان این حدیث، می فرماید: آنگاه، هنگامی که شترم را حرکت دادیم، گلوبند را زیر آن، پیدا کردیم.

۲۲۲ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُعْطِيْتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِي الْمَعَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيْتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً. (بخاری: ۳۳۵)

ترجمه جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: پنج چیز به من عطا شده است که قبل از من، به هیچ پیامبری عطا نشده است:

- ۱ - از مسافت یک ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت میشوند.
- ۲ - زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. بنابر این، هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیانم می توانند همانجا (اگر آب نبود، تیمم نمایند) و نماز بخوانند.
- ۳ - مال غنیمت برای من حلال گردانده شده است در حالی که قبل از من، برای هیچ پیامبری، حلال نبوده است.
- ۴ - حق شفاعت به من عنایت شده است.
- ۵ - هر پیامبری فقط برای قوم خودش فرستاده شده است در حالی که من برای تمام مردم دنیا مبعوث شده ام.

باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می رفت، تیمم نماید

۲۲۳ — عَنْ أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنْ نَحْوِ بَيْتِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ. (بخاری: ۳۳۷)

ترجمه: ابو جهیم بن حارث انصاری می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از طرف چاه جمل می آمد که شخصی به ایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام او را پاسخ نداد تا آنکه به دیواری رسید. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهایش) را بر چهره و دستهایش مالید (یعنی تیمم کرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد.

باب (۳): آیا تیمم کننده می تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند

۲۲۴ — عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: أَمَا تَذَكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكَتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِكَفَّيْهِ الْأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ؟ (بخاری: ۳۳۸)

ترجمه: عمار بن یاسر رضی الله عنهما می گوید: خطاب به عمر رضی الله عنه گفتم: به یاد نداری که من و تو هر دو در مسافرت بودیم (و بعلت فرارسیدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندی و من در خاک غلطیدم و نماز خواندم و این جریان را به سمع (مبارک) رسول الله صلی الله علیه و آله رسانیدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر اینگونه عمل می کردی، برایت کافی بود». سپس، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستهایش را بر زمین زد و آنها را فوت کرد و چهره و دستها را مسح نمود؟

باب (۴): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می گیرد

۲۲۵ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنِ الْخُرَاعِيِّ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلَا وَقْعَةَ أَحَلَّى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظُنَا إِلَّا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اسْتَيْقَظَ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لِأَنَّا لَا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلًا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكَوْا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لَا ضَيْرَ أَوْ لَا يَضِيرُ ارْتَحِلُوا». فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوَضُوءِ، فَتَوَضَّأَ وَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَرِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلَانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ؟» قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلَا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ». ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلَانًا وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «أَذْهَبَا فَابْتِغِيَا الْمَاءَ فَانْطَلِقَا فَتَلْقِيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَرَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ، قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أَمْسَ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَنَفَرْنَا خُلُوفًا، قَالَا لَهَا: انْطَلِقِي إِذَا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ، قَالَا: هُوَ الَّذِي تَعْنِينَ، فَانْطَلِقِي فَجَاءَا بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: «فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا». وَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَرَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِيَّ وَنُودِيَ فِي النَّاسِ اسْتَقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ شَاءَ وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ، وَكَانَ آخِرُ ذَلِكَ أَنْ أُعْطِيَ الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: أَذْهَبُ فَأَفْرِغُهُ عَلَيْكَ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ

بِمَائِهَا وَائِمُّ اللَّهِ لَقَدْ أُفْلِعَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لِيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلَّةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا لَهَا». فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ مَا رَزَقْنَا مِنْ مَائِكَ شَيْئًا وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا». فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكَ يَا فُلَانَةَ؟ قَالَتْ: الْعَجَبُ، لَقِينِي رَجُلَانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَسْحَرُ النَّاسَ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ وَقَالَتْ بِإِصْبَعِهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَابَةَ فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَعْنِي السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ أَوْ إِنَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ حَقًّا. فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ، يُغَيِّرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلَا يُصِيبُونَ الصِّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا: مَا أَرَى أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الْإِسْلَامِ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ.

(بخاری: ۳۴۴)

ترجمه: عمران بن حصین خزاعی می گوید: در سفری همراه رسول الله ﷺ بودیم. تمام شب راه رفتیم و در پایان، وقتی که خواب و استراحت برای مسافر از هر چیز دیگری شیرین تر است، توقف نموده، خوابیدیم. (هنگام صبح، بعلت خستگی) بیدار نشدیم تا اینکه حرارت آفتاب، ما را بیدار کرد. اولین کسانی که بیدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم، عمر فاروق رضی الله عنه بود. در مورد رسول الله ﷺ عادت بر این بود که کسی او را از خواب بیدار نمی کرد تا اینکه خودش بیدار می شد. زیرا ما نمی دانستیم که در خواب، برای رسول الله ﷺ چه پیش می آید. اما چون عمر رضی الله عنه مردی جدی بود، هنگامی که بیدار شد و آن صحنه را دید، با صدای بلند، تکبیر گفت و آرام آرام، صدایش را بلندتر کرد تا اینکه رسول الله ﷺ بیدار شد. مردم، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله ﷺ در میان گذاشتند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اشکالی ندارد کوچ نماید». کاروان براه افتاد. پس از طی مسافت کوتاهی، توقف نمود. رسول الله ﷺ آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز را اقامه کرد. پس از اتمام نماز، مردی را دید که در گوشه ای نشسته و در نماز، شرکت نکرده بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ای فلانی!

چرا در نماز جماعت شرکت نکردی؟ گفت: من نیاز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «با خاک تیمم کن. همین برایت کافی است». کاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگی، نزد رسول الله ﷺ شکایت کردند. رسول الله ﷺ، علی و یکی دیگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «بروید، آب پیدا کنید». آن دو نفر به جستجوی آب رفتند. در راه، زنی را دیدند که دو مشک بزرگ و پر از آب را بر شتری، حمل می کرد و خود نیز سوار آن بود و می آمد. وقتی نزدیک رسید، از او پرسیدند: آبها را از کجا آورده ای؟ زن گفت: دیروز همین موقع در محل آب بودم و از آنجا بسوی خانه براه افتادم. مردان ما اینجا نیستند. علی و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بیا. گفت: کجا؟ گفتند: نزد رسول الله ﷺ. زن گفت: همان کسی که درباره او میگویند که از دین خود برگشته است؟ گفتند: آری، نزد همان کسی که درباره او چنین می اندیشی. پس حرکت کن. سرانجام، او را نزد رسول الله ﷺ آوردند و ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردند. (عمران) می گوید: از آن زن خواستند که از شتر پیاده شود. رسول الله ﷺ ظرف آبی تولید و از دهانه هر دو مشک، در آن ظرف، آب ریخت. سپس، دهانه بزرگ مشکها را بست و دهانه کوچک آنها را باز کرد و اعلام فرمود که: آب بنوشید و شترها و اسبها را نیز آب دهید. تمام کاروان، آب نوشیدند و به شتران خود نیز، آب دادند. در پایان، به آن یک نفر که جُنُب بود، آب دادند تا غسل نماید. آن زن، همچنان ایستاده بود و آنچه را که بر سر مشکهای آبش می آوردند، نظاره میکرد. راوی می گوید: سوگند به خدا که آب مشکها تمام شد ولی ما می دیدیم که مشکها، پرتو از قبل بود. پس از آن، رسول الله ﷺ دستور داد تا چیزی برای آن زن، جمع آوری کنند. صحابه، مقداری آرد، خرما و سویق برای او جمع آوری نمودند و آنها را در پارچه ای بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر کرده، مواد غذایی یاد شده را روی شتر و در جلوی او نهادند. رسول الله ﷺ خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود دیدی که ما چیزی از آب مشکهای تو را کم نکردیم. پروردگار ما، ما را سیراب نمود». وقتی آن زن به روستای خود رسید، از او پرسیدند: چرا دیر کردی؟ گفت: چیز شگفت انگیزی دیدم. در مسیر راه، دو نفر جلوی مرا گرفتند و پیش کسی بردند که بقول شما، از دین خود برگشته است. آن شخص، چنین و چنان کرد. به خدا سوگند! که او، یا بزرگترین جادوگر میان این و آن (زمین و آسمان) است و یا پیامبر برحق خدا می باشد. راوی میگوید: مسلمانان به دهکده های اطراف، یورش می بردند اما به روستای آن زن، تعرض نمی کردند. سپس، روزی آن زن به مردان طایفه خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض

نمی‌کنند. آیا باز هم در باره اسلام، شک و تردید دارید؟! سرانجام، تمام مردم طایفه، به پیروی از آن زن، مسلمان شدند.

۸ - کتاب نماز

باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟

۲۲۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ رضي الله عنه يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «فَرِحَ عَن سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءٍ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَعِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْوَدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوَدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرَحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَبْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ وَهَذِهِ الْأَسْوَدَةُ عَن يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالْأَسْوَدَةُ الَّتِي عَن شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَن يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى، حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنُهَا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُ، فَفَتَحَ»، قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُثَبِّتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ رضي الله عنه بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِإِدْرِيسَ، قَالَ: مَرَحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقَالَ: مَرَحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى،

ثُمَّ مَرَرْتُ بِعَيْسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عَيْسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْإِبْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ.

قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو حَبَّةَ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولَانِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيْفَ الْأَقْلَامِ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ خَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَيَّ مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَيَّ أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَارْجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَارْجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَارْجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَارْجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أَدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَائِلُ اللَّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». (بخاری: ۳۴۹)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ به نقل از ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمانی که در مکه بسر می بردم، شیئی سقف منزلم سوراخ شد و جبرئیل فرود آمد و سینه مرا شکافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتی را که پراز حکمت و ایمان بود، آورد و در سینه من خالی کرد و آنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوی آسمان برد. وقتی به آسمان دنیا رسیدم، جبرئیل به نگهبان آسمان گفت: در را باز کن. پرسید: شما چه کسی هستید؟ گفت: من جبرئیل هستم. فرشته پرسید: آیا شخص دیگری همراه توست؟ جبرئیل گفت: آری، محمد صلی اللہ علیہ وسلم با من است. نگهبان گفت: آیا ایشان دعوت شده اند؟ جبرئیل گفت: آری. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنیا بالا رفتیم. ناگهان، نگاهم به شخصی افتاد که عده زیادی سمت راست و چپ او قرار داشتند. آن

شخص هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه میکرد، گریه می کرد. وقتی مرا دید، فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و فرزند نیکوکار من. از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: آدم عليه السلام است. و اینها که سمت چپ و راست او می بینی، ارواح فرزندانش هستند. آنان که سمت راست او قرار دارند، اهل بهشت اند و آنها که سمت چپ او هستند، اهل دوزخ اند. بدینجهت هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه می کرد، می گریست. بعد، جبرئیل مرا به سوی آسمان دوم برد و از نگهبان آن خواست تا در را باز کند. نگهبان آسمان دوم همان چیزی را که نگهبان آسمان اول پرسیده بود، تکرار کرد و سپس در را باز کرد.

انس رضی الله عنه به نقل از ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در مسیر آسمانها با آدم، ادریس، موسی، عیسی و ابراهیم علیهم الصلاة والسلام ملاقات کرد. البته در باره جزئیات مرتبه و جایگاه آنان به تفصیل چیزی نفرمود. فقط یادآوری نمود که آدم عليه السلام را در آسمان دنیا و ابراهیم عليه السلام را در آسمان ششم ملاقات کرده است.

انس رضی الله عنه میگوید: هنگامی که جبرئیل عليه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله را با خود نزد ادریس عليه السلام برد، ادریس عليه السلام فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: از جبرئیل پرسیدم: که این شخص، کیست؟ جبرئیل گفت: ایشان ادریس عليه السلام هستند. بعد از کنار موسی عليه السلام گذشتیم. وقتی نگاه موسی عليه السلام به من افتاد، فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. درباره او از جبرئیل پرسیدم، فرمود: ایشان موسی عليه السلام هستند. بعد به عیسی عليه السلام رسیدیم. عیسی عليه السلام نیز فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. از جبرئیل عليه السلام پرسیدم: او کیست؟ فرمود: ایشان عیسی عليه السلام است. سپس به ابراهیم عليه السلام نزدیک شدیم. ایشان نیز مرحبا و خوش آمد گفت. درباره وی از جبرئیل عليه السلام سؤال کردم. فرمود: ایشان ابراهیم عليه السلام است.

ابن شهاب (یکی از راویان) می گوید: ابن عباس و ابوجهب انصاری روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس مرا عروج داد و بجایی رسیدم که صدای خش خش قلم های فرشتگان را که مشغول نوشتن بودند، شنیدم».

انس بن مالک می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی عليه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی عليه السلام فرمود: دوباره نزد

پروردگارت برو. زیرا امت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی عليه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی عليه السلام گفت: باز هم بسوی خدا برگرد زیرا امت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی عليه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی کنم. من بسوی موسی باز گشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدره المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

۲۲۷— عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأَقْرَبَتْ صَلَاةَ السَّفَرِ، وَزَيْدًا فِي صَلَاةِ الْحَضَرِ. (بخاری: ۳۵۰)

ترجمه: از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که می فرماید: هنگامی که خداوند، نمازها را فرض کرد، همه نمازهای سفر و حضر، دو رکعتی بودند. سپس نماز سفر، دو رکعتی باقی ماند و نماز حضر، افزایش یافت.

باب (۲): نماز خواندن در یک پارچه

۲۲۸— عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ. (بخاری: ۳۵۴)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه رضي الله عنه میگوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم در یک چادر که دو طرف آن را بر شانه های خود انداخته بود، نماز خواند.

باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد

۲۲۹ — عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَدِيثُ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَتْ: فَصَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلًا قَدْ أَجْرْتُهُ، فُلَانُ ابْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَجْرْنَا مَنْ أَجْرْتَ يَا أُمَّ هَانِيٍّ». قَالَتْ أُمُّ هَانِيٍّ: وَذَلِكَ ضَحَى. (بخاری: ۳۵۳ — ۳۵۷)

ترجمه: روایت ام هانی درباره اینکه ایشان در سال فتح مکه، نزد رسول الله ﷺ آمد و سلام گفت در حالیکه رسول خدا ﷺ مشغول استحمام بود و فاطمه رضی الله عنها او را در پرده گرفته بود، قبلا گذشت. در این روایت، ام هانی می افزاید: رسول الله ﷺ بعد از غسل و استحمام، در حالی که خود را در پارچه ای پیچیده بود، هشت رکعت نماز خواند. بعد از پایان نماز، عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! برادرم؛ علی؛ می خواهد فلانی فرزند هبیره را که من پناه داده ام، به قتل برساند. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی را که تو پناه داده ای، ما هم پناهش میدهم».

ام هانی می گوید: نمازی را که رسول الله ﷺ خواند، نماز اشراق بود.

۲۳۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ؟» (بخاری: ۳۵۸)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که شخصی از رسول الله ﷺ درباره نماز خواندن در یک قطعه پارچه، سؤال کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر هر کدام از شما دو قطعه پارچه دارد؟»

باب (۴): اگر کسی در یک قطعه لباس، نماز خواند باید آنرا به شانه هایش

بیندازد

۲۳۱— وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ». (بخاری: ۳۵۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «تنها در یک قطعه لباس که بر روی شانه هایتان چیزی نباشد، نماز نخوانید».

۲۳۲— وَعَنْهُ رضی الله عنه يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» (بخاری: ۳۶۰).

ترجمه: همچنین ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گواهی می دهم که از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «اگر با یک لباس (غیر دوخته) نماز می خوانید، دو طرف آن را در جهت مخالف یکدیگر (روی شانه هایتان) بیندازید».

باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد

۲۳۳— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيَّ ثَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ؟» فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الْأَشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ؟» قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَجِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ». (بخاری: ۳۶۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلى الله عليه وسلم بودم. شبی برای کار شخصی خود، نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم رفتم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم مشغول نماز خواندن بود. من فقط یک قطعه لباس داشتم که خود را در آن پیچیده بودم. کنار آنحضرت صلى الله عليه وسلم به نماز ایستادم. پس از اتمام نماز، رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای جابر! در این هنگام از شب چرا آمده ای؟» من منظورم را برای رسول الله صلى الله عليه وسلم بیان کردم. آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «چرا خود را چنین در چادر پیچیده ای؟» عرض کردم: ای پیامبر خدا! همین یک قطعه پارچه را داشتم. (و چاره ای جز این

نداشتم). رسول الله ﷺ فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دور خود بپیچان و اگر کوچک است، بجای شلوار از آن استفاده کن».

۲۳۴— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَاقِدِي أُرْهِمَ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصَّبِيَّانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لَا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرَّجَالُ جُلُوسًا». (بخاری: ۳۶۲)

ترجمه: سهل بن سهل می گوید: مردانی با رسول الله ﷺ نماز می خواندند که ازارهای خود را (که بجای شلوار از آنها استفاده می کردند) مانند کودکان بر گردنهای خود، بسته بودند. آنحضرت ﷺ خطاب به زنان فرمود: «تا وقتی که مردان، سر از سجده برنداشته اند، شما سر از سجده، بر ندارید».

باب (۶): نماز خواندن در عبای شامی

۲۳۵— عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الْإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَأَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَّتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، وَمَسَحَ عَلَيَّ خُفِّيهِ، ثُمَّ صَلَّى. (بخاری: ۳۶۳)

ترجمه: مغیره ابن شعبه ﷺ می گوید: در سفری با نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای مغیره! ظرف وضو را بیاور». آنرا آوردم. رسول الله ﷺ برای قضاء حاجت، بقدری دور رفت که از دید من پنهان شد. بعد از قضای حاجت، آنحضرت ﷺ که یک پالتوی شامی بر تن داشت، می خواست دست هایش را از آستین، بیرون بیاورد اما چون آستینهای آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بیرون آورد. من بر اعضای (مبارک) رسول الله ﷺ آب ریختم. رسول خدا ﷺ وضوی کامل گرفت و بر موزه هایش مسح کرد و نماز خواند.

باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن

۲۳۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكَبِيكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَلَهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكَبِيهِ، فَسَقَطَ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا ﷺ.

(بخاری: ۳۶۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ (قبل از بعثت) هنگام تعمیر کعبه، همراه سایر قریش، سنگ‌ها را بر دوش خود حمل می کرد. آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم در آن هنگام، ازار پوشیده بود. عباس رضی الله عنه؛ عموی رسول الله ﷺ؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کنی و آن را زیر سنگها و روی شانه ات بگذاری.

راوی می گوید: رسول الله ﷺ ازار خود را باز نمود و آنرا روی شانه های خود نهاد. سپس بیهوش به زمین افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه دیده نشد.

باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود

۲۳۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اسْتِمَالِ الصَّمَاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ.

(بخاری: ۳۶۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از اینکه شخص، خود را طوری در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین از احتیاء که موجب کشف عورت می شود، منع فرمودند.

(احتباء یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر. که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت میشود).

۲۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللَّمَّاسِ وَالنَّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ. (بخاری: ۳۶۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دو نوع خرید و فروش یعنی: لماس و نباد و همچنین از احتباء، (در حدیث قبلی شرح آن گذشت) منع فرمودند.

(لماس: نوعی خرید و فروش است که مشتری به محض دست زدن به کالا، باید آنرا بخرد. و نباد: یعنی اینکه هر یک از فروشنده و خریدار، کالا و پول را بسوی یکدیگر پرت میکنند و خرید و فروش، الزامی میگردد و هیچ یک، حق اعتراض ندارد).

۲۳۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَذِّنٍ يَوْمَ النَّحْرِ، يُؤَذِّنُ بِيَمِينِي: أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا، ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبِرَاءَةٍ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مَنَى يَوْمَ النَّحْرِ: لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا. (بخاری: ۳۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه میگوید: ابوبکر رضی الله عنه (سالی که امیر حجاج بود) به من دستور داد تا توسط منادیان اعلام نمایم که از این سال به بعد، هیچ مشرکی، اجازه حج کردن ندارد و هیچ عریانی، نمی تواند خانه کعبه را طواف کند. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را فرستاد تا سوره براءت را برای مردم بخواند. چنانکه او رضی الله عنه نیز با ما، روز عید، در منا، اعلام نمود که از این سال به بعد، هیچ مشرکی اجازه حج کردن ندارد و هیچ شخص برهنه ای هم نمی تواند، بیت را طواف کند.

باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است

۲۴۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْعَدَاةِ بَعْلَسَ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَن فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ الْفَرِيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْدَرِينَ». قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ يَعْنِي: الْحَيْشَ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنَوَةً، فَجَمَعَ السَّبْيَ، فَجَاءَ دِحْيَةَ الْكَلْبِيُّ رضي الله عنه فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِّنَ السَّبْيِ، قَالَ: «أَذْهَبَ فَخِذُ جَارِيَةٍ». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيْبِيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيْبِيٍّ سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضْيِيرَ، لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِّنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِنَقَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزْتَهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نَطْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُجِئُ بِالنَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يُجِئُ بِالسَّمَنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَليمةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۳۷۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ برای جهاد با اهل خیبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خیبر، در تاریکی خواندیم. آنحضرت ﷺ پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ﷺ در کوجه های خیبر براه افتاد. چون کوجه های خیبر، تنگ بود، زانوی من به ران (مبارک) رسول الله ﷺ برخورد میکرد. رسول اکرم ﷺ ازارش را بالا کشید بطوریکه من سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خیبر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خیبر!! هرگاه ما وارد سرزمین قومی بشویم که بیم داده شده اند، آنروز، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می گوید: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خیبر، مردم سر کارهایشان بودند. آنها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: محمد با لشکرش آمد، محمد با لشکرش آمد. سرانجام، خیبر بزور شمشیر، فتح شد. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیه کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران، کنیزی به من بده. رسول الله ﷺ فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُیی را انتخاب کرد. سپس شخصی آمد و به رسول الله ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُیی؛ بی بی بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایسته شما است. رسول الله ﷺ فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ﷺ صفیه را دید، به دحیه فرمود: «بجای او می توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. و همین آزادی، مهریه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفیه به وسیله ام سلیم رضی الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ﷺ صبح روز بعد، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، حاضر کند». سپس سفره چرمینی را پهن کرد. بعضی ها خرما، برخی ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سفره چیدند و از مواد غذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمه رسول الله ﷺ بود.

باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟

۲۴۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، مُتَلَفِّعَاتٍ فِي مِرْوَطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ. (بخاری: ۳۷۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول خدا ﷺ نماز فجر را می خواند و تعدادی از زنان مسلمان هم، در حالی که خود را در چادرهایشان می پیچیدند، در نماز شرکت می کردند. و هنگامی که به خانه هایشان برمی گشتند، (بدلیل تاریکی هوا) هیچ کس، آنان را نمی شناخت.

باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد

۲۴۲— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي حَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلَامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلَامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «أَذْهَبُوا بِحَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأَتُونِي بِأَبْنِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آفَاءً عَنْ صَلَاتِي». (بخاری: ۳۷۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: نبی اکرم ﷺ در لباسی که دارای نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقشهای آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «این چادر را به ابوجهم بدهید و چادر خشن و بی نقش و نگار او را برای من بیاورید. زیرا هم اکنون، این نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوی خود جلب کرد».

باب (۱۲): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد میشود؟

۲۴۳— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكَ هَذَا، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلَاتِي». (بخاری: ۳۷۴)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: عایشه رضی الله عنها در گوشه‌ای از خانه خود، پرده ای را که روی آن، تصویر وجود داشت، آویزان کرده بود. رسول الله ﷺ به عایشه فرمود: «این پرده ات را از مقابل من بردار. زیرا هنگام نماز، تصاویر آن، جلب توجه می کند».

باب (۱۳): نماز خواندن در عبای ابریشمی و در آوردن آن

۲۴۴— عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَرُوحٌ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ، وَقَالَ: «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِمُتَّقِينَ». (بخاری: ۳۷۵)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله صلی الله علیه و آله اهداء نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آنرا نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته اهل تقوی نیست».

باب (۱۴): نماز خواندن در عبای سرخ رنگ

۲۴۵ — عَنْ أَبِي حُحَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي قُبَّةِ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَتَدِرُّونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ عَنزَةَ فَرَكَّهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي حُلَّةِ حَمْرَاءَ مُشَمَّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنزَةِ بِالنَّاسِ رَكَعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالذَّوَابَّ يَمْرُونُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ الْعَنزَةِ. (بخاری: ۳۷۶)

ترجمه: ابو ححیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را در خیمه ای چرمی و سرخ رنگ دیدم. بلال رضی الله عنه برایش آب وضو آورد. (و آنحضرت صلی الله علیه و آله وضو ساخت). مردم برای گرفتن آب وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله از یکدیگر سبقت می گرفتند. هر کس موفق می شد، آن را بر سر و صورت خود می مالید. و کسی که به آن دست نمی یافت، از تری دست همراهانش، استفاده می کرد. سپس بلال رضی الله عنه را دیدم که نیزه ای برگرفت و در زمین فرونشاند. و رسول الله صلی الله علیه و آله که عبای سرخ رنگی بر تن داشت و آستینهایش را بالا زده بود، برای نماز بیرون آمد و رو به نیزه کرد و دو رکعت نماز، برای مردم، اقامه نمود. و همچنین مردم و حیوانات را دیدم که از پشت آن نیزه، عبور می کردند.

باب (۱۵): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین

۲۴۶— عن سهل بن سعد رضي الله عنه وقد سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءِ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْعَابَةِ، عَمِلَهُ فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَرَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالْأَرْضِ، فَهَذَا شَأْنُهُ. (بخاری: ۳۳۷)

ترجمه: از سهل بن سعد رضي الله عنه روایت است که از وی پرسیدند: منبر رسول خدا ﷺ از چه ساخته شده است؟ گفت: در این مورد، در میان مردم، کسی داناتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله ﷺ از تنه نوعی گز جنگلی بود که غلام آزاد شده فلان زن، آن را برای رسول خدا ﷺ ساخته بود. وقتی که منبر، آماده و سر جایش نهاده شد، آنحضرت ﷺ روی منبر ایستاد، رو به قبله نمود و تکبیر تحریمه گفت. مردم نیز به ایشان اقتدا کردند. رسول خدا ﷺ پس از قرائت، رکوع کرد. مردم هم به رکوع رفتند. و پس از برداشتن سر از رکوع، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده نمود. سپس دوباره بالای منبر رفت و قرائت خواند و رکوع نمود. و بعد از آن، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده کرد. و اینگونه نماز خواند.

باب (۱۶): نماز خواندن بر حصیر

۲۴۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِلطَّعَامِ صَنَعَتْهُ لَهَا، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قَوْمُوا فَلأَصَلِّيْ لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقَمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدْ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لَبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزَ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ انصَرَفَ. (بخاری: ۳۸۰)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه میگوید: مادر بزرگم؛ ملیکه؛ رسول الله ﷺ را به صرف غذایی که برای ایشان ﷺ تهیه کرده بود، دعوت نمود. رسول الله ﷺ پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شوید تا برای شما نماز بخوانم». انس رضي الله عنه می گوید: بلند شدم و بسوی یکی از حصیرهایمان که از

کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفته و مقداری آب روی آن، پاشیدم. رسول الله ﷺ روی آن ایستاد. من و کودکی یتیم، پشت سر آنحضرت ﷺ صف بستیم. و پیرزن، پشت سر ما ایستاد. رسول اکرم ﷺ دو رکعت نماز، برای ما خواند و تشریف برد.

باب (۱۷): نماز خواندن بر رختخواب

۲۴۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَجُلَايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلِي، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْيَبُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ. (بخاری: ۳۸۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می فرماید: (بعلت کمی جا) روبروی رسول الله ﷺ می خوابیدم بطوری که پاهایم در سمت قبله ایشان قرار می گرفت. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ می خواست سجده نماید، با دستش، پاهایم را می فشرد. و من پاهایم را جمع می کردم. و چون بلند می شد، پاهایم را دراز می کردم. قابل یاد آوری است که در آن زمان، در خانه‌ها، چراغ وجود نداشت.

۲۴۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشٍ أَهْلِهِ اعْتَرَا ضَ الْجَنَازَةَ. (بخاری: ۳۸۳)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز می خواند در حالی که من در رختخواب، بین او و قبله، مانند جنازه ای، دراز کشیده بودم.

باب (۱۸): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

۲۵۰— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، فَيَضَعُ أَحَدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ. (بخاری: ۳۸۵)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: با نبی اکرم صلى الله عليه وسلم نماز می خواندیم و بخاطر شدت گرما و داغ بودن زمین، کنارۀ چادر یا جامۀ خود را بر زمین می گذاشتیم و بر آن سجده میکردیم.

باب (۱۹): نماز خواندن با کفش

۲۵۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری: ۳۸۶)

ترجمه: از انس ابن مالک رضي الله عنه سؤال شد: آیا نبی اکرم صلى الله عليه وسلم با کفش نماز می خواند؟ گفت: بله.

باب (۲۰): نماز خواندن با موزه

۲۵۲— عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه: أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لِأَنَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ. (بخاری: ۳۸۷)

ترجمه: از جریر بن عبد الله رضي الله عنه روایت است که وی ادرار کرد. سپس، وضو گرفت و بر موزه هایش مسح کشیده، نماز خواند. سؤال کردند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که بر موزه ها مسح کرد. مردم آنرا پذیرفتند (و بر مسح موزه ها، یقین نمودند). زیرا جریر از آخرین کسانی بود که مسلمان شده بود.

باب (۲۱): دور نگهداشتن بازوها هنگام سجده

۲۵۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكِ بْنِ بُحَيْنَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّحَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری: ۳۹۰)

ترجمه: عبدالله بن مالک بن بحینه رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگام سجده، دست هایش را چنان از پهلو دور میداشت که سپیدی زیر بغلهایش، دیده می شد.

باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن

۲۵۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَيْحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ». (بخاری: ۳۹۱)

ترجمه: از انس ابن مالک رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید.»

باب (۲۳): خداوند می فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید

۲۵۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (بخاری: ۳۹۵)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سؤال کردند: اگر شخصی به قصد ادای عمره، بیت را طواف نماید ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا می تواند با همسرش، همبستری کند؟ (یعنی می تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ﷺ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت، نماز طواف، خواند. سپس بین صفا و مروه، سعی نمود. و آنحضرت ﷺ بهترین الگو، برای شماست.

۲۵۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». (بخاری: ۳۹۸)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد خانه کعبه (یعنی داخل آن) شد، در چهار گوشه آن، دعا نمود. و لی نماز نخواند. و هنگامی که از خانه کعبه، بیرون آمد، دو رکعت نماز بسوی کعبه، بجای آورد و فرمود: «این است قبله».

باب (۲۴): از هر جا باید رو به قبله نمود

۲۵۷ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اخْتِلَافٌ فِي اللَّفْظِ. (بخاری: ۳۹۹)

ترجمه: براء ابن عازب رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده الی هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند. (این حدیث، در شماره ۳۸ گذشت. البته میان این حدیث و حدیث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

۲۵۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي عَلَي رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. (بخاری: ۴۰۰)

ترجمه: جابر ابن عبد الله رضی الله عنه می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله نوافل را بر پشت مرکب و به هر طرفی که آن می رفت، می خواند. اما هنگامی که می خواست نماز فرض بخواند، پیاده می شد و رو به قبله، نماز می خواند.

۲۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ إِبْرَاهِيمُ الرَّأوِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ الرَّأوِيِّ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ: لَا أَدْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ — فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَتَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَّجَهُ قَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنَسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيَتَمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيَسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ». (بخاری: ۴۰۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند. ابراهیم به روایت از علقمه، و او به روایت از ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: یادم نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله از نماز، چیزی کاست یا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال کردند: ای پیامبر خدا! آیا چیز تازه ای در نماز رخ داده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر شما تغییری در نماز خواندن من مشاهده کردید؟» صحابه گفتند: شما این قدر (پنج) رکعت، خواندید. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این سخن، دو زانو نشست و رو به قبله نمود و دو سجده سهو بجای آورد. و پس از سلام، خطاب به حاضران فرمود: «اگر حکم جدیدی درباره نماز نازل می شد، به اطلاع شما می رساندم. ولی من نیز مانند شما بشر هستم و همانطوری که شما دچار فراموشی می شوید، من نیز دچار فراموشی می شوم. بنابراین، هرگاه من دچار فراموشی شدم، یادآوری کنید. و اگر کسی از شما در نمازش شک نمود، سعی کند که صحیح ترین آن را بیاد آورد و نمازش را بر اساس آن، کامل کرده، سلام گوید. سپس، دو سجده سهو، بجای آورد.»

باب (۲۵): آنچه در باره قبله آمده است و نظر کسانی که می گویند هر کس اشتباهاً به سوی قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نکند

۲۶۰— عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّيًّا، فَنَزَلَتْ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّيًّا﴾، وَآيَةَ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي الْعَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ. (بخاری: ۴۰۲)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّيًّا﴾. یعنی مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید. دوم اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما همسران خود را دستور می دادید تا حجاب نمایند. زیرا انسانهای خوب و بد با آنان سخن می گویند. آنگاه، آیه حجاب نازل شد. سوم، زمانی که همه همسران رسول الله صلى الله عليه وسلم با وی درگیر شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله صلى الله عليه وسلم همه شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتری از شما به او عنایت خواهد فرمود. آنگاه، آیه معروف ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ در این باره نازل شد.

باب (۲۶): پاک کردن آب بینی از مسجد با دست

۲۶۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم رَأَى نُحَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنْ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلَا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قَبْلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا». (بخاری: ۴۰۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می فرماید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آب دهانی را که در جهت قبله (و در برابر دیدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، دید. و از دیدن آن، بقدری ناراحت شد که آثار

ناراحتی در چهره مبارکش نمودار گردید. آنحضرت ﷺ از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاک کرد و فرمود: «هنگامی که شما برای نماز می ایستید، باید بدانید که با پروردگارتان راز و نیاز می کنید. یا اینکه پروردگارتان بین شما و قبله، قرار دارد. بنابراین، به طرف قبله، آب دهان نیندازید. بلکه به سمت چپ یا زیر پاهایتان بیندازید». و بعد، در گوشه چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم مالید و فرمود: «یاچنین کنید».

باب (۲۷): کفاره تَف کردن در مسجد

۲۶۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبِرَاقُ فِي الْمَسْجِدِ حَطِيبَةٌ، وَكَفَّارُهَا دَفْنُهَا». (بخاری: ۴۱۵)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و کفاره آن، دفن کردن و از بین بردن آن، می باشد».

باب (۲۸): پند و اندرز امام به مردم درباره کامل کردن نماز و ذکر قبله

۲۶۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبَلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلَا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لَأَرَاكُمْ مِنْ وَّرَاءِ ظَهْرِي». (بخاری: ۴۱۸)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما فکر می کنید که من رویم بسوی قبله است (و از اطراف خود، بی خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب می بینم».

باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟

۲۶۴— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَأَمَدَهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرَ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيْمَنْ سَابَقَ بِهَا. (بخاری: ۴۲۰)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برای اسبهای تربیت شده، مسابقه ای برپا نمود که مسافت آن، از حفیاء تا ثنیة الوداع بود. و برای اسبهای تربیت نشده، از ثنیة الوداع تا مسجد بنی زریق تعیین فرمود. و من هم جزو کسانی بودم که در آن مسابقه، شرکت داشتم.

باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشه خرما در مسجد

۲۶۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الصَّلَاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلَّا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خُذْ». فَحَتَا فِي تَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقَلِّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعُهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لَا». قَالَ: فَارْفَعُهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا». فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَيَّ كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. (بخاری: ۴۲۱)

ترجمه: انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مقداری مال از بحرین برای رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «آنها را داخل مسجد بریزید». راوی می گوید: این محموله،

بزرگترین مالی بود که خدمت رسول خدا ﷺ آورده شده بود. رسول اکرم ﷺ برای اقامه نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام نماز، آمد و در کنار آن اموال، نشست. هر که را می دید، مقداری به او می داد تا اینکه عباس ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! به من نیز عنایت فرما. زیرا من برای خودم و عقیل (در اسارت بدر) فدیة داده ام. رسول الله ﷺ فرمود: «شما نیز بردار». عباس ﷺ با هر دو دست، شروع به پر کردن چادر خود کرد. و هنگامی که خواست آنها را حمل کند، نتوانست. عرض کرد: ای پیامبر گرامی! یکی را بگوئید تا اینها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». عباس گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذارید. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». آنگاه، عباس مقداری از آنها را کم کرد و بقیه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله ﷺ از حرص عباس ﷺ تعجب کرد و همچنان به طرف او نگاه می کرد تا از نظر ما ناپدید گردید. و تا یک درهم از آن مال، باقی بود، رسول الله ﷺ آن جا را ترک نکرد.

باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل

۲۶۶ — عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عَتَبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الْأَمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذُهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ عَتَبَانُ: فَعَدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَذِنَتْ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ؟» قَالَ: فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةِ مَنْ أَلْبَسْتُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّفْنَا، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيُّنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوْ ابْنُ

الدُّخْشَنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». (بخاری: ۴۲۵)

ترجمه: محمود بن ربیع انصاری رضی الله عنه می گوید: صحابی جلیل القدر؛ عتبان بن مالک انصاری رضی الله عنه؛ که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! بینایی ام ضعیف شده است و من پیش نماز قبیله ام می باشم. و هنگام بارندگی، سیل رودخانه ای که میان من و مسجد قرار دارد، مانع از رفتن من به آنجا می شود. بنابراین، دوست دارم شما به خانه ام تشریف بیاورید و در جایی از آن، نماز بخوانید تا من آن را برای خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بزودی این کار را خواهم کرد». عتبان می گوید: صبح روز بعد که آفتاب کمی بالا زده بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خانه ما آمد و اجازه ورود خواست. گفتم: بفرمائید. وقتی وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در کجای خانه ات دوست داری نماز بخوانم؟» عتبان رضی الله عنه می گوید: به گوشه ای از خانه، اشاره کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنجا رفت و تکبیر گفت. ما نیز به ایشان اقتدا نموده، صف بستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبان بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را جهت صرف غذایی که برای ایشان تدارک دیده بودیم، نگه داشتیم. تعدادی از اهالی محل نیز در خانه ما گرد آمده بودند. یکی از حاضرین گفت: مالک ابن دُخِشَنِ (یا مالک بن دُخْشَنِ) کجا است؟ دیگری گفت: او منافق است و خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را دوست ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چنین مگو، زیرا او بخاطر خوشنودی خدا، (لا اله الا الله) گفته است». یکی گفت: خدا و رسولش بهتر میدانند ولی ما می بینیم که خیر خواه منافقین است و به آنان توجه بیشتری دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر کسی که (لا اله الا الله) را بخاطر خوشنودی الله بگوید، حرام کرده است».

باب (۳۲): آیا جایز است قبرهای مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جای آن، مسجد بنا گردد؟

۲۶۷— عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرْنَا كَنِيسَةً رَأَيْنَاهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوْلَيْكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، فَأَوْلَيْكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

(بخاری: ۴۲۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: ام حبیبه و ام سلمه رضی الله عنهما برای آنحضرت ﷺ از کلیسایی که در زمان هجرت به حبشه، آنرا دیده بودند و مملو از عکس و تصویر بود، سخن گفتند. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کسانی بودند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنان، فوت میکرد، بر قبرش، مسجدی بنا می کردند و در آن، تصاویر و تمثالهای آن شخص را نقاشی می کردند. روز قیامت، این افراد، بدترین مخلوق، نزد خدا خواهند بود.»

۲۶۸— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَزَلَّ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رَذْفُهُ، وَمَلَأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفَنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتُهُ الصَّلَاةُ، وَيُصَلِّيَ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، تَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لَا وَاللَّهِ لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنَبَشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبَلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتِيهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِرُونَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ.

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می فرماید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله (از سفر هجرت) وارد مدینه شد، نخست، در حوالی مدینه، نزد قبیله عمرو بن عوف رضی الله عنه بمدت دو هفته، سکونت گزید. سپس بنی نجار را طلبید. آنان در حالی که مسلح بودند، به خدمت رسیدند. انس رضی الله عنه می گوید: آن جریان چنان در برابر دیدگانم قرار دارد که گویی هم اکنون، من رسول الله صلی الله علیه و آله را در حالی که ابوبکر رضی الله عنه پشت سر ایشان سوار است و طایفه بنی نجار پیرامون رسول الله صلی الله علیه و آله گرد آمده اند، می بینم. رسول الله صلی الله علیه و آله همچنان پیش رفت تا اینکه کنار منزل ابو ایوب رضی الله عنه رحل اقامت افکند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت هر جا که وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتی در آغل گوسفندان نیز نماز می خواند.

و روزی که خواست مسجد را بنا کند، بنی نجار را دعوت کرد و خطاب به آنان فرمود: «قیمت باغ را تعیین کنید». بنی نجار سوگند خوردند که قیمت آنرا فقط از خدا می گیریم. انس ابن مالک رضی الله عنه می فرماید: در آن باغ، قبور مشرکین، درخت خرما و ویرانه های زیادی وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا قبور مشرکین، نبش گردد و درختان خرما، قطع گردد و خرابه ها، هموار شود. و همچنین دستور داد تا دو طرف مسجد را از سنگ بسازند و قسمتی را که بسوی قبله بود با تهِ درختان خرما، پوشش دهند. صحابه در حالی که سنگها را بر دوش، حمل می کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز همراه آنان بود، رجز می خواندند و رسول الله صلی الله علیه و آله چنین میگفت:

اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ.

پروردگارا! کار خیر آن است که فقط برای آخرت انجام گیرد. پس مهاجرین و انصار را مورد مغفرت قرار بده.

باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران

۲۶۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ

النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ۴۳۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را دیدم که چنین می کرد.

باب (۳۴): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

۲۷۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي». (بخاری: ۴۳۱)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در حالی که نماز میخواندم، آتش دوزخ بر من عرضه شد».

باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها

۲۷۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُورًا». (بخاری: ۴۳۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بخشی از نمازها را در منزل بخوانید و خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید». (منظور سنن و نوافل است).

باب (۳۶)

۲۷۲ — عَنْ عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. (بخاری: ۴۳۵)

ترجمه: عایشه و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهم میگویند: آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، چادرش را بر چهره مبارکش انداخت. و هنگامی که چهره اش کاملاً پوشیده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را مسجد کردند». راوی می گوید: هدف آنحضرت ﷺ این بود که ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد.

باب (۳۷): خوابیدن زنان در مسجد

۲۷۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحِيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقَهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةً لَهُمْ، عَلَيْهَا وَشَاحٌ أَحْمَرٌ مِنْ سُبُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعْتُهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّةٌ وَهُوَ مُلْقَى، فَحَسَبْتُهُ لَحْمًا فَخَطَفْتُهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفْتَشُونَ، حَتَّى فَتَشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَتْ، قَالَتْ: عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا حَبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلَا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلَّا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِبِ رَبَّنَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي
قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكَ لَا تَقْعُدِينَ مَعِيَ مَقْعَدًا إِلَّا قُلْتَ هَذَا؟
قَالَتْ: فَحَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ. (بخاری: ۴۳۹)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ میفرماید: کنیز سیاه آزاد شده یکی از قبائل عرب که قبلاً با آنها زندگی کرده بود، (خاطره ای برای من تعریف کرد و) گفت: دختر بچه خردسالی از آن قبیله، که گردن بند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیرون شده بود. معلوم نیست آنرا به زمین نهاده یا گم کرده بود. از قضا، پرنده ای گوشت خوار آنرا دیده و به خیال اینکه قطعه گوشتی است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه کوشش کردند، آنرا نیافتند.

سرانجام، مرا متهم کردند و بازرسی نمودند. تا جایی که شرمگاه مرا نیز تفتیش کردند. بخدا سوگند، دیری نگذشته بود که آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمین انداخت. گفتم: این است آن چیزی که مرا به سرقت آن متهم کرده اید در صورتی که من بی گناه بودم. بعد از آن بود که خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شده، مسلمان شدم.

عایشه رضی الله عنها می فرماید: آن کنیزك که در صحن مسجد، خیمه ای داشت، هر روز نزد من می آمد و با من سخن می گفت و این شعر را می خواند:

وَيَوْمَ الْوَشَاحِ مِنْ أَعْجَابِ رَبِّنَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی های پروردگار ما بود. ولی شکر که مرا از دیار کفر، نجات داد. عایشه رضی الله عنها می گوید: من که از او پرسیدم: چرا هر روز این شعر را می خوانی؟ وی ماجرای فوق را برایم، بازگو کرد.

باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد

۲۷۴ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟» قَالَتْ: «كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَعَاظِبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ: «انظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ». (بخاری: ۴۴۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ به خانه دخترش؛ فاطمه رضی الله عنها؛ تشریف برد. علی رضی الله عنه در خانه نبود. آنحضرت ﷺ پرسید: «پسر عمویت کجاست؟» فاطمه زهرا رضی الله عنها عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ﷺ به یکی گفت: «بین او کجاست؟» آن مرد آمد و گفت: ای رسول خدا! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی رضی الله عنه در آنجا دراز کشیده بود در

حالی که چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ﷺ در حالی که خاکها را از بدن علی ﷺ پاک می کرد، باو گفت: «بوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو».

باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می شود، دو رکعت نماز بخواند

۲۷۵ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلْمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخاری: ۴۴۴)

ترجمه: ابو قتاده سلمی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما وارد مسجد شود، قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز بخواند».

باب (۴۰): بنای مسجد

۲۷۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبَنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمْدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبَنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمْدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَرَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَصَةِ، وَجَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ. (بخاری: ۴۴۶)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: دیوارهای مسجد النبی در عهد مبارک رسول الله ﷺ از خشت خام، سقف آن از شاخه های درخت خرما و ستون هایش از تنه آن، ساخته شده بود. ابوبکر ﷺ آن را توسعه نداد. عمر ﷺ در عهد خلافت خویش، آن را قدری توسعه داد و مانند زمان رسول الله ﷺ از خشت خام و شاخه های درخت خرما استفاده کرد و ستونهایش را از چوب، ساخت. بعد از آن، عثمان ﷺ آن را توسعه داد و تغییرات زیادی در آن بوجود آورد. دیوارهای مسجد را با سنگهای منقش، ساخت و گچ کاری نمود. و در ساختن ستونها نیز از

سنگهای منقش، استفاده کرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعی چوب معروف و مقاوم که از هند آورده می شود).

باب (۴۱): همکاری در ساخت مسجد

۲۷۷— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ يَوْمًا حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبَنَةً لَبَنَةً، وَعَمَّارٌ لَبْتَيْنِ لَبْتَيْنِ، فَرَأَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. (بخاری: ۴۴۷)

ترجمه: روایت است که روزی، ابوسعید خدری رضي الله عنه در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوی بمیان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می کردیم. ولی عمار دوتا، دوتا حمل میکرد. رسول اکرم ﷺ او را دید. و در حالیکه گرد و خاک را از او دور می ساخت، فرمود: «افسوس برای عمار، که توسط یک گروه باغی به قتل میرسد. عمار آنها را به بهشت فرا میخواند و آنها وی را به سوی آتش، دعوت می دهند». راوی میگوید: عمار بعد از شنیدن این سخن، گفت: از فتنه ها به خدا پناه می برم.

باب (۴۲): کسی که مسجدی بنا کند

۲۷۸— عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضي الله عنه، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ ﷺ قَالَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَتَّبِعِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ». (بخاری: ۴۵۰)

ترجمه: هنگامی که عثمان رضي الله عنه در مورد بنای مسجد النبوی با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زیاد، خرده گیری می کنید ولی من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد».

باب (۴۳): کنترل و گرفتن سر نیزه ها هنگام عبور از مسجد

۲۷۹— عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنَصَالِهَا» (بخاری: ۴۵۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: شخصی با مقداری تیر از داخل مسجد عبور می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «پیکان تیرها را بگیر». (یعنی لبه تیز آنها را محافظت کن تا باعث زخمی شدن کسی نشوند).

باب (۴۴): عبور نمودن از داخل مسجد

۲۸۰— عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَيَّ نَصَالِهَا، لَا يَعْقِرُ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». (بخاری: ۴۵۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می گذرد، باید سر نیزه ها را محافظت کند. مبادا مسلمانی را با دست خود، زخمی نماید».

باب (۴۵): حکم شعر سرودن در مسجد

۲۸۱— عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الْاَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنْشُدْكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهْمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ. (بخاری: ۴۵۳)

ترجمه: از حسان بن ثابت ﷺ روایت است که ایشان، ابوهریره ﷺ را گواه گرفت و پرسید: تو را بخدا سوگند، آیا شنیدی که رسول الله ﷺ فرمود: «ای حسان! از طرف رسول الله ﷺ به مشرکین پاسخ بده. خدایا! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن»؟ ابوهریره ﷺ گفت: آری.

باب (۴۶): نيزه بازی در مسجد

۲۸۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وَفِي رِوَايَةٍ: يَلْعَبُونَ بِحُرَابِهِمْ. (بخاری: ۴۵۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میگوید: روزی، رسول الله ﷺ را دیدم که کنار دروازه خانه من ایستاده است در حالی که عده ای از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرین نيزه می کردند. آنحضرت ﷺ چادرش را روی من انداخت تا در کنار ایشان، نيزه بازی آنها را تماشا کنم.

باب (۴۷): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد

۲۸۳ — عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدَرٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرِ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». (بخاری: ۴۵۷)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می گوید: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه کردم. سر و صدای ما بلند شد. رسول الله ﷺ که داخل حجره بود سر و صدای ما را شنید. پرده حجره را کنار زد و با صدای بلند ندا کرد: «ای کعب!» گفتم: گوش به فرمانم ای رسول خدا! آنحضرت ﷺ فرمود: «نصف قرض خود را معاف کن». گفتم: معاف کردم، ای رسول خدا. آنگاه، رسول الله ﷺ به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف دیگر آنرا پرداز».

باب (۴۸): جارو زدن مسجد و جمع آوری خار و خاشاک آن

۲۸۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَسْوَدَ، أَوْ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرَهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا. (بخاری: ۴۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: مرد یا زن حبشی ای که مسجد را جارو می زد، فوت نمود. رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره او از مردم پرسید. گفتند: فوت کرده است. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟ قبر او را به من نشان دهید». آنگاه، رسول الله صلى الله عليه وسلم سر قبرش رفت و بر او نماز جنازه خواند.

باب (۴۹): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد

۲۸۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُنزِلَتِ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِلَى الْمَسْجِدِ فَفَرَّاهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ. (بخاری: ۴۵۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: وقتی آیاتی از سوره بقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله صلى الله عليه وسلم به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود.

باب (۵۰): بستن اسیر و مدیون در مسجد

۲۸۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيَّتًا مِنَ الْجَنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ، فَأَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾». (بخاری: ۴۶۱)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «دیشب، جن سرکشی نزد من آمد تا نماز مرا بهم زند. اما خداوند مرا بر او چیره گردانید. خواستم او را به یکی از

ستونهای مسجد بندم تا هنگام صبح، همه شما او را ببینید. اما بیاد سخن برادر من؛ سلیمان؛ افتادم که فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهی و قدرتی عنایت فرما که بعد از من، شامل حال هیچ کس نشود».

باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره

۲۸۷— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فِي الْإِكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرْعُهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَعْذُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ فِيهَا. (بخاری: ۴۶۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: در جنگ خندق، شاهرگ دست سعد بن معاذ قطع شد. آنحضرت ﷺ خیمه ای در مسجد برپا کرد تا از نزدیک مراقب حال او باشد. در کنار این چادر، چادری دیگر از قبیله بنی غفار نیز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گردید، خونی بود که از خیمه سعد به سوی خیمه آنها جاری بود. آنها پرسیدند: ای اهل خیمه! این خون از کجا می آید؟ ناگهان متوجه شدند که سعد ﷺ دچار خونریزی شده است و (متاسفانه) در اثر همان خون ریزی بود که در گذشت.

باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

۲۸۸— عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَيَّ إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِ— «الطُّورِ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ». (بخاری: ۴۶۴)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: به آنحضرت ﷺ گفتم که من مریض هستم. ایشان فرمود: «شترت را سوار شو و از ورای طواف کنندگان، طواف کن». ام سلمه رضی الله عنها

می گوید: من طواف کردم در حالی که آنحضرت ﷺ در کنار کعبه به نماز ایستاده بود و سوره طور را می خواند.

باب (۵۳)

۲۸۹— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. (بخاری: ۴۶۵)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ روایت می کند که: دو تن از یاران رسول الله ﷺ در شبی تاریک از مجلس رسول خدا ﷺ (به قصد خانه هایشان) برخاستند. و دو چیز شبیه چراغ، همراه آنها بود که راهشان را روشن می کرد. هنگامی که از یکدیگر جدا شدند، آن روشنی، با هر یک از آنها تا رسیدن به خانه اش همراه بود.

باب (۵۴): باز کردن درب و پنجره به مسجد

۲۹۰— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْعَبْدُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ، إِنْ أَمِنَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتُهُ، لَا يَبْقَيْنَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری: ۴۶۶)

ترجمه: از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ ضمن ایراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده ای اختیار داد تا از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبکر ﷺ پس از شنیدن این سخن، به گریه افتاد. راوی می گوید: با خود گفتم:

چرا ابوبکر با شنیدن این سخن، به گریه افتاد؟! بعد دانستم که آن بنده، رسول الله ﷺ می باشد و چون ابوبکر ﷺ از همه ما داناتر بود، زودتر مطلب را دریافت. پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت ﷺ در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر ﷺ را».

۲۹۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِبًا رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خَلَّةٌ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ».

(بخاری: ۴۶۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات، در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکر ﷺ را برمی گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه دریچه هایی را که به مسجد باز می شود، ببندید جز دریچه خانه ابوبکر ﷺ را».

باب (۵۵): قفل و دروازه خانه کعبه و مساجد دیگر

۲۹۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ، فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَبِلَالٌ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، ثُمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِثَ فِيهِ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجُوا، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَبَدَرْتُ

فَسَأَلْتُ بِلَالَ، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيِّ؟ قَالَ: بَيْنَ الْأَسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى. (بخاری: ۴۶۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پس از اینکه رسول الله ﷺ وارد مکه شد، عثمان بن طلحه (کلید دار کعبه) را بحضور طلبید. او آمد و در را گشود. رسول الله ﷺ با اتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد و در را بست. و پس از ساعتی درنگ، بیرون آمدند. ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: بلافاصله، از بلال پرسیدم: رسول الله ﷺ داخل کعبه چه کار کرد؟ بلال ﷺ گفت: نماز خواند. پرسیدم: در چه نقطه‌ای از آن؟ بلال پاسخ داد: میان دو ستون. راوی می گوید: اما فراموش کردم که پرسم چند رکعت نماز خواند.

باب (۵۶): حلقه درس و تشکیل جلسه در مسجد

۲۹۳ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى». وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ وَتَرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى ﷺ أَمَرَ بِهِ. (بخاری: ۴۷۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بر منبر نشسته بود که شخصی پرسید: نماز شب را چگونه باید خواند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر می رود، یک رکعت دیگر بخواند تا نمازهایش را وتر بگرداند». ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: وتر را آخرین نماز خود در شب، قرار دهید. زیرا رسول خدا ﷺ نیز چنین امر فرمودند.

باب (۵۷): دراز کشیدن در مسجد

۲۹۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَأَضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى. (بخاری: ۴۷۵)

ترجمه: عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود.

باب (۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار

۲۹۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «صَلَاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَيَّ صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلَاتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لَا يُرِيدُ إِلَّا الصَّلَاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةٌ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَتْ تَحْسِبُهُ، وَتُصَلِّي — يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ — مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ». (بخاری: ۴۷۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بیست و پنج درجه، برتری دارد. زیرا اگر شما درست وضو بگیرید و به مسجد بروید و هیچگونه انگیزه‌ای بجز نماز نداشته باشید، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه به درجات شما افزوده می‌شود و گناهی از گناهان شما کاسته می‌گردد تا اینکه وارد مسجد شوید. و پس از ورود به مسجد، تا زمانی که در انتظار نماز نشسته‌اید، بحساب نماز منظور می‌گردد. و مادامیکه در جای نماز نشسته باشید، فرشتگان برای شما دعای خیر می‌کنند و می‌گویند: خدایا! او را مغفرت کن و بر او رحم فرما. و تا زمانی که وضو داشته باشید، همچنان فرشتگان برای شما دعای خیر می‌کنند.»

باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد

۲۹۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ. (بخاری: ۴۸۱)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن برای مؤمن، بمنزله یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می شود.» و (برای نشان دادن حالت آن)، انگشتان دستهای خود را تشبیه کرد. (یعنی: تو در تو نمود).

۲۹۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِحْدَى صَلَاتِي الْعِشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشْبَةِ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ غَضْبَانٌ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرْعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْسَيْتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصِرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثُمَّ سَلَّمَ. (بخاری: ۴۸۲)

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از نمازهای بعد از زوال (ظهر یا عصر) را دو رکعت خواند و سلام گفت: سپس بسوی چوبی که در مسجد بود، رفت. و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد. و دست راستش را روی دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. کسانی که عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز کوتاه شده است؟ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز که در میان جمعیت بودند از ترس، چیزی نگفتند. در آن میان، شخصی که دستهایش دراز بود و او را ذوالیدین می نامیدند، پرسید: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «نه نماز تخفیف یافته و نه من دچار فراموشی شدم». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از حاضرین پرسید: «آیا چنین است که ذوالیدین می گوید؟ همه گفتند: بلی. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله جلو آمد و باقیمانده نماز را کامل کرد و سلام داد. بعد تکبیر گفت و به سجده رفت و مانند

سجده نماز یا طولانی تر از آن، سجده نمود. سپس سرش را بلند کرد و دوباره تکبیر گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت. در پایان، سرش را بلند کرده، تکبیر گفت و سلام داد.

باب (۶۰): مساجدی که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است

۲۹۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيقِ وَيَقُولُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الْأَمَكِنَةِ. (بخاری: ۴۸۳)

ترجمه: نقل شده است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در مکانهای متعددی که در مسیر راه (مکه و مدینه) قرار دارند، نماز می خواند و می فرمود: من رسول الله ﷺ را دیدم که در این مکانها نماز می خواند.

۲۹۹ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمْرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجَّ أَوْ عُمَرَةَ هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيِّ، فَعَرَّسَ ثُمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةَ، وَلَا عَلَى الْأَكْمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ، كَانَ ثُمَّ خَلِيحٌ يُصَلِّي عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَهُ، فِي بَطْنِهِ كُتُبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِيهِ. (بخاری: ۴۸۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ در سفرهای حج و عمره در ذوالحلیفه، زیر درخت سمرة، جایی که مسجد ذوالحلیفه قرار دارد، توقف می کرد. و هنگام بازگشت از جنگلی که مسیرش آنجا بود و یا پس از اتمام حج یا عمره، از داخل رودخانه می گذشت و وقتی که از آن خارج می شد، در کناره شرقی آن رودخانه، توقف می نمود و شب را در آنجا سپری می کرد. نه در کنار مسجد سنگی و نه روی تپه ای که مسجد

بر آن بنا شده بود. در آنجا دره عمیقی وجود داشت که مملو از تپه های شنی بود و رسول خدا ﷺ روی آنها نماز می خواند که عبدالله بن عمر نیز هنگام عبور از آنجا، در همان مکان، نماز می خواند. البته بعداً سیل آمد و تپه های شنی را با خود برد و جایی را که عبد الله آنجا نماز میخواند، معدوم ساخت.

۳۰۰— وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَيْثُ الْمَسْجِدِ الصَّغِيرِ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرْفِ الرَّوْحَاءِ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، يَقُولُ: ثُمَّ عَنْ يَمِينِكَ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنِيِّ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ رَمِيَّةٌ بِحَجَرٍ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ. (بخاری: ۴۸۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: پیامبر اکرم ﷺ در جای مسجد کوچک، قبل از مسجدی که در بلندی رוחاء قرار دارد، نماز خواند. و عبد الله بن عمر جایی را که رسول الله ﷺ در آن نماز خوانده بود، می دانست و می گفت: هنگامی که در مسجد، نماز میخوانی، جای حقیقی نماز آنحضرت ﷺ سمت راست تو واقع می شود. آن مسجد، سمت راست و کنار راهی که به مکه می رود، قرار دارد. فاصله این مسجد تا مسجد بزرگ، باندازه پرتاب سنگ یا چیز دیگری است.

۳۰۱— وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ، دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدْ ابْتَنَيْتُمْ مَسْجِدًا، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرَّوْحَاءِ، فَلَا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحْرِ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ. (بخاری: ۴۸۶)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در رودخانه ای که آخر دهکده روحاء قرار داشت، نماز می خواند. بخش پایانی آن رودخانه، به کنار جاده منتهی می شود قبل از مسجدی که در مسیر مکه ساخته اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمی خواند. بلکه هنگام نماز، نزدیک آن، طوری می ایستاد که مسجد سمت چپ و پشت سر او قرار می گرفت. او هر وقت از روستای روحاء حرکت می کرد نماز ظهر را آنجا می خواند و در بازگشت از مکه، اگر قبل از صبح یا سحر به آنجا می رسید، برای ادای نماز صبح، آنجا توقف می کرد.

۳۰۲ — وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ ضَخْمَةٍ، دُونَ الرُّوَيْثَةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوَجَاهِ الطَّرِيقِ، فِي مَكَانٍ بَطْحٍ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكْمَةِ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ، وَقَدْ انْكَسَرَ أَعْلَاهَا فَأَنْشَى فِي جَوْفِهَا، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُتُبٌ كَثِيرَةٌ. (بخاری: ۴۸۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ زیر درخت بزرگی که قبل از قریه رویه قرار دارد، توقف مینمود. آن درخت، سمت راست و کنار راه، درجای وسیع و همواری در دامنه تپه ای که در دو میلی روستای رویث بود، قرار داشت. قسمت بالای درخت، شکسته و به روی درخت افتاده بود. با وجود این، تنه درخت، همچنان استوار بود و در پایین آن، شن زیادی جمع شده بود.

۳۰۳ — وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ بِنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي طَرْفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، عَلَى الْقُبُورِ رَضْمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ، بَيْنَ أَوْلِيكَ السَّلَمَاتِ، كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ. (بخاری: ۴۸۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ در سراسیمی رودی که آن سوی روستای عرج، قرار دارد، همان جایی که بسوی بلندی می رود، نماز خواند. سمت راست آن جاده و در کنار مسجد، دو یا سه قبر وجود دارد که چند قطعه سنگ بزرگ روی آنها

گذاشته اند. مسجد، در میان چند راه فرعی که از راه اصلی، جدا می شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشید، از روستای عرج حرکت می کرد و نماز ظهر را در آن مسجد می خواند.

۳۰۴ — قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عِنْدَ سَرَاحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرَشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لِاصِقِّ بَكَرَاعِ هَرَشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلْوَةٍ. وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرَاحَةٍ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَاحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ. (بخاری: ۴۸۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله زیر درختان بزرگی که سمت چپ راه و در سراسیمی قبل از روستای هرشی قرار دارند، توقف می نمود. سراسیمی مذکور به روستای هرشی متصل است. فاصله این مکان و جاده اصلی، حدود یک میل است. عبد الله زیر یکی از آن درختها که به راه نزدیکتر و از بقیه آنها بزرگتر بود، نماز می خواند.

۳۰۵ — وَ يَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أُذُنِي مَرَّ الظُّهْرَانَ، قَبْلَ الْمَدِينَةِ، حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفْرَاوَاتِ، يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَّا رَمِيَّةٌ بِحَجَرٍ. (بخاری: ۴۹۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامیکه از منطقه صفرافات سرازیر می شد، در سراسیمی رودخانه مرالظهران که به مدینه نزدیکتر است پیاده می شد. یعنی در نهایت سراسیمی و سمت چپ راهی که به مکه می رود، توقف می کرد. فاصله راه و جایی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن جا، استراحت می کرد، به اندازه مسافت پرتاب یک سنگ بود.

۳۰۶ — قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيطَةَ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيطَةَ. (بخاری: ۴۹۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ هنگامی که به منطقه ذی طوی (نزدیک مکه) میرسید، شب را در آنجا توقف می کرد و نماز صبح را نیز آنجا می خواند. سپس بسوی مکه حرکت می کرد. جایی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خواند پائین تر از مسجد و روی تپه ی شنی سختی، قرار داشت نه جایی که اکنون مسجد بنا شده است.

۳۰۷ — وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرُضَتِي الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرْفِ الْأَكْمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الْأَكْمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدْعُ مِنَ الْأَكْمَةِ عَشْرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرُضَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ. (بخاری: ۴۹۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ بسوی دهانه کوهی ایستاد که در میان دو کوهی قرار دارد که رشته بزرگتر آن بسوی کعبه است. اکنون مسجدی آنجا بنا شده است. جای نماز خواندن آنحضرت ﷺ، پائین تر از مسجد و روی تپه سیاهی بوده است که سمت چپ آن قرار دارد. اگر خواستی آنجا نماز بخوانی، چیزی حدود ده متر جلوتر، رو به سوی دهانه کوهی که بین تو و کعبه است، قرار بگیر و نماز بخوان.

ابواب ستره نماز گزار

باب (۱): ستره امام، ستره مقتدی نیز هست

۳۰۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتَوَضَّعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الْأَمْرَاءُ. (بخاری: ۴۹۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده است که رسول الله ﷺ روزهای عید، هنگام نماز، دستور می داد تا نیزه ای جلوی آن حضرت ﷺ نصب شود. آنگاه، رسول الله ﷺ بسوی آن، نماز می خواند و مردم پشت سر رسول الله ﷺ، نماز میخواندند. در سفر نیز رسول الله ﷺ چنین می کرد. به همین خاطر، امراء و حکام نیز از نیزه استفاده می کنند.

۳۰۹ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّةً، الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، تَمُرٌ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ. (بخاری: ۴۹۵)

ترجمه: ابو جحیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که رسول الله ﷺ در بطحاء، نمازهای ظهر و عصر را، دو رکعتی برگزار نمود، در حالی که جلوی او نیزه ای قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سویش، عبور می کردند.

باب (۲): فاصله بین نماز گزار و ستره

۳۱۰ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرٌ الشَّاتَا. (بخاری: ۴۹۶)

ترجمه: سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که: فاصله جای نماز رسول الله ﷺ و دیوار (مقابل) به اندازه ای بود که گوسفندی می توانست از آنجا عبور کند.

باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه

۳۱۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلَامٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصَا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَاولْنَاهُ الإِدَاوَةَ. (بخاری: ۵۰۰)

ترجمه: از انس بن مالک رضي الله عنه روایت است که می فرماید: هنگامی که رسول الله صلى الله عليه وسلم برای قضای حاجت بیرون می رفت، من و جوانی دیگر، پشت سر او می رفتیم و یک آفتابه و عصا یا نیزه ای با خود می بردیم. و پس از قضای حاجت، آفتابه را بایشان میدادیم تا وضو بگیرند.

باب (۴): نماز خواندن بسوی ستون

۳۱۲ — عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَأَيْكَ تَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَ هَذِهِ الْأُسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَهَا. (بخاری: ۵۰۲)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع رضي الله عنه نزدیک ستون مصحف، (جای ویژه قرآن) نماز می خواند. پرسیدند: ای ابو مسلم! تو را می بینم که بیشتر نزد این ستون نماز می خوانی؟ پاسخ داد: من رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که سعی می کرد کنار این ستون نماز بخواند.

باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها

۳۱۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلَالٌ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَثَ فِيهَا، فَسَأَلْتُ بِلَالًا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثَلَاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثُمَّ صَلَّى. وَفِي رِوَايَةٍ: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ. (بخاری: ۵۰۵)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ باتفاق اسامه بن زید، بلال و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسول الله ﷺ پس از مدت کوتاهی، بیرون آمد. عبد الله بن عمر می گوید: از بلال ﷺ پرسیدم: آنحضرت ﷺ داخل کعبه چه کرد؟ گفت: ایشان طوری ایستاد که یک ستون، سمت چپ و یک ستون، سمت راست و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذکر است که کعبه در آن زمان، شش ستون داشت. و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ دو ستون، سمت راست خود گذاشت.

باب (۶): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر

۳۱۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعْرَضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا، قِيلَ لِنَافِعٍ: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرَّكَابُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّجُلَ فَيُعِدُّهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ۵۰۷)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ مرکبش را در جلوی خود قرار می داد و به سوی آن نماز می خواند. نافع می گوید: پرسیدم: اگر سواری بر می خاست و فرار می کرد، آنگاه چه کار می کرد؟ زین شتر را جلوی خود قرار می داد و بسوی آخر آن، نماز می خواند. راوی می گوید: ابن عمر ﷺ نیز چنین می کرد.

باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت

۳۱۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتَنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسْنَحَهُ، فَأَنْسَلُ مِنْ قِبَلِ رِجْلِي السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَ مِنْ لِحَافِي. (بخاری: ۵۰۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: شما زنان را (در عبور از جلوی نماز گزار) با سگ و الاغ برابر می دانید. در حالی که من بالای تخت دراز کشیده بودم، رسول خدا ﷺ آمد و مقابل تخت، به نماز ایستاد. و چون من دوست نداشتم هنگام نماز، جلوی آنحضرت ﷺ باشم، آهسته از طرفی که پاهایم قرار داشت از تخت فرود می آمدم و بدین ترتیب بسترم را ترک می کردم.

باب (۸): نماز گزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود

۳۱۶— عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي يَوْمَ جُمُعَةٍ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاعًا إِلَّا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الْأُولَى، فَتَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلَا بِنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبِي فَلْيَقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (بخاری: ۵۰۹)

ترجمه: از ابوسعید خدری روایت است که وی روز جمعه، چیزی را بین خود و مردم ستره قرار می داد و نماز می خواند. یکی از جوانان قبیله بنی معیط، خواست از جلوی او بگذرد. ابوسعید با دست به سینه اش زد و او را عقب راند. وی به اطرافش نگاه کرد (تا از جایی دیگر برود) اما چون راهی جز گذشتن از جلوی ابوسعید نیافت، دوباره سعی کرد تا از آنجا بگذرد. این بار ابوسعید با شدت بیشتری او را عقب راند. جوان، به ابوسعید ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شکایت کرد. ابوسعید بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعید! بین تو و برادرزاده ات (این جوان) چه نزاعی در گرفته است؟ ابوسعید ﷺ گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما، چیزی را بین خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصی خواست از جلوی او بگذرد، او را دفع کند. و اگر نپذیرفت، با وی بجنگد زیرا او شیطان است».

باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار

۳۱۷— عن أَبِي جُهَيْمٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الرَّوَاي: لَا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً. (بخاری: ۵۱۰)

ترجمه: ابوجهم رضي الله عنه روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که از جلوی نماز گزار می گذرد، اگر می دانست که این کار چقدر گناه دارد، تا چهل (سال) توقف می نمود ولی از جلوی نماز گزار، عبور نمی کرد». راوی می گوید: یادم نیست که رسول الله ﷺ فرمود: چهل روز، ماه یا سال.

باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است

۳۱۸— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيقَظَنِي فَأَوْتِرْتُ. (بخاری: ۵۱۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ نماز می خواند در حالی که من جلوی آنحضرت ﷺ و روی رختخوابش خوابیده بودم. سپس هنگامی که میخواست نماز وتر بخواند، مرا نیز بیدار می کرد. من هم نماز وتر می خواندم.

باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند

۳۱۹— عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا. (بخاری: ۵۱۶)

ترجمه: ابوقتاده انصاری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زینب (نوه اش) را که پدرش ابوالعاص بن ربیع بن عبد شمس بود، بر دوش می گرفت. و هنگامیکه

به سجده میرفت، او را بر زمین می گذاشت و وقتی که از سجده بلند می شد، او را دوباره بر دوش می نهاد.

باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می دارد

۳۲۰ — حدیث ابن مسعود رضی الله عنه فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله علی قریش یوم وضعوا علیه السلی تقدم، وقال هنا فی آخره: **ثُمَّ سَجُّوا إِلَى الْقَلْبِ قَلْبِ بَدْرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَأَتْبَعَ أَصْحَابُ الْقَلْبِ لَعْنَةً».** (بخاری: ۵۲۰)

ترجمه: قبلاً حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در مورد نفرین قریش، توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید. در قسمت پایانی این حدیث، آمده است که اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که در گودال افتاده اند به لعنت خدا گرفتار شده اند».

کتاب (۹) اوقات نماز

باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها

۳۲۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ أَخَّرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا، وَهُوَ بِالْعِرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جَبْرِيْلَ رضی اللہ عنہ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ صَلَّى، ثُمَّ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ صَلَّى، ثُمَّ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ صَلَّى، ثُمَّ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ». (بخاری: ۵۲۱).

ترجمه: ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ روایت می کند که: روزی نزد مغیره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخیر کرد. پرسیدم: این چه کاری است مغیره؟! مگر نمی دانی که جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با وی نماز خواند. و در پایان، جبرئیل گفت: «به من چنین دستور داده شده است». (هدف ابومسعود این بود که اوقات نمازهای پنجگانه را جبرئیل تعیین نموده است).

باب (۲): نماز، باعث آموزش گناهان می شود

۳۲۲ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ رضی اللہ عنہ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لَجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكْفِرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنَّ الْفِتْنَةَ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُعَلَّقٌ،

قَالَ: أَيَكْسِرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسِرُ، قَالَ: إِذَا لَا يُعْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ
الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْعَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِ لَيْسَ بِالْأَغَالِيطِ.
فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُدَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ. (بخاری: ۵۲۵)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: خدمت عمر ابن خطاب رضی الله عنه نشسته بودیم که ایشان پرسید:
چه کسی از شما حدیثی در مورد فتنه از رسول الله صلی الله علیه و آله بیاد دارد؟ حذیفه می گوید: گفتم: من
حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را در این مورد، همانطور که ایراد فرمودند، بیاد دارم. عمر رضی الله عنه فرمود: شما
خیلی جرأت دارید. گفتم: فتنه‌هایی که دامنگیر مرد از ناحیه زن، فرزند، ثروت و همسایه می
شود به وسیله نماز، روزه، صدقه، و امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهند رفت. عمر رضی الله عنه
فرمود: منظورم این فتنه‌ها نیست. بلکه فتنه‌هایی است که مانند امواج دریا، موج می زنند.
حذیفه می گوید: عرض کردم: ای امیر المومنین! از آن فتنه‌ها، ضرری به شما نمی رسد. زیرا
میان شما و آنها، دروازه محکمی وجود دارد. عمر رضی الله عنه سؤال کرد: آیا آن دروازه، باز می شود
یا شکسته می شود؟ حذیفه گفت: شکسته خواهد شد. عمر رضی الله عنه فرمود: در آن صورت، هرگز
دوباره بسته نخواهد شد. از حذیفه رضی الله عنه سؤال شد: آیا عمر رضی الله عنه آن دروازه را می دانست. گفت:
آری، برایش مانند روز، روشن بود. زیرا من حدیث صحیحی برای او نقل کردم که در آن،
هیچگونه مطلب غلط و نادرستی وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسیدیم چیزی از حذیفه
در مورد آن دروازه، پرسیم. بنابراین، از مسروق خواستیم تا از او بپرسد. حذیفه رضی الله عنه در جواب
مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمر رضی الله عنه است.

۳۲۳ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ مِنْ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله
فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ قَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِحَمِيحِ أُمَّتِي
كُلِّهِمْ». (بخاری: ۵۲۶)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: شخصی زنی را بوسید. بعد از آن، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
آمد و گفت: ای رسول خدا! مرتکب چنین خطایی شده ام، تکلیف چیست؟ آنگاه، خداوند
این آیه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنین قسمتی از شب، نماز را برپا دار. همانا

اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند). آن شخص، سؤال کرد: ای رسول الله! آیا این حکم، ویژه من است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بلکه شمال حال همه ی امت من است».

باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع

۳۲۴ — عن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَكَوِ اسْتَرَدُّهُ لَزَادَنِي. (بخاری: ۵۲۷)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ همین سه مطلب را به من گفت. اگر بیشتر می‌پرسیدم، آنحضرت ﷺ نیز، جواب بیشتری می‌داد.

باب (۴): نمازهای پنجگانه، باعث کفاره گناهان می‌شود

۳۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِيَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ؟» قَالُوا: لَا يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا». (بخاری: ۵۲۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر مقابل منزل کسی نهر آبی باشد و او روزی پنج بار، در آن، غسل نماید، آیا به نظر شما، چرکی بر بدن او باقی خواهد ماند؟» صحابه عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: نمازهای پنجگانه چنین اند. یعنی خداوند بوسیله آنها گناهان را از بین می‌برد».

باب (۵): نماز گزار با پروردگارش مناجات می کند

۳۲۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَنْسُطُ ذِرَاعِيَهُ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَزَقَ فَلَا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا عَن يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ». (بخاری: ۵۳۲)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در سجده، اعتدال را رعایت کنید. و دست‌ها را مانند سگ، بر زمین نگذارید. همچنین اگر کسی خواست آب دهان بیندازد، جلو و سمت راست خود، نیندازد. زیرا وی در نماز، با پروردگارش، راز و نیاز می کند».

باب (۶): تأخیر نماز ظهر در تابستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود

۳۲۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَّتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَّ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفْسَيْنِ، نَفْسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفْسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهِرِيرِ» (بخاری: ۵۳۶—۵۳۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شدت گرما، نماز ظهر را زمانی بخوانید که هوا اندکی سردتر شود. زیرا شدت گرما، از تنفس دوزخ است. آتش دوزخ نزد خدا شکایت کرد که اجزای من، از شدت گرما، یکدیگر را نابود می کند. پروردگار به وی اجازه داد تا سالی دو بار، تنفس کند: یکی در زمستان و دیگری در تابستان. سرمای شدید، تنفس زمستان و گرمای شدید، تنفس تابستان اوست».

۳۲۸ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَدِّنُ أَنْ يُؤَدِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَدِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فِيءَ التُّلُولِ. (بخاری: ۵۳۹)

ترجمه: ابوذر غفاری رضی الله عنه می گوید: در سفری با رسول الله صلی الله علیه و آله همراه بودیم. مؤذن خواست برای نماز ظهر، اذان گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اندکی صبر کن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار دیگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر کن تا هوا سرد شود». و اینگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدن سایه تپه‌ها، بتأخیر افتاد.

باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

۳۲۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبِرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُدَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُدَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَنْفَاءً، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ». (بخاری: ۵۴۰)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: روزی، بعد از زوال آفتاب، رسول الله صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و درباره قیامت و اینکه در آن روز، حوادث بسیار مهمی به وقوع خواهد پیوست، سخن گفت و فرمود: «هرکس، سؤالی دارد، پرسد. تا زمانی که اینجا نشسته ام به همه سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گریه می کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله چندین بار فرمود: «سؤال کنید». در آن میان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: «سؤال کنید». آنگاه، عمر ابن خطاب رضی الله عنه دو زانو نشست و عرض کرد: «خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد صلی الله علیه و آله را بعنوان پیامبر، قبول داریم و به آن، خرسندیم». رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اندکی سکوت، فرمود: «هم اکنون، بهشت و دوزخ، روی این دیوار، بر من عرضه شد. تاکنون چیزی به زیبایی بهشت و زشتی دوزخ، ندیده‌ام».

۳۳۰ — عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السَّتِينِ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فِيرَجِعُ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلَا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ (بخاری: ۵۴۱)

ترجمہ: ابو بزرہ رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح را هنگامی می خواند که هر کس، همنشین خود را می شناخت. و در آن، بین شصت تا صد آیه می خواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتی می خواند که اگر یک نفر، به دورترین نقطه مدینه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابو منهال می گوید: قول ابو بزره را درباره نماز مغرب، فراموش کرده ام. ولی او برای تأخیر نماز عشاء، تا یک سوم شب، باکی نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باکی نداشت.

باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر

۳۳۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. (بخاری: ۵۴۳)

ترجمہ: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در مدینه منوره، هشت رکعت ظهر و عصر و هفت رکعت مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند.

باب (۹): وقت نماز عصر

۳۳۲ — حَدِيثُ أَبِي بَرْزَةَ رضی اللہ عنہ فِي ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيْبًا وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ: كَانَ يَكْرَهُ التَّوَمَّ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيثُ بَعْدَهَا. (بخاری: ۵۴۱)

ترجمه: قبلاً حدیث ابوبرزه، درباره وقت نمازها، ذکر شد. در این حدیث، بعد از یادآوری نماز عشاء، فرمود: رسول الله ﷺ خوابیدن قبل از نماز عشاء و بیدار ماندن و داستان سرایی بعد از نماز عشاء را ناپسند می دانست.

۳۳۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثُمَّ يَخْرُجُ الْإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَتَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ. (بخاری: ۵۴۸)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: نماز عصر را زمانی می خواندیم که اگر بعد از پایان نماز، کسی به محله قبیله بنی عمرو ابن عوف (قبا) می رفت، آنان را در حال نماز خواندن، می دید.

(معنی حدیث، این است که رسول الله ﷺ نماز عصر را در اول وقتش می خواند و بنی عمرو، چون مشغول کشاورزی و غیره بودند، در وسط وقت، میخواندند). مترجم

۳۳۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةً، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ نَحْوِهِ. (بخاری: ۵۵۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نماز عصر را زمانی می خواند که آفتاب، هنوز بلند و بسیار روشن بود. (یعنی مایل به زردی نشده بود). و اگر کسی پس از نماز عصر، به عوالی مدینه می رفت، هنوز آفتاب بلند بود که آنجا می رسید. قابل یادآوری است که بخشهایی از عوالی، حدود چهار میل از مدینه منوره، فاصله دارد.

باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد

۳۳۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي تَفُوُّهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ». (بخاری: ۵۵۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد».

باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترک کند

۳۳۶ — عَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكَرُوا بِصَلَاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخاری: ۵۵۳)

ترجمه: روایت است که بریده راضی عنه در یک روز ابری، فرمود: نماز عصر را زود بخوانید زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیک اش از بین می رود».

باب (۱۲): فضیلت نماز عصر

۳۳۷ — عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَتَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾. (بخاری: ۵۵۴)

ترجمه: جریر بن عبد الله راضی عنه می گوید: شبی، خدمت نبی اکرم ﷺ بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس، آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید).

۳۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَعَاقِبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». (بخاری: ۵۵۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگانی شب و فرشتگانی دیگر، روز را به نوبت، با شما بسر می برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع می شوند. سپس، فرشتگانی که شب را نزد شما سپری کرده اند، بسوی عرش الهی می روند. خداوند متعال با وجودی که حال بندگانش را بهتر می داند، از آنان می پرسد: وقتی آمدید؛ بندگان مرا در چه حالی دیدید؟ فرشتگان در جواب، می گویند: پروردگارا! هنگامی که نزد آنان رفتیم و زمانی که از آنها جدا شدیم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند».

باب (۱۳): کسی که یک رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد

۳۳۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيَتِمَّ صَلَاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيَتِمَّ صَلَاتَهُ». (بخاری: ۵۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، یک رکعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل کند. و هر کس، یک رکعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل نماید».

۳۴۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَّمِ كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَةِ التَّوْرَةَ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأَعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ الْإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ عَجَزُوا، فَأَعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأَعْطِينَا

قِرَاطَيْنِ قِرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيُّ رَبَّنَا أَعْطَيْتَ هَؤُلَاءِ قِرَاطَيْنِ قِرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْتَنَا قِرَاطًا قِرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرَ عَمَلًا؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلْ ظَلَمْتُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». (بخاری: ۵۵۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «عمر شما در برابر عمر امت‌های گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز، بدان عمل کردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر کدام از آنان، یک قیراط، اجر داده شد. هم چنین، انجیل به اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل کردند و بعد خسته شدند و به هر کدام از آنان نیز باندازه یک قیراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و ما تا غروب آفتاب به آن عمل کردیم. ولی به هر کدام از ما، دو قیراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجیل، نزد پروردگار، شکایت بردند و گفتند: پروردگارا! ما که کار بیشتری انجام دادیم، به ما یک قیراط، عنایت فرمودی. ولی به آنها که کار کمتری انجام دادند، دو قیراط، عطا کردی؟ خداوند فرمود: آیا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خیر. آنگاه، حق تعالی فرمود: این لطف و احسان من است، به هر کس که بخواهم، می دهم.»

باب (۱۴): وقت نماز مغرب

۳۴۲ — عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ. (بخاری: ۵۵۹)

ترجمه: رافع بن خدیج رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله ﷺ می خواندیم و بر می گشتیم. باز هم، هوا به اندازه ای روشن بود که اگر تیری را پرتاب می کردیم، جای افتادن آن را می دیدیم.

۳۴۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ تَقِيَّةً، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا

وَأَحْيَانًا، إِذَا رَأَاهُمْ اجْتَمَعُوا عَجَلًا، وَإِذَا رَأَاهُمْ أَبْطَأُوا آخَرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي بِهَا بَعْلَسَ. (بخاری: ۵۶۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعی که آفتاب، خوب روشن بود، می خواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز عشاء را گاهی زود و گاهی دیر، یعنی اگر مردم دیر می آمدند، دیر، و در غیر آن صورت، زود می خواند. و نماز صبح را با رسول الله ﷺ هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، می خواندیم.

باب (۱۵): کسیکه نمی خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

۳۴۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَفَّلٍ الْمُرْنِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَعْلَبَنَّكُمْ الْأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلَاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الْأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ (بخاری: ۵۶۳)

ترجمه: عبد الله مزنی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بادیه نشینان، نماز مغرب را عشاء می گویند. اما شما دچار اشتباه نشوید. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بنامید».

باب (۱۶): فضیلت نماز عشاء

۳۴۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الْإِسْلَامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النَّسَاءُ وَالصَّبِيَّانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ غَيْرِكُمْ» (بخاری: ۵۶۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ یکبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخیر انداخت. و از خانه بیرون نیامد تا اینکه عمر ابن خطاب او را صدا زد و گفت: ای رسول خدا! زنان و کودکان خواب رفتند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرین، فرمود: «هیچ کس از اهل زمین جز شما، منتظر این نماز نیست».

۳۴۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِيَ فِي السَّقِينَةِ نُزُولًا فِي بَقِيعِ بَطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَوَّبُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عِنْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ الشُّعْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلَاةِ حَتَّى ابْهَارَ اللَّيْلِ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رَسُولِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّيْتُ هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لَا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۵۶۷)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: من و همراهانم با کشتی آمدیم. و در بقیع بطحان، منزل گرفتیم. رسول الله صلى الله عليه وسلم در مدینه بود. هر شب، عده ای از ما به نوبت، نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم می رفتند. یکی از شبها، نوبت من و چند نفر دیگر فرا رسید. خدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم رسیدیم. ایشان به علت سرگرم بودن در بعضی امور، نماز عشاء را به تأخیر انداخت بطوریکه ستارگان در سراسر آسمان، آشکار شدند. (بخش بزرگی از شب سپری شد). سپس، آنحضرت صلى الله عليه وسلم تشریف آورد و نماز خواند. پس از اتمام نماز، فرمود: «صبر کنید. خبر خوشی برای شما دارم. و آن خبر خوش، اینست که لطف خدا، شامل حال شما است. زیرا غیر از شما، کسی دیگر در این ساعت، نماز نخوانده است.» یا «در حال نماز نیست» ابوموسی رضي الله عنه می گوید: از این مژده رسول الله صلى الله عليه وسلم، همه خوشحال و شادمان، برگشتیم.

باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد

۳۴۷ — حَدِيثَ أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ فِي هَذَا زِيَادَةَ، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ الْأَوَّلِ. وَ فِي رَوَايَةٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الْآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا». (بخاری: ۵۶۹-۵۷۱)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره اینکه پیامبر ﷺ نماز عشاء را به تأخیر انداخت و عمر ﷺ به ایشان گفت: زنان و بچه ها خواب رفتند و... را قبلاً ذکر کردیم. و در اینجا، این مطلب، اضافه شده است که: عایشه رضی الله عنها می گوید: آنحضرت ﷺ نماز عشاء را حد فاصل میان غروب شفق و یک سوم اول شب، می خواندند. و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ در حالی که آب از سر مبارکش میچکید و دستش را روی سرش گذاشته بود، تشریف آورد. - گویا هم اکنون، او را می بینیم. - و فرمود: اگر برای امت، مشکل نمی بود، دستور می دادم که نماز عشاء را چنین (با تأخیر) بخوانند.

باب (۱۸): وقت نماز صبح

۳۴۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً. (بخاری: ۵۷۵)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که زید بن ثابت ﷺ فرمود: صحابه با رسول الله ﷺ سحری خوردند. سپس، برای اقامه نماز صبح برخاستند. انس ﷺ می گوید: پرسیدم: بین خوردن سحری و نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زید بن ثابت جواب داد: باندازه تلاوت پنجاه تا شصت آیه.

۳۴۹ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثُمَّ يَكُونُ سُرْعَةً بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۵۷۷)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ می گوید: با خانواده ام سحری می خوردم و زود حرکت می کردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله ﷺ بخوانم.

باب (۱۹): فضیلت نماز فجر

۳۵۰ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۵۷۴)

ترجمه: ابو موسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، نمازهای صبح و عصر را بخواند، به بهشت می رود».

باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

۳۵۱ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رَجُلٌ مَرَضِيٌّ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ. (بخاری: ۵۸۱)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می فرماید: مردانی صادق که در راس آنها عمر رضی الله عنه بود، نزد من گواهی دادند که: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از نماز خواندن، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهی فرمودند.

۳۵۲ - عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَحَرَّوْا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا». (بخاری: ۵۸۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانید».

۳۵۳ - قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخْرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخْرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ». (بخاری: ۵۸۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که گوشه خورشید، آشکار شد، نماز نخوانید تا اینکه خورشید، کاملاً بالا رود. و هنگامی که گوشه خورشید، غروب کرد، نماز نخوانید تا اینکه کاملاً غروب کند».

۳۵۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلَاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ. (بخاری: ۵۸۴)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم از دو نوع بیع، دو روش لباس پوشیدن (که ذکر آنها قبلاً گذشت) و دو نماز، نهی فرمود: یکی، نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و دیگری، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.

باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود

۳۵۵ — عَنْ مُعَاوِيَةَ رضي الله عنه قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَصَلُّونَ صَلَاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيَهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا. (يَعْنِي: الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخاری: ۵۸۷)

ترجمه: از معاویه رضي الله عنه روایت است که فرمود: شما نمازی می‌خوانید که ما، با وجودی که در خدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم بودیم، ندیدیم که چنین نمازی را بخواند. بلکه از خواندن آن، (دو رکعت بعد از نماز عصر) منع فرمود.

باب (۲۲): نمازهای قضایی ومانند آن را میتوان بعد از عصر، خواند

۳۵۶ — عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى ثَقُلَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثِيرًا مِنْ صَلَاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّيهِمَا، وَلَا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مَخَافَةَ أَنْ يُثْقَلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُجِبُ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ. (بخاری: ۵۹۰)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها می‌فرماید: سوگند به ذاتی که آنحضرت صلى الله عليه وسلم را از این دنیا برد که رسول خدا صلى الله عليه وسلم خواندن دو رکعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترک نفرمود. و ایشان، زمانی رحلت کرد که نماز خواندن برایش دشوار گردید و بسیاری از نمازهایش را نشسته می‌

خواند. و چون آنحضرت ﷺ همیشه تخفیف را برای امت خود دوست داشت، این دو رکعت را در مسجد نمی خواند تا مبدا باعث زحمت امت گردد.

۳۵۷ - وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَكَعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُهُمَا سِرًّا وَلَا عَلَانِيَةً، رَكَعَتَانِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَرَكَعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ. (بخاری: ۵۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ دو رکعت قبل از نماز صبح و دو رکعت بعد از نماز عصر را در هیچ حالتی - پنهان و آشکار - ترک نمی کرد.

باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقتش

۳۵۸ - عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلَاةِ». قَالَ بِلَالٌ: أَنَا أَوْ قِطُّكُمْ، فَاضْطَجَعُوا وَأَسْنَدَ بِلَالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلَالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ؟» قَالَ: مَا أَلْقَيْتُ عَلَيَّ نَوْمَةً مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبِضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلَالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلَاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَأَبْيَاضَتْ، قَامَ فَصَلَّى. (بخاری: ۵۹۵)

ترجمه: ابوقتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شبی، همسفر رسول الله ﷺ بودیم. گروهی گفتند: چه خوب بود اگر برای خواب، توقف می کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «می ترسم برای نماز صبح بیدار نشویم». بلال رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: من شما را بیدار می کنم. مردم دراز کشیدند و خوابیدند. بلال هم نشست و به شترش تکیه زد. دیری نگذشت که خواب بر او نیز غلبه کرد. رسول الله ﷺ زمانی از خواب بیدار شد که آفتاب طلوع کرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «کجاست آنچه وعده نمودی؟! بلال گفت: ای رسول خدا! من هرگز چنین بخواب نرفته بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض می کند و هرگاه بخواهد، بر می گرداند. ای بلال!

اکنون، برخیز و اذان بگو». سپس آنحضرت ﷺ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود.

باب (۲۴): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

۳۵۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّيَ الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. (بخاری: ۵۹۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: پس از غروب آفتاب روز خندق، عمر فاروق ﷺ در حالی که کفار قریش را نفرین می کرد، خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخوانده‌ام». بعد از آن، به بطحان رفته، وضو گرفتیم. و رسول الله ﷺ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند.

باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند

۳۶۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾». (بخاری: ۵۹۷)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، نمازی را فراموش کرد، هر وقت که بیادش آمد، بخواند. زیرا ترک نماز، کفاره ای دیگر ندارد. خداوند می فرماید: (نماز را هنگام یاد من، برپا دار)».

باب (۲۶)

۳۶۱ — عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا أَنْتَظِرْتُمْ الصَّلَاةَ». (بخاری: ۶۰۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که در انتظار نماز نشسته باشید، گویا در حال نماز هستید».

باب (۲۷)

۳۶۲ — عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قال النبي ﷺ: «لا يبقى ممن هو اليوم على ظهر الأرض أحد». يُريد بذلك أنها تحرم ذلك القرن. (بخاری: ۶۰۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنہما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «پس از صد سال، از کسانی که امروز روی زمین هستند، هیچ کس زنده نخواهد ماند». منظور این بود که این قرن، به پایان خواهد رسید.

باب (۲۸): شب نشینی با مهمان و خانواده خود

۳۶۳ — عن عبد الرحمن بن أبي بكر رضي الله عنهما: أن أصحاب الصفة كانوا أناساً فقراء، وأن النبي ﷺ قال: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ، وَإِنْ أَرْبَعٍ فَخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، فَأَنْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشْرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، — فَلَا أُدْرِي قَالَ: وَأَمْرَاتِي — وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ لَبِثَ حَيْثُ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعْتُ، فَلَبِثْتُ حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى

مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنِّ أَضْيَافِكِ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكِ، قَالَ: أَوْ مَا عَشَيْتِيهِمْ؟ قَالَتْ: أَبُو حَتَّى تَجِيءُ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاحْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا لَا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَإِيْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ مِنْهَا، فَقَالَ لَامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتُ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لَا وَقُرَّةَ عَيْنِي، لَهَا الْآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الْأَجَلَ، فَفَرَّقْنَا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَغْلَمُ كَمَ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. (بخاری: ۶۰۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما می گوید: اصحاب صغه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هر کس، باندازه دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صغه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکر ﷺ همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله ﷺ نیز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن می گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکارمان در خانه بودیم. راوی می گوید: نمی دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر. ابوبکر به خانه پیامبر اکرم ﷺ رفته، شام خورد و همراه آنحضرت ﷺ (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله ﷺ برگشت و پاسی از شب را آنجا ماند. وقتی به خانه برگشت، همسرش به وی گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر ﷺ گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده اید؟ همسرش گفت: شام بردیم ولی چون شما نبودید، آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام بعلت تأخیر گوارا نیست. بخدا سوگند، من هرگز از این غذا نمی خورم. عبدالرحمن ﷺ می گوید: هر لقمه ای که از غذا برمی داشتیم، به خدا سوگند، بجای آن، بیش از یک لقمه، اضافه می شد تا جائیکه همه مهمانان

سیر خوردند و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟ همسرش گفت: به خدا سوگند که این غذا، سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نیز شروع بخوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. آنگاه، یک لقمه از آن را خورد و بقیه طعام را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ماند. میان ما و طایفه‌ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدهش فرا رسیده بود. آنها دوازده نفر بودند ولی با هر کدام، تعدادی همراه بود که همه از آن غذا خوردند و سیر شدند.

کتاب اذان

باب (۱): آغاز مشروعیت اذان

۳۶۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوْقًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: أَوْلَا تَبْعَثُونَ رَجُلًا يُنَادِي بِالصَّلَاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «يَا بِلَالُ قُمْ فَنادِ بِالصَّلَاةِ». (بخاری: ۶۰۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: زمانی که مسلمانان، تازه به مدینه آمده بودند، چون برای اوقات نماز، اذان گفته نمی شد، مردم تجمع می کردند و منتظر وقت نماز می ماندند. سرانجام، روزی مسلمانان در این باره با یکدیگر، تبادل نظر کردند. بعضی گفتند: ناقوسی مانند ناقوس نصارا و بعضی دیگر گفتند: شیپوری مانند شیپور یهود، به صدا در آوریم. اما عمر رضي الله عنه فرمود: بهتر است وقت نماز، کسی را بفرستیم تا مردم را به نماز فرا خواند. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای بلال! برخیز و مردم را به نماز فراخوان.»

باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود

۳۶۵ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: أُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الْأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الْإِقَامَةَ، إِلَّا الْإِقَامَةَ. (بخاری: ۶۰۵)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: به بلال رضي الله عنه دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید جز «قد قامت الصلاة» که دوبار گفته شود.

باب (۳): فضیلت اذان گفتن

۳۶۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا تُودِيَ لِلصَّلَاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لَا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى النَّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثَوَّبَ بِالصَّلَاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». (بخاری: ۶۰۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اذان داده میشود، شیطان فرار می کند و از عقب خود، هوا خارج می کند تا صدای اذان را نشنود. و بعد از اذان، برمی گردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار می کند. و دوباره، پس از اتمام آن، برمی گردد تا نماز گزاران را دچار وسوسه کند و می گوید: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بیاور. یعنی همه آنچه را که فراموش کرده است به یادش می آورد و او را چنان سرگرم می کند که نداند چند رکعت، خوانده است.»

باب (۴): اذان گفتن با آواز بلند

۳۶۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنَّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۶۰۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می فرمود: «جن و انس و هر مخلوق دیگری که صدای مؤذن را بشنوند، روز قیامت برای او گواهی خواهند داد.»

باب (۵): اذان از خونریزی جلوگیری می کند

۳۶۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا غَزَا بَنِي قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بَنِي حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ عَلَيْهِمْ. (بخاری: ۶۱۰)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله برای جهاد می رفت، منتظر می ماند و تا صبح، حمله نمی کرد. اگر صدای اذان را می شنید، دست نگه می داشت و در غیر اینصورت، حمله را آغاز می کرد.

باب (۶): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟

۳۶۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النَّدَاءَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». (بخاری: ۶۱۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که صدای اذان به گوش شما رسید، کلمات اذان را با مؤذن تکرار کنید».

۳۷۰ — عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. وَلَمَّا قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ صلی الله علیه و آله يَقُولُ. (بخاری: ۶۱۲-۶۱۳)

ترجمه: از معاویه رضی الله عنه روایت است که ایشان، کلمات اذان را تا کلمه «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با مؤذن، تکرار کرد و همینکه مؤذن به «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» رسید، در جواب، گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». و فرمود: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین میگفت.

باب (۷): دعای اذان

۳۷۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النَّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةَ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتُهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۶۱۴)

ترجمه: جابر ابن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بعد از شنیدن اذان، این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتُهُ» روز قیامت، از شفاعت من، بهره مند خواهد شد.

ترجمه دعا: خدایا! ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می شود! به محمد صلی الله علیه و آله وسیله (درجه ای است در بهشت) و فضیلت عنایت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود (شفاعت) برسان.

باب (۸): قرعه کشی برای اذان گفتن

۳۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الْأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهْمُوا عَلَيْهِ لَاسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهَجِيرِ لَاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لَأَتَوْهُمْ مَا وَلَوْ حَبَوًّا». (بخاری: ۶۱۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه می بودند و برای دستیابی به آن، چاره ای جز قرعه کشی نداشتند، حتما قرعه کشی می کردند. همچنین، اگر ثواب اول وقت را می دانستند، برای رسیدن به آن، از یکدیگر سبقت می گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع می بودند، با خریدن هم که شده بود در آنها شرکت می کردند.»

باب (۹): اذان گفتن شخص نابینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید

۳۷۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنْ بَلَلا يُؤذَّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُّوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثُمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى لَا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ. (بخاری: ۶۱۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بلال زمانی اذان می گوید که هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراین، شما پس از اذان بلال، بخورید و بیاشامید تا اینکه عبد الله ابن ام مکتوم اذان گوید».

عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عبد الله ابن ام مکتوم نایبنا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمی ساختند، اذان نمی گفت.

باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر

۳۷۴ — عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَأَ الصُّبْحُ، صَلَّى رَكَعَتَيْنِ حَقِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلَاةُ. (بخاری: ۶۱۸)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها می گوید: پس از اذان صبح و آشکار شدن فجر، رسول اکرم ﷺ قبل از ادای فرض، دو رکعت نماز، بطور مختصر می خواند.

باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

۳۷۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانَ بِلَالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَيُنَبِّئَهُ نَائِمَكُمْ، وَكَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوْ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقِ، وَطَاطَأَ إِلَى أَسْفَلٍ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا. قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الْأُخْرَى، ثُمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ. (بخاری: ۶۲۱)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «مواظب باشید که اذان بلال، مانع خوردن سحری نگردد. زیرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان می گوید تا کسانی که مشغول نمازند، برای سحری برگردند و آنان که خوابند، بیدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگیرید». و آنحضرت ﷺ با انگشت هایش اشاره کرد، ابتدا انگشت هایش را بالا برد و سپس، به طرف پائین آورد و فرمود: «تا روشنی و سفیدی افق، اینگونه ظاهر شود». زهیر (یکی از

راویان این حدیث) دو انگشت سبابه خود را روی هم گذاشت. سپس، آنها را به سوی راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اینگونه گسترش می یابد.

باب (۱۲) بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند

۳۷۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُرْنِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ—ثَلَاثًا—لِمَنْ شَاءَ». وَ فِي رِوَايَةٍ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ». ثُمَّ قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». (بخاری: ۶۲۴ و ۶۲۷)

ترجمه: عبدالله بن مغفل رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «میان هر اذان و اقامه ای نمازی وجود دارد. (این جمله را سه بار تکرار کرد) و گفت: البته برای هر کس که بخواهد».

و در روایتی دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد، میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد».

باب (۱۳): کسی که در حالت سفر، اذان یک مؤذن را کافی می داند

۳۷۷ — عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رضی الله عنه: قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْفَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيُؤَمِّمْكُمْ أَكْبَرُكُمْ». (بخاری: ۶۲۸)

ترجمه: مالک بن حویرث رضی الله عنه می گوید: من و گروهی از افراد قبیله ام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم. بیست روز، نزد ایشان توقف کردیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فردی بسیار شفیق و مهربان بود. رسول رحمت صلی الله علیه و آله هنگامی که علاقه ما را نسبت به خانواده هایمان احساس کرد، فرمود: «برگردید و در میان خانواده هایتان زندگی کنید و آنها را با مسایل و احکام دین، آشنا سازید. و هر گاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که از نظر سنی از دیگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد».

۳۷۸ — وَ عَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ: أَتَى رَجُلَانِ النَّبِيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثُمَّ أَقِيمَا، ثُمَّ لِيَوْمِكُمَا أَكْبَرُكُمْ». (بخاری: ۶۳۰)

ترجمه: در روایتی دیگر، مالک بن حویرث می گوید: دو نفر که قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه به مسافرت رفتید و وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگویید و نماز بخوانید و هر یک از شما که بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد.»

باب (۱۴): اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان و اقامه بگویند

۳۷۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَدِّنًا يُؤَدِّنُ، ثُمَّ يَقُولُ عَلَى إِثْرِهِ: «أَلَا صَلُّوا فِي الرَّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوْ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ. (بخاری: ۶۳۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول اکرم ﷺ در شبهای سرد یا بارانی، در مسافرت، به مؤذن دستور می داد تا اذان بگوید و بعد از اذان، اعلام کند که: «در محل اقامت خود، نماز بخوانید.»

باب (۱۵): کسی که بگوید: نماز زمان فوت شده است

۳۸۰ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ سَمِعَ حَلْبَةَ رَجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ؟» قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلَاةِ. قَالَ: «فَلَا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». (بخاری: ۶۳۵)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: با رسول اکرم ﷺ مشغول نماز خواندن بودیم که صدای جست و خیز عده ای، بگوش رسید. پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان، فرمود:

«این چه کاری بود که کردید؟» گفتند: برای رسیدن به نماز جماعت، عجله داشتیم. رسول الله ﷺ فرمود: «دوباره این کار را انجام ندهید. هنگامی که برای نماز می آید، با سکون و آرامش بیایید. هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید. وبقیه را خودتان، کامل کنید.»

باب (۱۶): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد

۳۸۱ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا

تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي». (بخاری: ۶۳۷)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید. رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اقامه گفته

شد تا من نیامدم و مرا ندیدید از سر جایتان بلند نشوید.»

باب (۱۷): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد

۳۸۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَالنَّبِيُّ ﷺ يُنَاجِي

رَجُلًا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. (بخاری: ۶۴۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: برای نماز، اقامه گفته شد در حالیکه پیامبر اکرم ﷺ

در گوشه مسجد، با کسی مشغول صحبت کردن بود. بعد از شنیدن اقامه، آنحضرت ﷺ برای خواندن نماز، بلند نشد مگر زمانی که عده ای بخواب رفته بودند.

باب (۱۸): وجوب نماز جماعت

۳۸۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ،

لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحَطَّبَ، ثُمَّ أَمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ أَمُرَ رَجُلًا

فَيُؤَمِّمَ النَّاسَ، ثُمَّ أَخَالَفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحْرَقَ عَلَيْهِمْ يُبَوِّئُهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ

يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرَفًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهْدِ الْعِشَاءِ». (بخاری: ۶۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. و پس از اذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی کنند و آنها را با خانه هایشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی آیند، اگر می دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می کردند».

باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت

۳۸۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلَاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (بخاری: ۶۴۵)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد».

باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت

۳۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلَاةِ الْجَمِيعِ صَلَاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾. (بخاری: ۶۴۸).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نماز با جماعت بر نمازی که به تنهایی خوانده می شود، بیست و پنج برابر، برتری دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع می شوند». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: برای اثبات این مطلب، این آیه را بخوانید: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ یعنی همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است.

۳۸۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلَاةِ أْبَعْدَهُمْ فَأَبَعْدَهُمْ مَمْشَى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الْإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يُصَلِّي، ثُمَّ يَنَامُ». (بخاری: ۶۵۱)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «بیشترین ثواب را در نماز، کسانی می برند که مسیر طولانی تری را طی نمایند. (یعنی هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بیشتری خواهند برد). و کسی که منتظر می ماند تا نماز را با جماعت بخواند از کسی که نمازش را می خواند و می خوابد، ثواب بیشتری می برد».

باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

۳۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخْرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْعَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ۶۵۲)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «شخصی، شاخه خاردار را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود: «شهادا پنج گروه اند: ۱ - کسی که در اثر طاعون و وبا، بمیرد. ۲ - کسی که در اثر اسهال، بمیرد. ۳ - کسی که در اثر غرق شدن در آب، بمیرد. ۴ - کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵ - کسی که در راه الله، کشته شود».

باب (۲۲): پاداش گام برداشتن در راه خدا

۳۸۸ — عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه: أَنَّ بَنِي سَلَمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، قَالَ: فَكَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلَا تَحْتَسِبُونَ آثَارَكُمْ». (بخاری: ۶۵۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه روایت می کند که بنی سلمه (که در اطراف مدینه سکونت داشتند) تصمیم گرفتند خانه های خود را رها کنند و در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله سکونت نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از خالی شدن اطراف مدینه، اظهار ناخوشنودی کرد و فرمود: «مگر شما نمی دانید که پیاده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد؟!»

باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت

۳۸۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ صَلَاةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا».

(بخاری: ۶۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ نمازی بر منافقین، دشوارتر از نمازهای صبح و عشاء نیست. ولی اگر می دانستند که در این نمازها چه اجر عظیمی نهفته است، بصورت افتان و خیزان هم که می بود، حتماً در آنها، شرکت میکردند.»

باب (۲۴): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته و منتظر نماز باشد

۳۹۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخاری: ۶۶۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزی که هیچ سایه ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می دهد. ۱ - فرمانروای عادل. ۲ - جوانی که در سایه اطاعت و بندگی خدا، رشد یافته باشد. ۳ - کسی که همواره دل بسته مسجد باشد. ۴ - دو مسلمانی که صرفاً بخاطر خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر

اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می شوند. ۵ - کسی که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به فحشاء بخواند ولی او نپذیرد و بگوید: من از خدا می ترسم. ۶ - کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد، که دست چپش نداند. ۷ - کسی که در تنهایی بیاد خدا باشد و از ترس او، اشک بریزد».

باب (۲۵): فضیلت رفتن به مسجد

۳۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». (بخاری: ۶۶۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به مسجد رفت و آمد کند، خداوند برای هر رفت و برگشت او، ضیافتی در بهشت تدارک می بیند».

باب (۲۶): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست .

۳۹۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكِ بْنِ بُحَيْنَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَى رَجُلًا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ، فَلَمَّا انصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَاتَ بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الصُّبْحُ أَرْبَعًا، الصُّبْحُ أَرْبَعًا؟» (بخاری: ۶۶۳)

ترجمه: عبدالله ابن مالک ابن بئینه رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را دید که پس از گفتن اقامه (برای نماز صبح)، دو رکعت نماز می خواند. وقتی که نماز تمام شد، مردم اطراف رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به آن شخص، فرمود: «آیا نماز صبح را چهار رکعت می خوانی؟ آیا نماز صبح را چهار رکعت می خوانی؟ توضیح: منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که هنگام شروع نماز فرض، شرکت در آن لازم است. مترجم

باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود

۳۹۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ، فَأُذِنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّلَاثَةَ، فَقَالَ: «إِنَّكَ صَوَّاحِبٌ يُوسُفُ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيَّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خِيفَةً، فَخَرَجَ يُهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رَجُلَيْهِ تَخْطَانِ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أَتَى بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ. وَفِي رِوَايَةٍ: جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا. (بخاری: ۶۶۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ در بیماری وفات، پس از شنیدن صدای اذان، فرمود: «به ابوبکر بگویند که امامت نماز را به عهده گیرد». عرض کردم: ابوبکر مرد رقیق القلبی است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی تواند مردم را نماز دهد. رسول الله ﷺ بار دوم، سخنش را تکرار کرد. ما نیز همان جواب قبلی را دادیم. رسول الله ﷺ برای بار سوم، سخنش را تکرار کرد و فرمود: «معلوم می شود که شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویند که نماز را امامت کند». آنگاه، ابوبکر رفت و امامت کرد. در آن اثنا، حال رسول خدا ﷺ کمی بهتر شد و با کمک دو نفر، به مسجد تشریف برد. عایشه رضی الله عنها می گوید: هنوز آن صحنه را از یاد نبرده ام که پاهای (مبارک) رسول الله ﷺ بدلیل ضعف و ناتوانی بر زمین کشیده می شد. وقتی که چشم ابوبکر به رسول الله ﷺ افتاد، خواست خود را کنار کشد اما آنحضرت ﷺ با اشاره، به او فهماند که همانجا بماند. سپس، او را جلو آوردند. و ایشان در کنار ابوبکر نشست. و نماز گزارد و ابوبکر ﷺ ادامه نماز را به آنحضرت ﷺ اقتدا نمود و مردم به نماز ابوبکر ﷺ اقتدا نمودند. در روایتی دیگر آمده است که: پیامبر ﷺ سمت چپ ابوبکر ﷺ نشست و ابوبکر ﷺ نماز را ایستاده اقامه نمود.

شرح: «اینکه صواحب یوسف» یعنی شما مانند زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، هر چند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عایشه رضی الله عنها است و از

سوی دیگر، کلمه «صواحب» که جمع است منظور زلیخا میباشد. و وجه مشابهت آن، در این بود که هر یک، چیزی اظهار می کرد که خلاف باطنش بود. زلیخا ظاهراً زنان را مهمان کرده بود تا آنها را پذیرائی کند ولی هدفش، نشان دادن حسن و جمال یوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عایشه رضی الله عنها نیز که به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش این بود که اگر آنحضرت وفات یابد، مردم این واقعه را به فال بد گیرند و از ابوبکر خوششان نیاید.

۳۹۴ — وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَرْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأُذِنَ لَهُ. وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقْدِيمَ أَنْفَاءِ.
(بخاری: ۶۶۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که بیماری رسول الله ﷺ شدت یافت، از سایر همسرانش اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من، پرستاری شود. آنها نیز موافقت کردند.

باب (۲۸): آیا امام با کسانیکه حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبه جمعه خوانده شود؟

۳۹۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَطَبَ فِي يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ، فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ: قُلِ الصَّلَاةُ فِي الرَّحَالِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا، فَقَالَ: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا، إِنَّ هَذَا فَعَلُهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - إِنَّهَا عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرَجَكُمْ. (بخاری: ۶۶۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما در یکی از روزهای بارانی، به ایراد خطبه پرداخت و هنگامی که مؤذن به حی علی الصلاة (بشتابید برای نماز) رسید، ابن عباس رضی الله عنهما به او دستور داد تا الصلاة فی الرحال (نماز را در خانه های تان بخوانید) بگوید. با شنیدن این کلمه، مردم با تعجب، به یکدیگر نگاه کردند. ابن عباس رضی الله عنهما خطاب به آنان فرمود: گویا این سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولی کسیکه از من، بهتر بود، (یعنی رسول الله ﷺ) چنین کرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولی من نمی خواهم شما را با مشکل مواجه سازم.

۳۹۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ الصَّلَاةَ مَعَكَ، - وَكَانَ رَجُلًا ضَخْمًا - فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا، وَنَضَحَ طَرَفَ الْحَصِيرِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكَعَتَيْنِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ الْجَارُودِ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّي الصُّحَى؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلَّاهَا إِلَّا يَوْمَئِذٍ. (بخاری: ۶۷۰)

ترجمه: انس ابن مالک رضي الله عنه می گوید: شخصی از انصار، که خیلی فربه و چاق بود، به آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت، نمی توانم با شما در نماز جماعت، شرکت کنم. آنگاه، غذای تدارک دید و آنحضرت صلى الله عليه وسلم را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصیری پهن نمود و روی آن، آب پاشید. رسول خدا صلى الله عليه وسلم روی آن، دو رکعت، نماز خواند. مردی از آل جارود، از انس پرسید: آیا رسول خدا صلى الله عليه وسلم نماز چاشت، می خواند؟ جواب داد: غیر از آن روز، من ندیدم که بخواند.

باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟)

۳۹۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ الْعِشَاءُ فَأَبْدِءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلَاةَ الْمَغْرِبِ وَلَا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ». (بخاری: ۶۷۲)

ترجمه: انس ابن مالک رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخورید». (بعد نماز بخوانید).

باب (۳۰): کسی که در خانه اش مشغول کاری بوده و هنگام فرار رسیدن وقت نماز، به مسجد رفته است

۳۹۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سَأَلَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، تَعْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ. (بخاری: ۶۷۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از من درباره اموری که رسول الله ﷺ در خانه انجام می داد، سؤال نمودند. جواب دادم: رسول الله ﷺ در کارهای خانه، همسران خود را کمک می کرد. اما به محض اینکه وقت نماز فرا می رسید، برای نماز، بیرون می رفت.

باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر ﷺ

۳۹۹ — عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي لأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلَاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي. (بخاری: ۶۷۷)

ترجمه: از مالک بن حویرث رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که فرمود: می خواهم نماز جماعت برگزار نمایم. ولی هدفم، نماز خواندن نیست، بلکه می خواهم عملاً کیفیت نماز آنحضرت ﷺ را به شما نشان دهم.

باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته ترند

۴۰۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثُ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ» تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: لِحَفْصَةَ قَوْلِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَهْ إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لَأَصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا. (بخاری: ۶۷۹)

ترجمه: قبلاً روایت عایشه رضی الله عنها در این مورد، بیان شد. در این روایت نیز آمده است که آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، فرمود: به ابوبکر بگویند که نماز را برای مردم، امامت کند. عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم: اگر ابوبکر در جایگاه شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید تا

امامت کند. عایشه می گوید: من به حفصه نیز گفتم که به رسول خدا ﷺ بگویند که ابوبکر اگر در جای شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید. حفصه نیز چنین کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند. به ابوبکر بگویند تا برای مردم، امامت کند». حفصه (که از عایشه ناراحت شده بود) گفت: هیچگاه از ناحیه تو خیری به من نرسید. (برای توضیح بیشتر، به حدیث شماره ۳۹۳ مراجعه کنید).

۴۰۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلَاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةٌ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَا النَّبِيِّ ﷺ، فَكَصَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقْبِهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَارِجٌ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَتِمُّوا صَلَاتَكُمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ. (بخاری: ۶۸۰)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: در بیماری وفات رسول الله ﷺ، ابوبکر برای مردم امامت می کرد تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید. در آنروز، در حالی که مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله ﷺ پرده اطاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود به ما نگاه کرد و تبسم نمود. چهره مبارکش مانند کاغذ، زرد بود. ما با دیدن جمال آنحضرت ﷺ از فرط خوشحالی، نزدیک بود نماز را رها کنیم. ابوبکر ﷺ هم به گمان اینکه رسول الله ﷺ برای امامت تشریف می آورد، آهسته خود را عقب کشید تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله ﷺ اشاره کرد که نمازتان را کامل کنید. سپس، پرده را پایین انداخت. (با کمال تأسف) آنحضرت ﷺ در همان روز، دارفانی را وداع گفت.

باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد

۴۰۲ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتْ الصَّلَاةُ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي

بَكَرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأُقِيمُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْتَفِتُ فِي صَلَاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ التَّفَتَ، فَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُثْبِتَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمْ التَّصْفِيقَ، مَنْ رَأَيْهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسِّحْ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ التُّنِيتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». (بخاری: ۶۸۴)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی اللہ عنہ می گوید: روزی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نزد قبیله بنی عمرو ابن عوف رفت تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کند. وقت نماز فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ آمد و گفت: اگر شما امامت می کنید تا اقامه گویم. ابو بکر رضی اللہ عنہ فرمود: آری. آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبکر رضی اللہ عنہ نماز را شروع کرد. در آن اثنا، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد و از میان صفها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به یکدیگر زدند تا ابوبکر را از آمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با خبر سازند. اما ابوبکر رضی اللہ عنہ در حال نماز، به اطراف خود توجه نمی کرد. سرانجام، مردم چندین بار، دست زدند تا اینکه ابوبکر متوجه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با اشاره به ابوبکر رضی اللہ عنہ فهماند که سر جایتم بمان و به نماز ادامه بده. ابوبکر رضی اللہ عنہ دستهایش را بلند کرد و برای کاری که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را به آن، امر کرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پیوست. آنگاه، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جلو رفت و امامت کرد. و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبکر رضی اللہ عنہ فرمود: «ای ابوبکر! وقتی من به تو دستور دادم که سر جایتم بمان، چرا قبول نکردی؟» ابوبکر رضی اللہ عنہ عرض کرد: ای پیامبر گرامی خدا! برای پسر ابو قحافه شایسته نیست که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را امامت نماید. بعد از آن، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به سایر نمازگزاران فرمود: «چرا شما اینهمه کف زدید؟ هرگاه در اثناء نماز، مشکلی پیش آمد، «سبحان الله» بگویید. آنگاه، امام متوجه می شود. کف زدن، مخصوص زنان است.»

باب (۳۴): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند

۴۰۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟ قُلْنَا: لَا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَاعْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيُنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ﷺ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟ قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَدَ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيُنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟ قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَفَعَدَ، فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيُنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟ قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ ﷺ لِصَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بَأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلًا رَقِيقًا: يَا عُمَرُ، صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْيَّامَ.

(بخاری: ۶۸۷)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: هنگامی که بیماری رسول اکرم ﷺ شدت یافت، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبی برایم بیاورید». عایشه می گوید: طشت آوردیم. آنحضرت ﷺ غسل کرد و هنگامی که می خواست بلند شود، دچار بی هوشی شد. وقتی به هوش آمد، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند. رسول الله ﷺ دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتی خواست بلند شود، برای بار دوم، بی هوش شد. چند لحظه بعد، وقتی به هوش آمد، پرسید: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم برای نماز عشا

در مسجد، منتظر آنحضرت ﷺ بودند. رسول الله ﷺ کسی را نزد ابوبکر ﷺ فرستاد تا نماز را برگزار کند. قاصد نزد او رفت و پیام را بایشان رساند. ابوبکر ﷺ چون مردی رقیق القلب بود، به عمر ﷺ گفت: شما نماز را برگزار کنید. عمر ﷺ گفت: شما برای امامت سزاوارتر اید. اینگونه بود که ابوبکر در آن روزها، وظیفه خطیر امامت را بعهدہ گرفت.

۴۰۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثَ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ

تقدم، وفي هذه الرواية قال: «فَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». (بخاری: ۶۸۸)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره نماز خواندن رسول الله ﷺ در خانه، هنگام بیماری، قبلا بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه امام، نشسته نماز خواند، شما نیز نشسته نماز بخوانید».

باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟

۴۰۵ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَالَ:

«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ يَحْنُ أَحَدٌ مِّنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدًا،

ثُمَّ نَقَعَ سُجُودًا بَعْدَهُ. (بخاری: ۶۹۰)

ترجمه: براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: وقتی که رسول الله ﷺ از رکوع بلند می شد و «سمع الله لمن حمد» می گفت، هیچ یک از ما کمرش را خم نمی کرد و به سجده نمی رفت تا زمانی که آنحضرت به سجد نیفتاده بود بلکه پس از اینکه او به سجده می رفت، ما سجده می کردیم.

باب (۳۶): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید

۴۰۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَّا يَخْشَى أَحَدُكُمْ أَوْ أَلَا

يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ أَوْ

يَجْعَلَ اللَّهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ». (بخاری: ۶۹۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که سرش را قبل از امام، بلند می کند، آیا نمی ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ و یا صورتش را به صورت الاغی، تبدیل نماید.»

باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ

۴۰۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتَعْمِلَ عَلَيْكُمْ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيْبَةٌ». (بخاری: ۶۹۳)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده ای حبشی و سیه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد.»

باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدیان نماز را کامل کردند

۴۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَأُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». (بخاری: ۶۹۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر امامان شما، برای شما درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده می شود. ولی اگر در نمازشان، اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می کنید و آنها گناهکار می شوند.»

باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام بایستد

۴۰۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما حَدِيثَ مَبِيْتِهِ فِي بَيْتِ خَالْتِهِ قَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَدِّنُ فَخَرَجَ فَصَلَّى وَكَمْ يَتَوَضَّأُ. (بخاری: ۶۹۸)

ترجمه: در این مورد، قبلاً حدیث ابن عباس را روایت کردیم که ایشان شب را در خانه خاله اش؛ میمونه؛ گذراند. در این روایت، علاوه بر آن، آمده که رسول الله ﷺ خواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. و معمولاً هر وقت به خواب می‌رفت، صدای نفسش بلند می‌شد. سپس مؤذن آمد و او را بیدار کرد. آنحضرت ﷺ بدون اینکه تجدید وضو نماید، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد

۴۱۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَوْمُ قَوْمِهِ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقْرَةِ، فَأَنْصَرَفَ رَجُلٌ، فَكَانَ مُعَاذًا تَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «فَتَانٌ، فَتَانٌ، فَتَانٌ». ثَلَاثَ مِرَارٍ أَوْ قَالَ: «فَاتِنَا، فَاتِنَا، فَاتِنَا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمَفْصَلِ.
(بخاری: ۷۰۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: معاذ بن جبل ﷺ معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اکرم ﷺ ادا می‌کرد و بعد به مسجد محله خود، می‌رفت و برای مردم قبیله خود، امامت می‌کرد. در یکی از شب‌ها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولانی شد که یکی از مقتدیان نماز را ترک کرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامی که خبر به گوش آنحضرت ﷺ رسید، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستی و می‌خواهی مردم را در فتنه بیندازی؟ و این جمله را سه بار تکرار نمود. آنگاه، به او توصیه کرد که دو سوره متوسط از سوره های مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند.

باب (۴۱): امام قرائت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید

۴۱۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لِأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْعَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلَانٍ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفِرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلَيْتَجَوَّزَ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ».

(بخاری: ۷۰۲)

ترجمه: ابو مسعود رضی الله عنه روایت می کند که شخصی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی کنم. ابو مسعود رضی الله عنه می گوید: من در هیچ یک از سخنرانیها، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند آن روز، خشمگین ندیده بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از شما، مردم را متنفر می کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را بعهدہ گرفت، آنرا مختصر بخواند زیرا در میان نماز گزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

۴۱۲ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه حَدِيثٍ مَعَاذَ رضی الله عنه وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَهُ: «فَلَوْلَا صَلَّيْتَ بِسَبْحِ اسْمِ رَبِّكَ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَعِشَى». (بخاری: ۷۰۵)

ترجمه: حدیث معاذ که جابر آن را روایت کرده بود، قبلا بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به معاذ فرمود: «چرا از سوره های «سبح اسم ربك» و «والشمس وضحاها» و «واللیل اذا یغشی» نمی خوانی؟»

باب (۴۲): نماز مختصر، ولی کامل باشد

۴۱۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُوجِزُ الصَّلَاةَ وَيُكْمِلُهَا. (بخاری: ۷۰۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز را مختصر، ولی کامل می خواند.

باب (۴۳): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریه کودک

۴۱۴ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضي الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أُرِيدُ أَنْ أَطْوَلَ فِيهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَحَوَّزُ فِي صَلَاتِي، كَرَاهِيَةً أَنْ أَشُقَّ عَلَيَّ أُمَّهُ». (بخاری: ۷۰۷)

ترجمه: ابو قتاده رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «گاهی که به نماز می ایستم، دوست دارم آنرا طولانی بخوانم. در آن اثنا، صدای گریه کودکی به گوشم می رسد. آنگاه، نماز را مختصر می خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم».

باب (۴۴): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

۴۱۵ — عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضي الله عنه يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَتَسَوْنَ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». (بخاری: ۷۱۷)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «صف‌های نمازتان را برابر کنید و اگر نه، بیم آن می رود که خداوند چهره‌هایتان را مسخ کند».

باب (۴۵): روکردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها

۴۱۶ — عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وِرَاءِ ظَهْرِي». (بخاری: ۷۱۹)

ترجمه: انس ابن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید زیرا من از پشت سرم، شما را می بینم».

باب (۴۶): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد

۴۱۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ، فَرَأَى النَّاسَ شَخْصَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، فَقَامَ

أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ، فَقَامَ مَعَهُ
 أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ،
 جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ، فَقَالَ: «إِنِّي
 خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلَاةُ اللَّيْلِ». (بخاری: ۷۲۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز شب را در حجره خود
 می خواند و چون دیوارهای حجره، کوتاه بود و آنحضرت ﷺ دیده می شد، بعضی از مردم،
 خارج از خانه به او اقتدا کردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با یکدیگر، سخن گفتند. شب
 دوم و سوم نیز چنین شد. بعد از آن، رسول خدا ﷺ در خانه نشست و برای نماز، بیرون نیامد.
 صبح روز بعد، مردم علتش را جویا شدند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ترسیدم از اینکه مبدا نماز شب
 بر شما فرض گردد».

باب (۴۷): نماز شب

۴۱۸ — وفي الحديث من رواية زيد بن ثابتٍ رضي الله عنه زيادة أنه قال: «قَدْ عَرَفْتُ
 الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ، صَلَاةُ
 الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ». (بخاری: ۷۳۱)

ترجمه: حدیث فوق، به روایت زید بن ثابت هم آمده است. و بر آن حدیث، این مطلب
 افزوده شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من در این چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز
 خواندنتان را دیدم. پس ای مردم! در خانه هایتان نماز بخوانید. زیرا بجز نمازهای فرض،
 خواندن سایر نمازها در خانه بهتر است».

ابواب صفت نماز

باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز

۴۱۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» وَكَانَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ. (بخاری: ۷۳۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول خدا ﷺ در آغاز نماز و هنگام تکبیر رکوع، رفع یدین می کرد یعنی دستهایش را تا برابر شانه ها بالا می برد. همچنین هنگام برخاستن از رکوع، نیز رفع یدین می کرد و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. ولی در سجده، چنین نمی کرد.

باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

۴۲۰ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنَى عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلَاةِ». (بخاری: ۷۴۰)

ترجمه: سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: «مردم دستور داده می شدند که در نماز، دست راست خود را روی ساعد چپشان بگذارند».

باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟

۴۲۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلَاةَ بِ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. (بخاری: ۷۴۳)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، نماز را با فاتحه شروع می کردند.

۴۲۲ — عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: كان رسول الله صلی الله علیه و آله يسكت بين التكبير وبين القراءة إسكاته، فقلت: بأبي وأمي يا رسول الله، إسكأتك بين التكبير والقراءة ما تقول؟ قال: «أقول: اللهم باعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب، اللهم نقني من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، اللهم اغسل خطاياي بالماء والثلج والبرد». (بخاری: ۷۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بین تکبیر تحریمه و قرائت، اندکی سکوت می کرد. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم فدایت باد، در این میان، چه می خوانی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «می گویم: اللهم باعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب، اللهم نقني من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، اللهم اغسل خطاياي بالماء والثلج والبرد». خدايا! میان من و گناهانم فاصله بیاورد همانطور که میان مشرق و مغرب فاصله انداختی. خدايا! همچنانکه پارچه سفید، از پلیدی و چرک، پاک و صاف می گردد، گناهانم را پاک و صاف بگردان. خدايا! گناهانم را به وسیله آب، یخ و تگرگ بشوی و پاک گردان».

باب (۴)

۴۲۳ — عن أسماء بنت أبي بكر رضي الله عنهما: حديث الكسوف وقد تقدم، وفي هذه الرواية: قالت: قال: «قد دنت مني الجنة، حتى لو اجترأت عليها، لجتكم بقطاف من قطافها، ودنت مني النار، حتى قلت: أي رب، وأنا معهم؟ فإذا امرأة — حسبت أنه قال: تخذشها هرة قلت: «ما شأن هذه؟» قالوا: حبستها حتى ماتت جوعاً، لا أطعمتها ولا أرسلتها تأكل — قال: حسبت أنه قال: «من خشيش أو خشاش الأرض». (بخاری: ۷۴۵)

ترجمه: حدیث اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنهما درباره کسوف قبلاً بیان شد و در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت چنان نزدیک من آمد که اگر بخود جرأت می دادم از میوه های آن برای شما می آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک من آمد که با خود گفتم: خدایا! مگر من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم به زنی افتاد که گریه ای، چهره اش را می خراشید. پرسیدم: این زن، چه کرده است؟ گفتند: گریه ای را در دنیا حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر زمین، تغذیه کند».

باب (۵): نگاه کردن به سوی امام در نماز

۴۲۴ — عَنْ حَبَّابِ بْنِ مَرْثَدَةَ: قِيلَ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. (بخاری: ۷۴۶)

ترجمه: حباب می گوید: به من گفتند: آیا رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر، چیزی می خواند. گفتم: آری. پرسیدند: از کجا میدانستید؟ گفتم: از تکان خوردن ریش مبارکش.

باب (۶): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز

۴۲۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلَاتِهِمْ؟ فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ»». (بخاری: ۷۵۰)

ترجمه: انس ابن مالک می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چرا بعضی از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه می کنند؟ و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جائیکه فرمود: «یا از این کار خود، باز می آیند یا بینایی شان، ربوده میشود».

باب (۷): التفات در نماز

۴۲۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْتَفَاتِ فِي

الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ» (بخاری: ۷۵۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ درباره التفات (نگاه کردن به

اطراف خود) هنگام نماز، پرسیدند: آنحضرت ﷺ فرمود: «این نوعی سرقت شیطان، از نماز بنده است.»

باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها

۴۲۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَأَ أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَارًا، فَشَكَّوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لَا يُحْسِنُ يُصَلِّي،

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ، إِنَّ هَؤُلَاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُ تُصَلِّي؟

قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا

أَخْرِمُ عَنْهَا، أُصَلِّي صَلَاةَ الْعِشَاءِ، فَأَرْكُدُ فِي الْأُولَيَيْنِ، وَأُخْفِ فِي الْأُخْرَيَيْنِ.

قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلًا أَوْ رَجُلَيْنِ إِلَى الْكُوفَةِ،

فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدْعُ مَسْجِدًا إِلَّا سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى

دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقَالُ لَهُ: أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا

سَعْدَةَ، قَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لَا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلَا يَقْسِمُ

بِالسُّوِيَّةِ، وَلَا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أَمَّا وَاللَّهِ لَأَدْعُونَ بِثَلَاثٍ: اللَّهُمَّ إِن

كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا، قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَأَطِلْ عُمَرَةَ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ

بِالْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ. قَالَ

الراوي عن جابر رضي الله عنه: فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ. (بخاری: ۷۵۵)

ترجمه: جابر ابن سمره رضي الله عنه می گوید: اهل کوفه از سعد رضي الله عنه نزد عمر رضي الله عنه؛ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ شکایت کردند. عمر رضي الله عنه او را عزل کرد و عمار رضي الله عنه را بجای او گمارد. مردم کوفه در شکایت علیه سعد تا جایی پیش رفتند که گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبی نمی داند. عمر رضي الله عنه سعد رضي الله عنه را احضار نمود و گفت: ای ابو اسحاق! این مردم می گویند: تو نماز را هم درست نمی خوانی. سعد رضي الله عنه گفت: بخدا سوگند، من به همان شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون کم و کاست، نماز را برای آنان اقامه می کردم. مثلاً دو رکعت اول نماز عشا را طولانی و دو رکعت آخر آن را مختصر می خواندم.

عمر رضي الله عنه گفت: ای ابو اسحاق! گمان ما درباره تو نیز همین بود. آنگاه، گروهی را برای جستجو و تحقیق، همراه وی به کوفه فرستاد. آنان به همه مساجد کوفه، سرزدند و از مردم درباره سعد، پرسیدند. مردم، از او تعریف می کردند. تا اینکه به مسجد قبیل بنی عبس رسیدند. در این مسجد، شخصی بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اکنون که مرا سوگند دادید، حقیقت را برای شما باز گو می کنم: سعد با ما به جهاد نمی رفت، اموال غنیمت را عادلانه تقسیم نمی کرد و در قضاوت و داوری، عدالت را رعایت نمی نمود. سعد رضي الله عنه گفت: به خدا سوگند که من سه دعا در حق تو می کنم: خدایا! اگر این بنده ات بخاطر کسب شهرت و مقام، دروغ می گوید: عمرش را دراز کن، او را فقیر و تنگدست بگردان و گرفتار فتنه ها کن. جابر رضي الله عنه می گوید: بعدها که مردم، او را می دیدند و حالش را می پرسیدند، می گفت: پیر و فقیر شده ام، اسیر فتنه ها گشته ام و دعای سعد، مرا به این روز، انداخته است. عبدالملک بن عمیر؛ راوی حدیث جابر؛ می گوید: من در آخر عمر، اسامه را دیدم که ابروهایش در اثر کهنسالی، روی چشمهایش افتاده بود (و آنقدر بی حیا شده بود) که بر سر معابر می نشست و برای دختران، ایجاد مزاحمت می کرد.

۴۲۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ

لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». (بخاری: ۷۵۶)

ترجمه: از عباد بن صامت رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز هیچ کس،

بدون خواندن سوره فاتحه، صحیح نیست».

۴۲۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَدَّ، وَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّيْتُ، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلَاثًا، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَحْسِنُ غَيْرَهُ فَعَلَّمَنِي، فَقَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تيسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَأْسَكَ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، وَافْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا». (بخاری: ۷۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که: رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. بعد از ایشان، شخص دیگری آمد و شروع به خواندن نماز، کرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت ﷺ سلام کرد. رسول اکرم ﷺ پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». او رفت و همانطور که نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام کرد. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». بار سوم نیز چنین کرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این، نمی دانم. به من یاد بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت که خواستی نماز بخوانی، نخست، تکبیر بگو. بعد، آنچه از قرآن برایت میسر است بخوان. سپس، با آرامش کامل، رکوع کن و پس از برداشتن سر از رکوع، راست بایست و اندکی مکث کن. سرانجام، با آرامش کامل، سجده کن. پس از برداشتن سر از سجده، اندکی بنشین. و همین شیوه را در تمام نمازهایت، رعایت کن.

باب (۹): قرائت در نماز ظهر

۴۳۰ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضي الله عنه: قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الْأُولَى، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيُسْمِعُ الْآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ

يُطَوَّلُ فِي الْأُولَى وَيُقَصَّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ. (بخاری: ۷۵۹)

ترجمه: ابو قتاده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را می خواند. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. و گاهی بعضی از آیات را طوری تلاوت می کرد که ما می شنیدیم. همچنین در دو رکعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را تلاوت می نمود. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. همچنین، آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعت اول نماز فجر را طولانی و رکعت دوم آن را کوتاه می خواند.

باب (۱۰): قرائت در نماز مغرب

۴۳۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لِأَخْرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ. (بخاری: ۷۶۳)

ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی سوره «والمرسلات عرفا» را می خواندم که مادرم؛ ام الفضل؛ آنرا شنید و گفت: فرزندم! با تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله انداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آنرا تلاوت کرد.

۴۳۲ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ صلی الله علیه و آله بِطُولَى الطُّوَلِيِّينَ. (بخاری: ۷۶۴)

ترجمه: زید بن ثابت رضی الله عنه میگوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در نماز مغرب، از میان دو سوره طولانی (اعراف و انعام)، سوره طولانی تر (اعراف) را تلاوت می کرد.

باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب

۴۳۳ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطَّوْرِ. (بخاری: ۷۶۵)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت کرد.

باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء

۴۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ رضی الله عنه الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ فَسَجَدَ فَلَا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ. (بخاری: ۷۶۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نماز عشاء را پشت سر ابوالقاسم رضی الله عنه خواندم. رسول الله صلی الله علیه و آله سوره ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ را خواند و سجده کرد. من هم تا زمانی که بمیرم و به ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و آله بروم هر وقت که این سوره را بخوانم، سجده می کنم.

باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء

۴۳۵ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي سَفَرٍ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً. (بخاری: ۷۶۹)

ترجمه: براء ابن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «والتین والزیتون» را خواند. و در روایتی دیگر می گوید: من صدایی دلنشین تر از صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قرائت، نشنیده ام.

باب (۱۴): قرائت در نماز فجر

۴۳۶ — عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال: فِي كُلِّ صَلَاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَيَّ أُمَّ الْقُرْآنِ أَجْرَاتٍ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ. (بخاری: ۷۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: در همه نمازها باید قرآن خواند. نمازی را که آنحضرت ﷺ با صدای بلند می خواند، ما هم برای شما، با صدای بلند می خوانیم. و نمازی را که آهسته می خواند، ما هم برای شما، آهسته می خوانیم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانید، کفایت می کند ولی اگر آیتی به آن بیافزاید، بهتر است.

باب (۱۵): قرائت با صدای بلند در نماز فجر

۴۳۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبْرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبْرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبْرِ السَّمَاءِ إِلَّا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبْرِ السَّمَاءِ، فَانصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تَهَامَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِنَخْلَةَ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، فَقَالُوا: هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبْرِ السَّمَاءِ، فَهَذَا حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ، وَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ

بَرِّئْنَا أَحَدًا ﴿ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ وَإِنَّمَا أَوْحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ. (بخاری: ۷۷۳)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله ﷺ با تنی چند از یارانش به قصد بازار عکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جن ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود. و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کردند. جن ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خویش باز گشتند. قوم شان پرسید: چرا برگشتید؟ جن ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و اگر کسی برای رفتن به آسمانها، سعی کند، به وسیله شهابها تعقیب می شود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است. بروید اطراف و اکناف عالم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. عده ای از جن ها مامور تحقیق پیرامون آن شدند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، در آنجا، با رسول الله ﷺ مواجه شدند. رسول الله ﷺ در محلی بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عکاظ بود. لحظه ای که جن ها رسیدند، رسول الله ﷺ و یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند. وقتی صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمانها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، برگشتند و گفتند: «ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است. پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی گردانیم. خداوند بعد از آن، این آیات سوره جن را بر پیامبر ﷺ نازل فرمود: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾. و آنچه نازل شد، سخن جن ها بود.

۴۳۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا أُمِرَ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. (بخاری: ۷۷۴)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: نمازهایی را که خداوند به آنحضرت ﷺ دستور داد بلند بخواند، بلند می خواند و نمازهایی را که دستور داد آهسته بخواند، آهسته می خواند. (و خداوند هرگز فراموش نمی کند) و (رسول الله ﷺ بهترین الگو، برای شماست).

باب (۱۶): خواندن سوره های مختلف در نماز

۴۳۹ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفْصَلَ اللَّيْلَةَ فِي رَكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذَا كَهَذَا الشَّعْرِ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفْصَلِ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ. (بخاری: ۷۷۵)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: دیشب، در یک رکعت، همه سوره های مفصل (از ق تا آخر قرآن) را تلاوت کردم. ابن مسعود گفت: آیا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندی؟ من سوره هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله صلى الله عليه وسلم هر دو تای آنها را در یک رکعت تلاوت می کرد، خوب می دانم. سپس، ابن مسعود بیست سوره از سوره های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در یک رکعت، بخوان.

باب (۱۷): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز

۴۴۰ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الْأُولَيَيْنِ بِأَمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُخْرَيَيْنِ بِأَمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الْآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مَا لَا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ. (بخاری: ۷۷۶)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره ای دیگر از قرآن می خواند. اما در دو رکعت آخر، فقط سوره فاتحه را می خواند. و بعضی از آیات را طوری می خواند که ما می شنیدیم. رکعت اول را نسبتاً از رکعت دوم، طولانی تر می کرد. آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نماز عصر و صبح نیز به همین شیوه، عمل می نمود.

باب (۱۸): آمین گفتن امام با صدای بلند

۴۴۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمُّوا، فَإِنَّهُ مِنْ وَافِقٍ تَأْمِينُهُ تَأْمِينُ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۷۸۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که امام آمین گفت، شما نیز آمین بگویید. زیرا آمین هر کس که همزمان با آمین فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته اش، آمرزیده میشود». (گفتنی است که بعد از آمین امام، فرشتگان نیز آمین می گویند). مترجم.

باب (۱۹): فضیلت آمین گفتن

۴۴۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۷۸۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آمین گفتن یکی از شما، با آمین گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته اش بخشیده میشود».

باب (۲۰): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف

۴۴۳ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ رَاكِعٌ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلَا تَعُدُّ». (بخاری: ۷۸۳)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می گوید: روزی وارد مسجد شدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله در رکوع بود. قبل از رسیدن به صف، به رکوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم.

آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بیافزاید. ولی دوباره چنین کاری نکن.» (یعنی قبل از رسیدن به صف، رکوع نکن).

باب (۲۱): تکبیر گفتن برای رکوع

۴۴۴ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَرْنَا هَذَا الرَّجُلَ صَلَاةً كُنَّا نُصَلِّيهِا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ. (بخاری: ۷۸۴)

ترجمه: از عمران بن حصین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که وی روزی پشت سر علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در شهر بصره، نماز خواند و گفت: این مرد، ما را به یاد نماز خواندن رسول الله ﷺ انداخت. چرا که آنحضرت ﷺ هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تکبیر می گفت.

باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده

۴۴۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صَلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثَّلَاثِينَ بَعْدَ الْجُلُوسِ. (بخاری: ۷۸۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام شروع نماز و هنگام رکوع، تکبیر می گفت. و هنگامی که از رکوع بلند می شد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. و هنگامیکه راست می ایستاد «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت. سپس هنگام پائین رفتن برای سجده و بلند شدن از آن، تکبیر می گفت. و برای سجده دوم نیز چنین می کرد. و تا پایان نماز، به همین شیوه، عمل می نمود. گفتنی است که هنگام بلند شدن از قعدۀ اول نیز تکبیر می گفت.

باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع

۴۴۶ — عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه يَقُولُ: صَلَّيْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي، فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخْذَيَّ، فَنَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهَيْنَا عَنْهُ، وَأَمَرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرَّكْبِ. (بخاری: ۷۹۰)

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: روزی، کنار پدرم نماز می خواندم. هنگام رکوع، کف دستهایم را با هم چسبانده و در میان رانهایم گذاشتم. پدرم مرا منع کرد و گفت: ما نیز همین کار را می کردیم اما از آن، منع شدیم. و به ما دستور داده شد که دستها را روی زانوها، بگذاریم.

باب (۲۴): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن

۴۴۷ — عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكُوعِ، مَا خَلَا الْقِيَامَ وَالْقُعُودَ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ. (بخاری: ۷۹۲)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: مدت زمان رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از رکوع (قومه) رسول الله صلی الله علیه و آله، نزدیک به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعنی تشهد، طولانی تر بود.

باب (۲۵): دعا در رکوع

۴۴۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». (بخاری: ۷۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ در رکوع و سجده خود، دعای «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» را می خواند.

۴۴۹ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ. (بخاری: ۸۱۷)

ترجمه: و در روایتی دیگر از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول الله ﷺ در رکوع و سجده، آنچه را که در قرآن به وی امر شده بود، می خواند.

باب (۲۶): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ)

۴۵۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلَهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۷۹۶)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امام (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می گوید، شما (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) بگوئید. اگر این گفته شما همزمان با (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشته شما مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۷): قنوت

۴۵۱ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لِأَقْرَبِنَ صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقْنُتُ فِي الرُّكُوعِ الْآخِرَةِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَصَلَاةِ الْعِشَاءِ وَصَلَاةِ الصُّبْحِ بَعْدَ مَا يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ. (بخاری: ۷۹۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می فرمود: من نماز رسول الله صلی الله علیه و آله را (با بیان عملی) به فهم شما نزدیک می گردانم. و ایشان (ابوهریره) در رکعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ)، قنوت می خواند و در دعای قنوت، برای مومنان، دعای خیر می کرد و برای کفار، لعن و نفرین می فرستاد.

۴۵۲- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخاری: ۷۹۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز مغرب و صبح، قنوت می خواند.

۴۵۳ — عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرْقِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَنْ أَلْمَتْكُمْ؟» قَالَ: أَنَا. قَالَ: «رَأَيْتُ بَضْعَةً وَثَلَاثِينَ مَلَكًا يَتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ». (بخاری: ۷۹۹)

ترجمه: رفاعه ابن رافع زرقی رضی الله عنه می گوید: روزی، پشت سر آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز می خواندیم. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از رکوع برداشت و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، یکی از نماز گزاران این جملات را خواند: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «چه کسی این کلمات را خواند؟» آن نماز گزار گفت: من بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سی و اندی فرشته را دیدم که برای نوشتن این جملات، از یکدیگر سبقت می گرفتند و هر کدام، سعی می کرد قبل از دیگری، آنرا بنویسد».

باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

۴۵۴ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَنْعَتُ لَنَا صَلَاةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَكَانَ يُصَلِّي وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَسِيَ. (بخاری: ۸۰۰)

ترجمه: انس رضی الله عنه نماز رسول الله صلی الله علیه و آله را عملاً به ما نشان می داد و هنگامی که سرش را از رکوع بلند می کرد، آنقدر مکث می نمود (و به سجده نمی رفت) که ما فکر می کردیم سجده را فراموش کرده است.

باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت

۴۵۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيَسْمِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلْمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، واجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ. (بخاری: ۸۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هر وقت سرش را از رکوع بلند می کرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت. سپس، نام چند نفر را ذکر می کرد و برای آنان دعا می نمود و می فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهی! قهر و غضبت را بر قوم مُضَرَ، نازل کن و آنان را دچار خشکسالی ای مانند خشکسالی دوران یوسف، بگردان». راوی می گوید: قبیله مُضَرَ که در شرق مدینه سکونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

باب (۳۰): فضیلت سجده

۴۵۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا

فَلْيَتَّبِعْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَرَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ
الطَّوَاغِيتَ، وَتَبَقِيَ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ،
فَيَقُولُونَ: هَذَا مَكَائِنَا حَتَّى يَأْتِينَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَا فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا
رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، فَيَضْرِبُ الصِّرَاطَ بَيْنَ ظَهْرَانِي جَهَنَّمَ،
فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأَمَّتِهِ، وَلَا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا الرُّسُلُ، وَكَلَامُ
الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلَالِيبٌ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ
رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا
يَعْلَمُ قَدْرَ عَظْمِهَا إِلَّا اللَّهُ تَخَطَّفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُبْقِي بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ
مَنْ يُخْرَدِلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةً مِنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّهُ
الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِأَثَارِ السُّجُودِ،
وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرِجُونَ مِنَ النَّارِ، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ
تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرِجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيَصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ
الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ
الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولًا الْجَنَّةَ، مُقْبِلٌ
بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا
وَأَحْرَقَنِي ذِكَاؤُهَا، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فَعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ؟
فَيَقُولُ: لَا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّهُ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ
النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بِهَجَّتِهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ
قَالَ: يَا رَبِّ قَدَّمَنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أُعْطِيتَ الْعُهُودَ
وَالْمِيثَاقَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا أَكُونُ أَشَقَى
خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لَا
وَعِزَّتِكَ لَا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبُّهُ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَقْدُمُهُ إِلَى بَابِ
الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بِأَبْهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ
اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا

أَغْدَرَكَ، أَلَيْسَ قَدْ أُعْطِيتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ،
فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا تَجْعَلْنِي أَشَقَى خَلْقِكَ، فَيُضْحِكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ
فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:
مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُدَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الْأَمَانِيُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَكَ
ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لِأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشْرَةٌ أَمْثَالِهِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ
مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَمِعْتُهُ
يَقُولُ ذَلِكَ: «لَكَ وَعَشْرَةٌ أَمْثَالِهِ». (بخاری: ۸۰۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا ما روز قیامت،
پروردگاران را خواهیم دید؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر شما در رؤیت ماه شب چهارده در
هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: خیر، ای رسول خدا! باز فرمود: «آیا شما در رؤیت
خورشید در هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: خیر. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما
پروردگارتان را در روز قیامت به همین صورت خواهید دید. همه مردم در آن روز، محشور
خواهند شد و خداوند خطاب به آنان می فرماید: هر کس، در دنیا، چیزی (یا کسی) را پرستش
کرده است، دنبال آن برود. عده ای بدنبال خورشید می روند، عده ای بدنبال ماه راه می افتند و
گروهی پشت سر طاغوت ها حرکت می کنند. و سرانجام، این امت باقی می ماند در حالی که
منافقین در کنار آنها قرار دارند. خداوند می آید و می گوید: من پروردگار شما هستم. آنان
می گویند: تا پروردگار ما نیاید، از جای خود تکان نمی خوریم. هرگاه پروردگارمان بیاید، او
را خواهیم شناخت. آنگاه خداوند به صورتی که برای آنان شناخته شده است، می آید و می
گوید: من پروردگار شما هستم. می گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. سپس خداوند، آنان
را بسوی خود فرا می خواند و پلی بر روی دوزخ نصب می گردد. من نخستین پیامبری خواهم
بود که با امت خود از روی آن، عبور خواهم کرد. در آن روز، کسی جز پیامبران نمی تواند
سخن بگوید. و سخن پیامبران هم این خواهد بود: «اللهم سلم، سلم» یعنی: پروردگارا، نجات،
نجات. (در دوزخ) قلابهایی مانند خارهای درخت سعدان وجود دارد. آیا شما خار درخت
سعدان را دیده اید؟ صحابه عرض کردند: بلی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قلاب های مذکور مانند خار
درخت سعدان است. البته بزرگی آنها را جز الله، کسی دیگر نمی داند. این قلابها، مردم را طبق

اعمالشان می ربایند. بعضی از مردم در اثر اعمال بدشان توسط آن قلابها به دوزخ می افتند و هلاک می شوند و برخی دیگر سرانجام با برداشتن زخمهای سهمگین، نجات می یابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخیانی می شود که خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور می دهد تا کلیه کسانی را که او را پرستش کردند، از دوزخ بیرون بیاورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده شان می شناسند. زیرا خداوند اعضای سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانیده است. آنها را از آتش بیرون می آورند. آتش همه اعضای بدن انسان را می سوزاند مگر جایی که اثر سجده باشد. آنان در حالی از دوزخ بیرون می آیند که آتش، بدنشان را سوخته و گوشت هایشان را گداخته است. سپس آب حیات بر بدنشان پاشیده می شود. و همانند دانه ای که در کنار نهر آب، جوانه می زند، آنان نیز جوانه می زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بین بندگان در حالی فارغ می شود که فقط یکی از بندگانش بین بهشت و دوزخ بلا تکلیف مانده است. و او آخرین فرد دوزخی است که وارد بهشت می شود. او که چهره اش به سوی دوزخ است، می گوید: پروردگارا! چهره ام را از دوزخ برگردان. زیرا وزش هوای آتشین آن، حالم را به هم می زند و شعله های آتشینش، مرا می سوزاند. خداوند می فرماید: اگر این خواسته ات را بر آورده سازم، چیز دیگری نمی خواهی؟ می گوید: سوگند به عزت، که نمی خواهم. و چندین عهد و پیمان دیگر می بندد. خداوند چهره اش را از جانب دوزخ برمی گرداند. وقتی چهره اش به سوی بهشت می شود و شادابی آنرا می بیند، ابتدا اندکی سکوت می کند سپس می گوید: پروردگارا! مرا نزدیک دروازه بهشت ببر. خداوند به او می گوید: مگر تو آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی؟! می گوید: پروردگارا مرا شقی ترین بنده ات مگردان. خداوند می فرماید: اگر این خواسته ات را نیز بر آورده سازم، چیز دیگری نمی خواهی؟ می گوید: سوگند به عزت که چیز دیگری نمی خواهم. خداوند او را نزدیک دروازه بهشت می برد. وقتی چشمش به زیباییها و شادابیهای بهشت می افتد، لحظه ای سکوت می کند. سپس می گوید: خدایا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می فرماید: وای بر تو ای فرزند آدم! چقدر عهد شکن هستی! مگر تو با من، آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی. می گوید: پروردگارا! مرا شقی ترین بنده ات مگردان. خداوند به این رفتار بنده اش می خندد. سپس به او اجازه ورود به بهشت می دهد و می فرماید: اکنون هر چه آرزو داری، بخواه. پس او آنقدر می طلبد که آرزوهایش به پایان می رسد. خداوند عزوجل به

یادش می اندازد که چنین و چنان بخواه. تا اینکه این آرزوها نیز به پایان می رسد. حق تعالی می فرماید: دو برابر آنچه که خواستی به تو عنایت فرمودم».

ابوسعید خدری به ابوهریره گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند به او ده برابر عنایت می کند». ابوهریره گفت: من بخاطر ندارم که آنحضرت ﷺ بیشتر از دو برابر فرموده باشد. ابوسعید گفت: من خودم شنیدم که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند ده برابر به او می دهد».

باب (۳۱): سجده با هفت عضو

۴۵۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ — وَأَشَارَ يَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ — وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلَا تَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعْرَ». (بخاری: ۸۱۲)

ترجمه: در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی - و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم) - دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنین به ما دستور داده شده است که در نماز، موهای سر و لباس خود را جمع نکنیم».

باب (۳۲): مکث بین دو سجده

۴۵۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي لَا أَلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ. وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقْدِيمٌ. (بخاری: ۸۲۱)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ فرمود: من از نشان دادن نماز رسول الله ﷺ به شما به هیچ وجه کوتاهی نمی کنم... حدیث قبلاً بیان گردید.

باب (۳۳): نماز گزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد

۴۵۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَسْطُ أَحَدُكُمْ ذِرَاعِيَهُ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ». (بخاری: ۸۲۲)

ترجمه: انس ابن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ کنید و هیچ یک از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد».

باب (۳۴): نشستن بعد از رکعت اول و سوم و سپس، برخاستن از آن

۴۶۰ — عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وَتْرٍ مِنْ صَلَاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا. (بخاری: ۸۲۳)

ترجمه: مالک بن حویرث رضي الله عنه می گوید: من رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که نماز می خواند و بعد از رکعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندکی می نشست و سپس برمی خاست.

باب (۳۵): تکبیر گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

۴۶۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى، فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ، وَقَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۸۲۵)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت شده است که او در نماز، هنگام بلند کردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از برخاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صدای بلند، تکبیر می گفت و فرمود: رسول الله صلى الله عليه وسلم را دیدم که چنین می کرد.

باب (۳۶): نشستن به طریقه سنت، در تشهد

۴۶۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا جَلَسَ، وَأَنَّهُ رَأَى وَلَدَهُ فَعَلَّ ذَلِكَ فَتَنَاهَا، وَقَالَ: إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْصَبَ

رَجُلِكَ الْيُمْنَى وَتَثْنِي الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ رِجْلِي لَا تَحْمِلَانِي. (بخاری: ۸۲۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در نماز، چهار زانو می نشست. ولی وقتی پرسش را دید که او هم، چهار زانو می نشیند، وی را از این کار منع کرد و گفت: نشستن به طریقه سنت، در نماز، این است که قدم پای راست را نصب کنی (ایستاده نگه داری) و قدم پای چپ را پهن نمایی. پرسش گفت: چرا خود شما چهار زانو می نشینید؟! گفت: من ناتوانم و پاهایم مرا تحمل نمی کند.

۴۶۳ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظُكُمْ لِمَصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكَبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمَكَّنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الْآخَرَ وَوَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ. (بخاری: ۸۲۸)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: من از همه شما شیوه نماز خواندن رسول الله ﷺ را بهتر می دانم. رسول الله ﷺ را هنگام گفتن تکبیر تحریمه دیدم که دستهایش را تا برابر شانه هایش بلند می کرد. در رکوع، زانوها را با کف دستهایش محکم می گرفت. آنگاه، کمرش را طوری خم می کرد که سر و کمرش در راستای هم قرار می گرفت. پس از برخاستن از رکوع، کاملاً راست و استوار می ایستاد، طوری که مهره های کمرش سر جای خود، قرار می گرفت. و هنگام سجده، دستهایش را طوری روی زمین می گذاشت که ساعدهایش نه به زمین فرش می شد و نه به بدنش می چسبید و انگشتان پاهایش را به طرف قبله می نمود. و در تشهد اول، روی پای چپ می نشست و پای راست را نصب می کرد. و در تشهد آخر، پای چپ را مقداری جلو می برد و پای راست را نصب می کرد و نشیمنگاه خود را بر زمین قرار می داد.

باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند

۴۶۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بَحِينَةَ رضی الله عنه وَهُوَ مِنْ أَرْدِ شَنْوَعَةَ، وَهُوَ حَلِيفُ لِبْنِي عَبْدِ مَنَافٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، لَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلَاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ. (بخاری: ۸۲۹)

ترجمه: عبد الله ابن بحینه رضی الله عنه؛ صحابی جلیل القدر رسول الله صلی الله علیه و آله؛ که از قبیله ازد شنوئه و از هم پیمانان عبد مناف بود، می گوید: روزی، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را می خواندیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان رکعت اول، فراموش کرد که بنشیند. مردم نیز با آنحضرت صلی الله علیه و آله بلند شدند. وقتی نماز به پایان رسید و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بود، تکبیر گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجای آورد و سپس، سلام گفت.

باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر

۴۶۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلْ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخاری: ۸۳۱)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می خواندیم و در قعدۀ، چنین دعا می کردیم: سلام بر الله، سلام بر جبرئیل، میکائیل و فلان و فلان. رسول الله صلی الله علیه و آله به

سوی ما نگاه کرد و فرمود: «خداوند، خودش منشأ سلامتی است. (هیچ نیازی ندارد که شما بر او سلام بگویید). شما باید در نماز، چنین بگویید: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ - این دعا شامل همه بندگان نیک الله در زمین و آسمان می شود - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

۴۶۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْتَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيدُ مِنَ الْمَغْرَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». (بخاری: ۸۳۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت می کند که آنحضرت ﷺ در نماز چنین دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْتَمِ وَالْمَغْرَمِ». «پروردگارا! از عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ به تو پناه می برم. پروردگارا! از اینکه مقروض و بدهکار شوم به تو پناه می برم». شخصی پرسید: یا رسول الله! شما از اینکه بدهکار شوید زیاد به خدا پناه می برید؟ فرمود: زیرا انسان بدهکار، دروغ می گوید و خلف وعده می کند».

۴۶۷ — عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي. قَالَ: «قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ». (بخاری: ۸۳۴)

ترجمه: ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم: دعایی به من بیاموز تا آنرا در نماز بخوانم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ»». «پروردگارا! بر خود بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی دیگر نیست که گناهان مرا بیامرزد. خداوندا! با عنایت خود، مرا بیامرز و بر من رحم کن. همانا تو بخشنده و مهربانی».

باب (۴۰): دعاهاى اختیاری پس از تشهد

۴۶۸ — حَدِيثُ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه فِي التَّشَهُدِ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو». (بخاری: ۸۳۵)

ترجمه: حدیث ابن مسعود رضی الله عنه درباره تشهد، در سطور بالا گذشت. در این روایت همچنین آمده است که بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هر دعایی را که مایل است، می تواند بخواند.»

باب (۴۱): سلام گفتن

۴۶۹ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا سَلَّمَ قَامَ النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. (بخاری: ۸۳۷)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: پس از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله سلام می داد و نماز به پایان می رسید، زنها بلند می شدند و می رفتند. آنحضرت صلی الله علیه و آله اندکی توقف می کرد و آنگاه برمی خاست.

باب (۴۲): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد

۴۷۰ — عَنْ عَتَبَانَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ.

(بخاری: ۸۳۸)

ترجمه: عتبان بن مالک رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نماز خواندیم. و هنگامی که ایشان سلام گفت، ما نیز سلام گفتیم.

باب (۴۳): ذکر بعد از نماز

۴۷۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَفَعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا انْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ. (بخاری: ۸۴۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ذکر با صدای بلند، بعد از نمازهای فرض، در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله رایج بود. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می کند: من با شنیدن صدای ذکرشان، می دانستم که نماز، تمام شده است.

۴۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْوَالِ بِالْذَّرَجَاتِ الْعُلَا وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يَحْجُونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ، وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ. قَالَ: «أَلَا أُحَدِّثُكُمْ إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مِنْ سَبَقِكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِ، إِلَّا مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ: تُسَبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ».

قَالَ الرَّوَاي: فَاحْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ: بَعْضُنَا تُسَبِّحُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَنَحْمَدُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلُّهُنَّ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ». (بخاری: ۸۴۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عده‌ای از فقرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ثروتمندان علاوه بر رفاہ مادی، درجات رفیع بهشت و نعمتهای جاودان آن را از آن خود ساختند.

زیرا مانند ما نماز می خوانند، روزه می گیرند و بدلیل برتری در ثروت، حج و عمره می گزارند و جهاد می کنند و صدقه می دهند. (و این کارها از ما ساخته نیست). رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا عملی به شما نیاموزم که اگر آن را انجام دهید، کسانی را که از شما پیشی گرفته اند، در خواهید یافت و بهترین انسانهایی که با شما هستند، خواهید شد. و جز کسانی که مثل شما این عمل را انجام می دهند، کسی دیگر به شما نخواهد رسید؟ آن عمل، این است که پس از هر نماز فرض، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بگویید.

راوی می گوید: بعد از آن، درباره تعداد این تسیحات میان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضی ها گفتند که «سبحان الله و الحمد لله» سی و سه بار و «الله اکبر» سی و چهار بار گفته شود. ابوهریره می گوید: در این مورد، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردم. فرمود: «هر یک را سی و سه بار، تکرار کنید».

۴۷۳ — عَنْ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (بخاری: ۸۴۴)

ترجمه: مغیره بن شعبه روایت می کند که رسول الله ﷺ بعد از هر نماز فرض، این دعا را می خواند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». (هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، از آن اوست. و همه ستایشها، شایسته اوست. هیچ کس، نمی تواند مانع بخشش تو شود. و کسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی تواند به او چیزی عطا کند. سعی و تلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد.

باب (۴۴): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز

۴۷۴ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَّحِهِ. (بخاری: ۸۴۵)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله پس از نماز، رو به ما می کرد (و می نشست).

۴۷۵ — عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَّةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءَ كَأَنَّ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي، وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». (بخاری: ۸۴۶)

ترجمه: زید بن خالد جهنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید پروردگار شما چه فرمود؟» صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح کردند در حالی که بعضی مومن و بعضی کافر شدند. آنها که گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند. و اما کسانی که آن را به ستارگان نسبت دادند به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند.»

باب (۴۵): امام می تواند در صورت نیاز از بالای شانه های مردم، عبور نماید

۴۷۶ — عَنْ عُقْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا، فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِهِ، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تَبْرِ عِنْدَنَا فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ». (بخاری: ۸۵۱)

ترجمه: عقبه رضی الله عنه می گوید: در مدینه، نماز عصر را پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم. آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از اتمام نماز، برخاست و با شتاب از روی شانه های نمازگزاران، عبور کرد و به خانه یکی از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله متحیر شدند. آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و دید که مردم از شتاب او، شگفت زده شده اند.

فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم که توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسیم کنند».

باب (۴۶): روی گردانیدن یا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

۴۷۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلَاتِهِ، يَرَى أَنْ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لَا يَنْصَرِفَ إِلَّا عَنْ يَمِينِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ. (بخاری: ۸۵۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: مواظب باشید که شیطان در نمازهای شما سهمی نداشته باشد. بدین معنا که نمازگزار فکر کند که روی گردانیدن یا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروری است. در حالی که من رسول خدا صلى الله عليه وسلم را بارها دیده ام که از سمت چپ، روی به مردم می نمود یا بیرون می رفت.

باب (۴۷): حکم خوردن سیر، پیاز و تره خام

۴۷۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ - يُرِيدُ الثُّومَ - فَلَا يَغْشَانَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ: مَا أَرَاهُ يَعْنِي إِلَّا نَيْتَهُ. وَقِيلَ: إِلَّا نَتْنَهُ. (بخاری: ۸۵۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت میکند که رسول الله صلى الله عليه وسلم با اشاره به بوته سیر، فرمود: «هر کس که از این گیاه خورد، به مساجد ما نیاید». راوی می گوید: از جابر پرسیدم: منظور آنحضرت صلى الله عليه وسلم کدام نوع سیر است؟ جابر گفت: به نظرم سیر خام است. و در روایتی دیگر گفت: به نظرم، سیری است که بوی تند دارد.

۴۷۹ — عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلًا فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَتَى بِقَدْرِ فِيهِ خَضِرَاتُ

مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرَّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَأَهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أَنَا جِي مَنْ لَا تُنَاجِي». (بخاری: ۸۵۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کس که سیر و یا پیاز بخورد، از ما کناره گیری نماید» یا فرمود: «به مساجد ما نیاید و در خانه خود بنشیند».

همچنین، روزی، یک دیگ نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوردند که در آن، چند نوع سبزی بود. بوی تندی از آنها، به مشام رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رسید. از محتویات آن (دیگ) پرسید: آنها سبزیجاتی را که در آن، وجود داشت، نام بردند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخورد و با اشاره به سوی یکی از اصحاب که همراهش بود، فرمود: «نزد او ببرید». او نیز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بخور زیرا من با کسی از نزدیک سخن می گویم (جبرئیل) که شما سخن نمی گوید».

۴۸۰- وَ فِي رِوَايَةٍ أُتِيَ بِبَدْرٍ، يَعْنِي: طَبَقًا فِيهِ خَضِرَاتٌ.

ترجمه: و در روایتی آمده است که یک سینی نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوردند که در آن، انواع سبزی وجود داشت.

باب (۴۸): وضوی کودکان

۴۸۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم مَرَّ عَلَى قَبْرِ مَنْبُودٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ. (بخاری: ۸۵۷)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: گذر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر قبری دور افتاده و تنها افتاد. بر آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ایشان صف بستند و نماز خواندند. (ابن عباس هم که در آن زمان، کودکی نابالغ بود، جزو نماز گذاران بود).

۴۸۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». (بخاری: ۸۵۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است».

۴۸۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَدْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله? قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْ لَا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صِعْرِهِ، أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، ثُمَّ حَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَوَعَطَهُنَّ، وَذَكَرَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَّصِدْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهْوِي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلَالٍ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلَالُ الْبَيْتِ. (بخاری: ۸۶۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شخصی از من پرسید: آیا با رسول الله صلی الله علیه و آله به عید گاه رفته ای؟ گفتم: بلی. ولی اگر خویشاوندی نزدیک، با رسول الله صلی الله علیه و آله نمی داشتم، به علت خرد سالی، نمی توانستم با ایشان به عید گاه بروم. آنحضرت صلی الله علیه و آله کنار پرچمی که بر سر در منزل کثیر بن صلت نصب شده بود، تشریف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگاه، زنان شروع به دادن صدقه نمودند. یکی انگشتر، دیگری النگو و آن دیگر، زیور آلات خود را بیرون می آورد و در چادر بلال می انداخت. سپس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و بلال به خانه برگشتند.

باب (۴۹): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی

۴۸۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنَكُم نِسَاءُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأَذِّنُوا لَهُنَّ». (بخاری: ۸۶۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر همسران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهید».

۱۱ - کتاب نماز جمعه

باب (۱): فرض بودن نماز جمعه

۴۸۵ — عن أبي هريرة رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيَدَ أَنَّهُمْ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاحْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالْتَأَسُّ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ». (بخاری: ۸۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امتها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است».

باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

۴۸۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طَيِّبًا إِنْ وَجَدَهُ». (بخاری: ۸۸۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: گواهی می دهم بر اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه و مسواک زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسی داشت، استفاده کند».

باب (۳): فضیلت روز جمعه

۴۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَهُ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقْرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ».

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نماید و اول وقت برای نماز جمعه برود، گویا شتری صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا گاوی صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا قوچی صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا یک مرغ صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا یک تخم مرغ صدقه نموده است. ولی زمانی که امام برای ایراد خطبه برخیزد، فرشتگان (قلم و کاغذ خود را جمع کرده) به خطبه گوش می دهند».

باب (۴): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

۴۸۸ — عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ، إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى».

ترجمه: سلمان فارسی رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، روز جمعه غسل کند و حتی المقدور، خود را پاکیزه نماید و از روغن یا مواد خوشبویی که در اختیار دارد، استفاده کند. سپس، برای نماز جمعه برود و در مسجد نیز از روی شانه های مردم، عبور نکند و آنچه برایش مقدر شده است، نماز بخواند و با دقت و رعایت سکوت، به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا این جمعه، بخشیده خواهند شد».

۴۸۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: ذَكَرُوا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا، وَأَصْبِيُوا مِنَ الطَّيِّبِ». فَقَالَ: أَمَّا الْعُغْسَلُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا الطَّيِّبُ فَلَا أُدْرِي. (بخاری: ۸۸۴)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: مردم می گویند: رسول خدا ﷺ فرموده است: «روز جمعه غسل کنید و سرهایتان را بشویید اگر چه جنب نباشید و همچنین از مواد خوشبو استفاده نمایید؟» ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در مورد دستور به غسل، بلی. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو، آن را به خاطر ندارم.

باب (۵): پوشیدن بهترین لباس

۴۹۰ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى حُلَّةً سِيرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلْقَ لَهُ فِي الْأَحِرَّةِ». ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا حُلَّةٌ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ مِنْهَا حُلَّةً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَوْنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عَطَارِدٍ مَا قُلْتَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا». فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ أَخَا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا. (بخاری: ۸۸۶)

ترجمه: عمر رضی الله عنه پارچه ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبوی ﷺ برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما این پارچه را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت هایی که به خدمت شما می رسند، آن را بپوشید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه پارچه ها را کسانی می پوشند که از نعمت های آخرت، سهمی نداشته باشند». پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به آنحضرت ﷺ هدیه دادند. رسول خدا ﷺ یکی از آنها را به عمر رضی الله عنه داد. ایشان عرض کرد: یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول خدا ﷺ فرمود: «من آن را نداده ام که بپوشی». بعداً عمر رضی الله عنه آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکه بود، فرستاد.

باب (۶): مسواک زدن در روز جمعه

۴۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ». (بخاری: ۸۸۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «اگر بر امت من، یا بر مردم دشوار نمی شد، به آنان دستور می دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند».

۴۹۲ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ فِي السَّوَاكِ». (بخاری: ۸۸۸)

ترجمه: انس رضي الله عنه میگوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «درمورد مسواک زدن، به شما زیاد تأکید نمودم».

باب (۷): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود

۴۹۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ ﴿الْمُتَنَزِّلُ﴾ السَّجْدَةَ، وَ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾. (بخاری: ۸۹۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم در نماز فجر روز جمعه، بیشتر سوره های سجده ﴿الْمُتَنَزِّلُ﴾ و دهر ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ را تلاوت می کرد.

باب (۸): نماز جمعه در روستاها و شهرها

۴۹۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

قَالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (بخاری: ۸۹۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هر یک از شما، در مورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سؤال خواهد شد». راوی می گوید: به گمانم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این جمله را نیز افزود که «مرد هم مسئول مال پدر خود می باشد. و همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سؤال خواهد شد».

باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟

۴۹۵ — حدیث أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» تقدم قریباً وزاد هنا في آخره: ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْتَسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». (بخاری: ۸۹۷)

ترجمه: حدیث ابوهریره رضی اللہ عنہ درباره اینکه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم. اما روز قیامت، پیشگام همه خواهیم بود»، بیان گردید. در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در هر هفت روز، یک بار، غسل کردن بر هر مسلمان، واجب و ضروری است. یعنی هفته ای یک بار، باید سر و بدن خود را بشوید».

باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟

۴۹۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَتَأَبُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِيِّ، فَيَأْتُونَ فِي الْعُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْعُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمْ الْعَرَقُ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لَيَوْمِكُمْ هَذَا». (بخاری: ۹۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می گوید: مردم، روز جمعه از خانه‌های خود و از عوالی (مکانی در چهار میلی مدینه) به طور نوبتی برای شرکت در نماز جمعه می آمدند. و لباسهای شان در اثر عرق و گرد و خاک، بد بو می شد. روزی رسول الله ﷺ در خانه من بود که یک نفر از آنان، نزد آنحضرت ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما برای این روز، طهارت یعنی غسل می کردید».

۴۹۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهْنَةً أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوْ اغْتَسَلْتُمْ». (بخاری: ۹۰۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: مردم، خودشان کارهایشان را انجام می دادند و با همان لباسهای کار، برای ادای نماز جمعه می آمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل می کردید».

۴۹۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ. (بخاری: ۹۰۵)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ نماز جمعه را پس از زوال آفتاب می خواند.

باب (۱۱): اگر روز جمعه هوا گرم بود

۴۹۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَرَ بِالصَّلَاةِ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلَاةِ، يَعْنِي الْجُمُعَةَ.

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ در زمستان که هوا سخت سرد می شد، نماز جمعه را زود می خواند و در تابستان که هوا سخت گرم می شد، آن را به تاخیر می انداخت.

باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه

۵۰۰ — عن أبي عبسٍ رضي الله عنه أنه قال، وهو ذاهبٌ إلى الجمعة: سمعتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يقول: «مَنْ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ».
(بخاری: ۹۰۷)

ترجمه: ابو عبس رضي الله عنه در حالی که برای نماز جمعه می رفت، گفت: از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می فرمود: «هر کس که قدم‌هایش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد.»

باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید و خودش بجایش بنشیند

۵۰۱ — عن ابنِ عمرَ رضيَ اللهُ عنَهُمَا قال: نهى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قيلَ الْجُمُعَةُ؟ قال: الْجُمُعَةُ وَغَيْرَهَا. (بخاری: ۹۱۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی کرد از اینکه کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند کرده و خود بجایش بنشیند. سؤال شد: آیا این حکم، برای روز جمعه است؟ فرمود: برای روز جمعه و غیره جمعه است.

باب (۱۴): اذان روز جمعه

۵۰۲ — عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلَهُ إِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ عَلَى الْمَنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ رضي الله عنه وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النَّدَاءُ الثَّلَاثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ. (بخاری: ۹۱۲)

ترجمه: سائب بن یزید رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اذان جمعه همان اذان اول بود که جلوی منبر گفته می شد آنهم وقتی که امام برای ایراد خطبه، بالای منبر می رفت. اما در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه وقتی جمعیت زیاد شد، اذان سوم بالای زوراء گفته شد و اضافه گردید.

باب (۱۵): یک مؤذن در روز جمعه

۵۰۳ - وَ عَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ وَ كَانَ التَّأْذِينَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَعْنِي عَلِيَّ الْمُنْبِرِ. (بخاری: ۹۱۳)

ترجمه: و در روایتی از سائب بن یزید آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله یک مؤذن بیشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زمانی که امام روی منبر می نشست، گفته می شد.

باب (۱۶): امام، روز جمعه بالای منبر به صدای اذان پاسخ دهد

۵۰۴ - عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمُنْبِرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا أَدَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ رضی الله عنه: وَأَنَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَدَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي. (بخاری: ۹۱۴)

ترجمه: معاویه رضی الله عنه روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامی که مؤذن الله اکبر گفت، او نیز الله اکبر گفت. و هنگامی که مؤذن اشهدان لاله الا الله گفت، ایشان نیز آن را تکرار کرد. وقتی مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله گفت، معاویه نیز آن را تکرار نمود. تا این که اذان به پایان رسید آنگاه، فرمود: ای مردم! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین جایگاه شنیدم که هنگام اذان گفتن مؤذن، این گونه که از من شنیدید، عمل می کند.

باب (۱۷): خطبه خواندن بالای منبر

۵۰۵ — حَدِيثُ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه فِي أَمْرِ الْمَنْبَرِ تَقَدَّمَ وَذَكَرُ صَلَاتِهِ الْقَهْقَرَى، وَزَادَ فِي هَذِهِ: فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلَاتِي». (بخاری: ۹۱۷)

ترجمه: حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه درباره نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر و پایین آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگام سجده، قبلاً بیان شد. علاوه بر آن، در این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اتمام نماز، فرمود: «ای مردم! من این عمل را بخاطر آن انجام دادم که شما به من اقتدا کنید و کیفیت نماز خواندن مرا بیاموزید.»

۵۰۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ جِدْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمَنْبَرُ، سَمِعْنَا لِلْجِدْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ. (بخاری: ۹۱۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدا بر تنه درختی تکیه می کرد و خطبه می خواند. ولی پس از اینکه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله منبری ساختند، آن تنه درخت (که دیگر مورد استفاده قرار نمی گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، می نالید. تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و دست (مبارکش) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید.

باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده

۵۰۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الْآنَ. (بخاری: ۹۲۰)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ ایستاده خطبه را آغاز می کرد. سپس اندکی می نشست و آنگاه دوباره بلند می شد. همنطور که امروز نیز رائج است.

باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه

۵۰۸ — عَنْ عَمْرِو بْنِ تَعْلَبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى بِمَالٍ أَوْ سَبِيٍّ، فَقَسَمَهُ، فَأَعْطَى رَجُلًا وَتَرَكَ رَجُلًا، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ أَنْتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ، وَأَدْعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدْعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْحَزَنِ وَالْهَلَعِ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَعْلَبَ». فَوَاللَّهِ مَا أَحَبُّ إِلَيَّ بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ. (بخاری: ۹۲۳)

ترجمه: عمرو بن تغلب رضی الله عنه می گوید: مقداری مال یا چند تن اسیر جنگی، نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ آنها را تقسیم نمود. افرادی را از این مال، داد و تعدادی را نداد. به آنحضرت ﷺ خبر رسید که آنانی که سهمی نبرده اند، ناخشنود هستند. رسول الله ﷺ پس از حمد و ثنای خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضی از این اموال، می دهم و به بعضی دیگر، نمی دهم. اما آنانی را که نداده ام، نزد من محبوب تر اند از کسانی که به آنها مال داده ام. زیرا من به کسانی که در آنها حرص و طمع می بینم، می دهم. و برخی دیگر را به خیری که خداوند در دلهایشان قرار داده است، می سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمرو بن تغلب می گوید: به خدا سوگند که این سخن رسول الله ﷺ برای من از شتران سرخ رنگ نیز محبوب تر بود.

۵۰۹ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَنْتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ». (بخاری: ۹۲۵)

ترجمه: ابو حمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شبی پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد». (و سخنرانی نمود).

۵۱۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكَبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعِصَابَةٍ دَسِيمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ» فَتَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الْأَنْصَارِ يَقْلُونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری: ۹۲۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: آخرین باری که رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر نشست، چادری بر روی شانه‌های (مبارکش) انداخته و پارچه‌ای بر سرش بسته بود. آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! نزدیک تر بیاید». مردم نیز هجوم آوردند و نزدیک آمدند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اما بعد: این گروه انصار به تدریج کم می شوند در حالی که سایر مردم، روز به روز زیاد می شوند. پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله که به مقامی رسید و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نیکوکاران انصار قدردانی کند و از خطاکاران آنها، گذشت نماید».

باب (۲۰): امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند

۵۱۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَالنَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلَانُ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْ رَكَعَتَيْنِ». (بخاری: ۹۳۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: در یکی از روزهای جمعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال ایراد خطبه بود، شخصی وارد مسجد شد و نشست. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «یا فلانی! آیا نماز

خوانده ای؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیز و دو رکعت نماز بخوان». (یعنی تحیه المسجد)

باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه

۵۱۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى تَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مَنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ ﷺ، فَمَطَرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْعَدِ وَبَعْدَ الْعَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الْآخِرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الْأَعْرَابِيُّ أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَهْدَمُ الْبِنَاءُ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلَّا أَنْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجُوبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةَ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِئْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلَّا حَدَّثَ بِالْجُودِ. (بخاری: ۹۳۳)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنہ می گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردم دچار قحطسالی شدند. در یکی از روزهای جمعه که رسول الله ﷺ مشغول ایراد خطبه بود، یکی از اعراب بادیه نشین برخاست و گفت: یا رسول خدا! دامها هلاک شدند و اهل و عیال گرسنه اند. برای ما از خدا طلب باران کن. آنحضرت ﷺ دستهایش را بلند کرد در حالی که هیچ ابری در آسمان مشاهده نمی شد. راوی می گوید: سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، هنوز آنحضرت ﷺ از دعا فارغ نشده بود که آسمان مدینه، از ابرهایی مانند کوه، پوشیده شد. پس از خطبه، وقتی که رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد، قطره های باران از محاسن مبارک ایشان، سرازیر بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعه بعد، باران ادامه پیدا کرد. در جمعه بعد، همان بادیه نشین یا شخص دیگری از میان جمع، بلند شد و گفت: ای رسول خدا! خانه ها خراب شد، اموال و دامها غرق شدند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول الله ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالی آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابری که اشاره می کرد،

پراکنده می شد. و اینگونه، ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند و آسمان مدینه به شکل دایره ای خالی از ابر درآمد. و در اثر باران، رودخانه قنات تا یک ماه جاری بود. و هرکس از اطراف مدینه می آمد، خبر از بارندگی مطلوب می داد.

باب (۲۲): خاموش نشستن و گوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

۵۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: أَنْصِتْ، وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَعَوْتَ». (بخاری: ۹۳۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسی که در مجاورت، نشسته است، بگویی: ساکت باش، سخن بیهوده ای گفته ای.»

باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

۵۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا. (بخاری: ۹۳۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که اگر بنده مومن، در آن لحظه، نماز بخواند و دعا کند، خداوند متعال دعایش را مستجاب خواهد کرد.» و با حرکات دست، کوتاهی آن لحظه را نشان داد.

باب (۲۴): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

۵۱۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَتْ عَيْرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾. (بخاری: ۹۳۶)

ترجمه: جابر ابن عبد الله رضی الله عنہما می گوید: در یکی از روزهای جمعه که آنحضرت صلی الله علیه و آله مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بودیم، کاروانی از غله وارد مدینه شد. مردم برخاسته و بسوی کاروان رفتند. فقط دوازده نفر، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله باقی ماند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ یعنی هنگامی که تجارت یا سرگرمی ای را ببینند، از اطراف تو پراکنده می شوند و تو را ایستاده رها می کنند. (این واقعه در ابتدای اسلام بود و مردم به احکام دین، آشنایی کامل نداشتند).

باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه

۵۱۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. (بخاری: ۹۳۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنہما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب در خانه اش می خواند. و دو رکعت بعد از نماز عشاء می خواند. و بعد از نماز جمعه، نمازی نمی خواند مگر زمانی که به خانه اش برمی گشت. آنگاه، در منزل دو رکعت نماز می گزارد.

احکام نماز خوف

باب (۱): نماز خوف

۵۱۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ نَجْدٍ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ، فَصَافَفْنَا لَهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي لَنَا، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ، فَجَاءُوا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِمْ رُكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رُكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ. (بخاری: ۹۴۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول الله ﷺ به سوی نجد می رفتیم. در آنجا، با دشمن روبرو شدیم و در برابر یکدیگر، صف بستیم. رسول الله ﷺ نماز را اقامه کرد. یک گروه از ما در برابر دشمن ایستاد و گروهی دیگر، پشت سر آنحضرت ﷺ به نماز اقتداء کرد. رسول الله ﷺ همراه این گروه، یک رکوع و دو سجده بجا آورد. سپس این گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهی که مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت ﷺ اقتداء نمود. رسول خدا ﷺ با این گروه نیز یک رکوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر کدام از آن دو گروه، برخاستند و یک رکوع و دو سجده باقیمانده را به تنهایی ادا نمودند.

باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده

۵۱۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فِي رِوَايَةٍ - قَالَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا. (بخاری: ۹۴۳)

ترجمه: در یک روایت از ان عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زیاد بود و ترس شدید به وجود آمد، می توان در حالت ایستاده و سوار بر مرکب، یا به هر شکل ممکن، نماز خواند».

باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می توان سواره و با اشاره، نماز خواند

۵۱۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا لَمَّا رَجَعْنَا مِنَ الْأَحْزَابِ: «لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَدْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى تَأْتِيَهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرَدِّ مِنَّا ذَلِكَ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعْنَفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ. (بخاری: ۹۴۶)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: «هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه». در مسیر راه، قبل از رسیدن به بنی قریظه، وقت نماز عصر فرا رسید. بعضی ها گفتند: ما تا به بنی قریظه نرسیم، نماز عصر را نمی خوانیم. برخی دیگر گفتند: ما نماز می خوانیم زیرا منظور آنحضرت ﷺ این نبود که نماز نخوانیم. (و اینگونه، بعضی ها در مسیر و بعضی ها در بنی قریظه، نماز عصر را خواندند). پیامبر اکرم ﷺ پس از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هیچ کدام را سرزنش نکرد. (برای توضیح بیشتر، به کتاب المغازی مراجعه شود).

ابواب عیدین

آداب نماز عیدین و جشن روز عید

باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید

۵۲۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي حَارِيتَانِ، تُغْنِيَانِ بَغْنَاءَ بُعَاثٍ، فَاضْطَجَعَ عَلَيَّ الْفِرَاشِ وَحَوْلَ وَجْهِهِ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَأَنْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعُهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجْتَا. (بخاری: ۹۴۹)

ترجمه: ام‌المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: (روز عید) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعثت، بودند که رسول الله ﷺ وارد شد و برای استراحت، به رختخواب رفت و چهره خود را برگرداند. چند لحظه بعد، ابوبکر ﷺ وارد خانه شد و با دیدن این صحنه، مرا سرزنش کرد و فرمود: صدای شیطان در خانه پیامبر؟! رسول الله ﷺ رو به ابوبکر کرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از اینکه ابوبکر سرگرم کاری دیگر شد، من با اشاره به آنها گفتم که بروید. و آنها رفتند.

باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر

۵۲۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَعْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمْرَاتٍ. وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَيَأْكُلُهُنَّ وَثْرًا. (بخاری: ۹۵۳)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز عید فطر تا چند عدد خرما نمی خورد، به عید گاه تشریف نمی برد. و در روایتی دیگر آمده است که در خوردن آنها، عدد فرد را رعایت می کرد.

باب (۳): خوردن در روز عید قربان

۵۲۲ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرُ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا». (بخاری: ۹۵۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه روز عید، فرمود: اولین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم. سپس، به خانه های خود برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است.

۵۲۳ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْاِضْحَى بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتِنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلَاةِ وَلَا نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالَ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلَاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلِ وَشُرْبِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَعَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلَاةَ، قَالَ: «شَأْثُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِي عَنِّ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (بخاری: ۹۵۵)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه نماز عید قربان، فرمود: هر کس که مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قربانی کند، قربانی اش بجا می باشد. و هر کس که قبل از نماز، ذبح کند، از او پذیرفته نمی شود. راوی میگوید: دایی من؛ ابوبرده؛ عرض کرد: یا رسول الله! من قبل از نماز، قربانی خود را ذبح نمودم چون فکر می کردم که امروز، روز خوردن و نوشیدن است. و همچنین دوست داشتم که نخست، گوسفندم در خانه ام ذبح گردد.

لذا قبل از اینکه به نماز بیایم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «گوسفند تو برای گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو برده گفت: ما یک ماده بزغاله خرد سالی داریم که از دو گوسفند، نزد من پسندیده تراست. آیا قربانی کردن آن، درست است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اما بعد از تو، برای کسی دیگر، جایز نیست».

باب (۴): رفتن به عیدگاه بدون منبر

۵۲۴ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلَاةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعْظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمَّ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَدْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَدَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلَاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيْرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لَا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلَاةِ. (بخاری: ۹۵۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می رفت و اولین کاری که انجام می داد، برگذاری نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزارانی که در صفا نشسته بودند، می ایستاد و به موعظه آنها می پرداخت، آنان را وصیت می کرد و دستورات لازم را صادر می فرمود. و اگر می خواست لشکری را به جایی اعزام نماید، یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می کرد. آنگاه، بر می گشت. راوی می گوید: پس از رسول خدا ﷺ مردم به همین شیوه عمل می کردند تا زمان مروان، فرا رسید. روزی با مروان که حاکم مدینه بود به عیدگاه رفتیم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیر بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم که مروان می خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم. ولی او خود را از دست من، رها

ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، بایراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله ﷺ را تغییر دادید. مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو میدانی اکنون نمی شود بر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که می دانم، بهتر است از آنچه که نمی دانم. (یعنی خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، برای شنیدن خطبه ما نمی نشینند، بدینجهت آنرا قبل از نماز، خواندم.

باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه

۵۲۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلَا يَوْمَ الْأَضْحَى. (بخاری: ۹۶۰)

ترجمه: ابن عباس و جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گویند: روز های عید فطر و عید قربان، برای نماز عید، اذان گفته نمی شد.

باب (۶): خطبه عیدین بعد از نماز است

۵۲۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ. (بخاری: ۹۶۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نماز عید را پشت سر رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و عثمان خواندم. همه این بزرگواران، نماز عید را قبل از خطبه می خواندند.

باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق

۵۲۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلَا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلَا الْجِهَادُ إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ». (بخاری: ۹۶۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ عملی در ایام سال، بهتر از انجام آن، در این ایام (دهه اول ذی الحجه) نیست». پرسیدند: حتی جهاد؟ فرمود: «جهاد نیز با اعمال نیک این روزها، برابری نمی کند. مگر کسیکه با جان و مال خود در راه خدا بیرون شود و هیچ چیز را برنگرداند».

باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منا) و هنگام رفتن به عرفات

۵۲۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلْبِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمَلَبِّي لَا يُنْكِرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلَا يُنْكِرُ عَلَيْهِ. (بخاری: ۹۷۰)

ترجمه: از انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که از او پرسیدند: شما همراه رسول الله ﷺ چگونه لبیک می گفتید؟ انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: برخی لبیک و عده ای تکبیر می گفتند و هیچکدام مورد اعتراض قرار نمی گرفت.

باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو، روز عید در عیدگاه

۵۲۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَذْبَحُ بِالْمُصَلَّى. (بخاری: ۹۸۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در عیدگاه، شتر را نحر و یا حیوان دیگری را ذبح می کرد. (یعنی قربانی می نمود).

باب (۱۰): تغییر راه رفتن و برگشتن به عیدگاه در روز عید

۵۳۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمَ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. (بخاری: ۹۸۶)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز عید، از یک راه به عیدگاه میرفت و از راه دیگری، بر می گشت.

۵۳۱ - قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَسْتُرْنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «دَعَهُمْ، أَمَّنَّا بَنِي أَرْفَدَةَ».
(بخاری: ۹۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا با چادری پوشانید و من به بازی گروهی از حبشی ها در مسجد، نگاه می کردم. عمر رضی الله عنه آنها را سرزنش کرد. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی ارفده را بحال خودشان بگذار.»

ابواب نماز وتر

باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است

۵۳۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلَاةُ اللَّيْلِ مِثْنِي مِثْنِي، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمْ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». (بخاری: ۹۹۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ درباره نماز شب، سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر شوند.»

۵۳۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلَاتِهِ - تَعْنِي بِاللَّيْلِ - فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الْاَيْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلَاةِ. (بخاری: ۹۹۴)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها؛ می فرماید: رسول الله ﷺ یازده رکعت، نماز شب می خواند و سجده را در آنها به اندازه ای که یک نفر از شما پنجاه آیه بخواند، طولانی می کرد. و قبل از نماز فجر، دو رکعت می خواند. سپس، به پهلو راست، دراز می کشید. تا اینکه مؤذن می آمد و او را برای نماز صبح، فرا می خواند.

باب (۲): اوقات نماز وتر

۵۳۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُلُّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَانْتَهَى وَتُرُهُ إِلَى السَّحْرِ. (بخاری: ۹۹۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در تمام بخشهای شب، نماز وتر را می خواند. و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود.

باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد

۵۳۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وَتَرًا». (بخاری: ۹۹۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید».

باب (۴): خواندن نماز وتر بر سواری

۵۳۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ. (بخاری: ۹۹۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، نماز وتر را می خواند.

باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع

۵۳۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سُئِلَ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوْقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا. (بخاری: ۱۰۰۱)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سؤال شد که آیا رسول الله ﷺ در نماز صبح، قنوت میخواند؟ جواب داد: بلی. دوباره سؤال شد: آیا قبل از رکوع، قنوت می خواند؟ گفت: مدت کوتاهی، بعد از رکوع نیز میخواند.

۵۳۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ، فَقِيلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلَانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ

قُلْتُ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أَرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَاءُ زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلًا إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أَوْلَائِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ، فَقَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ. (بخاری: ۱۰۰۲)

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: قَتَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِجْلِ وَذَكَوَانَ. (بخاری: ۱۰۰۳)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که از وی درباره خواندن قنوت سؤال کردند، گفت: قنوت، وجود داشت. پرسیدند: قبل از رکوع یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از رکوع. گفتند: فلانی به نقل از شما گفته است که قنوت، بعد از رکوع خوانده شود. انس ﷺ گفت: دروغ گفته است. رسول الله ﷺ فقط به مدت یک ماه، قنوت را بعد از رکوع می خواند و دلیلش هم این بود که رسول الله ﷺ هفتاد نفر را که بنام قراء معروف بودند به طرف گروهی از مشرکین که با آنها پیمان صلح داشت، اعزام کرد. (مشرکین پیمان را رعایت نکردند و قاریان را کشتند). رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، علیه آنان دعا نمود.

و در روایتی دیگر از انس ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، قنوت خواند و علیه رعل و ذکوان، دعای بد کرد.

۵۳۹- وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخاری: ۱۰۰۴)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: دعای قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده می شد.

۱۵ - کتاب استسقاء

باب (۱): استسقاء (طلب باران)

۵۴۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنه قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَسْتَسْقِي وَحَوْلَ رِدَاءِهِ. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ. (بخاری: ۱۰۰۵)

ترجمه: عبد الله بن زید رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم برای دعای باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (که روی شانه هایش انداخته بود) وارونه کرد. و در روایتی دیگر، دو رکعت نماز خواند.

باب (۲): نفرین پیامبر صلى الله عليه وسلم که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف، مبتلا گردان»

۵۴۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه حَدِيثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمَ سَأَلَهَا اللَّهُ». (بخاری: ۱۰۰۶)

ترجمه: حدیث ابوهریره در مورد دعای رسول الله صلى الله عليه وسلم برای مستضعفان مومن و نفرین علیه طایفه مضر، قبلا بیان گردید. در آخر آین حدیث، این جمله افزوده شده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «خداوند، بنی غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبیله اسلم را سالم نگهدارد».

۵۴۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِذْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبِّعْ كَسْبِعِ يَوْسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجَيْفَ، وَيَنْظُرُ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصَلَةِ الرَّحِمِ،

وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ
بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾
فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتِ الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ وَاللِّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ.
(بخاری: ۱۰۰۷)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با روی گردانی مردم
(از اسلام) مواجه گردید، آنان را نفرین کرد و فرمود: «خدایا! آنان را مانند زمان یوسف، دچار
هفت سال، قحط سالی بگردان». در نتیجه، آنان (کفار قریش) دچار خشکسالی شدید شدند
بطوریکه همه چیز از بین رفت. و مردم از فرط گرسنگی، پوست حیوان، گوشت مرده و
حیوانات مردار را می خوردند. و اگر یکی از آنان به سوی آسمان، نگاه می کرد، در اثر
گرسنگی، آسمان به نظرش تیره و تار می رسید. سرانجام، ابوسفیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و
گفت: ای محمد! شما که مردم را به اطاعت خدا و رعایت صله رحم، دعوت می کنید، اکنون
قومت در آستانه هلاکت قرار دارد. برای آنان دعا کن.

خداوند می فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ تا ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ
الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾. (منتظر آن روز باش که آسمان بصورت دود، بچشم آنها می
آید. و اگر ما اندکی عذاب را برداریم، شما به کفر باز می گردید. و آنروز را که ما آنها را
سخت مواخذه می کنیم، بخاطر داشته باش).

راوی می گوید: هدف از این مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه این پیش گویی
های قرآن، یعنی تیره و تار شدن آسمان، مواخذه کبری (بدر) و پیروز شدن رومی ها متحقق
شد.

۵۴۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا
أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ
أَبِي طَالِبٍ:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقِي الْعِمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ.

(بخاری: ۱۰۰۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: وقتی که به چهره (مبارک) آنحضرت ﷺ هنگام دعای باران می نگرستم که هنوز از منبر پائین نیامده بود، آب از همه ناودانها سرازیر می شد، بیاد این شعر ابوطالب می افتادم که در وصف آنحضرت ﷺ گفته بود: او زیبا رویی است که ابرها از چهره اش طلب باران می کنند. وی حامی یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است.

۵۴۴ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيَسْقُونَ. (بخاری: ۱۰۱۰)

ترجمه: وقتی قحطسالی می شد عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بوسیله دعای عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ طلب باران میکرد و میگفت: پروردگارا! ما قبلاً به وسیله پیامبرت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ طلب باران می کردیم و شما آب نازل می فرمودید، اکنون بوسیله عموی پیامبرمان (یعنی عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) از شما طلب باران می کنیم. راوی می گوید: (بوسیله دعای عباس باران می بارید).

باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع

۵۴۵ — حَدِيثُ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيرًا، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الْأَمْوَالُ، وَأَنْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمَسِّكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الْآكَامِ وَالظَّرَابِ وَبُطُونِ الْأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ. (بخاری: ۱۰۱۳)

ترجمه: حدیث انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره مردی که وارد مسجد شد و از پیامبر ﷺ - که مشغول خطبه بود- درخواست دعای باران کرد، قبلاً بیان شد. در این روایت، می گوید: شش روز، آفتاب را

ندیدیم. (یعنی باران می بارید). سرانجام، در جمعه بعد، مردی از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت ﷺ که مشغول خطبه بود، ایستاد و گفت: دامها هلاک شدند و راه ها از بین رفتند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! باران را از روی ما به اطراف، پراکنده ساز و آنرا بر تپه ها، کوه ها، دره ها و محل روئیدن درختان، هدایت فرما». راوی می گوید: بی درنگ، باران متوقف شد و ابرها پراکنده گشتند بطوریکه هنگام بیرون شدن از مسجد، در هوای آفتابی، به خانه هایمان برگشتیم.

باب (۴): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

۵۴۶ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ ﷺ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْنِنَا، اللَّهُمَّ اغْنِنَا، اللَّهُمَّ اغْنِنَا». (بخاری: ۱۰۱۴)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: (روز جمعه که رسول خدا ﷺ رو به سوی مردم، در حال ایراد خطبه بود)، دستهایش را بلند کرد و فرمود: «خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما».

باب (۵): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

۵۴۷ — حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ فِي الْاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدْأَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكْعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ. (بخاری: ۱۰۲۴)

ترجمه: حدیث عبدالله بن زید ﷺ درباره استسقاء، قبلاً بیان شد. در این روایت، می گوید: رسول الله ﷺ پشت به مردم و رو به قبله کرد و دعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه کرد و دو رکعت نماز، با صدای بلند، اقامه نمود.

باب (۶): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید

۵۴۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلَّا فِي الْأَسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری: ۱۰۳۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بجز دعای استسقاء، برای هیچ دعای دیگری، دست‌ها را بلند نمی‌کرد. و در این دعا، باندازه ای دست‌ها را بالا می‌برد که سفیدی زیر بغل (مبارکش) دیده می‌شد.

باب (۷): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت

۵۴۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا». (بخاری: ۱۰۳۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله بارندگی را می‌دید، این دعا را می‌خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفید بگردان.

باب (۸): هنگام وزش طوفان و باد شدید

۵۵۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كَانَتْ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری: ۱۰۳۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: هنگام وزیدن باد تند (طوفان شدید)، چهره مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر می‌کرد. و این تغییر، در چهره ایشان، نمایان بود.

باب (۹): پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بوسیله باد صبا، نصرت و یاری شدم»

۵۵۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». (بخاری: ۱۰۳۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسیله باد صبا (باد شرقی)، مرا یاری کرد و قوم عاد بوسیله باد دبور (غربی)، نابود گردید».

باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله و دیگر مصائب، گفته میشود

۵۵۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتْنُ وَبِهَا يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری: ۱۰۳۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دعا کرد و فرمود: «خدایا! در سرزمین شام و یمن ما برکت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در شام و یمن ما برکت نازل بفرما». برای بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله است و شاخهای شیطان، از آنجا سر بر می آورند».

باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می بارد

۵۵۳ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ: لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الْأَرْحَامِ، وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ». (بخاری: ۱۰۳۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کلید های غیب، پنج چیز هستند که هیچ کس جز الله، آنها را نمی داند: ۱- هیچ کس نمی داند که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. ۲- هیچ کس نمی داند که در رحم ها، چه وجود دارد. ۳- هیچ کس نمی داند که فردا چه کاری را انجام خواهد داد. ۴- هیچ کس نمی داند که در چه سرزمینی خواهد مُرد. ۵- هیچ کس نمی داند که چه زمانی باران خواهد بارید».

۱۶ - کتاب کسوف (خورشید گرفتگی)

باب (۱): خواندن نماز کسوف

۵۵۴ - عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَنْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَجْرُ رِدَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا رَكَعَتَيْنِ حَتَّى أَنْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ». وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: «وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ». (بخاری: ۱۰۴۰ و ۱۰۴۸)

ترجمه: ابوبکر رضی اللہ عنہ می گوید: نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودیم که خورشید گرفتگی بوجود آمد. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و در حالی که گوشه لباسش به زمین کشیده می شد، به مسجد رفت. ما نیز پشت سر ایشان، وارد مسجد شدیم. و به امامت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت نماز خواندیم تا اینکه خورشید گرفتگی بر طرف شد. سپس، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خسوف و کسوف هرگز به خاطر مرگ کسی اتفاق نمی افتند. بنابر این، هر وقت با آنها مواجه شدید، نماز بخوانید و دعا کنید تا اینکه گرفتگی آنها، برطرف شود». و در روایتی دیگر از ابوبکر آمده است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند به وسیله آنها بندگانش را می ترساند».

۵۵۵ - وَفِي رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». (بخاری: ۱۰۴۳)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ می گوید: روز وفات ابراهیم؛ (پسر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم) در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خورشید گرفتگی رخ داد. مردم گفتند: خورشید گرفتگی بخاطر مرگ پسر

رسول الله ﷺ اتفاق افتاده است. رسول الله ﷺ فرمود: «خسوف و کسوف بخاطر مرگ یا زندگی کسی بوقوع نمی پیوندند. پس هرگاه، چنین حالتی هایی را دیدید، نماز بخوانید و دعا کنید».

باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف

۵۵۶ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرُّكُوعِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أُغْيِرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزِنِي عَبْدُهُ أَوْ تَزِنِي أُمَّتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». (بخاری: ۱۰۴۴)

ترجمه: ودر روایتی، عایشه رضی الله عنها می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ خورشید گرفتگی رخ داد. آنحضرت ﷺ همراه مردم، نماز خواند و قیام و رکوع آنرا بسیار طولانی کرد. واز رکوع برخاست و دوباره تا دیر وقت، قیام کرد، اما اندکی کمتر از قیام اول. و بعد به رکوع رفت اما اینبار رکوع را از رکوع قبلی، اندکی کوتاه تر گرفت. و سپس به سجده رفت و آنرا نیز طولانی کرد. در رکعت دوم نیز مانند رکعت اول، عمل کرد. و پس از اتمام نماز، خورشید گرفتگی نیز برطرف شد. آنگاه به ایراد خطبه پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ماه و خورشید دو نشانه از نشانه های (قدرت) الله هستند. و بخاطر مرگ و زندگی کسی، دچار گرفتگی نمی شوند. پس هرگاه، چنین حالت هایی را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید». سپس، اضافه نمود: «ای امت محمد! بخدا سوگند! هرگاه، یکی از بندگان الله، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچ کس، به اندازه غیرت خدا به جوش نمی آید. ای امت محمد! اگر آنچه را من می دانم شما می دانستید، بسیار کم می خندیدید و زیاد گریه می کردید».

باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی

۵۵۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ

عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تُودِي: إِنَّ الصَّلَاةَ جَامِعَةٌ. (بخاری: ۱۰۴۵)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، هنگامی که

خورشید گرفتگی رخ می داد، ندا داده می شد که: نماز جماعت برگزار می شود.

باب (۴): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف

۵۵۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ

تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذِكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِدًا بِاللَّهِ مِنْ

ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْكُسُوفِ ثُمَّ قَالَتْ فِي آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا

مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. (بخاری: ۱۰۴۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: زنی یهودی نزد من آمد و چیزی خواست و به من

گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ

پرسیدم: آیا مردم در قبر هایشان عذاب داده می شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از عذاب قبر به خدا

پناه می برم». سپس عایشه رضی الله عنها حدیث کسوف را ذکر نمود و در پایان آن، فرمود:

همچنین، رسول الله ﷺ به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند.

باب (۵): برگزاری نماز کسوف با جماعت

۵۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرَ حَدِيثَ الْكُسُوفِ بِطُولِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْتُكَ كَعَكَعْتَ؟ فَقَالَ ﷺ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْحِنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عَنْقُودًا، وَلَوْ أَصَبْتُهُ لَأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيََتِ الدُّنْيَا، وَأَرَيْتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرِ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النَّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخاری: ۱۰۵۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا! ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سرجای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینیم. اگر آن خوشه را بر می گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می دادند». گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا آنان کفر و ناسپاسی می کنند». پرسیدند: آیا به خدا کفر می ورزند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می کنند. اگر شما تمام عمر به او، نیکی کنید، ولی یک بار از شما، قصوری ببیند، می گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده‌ام».

باب (۶): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب

۵۶۰ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. (بخاری: ۱۰۵۴)

ترجمه: اسماء؛ دختر ابو بکر رضی الله عنهما؛ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام خورشید گرفتگی، دستور می داد (و تشویق می کرد که مردم) برده های خود را آزاد کنند.

باب (۷): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی

۵۶۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لَا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يَخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْرَعُوا إِلَيَّ ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِعْفَارِهِ». (بخاری: ۱۰۵۹)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضی الله عنہ می گوید: روزی، خورشید گرفتگی رخ داد. رسول الله ﷺ از ترس اینکه مبادا قیامت رسیده باشد، سراسیمه برخاست، به مسجد رفت و طولانی ترین نمازی را که من تا کنون از ایشان رضی الله عنہم دیده ام، خواند و فرمود: «این نشانه هایی که خداوند می فرستد بخاطر زندگی و مرگ کسی نیست. بلکه خداوند با چنین پدیده هایی بندگانش را می ترساند. هرگاه چنین چیزی را مشاهده کردید، به یاد الله، مشغول شوید و به نماز و توبه روی آورید.»

باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف

۵۶۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلَاةِ الْكُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلَاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكَعَتَيْنِ وَأَرْبَعِ سَجَدَاتٍ. (بخاری: ۱۰۶۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز کسوف را با صدای بلند می خواند. سپس، تکبیر می گفت و به رکوع می رفت. بعد، از رکوع برمی خاست و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت و دوباره، قرائت را اعاده می نمود و رکوع می کرد. بدین ترتیب در دو رکعت نماز کسوف، چهار رکوع و چهار سجده، انجام می داد.

۱۷ - کتاب سجده تلاوت

باب (۱): آنچه درباره سجده تلاوت و سنت بودن آن، آمده است

۵۶۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصَى أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا. (بخاری: ۱۰۶۷)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه، سوره نجم را تلاوت کرد و سجده نمود. کلیه کسانی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، نیز سجده کردند. به جز یک پیرمرد که بجای سجده، مثنی خاک یا سنگریزه برداشت و بر پیشانی خود مالید و گفت: همین برایم کافی است. راوی می گوید: بعدها، او را دیدم که در حالت کفر، کشته شد.

باب (۲): سجده سوره «ص»

۵۶۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «ص» لَيْسَتْ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَسْجُدُ فِيهَا. (بخاری: ۱۰۶۹)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (با وجودی که) سجده سوره «ص» ضروری نیست ولی من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که هنگام رسیدن به آن، سجده می کرد.

باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد

۵۶۵ — وَحَدِيثُهُ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سَجَدَ بِالنَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيبًا مِنْ رِوَايَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ. (بخاری: ۱۰۷۱)

ترجمه: حدیث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بیان شد. و در این روایت، می افزاید: همراه آنحضرت ﷺ، مسلمانان، مشرکان، جن و انس، همگی سجده کردند.

باب (۴): کسی که آیه سجده را خواند و سجده نکرد

۵۶۶ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «وَالنَّجْمِ»، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا. (بخاری: ۱۰۷۳)

ترجمه: زید بن ثابت رضی الله عنہ می گوید: سوره نجم را نزد رسول الله ﷺ تلاوت کردم (ولی) آنحضرت ﷺ سجده نکرد.

باب (۵): سجده سوره انشقاق

۵۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ فَسَجَدَ بِهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ. (بخاری: ۱۰۷۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنہ روایت است که وی سوره انشقاق را تلاوت کرد و سجده نمود. از او پرسیدند: چرا سجده کردی؟ گفت: اگر رسول الله ﷺ را نمی دیدم که سجده می کرد، سجده نمی کردم.

باب (۶): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد

۵۶۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ. (بخاری: ۱۰۷۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: گاهی که رسول الله ﷺ یکی از سوره های دارای سجده را تلاوت می نمود و سجده می کرد، ما نیز همراه ایشان، سجده می کردیم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جایی برای نهادن پیشانی بر زمین، پیدا نمی کردیم.

۱۸ - کتاب کوتاه خواندن نماز

باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است و مدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند

۵۶۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ . (بخاری: ۱۰۸۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شکسته) می خواند.

۵۷۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. فَبِيلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا. (بخاری: ۱۰۸۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ از مدینه منوره به مکه رفتیم. آنحضرت ﷺ نمازها را شکسته می خواند تا اینکه به مدینه برگشتیم. شخصی پرسید: در مکه چند روز ماندید؟ گفت: ده روز، آنجا ماندیم.

باب (۲): نماز خواندن در منا

۵۷۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا. (بخاری: ۱۰۸۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در منا، نماز را با رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر و ابتدای خلافت عثمان رضی الله عنه، دو رکعت خواندم. اما بعداً، عثمان رضی الله عنه نماز را کامل (یعنی چهار رکعت) خواند. (زیرا عثمان در مکه ازدواج کرده بود و خود را مقیم می دانست).

۵۷۲ — عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ رضی الله عنه آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ. (بخاری: ۱۰۸۳)

ترجمه: حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در امن ترین روزها، در منا، دو رکعت نماز برای ما امامت نمود.

۵۷۳ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه لَمَّا قِيلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانَ رضی الله عنه بِمِنَى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكَعَاتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ. (بخاری: ۱۰۸۴)

ترجمه: هنگامی که به ابن مسعود رضی الله عنه گفتند: عثمان رضی الله عنه در منا برای ما چهار رکعت، امامت نموده است. وی (متأسف شد و) انا لله وانا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله صلی الله علیه و آله در منا دو رکعت خواندم، با ابوبکر رضی الله عنه در منا دو رکعت خواندم و با عمر رضی الله عنه در منا دو رکعت خواندم. ای کاش! بجای این چهار رکعت، همان دو رکعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند.

باب (۳): در چه مسافتی نماز، شکسته خوانده می شود؟

۵۷۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ». (بخاری: ۱۰۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که مسیر یک شبانه روز راه را بدون محرم، به مسافرت برود».

باب (۴): نماز مغرب، در سفر هم، سه رکعت خوانده می شود

۵۷۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلَا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ. (بخاری: ۱۰۹۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخیر می انداخت و آنگاه، سه رکعت می خواند. و چند لحظه بعد، دو رکعت نماز عشاء، می خواند. و بعد از آن، نمازی نمی خواند تا اینکه نصف شب (برای تهجد) بیدار می شد.

۵۷۶ — عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ. (بخاری: ۱۰۹۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ نمازهای نفل را در حالت سواری و بدون اینکه روبه قبله باشد، می خواند.

باب [۵]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

۵۷۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلُهُ. (بخاری: ۱۱۰۰)

ترجمه: از انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که سوار بر الاغ، نماز می خواند در حالی که چهره اش، سمت چپ قبله، قرار داشت. از او پرسیدند: چرا به سوی غیر قبله، نماز می خوانی؟ گفت: اگر نمی دیدم که رسول الله ﷺ چنین می کرد، هرگز چنین نمی کردم.

باب (۶): ترک نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

۵۷۸ — عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: صحبت النبي ﷺ فلم أره يُسبِّحُ في السفرِ وقالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. (بخاری: ۱۱۰۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در مسافرت‌ها، همراه رسول الله ﷺ بودم. ندیدم که ایشان ﷺ، سنت بخواند. و خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ یعنی رسول الله ﷺ برای شما بهترین نمونه و الگو است.

باب (۷): خواندن نماز نفل، در سفر

۵۷۹ — عن عامر بن ربيعة رضي الله عنه: أنه رأى النبي ﷺ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. (بخاری: ۱۱۰۴)

ترجمه: عامر بن ربیعہ می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که شب هنگام، در حالیکه سوار بر شتر بود و چهره اش به سمت مسیر شتر بود، نماز نفل می خواند.

باب (۸): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر

۵۸۰ — عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: كان رسول الله ﷺ يجمع بين صلاة الظهر والعصر إذا كان على ظهر سير، ويجمع بين المغرب والعشاء. (بخاری: ۱۱۰۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در سفر، نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم می خواند.

باب (۹): اگر کسی نتوانست نشسته نماز بخواند، میتواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند

۵۸۱ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرٌ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ». (بخاری: ۱۱۱۷)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنه می گوید: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم. از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان.»

باب (۱۰): اگر کسی بخاطر عذری، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیه نماز را ایستاده بخواند

۵۸۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ. (بخاری: ۱۱۱۸)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: من رسول الله صلی الله علیه و آله را ندیدم که نماز شب را نشسته بخواند مگر زمانی که پا به سن گذاشت. در این هنگام، قرائت را نشسته می خواند و وقتی که می خواست به رکوع برود، بلند می شد و حدود سی تا چهل آیه، قرائت می نمود. سپس، به رکوع می رفت.

۵۸۳ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلَاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْضَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعْتُ. (بخاری: ۱۱۱۹)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در رکعت دوم نیز، چنین می کرد و پس از اتمام نماز، اگر من بیدار بودم، با من حرف می زد و گرنه، می خوابید.

۱۹ - کتاب نماز تهجد

باب (۱): تهجد خواندن در شب

۵۸۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدَّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَوْ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

(بخاری: ۱۱۲۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که برای نماز شب، برمی خاست، این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدَّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَوْ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

«پروردگارا! تمام تعریف‌ها از آن توست. محافظ زمین و آسمان و آنچه که در میان آنها وجود دارد، تو هستی. فقط تو شایسته حمد و ثنایی.

حاکم زمین و آسمان و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. روشنی آسمانها و زمین و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. حمد، شایسته توست. تو بر حقی و وعده ات نیز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پیامبرانت حق، محمد حق، و قیامت نیز حق می باشد.

پروردگارا! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، به تو توکل نمودم و به تو روی آوردم. به کمک تو با دشمنان، مبارزه کردم. و تو را حکم قرار دادم. خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا ببامرز. پروردگارا! تقدیم و تاخیر بدست توست. معبود برحقی، جز تو، وجود ندارد یا غیر از تو، خدایی وجود ندارد. بار الها! هیچ قدرتی غیر از تو که بتواند توفیق (کار نیک) دهد و از معصیت دور نماید، وجود ندارد».

باب (۲): فضیلت نماز شب

۵۸۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقْصَاهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أَنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِينَا مَلَكًا آخَرَ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نَعَمْ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدَ لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. (بخاری: ۱۱۲۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می دید، آن را برای آنحضرت ﷺ تعریف می کرد. من هم که در آن زمان، نوجوان بودم و در مسجد نبوی می خوابیدم، آرزو داشتم که خوابی بینم و آنرا برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمایم. سرانجام، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به

صورت چاهی درست شده بود که دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می گفتم از دوزخ به خدا پناه می برم، فرشته ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

صبح آن روز، خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضی الله عنها؛ تعریف کردم. و او آن را برای پیامبر ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته ای است. کاش! نماز شب می خواند». راوی می گوید: بعد از آن، عبد الله ﷺ شب ها را خیلی کم می خوابید. (یعنی: بیشتر به عبادت می پرداخت).

باب (۳): مریض میتواند تهجد را ترک نماید

۵۸۶ — عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: اشْتَكَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ. (بخاری: ۱۱۲۴)

ترجمه: جندب بن عبدالله ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بیمار شد و یک یا دو شب، تهجد را ترک نمود.

باب (۴): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن.

۵۸۷ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَفَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلَا تُصَلِّيَانِ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثْنَا، فَانصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلِّ يَضْرِبُ فِخْذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾. (بخاری: ۱۱۲۷)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: شبی، رسول الله ﷺ به خانه ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آیا نماز شب نمی خوانید؟» گفتم: یا رسول الله! ارواح ما در اختیار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بیدار نماید، بیدار می شویم. آنحضرت ﷺ با شنیدن سخنان من، بدون اینکه پاسخی بدهد، برگشت. و در حین بازگشت، شنیدم که (با تأسف) با

دست، به ران خود می زند و این آیه را می خواند: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (حقاً که انسان، بیش از هر چیز دیگر، به بحث و مجادله، می پردازد).

۵۸۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدْعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُجِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةً أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيَفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لَأُسَبِّحُهَا. (بخاری: ۱۱۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: چه بسا، رسول الله ﷺ عملی را دوست داشت که انجام دهد، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به آن عمل کنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترک می کرد. بهمین دلیل، آنحضرت ﷺ به خواندن نماز چاشت مواظبت نمی کرد. ولی من، همواره، آنرا می خوانم.

باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز می خواند که پاهایش ورم می کرد.

۵۸۹ — عَنْ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرْمُقَ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيَقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (بخاری: ۱۱۳۰)

ترجمه: مغیره بن شعبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ شبها بقدری به نماز می ایستاد که پاها و ساقهای مبارکش، ورم می کردند. به آنحضرت ﷺ می گفتند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می اندازی؟ (در حالی که خداوند گناهان اول و آخرت را بخشیده است) در جواب می فرمود: «آیا بنده ای شکر گزار نباشم».

باب (۶): خوابیدن در وقت سحر

۵۹۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ الْكَلِيلِ، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ

صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (بخاری: ۱۱۳۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین نماز، نزد خدا، نماز داوود عليه السلام و بهترین روزه، نزد خدا، روزه داوود عليه السلام است. ایشان تا نصف شب، می خوابید و یک سوم آنرا بیدار می ماند و (نماز می خواند). و بعد از آن، یک ششم دیگر را دوباره می خوابید. و یک روز، روزه می گرفت و یک روز، می خورد».

۵۹۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ الدَّائِمُ، قِيلَ لَهَا: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ. (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: محبوب ترین عمل نزد رسول الله ﷺ، عملی بود که همیشه انجام می گرفت. یکی پرسید: رسول الله ﷺ چه وقت برای نماز شب، بیدار می شد؟ گفت: وقتی که بانگ خروس را می شنید.

۵۹۲— وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى. (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: و در روایتی دیگر، آمده است که عایشه رضی الله عنهما فرمود: هنگامی که رسول الله ﷺ بانگ خروس را می شنید، بر می خاست و نماز می خواند.

۵۹۳— وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلَّا نَائِمًا تَعْنِي النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری: ۱۱۳۳)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: همواره، هنگام فرارسیدن سحر، آنحضرت صلی الله علیه و آله در خانه من، خواب بود.

باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب

۵۹۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۱۱۳۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضي الله عنه می فرماید: شبی، با رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز شب، خواندم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم قیام را باندازه ای طولانی کرد که من تصمیم بدی گرفتم. پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ گفت: تصمیم گرفتم که بنشینم و رسول الله صلى الله عليه وسلم را تنها بگذارم.

باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله صلى الله عليه وسلم در شب

۵۹۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ صَلَاةُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَعْنِي بِاللَّيْلِ. (بخاری: ۱۱۳۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می فرماید: نماز رسول الله صلى الله عليه وسلم در شب، سیزده رکعت بود.

۵۹۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوِثْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ. (بخاری: ۱۱۴۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شبها رسول الله صلى الله عليه وسلم در مجموع با نماز وتر و دو رکعت سنت فجر، سیزده رکعت، نماز می خواند.

باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت صلى الله عليه وسلم و آنچه که از آن، منسوخ شده است

۵۹۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ. (بخاری: ۱۱۴۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: گاهی رسول الله صلی الله علیه و آله در یک ماه، چندین روز، روزه نمی گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهی چندین روز را روزه می گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر می خواستی شبها او را در حال نماز ببینی، می دیدی و اگر می خواستی در حال خواب ببینی، می دیدی.

باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت گردن کسی که نماز شب نمی خواند

۵۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ قَافِيَةَ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلَاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَأَرْقُدْ، فَإِنْ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلَّا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسَلَانَ. (بخاری: ۱۱۴۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگام شب که شما می خوابید، شیطان بر پشت گردنهای شما سه گره می زند و می گوید: شب طولانی است، بخواب. اگر (کسی به حرف او گوش نکرد و) از خواب بیدار شد و ذکر خدا را بر زبان آورد، یکی از گره‌های شیطان، باز می شود. و اگر وضو گرفت، گره دوم باز می شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز می شود. در این حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بیدار می شود.»

باب (۱۱): شخصی که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوش ادرار می کند

۵۹۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ». (بخاری: ۱۱۴۴)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از شخصی سخن بمیان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است و برای نماز، بیدار نمیشود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان در گوش های او، ادرار کرده است».

باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب

۶۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ؟» (بخاری: ۱۱۴۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می فرماید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟»

باب (۱۳): کسی که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدار شود

۶۰۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِاللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَدَانَ الْمُؤَذِّنُ وَتَبَّ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلَّا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ. (بخاری: ۱۱۴۶)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها درباره نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد. فرمود: اول شب، می خوابید و آخر شب، بیدار می شد و نماز می خواند و سپس به رختخواب، بر می گشت. و وقتی که مؤذن، اذان می گفت، بر می خاست. و اگر نیاز به غسل بود، غسل می کرد. و گرنه، وضو میگرفت و برای نماز صبح، بیرون می رفت.

باب (۱۴): نماز شب پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان

۶۰۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلَاتِهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسَلُّ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطَوْلِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسَلُّ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطَوْلِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنِي تَنَامَانِ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي». (بخاری: ۱۱۴۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها درباره نماز شب رسول الله ﷺ در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول الله ﷺ در رمضان و غیر رمضان، بیشتر از یازده رکعت، نمی خواند. ابتدا چهار رکعت می خواند و آنها را بسیار زیبا و طولانی می نمود. سپس، چهار رکعت دیگر میخواند. و آنها را نیز بهمان زیبایی رکعات اول، ادا می کرد. و در پایان، سه رکعت دیگر می خواند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا شما قبل از خواندن نماز وتر، می خوابید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ای عایشه! چشم هایم می خوابند، اما قلبم بیدار است».

باب (۱۵): سخت گیری و مبالغه در عبادت، مکروه است

۶۰۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ؟» قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِرِزْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا، حُلُوهُ، لِيُصَلَ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَتَعَدَّ». (بخاری: ۱۱۵۰)

ترجمه: انس بن مالک می گوید: روزی، رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که میان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «این ریسمان، چیست؟» مردم گفتند: آنرا زینب رضی الله عنها بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته میشود، آن را می گیرد و (به کمک آن، به نماز، ادامه می دهد). رسول الله ﷺ فرمود: «خیر».

(نیازی نیست) آن را باز کنید. تا زمانیکه شما بانشاط هستید، نماز بخوانید. و هرگاه، خسته شدید، بنشینید».

باب (۱۶): کراهیت ترک نماز شب، برای کسی که به آن، پای بند بوده است

۶۰۴ — عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ».

(بخاری: ۱۱۵۲)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من، فرمود: «ای عبد الله! مثل فلانی نباش که (ابتدا) نماز شب می خواند. سپس، آن را ترک کرد».

باب (۱۷): فضیلت کسی که شب، بیدار شود و نماز بخواند

۶۰۵ — عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلَاتُهُ». (بخاری: ۱۱۵۴)

ترجمه: عباد بن صامت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که در شب بیدار شود و این دعا، یعنی: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) را بخواند و سپس، بگوید: خدایا! مرا مغفرت کن. یا دعای دیگری نماید، خداوند، اجابت میکند. و اگر (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته می شود».

۶۰۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقْصُصُ فِي قِصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنْ أَحَا لَكُمْ لَا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ رضی الله عنه:

وَإِنَّا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ	إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فِقْلُوبُنَا	بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنْ مَا قَالَ وَأَقِعُ
يَبِيْتُ يُجَافِي جَنَبَهُ عَنِ فِرَاشِهِ	إِذَا اسْتَنْقَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِعُ

(بخاری: ۱۱۵۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه در حالی که از گذشته تعریف می کرد و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت، فرمود: برادر شما؛ عبدالله بن رواحه رضی الله عنه؛ بیهوده نه سروده است. آنجا که میگوید: در میان ما پیامبری وجود دارد که هنگام صبح، کتاب خدا را تلاوت می کند. و پس از گمراهی، ما را به راه راست هدایت کرد. قلوب ما یقین دارد که هر چه فرموده است، تحقق پیدا می کند. شبها که مشرکان به خواب گران فرو رفته اند، آنحضرت صلی الله علیه و آله رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها می سازد.

۶۰۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةَ إِسْتَبْرَقٍ، فَكَأَنِّي لَا أُرِيدُ مَكَانًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتْيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ۱۱۵۶)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله، خواب دیدم که یک قطعه پارچه ابریشمی در دست دارم. و بوسیله آن، به هر طرف از بهشت که اراده می نمودم، پرواز می کردم. و همچنین، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند. و سپس، بقیه حدیثی را که قبلاً در شماره (۵۸۵) ذکر شد، بیان نمود.

باب (۱۸): دعای استخاره و دو رکعتی خواندن نماز نفل

۶۰۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَمَّى حَاجَتَهُ».

(بخاری: ۱۱۶۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همان گونه که سوره ای از قرآن را به ما می آموخت، استخاره در همه کارها را نیز به ما یاد می داد. و می فرمود: «هرگاه قصد انجام کاری را کردید، دو رکعت نماز نفل بخوانید و چنین دعا کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ».

سپس، حاجت خود را ذکر کند».

ترجمه دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خیر می کنم. و از قدرت تو، توانایی می طلبم. و از فضل بی پایانت، بهره می جویم. زیرا که تو، توانایی و من ناتوانم. و تو می دانی و من نمیدانم و تو دانای غیب هستی. خدایا! تو می دانی اگر این کار، به خیر دین، دنیا و عاقبت کار

من می انجامد، آنرا برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر برای دین، دنیا و عاقبت کار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف کن) و خیر را برایم مقدّر نما و مرا بدان، خوشنود ساز.

باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن

۶۰۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتِي الْفَجْرِ. (بخاری: ۱۱۶۳)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می فرماید: رسول الله ﷺ بر هیچ یک از نمازهای نفلی، به اندازه دو رکعت سنت فجر، مواظبت نمی کرد.

باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می شود

۶۱۰ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّىٰ إِنِّي لَأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأَمِّ الْكِتَابِ. (بخاری: ۱۱۶۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: رسول الله ﷺ سنت های فجر را باندازه ای مختصر و کوتاه می خواند که با خود می گفتم: آیا سوره فاتحه را خواند؟!

باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن

۶۱۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي ﷺ بِثَلَاثٍ، لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّىٰ أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَاةِ الضُّحَىٰ وَنَوْمٍ عَلَى وِثْرٍ. (بخاری: ۱۱۷۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: دوستم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ سه توصیه به من فرمود که تا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم کرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نماز چاشت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابیدن.

باب (۲۲): سنت های قبل از نماز ظهر

۶۱۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَا يَدْعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الْعَدَاةِ. (بخاری: ۱۱۸۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله چهار رکعت قبل از نماز ظهر و دو رکعت قبل از نماز فجر را ترک نمی کرد.

باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

۶۱۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةٌ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً. (بخاری: ۱۱۸۳)

ترجمه: عبد الله مزنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قبل از نماز مغرب، دو رکعت نماز بخوانید». و این جمله را سه بار، تکرار کرد. و پس از تکرار سوم، فرمود: «هر کس که بخوهد». و جمله فوق را به خاطر این فرمود که دوست نداشت، مردم آنرا سنت مؤکده تلقی کنند.

۲۰- کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

۶۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وسلم، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى». (بخاری: ۱۱۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد: ۱- مسجد الحرام ۲- مسجد النبی صلى الله عليه وسلم ۳- مسجد الاقصی.

۶۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيَمَا سِوَاهُ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». (بخاری: ۱۱۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از نماز خواندن در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام».

باب (۲): مسجد قبا

۶۱۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ لَا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلَّا فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضَحَى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَا، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِتْمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلَا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لَا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا. (بخاری: ۱۱۹۱، ۱۱۹۲)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او نماز چاشت نمی خواند، مگر در دو روز. نخست، روزی که وارد مکه می شد. یعنی هنگامی که می خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد می شد. ابتدا، خانه کعبه را طواف می کرد. سپس، دو رکعت نماز، در مقام ابراهیم می خواند. دوم، روزهای شنبه که به مسجد قبا می رفت. وقتی وارد مسجد می شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بیرون رود. (بدین جهت در آنجا، نماز می خواند).

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ گاهی پیاده و گاهی سواره، به زیارت مسجد قبا می رفت. من همان کاری را انجام می دهم که سایر دوستانم می کنند. و هیچ کس را از خواندن نماز، در سایر اوقات شبانه روز، منع نمی کنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانید.

باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله ﷺ

۶۱۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». (بخاری: ۱۱۹۶)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «میان خانه و منبر من، باغی از باغهای بهشت است. و منبر من، بر روی حوض من، (کوثر) قرار دارد».

۲۱ - کتاب انجام دادن کاری در نماز

باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

۶۱۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ، فَيُرَدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ شُغْلًا». (بخاری: ۱۱۹۹)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: (ابتدا) هنگامی که رسول الله صلى الله عليه وسلم مشغول نماز خواندن بود و ما به ایشان سلام می دادیم، جواب سلام ما را می داد. اما هنگامیکه از نزد نجاشی (پس از هجرت به حبشه) برگشتیم و سلام دادیم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغولیت دیگری وجود دارد».

۶۱۹ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلَاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ. (بخاری: ۱۲۰۰)

ترجمه: و در روایتی، زید بن ارقم رضي الله عنه می گوید: در ابتدای اسلام، هنگام نماز خواندن، با یکدیگر صحبت می کردیم. اما زمانی که این آیه نازل شد که: (بر نمازها مواظبت کنید بویژه نماز میانه، و برای خدا با فروتنی بایستید). به ما دستور داده شد تا در نماز، سکوت را رعایت نماییم.

باب (۲): هموار کردن سنگ ریزه ها در نماز

۶۲۰ — عَنْ مُعَيْقِبِ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلًا فَوَاحِدَةً». (بخاری: ۱۲۰۷)

ترجمه: معقیب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره کسی که خاکهای مکان سجده اش را هموار می کند، فرمود: «اگر می خواهید این کار را انجام دهید، یک بار کافی است».

باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد

۶۲۱ — عَنْ أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى يَوْمًا فِي غَزْوَةٍ وُلِّجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَتَّبِعُهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَتَمَانِي، وَشَهِدْتُ تَبْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْعَهَا تَرْجِعُ إِلَيَّ مَأْلَفَهَا، فَيَسْقُ عَلَيَّ. (بخاری: ۱۲۱۱)

ترجمه: از ابو برزه اسلمی رضی الله عنه روایت است که: وی روزی، در یکی از غزوات در حالی که لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز می خواند. اسب، او را می کشید و وی بدنبال اسب، حرکت می کرد. شخصی به او اعتراض کرد. ابوبرزه گفت: حدود شش، هفت و یا هشت غزوه، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و از نزدیک می دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله چگونه کارها را ساده می گرفت و سخت گیری نمی کرد. اگر من با اسبم برگردم بهتر است از اینکه، آن را رها سازم تا فرار کند و مرا دچار مشکل نماید.

۶۲۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْخُسُوفِ وَقَالَ فِي هَذِهِ الرُّوَايَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «وَلَقَدْ رَأَيْتُ النَّارَ يَحِطُّمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرُو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَبَّ السَّوَابَّ». (بخاری: ۱۲۱۲)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره خسوف (خورشید گرفتگی) قبلاً ذکر شد و در این روایت، بعد از آن، می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دوزخ را دیدم که شعله هایش، یکدیگر را در کام خود فرو می بردند. و عمرو بن لُحی را در دوزخ دیدم. او همان کسی بود که حیوانات را وقف بتها می کرد و رها می ساخت».

باب (۴): جواب ندادن سلام در نماز

۶۲۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَةٍ لَهُ، فَاذْطَلَقْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّةِ الْأُولَى، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي». وَكَانَ عَلَيَّ رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ. (بخاری: ۱۲۱۷)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا دنبال کاری فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله صلی الله علیه و آله سلام مرا جواب نداد. خدا می داند که در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شاید تاخیرم باعث ناراحتی ایشان شده است. بار دوم، سلام عرض کردم. باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله جواب نداد. من بیشتر ناراحت شدم. برای بار سوم، سلام گفتم. این بار، رسول الله صلی الله علیه و آله جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوی می گوید: (در آن لحظه) رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که صورتش به سوی قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز می خواند.

باب (۵): دست به کمر ایستادن، در نماز

۶۲۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا. (بخاری: ۱۲۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه کسی، هنگام نماز خواندن، دست به کمر بایستد، نهی فرموده است.

۲۲ - کتاب سجده سهو

باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند

۶۲۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالَ: صَلَّيْتُ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ. (بخاری: ۱۲۲۶)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ظهر را پنج رکعت خواند. شخصی پس از نماز، پرسید: آیا نماز، اضافه شده است؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «مگر چه شده است؟» گفت: شما پنج رکعت، نماز خواندید. آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از اینکه سلام داده بود، دو سجده (سهو) بجا آورد.

باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید و گوش فرا دهد.

۶۲۶ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَنْهَى عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا وَكَانَ عِنْدِي مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ: قَوْمِي بِجَنَبِهِ فَقُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ، فَفَعَلْتُ الْجَارِيَةَ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَاسْتَأْخَرْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتُ أَبِي أُمِّيَّةَ، سَأَلْتُ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ، فَشَعَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهُمَا هَاتَانِ». (بخاری: ۱۲۳۳)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها میفرماید: از رسول اکرم صلى الله عليه وسلم شنیدم که از خواندن دو رکعت، بعد از نماز عصر، منع می کرد. اما من دیدم که در خانه من، دو رکعت، بعد از نماز

عصر خواند. آن روز، چند زن انصاری، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه ای گفتم: نزد رسول الله ﷺ برو و از قول من، بگو: ای رسول خدا ﷺ! شما از خواندن این دو رکعت، ممانعت میکردی. ولی اکنون می بینم که آنها را می خوانی. و افزود که اگر آنحضرت ﷺ با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول الله ﷺ رفت و چنان کرد. رسول اکرم ﷺ با دست، اشاره فرمود. دختر نیز خود را عقب کشید (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای دختر ابوامیه! تو درباره دو رکعت بعد از عصر، پرسیدی. باید بگویم: عده ای از افراد قبیله عبد قیس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو رکعت بعد از ظهر من، فوت شد. اینها، همان دو رکعت بود که خواندم.»

۲۳ - کتاب جنائز

باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد

۶۲۷ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي فَأَخْبَرَنِي»، أَوْ قَالَ: «بَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». (بخاری: ۱۲۳۷)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرستاده ای از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد یا مژده داد که هر کس، از امتیان من بمیرد، ولی به خدا شرک نوریزه باشد، به بهشت می رود». ابوذر می گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: اگر چه دزدی و زنا کرده باشد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر چه دزدی و زنا کرده باشد.»

۶۲۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. (بخاری: ۱۲۳۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می شود». و من می گویم: هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک نورزیده است، وارد بهشت می شود.

باب (۲): تشیع جنازه

۶۲۹ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلَامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا: عَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالذِّيَابِجِ، وَالْقَسِيِّ، وَالْإِسْتَبْرَقِ». (بخاری: ۱۲۳۹)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه به آن، امر کرد، عبارتند از: ۱ - تشیع جنازه ۲ - عیادت مریض ۳ - قبول دعوت ۴ - کمک و یاری مظلوم ۵ - پاسخ دادن به سلام ۶ - جواب عطسه ۷ - وفای به عهد.

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: ۱ - استفاده از ظروف نقره‌ای ۲ - انگشتر طلا ۳ - استفاده از لباس ابریشمی ۴ - استفاده از دیباج (نوعی پارچه ابریشمی) ۵ - استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) ۶ - استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (و هفتمین چیزی که در این حدیث نیامد، زین و پالانی است که از ابریشم ساخته شده باشد. چنانچه در روایات دیگر آمده است).

باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن

۶۳۰ — عَنْ أُمِّ الْعَلَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا — امْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، بَايَعَتِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله : أَنَّهُ أَقْتَسَمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، فَأَنْزَلَنَا فِي أَبِيَاتِنَا، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ، فَلَمَّا تُوفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ

فِي أَثْوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهِدَتِي عَلَيْكَ: لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ؟» فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَاللَّهُ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي.» قَالَتْ: فَوَاللَّهِ لَا أَزْكِي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا. (بخاری: ۱۲۴۳)

ترجمه: ام علاء رضی الله عنها؛ بانوی انصاری که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود؛ میگوید: انصار، برای دادن مسکن به مهاجرین، قرعه کشی کردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه هایمان بردیم. پس از مدتی، بیمار شد و در همان بیماری، فوت کرد. وقتی او را غسل دادیم و کفن پوشانیدیم، رسول الله ﷺ وارد شد. من گفتم: ای ابو سائب، (کنیه عثمان بن مظعون) خدا تو را رحمت کند. من گواهی می دهم که تو نزد الله، بسیار عزیز و گرامی هستی. رسول الله ﷺ فرمود: «تو از کجا میدانی که او نزد خداوند، گرامی است؟» گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. پس چه کسی نزد خداوند، عزیز و گرامی خواهد بود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او اکنون در گذشته است. بخدا، من برایش امید خیر دارم. اما سوگند به خدا، من که رسول خدا هستم، نمیدانم با من چه خواهد شد.» راوی میگوید: بخدا سوگند، از این به بعد، بر تزکیه هیچ کس، گواهی نخواهم داد.

۶۳۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَبِي، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهِ، أَبْكِي، وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ لَا يَنْهَانِي، فَجَعَلْتُ عَمَّتِي فَاطِمَةَ تُبْكِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تُبْكِينَ أَوْ لَا تُبْكِينَ، مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتَيْهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ.» (بخاری: ۱۲۴۴)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره اش برمی داشتم و گریه می کردم. مردم مرا از این کار، منع می کردند. اما آنحضرت ﷺ منع نمی فرمود. عمه ام؛ فاطمه؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله ﷺ فرمود:

«چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (۴) کسی که به اهل میت، خبر مرگ او را می دهد

۶۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا. (بخاری: ۱۲۴۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش، اعلام کرد. سپس، به مصلی رفت و مردم را به صف کشید و چهار تکبیر گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

۶۳۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَخَذَ الرَّأْيَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ — وَإِنَّ عَيْنِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَتَذَرِفَانِ — ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ امْرَأَةٍ فَفُتِحَ لَهُ». (بخاری: ۱۲۴۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که اشک می ریخت، فرمود: «زید پرچم اسلام را بدست گرفت و شهید شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهید شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ایشان نیز به شهادت رسید. سرانجام، خالد بن ولید بدون اینکه بعنوان امیر لشکر تعیین شود، پرچم را بدست گرفت و پیروز شد».

باب (۵): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد

۶۳۴ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ يُتَوَفَّى لَهُ ثَلَاثٌ لَمْ يَلْغُوا الْحَنْثَ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ». (بخاری: ۱۲۴۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر فرد مسلمانی که سه فرزند نابالغ خود را از دست بدهد (و صبر نماید)، خداوند متعال با فضل و رحمتی که نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (۶): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد.

۶۳۵ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الْأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ تُوُفِّيَتْ ابْنَتُهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، إِنْ رَأَيْتِنَّ ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الْأَخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَادْنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِي إِزَارَهُ. (بخاری: ۱۲۵۳)

ترجمه: ام عطیه انصاری رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله، روزی که دخترش فوت کرده بود، نزد ما آمد و فرمود: «او را سه بار، یا پنج بار، یا بیش از این، اگر لازم بود با آب و سدر، غسل دهید. و در شستن آخر، از کافور استفاده کنید. و وقتی که از غسل او فارغ شدید، مرا اطلاع دهید». ما نیز پس از غسل، ایشان را مطلع ساختیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله ازارش (پارچه بلندی که دور کمر می بستند) را داد و فرمود: «او را با این پارچه، بپوشانید». یعنی قبل از کفن نمودن.

باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود

۶۳۶ — وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قَالَ: «أَبْدَأُوا بِمِيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثَلَاثَةَ قُرُونٍ.

ترجمه: و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غسل را از طرف راست و از اعضای وضوی او، شروع کنید». در پایان، ام عطیه گفت: موهای سرش را با شانه، به سه قسمت تقسیم کردیم.

باب (۸): استفاده از پارچه سفید، برای کفن

۶۳۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَفَّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَّةٍ بَيْضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهِنَّ قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. (بخاری: ۱۲۶۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میفرماید: رسول الله ﷺ در سه قطعه پارچه کتانی یمنی سفید، که در آنها پیراهن و عمامه وجود نداشت، کفن گردید.

باب (۹): کفن کردن در دو پارچه

۶۳۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَقَفَ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوْقَ صَتْرِهِ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ، وَلَا تُحْمَرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُعْتَبَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا». (بخاری: ۱۲۶۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شخصی، هنگام وقوف در عرفات، از سواری خود، بر زمین افتاد و گردنش شکست (و وفات کرد). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهید و در دو پارچه، کفن کنید و مواد خوشبو نزنید و سرش را نپوشانید. زیرا او، روز قیامت، لیبک گویان، برانگیخته می شود».

باب (۱۰): کفن میت

۶۳۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَبِي لَمَّا تُوفِّيَ جَاءَ ابْنَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أَكْفِنُهُ فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ، فَقَالَ: «أَذِنِّي أُصَلِّيَ عَلَيْهِ». فَآذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ ﷺ، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: «أَنَا بَيْنَ خَيْرَتَيْنِ، قَالَ: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ

لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» . فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَزَلَّتْ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾ . (بخاری: ۱۲۶۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی که عبد الله بن اُبی مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش، دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: «هنگامی که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر ﷺ پیراهن آنحضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به من اختیار داده شده است. خداوند می فرماید: (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند این آیه را نازل فرمود: (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان).

۶۴۰ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيْقِهِ وَالْبَسَهُ قَمِيصَهُ. (بخاری: ۱۲۷۰)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: بعد از اینکه عبد الله بن اُبی در قبر گذاشته شد، رسول الله ﷺ آمد و او را بیرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشید و پیراهن خود را نیز به تنش داد.

باب (۱۱): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود

۶۴۱ — عَنْ حَبَّابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عَمِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِي بِهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكْفِنُهُ إِلَّا بُرْدَةً، إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُعْطِيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الْإِذْحِرِ» . (بخاری: ۱۲۷۶)

ترجمه: خباب رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله فقط بخاطر خوشنودی الله هجرت کردیم و اجر ما هم با خدا است. بعضی از ما، بدون اینکه چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، فوت کردند. از جمله آنها می توان، مصعب بن عمیر رضی الله عنه را نام برد. و بعضی از ما، میوه هجرت را پس از اینکه رسیده بود، چید. هنگامی که مصعب بن عمیر رضی الله عنه در جنگ احد به شهادت رسید، جز چادری کوتاه برای کفن کردن او، چیز دیگری وجود نداشت. اگر سرش را می پوشانیدیم، پاهایش برهنه می شد. و اگر پاهایش را می پوشانیدیم، سرش برهنه می شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرش را با چادر بپوشانید و بر پاهایش، برگ گیاه اذخر بریزید».

باب (۱۲): کسی که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، کفن اش را قبلاً آماده کرد و به او اعتراض نشد

۶۴۲ — عَنْ سَهْلٍ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِبُرْدَةٍ مَّنْسُوجَةٍ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: نَسَحْتُهَا بِيَدِي فَجِئْتُ لِأَكْسُوكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا، وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَنَهَا فَلَانَ فَقَالَ: أَكْسِنِيهَا، مَا أَحْسَنَهَا! قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنَتْ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتُهُ، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ لِأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي، قَالَ: سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. (بخاری: ۱۲۷۷)

ترجمه: سهل رضی الله عنه می گوید: زنی، چادری را که کناره آن، بافتنی داشت، به آنحضرت صلی الله علیه و آله هدیه داد - راوی از مردم پرسید: آیا میدانید بُرده چیست؟ گفتند: چادری پُرز دار است. سهل گفت: صحیح است - و گفت: این چادر را با دست خودم بافته ام و نزد شما آورده ام تا آنرا بپوشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله که به آن نیاز داشت، آنرا پذیرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده کرد. یکی از اصحاب، آنرا پسندید و گفت: چقدر زیبا است! آنرا به من بدهید. مردم، به او گفتند: کار خوبی نکردی. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله بدان نیاز داشت و آن را پوشیده بود. با وجود این، تو آن را طلب کردی. و میدانی که هر گاه از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد. آن شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم. بلکه

میخواهم آن را کفن خود، نمایم. سهل می گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص، گردید.

باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه

۶۴۳ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعَزَّمْ عَلَيْنَا. (بخاری: ۱۲۷۸)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: ما زن ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شدیم. ولی این منع، قطعی نبود.

باب (۱۴): سوگ نشتن زن، برای غیر شوهر

۶۴۴ — عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَحِلُّ لَأَمْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تُحَدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخاری: ۱۲۸۱)

ترجمه: ام حبیبه رضی الله عنها؛ همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ؛ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هر زن مؤمنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مجاز نیست بیش از سه روز، برای کسی سوگوار باشد مگر برای شوهرش، که در آنصورت، می تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشیند.»

باب (۱۵): زیارت قبور

۶۴۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِأَمْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرِ، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبِّ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَائِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى». (بخاری: ۱۲۸۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و گریه می کرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پیشه کن». آن زن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی شناخت، به او گفت: برو کنار. تو به مصیبت من گرفتار نشده ای. به آن زن گفتند: او رسول الله صلی الله علیه و آله است. زن به خانه پیامبر آمد. آنجا، نگاهیانی نیافت. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: (بیخشید) من شما را نشناختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر، همان است که در آغاز مصیبت، باشد».

**باب (۱۶): گفته پیامبر صلی الله علیه و آله «میت بسبب گریه اهل خانه اش، عذاب داده میشود»
اگر به آن وصیت کرده باشد**

۶۴۶ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُرْسِلَتْ ابْنَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قَبِضَ فَأَتَيْتُنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لِيَأْتِيَنَهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَرِجَالٌ، فَرَفَعَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّبِيِّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعَّقُ كَأَنَّهَا شَنْ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءَ».

(بخاری: ۱۲۸۴)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: دختر بچه یکی از دختران رسول الله صلی الله علیه و آله در سكرات موت، بسر می برد. وی قاصدی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و از او خواست تا بیاید. رسول الله صلی الله علیه و آله به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند. صبر کن و امید ثواب داشته باش».

دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برای بار دوم، قاصدی فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و آله را سوگند داد که حتماً بیاید. آنحضرت صلی الله علیه و آله به اتفاق سعد بن عباده، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند نفر دیگر از یارانش، تشریف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله سپردند در حالی که نفسش، مانند مشک می خشک شده، صدا می داد.

با دیدن این صحنه، اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. سعد گفت: ای رسول خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این رحمتی است که خداوند، در دل بندگانش نهاده است. و همانا خداوند، بر بندگانی که رحم و شفقت داشته باشند، رحم می کند».

۶۴۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدَمَعَانِ قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ؟» فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: فَانزِلْ. قَالَ: فَانزَلَ فِي قَبْرِهَا. (بخاری: ۱۲۸۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: در تشییع جنازه یکی از دختران رسول الله ﷺ شرکت کرده بودیم. آنحضرت ﷺ کنار قبر، نشسته بود و در حالیکه اشک از چشمان (مبارکش) سرازیر بود، فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد؟» ابوطلحه ﷺ گفت: بلی، من هستم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس، تو برای گذاشتن میت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت.

۶۴۸ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». فَبَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، وَاللَّهِ مَا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» وَقَالَتْ: حَسْبُكُمْ الْقُرْآنُ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. (بخاری: ۱۲۸۸)

ترجمه: عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گریه کردن خویشاوندان میت، موجب عذاب میت می شود». این خبر، بعد از شهادت عمر ﷺ به عایشه رضی الله عنها رسید. وی فرمود: خداوند عمر ﷺ را رحمت کند. بخدا سوگند، رسول الله ﷺ فرمود که خداوند، میت مومن را به سبب گریه کردن خویشاوندانش، عذاب می دهد. بلکه فرمود: «خداوند، عذاب میت کافر را بخاطر گریستن خویشاوندانش، می افزاید». عایشه رضی الله عنها افزود: گواهی قرآن در این مورد، کافی است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ یعنی هیچ کس، گناه شخص دیگری را متحمل نمی شود.

۶۴۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ يَهُودِيَّةً يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلَهَا، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا». (بخاری: ۱۲۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ از کنار قبر زنی یهودی، گذر کرد که خویشاوندانش بر آن، گریه می کردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خویشاوندان این میت، برایش گریه میکنند در حالی که خودش در قبر، عذاب داده می شود».

باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت

۶۵۰ — عَنْ الْمُغِيرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبِ عَلَيَّ أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». وَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ». (بخاری: ۱۲۹۱)

ترجمه: مغیره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست. هر کس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید». همچنین شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هر میتی که نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده می شود». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست

۶۵۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». (بخاری: ۱۲۹۴)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که (هنگام مصیبت) به سر و صورت خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست».

باب (۱۹): رثای پیامبر ﷺ برای سعد بن خوله

۶۵۲ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ وَجَعِ اشْتِدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلثِي مَالِي؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ، فَقَالَ: «لَا». ثُمَّ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ — أَوْ: كَثِيرٌ — إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلَ فِي فِي امْرَأَتِكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلِّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلِّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلًا صَالِحًا إِلَّا أَزْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخَلِّفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ، وَيُضِرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ، لَكِنَّ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرِثُنِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ. (بخاری: ۱۲۹۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می گوید: سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می توانم دو سوم سرمایه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آنرا صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وراثت را پس از (مرگ) خود، بی نیاز ترک گویی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست گدایی پیش این و آن، دراز کنند. و هر چه تو به خاطر خوشنودی الله برای زبردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار میدهی». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از یارانم، زنده بمانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چنین بشود، هر عملی را که انجام میدهی، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شاید اگر زنده بمانی، گروهی از تو نفع ببرند و گروهی دیگر (مشرکان و کافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت یارانم را پذیر و آنان را دوباره به کفر و گمراهی برنگردان. اما بیچاره سعد بن خوله...». رسول الله ﷺ با این جمله، برای

سعد بن خوله، اظهار تأسف کرد زیرا وی در مکه ماند و همانجا در گذشت و موفق نشد هجرت کند.

باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت

۶۵۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه: أَنَّهُ وَجَعَ وَجَعًا شَدِيدًا، فَعُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجَرٍ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فَبَكَتْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِيَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَرِيَ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ. (بخاری: ۱۲۹۶)

ترجمه: از ابوموسی رضي الله عنه روایت است که او بیمار شد. و از شدت بیماری، بیهوش گشت در حالی که سرش، روی زانوی همسرش، قرار داشت و همسرش با صدای بلند، گریه می کرد. ابوموسی نتوانست جلوی گریه او را بگیرد. اما هنگامیکه به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسانی که رسول خدا صلى الله عليه وسلم از آنها، اظهار بیزارى کرده است.

پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می کنند و گریبان چاک می دهند و موهای سرشان را می کنند، اعلام برائت نمود.

باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره اش، نمایان باشد

۶۵۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرَ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرِفُ فِيهِ الْحُزْنَ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ — شَقٌّ الْبَابِ — فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرَ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَةَ، فَأَخْبَرَهُ: أَنَّهُنَّ لَمْ يُطِيعْنَهُ، فَقَالَ: «انْهَيْهُنَّ». فَأَتَاهُ الثَّلَاثَةَ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَعَمْتُ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْتِ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ». (بخاری: ۱۲۹۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه به رسول الله صلى الله عليه وسلم رسید، ایشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه،

از چهره اش، نمایان بود. عایشه رضی الله عنها می گوید: من از شکاف در، نگاه می کردم. شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از گریه و فغان زنه‌ای خانه جعفر ﷺ، خبر داد. رسول الله ﷺ به او امر کرد تا آنها را از گریستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما دیری نگذشت که دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمی کنند. رسول الله ﷺ بار دیگر، فرمود: «آنان را منع کن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: ای رسول خدا! آنان بر ما غلبه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «در دهان‌شان خاک بریز». (یعنی به هر صورت که شده است آنان را از این کار، باز دار. فتح الباری).

باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت

۶۵۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَاتَ ابْنُ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَنَحَّتْهُ فِي حَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْعُلَامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدْ اسْتَرَاحَ، وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمْتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمْ فِي لَيْلَتِكُمْ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلَادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ». (بخاری: ۱۳۰۱)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: یکی از پسران ابوطلحه در غیاب وی، فوت کرد. همسرش وقتی دید فرزندش فوت کرده است، او را غسل داد و کفن کرد و در گوشه خانه گذاشت. هنگامی که ابوطلحه آمد، پرسید: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و امیدوارم که راحت شده باشد. ابوطلحه خیال کرد که همسرش راست می گوید و شب را خوابید. صبح غسل نمود و هنگامی که می خواست از خانه بیرون رود، همسرش گفت: بچه فوت کرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله ﷺ خواند و ماجرا را برای آنحضرت ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، برکت دهد».

راوی می گوید: یکی از انصار مدینه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نه فرزند گردید که همه قاری قرآن شدند.

باب (۲۳): پیامبر ﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم

۶۵۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَيْفِ الْقَيْنِ، وَكَانَ ظُفْرًا لِإِبْرَاهِيمَ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّمَهُ، ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ».

(بخاری: ۱۳۰۳)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: با رسول الله ﷺ نزد ابوسیف آهنگر رفتیم. او پدر رضاعی ابراهیم؛ فرزند رسول الله ﷺ بود. آنحضرت ﷺ ابراهیم را برداشت و بوسید و بویید. بار دیگر که به خانه ابوسیف رفتیم، ابراهیم، آخرین لحظات زندگی اش را می گذراند. اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم گریه میکنید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن عوف، گریه کردن من، نشانه شفقت و مهربانی است». و همچنانکه اشک می ریخت، فرمود: «چشمها، اشک می ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی خدا شود به زبان نخواهیم آورد. و ما بخاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

باب (۲۴): گریه کردن، نزد مریض

۶۵۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ

أَبِي وَقَاصٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «قَدْ قَضَى؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلَا تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا — وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ — أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». (بخاری: ۱۳۰۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: سعد بن عبادہ رضی الله عنه بیمار شد. رسول الله صلی الله علیه و آله باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم برای عیادت ایشان، تشریف برد. هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، اعضای خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا فوت کرده است؟» گفتند: خیر، یا رسول الله! آنحضرت صلی الله علیه و آله به گریه افتاد. مردم چون رسول الله صلی الله علیه و آله را در حال گریه دیدند، همگی شروع به گریه کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر نمی دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی دهد. بلکه بخاطر این، (اشاره بطرف زبان) عذاب می دهد یا رحم می کند. و میت بخاطر آه و ناله اطرفیان، عذاب داده می شود». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (۲۵): نهي از نوحه خوانی

۶۵۸ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لَا نُنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمُّ سَلِيمٍ وَأُمُّ الْعَلَاءِ وَأَبْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةٌ مُعَاذٍ، وَأَمْرَاتَيْنِ. أَوْ ابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ وَأَمْرَأَةٌ مُعَاذٍ وَأَمْرَأَةٌ أُخْرَى. (بخاری: ۱۳۰۶)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم. اما هیچ کس از ما به این عهد وفا نکرد، مگر پنج زن: ام سلیم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن دیگر.

باب (۲۶): برخاستن برای جنازه

۶۵۹ — عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ جَنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا، أَوْ تُخَلِّفَهُ، أَوْ تُوَضَّعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلَّفَهُ». (بخاری: ۱۳۰۸)

ترجمه: عامر بن ربیعہ رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که یکی از شما جنازه ای را دید، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد یا بر زمین گذاشته شود».

باب (۲۷): تشیع کننده جنازه، چه وقت بنشیند؟

۶۶۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوَضَّعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ رضی الله عنه، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: صَدَقَ. (بخاری: ۱۳۰۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: در تشیع جنازه ای، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اینکه جنازه به زمین گذاشته شود، نشستیم. در آن لحظه، ابوسعید رضی الله عنه آمد. دست مروان را گرفت و گفت: بلند شو. بخدا سوگند، او (ابوهریره) می داند که رسول الله صلی الله علیه و آله از نشستن، قبل از اینکه جنازه به زمین نهاده شود، منع فرموده است. ابوهریره رضی الله عنه گفت: ابوسعید رضی الله عنه راست می گوید.

باب (۲۸): بلند شدن برای جنازه یهودی

۶۶۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةً، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جَنَازَةٌ يَهُودِيٌّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا». (بخاری: ۱۳۱۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: جنازه ای از جلوی ما عبور کرد. رسول الله ﷺ بخاطر او بلند شد و ما نیز همراه ایشان، بلند شدیم. سپس، گفتیم: یا رسول الله! این جنازه یهودی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه جنازه ای را دیدید، بلند شوید».

باب (۲۹): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان

۶۶۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرَّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدُّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ». (بخاری: ۱۳۱۴)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می شود و مردان آنرا بر روی شانه هایشان می گذارند، اگر شخص نیکی باشد، می گوید: مرا زودتر ببرید. اگر شخص ناصالحی باشد، به فغان و ناله در می آید و می گوید: وای بر من، مرا کجا میرید؟ این آه و فغانش را بجز انسان، هر چیز دیگر می شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بیهوش می افتند».

باب (۳۰): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

۶۶۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجَنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إِلَيْهِ، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». (بخاری: ۱۳۱۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: جناز را هر چه زودتر به گورستان ببرید. اگر انسان نیکی باشد، پس او را زودتر به خیری که در انتظارش می باشد، می رسانید. و اگر انسان بدی باشد، زودتر، شری را از روی شانه های خود، بر زمین می گذارید.

باب (۳۱): فضیلت تشییع جنازه

۶۶۴ — عن ابن عمر رضي الله عنهما: أنه قيل له: إن أباه هريرة رضي الله عنه يقول: من تبع جنازة فله قيراط. فقال: أكثر أبو هريرة علينا، فصدقت عائشة رضي الله عنها أبا هريرة وقالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول. فقال ابن عمر رضي الله عنهما: لقد فرطنا في قرايط كثيرة. (بخاری: ۱۳۲۳، ۱۳۲۴)

ترجمه: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتند: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هر کس، جنازه ای را تشییع کند، باندازه یک قیراط (واحد پیمانہ)، اجر دریافت می کند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ابوهریره رضی الله عنه زیاد روایت می کند! بعد، عایشه رضی الله عنها نیز حدیث ابوهریره رضی الله عنه را تأیید کرد و فرمود: من این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پس ما تاکنون، قیراطهای زیادی را از دست داده ایم.

باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور

۶۶۵ — عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلی الله علیه و آله قال في مرضه الذي مات فيه: «لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد». قالت: وكولا ذلك لأبرزوا قبره غير أنني أخشى أن يتخذ مسجداً. (بخاری: ۱۳۳۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفات خود، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند، آنان قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». عایشه رضی

الله عنها می گوید: اگر این احتمال وجود نمی نداشت، قبر رسول الله ﷺ را آشکار می کردند (یعنی در حجره قرار نمی دادند). ولی می ترسم که مردم آنرا مسجد قرار دهند.

باب (۳۳): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است

۶۶۶ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نَفْسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَّهَا. (بخاری: ۱۳۳۱)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنہ می گوید: همراه رسول الله ﷺ بر زنی که ایام نفاس (زایمان) فوت کرده بود، نماز جنازه خواندیم. آنحضرت ﷺ مقابل کمر میت، ایستاد. (و نماز خواند).

باب (۳۴): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

۶۶۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ. (بخاری: ۱۳۳۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: او در نماز جنازه، سوره فاتحه را خواند و گفت: (این کار را کردم) تا مردم بدانند که (خواندن فاتحه در نماز جنازه) سنت است. (البته اینجا مراد خواندن با صدای بلند است). (مترجم)

باب (۳۵): مردگان، صدای پای (تشیع کنندگان) را می شنود

۶۶۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولَانِ لَهُ:

مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ،
 فَيَقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ
 ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ
 مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيَقَالُ: لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً
 بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ». (بخاری: ۱۳۳۸)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هنگامی که بنده ای را در قبرش
 میگذارند و دوستانش بر می گردند و می روند، میت صدای پاهایشان را می شنود. در این هنگام،
 دو فرشته نزد او می آیند، او را می نشانند و از وی می پرسند: درباره این شخص، یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 چه می گفتی؟ جواب می دهد: من گواهی می دهم که محمد صلی اللہ علیہ وسلم بنده خدا و رسول او است.
 فرشته ها می گویند: به جایگاه خود در روزخ نگاه کن. خداوند آنرا برای تو با جایی در
 بهشت، عوض کرده است». آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را می بیند. اما
 اگر آن شخص، کافر یا منافق باشد، در جواب فرشتگان، می گوید: من چیزی نمیدانم. هر چه
 مردم می گفتند، من نیز می گفتم. به او می گویند: تو ندانستی و نه سعی کردی که بدانی. سپس،
 با پتکی آهنی، ضربه محکمی بر فرق سرش، می کوبند. آنگاه، چنان فریادی سر می دهد که بجز
 انسانها و جن ها، همه مخلوقات اطراف او، فریادش را می شنوند».

باب (۳۶): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس

۶۶۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا
 السَّلَامَ، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكُّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أُرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَا يُرِيدُ
 الْمَوْتَ، فَردَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَثْنِ ثَوْرٍ،
 فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيُّ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ
 الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمِيَةً بِحَجَرٍ».

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ كُنْتُ تَمَّ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ». (بخاری: ۱۳۳۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ملک الموت برای قبض روح حضرت موسی علیه السلام فرستاده شد. هنگامی که نزد او رفت، حضرت موسی علیه السلام او را سیلی زد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: خدایا، مرا برای قبض روح بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد. خداوند چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوی بگذارد. به ازای هر تار مویی که زیر دستش قرار می گیرد، یک سال بر عمرش اضافه می شود. حضرت موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسی علیه السلام گفت: حال که چنین است، ترجیح می دهم، اکنون بمیرم. و از خداوند خواست تا او را نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله پرتاب سنگی از آن، قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آنجا بودیم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه سرخ، به شما نشان می دادم.

باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید

۶۷۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّحْلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أَحَدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخَذًا لِلْقُرْآنِ؟» فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُعَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ. (بخاری: ۱۳۴۳)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو نفر از شهدای احد را در یک پارچه کفن میکرد. سپس، می پرسید: «کدام یک، قرآن را بیشتر میدانند؟» پس کسی را که قرآن بیشتری می دانست، در لحد، مقدم میکرد. و فرمود: «من روز قیامت، برای اینها، گواهی خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون هایشان، دفن کنند. و همچنین، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد.

باب (۳۸): نماز بر شهید

۶۷۱ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». (بخاری: ۱۳۴۴)

ترجمہ: عقبہ بن عامر رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیرون رفت و بر شهدای احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت، جلوتر از شما خواهم بود و برای شما گواهی خواهم داد. بخدا سوگند، همین حالا حوض خود (کوثر) را می بینم. و کلیدهای تمام خزانه های روی زمین، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از این نیست که شما بعد از من، مشرک شوید، بلکه از این می ترسم که شما برای بدست آوردن مال دنیا، به رقابت برخیزید.

اگر کودکی مسلمان شد و مرد، آیا بر او جنازه خوانده شود؟ و آیا کودک، به اسلام دعوت شود؟

۶۷۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، عِنْدَ أُطْمِ بَنِي مَعَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلْمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟» فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى؟» قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَا تَيْبِنِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ حَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «إِحْسَاءٌ فَلَنْ تَعْدُو قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبُ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،
 وَأَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتَلُّ أَنْ يَسْمَعَ مِنْ ابْنِ
 صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ — يَعْنِي فِي
 قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمَزَةٌ أَوْ زَمْرَةٌ — فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَتَّقِي
 بَجْدُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لِابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافٍ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ
 ﷺ، فَتَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتَهُ بَيْنَ». (بخاری: ۱۳۵۴،
 ۱۳۵۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به اتفاق عمر ﷺ و تنی
 چند از یارانش، به طرف ابن صیاد رفت. ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی
 از بچه ها در قِلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود. و متوجه آمدن رسول الله ﷺ نشد، تا اینکه
 آنحضرت ﷺ با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می دهی که
 من، رسول خدا هستم». ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «آری، گواهی می دهم که تو
 رسول امیها هستی». سپس، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا تو گواهی می دهی که من، (ابن صیاد)
 رسول خدا هستم؟ رسول الله ﷺ سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ایمان دارم».
 سپس، آنحضرت ﷺ پرسید: «چه می بینی؟» ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من
 میآیند. رسول الله ﷺ فرمود: «این امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برای
 پنهان کرده ام، آیا می توانی بگویی چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره دخان بود).
 رسول الله ﷺ فرمود: «خدا تو را خوار کند، تو از حد خود، نمی توانی تجاوز کنی». عمر ﷺ عرض
 کرد: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او دجال باشد، از
 بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

همچنین، عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله ﷺ و ابی بن کعب به
 طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. آنحضرت ﷺ میخواست بدون اینکه ابن صیاد
 متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صیاد در چادری خود را پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی
 را زمزمه می کرد. رسول الله ﷺ با اینکه خود را پشت درختی پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را
 دید. به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله ﷺ فرمود:
 «اگر مادرش او را به حال خود می گذاشت، همه چیز، روشن می شد».

۶۷۳— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمَ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطْعَمَ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۱۳۵۶)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نوجوانی یهودی که برای رسول الله ﷺ خدمت می کرد، بیمار شد. آنحضرت ﷺ به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوی پدرش که نزد او نشسته بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمد ﷺ) اطاعت کن. (یعنی اسلام را بپذیر). او مشرف به اسلام شد. رسول الله ﷺ در حالیکه از منزل، خارج می شد، فرمود: «سپاس بر خدا که او را از آتش دوزخ، نجات داد».

۶۷۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بِبَهِيمَةٍ جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». (بخاری: ۱۳۵۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می آید. اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می آورند. همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده اید که حیوانی، گوش بریده بدنیا بیاید». سپس، ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این آیه را تلاوت کرد: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» اسلام دین فطرت است که خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم و استوار.

باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید

۶۷۵— عَنْ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةَ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ بْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنَ

الْمُغِيرَةَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمُّ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتُرْعَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْزِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بَيْنَكَ الْمَقَالَةَ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَأَبِي أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لَأَسْتَعْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أَنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ (الآية). (بخاری: ۱۳۶۰)

ترجمه: مسیب بن حزن رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که وفات ابوطالب نزدیک شد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه نیز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به ابوطالب فرمود: «ای عموی من! فقط یک کلمه، لا اله الا الله بگو تا بر ایمان تو نزد ال، له گواهی دهم». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا می خواهی از دین عبدالمطلب، برگردی؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همچنان کلمه توحید را به او عرضه می کرد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه سخن خود را تکرار میکردند. تا جایی که آخرین سخن ابوطالب، این بود که: من بر دین عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه لا اله الا الله اعراض کرد. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به خدا سوگند! برای تو طلب استغفار خواهم کرد مگر اینکه خدا مرا از این کار، باز دارد. سپس، خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ..﴾ را در این مورد نازل فرمود. یعنی شایسته پیامبر و مومنان نیست که برای مشرکین و کسانی که دوزخی بودندشان، روشن است، طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوندشان باشند.

باب (۴۰): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وی

۶۷۶ — عَنْ عَلِيٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةِ فِي بَقِيعِ الْعَرْفَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَتَعَدَّ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَكَسَّ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلَّا كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا تَتَكَلَّمُ عَلَيَّ كِتَابِنَا وَنَدْعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ،

قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ (الآيَةُ). (بخاری: ۱۳۶۲)

ترجمه: علی رضی الله عنه می فرماید: برای تشییع جنازه ای به قبرستان بقیع غرقه، رفته بودیم. رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد و نشست. ما نیز اطراف او نشستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلاً هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: ای رسول خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می رود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نیست، برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می شود و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می گردد». سپس، آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾.

باب (۴۱): آنچه در باره خودکشی آمده است

۶۷۷ — عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمَلَةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عَذَّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (بخاری: ۱۳۶۳)

ترجمه: ثابت بن ضحاک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که آگاهانه به دوزخ، به مذهبی سواى اسلام، سوگند بخورد (مثلاً بگوید یهودی باشم اگر این کار را کرده ام)، او همانگونه است که می گوید: و کسی که خود را بوسیله آهنی بکشد (خودکشی نماید) با همان چیز در دوزخ، عذاب داده می شود».

۶۷۸ — عَنْ جُنْدَبِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَانَ بَرَجُلٍ جَرَّاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرْنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۱۳۶۴)

ترجمه: جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی که زخمی شده بود، خودکشی کرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پیش از آنکه اجلس فرارسد، خود را کشت. پس من هم بهشت را بر وی حرام کردم».

۶۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ». (بخاری: ۱۳۶۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که خود را خفه نماید و بکشد، همیشه در دوزخ نیز خود را خفه می کند. و هر کس با نیزه خود را بکشد، همیشه خود را در دوزخ، با نیزه خواهد زد».

باب (۴۲): تعریف و تمجید از میت

۶۸۰ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَتَنُوا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَتَنُوا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَتَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَتَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ». (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «واجب شد». عمر رضی الله عنه پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید».

۶۸۱ — عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلَاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلَاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخاری: ۱۳۶۸)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، وارد بهشت خواهد کرد.»

عمر رضی الله عنه می گوید: پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر سه نفر گواهی دهند نیز چنین خواهد بود.» دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود.» درباره گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم.

باب (۴۳): عذاب قبر

۶۸۲ — عَنْ الْبِرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾. (بخاری: ۱۳۶۹)

ترجمه: براء ابن عازب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که مؤمن در قبرش نشانیده شود، (دو فرشته نزد وی) می آیند. و او (مؤمن) گواهی می دهد که هیچ معبودی، بجز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله است. و این، همان مصداق سخن خداوند است که می فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه می دارد).

۶۸۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَطَّلَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟» فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لَا يُحْيِيُونَ». (بخاری: ۱۳۷۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به اهل قلیب (گودالی که کشته شدگان مشرکین در جنگ بدر در آن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آیا وعده پروردگارتان تحقق پیدا کرد؟» مردم پرسیدند: یا رسول الله! مردگان را خطاب میکنی؟ (مگر آنها می شنوند؟) آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما از آنان، شنواتر نیستید ولی آنها نمی توانند، جواب بدهند.»

۶۸۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الْآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾». (بخاری: ۱۳۷۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون آنها (کفاری که هلاک شده اند) به یقین میدانند که آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عایشه رضی الله عنها افزود که خداوند می فرماید: (ای پیامبر! تو مردگان را نمی شنوایی).

۶۸۵ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَحَّحَ الْمُسْلِمُونَ ضَحَّةً. (بخاری: ۱۳۷۳)

ترجمه: اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و از عذاب قبر سخن بمیان آورد که انسان پس از مرگ، گرفتار آن، می شود. مسلمانان با شنیدن آن، بشدت گریستند.

باب (۴۴): پناه خواستن از عذاب قبر

۶۸۶ — عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (بخاری: ۱۳۷۵)

ترجمه: ابو ایوب رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ هنگام غروب آفتاب، از خانه بیرون رفت. سپس، صدایی شنید و فرمود: «یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می شوند».

۶۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ». (بخاری: ۱۳۷۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ چنین دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ».

پروردگارا! از عذاب قبر، عذاب دوزخ، فتنه زندگی و مرگ و فتنه دجال به تو پناه می برم».

باب (۴۵): جایگاه مرده، صبح و شام به وی عرضه می شود

۶۸۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۱۳۷۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته میشود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر می نماید.»

باب (۴۶): آنچه درباره فرزندان مسلمانان آمده است

۶۸۹ — عَنْ الْبِرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». (بخاری: ۱۳۸۲)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: هنگامی که ابراهیم (طفل خردسال رسول الله ﷺ) فوت کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «او در بهشت، شیردهنده ای دارد.»

باب (۴۷): آنچه درباره فرزندان مشرکین آمده است

۶۹۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». (بخاری: ۱۳۸۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ درباره اولاد مشرکین (که مرده اند) سوال شد. فرمود: «خداوند که آفریدگار آنان است، بهتر می داند که (اگر زنده می ماندند) چه عملی انجام می دادند».

باب (۴۸)

۶۹۱ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَاجِهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا؟» قَالَ: «فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلْنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا؟» قُلْنَا: لَا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتْيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلْبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلْبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْآخِرَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَمِسُ شِدْقَهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلَقْنَا فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفَهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدُخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهَدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَمِسَ رَأْسَهُ وَعَادَ رَأْسَهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلَقْنَا إِلَى ثَقَبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلَاهُ ضَيْقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلَقْنَا فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهْرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ

رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ. فَأَنْطَلَقْنَا حَتَّى أَنْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصَيِّبَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلَانِي دَارًا، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصَيِّبَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلَانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ، فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُمْ. قَالَا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذِبَةِ، فَتَحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ، فَيَصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَدِّخُ رَأْسَهُ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفَعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقَبِ فَهُمْ الزُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهْرِ آكِلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالصَّيِّبَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكُ خَازِنِ النَّارِ، وَالِدَّارُ الْأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارَ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جَبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالَا: ذَلِكَ مَنَزْلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلُ مَنْزِلِي، قَالَا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». (بخاری: ۱۳۸۶)

ترجمه: سمره بن جندب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بعد از نماز، رو به طرف مردم میکرد و می پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است؟» اگر کسی خوابی دیده بود، بیان میکرد. و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آنطور که خدا می خواست، آن را تعبیر می کرد. روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حسب عادت پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است؟» گفتیم: خیر، ما خوابی ندیده ایم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ولی من دیشب، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمین مقدس بردند. در آنجا، یک شخص نشسته و شخص دیگری ایستاده و قلبی در دست داشت. شخص ایستاده، قلب را در یک طرف دهان شخص نشسته،

فرو می برد و تا پشت سر او می کشید و بعد، آن را در طرف دیگر دهانش قرار می داد و تا پشت سر او می کشید. در این فاصله، طرف اول دهانش درست می شد. و مرد ایستاده دوباره همان کارش را تکرار می کرد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: برویم جلو تر. به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به شخصی رسیدیم که به پشت، خوابیده است و شخص دیگری کنارش ایستاده و تخته سنگی را که در دست دارد، بر سرش می می کوبد. و آن سنگ می غلتد و دور می افتد. و تا وقتی که آن شخص سنگ را می آورد، سرشکسته، دوباره به حالت اول برمی گردد و آن شخص، مجدداً آن سر را با سنگ میکوبد و این عمل همچنان تکرار می شود. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: جلو تر برویم. براه خود ادامه دادیم تا اینکه کنار خندقی که مانند تنور بود، رسیدیم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسیار وسیع بود. و در زیر آن، آتشی افروخته شده بود. عده ای از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامی که آتش زبانه می کشید، آنها بالا می آمدند بطوریکه نزدیک بود از دهانه خندق، بیرون بیایند. و هنگامی که آتش فروکش می کرد، داخل خندق فرو می رفتند. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. سپس، براه افتادیم تا اینکه به نهری از خون رسیدیم و شخصی را دیدیم که در وسط نهر، ایستاده و شخصی دیگر، کنار نهر ایستاده است. و مقداری سنگ، پیش رویش قرار دارد. مردی که وسط نهر بود، براه می افتاد و می خواست بیرون بیاید. اما شخصی که بیرون نهر بود، سنگی در دهانش می کوبید و او را به وسط نهر برمی گرداند. و این کار همچنان تکرار می شد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. به راه خویش ادامه دادیم تا اینکه به باغی بسیار سرسبز و شاداب رسیدیم که در آن، درخت بسیار بزرگی وجود داشت. و در زیر آن، یک پیرمرد و چند کودک نشسته بودند. و نزدیک آن درخت، مردی، آتش روشن می کرد. آن دو نفر، مرا بالای درخت، به ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیبایی آن، ندیده بودم. عده ای پیرمرد، جوان، زن و کودک در آن ساختمان زندگی می کردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بیرون کردند و به ساختمانی دیگر بردند که از ساختمان اول، بسیار بهتر و زیباتر بود. در این ساختمان هم، تعدادی پیرمرد و جوان زندگی می کردند. گفتم: تمام شب، صحنه های مختلفی را به من نشان دادید. هم اکنون آن صحنه ها را برایم توضیح دهید. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصی که دهان او پاره می شد، دروغگویی بود که مردم دروغ های او را گوش کرده به دیگران می رساندند به طوریکه دروغهایش به گوشه و کنار دنیا می رسید. و این مجازات دروغگو، تا روز قیامت است. و کسی که سر او با سنگ کوبیده میشد، کسی بود که خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل نمیکرد. شب ها

می خوابید و روزها را به غفلت می گذراند و به احکام الهی عمل نمی کرد. او تا قیامت، در همین عذاب، گرفتار خواهد بود. کسانی را که برهنه در تنور دیدی، زنا کاران بودند. شخصی را که در نهر خون دیدی، ربا خوار بود. و مرد کهنسالی را که با چند بچه زیر درخت دیدی، ابراهیم علیه السلام بود که بچه های مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن که آتش را می افروخت، مالک؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولین خانه ای که داخل آن شدی، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بود. و اما این ساختمان بسیار زیبا برای شهداء ساخته شده است. من جبرئیل هستم و این میکائیل است. اکنون سرت را بلند کن. رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی سرم را بلند کردم، بالای سرم چیزی مانند ابر دیدم. آن دو، به من گفتند: این، منزل و مکان تو است. گفتم: اجازه بدهید تا وارد منزل شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و کامل نشده است. وقتی عمر (مبارک) به پایان رسد، وارد آن خواهی شد».

باب (۴۸): مرگ ناگهانی

۶۹۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أُمَّيْ افْتَلَيْتَ نَفْسَهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمْتَ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقَتْ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری: ۱۳۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مادرم به مرگ ناگهانی مُرد. فکر می کنم اگر فرصت حرف زدن پیدا می کرد، صدقه می داد. اگر من به نیابت از او صدقه دهم، پاداشی به وی خواهد رسید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی».

باب (۴۹): آنچه درباره قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است

۶۹۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَتَعَدَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا؟» اسْتَبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي. (بخاری: ۱۳۸۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، می پرسید: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود؟» منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه رضی الله عنها می گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی سینه من قرار داشت، وفات نمود و در حجره من، دفن گردید.

۶۹۴ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ رَاضٍ عَنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ السِّتَةِ، فَسَمِيَ السِّتَةَ، فَسَمِيَ عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ.
(بخاری: ۱۳۹۲)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنہ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام وفات، از این شش نفر، یعنی: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص رضی الله عنهم راضی بود.

باب (۵۰): به مردگان، بد گفته نشود

۶۹۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُسُبُّوا الْأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». (بخاری: ۱۳۹۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان، ناسزا نگوئید. زیرا آنان به نتیجه اعمالشان، رسیده اند».

۲۴ - کتاب زکات

باب (۱): وجوب زکات

۶۹۶- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا ﷺ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَكَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». (بخاری: ۱۳۹۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ معاذ ﷺ را به یمن فرستاد و فرمود: «اهل یمن را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند زکات مال را بر آنها واجب کرده که از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقراى آنها برگردانیده شود.»

۶۹۷- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «مَا لَهُ مَا لَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَبُّ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ». (بخاری: ۱۳۹۶)

ترجمه: ابویوب انصاری ﷺ روایت می کند که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد. یکی از حاضران گفت: چه می خواهد؟ چه می خواهد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نیازی دارد، چه می خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را عبادت کن و هیچ چیزی (یا کسی) را با وی شریک نساز، نماز بخوان، زکات بده و حق خویشاوندی را ادا کن.»

۶۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمَلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». (بخاری: ۱۳۹۷)

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت می کند کہ: مردی بادیہ نشین نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: عملی بہ من معرفی کن کہ اگر آنرا انجام دهم، وارد بہشت شوم. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماہ رمضان را روزہ بگیر». آن مرد بادیہ نشین، گفت: سوگند بہ ذاتی کہ جانم در دست اوست، اضافہ بر اینہا (کہ فرمودی)، ہیچ کاری انجام نخواہم داد. ہنگامی کہ آن مرد رفت، رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ہر کس می خواہد، مردی از اہل بہشت را ببیند، بہ این مرد، نگاہ کند».

۶۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضی اللہ عنہ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَّا قَا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا. قَالَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہ لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ. (بخاری: ۱۴۰۰، ۱۳۳۹)

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ میگوید: ہنگامی کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وفات نمود و ابوبکر رضی اللہ عنہ روی کار آمد و بعضی از قبایل عرب مرتد شدند (و ابوبکر رضی اللہ عنہ قصد جہاد با مانعین زکات، نمود)، عمر رضی اللہ عنہ گفت: چگونہ با آنان جہاد میکنی؟ در حالی کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بہ من امر شدہ است تا زمانی با مردم بجنگم کہ لا الہ الا اللہ نگفتہ باشند. و کسی کہ شہادت بیاورد، جان و

مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خدا خواهد بود». ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، با کسانی که بین نماز و زکات فرق قائل شوند، جهاد خواهم کرد. زیرا زکات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله ای سرباز زنند، در حالی که آنرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می دادند، با آنها خواهم جنگید. عمر می گوید: به خدا سوگند، وقتی دیدم که خداوند به ابوبکر در این مورد، انشراح صدر، عنایت فرموده است، به حقانیت موقوف او پی بردم.

باب (۲): گناه کسی که زکات نمیدهد

۷۰۰ — عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَأْتِي الْإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَّوُّهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْعَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَّوُّهُ بِأُظْلَافِهَا وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا». وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحَلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلَا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارُ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ، وَلَا يَأْتِي بَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ». (بخاری: ۱۴۰۲)

ترجمه: ابوهیره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی حق شترهایش را ادا نکند (و زکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن شترها با شاداب ترین وضعی که در دنیا داشته اند، او را زیر دست و پاهای خود له می کنند. همچنین کسی که حق گوسفندان را ادا نکند (و زکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن گوسفندان با شاداب ترین وضعی که در دنیا داشته اند، او را زیر سم های خود، قرار داده، با شاخهای خود، مورد ضرب و جرح، قرار می دهند». و فرمود: «و از جمله حقوق آنها، این است که در محل آبشخور، آنها را بدوشند (تا اگر شخصی فقیر و یا رهگذری را دیدند، از آن شیر، به او بدهند). مواظب باشید، روز قیامت، کسی پیش من نیاید در حالی که گوسفندی را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فریاد می کند و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). من خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. زیرا قبلاً، پیام خدا را به

شما رسانیده ام. همچنین کسی با شتری که بر دوش دارد و فریاد می کند، نزد من نیاید و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. من قبلاً پیام خدا را به شما رسانیده ام».

۷۰۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مَثَلُ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، لَهُ زَبَيْتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلَهْرِمَتَيْهِ، يَعْنِي: بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالِكٌ، أَنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلَا: ﴿لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾ (الآية. (بخاری: ۱۴۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که خداوند به او ثروت داده است اگر زکات مالش را پرداخت نکند، روز قیامت، مالش به شکل ازدهایی سمی که دارای دو نیش زهر آگین می باشد، در می آید و به گردن او می پیچد و دو طرف چهره اش (گونه هایش) را گرفته، می گوید: من مال و خزانه تو هستم». سپس، رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ...﴾ یعنی: آنان که نسبت به آنچه خداوند به آنها عنایت کرده است، بخل می ورزند، گمان نکنند که این کار، برایشان خوب است. بلکه این کار، برای آنها بد است. و این مالی که نسبت به آن بخل ورزیده اند و حق آنرا ادا نکرده اند، روز قیامت، طوقی بر گردنشان خواهد بود.

باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی آید

۷۰۲— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ دَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۱۴۰۵)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر مالی که کمتر از پنج اوقیه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زکات واجب نمی شود».

باب (۴): زکات در مال حلال و پاک است

۷۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَصَدَّقَ بَعْدَ تَمَرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيْبُهَا لِصَاحِبِهَا، كَمَا يُرِيْبُ أَحَدُكُمْ فُلُوهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ». (بخاری: ۱۴۱۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول می کند. و هر کس، باندازه یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را در دست راست خود بگیرد و برای صاحبش چنان پرورش می دهد (بزرگ می کند) که شما کره اسب خود را پرورش می دهید تا اینکه آن دانه خرما، باندازه یک کوه شود».

باب (۵): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند

۷۰۴ — عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتُ بِهَا بِالْأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا». (بخاری: ۱۴۱۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «صدقه دهید. زیرا زمانی فرا خواهد رسید که شخص، با صدقه اش براه می افتد، اما هیچ کس پیدا نمی شود که آن را بپذیرد. شخص می گوید: اگر دیروز، صدقه ات را می آوردی، قبول می کردم. اما امروز، نیازی به آن ندارم».

۷۰۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهَمَّ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَا أَرَبَ لِي». (بخاری: ۱۴۱۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که مال و ثروت در میان شما زیاد شود تا جایی که صاحب مال، اراده می کند که صدقه اش را به فلان شخص، بدهد. وقتی آنرا به او عرضه می کند، آن شخص، می گوید: بدان، نیاز ندارم.»

۷۰۶ — عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَجَاءَهُ رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالْآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي عَلَيْكَ إِلَّا قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بَعِيرٍ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لَا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقْفَنَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلَا تَرْجَمَانُ يَتَرَجَّمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، فَلَيَتَّقِينَ أَحَدُكُمْ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». (بخاری: ۱۴۱۳)

ترجمه: عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که دو نفر به محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیدند. یکی از فقر و گرسنگی و دیگری از نا امنی راه ها، شکایت کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسأله امنیت راه ها در آینده نزدیک، حل خواهد شد بطوریکه کاروانها بدون محافظ تا مکه خواهند رفت.»

اما در مورد فقر و گرسنگی، باید بگویم: قیامت برپا نخواهد شد تا وقتی که (مال و ثروت بحدی زیاد شود) که یکی از شما برای پیدا کردن کسی که صدقه اش را بپذیرد، به جستجو پردازد ولی او را پیدا نکند. سپس روز قیامت، شما در پیشگاه خدا حاضر خواهید شد در حالیکه حاجایی وجود ندارد و نیازی به مترجم نیست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده اش می فرماید: آیا به تو مال نداده بودم؟ می گوید: بلی. باز خداوند می فرماید: برای هدایت و راهنمایی تو پیامبر نفرستاده بودم؟ بنده می گوید: بلی. آن شخص، به سمت راست خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند. سپس، به سمت چپ خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند. در اینجا آنحضرت صلی الله علیه و آله

فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد. و اگر این نیز مقدور نبود، با سخن پسندیده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهید».

باب (۶): خود را از آتش، نجات دهید اگر چه با نصف خرما و اندکی صدقه باشد

۷۰۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لَا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتَّبِعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يُلْذَنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ».

(بخاری: ۱۴۱۴)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می رسد که مردم، زکات طلا را بدست می گیرند و می چرخند، اما کسی پیدا نمی شود که آنرا تحویل بگیرد. و به علت کثرت زنان و قلت مردان، چهل زن به یک مرد، پناه خواهند برد».

۷۰۸ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرْنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيَحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لِمِائَةَ أَلْفٍ».

(بخاری: ۱۴۱۶)

ترجمه: ابو مسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به ما دستور می داد که صدقه بدهیم، بعضی از ما به بازار می رفتند و در ازای مزد کم، کار می کردند و بخشی از درآمد خود را صدقه می دادند. اما امروز، پول برخی از مردم، به صد هزار می رسد».

۷۰۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتْ امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتَهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمْتَهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ».

(بخاری: ۱۴۱۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: روزی، زنی با دو دخترش به خانه من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله ﷺ تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس را که خداوند به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد.»

باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟

۷۱۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَكْبَرُ أَحْرًا؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ، تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمَلُ الْغِنَى، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ...» (بخاری: ۱۴۱۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و پرسید: ای رسول خدا! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه ای که آنرا در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد، آنگاه، (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد.» (و از آن تو نیست).

باب (۸)

۷۱۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لِحُوقًا؟ قَالَ: «أَطْوَلُكُمْ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةً أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّهَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةَ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لِحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ. (بخاری: ۱۴۲۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بعضی از همسران رسول الله ﷺ از آنحضرت ﷺ پرسیدند: بعد از وفات شما، کدام یک از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که دست هایش، درازتر باشد». عایشه رضی الله عنها میگوید: بعد از آن، ما دست های خود را با چوبی از نی، اندازه گیری کردیم. دست های سوده رضی الله عنها از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستیم که منظور آنحضرت ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و ایشان که صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ﷺ ملحق شد.

تذکر: همانطور که ملاحظه می کنید، روایت فوق، اندکی پیچیدگی دارد. زیرا از آن چنین استنباط می شود که بعد از وفات پیامبر ﷺ، سوده رضی الله عنها قبل سایر ازواج، وفات نموده است. در حالی که چنین نیست؛ بلکه در روایات متعدد دیگر، تصریح شده است که چون زینب رضی الله عنها بیشتر از همه صدقه می داد، زودتر از آنها به رسول الله ﷺ پیوست. (برای تفصیل بیشتر، به شرح صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۵۲ و فتح الباری، مراجعه نمایید).

باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد

۷۱۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقَ عَلَيَّ سَارِقٌ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيَّ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَيَّ زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَيَّ زَانِيَةٍ، لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيَّ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقَ عَلَيَّ غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ سَارِقٍ، وَعَلَيَّ زَانِيَةٍ، وَعَلَيَّ غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَيَّ سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيَنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ». (بخاری: ۱۴۲۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی گفت: می خواهم صدقه ای بدهم. سپس، صدقه اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به دزدی

داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به دزدی صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده، شکر خدا را بجا آورد و تصمیم گرفت که دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به فاحشه ای داد. مردم گفتند: به فاحشه ای صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدایا! تو را سپاس می گویم. صدقه ام بدست فاحشه ای افتاد. و تصمیم گرفت بار دیگر، صدقه دهد و این بار، صدقه اش بدست ثروتمندی افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندی صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اینکه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده ام، شکر تو را به جا می آورم. سرانجام، شخصی را (خواب دید) که نزد او آمد و گفت: امید است صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدی بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نیز باعث پاکدامنی او گردد و صدقه ای که به ثروتمند داده ای، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق کند».

باب (۱۰): اگر کسی ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد

۷۱۳ — عَنْ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ رضي الله عنه قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَنَا وَأَبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلِيٌّ فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهَا بِهَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: «لَكَ مَا نَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ». (بخاری: ۱۴۲۲)

ترجمه: معن بن یزید رضي الله عنه می گوید: من و پدر و پدر بزرگم، با رسول الله صلى الله عليه وسلم بیعت کردیم. خطبه نکاح مرا نیز آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواند. روزی، برای حل اختلافی که بین من و پدرم پیش آمده بود، نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم رفتیم. پدرم؛ یزید؛ مقداری پول، در مسجد به شخصی داده بود که آنها را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولها، نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: سوگند به خدا! نمی خواستم آنها را به تو بدهد. سرانجام، برای حل این اختلاف، به رسول خدا صلى الله عليه وسلم مراجعه کردیم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای یزید! تو به آنچه نیت کرده ای، رسیده ای. و تو ای معن! آنچه را گرفته ای از آن تو می باشد».

باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه

۷۱۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لَا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا». (بخاری: ۱۴۲۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها نقل می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، زنی بدون اسراف، چیزی از مال شوهرش را صدقه کند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب کسب آن می رسد. و خادم و خزانه دار نیز در صورت انفاق، چنین وضعی دارند. و هیچکدام از ثواب دیگری نمی کاهد».

باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد

۷۱۵ — عَنْ حَكِيمِ بْنِ حَزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَأَبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنَى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ». (بخاری: ۱۴۲۸)

ترجمه: حکیم بن حزام رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پایین (صدقه گیرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادی شروع کنید که تحت تکفل شما هستند. و بهترین صدقه، آنست که (صدقه دهنده) از روی بی نیازی، آنرا (صدقه) دهد. (یعنی طوری صدقه دهد که خود، محتاج نشود). هر کس، از خواستن، دوری جوید، خداوند نیز او را از آن، دور نگاه می دارد. و هر کس که اظهار بی نیازی کند، خداوند او را بی نیاز میسازد».

۷۱۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْأَلَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ». (بخاری: ۱۴۲۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و دربار صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوری جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پایین، فضیلت دارد. دست بالا، همان دست دهنده است و دست پایین، همان دست گیرنده (سؤال کننده) است».

باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه و سفارش کردن برای آن

۷۱۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طَلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُوجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ مَا شَاءَ». (بخاری: ۱۴۳۲)

ترجمه: ابوموسی ﷺ روایت می کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله ﷺ می آمد و یا کسی، از آنحضرت ﷺ درخواست حاجتی می کرد، رسول اکرم ﷺ خطاب به صحابه رضی الله عنهم می فرمود: «شما نیز (در حق این) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید. خداوند بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می کند».

۷۱۸ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُوَكِّي فَيُوكِي عَلَيْكَ». وفي رواية: قَالَ: «لَا تُحْصِي فَيُحْصِي اللَّهُ عَلَيْكَ». (بخاری: ۱۴۳۳)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «دست را محکم نگیر تا خداوند بر تو سخت نگیرد». و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه را که صدقه می دهی، حساب نکن تا خداوند نیز برای تو حساب نکند».

باب (۱۴): صدقه دادن باندازه استطاعت

۷۱۹-وفی رواية: «لا تُوعِي فُيُوعِيَ اللَّهِ عَلَيْكَ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتَ».

(بخاری: ۱۴۳۳)

ترجمه: و در یک روایت، آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «مال را نزد خود (برای اینکه انفاق نکنی) نگه ندار، زیرا در آنصورت، خدا نیز با تو چنین خواهد کرد. و به اندازه توان خود، انفاق کن».

باب (۱۵): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است

۷۲۰ — عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنَّنُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصِلَةَ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسَلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری: ۱۴۳۶)

ترجمه: از حکیم بن حزام روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! من در زمان جاهلیت، کارهای نیکی از قبیل صدقه دادن، آزاد کردن غلام و صلۀ رحم را بخاطر تقرب به خدا، انجام می دادم. آیا برای آنها اجری به من می رسد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: برکت همان کارهای خیر بود که مشرف به اسلام شدی».

باب (۱۶): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد و خیانت نکند

۷۲۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الْأَمِينُ الَّذِي يُنْفِدُ - وَرَبِّمَا قَالَ: يُعْطِي - مَا أُمِرَ بِهِ، كَامِلًا مُؤَفَّرًا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ، أَحَدُ الْمُتَّصِدِّقِينَ». (بخاری: ۱۴۳۸)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خادم و انبار دار مسلمان و امینی که ماموریت خود را بطور کامل و با طیب خاطر، انجام دهد و صدقه را به کسی که دستور داده شده است، برساند، او نیز یکی از صدقه دهندگان بشمار می رود».

باب (۱۷): خداوند می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود

«اللَّهُمَّ اعْطِ مَنْفِقًا مَالًا خَلْفًا»

خدایا! انفاق کننده مال را، عوض عطا فرما

۷۲۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ اعْطِ مَنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ اعْطِ مُمْسِكًا تَلْفًا». (بخاری: ۱۴۴۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می کنند، دو فرشته از آسمان نازل می شود. یکی می گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می کند، عوض بده. و دیگری می گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری میکند، ضرر و زیان برسان.»

باب (۱۸): مثال بخیل و صدقه دهنده

۷۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جَبْتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ تَدْيِهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبَعَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُوَ آثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلَّا لَزِقَتْ كُلُّ حَلَقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوسِعُهَا وَلَا تَتَّسِعُ». (بخاری: ۱۴۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. و آن زره، از سینه تا گلوی آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامی که صدقه می دهد، آن زره، گشاده می شود و تمام بدنش را در بر می گیرد تا جایی که نه تنها انگشتانش را می پوشاند بلکه رد پایش را نیز از بین

میبرد (گناهانش را محو می کند) ولی بخیل هنگامی که می خواهد چیزی انفاق کند، حلقه های آن زره، تنگ تر می شود. و هر چه سعی می کند، نمی تواند آنرا گشاده تر نماید».

باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد

۷۲۴ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۱۴۴۵)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «صدقه بر هر مسلمان، فرض است». صحابه گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسی، چیزی نداشت، چه کند؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «کار کند تا هم بخودش نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد». دوباره پرسیدند: اگر این کار از او ساخته نبود، چه کند؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «به ستمیده نیازمندی کمک کند». پرسیدند: اگر این را هم نتوانست؟ فرمود: «کار نیک، انجام دهد و از کار بد، اجتناب نماید. همین، برایش صدقه محسوب میشود».

باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟

۷۲۵ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: بُعِثَ إِلَيَّ نُسِيْبَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟» فَقُلْتُ: لَا، إِلَّا مَا أَرْسَلْتُ بِهِ نُسِيْبَةً مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِ فَقَدْ بَلَغَتْ مَجْلَهَا». (بخاری: ۱۴۴۶)

ترجمه: ام عطیه (نسیبه انصاری) رضی الله عنها میگوید: گوسفندی را به من صدقه دادند. من، مقداری از گوشت آن را برای عایشه رضی الله عنها فرستادم. رسول الله صلى الله عليه وسلم از عایشه

رضی الله عنها پرسید: «چیزی برای خوردن داری؟» عایشه رضی الله عنها گفت: خیر، فقط همان گوشت گوسفندی که ام عطیه فرستاده است، وجود دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «همان را بیاور. زیرا صدقه به محل خود (ام عطیه) رسیده است.»

توضیح: رسول خدا ﷺ صدقه را قبول نمی کرد ولی هدیه را می پذیرفت. (مترجم)

باب (۲۱): گرفتن مال در زکات

۷۲۶ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولَهُ ﷺ: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ».

(بخاری: ۱۴۴۸)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که: ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش امر فرموده بود، برای من چنین نوشت: «هرکس که نصاب زکات شترش به بنت مخاض (بچه شتر یکساله) برسد، ولی نداشته باشد و بنت لبون داشته باشد، همان بنت لبون از او پذیرفته شود. ولی زکات گیرنده، باید به او بیست درهم یا دو گوسفند، پس بدهد. ولی اگر نزد وی بنت مخاض باشد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشد، از وی پذیرفته می شود و چیزی به او تعلق نمی گیرد.»

باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود و یک مجموعه نباید متفرق گردد

۷۲۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَلَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ».

(بخاری: ۱۴۵۰)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ طبق دستور رسول الله ﷺ احکامی را برای من نوشت و فرستاد. از جمله آنها، این حکم بود: «اموال متفرق را جمع نکنید و از ترس زکات، اموال جمع شده را پراکنده نسازید.»

باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود

۷۲۸ — وَ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ». (بخاری: ۱۴۵۱)

ترجمه: ودر روایتی آمده است که: ابوبکر رضي الله عنه درباره آنچه رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرض گردانیده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترک داشتند و به آنها زکات تعلق گرفت، پرداخت زکات را بین خود، بطور مساوی تقسیم نمایند».

باب (۲۴): زکات شتر

۷۲۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنْ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (بخاری: ۱۴۵۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه نقل می کند که: بادیه نشینی از رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره هجرت، پرسید. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است. آیا شتر داری که زکات آنها را بدهی؟» گفت: آری. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «پس (به آنچه برایت میسر است) عمل کن. زیرا خداوند، ذره ای از عمل تو را اگرچه در ورای دریاها انجام گرفته باشد ضایع نخواهد کرد».

باب (۲۵): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد

۷۳۰ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ، إِنْ اسْتَيْسَرَتْ لَهُ أَوْ عَشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ وَعِنْدَهُ

الْجَدْعَةَ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَدْعَةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحَقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلَّا بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حَقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحَقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ». (بخاری: ۱۴۵۳)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ روایت می کند که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش صلی اللہ علیہ وسلم امر کرده بود، برایش چنین نوشت: «هر کس که زکات شترهایش به "جدعه" (بچه شتر چهار ساله) رسید و آنرا نداشت که پرداخت کند، ولی "حقه" (بچه شتر سه ساله) در شترانش بود، "حقه" از او پذیرفته می شود. البته اگر دسترسی داشت، دو گوسفند یا بیست درهم همراه آن پرداخت نماید. و هر کس که در زکات شترانش "حقه" واجب گردید و "حقه" در شترانش نبود و "جدعه" وجود داشت، "جدعه" از او پذیرفته می شود. البته زکات گیرنده باید به او بیست درهم یا دو گوسفند، پس بدهد. و هر کس که در زکات شترهایش "حقه" واجب گردید و در شترانش فقط "بنت لبون" (شتر بچه دوساله) وجود داشت، "بنت لبون" از وی پذیرفته می شود و دو گوسفند یا بیست درهم نیز، (همراه او) بدهد. و هر کس که در زکات شترهایش "بنت لبون" واجب گردید و "حقه" داشت، همان از وی پذیرفته می شود و زکات گیرنده به وی بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد. و هر کس که در زکات شترهایش، "بنت لبون" واجب گردید و وی بنت لبون نداشت و "بنت مخاض" در شترانش وجود داشت، "بنت مخاض" از وی پذیرفته می شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد».

باب (۲۶): زکات گوسفند

۷۳۱ — عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولُهُ، فَمَنْ سَأَلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى

وَجْهَهَا فَلْيُعْطِهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلَا يُعْطِ: فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُثْنَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلَاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لُبُونٍ أُثْنَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةٌ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ يَعْني سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لُبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لُبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعٌ مِنَ الْإِبِلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ، وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلَاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، وَفِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا. (بخاری: ۱۴۵۴)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ روایت می کند که: هنگامیکه ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ وی را به بحرین

فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، فريضة زکاتی است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر عهده مسلمانان، مقرر کرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراین، از هر مسلمانی که زکات مطالبه گردد، باید به همان مقدار تعیین شده، پرداخت نماید. و اگر بیشتر از آن، مطالبه نمایند، پرداخت نکند. در بیست و چهار شتر و کمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، یک گوسفند باید داده شود. از بیست و پنج تا سی و پنج شتر، یک "بنت مخاض" لازم می گردد. و از سی و شش تا چهل و پنج شتر، یک "بنت لبون" لازم می گردد. و از چهل و شش تا شصت شتر، یک حقه که آماده آبستن

است، لازم می‌گردد. و از شصت و یک تا هفتاد و پنج شتر، یک "جذعه" لازم می‌گردد. و از هفتاد و شش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم می‌گردد. و از نود و یک تا یکصد و بیست شتر، دو "حقه" که آماده آبستن اند، لازم می‌گردد. و چون تعداد شتران از صد و بیست گذشت، برای هر چهل شتر، یک "بنت لبون" و برای هر پنجاه شتر، یک "حقه" واجب می‌گردد. و هر کس، فقط چهار شتر دارد، زکات بر وی واجب نیست مگر اینکه صاحب آنها بخواهد چیزی صدقه نماید. و چون تعداد آنها به پنج شتر برسد، یک گوسفند واجب می‌گردد.

اما در مورد زکات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بیست گوسفند، یکی واجب می‌گردد. و از یکصد و بیست تا دویست راس، دو راس گوسفند. و از دویست تا سیصد، سه راس گوسفند، لازم می‌گردد. و هنگامیکه تعدادشان از سیصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، یکی لازم می‌گردد. و اگر تعداد گوسفندان کسی از چهل راس، کمتر باشند زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد چیزی صدقه بدهد. و اما زکات نقره: یک چهلم است. و اگر فردی فقط یک صد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر اینکه داوطلبانه، چیزی صدقه بدهد.

باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد

۷۳۲ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ: الصَّدَقَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَلَا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلَا ذَاتُ عَوَارٍ وَلَا تَيْسٌ إِلَّا مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ». (بخاری: ۱۴۵۵)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ طبق دستور خدا به رسولش ﷺ، درباره زکات، برای من چنین نوشت: «گوسفند پیر و معیوب برای زکات داده نشود. و همچنین گوسفند نر، مگر اینکه صدقه دهنده خواسته باشد».

باب (۲۸) در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود

۷۳۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثٌ بَعَثَ مُعَاذٌ رضي الله عنه إِلَى الْيَمَنِ تَقْدُمُ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُ كِتَابٍ...» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ». (بخاری: ۱۴۵۸)

ترجمه: حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را بعنوان والی به یمن فرستاد، قبلاً بیان شد. در این روایت، آمده است که: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو به طرف اهل کتاب فرستاده میشوی...» و در پایان، فرمود: «هنگام دریافت زکات، از گرفتن بهترین مال مردم، پرهیز کن».

باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان

۷۳۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبَلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذَخَرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «بِخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَتَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ. (بخاری: ۱۴۶۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ابوطلحه رضی الله عنه از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله صلی الله علیه و آله گهگاهی وارد این باغ میشد و از آب آن، می نوشید. انس رضی الله عنه می گوید: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾، ابوطلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! خداوند می فرماید:

تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. میخواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب می دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضی الله عنه آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود.

۷۳۵ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدِيثُهُ فِي خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيْنَابِ؟» فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ ائْذِنُوا لَهَا». فَأُذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَزَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ وَوَلَدُهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكَ وَوَلَدُكَ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۴۶۲)

ترجمه: حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه درباره رفتن پیامبر اکرم ﷺ به عید گاه، قبلاً بیان شد. در این روایت، می گوید: رسول الله ﷺ بعد از این که به خانه رفت، زینب همسر ابن مسعود رضی الله عنه آمد و اجازه ورود خواست. به آنحضرت رضی الله عنه گفتند: ای رسول خدا! زینب آمده است. پرسید: «کدام زینب؟» گفتند: همسر ابن مسعود رضی الله عنه. رسول الله ﷺ فرمود: «اجازه دهید تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! شما امروز دستور دادید که مردم صدقه بدهند. من قدری زیورآلات دارم و می خواهم آنها را در راه الله، انفاق کنم. اما شوهرم؛ ابن مسعود؛ و پسرش میگویند: ما بیشتر از دیگران، مستحق این صدقه هستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن مسعود راست می گوید. شوهر و فرزندان، بیشتر از دیگران، مستحق صدقه تو می باشند».

باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست

۷۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلَامِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۱۴۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زکات واجب نیست. (البته وقتی که برای خدمت باشند نه برای تجارت). مترجم

باب (۳۱): دادن زکات به یتیمان

۷۳۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ تُكَلِّمُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم وَلَا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَوْ يُلْمُ؛ إِلَّا أَكَلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلْتُ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ فَتَلَطَّتْ، وَبَالَتْ، وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنَعَمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أُعْطِيَ مِنْهُ الْمِسْكِينِ، وَالْيَتِيمِ، وَابْنَ السَّبِيلِ». أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بَعْزٌ حَقَّهُ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

(بخاری: ۱۴۶۵)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه میگوید: روزی، رسول الله صلى الله عليه وسلم بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستیم. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «میتراسم که بعد از من، دروازه های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود». مردی گفت: یا رسول الله! مگر خیر باعث شر می شود؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم سکوت کرد (وجوابی نداد). به او گفتند: تو را چه شده است که سخن می گویی در حالی که آنحضرت صلى الله عليه وسلم سخن نمی گوید؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خدا صلى الله عليه وسلم متوجه شدیم که بر ایشان، وحی نازل میشود.

راوی می گوید: آنگاه، رسول خدا ﷺ عرق‌های (چهره اش) را پاک نموده، فرمود: «سائل کجاست؟» گویا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خیر، موجب شر نمی شود. اما از باران فصل بهار، نوعی گیاه می روید که حیوانات از خوردن آن، می میرند یا مریض می شوند مگر حیوانی که پس از سیر شدن، زیر آفتاب دراز می کشد و آنها را دفع می کند و دوباره، می چرد. همانا مال دنیا، شیرین و دلفریب است. چقدر خوب است که مسلمان، از اموال خود به ایتام، مساکین و مسافران انفاق کند. و هر کس که مالی را به ناحق می گیرد، مانند کسی است که می خورد و می نوشد اما هرگز سیر نمی شود. و آن مال، روز قیامت، علیه او گواهی خواهد داد».

باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود

۷۳۸ — عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُهَا تَقَدَّمَ قَرِيْبًا، وَقَالَتْ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: فَأَنْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلَالٍ، فَقُلْنَا سَلِ النَّبِيَّ ﷺ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أَنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ، وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ». (بخاری: ۱۴۶۶)

ترجمه: حدیث زینب؛ همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما؛ قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، می گوید: به سوی خانه رسول الله ﷺ براه افتادم. زنی از انصار را کنار دروازه خانه آنحضرت ﷺ دیدم که سؤالی همانند سؤال من، داشت. بلال ﷺ از کنار ما گذشت. به او گفتیم: از رسول خدا ﷺ سؤال کن: آیا من می توانم صدقه اموال خود را به شوهر و یتیمانی که تحت تکفلم می باشند، بدهم؟ بلال ﷺ از آنحضرت ﷺ پرسید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خویشاوندی و اجر صدقه».

۷۳۹ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِيَّ أَجْرٌ أَنْ أَنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ؟ إِنْ مَا هُمْ بَنِيَّ. فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ فَلَكَ أَجْرٌ مِمَّا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۴۶۷)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر به فرزندان ابوسلمه که فرزندان من هستند، انفاق نمایم، به من پاداش می رسد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به آنها انفاق کن، زیرا پاداش انفاق به آنها، به تو خواهد رسید».

باب (۳۳): خداوند می فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود

۷۴۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنْعَ ابْنِ حَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَنْقُمُ ابْنُ حَمِيلٍ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدْ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتَدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا». (بخاری: ۱۴۶۸)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ به دادن زکات، امر نمود. گفتند: ابن جمیل، خالد بن ولید و عباس بن عبدالمطلب زکات نمی دهند. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن جمیل (حق دارد!!) زیرا فقیر و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زیاد داد. اما شما درباره خالد بن ولید ظلم میکنید زیرا او اسلحه و ساز و برگ جنگی خود را در راه الله وقف نموده است. اما عباس بن عبدالمطلب؛ عموی رسول الله ﷺ؛ دو برابر زکات واجب را باید پرداخت کند».

باب (۳۴): خود داری از سؤال کردن مردم

۷۴۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». (بخاری: ۱۴۶۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: برخی از انصار، از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی طلب کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله خواسته آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها، آنچه را خواسته بودند، عطا فرمود تا اینکه مالی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه نزد من باشد، من آنرا ذخیره نمی کنم. ولی هر کس از خواستن، اجتناب کند، خداوند او را از خواستن، بی نیاز می سازد. و هر کس، اظهار بی نیازی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد. و هر کس صبر را پیشه سازد، خداوند به او صبر، نصیب خواهد کرد. و به هیچکس، نعمتی بهتر و فراختر از صبر، عنایت نشده است.»

۷۴۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلًا فَيَسْأَلُهُ، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ». (بخاری: ۱۴۷۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند که اگر کسی از شما، طنابش را بردارد و با جمع کردن و فروختن هیزم، امرار معاش کند، این کار برای او بهتر است از آن که دست گدایی، پیش این و آن، دراز کند. و آن هم معلوم نیست که به او چیزی بدهند یا ندهند.»

۷۴۳ — عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكْفِيَ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ». (بخاری: ۱۴۷۱)

ترجمه: در روایتی دیگر از زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس طناب برداشته، بار هیزم را بر پشت خود حمل کند و در بازار بفروشد و خداوند به وسیله این کار، آبروی او را حفاظت کند، این، برایش از دست دراز کردن و خواستن از مردم، بهتر است که معلوم نیست به او چیزی بدهند یا خیر.»

۷۴۴ — عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ

حُلُوَّةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، الْبِدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْبِدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَرَزُّ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أَفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ رضي الله عنه دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّي أَشْهَدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَرِزْ أَحَدًا مِنْ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حَتَّى تُؤْفَى. (بخاری: ۱۴۷۲)

ترجمه: حکیم بن حزام رضي الله عنه می گوید: از رسول خدا صلى الله عليه وسلم چیزی خواستم. آن را به من عنایت فرمود. سپس برای بار دوم و سوم، خواستم و ایشان همچنان به من عطا کرد. آنگاه فرمود: «ای حکیم! مال دنیا، چیز بسیار شیرین و پسندیده ای است. هر کس، آن را سخاوتمندانه دریافت کند، برای او با برکت خواهد بود. و هر کس، از روی حرص و طمع، طالب آن باشد، برایش برکتی نخواهد داشت. (و چنین شخصی) مانند کسی است که بخورد و سیر نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! سوگند به ذاتی که تو را بحق مبعوث کرده است، بعد از شما، تا زمانی که زنده باشم از هیچ کس، چیزی نخواهم خواست. چنانکه ابوبکر رضي الله عنه در زمان خلافت خود، خواست چیزی به او عطا کند، ولی نپذیرفت و قبول نکرد. بعد، عمر رضي الله عنه نیز در زمان خود، خواست چیزی به او بدهد، باز هم نپذیرفت. سپس، عمر رضي الله عنه، خطاب به مردم فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می گیرم بر اینکه می خواهم حق حکیم را از این مال، به او بدهم ولی قبول نمی کند.

راوی می گوید: حکیم پس از وفات رسول خدا صلى الله عليه وسلم، همچنان از هیچ کس، چیزی قبول نکرد تا از دنیا رفت.

باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد

۷۴۵ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِيهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». (بخاری: ۱۴۷۳)

ترجمه: عمر رضی اللہ عنہ می گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ می خواست چیزی به من عطا کند، من میگفتم: یا رسول الله! آن را به کسی عطا کن که از من، نیازمند تر است. (روزی) رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع، چیزی به تو رسید، آنرا قبول کن و گرنه، در پی آن مباش».

باب (۳۶): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند

۷۴۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةٌ لَحْمٍ». وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقَ نِصْفَ الْأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَعَاثُوا بِأَدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ». (بخاری: ۱۴۷۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی ها همیشه دست تکدی پیش این و آن دراز می کنند. (این افراد) روز قیامت در حالی حشر می شوند که بر صورتشان، گوشتی باقی نمانده است». همچنین آنحضرت ﷺ افزود: «روز قیامت، خورشید بقدری نزدیک می شود که مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا از آدم علیه السلام و سپس از موسی علیه السلام و سرانجام از محمد ﷺ کمک خواهند خواست».

باب (۳۷): مرز بی نیازی

۷۴۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تُرْدُهُ اللَّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنْ

الْمَسْكِينُ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُعْنِيهِ، وَلَا يُفْطَنُ بِهِ فَيَتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلَا يُقَوْمُ
فَيَسْأَلُ النَّاسَ». (بخاری: ۱۴۷۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین کسی نیست که به در خانه های مردم می رود و یکی دو لقمه نان و یا یکی دو عدد خرما، دریافت می کند و بر می گردد. بلکه مسکین کسی است که چیزی ندارد و مردم از حال او آگاه نیستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از کسی سؤال نمی کند».

باب (۳۸): تخمین زدن مقدار خرما

۷۴۸ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِي الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «اخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَةَ أَوْسُقٍ. فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَهُبُ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَأَلْفَنَهُ بِجَبَلٍ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكٌ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بَعْلَةَ بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِي الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتِكَ؟» قَالَتْ: عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، خَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِيَ فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا — قَالَ الرَّاوي كَلِمَةً مَعْنَاهَا — أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ». فَلَمَّا رَأَى أَحَدًا قَالَ: «هَذَا جَبِيلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلَا أَخْبَرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الْأَنْصَارِ؟» قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «دُورُ بَنِي النَّجَارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورٍ الْأَنْصَارِ — يَعْنِي — خَيْرًا». (بخاری: ۱۴۸۱)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: در غزوة تبوک، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم. هنگامی که به وادی "قری" رسیدیم، زنی را دیدیم که در باغ خود، مشغول کار بود. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرماى این باغ را تخمین بزنید». خود رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص کن». و وقتی به تبوک رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد. هیچ کس، از جایش تکان نخورد و شترهایتان را نیز محکم ببندید». راوی می گوید: ما هم شترهایمان را بستیم. آن شب، طوفان شدیدی آمد. یک نفر از جایش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روی کوه «طی» انداخت. پادشاه ایله قاطری سفید و یک عدد چادر به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله برای او که در ناحیه ساحلی زندگی می کرد، امان نامه ای نوشت. در بازگشت از تبوک، وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله به وادی قری رسید، از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغ، چقدر شد؟» گفت: ده وسق. یعنی همان مقداری که رسول الله صلی الله علیه و آله تخمین زده بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم. هر کس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند». وقتی چشمش به مدینه افتاد، فرمود: «این است شهر خوب». و هنگامی که کوه احد نمایان شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. آیا دوست دارید بهترین خانه های انصار را بدانید؟» صحابه گفتند: آری. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «منازل بنی نجار سپس منازل بنی عبدالاشهل و بعد از آن، منازل بنی ساعده یا منازل بنی خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند».

باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی

۷۴۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثْرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سَقِيَ بِالنَّضْحِ، نِصْفُ الْعُشْرِ». (بخاری: ۱۴۸۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زکات محصولی که از آب چشمه یا آب باران، آبیاری می شود و درختی که ریشه در عمق زمین دارد

(و نیاز به آبیاری ندارد)، یک دهم محصول، می باشد. و (زکات) زمینی که با کشیدن آب از چاه، آبیاری می شود، یک بیستم می باشد.

باب (۴۰): زکات خرما، هنگام جمع آوری محصول است. و آیا باید به کودک اجازه داد تا از خرما صدقه بخورد؟

۷۵۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتِي بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْرِ، فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ». (بخاری: ۱۴۸۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هر شخص، هنگام برداشت محصول خرما، زکات آن را نزد رسول الله ﷺ می آورد. بطوریکه نزد ایشان، خرمنی از خرما بوجود می آمد. و حسن و حسین رضی الله عنهما با خرماها بازی می کردند. روزی، یکی از آنها، خرمایی برداشت و در دهان خود نهاد. رسول الله ﷺ متوجه شد. آن را از دهانش بیرون آورد و فرمود: «مگر نمیدانی که آل محمد، صدقه نمی خورند»؟

باب (۴۱): آیا شخص می تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران، اشکالی ندارد

۷۵۱ — عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِهِ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». (بخاری: ۱۴۹۰)

ترجمه: عمر رضی الله عنه میگوید: اسبم را در راه خدا، به کسی صدقه دادم. او به وضع آن رسیدگی نمی کرد. گمان کردم که می خواهد آن را با قیمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را خریداری مکن. و صدقه ات را پس بگیر اگر چه آنرا به یک درهم به تو بفروشد. زیرا کسی که صدقه اش را پس بگیرد، مانند کسی است که استفراغ کند و دوباره آن را بخورد».

باب (۴۲): صدقه دادن به بردگان آزاد شده همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

۷۵۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله شَاةً مَيْتَةً، أُعْطِيَتْهَا مَوْلَاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلَّا اتَّفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا؟» قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرَّمَ أَكْلُهَا». (بخاری: ۱۴۹۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مردار گوسفندی را - که قبلا آن گوسفند، به کنیز آزاد شده میمونه رضی الله عنها (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله) صدقه شده بود - دید و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نکردید؟» گفتند: یا رسول الله! این گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گوشت آن، حرام است». (یعنی استفاده از پوستش، اشکالی ندارد).

باب (۴۳): تغییر حالت زکات

۷۵۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَتَى بِلَحْمٍ، تُصَدَّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ». (بخاری: ۱۴۹۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گوشتی آوردند که به بریره، صدقه داده شده بود. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این گوشت، برای او (بریره) صدقه است و برای ما هدیه است». (یعنی از حالت صدقه خارج شده است).

باب (۴۴): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود

۷۵۴ — حَدِيثُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنه وَبَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «وَأَتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». (بخاری: ۱۴۹۶)

ترجمه: حدیث معاذ رضی الله عنه درباره اعزام وی به یمن، قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از دعای مظلوم بترس. زیرا بین او و خدا، حجابی وجود ندارد».

باب (۴۵): دعای خیر برای صدقه دهنده

۷۵۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلَانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». (بخاری: ۱۴۹۷)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: هرگاه، گروهی از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله می آوردند، در حق آنها دعای خیر می کرد و می فرمود: «خداوند! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوی می گوید: همچنین، هنگامی که پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود، آنحضرت صلی الله علیه و آله دعای خیر نمود و فرمود: «پروردگارا! رحمتت را شامل حال آل ابی اوفی بفرما».

باب (۴۶): حکم آنچه از دریا استخراج میشود

۷۵۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسَلِّفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَتَفَرَّهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لِأَهْلِهِ حَطْبًا — فَذَكَرَ الْحَدِيثَ — فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ». (بخاری: ۱۴۹۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «شخصی از بنی اسرائیل از شخصی دیگر، مبلغ هزار دینار، قرض خواست. او نیز به او داد. مقروض وقتی که میخواست قرض را به صاحبش برگرداند، به طرف دریا رفت. اما وسیله ای نیافت که بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبی را برداشت و سوراخ کرد و هزار دینار را در داخل آن گذاشت و به دریا انداخت. (از قضا) شخص قرض دهنده یعنی مالک هزار دینار، چوب را دید و آن را به بعنوان هیزم، به خانه اش برد. وقتی چوب را شکست، هزار دینار را در آن یافت.»

باب (۴۷): زکات گنج، یک پنجم آن است

۷۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبَثْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرَّكَازِ الْخُمْسُ». (بخاری: ۱۴۹۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را حیوانی (بدون هدایت کسی) تلف کند، حقش بهدر می رود. آنچه در چاه کسی بیفتد، حقش بهدر می رود و آنچه در معدن آسیب بیند و نابود شود، حقش به هدر می رود». و افزود که: «زکات گنج، یک پنجم آن است.»

باب (۴۸): حساب گرفتن از مأموران جمع آوری زکات

۷۵۸ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلًا مِنَ الْأَسَدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللَّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسِبَهُ. (بخاری: ۱۵۰۰)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی از طایفه بنی اسد را که ابن لُتبیّه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. و هنگامی که برگشت، آنحضرت صلی الله علیه و آله از او حساب گرفت.

باب (۴۹): داغ کردن شترهای صدقه و بیت المال

۷۵۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمَيْسَمِ، يَسْمُ إِبِلِ الصَّدَقَةِ. (بخاری: ۱۵۰۲)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: عبدالله بن ابی طلحه را هنگام ولادت، برای تحنیک (باز کردن کام اش) نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بردم. هنگامی که به آنجا رسیدم، دیدم که آنحضرت صلى الله عليه وسلم میله ای آهنی در دست دارد و با آن، شترهای زکات و (بیت المال) را برای نشانه گذاری، داغ می کند.

۲۵ - کتاب صدقه فطر

باب (۱): فرض بودن صدقه فطر

۷۶۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلَاةِ. (بخاری: ۱۵۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ صدقه فطر را بر مرد و زن، بزرگ و کوچک، برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را یک صاع خرما و یا یک صاع جو، تعیین فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عید فطر، پرداخت گردد.

باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود

۷۶۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبَّابُ وَالْأَقِطُ وَالتَّمْرُ. (بخاری: ۱۵۱۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: ما در زمان رسول الله ﷺ یک صاع از طعام را صدقه فطر میدادیم. و طعام ما در آن ایام، جو، کشمش، کشک و خرما بود.

باب (۳): صدقه فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

۷۶۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ. (بخاری: ۱۵۱۲)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ صدقه فطر را بر هر کوچک و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد. و مقدار آن را یک صاع جو یا کشمش یا خرما تعیین فرمود.

۲۶ - کتاب حج

باب (۱): وجوب حج و فضیلت آن

۷۶۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَتَمِمْ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشَّقِّ الْآخِرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَثْبُتُ عَلَيَّ الرَّاحِلَةَ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (بخاری: ۱۵۱۳)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ﷺ بر مرکب سوار بود. زنی از طایفه ختمم آمد. فضل به آن زن نگاه می کرد و او نیز به فضل، می نگریست. و رسول الله ﷺ چهره فضل را به سوی دیگر برمی گرداند. آن زن پرسید: خداوند حج را بر بندگانش فرض کرده است. پدرم واجد شرایط است ولی پیر و ناتوان است و نمی تواند خود را بر روی شتر یا سواری دیگر، نگه دارد. آیا می توانم بجای او، حج نمایم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». راوی می گوید: این پرسش و پاسخ، در زمان حجة الوداع بود.

باب (۲): خداوند می فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند...

۷۶۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحَلِيفَةِ، ثُمَّ يَهْلُ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً. (بخاری: ۱۵۱۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که در ذوالحلیفه سوار بر شتر شد و تا زمانی که شتر برخاست و راست ایستاد، تلبیه می گفت.

باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری

۷۶۵ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتُهُ. (بخاری: ۱۵۱۷)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، مناسک حج را بجای آورد. و زاد و توشه سفرش نیز، روی همان شتر، قرار داشت.

باب (۴): فضیلت حج مقبول

۷۶۶ — عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَفَلَا نُجَاهِدُ؟ قَالَ: «لَا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخاری: ۱۵۲۰)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد را بهترین عمل می دانیم. پس چرا به جهاد نرویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بزرگترین جهاد برای شما، حج مقبول است».

۷۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». (بخاری: ۱۵۲۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، بخاطر (رضای) خدا حج نماید و از مقاربت جنسی و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهیز نماید و مرتکب معصیت نشود، چنان از گناه پاک می شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است».

باب (۵): میقات های حج

۷۶۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ "ذَا الْحُلَيْفَةِ"، وَلِأَهْلِ الشَّامِ "الْجُحْفَةَ"، وَلِأَهْلِ نَجْدٍ "قَرْنَ الْمَنَازِلِ"، وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ "يَلْمَمَ"، هُنَّ لِأَهْلِيهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ. (بخاری: ۱۵۳۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله "ذوالحلیفه" را برای اهالی مدینه، "جحفه" را برای اهالی شام، "قرن المنازل" را برای اهالی نجد و "یلمم" را برای اهالی یمن بعنوان میقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. میقاتهای یاد شده هم برای ساکنین فوق الذکر و هم برای کسانی که از آن نواحی، برای حج و عمره می روند، معین شده است. و کسانی که بعد از میقات ها، قرار دارند، از هر جا که بخواهند، می توانند احرام ببندند. تا جایی که برای اهل مکه، شهر مکه، میقات است.

باب (۶)

۷۶۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْبَخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَصَلَّى بِهَا. وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخاری: ۱۵۳۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در دشت هموار ذوالحلیفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نیز، چنین می کرد.

باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره

۷۷۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعْرَسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ. (بخاری: ۱۵۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از راه شجره، مدینه را به قصد مکه ترک می گفت. و در بازگشت، از راه «معرس»، وارد می شد. همچنین آنحضرت ﷺ هنگام رفتن به مکه، در مسجد شجره، نماز می خواند و هنگام بازگشت، در میان وادی ذوالحلیفه، نماز میخواند و شب را همانجا سپری می کرد.

باب (۸): رسول اکرم ﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»

۷۷۱ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُلْ عُمْرَةَ فِي حَجَّةٍ». (بخاری: ۱۵۳۴)

ترجمه: عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ در وادی عقیق، شنیدم که فرمود: «امشب، قاصدی از طرف پروردگار آمد و گفت: در این وادی مبارک، (وادی عقیق) نماز بخوان و نیت کن که عمره و حج را با هم انجام دهی».

۷۷۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعْرَسِ بَدِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بِبَطْحَاءِ مُبَارَكَةٍ. (بخاری: ۱۵۳۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می کند که: آنحضرت ﷺ در ذوالحلیفه، در وسط وادی (عقیق)، استراحت می کرد که در خواب، به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی، قرار داری.

باب (۹): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

۷۷۳ — عن يعلی بن أمیة رضی الله عنه قال لعمر رضی الله عنه: أرني النبي صلی الله علیه و آله حين يوحى إليه. قال: فبينما النبي صلی الله علیه و آله بالجعرانة، ومعه نفر من أصحابه، جاءه رجل فقال: يا رسول الله، كيف ترى في رجل أحرم بعمره، وهو متضمخ بطيب؟ فسكت النبي صلی الله علیه و آله ساعة، فجاءه الوحي، فأشار عمر رضی الله عنه إلي، فجئت وعلی رسول الله صلی الله علیه و آله ثوب قد أظلل به، فأدخلت رأسي، فإذا رسول الله صلی الله علیه و آله محمر الوجه، وهو يعط، ثم سري عنه، فقال: «أين الذي سأل عن العمرة؟» فأتيت برجل، فقال: «اغسل الطيب الذي بك ثلاث مرات، وانزع عنك الجبة، واصنع في عمرتك كما تصنع في حجتك». (بخاری: ۱۵۳۶)

ترجمه: یعلی بن امیه رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام نزول وحی، به من نشان بده. یعلی می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله با چند نفر از صحابه رضوان الله علیهم در جعرانه، تشریف داشت که شخصی نزد وی آمد و گفت: یا رسول الله! نظر شما درباره کسی که برای عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چیست؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله اندکی سکوت کرد. در آن اثنا، وحی نازل شد. عمر رضی الله عنه به من اشاره کرد که بیا. من آمدم و دیدم که پارچه ای را برای سایه، روی سر آنحضرت صلی الله علیه و آله نگه داشته اند. سرم را زیر چادر بردم. دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله نفس عمیق می کشد و چهره مبارکش کاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحی بر طرف شد و فرمود: «کجا است کسی که درباره عمره پرسید؟» آن شخص را نزد ایشان آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوی و جبه را از تن بیرون کن. سپس، آنچه را که در حج انجام می دهی، در عمره نیز انجام بده».

**باب (۱۰): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحَرَّم چه نوع لباسی
پوشد**

۷۷۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ.
(بخاری: ۱۵۳۹)

ترجمه: عایشه؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ می گوید: من تن (مبارک) رسول الله ﷺ را
هنگام بستن احرام و در زمانی که از احرام بیرون می آمد، یعنی قبل از طواف بیت، خوشبویی
می زدم.

باب (۱۱): احرام بستن با سر پوشیده از حنا

۷۷۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهَلُّ
مُلْبِدًا. (بخاری: ۱۵۴۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که نیت احرام نمود در
حالی که سر (مبارکش) با حنا پوشیده شده بود.

باب (۱۲): احرام بستن از مسجد ذوالحلیفه

۷۷۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا أَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا
مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ. يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ. (بخاری: ۱۵۴۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ احرام نمی بست مگر از مسجد
یعنی مسجد ذوالحلیفه.

باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر یک سواری در حج

۷۷۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أُسَامَةَ رضي الله عنه كَانَ رَدَفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمَزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرَدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمَزْدَلِفَةِ إِلَى مِئِي، فَكَلَاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعُقَبَةِ. (بخاری: ۱۵۴۴، ۱۵۴۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اسامه رضي الله عنه از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شتر بود. سپس، از مزدلفه تا منا، فضل پشت سر رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شد. و هر دو نفر می گفتند که رسول الله صلى الله عليه وسلم تا رمی جمره عقبه، لیبک می گفت. (یعنی تا هنگام زدن شیطان بزرگ، لیبک می گفت).

باب (۱۴): آنچه شخص مُحْرَم میتواند بپوشد

۷۷۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَأَدَّهَنَ، وَلَبَسَ إِزَارَهُ وَرَدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَرْدِيَةِ وَالْأَزْرِ ثُلْبَسُ، إِلَّا الْمُرْغَفَةَ الَّتِي تَرَدُّعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهْلٌ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِخَمْسٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لِأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ، وَهُوَ مُهَلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقْصِرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا، وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَالًا، وَالطَّيِّبُ وَالثِّيَابُ. (بخاری: ۱۵۴۵)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه یاران خود پس از اینکه سرش را روغن مالید و شانه زد و ازار و ردای احرام پوشید، از مدینه براه افتاد. و پوشیدن

هیچ لباسی را منع نکرد مگر پارچه ای که آغشته به زعفران شده بود و اثرش بر روی بدن باقی می ماند. رسول خدا ﷺ شب را در ذوالحلیفه گذراند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد و هنگامی که به «بیدا» رسیدند، ایشان و یارانش لیک گفتند. و آنحضرت ﷺ گردنبندی به گردن هدی (حیوانی که به شکرانه حج در مکه ذبح می شود) خود انداخت و آن را نشان کرد. در آن وقت، پنج روز به پایان ماه ذی قعدة مانده بود. و روز چهارم ذیحجه، وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ نخست، به طواف کعبه پرداخت و سعی بین صفا و مروه نمود. و چون هدی همراه داشت از احرام بیرون نیامد. سپس، در قسمت بالای شهر مکه در محله حجون منزل گرفت و همچنان برای حج، در احرام بسر می برد. و به آن عده از اصحاب که هدی همراه نداشتند، دستور داد که پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، موهای خود را کوتاه کنند و از احرام خارج شوند و به کسانی از آنها که همسرانشان را با خود آورده بودند، اجازه داد تا با آنها نزدیکی کنند و از مواد خوشبو استفاده نمایند و لباس دوخته به تن کنند.

باب (۱۵): تلبیه گفتن

۷۷۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ». (بخاری: ۱۵۴۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ چنین لیک می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

باب (۱۶): تحمید و تسبیح و تکبیر گفتن، هنگام سوار شدن بر سواری قبل از نیت کردن حج یا عمره

۷۸۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهْلَ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ،

وَأَهْلَ النَّاسِ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، أَهَلُّوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ. (بخاری: ۱۵۵۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در مدینه، چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه، دو رکعت، خواندیم. و شب را همانجا ماند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زمانی که به بیداء رسید، تحمید (الحمد لله)، تسیح و تکبیر گفت. سپس، نیت حج و عمره نمود. و مردم نیز نیت حج و عمره کردند. راوی می گوید: هنگامی که وارد مکه شدیم، به مردم دستور داد (که پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اینکه روز هشتم فرا رسید، مردم دوباره برای حج احرام بستند. و روز عید، رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین شتر را ایستاده ذبح کرد. راوی می گوید: یکبار در مدینه منوره نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله دو قوچ سفید، ذبح کرد.

باب (۱۷): روزه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره

۷۸۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي مِنْ ذِي الْحَلِيفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمَسِّكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْعَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ ذَلِكَ. (بخاری: ۱۵۵۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از ذوالحلیفه لیبیک میگفت و هنگامی که به حرم می رسید، دیگر لیبیک نمی گفت. تا اینکه به «ذی طوی» می رسید، شب را در آنجا می گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام می کرد و معتقد بود که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می کرد.

باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادی

۷۸۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذْ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي». (بخاری: ۱۵۵۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گویا هم اکنون موسی عليه السلام را می بینم که لبیک گویان به سوی وادی، سرازیر است».

باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر ﷺ مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است

۷۸۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهَلَّلتُ؟» قُلْتُ: أَهَلَّلتُ كَاهِلَالِ النَّبِيِّ ﷺ. قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ؟» قُلْتُ: لَا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحَلَّلتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي، أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ رضي الله عنه، فَقَالَ: إِنْ نَأَخَذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ وَإِنْ نَأَخَذُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ. (بخاری: ۱۵۵۹)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ مرا بسوی قومی در یمن، فرستاد. وقتی از آنجا برگشتم، رسول الله ﷺ در بطحاء بود. و از من پرسید: «به چه نیتی احرامی بسته ای؟» عرض کردم: به همان نیتی که رسول الله ﷺ احرام بسته است. رسول اکرم ﷺ پرسید: «آیا همراه خود، هدی آورده ای؟» عرض کردم: خیر. آنحضرت ﷺ به من دستور داد تا پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنین کردم. سپس، نزد زنی از بستگان خود رفتم. او موهای مرا شانه زد یا سر مرا شست. در این اثنا، عمر رضي الله عنه آمد و گفت: اگر بخواهیم به دستور کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را کامل نماییم آنطور که می فرماید: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾. و اگر بخواهیم به سنت رسول الله ﷺ عمل کنیم، ایشان قبل از ذبح هدی، از احرام خارج نشد.

باب (۲۰): خداوند می فرماید: حج در ماههای خاصی است

۷۸۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَحَدِيثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَكَيْالِي الْحَجِّ

وَحُرْمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفٍ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلَا». قَالَتْ: فَلَاخِذْ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ. وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. (بخاری: ۱۵۶۰)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها در باره حج، قبلا بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: عایشه رضی الله عنها فرمود: در ماهها، شبها و ایام حج با رسول الله ﷺ احرام بستیم و از مدینه منوره حرکت کردیم. و در محلی بنام سرف، توقف کردیم. رسول الله ﷺ در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هر کس از شما، هدیه همراه نیاورده و می خواهد با همین احرام، عمره کند، مانعی ندارد. اما کسی که هدیه، همراه دارد، چنین نکند». عایشه رضی الله عنها می گوید: بعضی از اصحاب، حج خود را به عمره تبدیل کردند و بعضی نکردند. رسول الله ﷺ و تنی چند از یارانش که وضع مالی بهتری داشتند و هدیه همراه شان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند.

باب (۲۱): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج برای کسی که با خود، هدیه نیاورده است.

۷۸۵ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ، وَنَسَاؤُهُ لَمْ يَسْتَنْ فَاخْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَقْرَى حَلَقَى أَوْ مَا طُفَّتْ يَوْمَ النَّحْرِ؟» قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لَا بَأْسَ أَنْفِرِي». (بخاری: ۱۵۶۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: با رسول الله ﷺ (از مدینه) خارج شدیم. و نیتی جز ادای حج، نداشتیم. هنگامی که به مکه رسیدیم، بیت الله را طواف کردیم. سپس، رسول الله ﷺ دستور داد تا هر کس که هدیه با خود نیاورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، کسانی که

هدی با خود نیاورده بودند، از احرام، بیرون آمدند. صفیه رضی الله عنها گفت: ممکن است بدلیل قاعدگی، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای زن گرفتار و مصیبت زده! مگر طواف زیارت را انجام نداده ای؟» گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد. حرکت کن.» (چون معذور هستی، طواف وداع، برایت لازم نیست و دم نیز واجب نمی گردد).

۷۸۶ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَجْلُوا حَتَّى كَانَ يَوْمَ النَّحْرِ. (بخاری: ۱۵۶۲)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ به قصد حج، از مدینه، خارج شدیم. بعضی از ما برای حج و عمره و برخی تنها برای عمره و عده ای تنها برای حج، احرام بسته بودیم. رسول الله ﷺ فقط نیت حج کرده بود. کسانی که فقط نیت حج، یا نیت حج و عمره را با هم کرده بودند (یعنی قارن بودند) تا روز عید، از احرام بیرون نیامدند.

۷۸۷ — عَنْ عَثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتَمَعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهْلًا بِهِمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ لِقَوْلِ أَحَدٍ. (بخاری: ۱۵۶۳)

ترجمه: روایت است که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع می کرد. وقتی که علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ متوجه این امر شد، نیت حج و عمره کرد و لیبیک گفت و فرمود: برای حج و عمره، هر دو، احرام بسته ام و افزود: من سنت رسول الله ﷺ را بخاطر سخن کسی، ترک نخواهم کرد.

۷۸۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الْأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحْرَمَ صَفْرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبِيرَ وَعَفَا الْأَثْرَ، وَأَنْسَلَخَ صَفْرًا، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرَ. قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ

وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةِ مُهْلَيْنَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلُّ كُلُّهُ». (بخاری: ۱۵۶۴)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (اعراب دوران جاهلیت) معتقد بودند که عمره نمودن در ایام حج، بدترین گناه روی زمین، بحساب می آید: از اینرو، ماه محرم را صفر، قرار می دادند و می گفتند: زمانی که زخم های پشت شتر، التیام یابد و اثر پای آنها از بین برود و ماه صفر به پایان رسد، آن گاه، عمره کردن حلال می شود. رسول الله ﷺ و یارانش در حالی که احرام حج بسته بودند، در تاریخ چهارم ذیحجه وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ به یارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمایند. این کار برای مردم، قدری دشوار بود، لذا پرسیدند: یا رسول الله! این چه نوع حلال شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «حلال بجا و کامل».

۷۸۹ — عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحِلُّ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي، وَقَلَدْتُ هَدْيِي، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». (بخاری: ۱۵۶۶)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها؛ همسر رسول گرامی ﷺ؛ می گوید: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: یا رسول الله! چرا سایر مردم از احرام عمره، بیرون آمدند ولی شما هنوز در احرام، بسر میبرید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من با خود، هدی آورده ام و سرم را حنا زده ام. بنابر این، تا ذبح نکنم باید در احرام بمانم».

۷۹۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِي نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلًا يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری: ۱۵۷۶)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: شخصی از او در باره حج تمتع پرسید و گفت: بعضی ها مرا از آن، منع کرده اند. ابن عباس رضی الله عنهما به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب دیدم که گویا شخصی به من می گوید:

حَجَّتْ، حَجَّی مَقْبُولٌ وَ عَمْرَهَاتٌ، عَمْرَهَاتٌ مَقْبُولَةٌ. سَبَسَ، خَوَابِمَ رَا بَرَایَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا بَیَانٌ کَرَدَمٌ. اَوْ کَافَتْ: اَیْنَ کَوْنَهُ حَجَّ کَزَارَدَنَ، مَطَابِقٌ سُنَّتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ اسْت.

۷۹۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقِ الْبُدْنِ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنِّي إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلَالًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَأَهَلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتَعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتَعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلَا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لَا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. (بخاری: ۱۵۶۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنہما می گوید: با رسول الله صلی الله علیہ وعلیٰ آله و سلم زمانی که شتران هدی را همراه داشت، به حج رفتیم. مردم نیت حج مفرد کرده بودند. رسول الله صلی الله علیہ وعلیٰ آله و سلم به آنها گفت: «بعد از طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و کوتاه کردن موی سر، از احرام، خارج شوید. و بعد، در حالت حلال، (خارج از احرام) بمانید تا آنکه روز هشتم ترویبه (ذو الحججه) فرا رسد. سپس، روز هشتم، برای حج، احرام ببندید. و اعمال قبلی را عمره بحساب آورید». مردم گفتند: یا رسول الله! چگونه آن اعمال را عمره بحساب آوریم در حالی که ما نیت حج کرده بودیم؟ رسول الله صلی الله علیہ وعلیٰ آله و سلم فرمود: «آنچه دستور میدهم انجام دهید. اگر من هدی با خود نمی آوردم، همین طور که به شما دستور می دهم، عمل می کردم. ولی هیچ حرامی برای من تا زمانی که قربانی ذبح نکنم، حلال نخواهد شد». مردم نیز طبق دستور رسول خدا صلی الله علیہ وعلیٰ آله و سلم عمل کردند.

باب (۲۲): حج تمتع

۷۹۲ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأِيهِ مَا شَاءَ. (بخاری: ۱۵۷۱)

ترجمه: عمران رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله حج تمتع، انجام دادیم و درباره آن، آیه قرآن نیز نازل شد. ولی بعداً، مردی بر اساس رأی خود، در باب آن، نظر داد.

باب (۲۳): از کجا باید وارد مکه شد

۷۹۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. (بخاری: ۱۵۷۵)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از گردنه بالایی راه کداه که در بطحاء است، وارد مکه شد و از گردنه پایینی، بیرون رفت.

باب (۲۴): فضیلت مکه و خانه کعبه

۷۹۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكَ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكَ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ». (بخاری: ۱۵۸۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: پس چرا آنرا جزو بنای کعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زیرا هزینه قومت (یعنی قریش) برای این کار، کافی نبود». دوباره گفتم: چرا دروازه کعبه را در ارتفاع زیاد، قرار داده اند؟ فرمود: «برای اینکه قومت کسی را که مایل باشند، اجازه ورود دهند و کسی را که نخواهند، از ورود به آن، جلوگیری نمایند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی رفت که این کار را نپسندند، حطیم را جزو بنای خانه خدا، قرار می دادم و دروازه کعبه را نیز هم سطح زمین، می کردم».

۷۹۵ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهْدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ». (بخاری: ۱۵۸۶)

ترجمه: در روایتی دیگر، از عایشه رضی الله عنها چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر قومت (قریش) تازه مسلمان نمی بودند، دستور می دادم تا خانه کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می گرفتم که یکی بسوی شرق و دیگری بسوی غرب، باز شود. و بدینصورت، خانه کعبه مانند بنای حضرت ابراهیم علیه السلام می شد.»

باب (۲۵): به ارث بردن خانه های مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند.

۷۹۶ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزَلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رَبَاعٍ، أَوْ دُورٍ؟ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرَثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلَا عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا شَيْئًا، لِأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ». (بخاری: ۱۵۸۸)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا در مکه، به خانه ات می روی؟ فرمود: «مگر عقیل، خانه و ملکی برای ما باقی گذاشته است؟» گفتنی است که عقیل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما علی ﷺ و جعفر ﷺ از ابوطالب ارث نبردند. زیرا این دو، مسلمان شده بودند و طالب و عقیل (در آن زمان) کافر بودند. (البته بعدها عقیل مسلمان شد ولی طالب کافر ماند و در غزوة بدر که همراه سپاه کفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (۲۶): اقامت گزیدن پیامبر ﷺ در مکه

۷۹۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لَا يُنَاكِحُوهُمْ وَلَا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ﷺ. (بخاری: ۱۵۹۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ خواست (از منا) وارد مکه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد فردا در خیف بنی کنانه، جایی که قریش برای باقی ماندن بر کفر، عهد و پیمان بستند، منزل خواهیم نمود». یعنی در محصب. و آن، جایی بود که قریش و بنی کنانه علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، عهد و پیمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحویل ندهند، هیچ گونه داد و ستد و ازدواج و نکاحی با آنان، صورت نخواهد گرفت.

باب (۲۷): انهدام کعبه

۷۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُخَرَّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (بخاری: ۱۵۹۱)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

باب (۲۸): خداوند می فرماید: (خداوند خانه کعبه و ماههای حرام را وسیله ای برای برپایی دین، قرار داده است)

۷۹۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُّ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ».
(بخاری: ۱۵۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: قبل از فرض شدن روزه رمضان، مردم روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می گرفتند. و در همین روز، کعبه را با پرده می پوشانیدند. اما هنگامی که خداوند روزه رمضان را فرض کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس دوست دارد، روز عاشورا، روزه بگیرد. و هر کس که تمایل ندارد، روزه نگیرد».

۸۰۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِيَحْجَنَّ الْبَيْتُ وَلِيَعْتَمِرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ».
(بخاری: ۱۵۹۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زیارت بیت الله برای حج و عمره، بعد از خروج یاجوج و ماجوج نیز ادامه خواهد یافت».

باب (۲۹): انهدام کعبه

۸۰۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجٍ، يَقْلَعُهَا حَجْرًا حَجْرًا».
(بخاری: ۱۵۹۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما از نبی اکرم ﷺ روایت می کند که فرمود: «گویا هم اکنون، آن شخص سیاه چهره و دارای پاهای گشاده از یکدیگر را می بینم که سنگهای خانه کعبه را یکی پس از دیگری، از جا می کند».

باب (۳۰): آنچه در باره حجر الاسود آمده است

۸۰۲ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجْرٌ، لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْ لَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ.
(بخاری: ۱۵۹۷)

ترجمه: روایت است که عمر فاروق رضی الله عنه کنار حجرالاسود آمد و آن را بوسید و فرمود: بخوبی می دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی توانی نفع و ضرر برسانی. اگر نمی دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله تو را می بوسید، تو را نمی بوسیدم.

باب (۳۱): کسی که داخل کعبه رفت

۸۰۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدْخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لَا. (بخاری: ۱۶۰۰)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای عمره، بیت الله را طواف نمود و در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند در حالی که تعدادی از یارانش او را محافظت می کردند. یکی از حاضرین، از عبد الله بن ابی اوفی پرسید: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله داخل کعبه رفت؟ عبد الله گفت: خیر.

باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت

۸۰۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا قَدِمَ أَبِي أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الْأَلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قَاتِلْهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ». (بخاری: ۱۶۰۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بیت، خودداری نمود. لذا دستور اخراج بتها را از کعبه صادر کرد. همراه سایر بتها، تصاویر حضرت ابراهیم و اسماعیل را که نشان می داد تیرهای قمار در دست دارند، بیرون آوردند. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مشرکان را نابود کند. به خدا سوگند،

مشركان ميدانستند كه آن دو، هرگز قمار نكردند». سپس، رسول الله ﷺ داخل بيت رفت و در اطراف آن، تكبير گفت ولى نماز نخواند.

باب (۳۳): آغاز "رمل" چگونه بود؟

۸۰۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِبْقَاءَ عَلَيْهِمْ. (بخاری: ۱۶۰۲)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ و صحابه (برای انجام عمره) به مکه آمدند، مشرکین گفتند: مسلمانانی که نزد شما می آیند، تب یثرب، آنان را ضعیف و ناتوان کرده است. بدین جهت، رسول الله ﷺ به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمایند. (یعنی گام های نزدیک به هم و تندی بردارند و شانه هایشان را حرکت دهند تا مشرکان چنین نپندارند که آنان ضعیف و ناتوان هستند). ولی در میان رکن یمانی و حجر الأسود، بطور عادی راه بروند. گفتنی است که آنحضرت ﷺ صرفاً بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمایند.

باب (۳۴): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رمل نمودن در سه شوط اول

۸۰۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَخْبُثُ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ. (بخاری: ۱۶۰۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام ورود به مکه، در آغاز طواف، حجر الاسود را می بوسید و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل می کرد.

باب (۳۵): رمل نمودن در حج و عمره

۸۰۷ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمْلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَأَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ. (بخاری: ۱۶۰۵)

ترجمه: از عمر رضي الله عنه روایت است که فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماییم؟! آن زمان، صرفاً برای نشان دادن قدرت خود به مشرکان، چنین کردیم. اکنون، خداوند آنها را از بین برده است. سپس، افزود: در عین حال، دوست نداریم چیزی را که رسول الله صلى الله عليه وسلم انجام داده است، ترک کنیم.

۸۰۸ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكَتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَسْتَلِمُهُمَا. (بخاری: ۱۶۰۶)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: بعد از اینکه استلام رکن یمانی و حجر الاسود را از رسول خدا صلى الله عليه وسلم دیدم در هیچ شرایطی - چه سهل و چه دشوار - آن را ترک نکردم.

باب (۳۶): استلام حجر الاسود با عصا

۸۰۹ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ. (بخاری: ۱۶۰۷)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم در حجة الوداع، سوار بر شتر، بیت را طواف کرد و به وسیله عصا حجر الاسود را استلام نمود.

باب (۳۷): بوسیدن حجر الاسود

۸۱۰ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اسْتِلامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَسْتَلِمُهُ وَيُقْبَلُهُ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَرَأَيْتَ إِنْ

زُجِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. (بخاری: ۱۶۱۱)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: مردی (از اهل یمن) از او درباره استلام حجر الاسود پرسید. وی گفت: من رسول الله ﷺ را دیدم که حجر الاسود را می بوسید و استلام می کرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعیت بود و یا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه کار کنم؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: اگر، مگرها را در یمن بگذار. من رسول الله ﷺ را دیدم که آن را استلام میکرد و می بوسید.

باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه

۸۱۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةَ، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مِثْلَهُ. (بخاری: ۱۶۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: اولین چیزی که رسول اکرم ﷺ هنگام ورود به مکه انجام داد، این بود که وضو گرفت و طواف کرد ولی عمره بجای نیاورد. بعد از آن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز مانند ایشان، عمل نمودند.

۸۱۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُ طَوَافِ النَّبِيِّ ﷺ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخاری: ۱۶۱۶)

ترجمه: حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در مورد طواف رسول الله ﷺ قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: رسول الله ﷺ بعد از طواف، دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه، سعی نمود.

باب (۳۹): صحبت کردن هنگام طواف

۸۱۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بَسِيرٍ أَوْ بَخِيطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدَّهُ بِيَدِهِ». (بخاری: ۱۶۲۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال طواف کعبه، از کنار شخصی گذشت که خود را بوسیله طناب با شخصی دیگر بسته بود و طواف می کرد. رسول خدا ﷺ طناب را قطع کرد و فرمود: «دست او را بگیر و طواف کن».

باب (۴۰): جلوگیری از طواف شخص عریان و حج مشرکین

۸۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ النَّبِيُّ أَمْرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَدِّنُ فِي النَّاسِ: أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا. (بخاری: ۱۶۲۲)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: قبل از حجة الوداع، همان سالی که ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ توسط رسول اکرم ﷺ بعنوان امیر حجاج تعیین شده بود، به من و چند نفر دیگر مأموریت داد تا در روز عید قربان، اعلام کنیم که از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و هیچ شخص لخت و عریانی نمی تواند، کعبه را طواف نماید.

باب (۴۱): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

۸۱۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ. (بخاری: ۱۶۲۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می گوید: رسول الله ﷺ پس از ورود به مکه، طواف کرد و بین صفا و مروه، سعی نمود و بعد از آن، نزدیک کعبه نرفت تا زمانیکه از عرفات، برگشت.

باب (۴۲): تهیه آب آشامیدنی برای حجاج

۸۱۶ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لِيَالِي مَنِي، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأْذِنَ لَهُ. (بخاری: ۱۶۳۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عباس بن عبدالمطلب ﷺ از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا شب هایی را که حجاج در منا می گذرانند، برای تهیه آب آشامیدنی آنها در مکه بماند. رسول الله ﷺ نیز به او اجازه داد.

۸۱۷ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَ إِلَى السَّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمَّكَ، فَاتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلَا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ. (بخاری: ۱۶۳۵)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به سقایه (جایی که به حجاج آب می دادند)، رفت و آب خواست. عباس ﷺ به پسرش؛ فضل؛ گفت: پیش مادرت برو و برای رسول الله ﷺ از نزد او، آب بیاور. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب، به من بده» عباس ﷺ گفت: ای رسول خدا! مردم دست هایشان را در این آب، می زنند. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب بده». سرانجام، رسول الله ﷺ از همان آب، نوشید. سپس، کنار چاه زمزم رفت. در آنجا مردم آب می دادند و خدمت می کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «کار کنید زیرا شما کار نیک، انجام

میدهید». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمی شدید، (با دیدن کار من، همه به آن روی نمی آوردید) وارد چاه می شدم و ریسمان آنرا اینجا می انداختم» و به سوی شانه اش اشاره کرد.

۸۱۸ — وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ زَمْرَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَا كَانَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا عَلَى بَعِيرٍ. (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: و در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من به رسول الله ﷺ آب زمزم دادم. آنحضرت ﷺ ایستاده آب نوشید. و همچنین در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ آنروز، فقط سوار بر شتر بود.

باب (۴۳): وجوب سعی بین صفا و مروه

۸۱۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلَيَّ أَحَدٌ جُنَاحٌ أَنْ لَا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوْلَّيْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطُوفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنزِلَتْ فِي الْأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمُوا يُهْلُونَ لِمَنَاةَ الطَّاعِيَةَ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشْتَلِّ، فَكَانَ مِنْ أَهْلِ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ الْآيَةَ. قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا. (بخاری: ۱۶۴۳)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که خواهرزاده اش؛ عروه بن زبیر؛ از او درباره آیه ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ پرسید و گفت: بخدا سوگند، اگر کسی، سعی

بین صفا و مروه را انجام ندهد، برایش گناهی نیست. عایشه رضی الله عنها فرمود: ای خواهرزاده! سخن بدی بزبان آوردی. اگر اینطور که شما تفسیر کردید، می بود، خداوند می فرمود: «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولی آیه فوق، در مورد انصار نازل شد. آنها قبل از اینکه اسلام بیاورند، برای بت منات که در مثلل آن را عبادت می کردند، احرام می بستند. و کسی که احرام می بست، سعی بین صفا و مروه را گناه می دانست. هنگامی که مسلمان شدند، از رسول خدا ﷺ در این مورد، پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما سعی بین صفا و مروه را گناه می دانستیم. در پاسخ آنها، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ همانا صفا و مروه از نشانه های خدا هستند. پس هر کس که حج یا عمره نماید، بر او گناهی نیست که بین صفا و مروه، سعی نماید. عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ با عمل خود، سعی بین صفا و مروه را فرض گردانید. پس هیچ کس، حق ندارد آنرا ترک نماید.

باب (۴۴): آنچه درباره سعی بین صفا و مروه آمده است.

۸۲۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَافَ الطَّوْفَ الْأَوَّلَ حَبًّا ثَلَاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخاری: ۱۶۴۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در سه شوط طواف اول، رمل می کرد (یعنی گام های نزدیک به هم و تندی بر میداشت و شانه هایش را تکان می داد) و در چهار شوط بعدی، بطور عادی راه می رفت. و هنگام سعی بین صفا و مروه، در بطن وادی، آهسته می دوید.

باب (۴۵): زن حائضه می تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

۸۲۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْلُ النَّبِيِّ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهَلَّتْ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ

أَصْحَابُهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يَقْصِرُوا وَيَجْلُوا إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَىٰ مِنِّي وَذَكَرَ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْ لَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَأَحْلَلْتُ».

(بخاری: ۱۶۵۱)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله و یارانش برای حج، احرام بستند و بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلحه، کسی دیگر هدی همراه نداشت. علی رضی الله عنه که هدی همراه داشت، از یمن آمد و گفت: من به همان نیت احرام بسته ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله احرام بسته است. نبی اکرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبدیل نمایند و طواف کنند و سپس موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون بیایند، مگر کسی که هدی همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برویم در حالی که از همبستری ما با زنان، چیزی نگذشته است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آنچه را که اکنون می دانم، اول می دانستم، هدی با خود نمی آوردم. و اگر هدی با من نمی بود از احرام، بیرون می آمدم».

باب (۴۶): حجاج نماز ظهر روز ترویبه (هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟

۸۲۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلًا فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنَى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفَرِ؟ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: أَفَعَلَ كَمَا يَفْعَلُ امْرَأُوكَ.

(بخاری: ۱۶۵۳)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مردی از او پرسید: آنچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله فهمیده ای به من بگو. رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را کجا خواند؟ گفت: در منا. آن مرد، پرسید: نماز عصر روز نفر (دوازدهم ذوالحجه) را کجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امرای تو انجام می دهند، انجام بده.

باب (۴۷): روزه گرفتن در روز عرفه

۸۲۳ — عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: شَكََّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. (بخاری: ۱۶۵۸)

ترجمه: ام فضل رضی الله عنها می گوید: مردم دربارهٔ روزه داشتن رسول الله ﷺ در روز عرفه، شک داشتند. من یک لیوان نوشیدنی برای نبی اکرم ﷺ فرستادم و ایشان، آن را نوشید.

باب (۴۸): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه

۸۲۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتْ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعْصَفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَّاحُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ — وَكَانَ مَعَ أَبِيهِ —: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَأَقْصِرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أَنْ لَا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ. (بخاری: ۱۶۶۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما هنگام زوال آفتاب روز عرفه، کنار خیمهٔ حجج آمد و با صدای بلند او را صدا زد. حجج در حالی که چادری زرد رنگ به خود پیچیده بود، از خیمه بیرون آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: اگر میخواهی به سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، باید به موقف برویم. حجج گفت: اکنون برویم؟ ابن عمر ﷺ گفت: بلی. حجج گفت: اندکی مهلت ده تا غسل کنم سپس، خارج شوم. ابن عمر رضی الله عنهما منتظر ماند تا او بیرون آمد. سالم بن عبد الله که همراه پدرش بود، به حجج گفت: اگر می خواهی مطابق سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، خطبه را کوتاه بخوان و برای وقوف، عجله کن. حجج به عبد الله بن عمر، نگاه کرد. او گفت: سالم، درست می گوید. گفتمی است که عبد الملک

(خليفة وقت) نامه ای به حجاج، نوشته و از وی خواسته بود که در احکام حج با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مخالفت نکند.

باب (۴۹): شتاب برای رفتن به موقف

در این باب، امام بخاری رحمه الله هیچ حدیثی نیاورده است. اما حدیث باب گذشته به این باب نیز تعلق می گیرد. (مترجم)

باب (۵۰): وقوف در عرفات

۸۲۵ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: أَضَلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَأَقْفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَاهُنَا. (بخاری: ۱۶۶۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: شترم، گم شد. روز عرفه، برای یافتن آن، بیرون رفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله را در عرفات، در حال وقوف، دیدم. گفتم: بخدا سوگند! این مرد، از قریش است. اینجا چه کار می کند؟! (چون قریش جاهلیت، در زمان حج، از حرم، بیرون نمی رفتند)

باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله صلی الله علیه و آله از عرفات بسوی مزدلفه

۸۲۶ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنْقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. (بخاری: ۱۶۶۶)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که از وی در مورد چگونگی راه رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسیدند. اسامه گفت: عادی راه میرفت. و هرگاه، به جای خلوتی می رسید، تندتر راه می رفت.

باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود
 ۸۲۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَرَأَاهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا لِلإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالِإِضَاعِ». (بخاری: ۱۶۷۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روز عرفه، با رسول الله ﷺ از عرفات، براه افتادم. نبی اکرم ﷺ سر و صدای زدن شترها را از پشت سر، شنید. آنگاه، با تازیانه اش به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید. زیرا اجر و پاداش، در عجله کردن و دوانیدن شترها نیست.»

باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را در شب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد

۸۲۸ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لَا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فَقَالَ لَهَا: يَا هِنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلَّا قَدْ غَلَسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعْنِ. (بخاری: ۱۶۷۹)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که او در شبی که نمازهای مغرب و عشاء را باهم می خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف کرد و به نماز ایستاد و ساعتی نماز خواند. سپس، گفت: ای پسر! آیا ماه، غروب کرده است؟ وی گفت: خیر. اسماء ساعتی دیگر، نماز خواند و دوباره پرسید: ای پسر! آیا ماه، غروب کرده است؟ گفت: بلی. اسماء رضی الله عنها گفت: پس حرکت کنید. آنگاه، ما حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه اسماء رضی الله عنها جمره عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد.

عبد الله؛ برده اسماء و راوی حدیث؛ می گوید: به ایشان گفتم: فکر می کنم در تاریکی، حرکت کردیم. اسماء گفت: فرزندم! رسول الله ﷺ زنان را برای این کار، اجازه داده است.

۸۲۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنْتِ النَّبِيَّ ﷺ سَوْدَةَ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلَأَنَّ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنْتُ سَوْدَةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. (بخاری: ۱۶۸۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: با رسول الله ﷺ در مزدلفه، منزل گرفتیم. سوده رضی الله عنها که زنی بطیئ السیر (آهسته رو) بود، از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حرکت کند. رسول الله ﷺ به او اجازه داد و او قبل از سایر مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، ماندیم. و با رسول الله ﷺ برگشتیم. ولی اگر من نیز مانند سوده رضی الله عنها اجازه می گرفتیم، برایم خیلی بهتر بود.

باب (۵۴): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

۸۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلَاتَيْنِ، كُلَّ صَلَاةٍ وَحَدَّهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعِشَاءَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلَا يَقْدُمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتَمُوا، وَصَلَاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الْآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ ﷺ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ. (بخاری: ۱۶۸۳)

ترجمه: هنگامی که عبد الله ﷺ به مزدلفه رسید، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد. هر نماز را با اذان و اقامه ای جداگانه خواند و بین نماز مغرب و عشاء، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوری که بعضی گفتند: فجر طلوع کرده و بعضی گفتند: طلوع نکرده است. سپس، عبد الله ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «نمازهای مغرب و عشاء در اینجا (مزدلفه)، از وقت اصلی خود، تغییر یافته اند. پس تا هوا خوب تاریک نشده به مزدلفه نیایید. و نماز صبح نیز باید در این وقت، خوانده شود». عبد الله ﷺ بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف کرد. بعد فرمود: اگر اکنون، امیر المومنین بر می گشت، مطابق سنت، عمل می کرد. راوی می گوید: نمی دانم این عمر زودتر این سخن را گفت یا عثمان زودتر حرکت کرد. (یعنی عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمی جمره عقبه در روز عید، لبیک می گفت.

باب (۵۵): چه وقت از مزدلفه باید حرکت کرد؟

۸۳۱ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعِ الصُّبْحِ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرَقَ نَسِيرٌ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ. (بخاری: ۱۶۸۴)

ترجمه: روایت است که عمر بن خطاب ﷺ نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ایستاد و فرمود: مشرکین، قبل از طلوع آفتاب، از مزدلفه، حرکت نمی کردند و می گفتند: ای تیسرا! (کوهی در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله ﷺ با آنها مخالفت کرد و قبل از طلوع خورشید، حرکت کرد.

باب (۵۶): سوار شدن بر شتر هدی

۸۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: «إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: «إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّلَاثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ. (بخاری: ۱۶۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را دید که شتر قربانی را می کشید و با خود می برد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: این، شتر قربانی است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوار شو». و بار دوم یا سوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، سوار شو».

باب (۵۷): کسی که شتر (هدی) با خود ببرد

۸۳۳ — عَنْ بِنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَهْلًا بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهْلًا بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ لِشَيْءٍ حَرَمٍ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيَقْصِرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهَلِّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». (بخاری: ۱۶۹۱)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدی به همراه داشت که آنرا از ذوالحلیفه آورده بود. نخست، برای عمره و بعد برای حج، نیت نمود. و مردم نیز با رسول الله صلی الله علیه و آله نیت حج و عمره کردند. عده ای از آنان، هدی (شکرانه) همراه داشتند و عده ای دیگر، بدون هدی بودند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، به مردم گفت: «آنانی که هدی همراه خود آورده اند، حلال نخواهند شد مگر اینکه مناسک حج را به پایان برسانند. و کسانی که هدی همراه نیاورده اند، بعد از طواف و سعی بین صفا و مروه، موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون آیند. سپس برای حج، احرام ببندند. و کسانی که توانایی هدی، ندارند، سه روز در (ایام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگیرند».

باب (۵۸): قلاده کردن هدی در ذو الحلیفه، سپس، احرام بستن

۸۳۴ — عَنْ الْمِسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ زَمَانَ الْحُدَيْبِيَّةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ.
(بخاری: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵)

ترجمه: از مسور بن مخرمه و مروان رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در زمان صلح حدیبیه، با بیش از هزار تن از یارانش از مدینه بیرون آمد. و هنگامی که به ذو الحلیفه رسید، شترهای هدی (شکرانه) را قلاده انداخت و کوهانهای آنها را علامت گذاری کرد و برای عمره، احرام بست.

باب (۵۹): کسی که بدست خود، هدی را قلاده نمود

۸۳۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدِيًّا، حَرَّمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي، ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ.
(بخاری: ۱۷۰۰)

ترجمه: به عایشه رضی الله عنها خبر رسید که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: هر کس حیوانی را به عنوان هدی، به سرزمین حرم بفرستد، تا زمانی که هدی، ذبح نشده است، هر چه برای یک حج گزار حرام است، برای او نیز حرام می شود. عایشه رضی الله عنها گفت: اینطور نیست که او می گوید. زیرا من با دست خودم، قلاده های هدی رسول الله ﷺ را بافتم و پیامبر اکرم ﷺ آنها را با دستهای خود، بر گردن حیوانات هدی، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدی (عید قربان)، آنچه را که خداوند برای رسول خدا ﷺ حلال کرده بود، حرام نشد.

باب (۶۰): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

۸۳۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً غَنَمًا. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ ﷺ قَلَدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلَالًا عِنْدِي. (بخاری: ۱۷۰۱—۱۷۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ یکبار گوسفندی را برای ذبح به حرم فرستاد. و در روایتی نیز آمده است که: رسول الله ﷺ قلاده در گردن گوسفندی انداخت و (آنرا به عنوان هدیه، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند.

باب (۶۱): قلاده پشمی

۸۳۷ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ فَلَائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي. (بخاری: ۱۷۰۵)

ترجمه: و در روایتی از عایشه رضی الله عنها آمده است که می گوید: قلاده های آنها را با پشمی که نزد من بود، بافتم.

باب (۶۲): پالان شتر و صدقه دادن آن

۸۳۸ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجَلَالِ الْبَدَنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا. (بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: علی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد تا پالان و پوست شترهای قربانی را که ذبح کرده بودم، صدقه نمایم.

باب (۶۳): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها

۸۳۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةٌ: فَدَخَلَ عَلَيْنَا يَوْمَ

النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ.
(بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها که می گوید: پنج روز از ماه ذوالقعدة مانده بود که با رسول الله ﷺ برای حج از مدینه خارج شدیم، قبلاً بیان شد. و در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که عایشه رضی الله عنها فرمود: روز عید، مقداری گوشت گاو برای ما آوردند. من پرسیدم: این چیست؟ (یعنی گوشت از کجا؟) آن شخص، گفت: اینها از گوشتهای قربانی ای است که رسول خدا ﷺ برای همسرانش، ذبح کرده است.

باب (۶۴): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است

۸۴۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْني: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۱۷۱۰)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی در محلی که رسول خدا ﷺ قربانی کرده بود، هدی خود را ذبح می کرد.

باب (۶۵): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها)

۸۴۱ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا قَدْ أَخَذَ بَدَنْتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ. (بخاری: ۱۷۱۳)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مردی را دید که شتر قربانی اش را خوابانیده بود تا آنرا ذبح کند. عبد الله رضی الله عنه گفت: شتر را ایستاده و در حالی که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ﷺ، ذبح کن.

باب (۶۶): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود

۸۴۲ — عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبَدَنِ، وَلَا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا. (بخاری: ۱۷۱۶)

ترجمه: علی رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم سرپرستی شترهای قربانی را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم.

باب (۶۷): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟

۸۴۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا لَا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بَدَنِنَا فَوْقَ ثَلَاثِ مِئَةِ فَرْحَصَ لَنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا. (بخاری: ۱۷۱۹)

ترجمه: جابر رضي الله عنه می گوید: ما در ابتدا، گوشتهای قربانی را بیش از سه روز، یعنی همان ایام من، نمی خوردیم. سپس، رسول خدا صلى الله عليه وسلم اجازه داد و فرمود: «بخورید و نگه دارید». ما نیز خوردیم و برای خود، نگه داشتیم.

باب (۶۷): تراشیدن و کوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام

۸۴۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي حَجَّتِهِ. (بخاری: ۱۷۲۶)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم در حج خود، موهای سر (مبارکش) را تراشید.

۸۴۵ — وَعَنْهُ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ». (بخاری: ۱۷۲۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به کسانی که (در حج) موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چي؟ رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «پروردگارا! به کسانی که سرشان را می تراشند، رحم فرما». دوباره پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چي؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بر کوتاه کنندگان نیز رحم فرما».

۸۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلَ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «اغْفِرْ» بَدَلَ اِرْحَمِ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ».

ترجمه: از ابوهریره هم همین حدیث نقل شده ولی بجای «ارحم»، «اغفر» آمده است. یعنی مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تکرار کرد و در پایان، فرمود: کوتاه کنندگان را نیز مغفرت کن.

۸۴۷ — عَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِشْقَصٍ. (بخاری: ۱۷۳۰)

ترجمه: معاویه رضی الله عنه می گوید: موهای رسول الله ﷺ را با سرنیزه کوتاه کردم.

باب (۶۸): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها)

۸۴۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ: مَتَى أُرْمِي الْجِمَارَ قَالَ: إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمِهِ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ رَمَيْنَا.

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: چه وقت رمی جمره کنم؟ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: هرگاه، امامت رمی کرد، تو نیز رمی کن. آن شخص، دوباره سؤالش را تکرار کرد. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما گفت: منتظر می ماندیم تا آفتاب، زوال کند، آنگاه، رمی می کردیم.

باب (۶۹) رمی جمرات از ته دره

۸۴۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه أَنَّهُ رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ صلوات الله عليه. (بخاری: ۱۷۴۷)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضي الله عنه از بطن وادی (ته دره)، رمی جمره می کرد. به او گفتند: مردم از بالای وادی، رمی می کنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودی که جز او معبود برحق وجود ندارد، کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول اکرم صلوات الله علیه) از همین جا، رمی کرد.

باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه

۸۵۰ — وَعَنْهُ رضي الله عنه أَنَّهُ أَنْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ النَّيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمَنْى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ صلوات الله عليه.

ترجمه: از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که وی هنگامی که به شیطان بزرگ (جمره عقبه) می رسید، کعبه را طرف چپ و منارا طرف راست خود، قرار می داد و با هفت سنگ ریزه رمی می کرد و می فرمود: کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول الله صلوات الله علیه)، چنین رمی، کرد.

باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد

۸۵۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ يُكَبِّرُ عَلَىٰ إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّىٰ يُسَهِّلَ فَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلًا وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَىٰ ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهْلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلًا وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلًا ثُمَّ

يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلَا يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ
هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ۱۷۵۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی جمرة اولی را هفت سنگ ریزه می زد و بعد از هر سنگ ریزه، تکبیر می گفت. سپس، اندکی جلو می رفت و در جای هموار، می ایستاد، آنگاه رو به قبله می نمود و دستهایش را بلند می کرد و تا مدت زیادی، دعا می کرد. بعد، جمره وسطی را سنگ می زد. آنگاه، به طرف چپ می رفت و بر زمین همواری، می ایستاد و رو به قبله می کرد و دستها را بلند می نمود و تا مدت زیادی، دعا می کرد. و بعد، از ته دره به رمی جمره عقبه می پرداخت ولی در آنجا توقف نمی کرد. در پایان، می گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین رمی، می کرد.

باب (۷۲): طواف وداع

۸۵۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ
عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلَّا أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ. (بخاری: ۱۷۵۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: به مردم، امر شد که آخرین عملشان در ایام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه که از این قانون، مستثنا می باشند.

۸۵۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ
وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ. (بخاری: ۱۷۵۶)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب» خواند و زمانی کوتاه، خوابید. آنگاه، سوار مرکب شد و برای طواف بیت، رفت.

باب (۷۳): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود

۸۵۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رُحِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَا تَنْفِرُ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَحَّصَ لَهُنَّ. (بخاری: ۱۷۶۰—۱۷۶۱)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: به زنه‌ای حیضه اجازه داده شده است که پس از طواف زیارت، بروند. طاووس می گوید: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که نخست، اجازه رفتن به زنان حیضه را نمی داد ولی بعدها شنیدم که فرمود: رسول الله ﷺ به چنین زن هایی، اجازه رفتن داده است.

باب (۷۴): (حکم توقف کردن) در مُحَصَّب

۸۵۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِتْمَا هُوَ مَنَزَلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۱۷۶۶)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: توقف در محصب، جزو مناسک نیست. بلکه مکانی است که رسول الله ﷺ (بصورت اتفافی) در آنجا، توقف کرد.

باب (۷۵): توقف کردن در (ذی طوی) پیش از ورود به مکه و در دشت (ذو الحلیفه) پس از بازگشت از مکه

۸۵۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُؤَى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُؤَى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخاری: ۱۷۶۹)

ترجمه: روایت است که هرگاه، ابن عمر رضی الله عنهما به مکه می رفت، در «ذی طوی» توقف می کرد و شب را در آنجا می ماند. و هنگام صبح، وارد مکه می شد. و در مراجعت از مکه نیز از ذی طوی می گذشت و شب را تا صبح، آنجا می ماند. و می فرمود: رسول الله ﷺ چنین عمل می کرد.

۲۷ - کتاب عمره

باب (۱): وجوب عمره و فضیلت آن

۸۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ». (بخاری: ۱۷۷۳)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «یک عمره تا عمره دیگر، موجب بخشش و کفاره گناہانی می شود که میان آن دو عمره، انجام گرفته اند. و حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد».

باب (۲): کسی که قبل از حج، عمره نماید

۸۵۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ وَقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ. (بخاری: ۱۷۷۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما درباره ادای عمره، قبل از انجام حج، پرسیدند. فرمود: اشکالی ندارد. و افزود: رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل از ادای حج، عمره نمود.

باب (۳): تعداد عمره های رسول الله صلى الله عليه وسلم

۸۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَمْ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قَالَ السَّائِلُ: فَقُلْتَ لِعَائِشَةَ: يَا أُمَّهُ أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا

عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلَّا وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ. (بخاری: ۱۷۷۶)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی پرسید: رسول الله ﷺ چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، که یکی از آنها در ماه رجب بود. آن شخص، میگوید: نزد عایشه رضی الله عنهما رفتم و گفتم: ای ام المومنین! شنیده ای که ابو عبد الرحمن چه می گوید؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: چه می گوید؟ گفتم: می گوید: رسول الله ﷺ چهار عمره انجام داده که یکی از آنان در رجب بوده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: خداوند بر ابو عبد الرحمن رحم کند؛ او در تمام عمره های رسول الله ﷺ حضور داشته است. هرگز آنحضرت ﷺ در ماه رجب، عمره ننموده است.

۸۶۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ: كَمْ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةً الْحُدَيْبِيَّةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةً مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةً الْجِعْرَانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ، أُرَاهُ — حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْثُ رَدُّوهُ وَمِنْ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ. (بخاری: ۱۷۷۸ — ۱۷۷۹)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که شخصی از او پرسید: رسول خدا ﷺ چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حدیبیه است که در ماه ذوالقعدة، صورت گرفت و کفار مانع رسول الله ﷺ شدند. عمره دوم، در ماه ذوالقعدة سال بعد، زمانی که با مشرکین صلح کرد، انجام گرفت. عمره سوم، عمره جعرانه است که در سال تقسیم غنایم جنگ حنین، انجام یافت. آن شخص می گوید: پرسیدم رسول الله ﷺ چند بار حج نمود؟ انس رضی الله عنه در جواب، گفت: یک بار. و در روایتی دیگر، آمده است که رسول الله ﷺ یک عمره، در سال صلح حدیبیه، انجام داد که کفار مانع ایشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعدة و عمره چهارم را با حج، بجای آورد.

۸۶۱ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۱۷۸۱)

ترجمه: براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ دو عمره در ماه های ذوالقعدة، سالهای قبل از حج، بجای آورد.

باب (۴): عمره تنعیم

۸۶۲ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ. (بخاری: ۱۷۸۴)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابو بکر رضی الله عنهما؛ برادر عایشه رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ به من دستور داد که عایشه را همراه خود به تنعیم ببرم تا از آنجا برای عمره، احرام ببندد.

۸۶۳ — عَنْ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ ابْنِ جُعْشَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا فَقَالَ: أَلَكُمُ هَذِهِ خَاصَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَا بَلْ لِلْأَبْدِ». (بخاری: ۱۷۸۵)

ترجمه: سراقه بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که پیامبر ﷺ را در حال رمی جمره عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت ﷺ پرسید: آیا این (تبدیل حج به عمره)، مخصوص شماست؟ فرمود: «خیر، بلکه برای همه (و همیشه است)».

باب (۵): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی

۸۶۴ — حَدِيثُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي الْحَجِّ تَكَرَّرَ كَثِيرًا وَقَدْ تَقَدَّمَ بَتَمَامِهِ (بخاری: ۱۷۸۶ — ۱۵۲۱ — ۱۵۶۱)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها درباره حج، قبلاً چندین بار، بطور کامل، بیان گردیده است.

باب (۶): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

۸۶۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا فِي الْعُمْرَةِ: «وَلَكِنَّهَا عَلَيَّ قَدْرٌ نَفَقَتِكَ أَوْ نَصَبِكَ». (بخاری: ۱۷۸۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در مورد عمره، به ایشان فرمود: «پاداش عمره ی تو مطابق با هزینه و زحمت شما خواهد بود».

باب (۷): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود

۸۶۶ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُمَا كَانَتَا كَلَّمَا مَرَّتَ بِالْحَجُّونِ تَقُولُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ مُحَمَّدٌ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَاهُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهَرْنَا قَلِيلَةَ أَرْوَادِنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحَلَّلْنَا ثُمَّ أَهَلَّلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ. (بخاری: ۱۷۹۶)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که وی هر وقت، از حججون عبور می کرد، می گفت: درود خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ باد. همراه آنحضرت ﷺ در این محل، توقف کردیم. گفتمی است که ما در آن زمان، سبکبار بودیم زیرا توشه مختصری و سواری های اندکی داشتیم. من و خواهرم؛ عایشه؛ و زبیر و فلان و فلان، عمره کردیم. پس از طواف کعبه، از احرام بیرون آمدیم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره برای حج، احرام بستیم.

باب (۸): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت

۸۶۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرْفٍ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ». (بخاری: ۱۷۹۷)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جهاد، حج یا عمره، وقتی که از مکان مرتفعی عبور می کرد، سه بار تکبیر می گفت و سپس، می فرمود: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ» یعنی بجز خداوند یگانه، معبود بر حق نیست، و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست. و حمد و ثنا شایسته اوست، و بر هر چیزی توانایی دارد. رجوع و بازگشت ما به سوی اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستیم. خداوند به وعده خود وفا کرد. بنده خویش را کمک کرد و به تنهایی، لشکر کفار را شکست داد.

باب (۹): استقبال از حجاج

۸۶۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُعَيْلِمَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَحَمَلَتْ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ. (بخاری: ۱۷۹۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، تنی چند از خرد سالان بنی عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله ﷺ یکی را جلو و دیگری را پشت سر خود، سوار کرد.

باب (۱۰): بازگشت به خانه بعد از ظهر

۸۶۹ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا غُدُوَّةً أَوْ عَشِيَّةً. (بخاری: ۱۸۰۰)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نمی‌شد، بلکه صبح یا بعد از ظهر، وارد منزل می‌شد.

۸۷۰ — عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلًا. (بخاری: ۱۸۰۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) منع فرمود.

باب (۱۱): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه

۸۷۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَكَهَا وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ حَبَّهَا. (بخاری: ۱۸۰۲)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامی که از دور چشمش به خانه‌های مدینه می‌افتاد، به سرعت شتر خود یا هر سواری دیگری که داشت، می‌افزود. و در روایتی دیگر، آمده است که بخاطر محبتی که به مدینه داشت، چنین میکرد.

باب (۱۲): سفر، قطعه‌ای از عذاب است

۸۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَتَوَمُّهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (بخاری: ۱۸۰۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است. زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می دارد. بنابراین، پس از انجام امور آن، باید هر چه زودتر به خانه برگشت».

۲۸ - کتاب محصر

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود

۸۷۳ — عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قد أُحصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلًا. (بخاری: ۱۸۰۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله (توسط کفار، از ادای عمره) باز داشته شد، سرش را تراشید و با همسرانش، همبستر شد و قربانی کرد. و سال بعد، عمره نمود.

باب (۲): برخورد به مانع در حج

۸۷۴ — عن ابن عمر رضي الله عنهما يقول: أليسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلًا فَيُهْدِي أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا. (بخاری: ۱۸۱۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: آیا سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما کافی نیست؟ هر گاه برای کسی از شما (بعد از پوشیدن احرام)، مانعی ایجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانه کعبه را طواف کند و بین صفا و مروه سعی نماید و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدی ذبح کند. و اگر قادر بر هدی نبود، روزه بگیرد.

باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد

۸۷۵ — عَنِ الْمَسُورِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. (بخاری: ۱۸۱۱)

ترجمه: مسور رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از آنکه سرش را بتراشد، هدی خود را ذبح نمود و دستور داد که اصحابش نیز، چنین کنند.

باب (۴): خداوند در سوره بقره می فرماید: «أَوْ صَدَقَهُ» یعنی طعام دادن به شش نفر مسکین

۸۷۶ — عن كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْحُدَيْبِيَّةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ فَمَلًّا فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقِ رَأْسَكَ — أَوْ قَالَ: احْلِقْ» قَالَ: فِي نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوْ ائْسُكْ بِمَا تَيْسَّرَ». (بخاری: ۱۸۱۵)

ترجمه: کعب بن عجره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه، متوجه شد که سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتی تو شده اند؟» عرض کردم: بلی. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «پس موهایت را بتراش.» کعب می گوید: این آیه درباره من نازل شد: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾ (اگر کسی از شما بیمار شد و یا ناراحتی در سر داشت تا آخر آیه ..) بنابراین، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگیر یا سه صاع خوراک، میان شش مسکین، توزیع کن. یا آنچه برایت میسر است، قربانی کن.»

باب (۵): مقدار طعام در فدیة، نصف صاع است

۸۷۷ — وَعَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةٌ .

ترجمه: و در روایتی دیگر، کعب بن عجره رضی الله عنه میگوید: آیه مذکور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولی حکم آن، شامل همه شما می باشد.

۲۹ - کتاب جریمه شکار کردن

باب (۱): شخص مُحَرَّم می تواند از شکار شخص غیر مُحَرَّم، استفاده کند

۸۷۸ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرَمْ، فَأُنْبِئْنَا بَعْدُ بِغَيْقَةَ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارٍ وَحَشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنَتْهُ فَأَنْبِئْتُهُ فَاسْتَعَنَّتْهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله? فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْنَنٍ وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشِنُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَاَنْظُرْهُمْ، فَفَعَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّنَا اصْدَدْنَا حِمَارًا وَحَشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرَمُونَ. (بخاری: ۱۸۲۱)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: در سال حدیبیه، با نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه، براه افتادیم. اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله مُحَرَّم شده بودند. ولی من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع یافتیم که دشمن، در محلی بنام غیقه، خود را آماده کارزار می سازد. بسوی دشمن، براه افتادیم. همراهانم، گورخری دیدند (چون در احرام بسر می بردند و نمی توانستند شکار کنند) با نگاه به یکدیگر، شروع به خندیدن کردند. من به اطراف خود نگریستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمی کردم و با او گلاویز شدم. آنگاه، از آنان خواستم که با من کمک کنند. ولی همه از این کار سرباز زدند. (ناچار به تنهایی، آن را از پای در آوردم) و همه از گوشت آن، خوردیم. سپس، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدم. و چون می ترسیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله بازمانم، اسبم را گاهی تند تر و گاهی آهسته می راندم. نیمه های شب، شخصی از بنی غفار را دیدم و

پرسیدم که در کجا از رسول خدا ﷺ جدا شده ای؟ گفت: کنار چشمه آبی بنام تعهن. و قصد داشت که در مقام سقیا، بیتوته نماید. سرانجام، خود را به ایشان رسانیدم. و گفتم: ای رسول خدا! اصحاب خدمت شما سلام رسانیدند و می ترسیدند که دشمن بین شما و آنها، حایل شود. بهتر است منتظر بمانید تا بما برسند. آنحضرت ﷺ نیز پذیرفت. سپس، گفتم: یا رسول الله! ما گوخری شکار کردیم و از گوشت آن، هنوز مقداری همراه من می باشد. پیامبر خدا ﷺ به اصحاب که در احرام بسر می بردند، فرمود: «از این گوشت، بخورید».

باب (۲): مُحْرِمٌ نَباید غیر مُحْرِمٍ را در شکار کردن، یاری کند

۸۷۹ — وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: أَهْمَ لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمْرُهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لَا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». (بخاری: ۱۸۲۴)

ترجمه: در روایتی دیگر، از ابوقتاده آمده است که وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ رسیدند، پرسید: «آیا کسی از شما، دستور حمله به گورخر را داده و یا به طرف آن، اشاره کرده است؟» گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت باقی مانده را نیز بخورید».

باب (۳): مُحْرِمٌ نَباید غیر مُحْرِمٍ را در کشتن شکار، یاری کند

۸۸۰ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلَاثٍ وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، الْحَدِيثُ. (بخاری: ۱۸۲۳)

ترجمه: در روایتی دیگر، از ابوقتاده ﷺ چنین آمده است: که با پیامبر ﷺ در سه مایلی مدینه، در محلی به نام «قاحه» بودیم. برخی از ما محرم بودند و برخی دیگر، محرم نبودند. (سپس بقیه حدیث فوق را ذکر نمود).

باب (۴): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام

۸۸۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنهما أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِمَارًا وَحَشِييًّا وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلَّا أَنَا حُرْمٌ». (بخاری: ۱۸۲۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که صعب ابن جثامه لیشی گورخری را در محلی به نام ابواء یا ودان به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا نپذیرفت. (آن شخص، غمگین و افسرده شد). هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آثار پریشانی را در چهره اش دید، فرمود: «چون در احرام بسر میبریم، آنرا نپذیرفیم».

باب (۵): آنچه را مُحْرَم می تواند بکشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود

۸۸۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلَنَّ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَاةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». (بخاری: ۱۸۲۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پنج نوع از حیوانات را که موزی هستند، می توان در حرم کشت و آنها عبارتند از: کلاغ، باز شکاری، عقرب، موش و سگ هار».

۸۸۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَارٍ بِمِنَى إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لَأَتْلُوهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اقْتُلُوهَا» فَأَبْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «وَقَيْتُمْ شَرَّكُمْ كَمَا وَقَيْتُمْ شَرَّهَا». (بخاری: ۱۸۳۰)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غاری، در منا بودیم که سوره «مرسلات» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا تلاوت می کرد و من همانطور که

از زبان (مبارکش) می شنیدم آن را حفظ می کردم. هنوز سوره «مرسلات» به پایان نرسیده بود که ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «آنرا بکشید». ما نیز فوراً اقدام نمودیم ولی مار فرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مار از شر شما نجات پیدا کرد همانطور که شما از شر او، نجات یافتید».

۸۸۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ. (بخاری: ۱۸۳۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهما فرماید: رسول الله ﷺ وزغ را موزی خواند، اما نشنیدم که ما را به کشتن آن، امر نماید.

باب (۶): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست

۸۸۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَاَنْفِرُوا». (بخاری: ۱۸۳۴)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم ﷺ روز فتح مکه فرمود: «(از این پس) هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید».

باب (۷): حکم حجامت برای مُحْرِم

۸۸۶ — عَنْ ابْنِ بُحَيْنَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِلَحْيِ جَمَلٍ فِي وَسْطِ رَأْسِهِ. (بخاری: ۱۸۳۶)

ترجمه: ابن بحینه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در محلی به نام «لحی جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود.

باب (۸): (حکم) نکاح برای مُحْرِم

۸۸۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخاری: ۱۸۳۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام، با میمونه رضی الله عنها ازدواج کرد.

باب (۹): استحمام نمودن مُحْرِم

۸۸۸ — عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَاطَأَهُ حَتَّى بَدَأَ لِي رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ لِإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ. (بخاری: ۱۸۴۰)

ترجمه: از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه پرسیدند: رسول الله ﷺ در حال احرام، چگونه سر (مبارکش) را می شست؟ ابو ایوب پارچه ای را که روی سرش بود، برداشت و سرش آشکار شد. آنگاه، به کسی که آب بر سرش می ریخت (خدمتگذارش)، گفت: آب بریز. او بر سرش آب ریخت. سپس، ایوب رضی الله عنه سرش را با دستانش حرکت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین می کرد.

باب (۱۰): ورود به حرم و مکه بدون احرام

۸۸۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «أَقْتُلُوهُ». (بخاری: ۱۸۴۶)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ سال فتح مکه در حالی که کلاه خودی بر سر داشت، وارد مکه شد. وقتی که آنرا از سرش برداشت، مردی رسید و گفت:

ابن خطل به پرده کعبه پناه آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بکشید». (ابن خطل، مسلمانی را کشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (۱۱): حج گزاردن به نیابت از میت

۸۹۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمَّي نَذَرْتُ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمَّكِ دَيْنٌ قَاضِيَةً؟ أَقْضُوا لِلَّهِ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». (بخاری: ۱۸۵۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که یکی از زنان طایفه جهینه، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: مادرم نذر کرده بود که به حج برود، ولی موفق نشد و فوت کرد. آیا من می‌توانم از طرف او، حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، از طرف او، حج کن. اگر مادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاریش را پرداخت نمی‌کردی؟ پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب تر است».

باب (۱۲): حج کودکان

۸۹۱ — عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (بخاری: ۱۸۵۸)

ترجمه: سایب بن یزید رضی الله عنه می‌گوید: مرا در سن هفت سالگی، همراه رسول خدا ﷺ به حج بردند.

باب (۱۳): حج زنان

۸۹۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّتِهِ قَالَ لِأُمِّ سِنَانِ الْأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكَ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلَانٍ — تَعْنِي زَوْجَهَا — كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَيَّ أَحَدُهُمَا وَالْآخَرُ يَسْتَقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةَ فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِي». (بخاری: ۱۸۶۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاری فرمود: «چرا به حج نرفتی؟» وی گفت: شوهرم دو شتر برای آب کشیدن داشت. یکی را با خود به حج برد. و دومی، زمینهای ما را آبیاری می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «ثواب یک عمره در ماه مبارک رمضان، برابر با حجی است که همراه من، ادا شود».

۸۹۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نِثْتِي عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرَبْعُ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْجَبَنِي وَأَنْقَنِي: «أَنْ لَا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلَا صَوْمٌ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى، وَلَا صَلَاةٌ بَعْدَ صَلَاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى». (بخاری: ۱۸۶۴)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که در دوازده غزوه، همراه رسول الله ﷺ بوده است، می گوید: چهار نصیحت از رسول الله ﷺ شنیدم که مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندی من گردید. اول اینکه: «هیچ زنی شرعاً حق ندارد مسافت دو روز را بدون شوهر یا محرم دیگری، به سفر برود. دوم اینکه: هیچ کس، حق ندارد روزهای عید فطر و عید قربان را روزه بگیرد. سوم اینکه: هیچ نمازی بعد از این دو نماز نیست یعنی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اینکه: بار سفر (به سوی هیچ مسجدی) بسته نشود مگر به مسجدالحرام و مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الاقصی».

باب (۱۴): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانه کعبه برود

۸۹۴ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادِي بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرْنَا أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَن تَعْدِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَعْنِي» وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. (بخاری: ۱۸۶۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیرمردی را دید که به کمک دو پسرش، تلو تلو راه می رفت. فرمود: «این را چه شده است؟» گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نیازی ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد.» و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود).

۸۹۵ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَذَرْتُ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ ﷺ: «لَتَمْشِيَ وَلَتَرْكَبَ». (بخاری: ۱۸۶۶)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به زیارت خانه خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره، سؤال کنم. من هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: «گاهی، پیاده برود و گاهی، سوار شود.»

۳۰ - کتاب فضایل مدینه منوره

باب (۱): حرم مدینه

۸۹۶ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلَا يُحَدَّثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخاری: ۱۸۶۷)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بریده نشود و ظلم و تجاوزی در آنجا، انجام نگیرد. هر کس، در مدینه ظلم و تجاوز کند، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد.»

۸۹۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «حُرْمٌ مَا بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةَ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَأَيْكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ التَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ». (بخاری: ۱۸۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحیه سنگلاخی مدینه را حرم قرار داد و حکم آن را بزبان من جاری ساخت.» راوی میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نزد بنی حارثه آمد و فرمود: «ای بنی حارثه! فکر می کنم شما بیرون از حدود حرم باشید.» سپس، به این سو و آن سو، نگاه کرد و فرمود: «خیر، شما در محدوده حرم هستید.»

۸۹۸ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بَعِيرٍ إِذْ ذُنُوبُهُمْ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ». (بخاری: ۱۸۷۰)

ترجمه: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که فرمود: بجز کتاب خدا و این صحیفه، چیز دیگری نزد ما نیست. (و در آن آمده است که) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه از کوه عایر تا فلان نقطه، حرم است. هر کس در مدینه ظلم کند یا ظالمی را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرایض چنین کسی پذیرفته می شود و نه عبادات نفلی اش». و فرمود: «تعهد و پیمان مسلمانان، یکی است. هر کس، تعهد مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادت نفلی اش. هر برده ای که بدون اجازه صاحبش با دیگران پیمان دوستی ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادات نفلی اش».

باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می راند

۸۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمْرٌ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى يَقُولُونَ يَثْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبَثَ الْحَدِيدِ». (بخاری: ۱۸۷۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهری بروم که بر سایر شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، یثرب و مدینه است که آدمهای بد را از خود، جدا می سازد همانطور که کوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا می کند».

باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است

۹۰۰ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رضی الله عنه أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ». (بخاری: ۱۸۷۲)

ترجمه: ابو حمید رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله از تبوک برمی گشتیم. هنگامی که به مدینه، نزدیک شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این (مدینه)، سرزمین پاکی است».

باب (۴): کسی که از مدینه، روی بگرداند

۹۰۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ لَا يَعْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَأَخْرُ مَنْ يُحْشِرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بَعْضُهُمَا فَيَجِدَانِهَا وَحَشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَةَ الْوَدَاعِ خَرَّ عَلَى وَجْهِهِمَا». (بخاری: ۱۸۷۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد. و آخرین کسانی که حشر می شوند دو چوپان از طایفه مزینه خواهند بود که با گوسفندانشان به سوی مدینه می روند و وقتی به آنجا می رسند، آن را پر از جانوران وحشی می بینند، و هنگامیکه به ثنیه الوداع می رسند، به چهره، بر زمین می افتند و بیهوش می شوند».

۹۰۲ — عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُسُونُ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةَ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّامُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُسُونُ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُسُونُ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (بخاری: ۱۸۷۵)

ترجمه: سفیان بن ابی زهیر رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «یمن فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به یمن خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! همچنین، شام فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن خواهند رفت. در حالی که مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. ای کاش این را می دانستند!»

باب (۵): ایمان، به مدینه بر خواهد گشت

۹۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». (بخاری: ۱۸۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرانجام، ایمان به مدینه باز خواهد گشت، همانطور که مار به سوراخش، باز می گردد».

باب (۶): گناه مکر با اهالی مدینه

۹۰۴ — عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلَّا أَنْمَاعَ كَمَا يَنْمَعُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ». (بخاری: ۱۸۷۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، با مردم مدینه، فریب کاری کند، از بین می رود همانطور که نمک در آب، از بین می رود».

باب (۷): قلعه های مدینه

۹۰۵ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى أُطَمٍ مِنْ أَطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى إِيَّيْ لَأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ حِثَّ لَئِنْ بِيُوتِكُمْ كَمَا وَقَعِ الْقَطْرُ». (بخاری: ۱۸۷۸)

ترجمه: از اسامه رضی الله عنه روایت است که روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکانی بلند به یکی از قلعه های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می بینید آنچه را که من می بینم؟ من محل سقوط فتنه ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه های شما می بینم».

باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد

۹۰۶ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُغْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ». (بخاری: ۱۸۷۹)

ترجمه: از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خطر ورود دجال مسیح به مدینه وجود ندارد. (زیرا) در آن زمان، مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود که بر هر یک از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود.»

۹۰۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونَ وَلَا الدَّجَالُ». (بخاری: ۱۸۸۰)

ترجمه: ابو هریره روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در گوشه و کنار مدینه، فرشته هایی وجود دارند که مانع ورود طاعون و دجال در آن، میشوند.»

۹۰۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةَ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». (بخاری: ۱۸۸۱)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه. فرشتگان بر تمام راه های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می کنند. مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هر کافر و منافقی را از آنجا، بیرون خواهد راند.»

۹۰۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ فَكَانَ فِيهَا حَدِيثًا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ. يَنْزِلُ بَعْضَ السَّبَاحِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيُخْرِجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا

عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثُهُ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشْكُونُ فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَقْتُلُهُ. فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ». (بخاری: ۱۸۸۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره دجال، زیاد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال که ورودش به مدینه حرام شده است در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می آید. شخصی از بهترین مردم آن زمان، نزدش می رود و می گوید: من گواهی می دهم که تو دجال هستی. همان کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد تو ما را باخبر ساخته است. دجال می گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم بازهم در کار من شک می کنید؟ مردم می گویند: خیر. دجال او را می کشد و دوباره، زنده می کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می گوید: بخدا سوگند! هیچگاه من به اندازه امروز، بصیرت نداشته ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می گیرد که دوباره او را بکشد، ولی نمی تواند».

باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند

۹۱۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَبَايَعَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ فَجَاءَ مِنَ الْعَدُوِّ مَحْمُومًا فَقَالَ: أَقْلَنِي فَأَبَى ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبَهَا». (بخاری: ۱۸۸۳)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: عربی بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و بیعت بر اسلام کرد. روز بعد، در حالی که بیمار بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار تقاضای او را رد کرد. آنگاه، فرمود: «مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می ریزد و خالص را نگه می دارد».

باب (۱۰)

۹۱۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفِي مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَاتِ». (بخاری: ۱۸۸۵)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند! دو برابر برکاتی که به مکه عطا کرده ای، به مدینه نیز عنایت فرما».

باب (۱۱)

۹۱۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ وَوَعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:
كُلُّ أَمْرٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ
وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:
أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبَيْتَنَ لَيْلَةً بَوَادٍ وَحَوْلِي إِذْ حِرٌّ وَحَلِيلٌ
وَهَلْ أَرَدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُونَ لِي شَامَةً وَطَفِيلٌ
قَالَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَعْتَبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمِّيَةَ بْنَ خَلْفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدَّنَا، وَصَحَّحْهَا لَنَا، وَأَنْقُلْ حُمَاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبًا أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بَطْحَانَ يَجْرِي نَجْلًا. تعني ماء آجنا. (بخاری: ۱۸۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مدینه منوره شد، ابوبکر و بلال رضی الله عنهما بیمار شدند. وقتی که ابوبکر رضی الله عنه تب می شد، این شعر را می خواند:

كُلُّ أَمْرٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در میان خانواده اش صبح می کند، در حالی که مرگ نزدیک تر از بند کفش اوست).

و هر گاه، تب بلال کاهش می یافت، صدایش را بلند می کرد و چنین می سرود:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَن لَيْلَةً بَوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلٌ
وَهَلْ أَرَدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُونَ لِي شَامَةً وَطَفِيلٌ

(ای کاش، شبی را در وادی مکه می گذراندم در حالی که دور و بر من، گیاه اذخر و جلیل می بود. ای کاش، روزی آب چشمه مجنه را می نوشیدم. ای کاش، شامه و طفیل را می دیدم).

و می گفت: پروردگارا! شبیه بن ربیع، عتبه بن ربیع و امیه بن خلف را لعنت کن و از رحمت دور بگردان، همان گونه که ما را از وطن مان (مکه) به سرزمین وبا خیز (مدینه) بیرون راندند.

سپس، هنگامی که رسول الله ﷺ این سخنان را شنید، دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدینه را مانند محبت مکه یا بیشتر از آن، در دل های ما جای بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحد های وزن) برکت عنایت فرما. و آب و هوای مدینه را برای ما مساعد بگردان. و تبی را که در مدینه است به جُحفه منتقل کن». عایشه رضی الله عنها می فرماید: زمانی که ما وارد مدینه شدیم، مدینه از هر جای دیگر، بیشتر گرفتار بیماری وبا بود. و در بَطْحان، آب بسیار بدبویی جاری بود.

۳۱ - کتاب احکام روزه

باب (۱): فضیلت روزه

۹۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الصَّيَّامُ جُنَّةٌ فَلَا يَرُفُثُ وَلَا يَجْهَلُ وَإِنْ امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِ الصَّيَّامِ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا». (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه، سپری (در برابر آتش دورخ) است. روزه دار نباید ناسزا بگوید و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر کسی با او درگیر شود و یا به وی ناسزا گوید، در جوابش بگوید: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بوی دهان روزه دار، نزد خداوند از بوی مُشک، خوشبو تر است. (خداوند می فرماید): روزه دار، خوردن، آشامیدن و ارضای تمایلات جنسی را بخاطر من، ترک می کند. روزه از آن من است و خود من پاداش آنرا می دهم. و هر نیکی، ده برابر پاداش دارد».

باب (۲): رِیَّان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می باشد

۹۱۴ — عَنْ سَهْلِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ».

ترجمه: از سهل رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت، دروازه ای دارد که به آن، ریان می گویند. روز قیامت، فقط روزه داران از آن دروازه، وارد (بهشت) می شوند. و غیر از آنها کسی دیگر از آن، وارد نمی شود. (روز قیامت) ندا داده می شود که کجایند روزه

داران؟ پس آنها برمی خیزند و غیر از آنها کسی دیگر، وارد نمی شود. پس از اینکه روزه داران وارد می شوند، آن در، بسته می شود و هیچ کس دیگری از آن، وارد نمی شود».

۹۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (بخاری: ۱۸۹۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه های بهشت ندا داده می شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه ریّان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می زنند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آنها باشی».

۹۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُحْتُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَتُحْتُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». (بخاری: ۱۸۹۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی ماه رمضان فرا می رسد، درهای بهشت گشوده می شوند». و در روایتی دیگر، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم

ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضان از راه می رسد، درهای آسمان، گشوده می شوند و درهای دوزخ، بسته می گردد و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند».

باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟

۹۱۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدُرُوا لَهُ» يَعْنِي: هِلَالِ رَمَضَانَ. (بخاری: ۱۹۰۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده کردید، افطار کنید. و اگر آسمان، ابری بود (ماه رویت نشد)، سی روز را کامل کنید».

باب (۴): کسی که دروغ گفتن و عمل به آن را در رمضان، ترک نکند

۹۱۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ». (بخاری: ۱۹۰۳)

ترجمه: ابوهریره می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که دروغ گویی و عمل به مقتضای آن را ترک نکند، خداوند نیازی ندارد که او خوردن و نوشیدن را ترک کند».

باب (۵): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می دهد، بگوید: من روزه هستم؟

۹۱۹ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْحَدِيثُ الْمَتَقَدِّمُ: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وَقَالَ فِي آخِرِهِ: «لِلصَّائِمِ فَرَحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». (بخاری: ۱۹۰۴)

ترجمه: حدیث ابوهریره رضی الله عنه قبلاً بیان گردید که: (خداوند می فرماید): هر عملی که فرزند آدم انجام دهد، برای خودش می باشد، جز روزه که مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پایان حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال می شود: یکی، هنگامی که افطار می کند. و دیگری، زمانی که با پرودگارش ملاقات می نماید، از روزه اش شادمان می شود».

باب (۶): کسی که از مجرد بودن خود، می ترسد، روزه بگیرد

۹۲۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «مَنْ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ». (بخاری: ۱۹۰۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ایشان فرمودند: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم گاه، می شود. و کسی که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می کند».

باب (۷): پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید نماید»

۹۲۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلَا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ». (بخاری: ۱۹۰۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ماه، بیست و نه شب است. تا هلال ماه را ندیده اید، روزه نگیرید. و اگر هوا، ابری بود و نتوانستید آنرا ببینید، سی روز را کامل کنید».

۹۲۲ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». (بخاری: ۱۹۱۰)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد که تا یک ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بیست و نه روز، هنگام صبح یا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت ﷺ گفتند: شما برای یک ماه، سوگند یاد کرده اید؟! فرمود: «یک ماه، بیست و نه روز است».

باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی شوند

۹۲۳ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «شَهْرَانِ لَا يَنْقُصَانِ شَهْرًا عِيدٍ رَمَضَانَ وَذُو الْحِجَّةِ». (بخاری: ۱۹۱۲)

ترجمه: از ابوبکره روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دو ماه عید، یعنی ماه رمضان و ماه ذوالحجه کم نمی شوند». (یعنی اینکه همزمان در یک سال، هر دو کمتر از ۳۰ روز نمی شوند. یا اینکه اگر این دو ماه، بیست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سی روز را دارند».

باب (۹): این فرمایش رسول اکرم ﷺ: «ما نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم»

۹۲۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلَاثِينَ». (بخاری: ۱۹۱۳)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما ملتی امی هستیم. نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم. ماه، گاهی اینقدر و گاهی این قدر می شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهای خود، نخست، بیست و نه و سپس، سی روز را به آنان، نشان داد».

باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

۹۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ». (بخاری: ۱۹۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچکس از شما نباید یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه بگیرد، مگر کسی که مقید به روزه گرفتن (بعنوان مثال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنین شخصی، روزه بگیرد».

باب (۱۱): خداوند می فرماید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾

یعنی همبستری با همسرانتان در شبهای رمضان، برای شما حلال شده است. آنها برای شما به مثابه لباس هستند و شما نیز برای آنها به مثابه لباس هستید. یعنی برای راحت نفس، به یکدیگر روی می آورید

۹۲۶ — عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الْإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلَا يَوْمَهُ حَتَّى يُمَسِّيَ وَإِنْ قَيْسَ بْنِ صِرْمَةَ الْأَنْصَارِيِّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الْإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدِكَ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لَا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَعَلَبَتُهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةٌ لَكَ فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غَشِيَ عَلَيْهِ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾. (بخاری: ۱۹۱۵)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: هنگامی که بعضی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله روزه می گرفتند و زمان افطار فرا می رسید و قبل از اینکه افطار نمایند، خواب می رفتند، آن شب و روز بعد تا وقت

افطار، چیزی نمی خوردند. (زیرا ابتدا چنین بود که بعد از خوابیدن در شبهای رمضان، خوردن، آشامیدن و همبستری، ممنوع بود).

روزی، قیس بن صرمه انصاری روزه بود. هنگامی که وقت افطار، فرا رسید، نزد همسرش آمد و پرسید: برای خوردن چیزی داری؟ همسرش گفت: خیر، ولی صبر کن تا چیزی برایت پیدا کنم. قیس بن صرمه که کار میکرد (قبل از اینکه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتی همسرش آمد و دید که شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس که به خواسته ات نرسیدی. روز بعد هنگام ظهر، قیس بن صرمه از شدت گرسنگی، غش کرد و افتاد. آنحضرت ﷺ را از این جریان مطلع کردند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ (همبستری با زنان در شب های رمضان، برای شما حلال شد). صحابه از نازل شدن این آیه، خیلی خوشحال شدند. همچنین، این آیه نازل شد: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید (روشنی صبح) از نخ سیاه (تاریکی شب) کاملاً برای شما آشکار بشود.

باب (۱۲): خداوند می فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود.

۹۲۷ — عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالِ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالِ أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وَسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَسْتَبِينُ لِي فَعَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ».

(بخاری: ۱۹۱۶)

ترجمه: عدی ابن حاتم رضی الله عنه می گوید: وقتی که این آیه ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ نازل شد. یک طناب سیاه و یک طناب سفید را زیر بالشت خود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه می کردم ولی برای من قابل تشخیص نبودند. هنگام صبح، نزد

رسول خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. فرمود: «منظور از نخ سیاه، تارکی شب و منظور از نخ سفید، روشنی بامداد است».

باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر

۹۲۸ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامَ إِلَيَّ الصَّلَاةَ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً.
(بخاری: ۱۹۲۱)

ترجمه: زید بن ثابت رضی الله عنہ می گوید: همراه رسول الله ﷺ سحری خوردیم. سپس، آنحضرت ﷺ برای نماز فجر، بلند شد. پرسیدیم: فاصله میان اذان صبح و سحری، چقدر بود؟ زید گفت: به اندازه ای که حدود پنجاه آیه خوانده شود.

باب (۱۴): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست

۹۲۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً». (بخاری: ۱۹۲۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سحری بخورید زیرا در خوردن سحری، خیر و برکت نهفته است».

باب (۱۵): نیت روزه گرفتن در اثنای روز

۹۳۰ — عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتُمْ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ».
(بخاری: ۱۹۲۴)

ترجمه: سلمه بن اکوع می گوید: نبی اکرم ﷺ در روز عاشورا، شخصی را مأموریت داد تا اعلام کند: «هرکس، چیزی خورده است تا فرا رسیدن شب، چیزی نخورد یا روزه گیرد. و هرکس که تا کنون چیزی نخورده است، نخورد و روزه بگیرد».

باب (۱۶): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می کند

۹۳۱ — عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنْبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. (بخاری: ۱۹۲۵)

ترجمه: عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما می گویند: گاهی، فجر طلوع می کرد در حالی که رسول الله ﷺ بعلت همبستری، در جنابت بسر می برد. آنگاه، غسل می کرد و به روزه اش ادامه می داد.

باب (۱۷): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار

۹۳۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقْبَلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِزْبِهِ. (بخاری: ۱۹۲۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش می گرفت و می بوسید. سپس، عایشه رضی الله عنها افزود که آنحضرت ﷺ از همه شما در کنترل غرایر خویش، قوی تر بود.

باب (۱۸): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد

۹۳۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطَعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». (بخاری: ۱۹۳۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی در حال فراموشی، چیزی خورد و یا نوشید، روزه اش را کامل کند، زیرا خداوند به او آب و غذا داده است».

باب (۱۹): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت

۹۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَكَتَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعْلَى أَفْقَرٍ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا — يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ — أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای رسول خدا! من هلاک شدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است؟» آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسر همبستری کردم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا غلامی داری که او را آزاد کنی؟» گفت: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «می توانی دو ماه متوالی، روزه بگیری؟» گفت: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «می توانی شصت مسکین را خوراک بدهی؟» گفت: خیر. آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی نگفت و مدتی ساکت ماند. در آن اثنا، کیسه ای پر از خرما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «سائل چه شد؟» آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این کیسه را بردار و صدقه کن». آن

شخص، گفت: به خدا سوگند! در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ خانه ای از خانه من محتاج تر نیست. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، طوری خندید که دندانهای (مبارکش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «این کیسه را بردار و برای همسر و فرزندان ببر».

باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار

۹۳۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اِحْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ. (بخاری: ۱۹۳۸)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام و همچنین زمانی که روزه بود، حجامت نمود.

باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

۹۳۶ — عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انزِلْ فَاجِدْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انزِلْ فَاجِدْ لِي» قَالَ: «انزِلْ فَاجِدْ لِي» فَانزَلَ فَاجِدَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». (بخاری: ۱۹۴۱)

ترجمه: ابن ابی اوفی می گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آنحضرت ﷺ خطاب به یکی از همراهان، فرمود: «پیاده شو (و از آرد جو) شربتی برای من تهیه کن». آن شخص، گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن» او گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. رسول الله ﷺ فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن». آن شخص، پیاده شد و شربت درست کرد و

رسول الله ﷺ آن را نوشید و با اشاره دست به سوی مشرق، فرمود: «هرگاه دیدید که سیاهی شب از افق آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرا رسیده است».

۹۳۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ حَمْرَةَ بِنَ عَمْرٍو الْأَسْلَمِيَّ قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأُفْطِرْ». (بخاری: ۱۹۴۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: حمزه بن عمرو اسلمی که زیاد روزه می گرفت، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در سفر، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر خواستی، روزه بگیر و اگر نخواستی، نگیر».

باب (۲۲): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود

۹۳۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ. أَفْطَرَ فَأُفْطِرَ النَّاسُ. (بخاری: ۱۹۴۴)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ در ماه مبارک رمضان، به بقصد مکه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتی که به منطقه کدید (نزدیک مکه) رسید، روزه را افطار کرد. سایر همراهانش نیز روزه خود را افطار کردند.

باب (۲۳)

۹۳۹ — عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِيْنَا صَائِمٌ إِلَّا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبْنِ رَوَاحَةَ. (بخاری: ۱۹۴۵)

ترجمه: ابو درداء رضی الله عنه می گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شدیم. هوا گرم بود تا جایی که مردم از شدت گرما، دستهای خود را روی سرشان می گذاشتند. و از میان ما کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن رواحه، روزه نبود.

باب (۲۴): پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود»

۹۴۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ فَرَأَى زَحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظَلَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ». (بخاری: ۱۹۴۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از سفرها، دید که گروهی از مردم، ازدحام نموده اند و شخصی را زیر سایه گرفته اند. پرسید: «او را چه شده است؟» گفتند: روزه است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود».

باب (۲۵): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمیکردند

۹۴۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَعْيبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ. (بخاری: ۱۹۴۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله سفر کردیم. (بعضی در سفر روزه می گرفتند و برخی روزه نمی گرفتند). روزه داران از کسانی که روزه نداشتند، ایراد نمی گرفتند. و کسانی که روزه نبودند، روزه داران را سرزنش نمی کردند».

باب (۲۶): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه اش باشد

۹۴۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». (بخاری: ۱۹۵۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، بمیرد و روزه ای بر ذمه اش باقی مانده باشد، ولی او، از طرف وی روزه بگیرد».

۹۴۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّيْ مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: «نَعَمْ، فَذَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى». (بخاری: ۱۹۵۳)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولی روزه یک ماه، بر ذمه اش باقی مانده است. آیا می توانم به نیابت از او، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری. دین خدا، سزاوارتر است که ادا شود».

باب (۲۷): روزه دار چه وقت می تواند افطار کند

۹۴۴ — حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَوْلُ النَّبِيِّ: «انزِلْ فَاجِدْ لَنَا» تَقْدِمَ قَرِيْبًا وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قَبْلَ الْمَشْرِقِ. (بخاری: ۱۹۵۶)

ترجمه: حدیث ابن ابی اوفی که در آن پیامبر ﷺ خطاب به وی فرموده بود: «پیاده شو و شربتی برای ما بساز»، قبلاً ذکر شد. و در این روایت، می فرماید: «اگر مشاهده نمودید که شب از این طرف، آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرارسیده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود.

باب (۲۸): تعجیل در افطار

۹۴۵ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَلُوا الْفِطْرَ». (بخاری: ۱۹۵۷)

ترجمه: سهل ابن سعد رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم تا زمانی در خیر، بسر میبرند که در افطار نمودن، عجله کنند». (یعنی بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمایند).

باب (۲۹): اگر کسی در رمضان، افطار کند. سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است

۹۴۶ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ. (بخاری: ۱۹۵۹)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: روزی ابری، در زمان رسول الله ﷺ افطار کردیم. سپس، آفتاب از پشت ابرها آشکار شد. (در چنین صورتی، نزد جمهور علماء، قضاء روزه واجب می شود).

باب (۳۰): روزه کودکان

۹۴۷ — عَنْ الرُّبَيْعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أُرْسِلَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الْأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلَيْتَمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوْمُ صَبِيَانِنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللَّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ. (بخاری: ۱۹۶۰)

ترجمه: ربیع دختر معوذ رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ صبح روز عاشورا به روستاها و محله های انصار، قاصد فرستاد تا اعلام کنند که: «هر کس از صبح، روزه نگرفته است، بقیه روز، روزه بگیرد. و هر کس، روزه بوده است، روزه اش را ادامه دهد». ربیع بنت معوذ می گوید: بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه می گرفتیم و فرزندان خرد سال خود را نیز وادار به روزه گرفتن می

کردیم. و برای آنها عروسکهای پشمی می ساختیم. و هر وقت یکی از آنها برای غذا گریه می کرد، او را با آن عروسک، سرگرم می کردیم تا اینکه وقت افطار، فرا می رسید.

باب (۳۱): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

۹۴۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تُوَصِّلُوا فَأَيْكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَصِّلَ فَلْيُوَصِّلْ حَتَّى السَّحَرِ». (بخاری: ۱۹۶۳)

ترجمه: از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه ها را با یکدیگر، وصل ننمایید. (یعنی: بدون افطار و خوردن چیزی، دو روز پشت سر هم، روزه نگیرید). اگر کسی از شما خواست روزه اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنین کند». (آنگاه، چیزی بخورد).

باب (۳۲): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد

۹۴۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَصِّلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيْكُمْ مِثْلِي إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوْا الْهَيْلَالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُمْ» كَالْتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ لَهُمْ: «فَاكْلُفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ». (بخاری: ۱۹۶۵ — ۱۹۶۶)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله از وصل کردن روزه به روزه دیگر، منع فرمود. یکی از مسلمانان پرسید: ای رسول خدا! شما خود، روزه وصال می گیرید؟ (بدون افطار و سحری، روز بعد هم، روزه می گیرید)؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از شما مانند من

است؟! مرا خدا در شب، می خوراند و می نوشاند». اما وقتی مشاهده کرد که آنان از روزه وصال باز نمی آیند، سه روز پی در پی، همراه آنان، روزه گرفت تا اینکه هلال ماه نو (شوال) را رویت کردند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر هلال، رویت نمی شد، چند روز دیگر، بر آن می افزودم». راوی می گوید: این عمل پیامبر ﷺ بخاطر مجازات آنها بود که حاضر نشدند از روزه وصال، باز آیند. و در روایتی دیگر، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: آنحضرت ﷺ فرمود: «به اندازه توانایی خود، سختی عمل را تحمل کنید».

باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزه نفلی اش را بخورد

۹۵۰ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخَى النَّبِيِّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَرَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَدِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكَ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِأَكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: قُمْ الْآنَ فَصَلِّ يَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ».

(بخاری: ۱۹۶۸)

ترجمه: ابو جحیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بین ابودرداء و سلمان رضی الله عنهما، پیمان اخوت و برادری، برقرار نمود. روزی سلمان به خانه ابودرداء رفت و ام درداء را ژولیده و ژنده پوش، دید. پرسید: چرا ژنده پوش و ژولیده ای؟ گفت: برادرت ابودرداء؛ به زندگی دنیا، نیازی ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذایی درست کرد و برای سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب، فرا رسید، ابودرداء بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت:

بخواب. وقتی شب با آخر رسید، سلمان رضی الله عنه به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان رضی الله عنه به ابودرداء رضی الله عنه گفت: پرودگارت بر تو حقی دارد. جسمت بر تو حقی دارد. عیال تو بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سلمان، راست گفته است».

باب (۳۴): روزه گرفتن در ماه شعبان

۹۵۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لَا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ. (بخاری: ۱۹۶۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: گاهی، رسول الله صلی الله علیه و آله (پشت سرهم) روزه می گرفت که ما خیال می کردیم هیچگاه، روزه را ترک نخواهد کرد. و گاهی، طوری (پشت سر هم) روزه نمی گرفت که ما فکر می کردیم هیچوقت، روزه نخواهد شد. عایشه رضی الله عنها افزود: ندیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله غیر از ماه رمضان، ماه دیگری را کاملاً روزه بگیرد. همچنین، ندیدم که در ماه های دیگر (غیر از رمضان) به اندازه شعبان، روزه بگیرد.

۹۵۲ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ زِيَادَةً وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَا دُوِّمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً دَاوِمًا عَلَيْهِ. (بخاری: ۱۹۷۰)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها در روایتی دیگر، چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به اندازه توانایی خود، عمل (عبادت) کنید. زیرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمی شود، مگر

اینکه شما خسته شوید». و پسندیده ترین نماز نزد رسول خدا ﷺ نمازی است که بر آن، مداومت شود اگر چه اندک باشد. و هر وقت، رسول خدا ﷺ نمازی می خواند، بر آن، مداومت می کرد.

باب (۳۵): آنچه دربارهٔ روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است

۹۵۳ — عن أنس رضي الله عنه وقد سئل عن صيام النبي ﷺ فقال: ما كنت أحب أن أراه من الشهر صائماً إلا رأيته ولا مُفطراً إلا رأيته ولا من الليل قائماً إلا رأيته ولا نائماً إلا رأيته ولا مسست خزةً ولا حريرةً ألين من كف رسول الله ﷺ ولا شممت مسكةً ولا عبيرةً أطيب رائحةً من رائحة رسول الله ﷺ.

ترجمه: از انس رضي الله عنه دربارهٔ روزه گرفتن رسول خدا ﷺ پرسیدند. گفت: هر وقت، در ماهی می خواستم او را روزه دار ببینم، می دیدم. و اگر می خواستم او را در حال خوردن (غیر روزه) ببینم، می دیدم. و هر پاسی از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بیابم، می یافتم و اگر میخواستم او را در حال استراحت ببینم، می دیدم. و هیچ پارچهٔ پشمی یا ابریشمی را که نرمتر از دست های (مبارک) رسول خدا ﷺ باشد، لمس نکردم. همچنین، هیچ مُشک و گلابی را خوشبوتر از رایحهٔ آنحضرت ﷺ نیافتم.

باب (۳۶): حق جسم در روزه

۹۵۴ — حديث عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما تقدم وقال في هذه الرواية: فكان عبد الله يقول بعد ما كبر يا ليتني قبلت رخصة النبي ﷺ.

ترجمه: حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما قبلاً بیان گردیده است. در این روایت، چنین آمده است که عبد الله وقتی پا به سن گذاشت، گفت: ای کاش! من رخصت (تخفیف) رسول الله ﷺ را می پذیرفتم. (و بیشتر از سه روز در ماه، روزه نمی گرفتم).

۹۵۵ — وفي رواية عنه: أنه لما ذكر صيام داود عليه السلام قال: وكان ولا يفِرُّ إِذَا لاقى قالَ عبد الله: مَنْ لِي بِهِدِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۱۹۷۷)

ترجمه: در روایتی دیگر از عبد الله چنین نقل شده است که وقتی رسول الله ﷺ سخن از روزه حضرت داوود عليه السلام بمیان آورد (که یک روز در میان، روزه می گرفت)، فرمود: (بدینجهت بود که) «هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی کرد». عبد الله می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! کسی هست که این را برای من، متعهد شود؟ رسول الله ﷺ دوباره، فرمود: «کسی که تمام عمر را بدون وقفه روزه گیرد، روزه اش معتبر نخواهد شد».

باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد

۹۵۶ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُمِّ سَلِيمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ قَالَتْ: «أَعِيدُوا سَمَنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وَعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لَأُمِّ سَلِيمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خَوِصَّةً قَالَتْ: «مَا هِيَ؟» قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلَا دُنْيَا إِلَّا دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالًا وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنَ أَكْثَرِ الْأَنْصَارِ مَالًا وَحَدَّثَنِي ابْنَتِي أُمَيْمَةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصَلْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجِ الْبَصْرَةِ بَضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةً. (بخاری: ۱۹۸۲)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به دیدن ام سلیم رضی الله عنها رفت. ام سلیم رضی الله عنها برای آنحضرت ﷺ خرما و روغن آورد. رسول الله ﷺ فرمود: «خرمای و روغن تان را سرجایش برگردانید. زیرا که من روزه هستم». سپس، آنحضرت ﷺ در گوشه ای از خانه به نماز ایستاد و نفل خواند و برای ام سلیم و خانواده اش دعا کرد. ام سلیم گفت: ای رسول خدا! من تقاضای خاصی دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن چیست؟» گفت: برای خدمت ؛انس؛ (فرزندانم، دعای خیر کن). انس رضي الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ هیچ خیری از دنیا و آخرت را باقی

نگذاشت مگر اینکه برایم درخواست نمود و فرمود: «پرودگارا! به او مال و فرزند، عطا کن و به آنها برکت ده». انس رضی الله عنه می گوید: من ثروت مندترین فرد انصار بودم. دخترم؛ امینه؛ می گوید: تا روی کار آمدن حجاج (حاکم بصره)، حدود یکصد و بیست و اندی از نسل من به خاک سپرده شدند.

باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه

۹۵۷ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُلًا، فَقَالَ: «يَا أَبَا فَلَانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرَ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: «مِنْ سَرَرَ شَعْبَانَ». (بخاری: ۱۹۸۳)

ترجمه: از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ از مردی پرسید: «ابوفلانی! آیا در آخر این ماه (شعبان)، روزه گرفتی؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «بنابراین، پس از عید (فطر)، دو روز، روزه بگیر». در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتی؟»

باب (۴۰): روزه روز جمعه

۹۵۸ — عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری: ۱۹۸۴)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلی.

۹۵۹ — عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتَ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «فَأُفْطِرِي». (بخاری: ۱۹۸۶)

ترجمه: جویریة بنت حارث رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ روز جمعه به خانه من تشریف آورد و من روزه بودم. فرمود: «دیروز روزه بودی»؟ گفتم: خیر. فرمود: «فردا قصد روزه داری»؟ گفتم: خیر. فرمود: «پس افطار کن».

باب (۴۱): آیا رسول الله ﷺ روزهای بخصوصی را روزه می گرفت؟

۹۶۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سُئِلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْتَصُّ مِنَ الْأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لَا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطِيقُ. (بخاری: ۱۹۸۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ روزهای خاصی را برای روزه گرفتن، اختصاص می داد؟ گفت: خیر. و افزود که رسول الله ﷺ بر هر عملی، مداومت می کرد. و کدام یک از شما توان و مقاومت رسول خدا ﷺ را دارد!؟

باب (۴۲): روزه در ایام تشریق

۹۶۱ — عَنْ عَائِشَةَ وَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمَّنَ إِلَّا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ. (بخاری: ۱۹۹۷ — ۱۹۹۸)

ترجمه: عایشه و ابن عمر رضی الله عنهم می گویند: به هیچکس، اجازه داده نشد که در ایام تشریق، روزه بگیرد. مگر کسی که هدی (شکرانه حج) نداشته باشد.

باب (۴۳): روزه روز عاشورا

۹۶۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ

بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ.
(بخاری: ۲۰۰۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میگوید: قریب در زمان جاهلیت، روز عاشورا را روزه می گرفتند. رسول خدا ﷺ نیز روزه می گرفت. و پس از هجرت به مدینه نیز، روزه می گرفت و دیگران را امر به روزه گرفتن، می نمود. (ولی) هنگامی که روزه ماه مبارک رمضان فرض شد، روزه عاشورا را ترک کرد. (پس از آن)، هر کس که می خواست، آن روز را روزه می گرفت و هر کس که نمی خواست، روزه نمی گرفت.

۹۶۳ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینه شد، دید که یهود، روز عاشورا را روزه می گیرند. پرسید: «این روزه برای چیست؟» گفتند: این روز (دهم محرم)، روز خوبی است. یعنی روزی است که خداوند بنی اسرائیل را از دست دشمن، نجات داد. بدین جهت بود که حضرت موسی این روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: «من از شما به موسی نزدیک تر هستم». پس خودش روزه گرفت و به یارانش دستور داد که روزه بگیرند. (البته این حکم قبل از فرض شدن روزه رمضان بود).

۳۲ - کتاب صلاة التراویح

باب (۱): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان

۹۶۴ - عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رَجُلٌ بِصَلَاتِهِ، تَقَدَّمَ هَذَا الْحَدِيثَ فِي كِتَابِ الصَّلَاةِ وَبَيْنَهُمَا مَخَالَفَةٌ فِي اللَّفْظِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ فَتُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ . (بخاری: ۲۰۱۲)

ترجمه: حدیث عایشه رضی الله عنها در باره اینکه رسول الله ﷺ نیمه شب به مسجد رفت و در آنجا نماز خواند و مردم نیز پشت سر آنحضرت ﷺ نماز خواندند، قبلاً در بخش نماز، بیان شد. اما این دو روایت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر این روایت، عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ رحلت کرد و حکم بر همین بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می شد).

باب (۲): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

۹۶۵ - عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّبَهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ». (بخاری: ۲۰۱۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: چند تن از اصحاب پیامبر ﷺ خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خدا ﷺ فرمود: «می بینم که خوابهای شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید».

۹۶۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضي الله عنه قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرَيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيْتُهَا أَوْ نُسِيْتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ فِي الْوَيْلِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ. (بخاری: ۲۰۱۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه میگوید: در دهه دوم رمضان با رسول الله صلى الله عليه وسلم به اعتکاف نشستیم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم صبح روز بیستم، بیرون آمد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهه آخر، جستجو نمایید. و همچنین، در خواب دیدم که میان آب و گل، سجده میکنم. هر کس با من معتکف بوده است، به خانه اش برگردد». راوی میگوید: وقتی به خانه برگشتیم، هیچ پاره ابری در آسمان ندیدیم. اما دیری نگذشت که ابری آمد و باران تندی، باریدن گرفت و آب از سقف مسجد که از شاخه نخل ساخته شده بود، سرازیر شد. وقتی که نماز اقامه شد، دیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم میان آب و گل، سجده می کند و اثر گل را بر پیشانی (مبارکش) مشاهده نمودم.

باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دهه آخر

۹۶۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى». (بخاری: ۲۰۲۱)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «شب قدر را در دهه آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیمانده آن، جستجو کنید».

۹۶۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَتَّقِينَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ». (بخاری: ۲۰۲۲)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر در دهه آخر رمضان است، در نه شب و یا در هفت شب آخر آن، می باشد».

باب (۴): عبادت و یا انجام کار نیک در دهه آخر ماه رمضان

۹۶۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ وَأَيَّقَطَ أَهْلَهُ. (بخاری: ۲۰۲۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله ﷺ کمرش را محکم می بست (از همسران، دوری می گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه می داشت و خانواده اش را نیز بیدار می کرد.

۳۳ - کتاب اعتکاف

باب (۱): اعتکاف در دهه آخر رمضان و اعتکاف در همه مساجد

۹۷۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ. (بخاری: ۲۰۲۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ تا زمانی که فوت کرد، دهه آخر رمضان را به اعتکاف می نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نیز معتکف می شدند.

باب (۲): معتکف بدون ضرورت، نمی تواند به خانه برود

۹۷۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيَدْخُلَ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأَرْجُلُهُ، وَكَانَ لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا. (بخاری: ۲۰۲۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول خدا (ص) روایت است که می گوید: گاهی آنحضرت (ص) در حالی که در مسجد معتکف بود، سر مبارکش را به سوی من متمایل می ساخت و من موهایش را شانه می زدم. و آنحضرت (ص) هنگامی که معتکف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمی شد.

باب (۳): اعتکاف در شب

۹۷۲ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ». (بخاری: ۲۰۳۲)

ترجمه: از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: در دوران جاهلیت نذر کرده بودم که شبی را در مسجد الحرام معتکف شوم (حال چه کنم)؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به نذر خود، وفا کن».

باب (۴): خیمه زدن در مسجد

۹۷۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أُخِيبَةً: «خِيَاءُ عَائِشَةَ وَخِيَاءُ حَفْصَةَ وَخِيَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ تَقُولُونَ بِهِنَّ؟» ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ. (بخاری: ۲۰۳۴)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خواست که معتکف شود. وقتی به محلی که برای اعتکاف در نظر داشت، رسید، ناگهان چشمش به چند خیمه افتاد که در آنجا نصب شده بود. یکی از آنها از عایشه و دیگری از حفصه و سومی از آن زینب، بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شما خیال می کنید که با این کار، عمل نیکی انجام می دهید؟ سپس، از اعتکاف، منصرف شد. (و بجای آن)، ده روز از شوال، به اعتکاف نشست.

باب (۵): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازه مسجد می تواند بیاید

۹۷۴ — عَنْ صَفِيَّةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَزْوُرُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الْوَأْخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُبَيْبٍ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبَّرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلُغَ الدَّمِّ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا». (بخاری: ۲۰۳۵)

ترجمه: صفیه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: در دهه آخر رمضان که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود، نزد وی رفتم و ساعتی با او گفتگو کردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا ﷺ نیز برخاست و مرا همراهی کرد تا اینکه به درب مسجد، جایی که باب ام سلمه بود، رسیدیم. دو مرد انصاری از آنجا گذشتند و به آنحضرت ﷺ سلام دادند. رسول خدا ﷺ به آنها گفت: «صبر کنید. او صفیه دختر حُی؛ همسر من؛ می باشد». این سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، ای رسول خدا! (این چه حرفی است)؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد. بنابراین، ترسیدم که مبادا شیطان در دلهای شما گمان بد بوجود آورد».

باب (۶): اعتکاف در دهه دوم رمضان

۹۷۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، اعْتَكَفَ عَشْرِينَ يَوْمًا.
(بخاری: ۲۰۴۴)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ در هر رمضان، ده روز به اعتکاف می نشست، اما در سالی که رحلت کرد، بیست روز معتکف بود.

۳۴ - کتاب بیوع

باب (۱): آنچه درباره این گفته خداوند آمده است که می فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...)

۹۷۶ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الْأَنْصَارِ مَالًا فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَأَنْظُرُ أَيَّ زَوْجَتِي هَوَيْتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا فَإِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ، هَلْ مِنْ سُوْقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوْقٌ قَيْنِقَاعٍ، قَالَ: فَعَدَا إِلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَأَتَى بِأَقْطِ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْعُدُوَّ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أُنْثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «تَزَوَّجْتَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ؟» قَالَ: امْرَأَةٌ مِنْ الْأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ؟» قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَوْلِمَ وَلَوْ بِشَاةٍ». (بخاری: ۲۰۴۸)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه می گوید: وقتی (از مکه هجرت کردیم و) وارد مدینه شدیم. رسول الله صلى الله عليه وسلم بین من و سعد بن ربیع، پیمان اخوت برقرار کرد. سعد بن ربیع به من گفت: من ثرتمندترین فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومی دهم. و هر کدام از همسرانم که مورد پسند تو باشد، او را طلاق می دهم تا پس از پایان عدت، با او ازدواج نمایم. عبدالرحمن گفت: من نیازی باین کار، ندارم. آیا در اینجا بازاری برای تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربیع او را به بازار قینقاع، راهنمایی کرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قینقاع رفت و مقداری کشک و روغن همراه آورد. و همچنان به کارش ادامه داد. و دیری نگذشت که نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد در حالی که آثار زعفران بر روی لباسش، نمایان بود. رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید: «ازدواج کرده ای؟» گفت: آری. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «با چه کسی؟» عبدالرحمن گفت: با یک زن انصاری.

رسول خدا ﷺ پرسید: «چقدر مهریه دادی؟» گفت: باندازه یک هسته خرما، طلا داده ام. سول الله ﷺ فرمود: «ولیمه بده اگر چه یک گوسفند باشد».

باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتهبی وجود دارد

۹۷۷ — عَنْ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَلَالُ بَيْنُ وَالْحَرَامِ بَيْنُ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شَبَّهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ، وَمَنْ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشْكُ فِيهِ مِنَ الْإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَرْتَعِ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ».

(بخاری: ۲۰۵۱)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حلال روشن است و حرام نیز روشن است. اما در میان حلال و حرام، امور مشتهبی وجود دارد. پس هر کس از گناهان مشتهبه دوری جوید، بطریق اولی از گناهان آشکار، دوری خواهد جست. اما کسی که به ارتکاب گناهان مشتهبه، جرأت نماید، دیری نمی گذرد که مرتکب گناهان آشکار خواهد شد. گناهان بمتابۀ حریم ممنوعه الله هستند. هر کس، در محدوده چراگاه کسی، گله اش را بچراند، بیم آن می رود که گوسفندانش وارد حریم او شوند».

باب (۳): توضیح مشتهبات (امور مشکوک)

۹۷۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهْدًا إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَليدَةَ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنِ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَليدَةَ أَبِي وُلِدَ عَلَيَّ فِرَاشِيهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بَنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَليدَةَ أَبِي وُلِدَ عَلَيَّ فِرَاشِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا

عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: «اِحْتَجِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعْتَبَةَ، فَمَا رَأَاهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخاری: ۲۰۵۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: عتبه بن ابی وقاص به برادرش؛ سعد بن ابی وقاص، توصیه نمود که پسر کنیز زمعه را از وی تحویل بگیرید؛ زیرا او فرزند من است. عایشه رضی الله عنها میگوید: سال فتح مکه، سعد آن کودک را گرفت و گفت: این برادر زاده من است. و برادرم مرا در مورد نگهداری او سفارش کرده است. عبد بن زمعه برخاست و گفت: این، پسر برادر من است زیرا فرزند پدرم می باشد. زیرا در رختخواب پدرم بدنیا آمده است. سرانجام، برای حل اختلاف، نزد رسول الله ﷺ رفتند. سعد گفت: ای رسول خدا! او برادر زاده من است و برادرم درباره او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم می باشد و پسر کنیز پدرم است که در رختخواب او بدنیا آمده است. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عبد بن زمعه! او از آن شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق میگیرد».

سپس، آنحضرت ﷺ رو به سوده دختر زمعه (همسر خویش) نمود و فرمود: «از او (پسر کنیز زمعه)، حجاب کن». زیرا او شبیه عتبه بود. و سوده نیز تا زمان وفات، او را ندید.

باب (۴): کسی که وسوسه را از امور مشتبه نمی داند

۹۷۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَذَكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُّوهُ». (بخاری: ۲۰۵۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گروهی از مردم، گفتند: یا رسول الله! بعضی برای ما، گوشت می آورند ولی ما نمی دانیم که هنگام ذبح کردن، بسم الله گفته اند یا خیر؟ (تکلیف ما چیست)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بسم الله بگویند و بخورید».

باب (۵): کسیکه اهمیت نمی دهد که مال را از چه راهی بدست می آورد

۹۸۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلَالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ». (بخاری: ۲۰۵۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزگاری فرا خواهد رسید که مردم اهمیت نمی دهند که آنچه بدستشان می رسد از راه حلال است یا حرام».

باب (۶): تجارت منسوجات

۹۸۱ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الصَّرْفِ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلَا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نِسَاءً فَلَا يَصْلُحُ». (بخاری: ۲۰۶۱)

ترجمه: زید بن ارقم و براء بن عازب رضی الله عنهما می فرمایند: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تجارت می کردیم. در مورد صرافی (معامله پول با پول)، از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدیم. فرمود: «اگر معامله، نقدی باشد، مانعی ندارد ولی اگر نسیه باشد، درست نیست».

باب (۷): بیرون رفتن برای تجارت

۹۸۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولًا فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَعَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ إِذْ نُوا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: كُنَّا نُؤَمِّرُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيْتَةِ، فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الْأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: لَا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلَّا أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخْفِي هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، يَعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ. (بخاری: ۲۰۶۲)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که وی اجازه خواست تا نزد عمر رضی الله عنه برود. ظاهراً عمر مشغول کاری بود و به ایشان، اجازه داده نشد. ابوموسی برگشت. وقتی عمر رضی الله عنه فارغ شد، گفت: آیا صدای عبد الله بن قیس (ابوموسی) نبود که من شنیدم؟ به او اجازه دهید تا بیاید. گفتند: برگشته است. عمر رضی الله عنه او را طلبید و (علت برگشتنش را از او جویا شد). ابوموسی گفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله به ما چنین امر فرموده است (که اگر اجازه ندادند برگردید). عمر رضی الله عنه گفت: برای این (ادعای خود) گواه بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از آنها (در این مورد)، پرسید. گفتند: کوچکترین فرد ما که ابوسعید است، بر این مطلب، گواهی خواهد داد. او (ابوموسی) ابوسعید را نزد عمر رضی الله عنه برد. عمر (با تعجب) فرمود: آیا چنین دستوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من پوشیده مانده است؟ و افزود که داد و ستد در بازار مرا از (شنیدن) آن باز داشته است. یعنی تجارت باعث شده بود که کمتر در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بشوم.

باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد

۹۸۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسَاطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (بخاری: ۲۰۶۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که می خواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد».

باب (۹): خرید کالای نسیه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

۹۸۴ — عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سِنْخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لِأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله صَاعٌ بُرٌّ وَلَا صَاعٌ حَبٌّ وَإِنْ عِنْدَهُ لَتَسَعِ نَسْوَةٌ». (بخاری: ۲۰۶۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: مقداری نان جو با کمی روغن بدبو، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بردم. آنحضرت صلی الله علیه و آله زره اش را نزد فردی یهودی به رهن نهاده و از او قدری جو برای توشه عیالش گرفته بود. انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرگز یک صاع گندم و یا یک صاع از دیگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقی نمانده است. حال آنکه ایشان نه همسر دارد».

باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش

۹۸۵ — عَنْ الْمِقْدَامِ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عليه السلام، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: ۲۰۷۲)

ترجمه: از مقدم رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دست رنجش، نخورده است. و همانا داوود عليه السلام؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؛ همیشه از دست رنج خود، غذا می خورد».

باب (۱۱): سهل گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش

۹۸۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى». (بخاری: ۲۰۷۶)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند بر بنده ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد».

باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند

۹۸۷ — عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَالُوا: أَعْمَلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ أَمْرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظَرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُسِيرِ، قَالَ: قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ». (بخاری: ۲۰۷۷)

ترجمه: از حذیفه رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان، روح یکی از افراد امت‌های گذشته را استقبال نمودند و از او پرسیدند: آیا کار خیری در زندگی، انجام داده‌ای؟ گفت: به خادمان خود دستور می‌دادم که (بدهکاران) تهی دست را مهلت دهند و بر توانگران نیز آسان بگیرند. راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند او را (بخاطر این کار)، مورد عفو قرار داد».

باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است

۹۸۸ — عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». أَوْ قَالَ: «حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيْنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». (بخاری: ۲۰۷۹)

ترجمه: از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند». و افزود که: «اگر آنها راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی برکت خواهد شد».

باب (۱۴): فروختن خرماى مخلوط

۹۸۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ وَلَا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ». (بخاری: ۲۰۸۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: «به ما خرماهای مخلوط (که از هر نوع در آن، آمیخته شده بود)، می رسید. ما دو صاع آنها را در مقابل یک صاع (خرمای خوب)، داد و ستد میکردیم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «معامله دو صاع در برابر یک صاع و دو درهم در مقابل یک درهم، درست نیست».

باب (۱۵): ربا خوار

۹۹۰ — عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي حُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَتْ، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَثَمَنِ الدَّمِ، وَنَهَى عَنِ الْوَأَشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكِلِ الرَّبَا وَمُوكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ. (بخاری: ۲۰۸۶)

ترجمه: ابوححیفه رضي الله عنه می گوید: پدرم را دیدم غلامی خرید که شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشکنند. از پدرم، علت آن را پرسیدم. گفت: رسول خدا صلى الله عليه وسلم از قیمت فروش سگ، از مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن ربا و دادن آن، منع فرموده و کسی را که تصویر می کشد، لعنت کرده است.

باب (۱۶): خداوند، ربا را از بین می برد و صدقات را برکت می دهد

۹۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «الْحِلْفُ مُنْفَقَةٌ لِلْسَّلْعَةِ مُمَحِقَةٌ لِلْبَرَكَاتِ». (بخاری: ۲۰۸۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «سوگند دروغ، باعث (گرمی بازار و) فروش کالا می شود ولی خیر و برکت آن را از بین می برد».

باب (۱۷): درباره آهنگر و صنعتگر

۹۹۲ — عَنْ خَبَّابِ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلِي الْعَاصِ بْنِ وَاثِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لَا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَقُلْتُ: لَا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ فَسَأَوْتِي مَالًا وَوَلَدًا، فَأَقْضِيكَ فَتَزَلْتِ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾. (بخاری: ۲۰۹۱)

ترجمه: خباب رضی الله عنه می گوید: در زمان جاهلیت، شغل آهنگری داشتم. عاص بن واثل مبلغی به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بمیرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زیاد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، این آیه نازل شد: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از خداوند، چنین تعهدی گرفته است).

باب (۱۸): درباره خیاط

۹۹۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ خِيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِبَطْعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خُبْزًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَتَّبَعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالِي الْقِصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أَحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. (بخاری: ۲۰۹۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: خیاطی، رسول الله صلی الله علیه و آله را برای صرف غذایی که تدارک دیده بود، دعوت کرد. من نیز همراه رسول الله صلی الله علیه و آله برای صرف غذا رفتم. مرد خیاط، نان و خورشی که از کدو و گوشت خشک، تهیه شده بود، به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که در گوشه های ظرف غذا، در صدد یافتن کدو بود و از آن، تناول می فرمود. انس رضی الله عنه می گوید: از آن پس، من نیز همواره کدو را می پسندم.

باب (۱۹): خریدن چارپایان و الاغ

۹۹۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلِيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «جَابِرُ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَنَزَلَ يَحْجُنُهُ بِمَحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكْفُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «تَزَوَّجْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «بِكْرًا أَمْ نَيْبًا؟» قُلْتُ: بَلْ نَيْبًا، قَالَ: «أَفَلَا جَارِيَةٌ تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ؟» قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمْسُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَئِيسَ الْكَئِيسَ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ جَمَلَكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأَوْقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْعِدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «الْآنَ قَدِمْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَدَعِ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَزِنَ لَهُ أَوْقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلَالٌ فَأَرْحَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَكَيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْعَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ، وَلكَ ثَمَنُهُ». (بخاری: ۲۰۹۷)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: در غزوه‌ای همراه رسول الله ﷺ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمی رفت. رسول اکرم ﷺ که از کنارم می گذشت، پرسید: «جابر هستی؟» گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است؟» گفتم: شترم خسته شده است و آهسته می رود. بدین جهت از کاروان عقب مانده ام. رسول الله ﷺ از مرکب خود پیاده شد و با عصایی که در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو». من سوار شدم و مهار شترم را که با سرعت پیش می رفت، به سوی خود می کشیدم تا از رسول خدا ﷺ سبقت نگیرم. رسول الله ﷺ از من پرسید: «ازدواج کرده ای؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «با دختری یا بیوه زنی؟» گفتم: با بیوه ای. آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو، بازی کند؟» گفتم: یا رسول الله! چند خواهر یتیم داشتم. میخواستم با همسری ازدواج کنم که خواهرانم را سرپرستی کرده، امور آنان را اداره کند و به نظافت آنان بپردازد. فرمود: «اکنون، مدینه نزدیک می شود، باید هوشیار و بیدار باشی». بعد، فرمود: «شترت را نمی فروشی؟» عرض کردم: بلی، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ شترم را در برابر یک اوقیه نقره، خرید. سپس، قبل از من، وارد مدینه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدینه شدم. وقتی به درب مسجد رسیدم، رسول الله ﷺ را در آنجا دیدم. فرمود: «اکنون، وارد مدینه شدی؟» گفتم: بلی. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم. رسول الله ﷺ به بلال رضی الله عنه دستور داد تا یک اوقیه نقره، برای من وزن کند. او نیز یک اوقیه نقره، برایم وزن کرد و چیزی بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «جابر را صدا کنید و نزد من بیاورید». من فکر کردم الآن، رسول الله ﷺ شترم را به من، برمی گرداند (و معامله را فسخ می نماید). چیزی برای من ناراحت کننده تر از این نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «شترت را بگیر و قیمتش نیز از آن تو باشد».

باب (۲۰): خریدن شتران بیمار

۹۹۵ — عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما: أنه اشترى إبلاً هيمًا من رجل، وله فيها شريك، فجاء شريكه إلى ابن عمر، فقال له: إن شريكي باعك

إِبْلًا هَيْمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ. قَالَ فَاسْتَقْفَهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَأْفَهَا، فَقَالَ: دَعَهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى». (بخاری: ۲۰۹۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شتران بیماری را از شخصی که شریکی داشت، خریدم. شریک آن شخص، نزد من آمد و گفت: شریکم تو را نشناخته و شتران بیماری را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پیش گیر و برو. هنگامیکه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوری رسول الله ﷺ راضی هستم که فرمود: «بیماری، منتقل نمی شود». (یعنی بیماری آنها به سایر شترها، سرایت نمی کند).

باب (۲۱): درباره حجام

۹۹۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حَجَّمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَجِهِ. (بخاری: ۲۱۰۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ابوطیبه (جهت مداوا) رسول الله ﷺ را حجامت کرد. رسول اکرم ﷺ دستور داد تا یک صاع خرما به وی بدهند و به مأموران جمع آوری مالیات، امر فرمود که برای وی تخفیف قایل شوند.

۹۹۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: احْتَجَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الَّذِي حَجَّمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ. (بخاری: ۲۱۰۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ حجامت کرد و اجرت حجام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام می بود، رسول الله ﷺ آن را نمی پرداخت.

باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است

۹۹۸ — عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةَ فِيهَا تَصَاوِيرٌ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي

وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ: مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ التُّمْرِقَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتَهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيَقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ». (بخاری: ۲۱۰۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: متکابی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله ﷺ آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. آثار ناراحتی را در چهره اش دیدم. گفتم: ای رسول خدا! به پیشگاه خدا و رسولش توبه می‌کنم. چه خطایی مرتکب شده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این متکا چیست؟» عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده‌ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده اید، زنده کنید». و افزود: «هر خانه‌ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند

۹۹۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرِ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: «بِعْنِيهِ» قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بِعْنِيهِ». فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ». (بخاری: ۲۱۱۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می‌شد و از کاروان، جلو می‌افتاد. عمر ﷺ آن را متوقف می‌کرد و به عقب می‌راند. ولی دوباره، جلو

می افتاد. عمر رضی الله عنه او را تنبیه می کرد و برمی گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه گفت: «او را به من بفروش». عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! از آن شما باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را به من بفروش». عمر رضی الله عنه آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله فروخت. سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می خواهی، با او بکن».

باب (۲۴): فریب کاری در معاملات، ناپسند است

۱۰۰۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ يُخَدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لَا خِلَابَةَ». (بخاری: ۲۱۱۷)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از اینکه در معاملات، او را فریب می دهند، سخن گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه معامله می کنی، بگو: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد».

باب (۲۵): آنچه درباره بازارها آمده است

۱۰۰۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَعْرُوُ جَيْشُ الْكَعْبَةِ، فَإِذَا كَانُوا بِيَدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ يُخَسَفُ بِأَوْلِيهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخَسَفُ بِأَوْلِيهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَأُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخَسَفُ بِأَوْلِيهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ يُعْتُونَ عَلَى نِيَاتِهِمْ». (بخاری: ۲۱۱۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت خواهد کرد. و هنگامی که به سرزمین بیداء می رسند، همه آنان در زمین فرو خواهند رفت». عایشه رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! چگونه همه آنان را زمین می بلعد، حال آنکه میان آنان افراد بازاری (غیر جنگجو) و کسانی که نیت جنگ

ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «زمین، همه را خواهد بلعید. اما روز قیامت، هر کس، مطابق نیت خویش، حشر خواهد شد».

۱۰۰۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمُوا بِاسْمِي وَلَا تَكُونُوا بِكُنْيَتِي». (بخاری: ۲۱۲۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ در بازار بود. شخصی صدا زد و گفت: یا ابا القاسم! رسول الله ﷺ به سوی او نگاه کرد. آن شخص، گفت: منظورم فلانی بود نه شما. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «اسم مرا بر خود بگذارید ولی کنیه ام را برای خود، بکار نبرید».

۱۰۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةٍ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنَقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَنْتُمْ لَكُمْ أَنْتُمْ لَكُمْ؟» فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبَسُهُ سِخَابًا أَوْ تُعَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ». (بخاری: ۲۱۲۲)

ترجمه: ابوهریره دوسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز، به طرف بازار رفت. (در مسیر راه) نه ایشان با من سخن گفت و نه من با ایشان. تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه فاطمه زهرا رضی الله عنها نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است؟» (هدفش حسن و حسین رضی الله عنهما بود). فاطمه رضی الله عنها در فرستادن طفل، اندکی تاخیر کرد. راوی می گوید: خیال کردم گردن بندی به گردنش می آویزد یا او را می شوید. سپس، کودک، دوان دوان نزد رسول الله ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «پروردگارا! این را دوست بدار و هر کس که او را دوست بدارد تو نیز او را دوست بدار».

۱۰۰۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَيَبِعَتْ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ. (بخاری: ۲۱۲۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: برخی از مردم، در زمان رسول الله ﷺ خوراکیها را در بین راه از فروشندگان آنها می خریدند. رسول اکرم ﷺ کسی را نزد آنان فرستاد تا آنها را از فروش آن مواد، قبل از رسیدن به بازار، منع کند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول خدا ﷺ از فروختن مواد غذایی قبل از اینکه قبض شود (بدست خریدار برسد)، منع کرده است.

باب (۲۶): کراهیت براه انداختن جار و جنجال در بازار

۱۰۰۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي التَّوْرَةِ، قَالَ: أَجَلٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ: الْمُتَوَكَّلَ، لَيْسَ بَفِظٍ، وَلَا غَلِيظٍ، وَلَا سَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَغْفِرُ، وَكَنْ يَقْبِضُهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بَأَنْ يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا. (بخاری: ۲۱۲۵)

ترجمه: از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما پرسیدند که سیرت رسول اکرم ﷺ در تورات، چگونه بیان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضی از صفات رسول الله ﷺ در تورات، عیناً مانند صفات ایشان در قرآن، بیان شده است. چنانچه تورات می گوید: ای نبی! ما تو را بعنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمی قرار داده ایم. تو بنده و رسول من هستی. تو را متوکل نام نهاده ام. (و می افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سرو صدا به راه نمی اندازد. بدی را با بدی، جواب نمی دهد. بلکه می بخشد و از آن،

در میگذرد. و خداوند او را نمی میراند تا زمانی که ملت گمراه را بوسیله او، هدایت نکند و آنها (کلمه توحید یعنی) لا اله الا الله نگویند و بوسیله آن، چشمهای کور، گوشهای کر و قلبهای مهر زده را باز نماید.

باب (۲۷): وزن و یا پیمانۀ کردن کالا بر عهدۀ فروشنده است

۱۰۰۶ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ثُوْفِي عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعْنْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى غُرْمَائِهِ أَنْ يَضْعُوا مِنْ دَيْنِهِ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَذْهَبَ فَصَنَّفَ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَذَقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيَّ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أُرْسِلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ فَحَلَسَ عَلَى أَعْلَاهُ أَوْ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ قَالَ: «كُلْ لِلْقَوْمِ» فَكَلَّتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمُ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ. (بخاری: ۲۱۲۷)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالی که بدهکار بود، از دنیا رفت. از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کردم که از طلبکارانش بخواهد تا مقداری از طلب خود را کم کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش کرد، اما آنها نپذیرفتند. آنحضرت صلی الله علیه و آله به من گفت: «برو و خرماهای خود را از هم جدا کن. یعنی هر یک از عجوه و عذق زید (انواع خرما) را از یکدیگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر کن». من نیز اطاعت امر کردم. سپس، کسی را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادم. آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و بالا یا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن کن و به طلبکاران، بده». من نیز خرماها را وزن کردم و بدهی هر یک را بطور کامل، پرداخت نمودم. و خرماهای باقی ماند بطوری که گویا چیزی از آنها کم نشده بود.

باب (۲۸): آنچه که وزن و پیمانۀ اش مستحب است

۱۰۰۷ — عَنْ الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَيْلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارِكُ لَكُمْ». (بخاری: ۲۱۲۸)

ترجمه: مقدم بن معدی کرب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مواد خوراکی خود را هنگام داد و ستد، وزن کنید تا در آن، برای شما برکت حاصل شود.»

باب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۰۰۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمَتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدَّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ صلی الله علیه و آله لِمَكَّةَ». (بخاری: ۲۱۲۹)

ترجمه: عبد الله بن زید رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم علیه السلام مکه را حرم قرار داد و برای آن دعا کرد. من نیز همان گونه که ابراهیم علیه السلام مکه را حرم قرار داد، مدینه را حرم قرار دادم و برای مد و صاع (پیمانۀ وزن) مدینه دعا کردم همانطور که ابراهیم برای مکه، دعای برکت نمود.»

باب (۳۰): آنچه درباره فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است

۱۰۰۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ. (بخاری: ۲۱۳۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی که بدون وزن و از روی تخمین، مواد خوراکی را می خریدند و قبل از قبض (در اختیار گرفتن)، آنرا به دیگران میفروختند، تنبیه می شدند.

۱۰۱۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ، قِيلَ لَابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: ذَلِكَ دَرَاهِمٌ بَدْرَاهِمٍ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ. (بخاری: ۲۱۳۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ مردم را از فروختن مواد خوراکی، قبل از اینکه آن را قبض کنند (تحویل بگیرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: یعنی چگونه؟ فرمود: بدین معنی که پول در مقابل پول، پرداخت شود ولی تحویل مواد خوراکی به تاخیر بیافتد. (یعنی مثلاً گندم را قبل از اینکه از فروشنده تحویل بگیرد، بفروشد).

۱۰۱۱ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رَبًّا، إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ». (بخاری: ۲۱۳۴)

ترجمه: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از رسول الله ﷺ نقل می کند که فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جو در مقابل جو، ربا است مگر اینکه دست به دست باشد».

باب (۳۱): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند

۱۰۱۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلَا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلَا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنْثَاهَا. (بخاری: ۲۱۴۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از اینکه فرد شهر نشین، (بعنوان دلال) کالای فرد روستایی را بفروش رساند، منع کرده است. و نیز فرمود که وارد معامله کسی، به قصد افزایش قیمت، نشوید. و همچنین شخص، معامله برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزند. و هیچ کس به خواستگاری کسی که برادر مسلمانش از او خواستگاری کرده، نرود. و هیچ زنی متقاضی طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد.

باب (۳۲): فروش مزایده

۱۰۱۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَاحْتِاجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي؟» فَاشْتَرَاهُ نَعِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ. (بخاری: ۲۱۴۱)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که شخصی، غلامش را مُدَبَّرِ نمود. (یعنی گفت: پس از مرگ من، تو آزادی). ولی بعداً محتاج شد. رسول خدا ﷺ اعلام کرد که چه کسی این غلام را می خرد؟ نعیم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغی، خریداری نمود. و آنحضرت ﷺ قیمتش را به مالکش، تحویل داد.

باب (۳۳): معامله فریبکارانه و فروش حیوان در شکم مادرش

۱۰۱۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَّبِعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَتَّاعُ الْحِزْوَرَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا. (بخاری: ۲۱۴۳)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ از بیع حبل الحبله که در زمان جاهلیت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنین بود که شخصی، شتر ماده‌ای را می خرید و شرط می‌گذاشت که هر گاه شتر، بچه‌ای بزاید و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچه‌ای بزاید، آنگاه، قیمت آنرا بپردازد.

باب (۳۴): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستانهایشان ذخیره کند

۱۰۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «لَا تُصَرُّوا الْإِبِلَ وَالْعَنَمَ، فَمَنْ ابْتَاعَهَا بَعْدَ، فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ». (بخاری: ۲۱۴۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شیر شتر و گوسفند را (بقصد فریب دادن مشتری) در پستانشان ذخیره نکنید. و هر کس چنین حیوانی را خرید و دوشید، بعد از آن، مختار است که آنرا بپذیرد یا به صاحبش برگرداند و یک صاع خرما (در مقابل شیری که دوشیده است) به او بدهد.

باب (۳۵): فروختن غلام زناکار

۱۰۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا زَنَتِ الْأُمَةُ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ الثَّلَاثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعْرٍ». (بخاری: ۲۱۵۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، کنیز کسی زنا کند و کارش ثابت شود او را شلاق بزند و به سرزنش اکتفا نکند. بار دوم اگر زنا کرد، باز هم او را شلاق بزند و به سرزنش، بسنده نکند. و اگر بار سوم مرتکب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر یک ریسمان بافته شده از مو باشد.»

باب (۳۶): آیا شهر نشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟

۱۰۱۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ الرَّاوي لَابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ: «لَا يَبِعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا. (بخاری: ۲۱۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای خرید کالا به استقبال کاروان نروید. و شهر نشین، کالای بادیه نشین را برای او نفروشد». از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: منظور رسول اکرم ﷺ از اینکه فرمود: «شهر نشین برای بادیه نشین، کالا نفروشد»، چیست؟ گفت: یعنی برای او دلالی نکند.

باب (۳۷): نهی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری

۱۰۱۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا تَلْقُوا السَّلْعَ حَتَّى يُهَبَّطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ». (بخاری: ۲۱۶۵)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بر معامله برادر مسلماتان، معامله نکنید. و به پیشباز (خرید) کالا قبل از اینکه وارد بازار شود، نروید».

باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی

۱۰۱۹ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُرَابَنَةِ، وَالْمُرَابَنَةُ بَيْعُ الثَّمْرِ بِالثَّمْرِ كَيْلًا وَيَبِيعُ الزَّيْبُ بِالكَرْمِ كَيْلًا. (بخاری: ۲۱۷۱)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ از بیع مزانبه، منع کرد. یعنی خرمای تازه در عوض خرمای خشک، یا کشمش در مقابل انگور تازه، با کیل، معامله شود. (زیرا در این نوع معامله، احتمال ربا وجود دارد).

باب (۳۹): فروش جَو در مقابل جو

۱۰۲۰ — عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ التَّمَسَّ صَرَفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةَ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ فَرْتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِي خَازِنِي مِنَ الْعَابَةِ وَعَمْرٌ يُسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ۲۱۷۴)

ترجمه: مالک بن اوس رضی الله عنه می گوید: نیاز پیدا کردم که صد دینار را معاوضه کنم. طلحه بن عبیدالله مرا طلبید و هر دو، درباره این معامله به گفتگو نشستیم. و قرار بر این شد که من معامله را با وی انجام دهم. طلحه بن عبیدالله دینارها را در دست گرفته و آنها را زیر رو می کرد. سپس، گفت: تا آمدن حسابدار من از جنگل، باید صبر کنی. عمر رضی الله عنه که گفتگوی ما را می شنید، به من گفت: تو را بخدا سوگند، تا قیمت طلاها را نگرفته ای، از او جدا نشو. زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «طلا در برابر طلا، ربا است مگر اینکه نقدی باشد». بقیه این حدیث، قبلا بیان گردید.

باب (۴۰): فروختن طلا به طلا

۱۰۲۱ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ». (بخاری: ۲۱۷۵)

ترجمه: از ابو بکره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در برابر طلا، و نقره را در برابر نقره، بطور مساوی بفروشید. البته طلا را در برابر نقره، و نقره را در برابر طلا، هر طور که دوست دارید، معامله کنید».

باب (۴۱): فروش نقره در مقابل نقره

۱۰۲۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ». (بخاری: ۲۱۷۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اینکه برابر باشند و هیچ یک در برابر دیگری، زیاد نباشد، نفروشید. و نقره را در مقابل نقره نفروشید جز اینکه برابر باشند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید. و نسیه آنها را به نقد، نفروشید».

باب (۴۲): فروش دینار به دینار بطور نسیه

۱۰۲۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدَّرْهَمُ بِالدَّرْهَمِ، فَفِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَوْ وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلُّ ذَلِكَ لَا أَقُولُ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنِّي وَلَكِنِّي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا رَبًّا إِلَّا فِي النَّسِيَةِ». (بخاری: ۲۱۷۸ — ۲۱۷۹)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت است که گفت: دینار را در برابر دینار، و درهم را در برابر درهم، معامله کنید. گفتند: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما چنین نمی گوید. ابوسعید رضي الله عنه گفت: از ابن عباس سؤال کردم که این سخن را از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم شنیده‌ای یا آنرا در کتاب خدا، پیدا کرده‌ای؟ گفت: نه از پیامبر صلى الله عليه وسلم شنیده‌ام و نه در کتاب خدا دیده‌ام. شما سخنان رسول خدا صلى الله عليه وسلم را از من بهتر می‌دانید. اما أسامه رضي الله عنه برایم روایت نموده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «ربا، جز در نسیه، وجود ندارد».

باب (۴۳): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه

۱۰۲۴ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُمَا سُئِلَا عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلَاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا. (بخاری: ۲۱۸۱)

ترجمه: از براء بن عازب و زید بن ارقم رضی الله عنهما درباره صرف (معامله طلا و نقره)، پرسیدند. هر کدام به دیگری اشاره می کرد و می گفت: ایشان، بهتر از من می داند. آنگاه، هر دوی آنها گفتند که رسول خدا ﷺ از فروختن طلا در مقابل نقره، بصورت نسیه، منع کرده است.

باب (۴۴): بیع مزابنه

۱۰۲۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبِيعُوا التَّمْرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهُ وَلَا تَبِيعُوا التَّمْرَ بِالتَّمْرِ». أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطْبِ أَوْ بِالتَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخَّصْ فِي غَيْرِهِ. (بخاری: ۲۱۸۳ — ۲۱۸۴)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «میوه‌ها را تا پخته نشده اند، نفروشید. و خرماي تازه بالاي درخت را در برابر خرماي کهنه، معامله نکنید». راوي ميگويد: زيد بن ثابت از رسول الله ﷺ روایت می کند که آنحضرت ﷺ بعد از آن، فقط معامله عریه (خرماي تازه بالاي درخت در برابر خرماي کهنه) را جایز قرار داد.

۱۰۲۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ بَيْعِ التَّمْرِ حَتَّى يَطِيبَ وَلَا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا. (بخاری: ۲۱۸۹)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ از فروش میوه تا زمانی که پخته نشده است، منع فرمود. و همچنین از فروش آن، بجز در مقابل درهم و دینار، منع کرد. مگر معامله عریه، که آنرا جایز قرار داد. (و شرح آن، در حدیث بالا گذشت).

باب (۴۵): فروش میوه روی درخت در مقابل طلا و نقره

۱۰۲۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ. (بخاری: ۲۱۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم بیع عریه را در پنج وسق (واحد وزن) یا در کمتر از آن، جایز قرار داد.

باب (۴۶): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند

۱۰۲۸ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَتَبَايَعُونَ الثَّمَارَ فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ: الْمُبْتَاعُ إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانَ، أَصَابَهُ مَرَضٌ أَصَابَهُ قَشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فِيمَا لَا فَلَ تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَيْدُوا صَلاَحُ الثَّمَرِ» كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ. (بخاری: ۲۱۹۳)

ترجمه: زید بن ثابت رضي الله عنه می گوید: مردم در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم میوه ها را معامله می کردند و وقتی که زمان چیدن آنها فرا می رسید و مشتری برای جمع آوری محصول، می آمد، می گفت: این میوه ها، دچار آفات دمان، مرض و قشام شده اند؛ اینها آفتی بودند که مردم آنها را بمانه قرار می دادند. هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وسلم دید مردم برای حل اینگونه اختلافات، زیاد به او مراجعه می کنند، فرمود: «حال که چنین است تا زمانی که میوه ها پخته نشده اند، معامله نکنید». راوی می گوید: رسول خدا صلى الله عليه وسلم بخاطر کثرت اختلافات شان، این نظر مشورتی را ارائه فرمودند.

۱۰۲۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقَّحَ، فَقِيلَ: وَمَا تُشَقَّحُ؟ قَالَ: تَحْمَارٌ وَتَصْفَارٌ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا. (بخاری: ۲۱۹۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم از فروختن میوه قبل از تشقیح، منع کرد. پرسیدند: تشقیح چیست؟ فرمود: «یعنی اینکه میوه، سرخ و زرد شود و قابل خوردن، گردد».

باب (۴۷): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود

۱۰۳۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمْرَةَ بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ؟». (بخاری: ۲۱۹۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از فروختن میوه‌ها تا زمانی که پخته نشده‌اند، منع کرد. پرسیدند: چقدر؟ فرمود: تا سرخ شوند. همچنین، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند، میوه‌ها را منع کند، (یعنی اگر فصل خوب نشود و محصولی ببار نیاید) آنگاه، شما به چه دلیلی و در برابر چه چیزی، مال برادرتان را می‌خورید؟»

باب (۴۸): بیع خرماي خوب در برابر خرماي خراب

۱۰۳۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرَ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ حَنِيبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَكُلْ تَمْرَ خَيْبَرَ هَكَذَا؟» قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَفْعَلْ، بِعِ الْحَمْعَ بِالذَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَغِ بِالذَّرَاهِمِ حَنِيبًا». (بخاری: ۲۲۰۲)

ترجمه: از ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را بر خیبر گماشت. او قدری خرماي مرغوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد. آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا تمام خرماهاي خیبر، اینگونه مرغوب اند؟» او گفت: خیر. بخدا سوگند، ای رسول خدا! چنین نیست. ما یک صاع از این خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهاي دیگر، می‌خریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نکنید؛ خرماي مخلوط، بفروشید و از پول آن، خرماي مرغوب بخرید.»

باب (۴۹): فروختن میوه کال (نرسیده)

۱۰۳۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُخَاضِرَةِ وَالْمَلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ وَالْمُزَابِنَةِ. (بخاری: ۲۲۰۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم از معاملات زیر منع کرد:

۱- محالقه (فروش حیوانات در خوشه) ۲- مخاضره (فروش میوه نارس) ۳- ملامسه (نوعی داد و ستد که در زمان جاهلیت رواج داشت مثلاً فروشنده می گفت به هر کدام از این گوسفندها که دستت رسید و آن را گرفتی، به فلان قیمت مال تو) ۴- منابذه (پرتاب مال و سلب اختیار از طرف مقابل) ۵- مزابنه (فروش خرماي روی درخت در برابر خرماي چیده شده بطور تخمین).

باب (۵۰): معتبر قرار دادن عرف و عادات هر شهر در خرید، فروش، اجاره، وزن و پیمانانه

۱۰۳۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ هِنْدٌ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ». (بخاری: ۲۲۱۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که هند؛ مادر معاویه رضي الله عنه؛ به رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت: شوهرم؛ ابوسفیان؛ مرد بخیلی است؛ اشکال دارد که من بدون اجازه، از مالش، چیزی بردارم؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «طبق عرف و به اندازه نیاز خود و فرزندان، بردار».

باب (۵۱): فروختن کالا توسط شریک از طرف شریک دیگر

۱۰۳۴ — عَنْ جَابِرِ رضي الله عنه: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِفَتِ الطَّرِيقُ فَلَا شُفْعَةَ. (بخاری: ۲۲۱۳)

ترجمه: جابر رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله صلى الله عليه وسلم شفعه را در مالی مشروع قرار داد که هنوز تقسیم نشده است، ولی پس از اینکه مال تقسیم شد و حد و مرز هر يك، تعیین گردید، دیگر کسی حق ادعای شفعه، ندارد.

باب (۵۲): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او

۱۰۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِسَارَةَ فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْعَجَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لَا تُكْذِبِي حَدِيثِي فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكَ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرِكَ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوْضًا وَتُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلَّا عَلَى زَوْجِي فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرَجْلِهِ — قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمِتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلْتُهُ — فَأَرْسَلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوْضًا تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلَّا عَلَى زَوْجِي فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرَجْلِهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمِتْ يُقَالُ: هِيَ قَتَلْتُهُ فَأَرْسَلَ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلَّا شَيْطَانًا أَرْجِعُهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَعْطُوهَا آجَرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَتْ أَشَعَرْتُ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْدَمَ وَوَلِيدَةً». (بخاری: ۲۲۱۷)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «ابراهیم با همسرش سارا، هجرت کرد و وارد شهری شد که پادشاه ستمگری در آنجا، حکومت می‌کرد. به پادشاه گفتند که ابراهیم، با زنی بسیار زیبا، وارد شهر شده است. پادشاه، کسی را نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسید: این زن که همراه تو است، چه کسی است؟ ابراهیم گفت: خواهر من است. سپس، به سوی سارا برگشت و گفت: سخن مرا تکذیب نکن زیرا من تو را به آنها خواهر خود معرفی کرده‌ام. بخدا سوگند که روی زمین، مؤمنی بجز من و تو وجود ندارد. سپس، او را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه برخاست تا به سارا نزدیک شود. سارا نیز برخاست و وضو گرفت و نماز خواند و چنین گفت: پروردگارا! اگر من به تو و پیامبرت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز برای شوهرم، حفاظت کرده‌ام، پس این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه (که قصد سارا را کرده بود) خرخر کرد و به زمین افتاد و پایش را حرکت می‌داد. — راوی می‌گوید: در اینجا، سارا گفت: پروردگارا! اگر او بمیرد، مرگش را به من نسبت

می دهند. — سپس آن حالت، برطرف گردید. پادشاه، دوباره قصد او نمود. سارا بار دیگر وضو گرفت، نماز خواند و دعا کرد و گفت: پروردگارا! اگر من به شما و رسولت ایمان آورده ام و شرمگام را جز برای شوهرم، حفاظت کرده ام، این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه، دوباره گرفتار حالت قبلی شد».

— راوی می گوید: سارا این بار نیز فرمود: پروردگارا! اگر او بمیرد، مردم مرا متهم به قتل او خواهند کرد. — بار دیگر، پادشاه سالم شد. این جریان، دو یا سه بار، اتفاق افتاد. آنگاه، پادشاه گفت: بخدا سوگند! شما شیطان را نزد من آورده اید. او را نزد ابراهیم برگردانید و هاجر را (که کنیزش بود) به سارا بدهید. سارا نزد ابراهیم برگشت و گفت: دیدی که خداوند، آن کافر را ذلیل کرد و علاوه بر آن، کنیزی به ما عنایت فرمود!

باب (۵۳): کشتن خوک

۱۰۳۶ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسَطًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ». (بخاری: ۲۲۲۲)

ترجمه: همچنین از ابوهیره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادل خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی مجدی زیاد می شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

باب (۵۴): فروختن تصویر موجودات بی جان

۱۰۳۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صِنْعَةِ يَدَيَّ وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» فَرَبَا

الرَّجُلُ رِبْوَةٌ شَدِيدَةٌ وَأَصْفَرٌّ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ أَيْتَ إِلَّا أَنْ تُصْنَعَ فَعَلَيْكَ
بِهَذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ. (بخاری: ۲۲۲۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: ای ابوعباس! من با دسترنج خود، زندگی می کنم. یعنی: این تصاویر را ترسیم نموده و می فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را که در این باره از رسول الله ﷺ شنیده ام، برای شما بیان خواهم کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، تصویری بسازد، تا زمانی که در آن، روح ندمد، خداوند او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دمیدن، از او ساخته نیست». آن شخص، آه عمیقی کشید و رنگ از رویش پرید. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: وای بر تو! اگر چاره ای جز این کار، نداری، پس تصویر درخت و موجودات بی جان را ترسیم کن.

باب (۵۵): گناه فروختن انسانهای آزاد

۱۰۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلَاثَةٌ أَنَا
خَصَمْتُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ عَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ،
وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ». (بخاری: ۲۲۲۷)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: «خداوند می فرماید: سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: کسی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آنرا نقض کند. دوم: کسی که شخص آزادی را بفروشد و قیمتش را بخورد. سوم: کسی که از شخصی کار بگیرد و مزدش را ندهد».

باب (۵۶): فروختن حیوانِ مرده و بت

۱۰۳۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ
وَالْأَصْنَامِ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ؟ فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ،
وَيُدْهَنُ بِهَا الْحُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ، فَقَالَ: «لَا، هُوَ حَرَامٌ» ثُمَّ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا نَمْنَهُ». (بخاری: ۲۲۳۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در سال فتح مکه فرمود: «خدا و رسولش، خرید و فروش شراب، بت، مردار، و خوک را حرام کرده اند» مردم پرسیدند: ای رسول خدا! پی و چربی حیوان مرده، حلال است؟ مردم برای چرب کردن چوب کشتیها، پوستها و برای روشنایی چراغ، از آنها استفاده می کنند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر، حرام است» و افزود: «خداوند، یهود را نابود کند. زیرا وقتی که چربی برای آنان، حرام شد، آنها ذوب کردند و فروختند و از قیمت آن، استفاده کردند».

باب (۵۷): حکم پولی که از فروش سگ بدست آید

۱۰۴۰ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ نَمْنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلُوانِ الْكَاهِنِ. (بخاری: ۲۲۳۷)

ترجمه: از ابو مسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ از خوردن قیمت سگ، پول زنا و آنچه از کهنانت بدست می آید، منع فرمود.

۳۵ - کتاب سلّم

باب (۱): سلّم در پیمانه مشخص

۱۰۴۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَالنَّاسُ يُسَلِّفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسَلِّفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي رواية: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». (بخاری: ۲۲۳۹ — ۲۲۴۱)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد و ستد میوه‌ها برای مدت يك سال و دو سال، بیع سلّم می کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت میکردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سلم می کند، لازم است که مقدار خرماي مورد معامله را به وسیله وزن یا کیل، مشخص سازد». و در روایتی دیگر، آمده است که: «میعاد آن نیز مشخص باشد».

باب (۲): سلّم در چیزی که اصل آن، وجود ندارد

۱۰۴۲ — عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذَا كُنَّا نُسَلِّفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ، وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّفُ نَبِيْطَ أَهْلِ الشَّامِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَقِيلَ لَهُ: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. (بخاری: ۲۲۴۲ — ۲۲۴۵)

ترجمه: ابن ابی اوفی می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضي الله عنهما مردم در داد و ستد گندم، جو، کشمش و خرما، بیع سلم می کردند. در روایتی دیگر از ابن ابی اوفی آمده است که: ما (مردم مدینه) در معامله گندم، جو و روغن زیتون با کشاورزان شام، بیع سلّم می کردیم و

مدت و مقدار آن را نیز تعیین می نمودیم. از ابن ابی اوفی پرسیدند: آیا با کسانی معامله می کردید که جنس (مورد نظر)، نزد آنان وجود داشت؟ گفت: ما این مورد را از آنها سؤال نمی کردیم.

۳۶ - کتاب شفعه

باب (۱): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است

۱۰۴۳ — عَنْ أَبِي رَافِعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ لَهُ: ابْتِعْ مِنِّي بَيْتِي فِي دَارِكِ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لَا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مُنْجَمَةً أَوْ مُقَطَّعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْحَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ مَا أُعْطِيتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَأَنَا أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ». (بخاری: ۲۲۵۸)

ترجمه: ابورافع؛ غلام آزاد شدة رسول الله ﷺ؛ می گوید: نزد سعد بن ابی وقاص رفتم و گفتم: ای سعد! آن دو خانه‌ای را که در محله شما دارم، از من بخر. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند! آنها را بیش از چهار هزار درهم، و آن هم به صورت قسطنطینی، نمی خرم. ابورافع گفت: آنها را پانصد دینار از من می خردند. اگر از رسول الله ﷺ نمی شنیدم که همسایه، بیشتر مستحق شفعه است، هرگز خانه هام را در برابر چهار هزار درهم به شما نمی دادم در حالی که مشتری وجود دارد که آنها را به پانصد دینار، بخرد.

باب (۲): کدام همسایه، نزدیکتر است؟

۱۰۴۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارَيْنِ فِإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ بِأَبٍّ». (بخاری: ۲۲۵۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! دو همسایه دارم. نخست، برای کدام یک از آنها هدیه بفرستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «برای همسایه‌ای که دروازه خانه اش، به تو نزدیک تر است».

۳۷ - کتاب اجاره

باب (۱): درباره اجاره

۱۰۴۵ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنْهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ». (بخاری: ۲۲۶۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: همراه دو تن از افراد طایفه خود، نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم رفتم. (همراهانم درخواست احراز مقامی داشتند). به رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفتم: نمی دانستم که آنها برای چنین کاری آمده اند. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «ما هرگز پست و مقام، به کسی که متقاضی آن باشد، نخواهیم داد».

باب (۲): چراندن گوسفند در برابر چند قیراط

۱۰۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ» فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ كُنْتُ أُرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ». (بخاری: ۲۲۶۲)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی که خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه شبانی کرده بود. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز (چوپانی کرده اید)؟ فرمود: «بلی، من هم گوسفندان مردم مکه را در برابر چند قیراط، می چرانیدم».

باب (۳): کارگری، از عصر تا شب

۱۰۴۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ عَلَى أَجْرٍ

مَعْلُومٍ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَفْعَلُوا أَكْمَلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلًا، فَأَبَوْا وَتَرَكَوْا، وَاسْتَأْجَرَ أَحْيَرَيْنِ بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمْ الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَالَا: لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ وَلَكَ الْأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَيَّابًا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبَلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ.»

(بخاری: ۲۲۷۱)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مانند شخصی است که چند نفر را در برابر مزدی معین، از صبح تا شب به کار گرفته است. آنها پس از اینکه تا نصف روز، کار کردند، گفتند: ما نیازی به مزدی که تو قرار گذاشته ای، نداریم. و کاری را که تاکنون انجام داده ایم، رایگان بوده است. پس کارفرما به آنها گفت: چنین نکنید. بلکه بقیه کارتان را به پایان برسانید و مزد کامل خود را دریافت نمایید. آنها نپذیرفتند و رفتند. بعد از آنان، کارفرما گروهی دیگر را به کار گرفت و به آنها گفت: بقیه روز را کار کنید و مزدی را که با آنها قرار گذاشته بودم، دریافت نمایید. آنها، کار را تا نماز عصر ادامه دادند و گفتند: ما تا کنون، برای شما رایگان کار کرده ایم و مزدی را که قرار گذاشته بودی، از آن تو باشد. پس کارفرما به آنها گفت: بقیه کارتان را انجام دهید. زیرا چیزی به پایان روز، باقی نمانده است. اما آنها نپذیرفتند. آنگاه، کارفرما، گروهی دیگر را برای بقیه روز، به کار گرفت. آنها بقیه روز را تا غروب آفتاب، کار کردند و مزد کامل هر دو گروه قبلی را دریافت نمودند. پس مثال یهود و نصارا و مسلمان چنین است درباره نور هدایت و استفاده ای که از آن، برده اند.»

باب (۴): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار اندازد و بر آن، بیفزاید

١٠٤٨ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوْوَا الْمَيْتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لَا يُنَجِّيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لَا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غُبُوقَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا، فَلَيْثْتُ وَالْقَدْحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غُبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَاَنْفَرَجَتْ شَيْئًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى أَلَمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُحَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا فَفَعَلَتْ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لَا أَحِلُّ لَكَ أَنْ تَفُضَّ الْخَاتِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا، فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاَنْفَرَجَتْ الصَّخْرَةُ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَقَالَ الثَّلَاثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَثَمَرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَأْقَه فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَافْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاَنْفَرَجَتْ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْسُونَ». (بخارى: ٢٢٧٢)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ﷺ شنيدم كه فرمود: «سه نفر از امتهاي گذشته، براه افتادند و شب را در غاري، بيبوته نمودند. ناگهان، سنگ بزرگي از قله كوه، سرازير شد و دهانه غار را كاملاً مسدود نمود. به يكديگر گفتند: راه نجاتي از اين سنگ، وجود ندارد مگر اينكه به اعمال نيك خود، متوسل شده و از خدا بخواهيم. (تا ما را نجات دهد). يكي از آنان، دعا كرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادرم سالخورده بودند و من قبل از زن و فرزند و غلام و كنيزان خود، به آنها غذا مي دادم. روزي، بخاطر كاري، دير به خانه برگشتم و قبل از اينكه خدمت والدينم برسم، آنها خواب رفته بودند. شير دوشيدم و آنها را بدست گرفتم و تمام شب، در انتظار بيدار شدن آنان، روي پاهلم ايستادم و به اهل خانهام چيزي ندادم. هنگام صبح، وقتي كه آنها بيدار شدند، آن شيرها را به آنان، دادم. پروردگارا! اگر اين عمل را بخاطر خوشنودي تو انجام داده ام، ما را از اين مصيبي كه گرفتار آن شده ايم، نجات ده. آنگاه، سنگ، اندكي تكان خورد. اما نه در حدي كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيابند». رسول الله ﷺ فرمود: «سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمومي داشتم كه فريفته او شده بودم. روزي مي خواستم با او زنا كنم ولي امتناع ورزيد. تا اينكه در يكي از سالها، نياز پيدا كرد و نزد من آمد. گفتم: اگر خود را در اختيار من قرار دهی، يكصد و بيست دينار به تو خواهم داد. او ناچاراً پذيرفت. وقتي كاملاً براي انجام آن عمل، آماده شدم، گفتم: شكستن اين گوهر عفت، براي تو حرام است. من از انجام آن عمل، منصرف شدم. و مبلغ مذکور را به او بخشيدم و از او جدا شدم در حالي كه نزد من از همه مردم، محبوبتر بود.

پروردگارا! اگر اين كار، بخاطر خوشنودي تو بوده است، ما را از اين گرفتاري، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندكي از جايش تكان خورد. اما نه به اندازه اي كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيابند». رسول الله ﷺ فرمود: «سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! چند كارگر را به كاري گماشتم و مزد آنان را پرداخت نمودم. مگر يك نفر كه بدون دريافت مزد، رفته بود. من مزد او را به كار انداختم تا اينكه ثروت زيادي بدست آمد. پس از مدتي، آن كارگر نزد من آمد و گفت: اي بنده خدا! مزد مرا پرداخت كن. گفتم: آنچه گاو، گوسفند، شتر و برده كه اينجا مي بيني، از آن تو هستند. گفت: اي بنده خدا! مرا مسخره نكن! گفتم: تو را مسخره نمي كنم. سراجام، او تمام آنها را در پيش گرفت و با خود برد و چيزي باقي نگذاشت. پروردگارا! اگر اين كار را بخاطر رضاي تو انجام داده ام، ما را از اين گرفتاري نجات بده. آنگاه، سنگ، از دهانه غار، كنار رفت و آنها بيرون رفتند.

باب (۵): مزد کسی که برای علاج شخصی، سوره حمد را بخواند

۱۰۴۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضي الله عنه قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرَةٍ سَافَرُوهَا حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فُلِدِغَ سَيْدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعَلًا، فَصَالِحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْعَنَمِ، فَاَنْطَلَقَ يَتْفَلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَاَنْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلْبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعَلَهُمُ الَّذِي صَالِحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ااقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقِيَ لَا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ لَهُ الَّذِي كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمْ ااقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۲۲۷۶)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت است که چند نفر از اصحاب رسول الله ﷺ طی سفری، نزد طایفه‌ای از طوایف عرب، توقف کردند و درخواست پذیرایی، نمودند. اما مردم، از پذیرایی آنها، سر باز زدند. از قضا، عقری، سردار طایفه آنها را نیش زد. آنها برای مداوای او، سعی و تلاش زیادی کردند، اما سودی نداشت. بعضی گفتند: نزد این کاروان، بروید. شاید در میان آنان، کسی باشد که علاجه بداند. آنان، نزد قافله آمدند و گفتند: عقری، سردار طایفه ما را نیش زده است. و ما هرچه سعی کرده ایم، سودی نداشته است. آیا نزد شما راه علاجه وجود دارد؟ یکی از آنان، گفت: بلی، بخدا سوگند، من دم کردن را یاد دارم. ولی چون از ما پذیرایی نکردید، حاضر نیستم بدون اجر، این کار را انجام دهم. سرانجام، در مقابل پرداخت تعدادی گوسفند، توافق کردند. آنگاه، آن شخص، با آنان رفت و سوره فاتحه را خواند و بر بیمار، فوت کرد. و بیمار نیز مانند جانوری که از قید آزاد شده باشد، بهبود یافت و خوشحال و بدون کوچکترین ناراحتی، به راه افتاد. راوی می گوید: آنگاه، آنها گوسفندان مورد توافق را به صحابه رضوان الله علیهم، تقدیم نمودند. برخی از صحابه گفتند: آنها را میان خود، تقسیم کنیم. ولی شخصی که دم کرده بود، گفت: چنین نکنید تا نزد رسول خدا ﷺ برویم و ایشان را در جریان، قرار دهیم و ببینیم که چه دستور می دهند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ رفتند و ایشان را از ماجرا، آگاه ساختند. آنحضرت ﷺ فرمود: «از کجا دانستی که

سورة فاتحه، چنین تأثیری دارد؟ و افزود: «کار خوبی کرده اید. آنها را بین خود، تقسیم کنید». و در حالی که می خندید، فرمود: «سهم مرا نیز بگذارید».

باب (۶): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده

۱۰۵۰ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ. (بخاری: ۲۲۸۴)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ دریافت مزد را برای جفت کردن نر با ماده، منع فرمود.

۳۸ - کتاب احکام حواله

باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند

۱۰۵۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَطْلُ الْعِنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». (بخاری: ۲۲۸۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس، نزد پولداري حواله داده شود، به او مراجعه کند.»

باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است

۱۰۵۲ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذِ اتَّيَ بِجَنَازَةٍ فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ اتَّيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ اتَّيَ بِالثَّلَاثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ قَالَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ» قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. (بخاری: ۲۲۹۹)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که جنازه ای را آوردند. مردم گفتند: بر این جنازه، نماز بخوان. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا این میت، بدهکار است؟» گفتند: خیر. فرمود: «آیا چیزی از خود به جا گذاشته است؟» گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: ای رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود: «آیا او، بدهکاری دارد؟» گفتند: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا چیزی از خود بجا گذاشته است؟» گفتند: سه دینار. آنگاه، بر او نماز خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا چیزی باقی گذاشته است؟» گفتند: خیر. پرسید: «آیا بدهکاری دارد؟» گفتند: سه دینار بدهکار است. رسول الله ﷺ فرمود: «بر رفیقان، نماز جنازه بخوانید». ابوقناده رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهی او، به عهده من است. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر وی، نماز خواند.

باب (۳): خداوند می فرماید: ﴿ وَالَّذِينَ عَقَدَتِ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ ﴾ یعنی با کسانی که پیمان بسته اید، سهمیه شان را بدهید

۱۰۵۳ — عن أنس بن مالك رضی الله عنه: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبْلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ»؟ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي. (بخاری: ۲۲۹۴)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که از وی پرسیدند: آیا این حدیث رسول الله ﷺ که فرمود: «در اسلام عهد و پیمان، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک گفت: رسول الله ﷺ در خانه من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود.

باب (۴): کسی که ضامن ادای وام میتی بشود، نمی تواند از تعهد خود بازگردد

۱۰۵۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أُعْطِيَتْكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لِي كَذَا وَكَذَا فَحَتَّى لِي حَتِيَّةٌ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ مِثْلَهَا. (بخاری: ۲۲۹۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم ﷺ فرمود: «اگر مال بحرين برسد، اين قدر و اين قدر اين قدر، به تو خواهم داد». اما مال بحرين نرسيد تا اينکه رسول الله ﷺ رحلت کرد. وقتي اموال بحرين رسيد، ابوبکر ﷺ دستور داد، اعلام کنند: هرکس که رسول الله ﷺ به او وعده داده، يا از آنحضرت ﷺ قرضي مي خواهد، نزد ما بياید. جابر بن عبد الله ﷺ مي گويد: نزد ابوبکر ﷺ رفتم و گفتم: رسول الله به من چنين فرمود: (که اگر مال بحرين بياید، فلان مبلغ را به تو خواهم داد). ابوبکر ﷺ يك مشت پر، به من داد. و بعد از شمردن، ديدم که پانصد درهم هستند. سپس، فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

۳۹ - کتاب وکالت

باب (۱): در باره وکالت شریک

۱۰۵۵ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَتَقَسَّمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ فَبَقِيَ عَتُودٌ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «ضَحَّ بِهٍ أَنْتَ». (بخاری: ۲۳۰۰)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله چند گوسفند به من داد تا آنها را میان صحابه، تقسیم نمایم. پس از تقسیم گوسفندان، یک بزغاله باقی ماند. من آنرا به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانیدم. فرمود: «این را خودت، قربانی کن».

باب (۲): اگر چوپان یا وکیل گوسفندی را در حال مردن یا چیزی را در حال فاسد شدن دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چیز شود

۱۰۵۶ — عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرَعَى سَلْعًا فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةً لَنَا بَشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا فَكَسَرَتْ حَجْرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ أَوْ أُرْسِلَ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا. (بخاری: ۲۳۰۴)

ترجمه: کعب بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که وی تعدادی گوسفند داشت که در منطقه سلع، مشغول چرا بودند. کنیزی، یکی از گوسفندان ما را در حال مردن، دید. سنگی را دو نیم کرد و بوسیله آن، گوسفند را ذبح نمود. کعب به مردم گفت: آنرا نخورید تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسم یا کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله بفرستم تا از ایشان بپرسد. سرانجام، کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسید یا کسی را فرستاد تا بپرسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن را بخورند.

باب (۳): وکالت در پرداخت بدهی‌ها

۱۰۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «دَعُوهُ فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا» ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِنًّا مِثْلَ سِنِّهِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَمَثَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: «أَعْطُوهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». (بخاری: ۲۳۰۶)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: شخصی، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و با لحن تند، دین خود را از ایشان، مطالبه کرد. صحابه رضی الله عنهم خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کنید زیرا صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتری مانند شترش به او بدهید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! شتری مثل شتر او، وجود ندارد. ولی شتر بهتر، وجود دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همان را به او بدهید. زیرا بهترین شما، کسی است که بدهی‌هایش را به نحو احسن، بپردازد».

باب (۴): هبه کردن به وکیل یا به کسی که برایش سفارش شده است

۱۰۵۸ — عَنْ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفَدُّ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبِيَّهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدُقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبِيَّ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ» وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انْتَضَرَهُمْ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبِينَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَنْتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ جَاءُوا نَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبِيَّهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

لَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ، مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرْفَاؤَكُمْ أَمْرَكُمْ» فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرْفَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا. (بخاری: ۲۳۰۷ — ۲۳۸)

ترجمه: مسورین محرمه ﷺ می گوید: هنگامی که هیأتی از طایفه هوازن، که مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا ﷺ آمدند. رسول اکرم ﷺ (به احترام شان) برخاست. آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا اموال و اسیرانشان را به آنان برگرداند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بهترین سخن نزد من، سخن راست است. از دو چیز، یکی را انتخاب کنید. یا مال یا اسیران را. من آنها را زیاد نگه داشته ام». گفتم: است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از طایف، بیشتر از ۱۰ ده روز، منتظر آنان ماند. سپس، هنگامی که آنان متوجه شدند که رسول اکرم ﷺ فقط یکی از دو چیز را به آنان برمی گرداند، گفتند: اسیرانمان را انتخاب کردیم. آنگاه، رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان برخاست و خدا را آنگونه که شایسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد. این برادران شما تائب و پشیمان، نزد ما آمده اند. نظر من این است که اسیرانشان را به آنان برگردانیم. هر کس، با طیب خاطر، می خواهد اسیرش را آزاد کند، این کار را انجام دهد. و هر کس که (غنی خواهد) و دوست دارد که سهمیه اش محفوظ بماند تا از اولین غنیمی که بدست می آید آنرا به او برگردانیم، باز هم این کار را انجام دهد». مردم گفتند: بخاطر رسول خدا ﷺ با طیب خاطر، این کار را انجام می دهیم. (اسیران را آزاد می کنیم).

رسول خدا ﷺ فرمود: (بعلت از دحام) «غنی دانیم کدامیک، اجازه داد و کدامیک، اجازه نداد. بروید تا معتمدان شما نظر شما را به ما اعلام کنند». مردم رفتند و معتمدانشان با آنها صحبت کردند. سپس، معتمدان آنها، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و به آنحضرت ﷺ اعلام کردند که مردم با طیب خاطر، اجازه دادند.

باب (۵): اگر موکل راضی باشد، وکیل می تواند به کسی چیزی بدهد

۱۰۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَكَلَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْتُو مِنْ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ:

فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَأَ حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالًا فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ» فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ سَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَحْتُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لَا أَعُودُ فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَأَ حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ الثَّلَاثَةَ، فَجَاءَ يَحْتُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا آخِرُ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ، إِنَّكَ تَزْعُمُ لَا تَعُودُ ثُمَّ تَعُودُ، قَالَ: دَعْنِي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أُوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَعَمَ أَنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أُوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوْلَاهَا حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مِنْذُ ثَلَاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: لَا قَالَ: «ذَلِكَ شَيْطَانٌ».

(بخاری: ۲۳۱۱)

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ ﷺ حفاظت و نگہبانی زکات رمضان را به من سپرد. شخصی آمد و شروع به دزدیدن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول اللہ ﷺ خواهم برد. او گفت: من، فردی بسیار نیازمند و کثیر العیال هستم. و نفقہ آنان، برعہدہ من است. ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: بعد از این آہ و فریاد، او را رہا کردم. صبح، رسول اللہ ﷺ

از من پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می کرد. من بحال او ترحم نمودم او را رها کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهیره رضی الله عنه می گوید: چون رسول الله ﷺ فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد»، به کمین او نشستیم. او بار دیگر، آمد و به دزدیدن گندم، مشغول شد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا من، فردی نیازمند و عیال وارم و مسئولیت آنها به عهده من است. دوباره نمی آیم. ابوهیره رضی الله عنه می گوید: من، دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: ای رسول خدا! او از نیاز شدید و عیال وار بودن، می نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «این را بدان که او، به تو دروغ گفته است و دوباره، خواهد آمد». شب سوم نیز، به کمین او نشسته بودم که آمد و شروع به برداشتن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. سومین بار است که قول می دهی، برنگردی اما دوباره برمی گردی. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که خداوند، آنها را برایت مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات، چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح، شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او، برام مفید خواهند بود. لذا من او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «آن کلمات، چه هستند؟» عرض کردم: یا رسول الله! به من گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان، حفاظت خواهند کرد. — گفتنی است که یاران رسول الله ﷺ برای انجام اعمال نیک، علاقه فراوانی داشتند. — رسول الله ﷺ فرمود: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به تو راست گفته است». و خطاب به من، افزود: «هیچ می دانی که در این سه شب، مخاطب تو چه کسی بوده است؟» عرض کردم: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان بوده است».

باب (۶): اگر وکیل، کالای معیوبی را بفروشد، معامله اش صحیح نیست

۱۰۶۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا؟» قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوْهَ أَوْهَ عَيْنُ

الرَّبَا عَيْنُ الرَّبَا، لَا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بَبَيْعٍ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ». (بخاری: ۲۳۱۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: بلال رضی الله عنه، خرماي بري (يك نوع خرماي بسيار مرغوب) خدمت نبي اکرم صلی الله علیه و آله آورد. آنحضرت صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: «این ها را از کجا آورده اي؟» بلال گفت: نزد ما خرماي نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر يك صاع، فروختم تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آنها بخورد. اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وای! وای! این معامله، عين ربا است، عين ربا است. چنین نکن. اما هرگاه، خواسی، خرماي خوب بخري، خرماهاي خودت را بفروش. و از پول آن، خرماي خوب بخر.»

باب (۷): وکالت در اجرای حدود

۱۰۶۱ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رضی الله عنه قَالَ: جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ أَوْ: ابْنِ النُّعَيْمَانِ شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ فَضْرَبْنَاهُ بِالنَّعَالِ وَالْحَرِيدِ. (بخاری: ۲۳۱۶)

ترجمه: عقبه بن حارث رضی الله عنه می گوید: نُعیمان یا فرزندش را در حالی که شراب نوشیده بود، آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله به اهل خانه امر فرمود تا او را کتک بزنند. من نیز جزو کسانی بودم که او را کتک زدند. پس ما با کفش و شاخه‌های درخت خرما، او را زدیم.

۴۰- کتاب کشت و زراعت

باب (۱): فضیلت کشت و زرع

۱۰۶۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۲۳۲۰)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که درختی، غرس نماید یا بذری، بیافشاند و انسان، پرنده و یا حیوانی، از آن بخورد، برایش صدقه محسوب می گردد».

باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات کشاورزی و یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است

۱۰۶۳ — عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ». (بخاری: ۲۳۲۱)

ترجمه: ابو امامه باهلی رضي الله عنه که گاو آهن و برخی دیگر از آلات کشاورزی را دید گفت: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «در هر خانه‌ای که این (ابزار و آلات کشاورزی) وارد شود، خدا آنان را (اگر از احکام خدا غافل شوند)، دچار ذلت و خواری، خواهد کرد».

باب (۳): نگهداری سگ برای کشاورزی

۱۰۶۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» وَعَنْهُ رضي الله عنه فِي رِوَايَةٍ: «إِلَّا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ». (بخاری: ۲۳۲۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، سگی را نگه دارد، روزی يك قیراط از اعمال او، کاسته می‌شود مگر اینکه برای (حراست) از کشاورزی و یا دامداری، باشد». و در روایتی دیگر آمده است که: «مگر اینکه برای (حراست) از کشاورزی و یا دامداری و یا اینکه سگ شکاری، باشد».

باب (۴): استفاده از گاو برای کشاورزی

۱۰۶۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقْرَةٍ التَّفْتَتَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذُّبُّ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذُّبُّ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ».

(بخاری: ۲۳۲۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در حالی که مردی، سوار بر گاو بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم. همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گاو را دنبال کرد. گاو به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟» رسول الله صلی الله علیه و آله دوباره، فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

باب (۵): اگر کسی بگوید: کارهای نخلستان را انجام بده و شریک محصول آن، باش

۱۰۶۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَتِ الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: اقسِمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلِ، قَالَ: «لا». فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمُتُونَةَ وَتَشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ. قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. (بخاری: ۲۳۲۵)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: انصار به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: نخلستانها را میان ما و برادران مهاجران، تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». سپس، انصار به مهاجرین گفتند: شما در باغها کار کنید ما نیز شما را در محصولات آن، شریک خواهیم کرد. مهاجرین گفتند: این پیشنهاد را می پذیریم.

۱۰۶۷ — عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الْأَرْضِ، قَالَ: فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسَلَّمُ الْأَرْضُ وَمِمَّا يُصَابُ الْأَرْضُ وَيَسَلَّمُ ذَلِكَ، فَهَيْئًا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ. (بخاری: ۲۳۲۷)

ترجمه: رافع بن خدیج رضی الله عنه می گوید: ما در میان مردم مدینه، بیشتر از همه، زمین کشاورزی داشتیم. و زمین هایمان را در برابر قطعه معینی، به اجاره می دادیم. (بدین معنی که قطعه خاصی را برای ما، کشت کنند. و بقیه را برای خود، بکارند). راوی می گوید: چه بسا، آن قطعه معین، دچار آفت می شد و باقیمانده زمین، سالم می ماند. و چه بسا که زمین، دچار آفت می شد و آن قطعه معین، سالم می ماند. (رسول خدا صلی الله علیه و آله) ما را این کار، منع فرمود. گفتنی است که اجاره دادن در برابر طلا و نقره، در آن زمان، رواج نداشت.

باب (۶): مزارعه در برابر نصف محصول

۱۰۶۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ تَمْرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطَى أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانُونَ وَسَقَ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسَقَ شَعِيرٍ. (بخاری: ۲۳۲۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خیبر را در برابر نصف محصولات آن، بصورت مزارعه، در اختیار کشاورزان قرار داد. سپس، صد و سق از محصولات را به همسرانش می داد، که هشتاد و سق خرما و بیست و سق جو بود.

۱۰۶۹ — عن ابن عباس رضي الله عنهما: أن النبي ﷺ لم ينه عن الكراء ولكن قال: «أن يمنح أحدكم أخاه خيراً له من أن يأخذ عليه خرجاً معلوماً». (بخاری: ۲۳۳۰)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمین، منع نکرد. بلکه فرمود که: «اگر شما زمین را بطور رایگان در اختیار برادران قرار دهید، بهتر است از اینکه در ازای آن، محصول معینی دریافت کنید».

باب (۷): وقف، خراج، مزارعه و معامله اصحاب رسول خدا ﷺ

۱۰۷۰ — عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه أنه قال: لولا آخر المسلمین ما فتحت قرية إلا قسمتها بين أهلها كما قسم النبي ﷺ خيبر. (بخاری: ۲۳۳۴)

ترجمه: از عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت است که فرمود: اگر در فکر مسلمانان بعدی نمی بودم، هر سرزمینی را که فتح می کردم، میان اهالی آنجا، تقسیم می نمودم همان گونه که نبی اکرم ﷺ زمین خیبر را تقسیم نمودند.

باب (۸): اگر زمین بایر را کسی آباد کند، مالک آن می شود

۱۰۷۱ — عن عائشة رضي الله عنها عن النبي ﷺ قال: «من أعمر أرضاً ليست لأحدٍ، فهو أحقُّ». (بخاری: ۲۳۳۵)

ترجمه: از عایشه رضي الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، زمینی را که صاحبی نداشته باشد، آباد کند، (از هر کسی) مستحق تر است».

۱۰۷۲ — عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: أجلي عمر بن الخطاب رضي الله عنه واليهود والنصارى من أرض الحجاز، وكان رسول الله ﷺ لما ظهر على خيبر أراد إخراج اليهود منها وكانت الأرض حين ظهر عليها لله ولرسوله ﷺ وللمسلمين، وأراد إخراج اليهود منها، فسألت اليهود رسول الله ﷺ ليقرهم

بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ.
(بخاری: ۲۳۳۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه یهود و نصاری را از سرزمین حجاز، جلای وطن کرد. البته زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله خیبر را فتح نمود و خواست که یهود را از آنجا (خیبر)، که زمینهای آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمین شد، اخراج نماید، یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواست نمودند تا آنها را در خیبر بگذارد که کار کنند و نصف محصول را برای خود، بردارند. (و نصف دیگر را به مسلمانان دهند). رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها گفت: «شما را تا زمانی که بخواهیم، در خیبر می گذاریم». راوی می گوید: یهودیان، در خیبر ماندند تا اینکه عمر رضی الله عنه آنان را به تیما و اریحا، جلای وطن کرد.

باب (۹): همکاری اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله با بکدیگر در کشت و زراعت

۱۰۷۳ — عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ عَمِي ظَهْرُ بْنُ رَافِعٍ رضی الله عنه: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرِ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهَوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ؟» قُلْتُ: نُوَاجِرُهَا عَلَى الرَّبْعِ، وَعَلَى الْأَوْسُقِ مِنَ الثَّمَرِ وَالشَّعِيرِ. قَالَ: «لَا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ ازرَعُوهَا، أَوْ اْمْسِكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمِعًا وَطَاعَةً.
(بخاری: ۲۳۳۹)

ترجمه: رافع بن خدیج رضی الله عنه می گوید: عمویم؛ ظهیر بن رافع رضی الله عنه؛ گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را از کاری که به آن عادت کرده بودیم، منع کرد. گفتیم: آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است، حق است. ظهیر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خواست و فرمود: «شما با زمین های کشاورزی تان چه میکنید؟ عرض کردم: یا رسول الله! زمین ها را در برابر یک چهارم محصول یا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره می دهیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نکنید، یا خودتان آنها را بکارید یا به

دیگران، بدهید تا آن را بکارند و یا آنها را بحال خود بگذارید». رافع بن خدیج می گوید: گفتم: شنیدم و اطاعت کردم.

۱۰۷۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حَدَّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الْأَرْبَعَاءِ وَبِشَيْءٍ مِنَ التَّبْنِ. (بخاری: ۲۳۴۳)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی زمین های کشاورزی اش را در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و در ابتدای امارت معاویه، اجاره می داد. سپس، به ایشان، گفتند: رافع بن خدیج می گوید: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمین های کشاورزی، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما نزد رافع بن خدیج رفت و از وی، در این باره، پرسید. رافع گفت: نبی اکرم ﷺ از اجاره دادن زمین های کشاورزی، منع فرموده است. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تو میدانی که ما زمین هایمان را در زمان رسول خدا ﷺ، در برابر محصولاتی که بر جدول هاست و مقداری از کاه آن، به اجاره می دادیم.

۱۰۷۵ — وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْأَرْضَ تُكْرَى ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُ اللَّهِ أَنُ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ فَتَرَكَ كِرَاءَ الْأَرْضِ. (بخاری: ۲۳۴۵)

ترجمه: همچنین، از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: می دانستم که در عهد مبارک رسول الله ﷺ، زمین ها را اجاره می دادند. راوی می گوید: سپس، عبد الله بن عمر ترسید که مبادا رسول اکرم ﷺ فرمان جدیدی صادر کرده که او نمی داند. بدین جهت، اجاره دادن زمین را رها کرد.

باب (۱۰)

۱۰۷۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ فَقَالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ، قَالَ: فَبَذَرَ فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتَوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ لَا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ»، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لَا تَجِدُهُ إِلَّا قُرْشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۲۳۴۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلى الله عليه وسلم در حالی که یک مرد بادیه نشین نزدش نشسته بود، فرمود: «مردی از بهشتیان، از پرودگارش اجازه می خواهد تا کشت و زرع نماید. خداوند به او می فرماید: آیا خواسته ات برآورده نشده است؟ می گوید: بلی، ولی دوست دارم کشاورزی نمایم». پیامبر صلى الله عليه وسلم می فرماید: «او، بذر می افشاند. آنگاه، روییدن، رشد کردن و برداشت آن، کمتر از یک چشم بهم زدن، پایان می یابد و خرمنی مانند کوه، فراهم می گردد. خداوند می فرماید: اینها را بردار و هیچ چیزی تو را سیر نخواهد کرد». آن مرد بادیه نشین، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غیر از قریش یا انصار، کسی دیگر نخواهد بود. زیرا آنها کشاورزند، ولی ما کشاورز نیستیم. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم از شنیدن این سخن، تبسم نمودند.

۱۴ - کتاب مساقاة (آبیاری)

باب (۱): کسی که صدقه و هبه آب را جایز می داند

۱۰۷۷ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْعَرُ الْقَوْمِ وَالْأَشْيَاحُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاحُ؟» قَالَ: مَا كُنْتُ لِأُوْثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ. (بخاری: ۲۳۵۱)

ترجمه: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که می گوید: یک لیوان آب، برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله قدری از آن را نوشید. و سمت راستش، جوانی وجود داشت که از همه خردسال تر بود. و سمت چپش، گروهی از افراد مسین، نشسته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جوان! اجازه می دهی این آب را (که حق تو است) به بزرگترها بدهم؟» جوان گفت: ای رسول خدا! من هیچ کس را در این مورد، بر خود ترجیح نمی دهم. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله آب را به او داد.

۱۰۷۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَاةٌ دَاجِنٌ فِي دَارِي وَشَيْبٌ لَبْنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبَيْرِ الَّتِي فِي دَارِي، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ عُمَرُ وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الْأَعْرَابِيَّ: أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الْأَيْمَنُ فَلِالْأَيْمَنِ».

(بخاری: ۲۳۵۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: گوسفندی را برای رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من، دوشیدند و آن شیر را با قدری از آب چاهی که در خانه ام بود، مخلوط کردند. و من آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دادم. ایشان قدری از آن شیر را نوشید. و هنگامی که لیوان را از دهانش برداشت،

سمت چپ اش ابوبکر رضی الله عنه و سمت راست اش مردی بادیه نشین قرار داشت. عمر از ترس اینکه مبدا آنرا به بادیه نشین بدهد، گفت: ای رسول خدا! آنرا به ابوبکر بده که در کنارت نشسته است. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا به بادیه نشینی که سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با کسی است که سمت راست، نشسته باشد».

باب (۲): صاحب آب تا زمانی که سیر شود، از دیگران مستحق تر است

۱۰۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلْبُ». (بخاری: ۲۳۵۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگیری نشود تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نگردد».

۱۰۸۰ — وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلْبِ». (بخاری: ۲۳۵۴)

ترجمه: همچنین، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آب اضافه را جلوگیری نکنید تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نشوید».

باب (۳): حل اختلاف در باره چاهها

۱۰۸۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَيَّ يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾» الْآيَةَ، فَجَاءَ الْأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فِيَّ أَنْزَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ، كَانَتْ لِي بئرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمِّ لِي فَقَالَ لِي: «شُهُودُكَ» قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ قَالَ:

«فَيَمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا يَحْلِفُ. فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ. (بخاری: ۲۳۵۷)

ترجمه: از عبد الله ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که با سوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب کند، در حالی خدا را ملاقات می کند که خدا بر وی، خشمگین است». سپس، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (آنانی که در برابر عهد خدا و سوگندهای خود، قیمت اندکی دریافت می کنند) تا آخر آیه. اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه می گفت؟ این آیه، درباره من نازل شده است. من در زمین پسرعمویم، چاهی داشتم. (بین من و او اختلاف بروز کرد). رسول اکرم ﷺ به من فرمود: «گواه بیاور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس بر او سوگند واجب می شود». وی گفت: یا رسول الله! او سوگند (دروغین) می خورد. آنگاه، رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیان کرد و خداوند نیز در تأیید رسول الله ﷺ، آیه مذکور را نازل فرمود.

باب (۴): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

۱۰۸۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنْ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سَلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾. (بخاری: ۲۳۵۸)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، روز قیامت، به سه گروه، نظر نمی کند و آنها را تزکیه نمی نماید و گرفتار عذاب دردناک می گرداند: ۱- کسی که در مسیر راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمی دهد. ۲- کسی که با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادی، بیعت کند. بدین معنی که اگر چیزی به او بدهد، راضی شود. وگرنه، از او برنجد. ۳- کسی که کالایش را بعد از عصر، عرضه نماید و بگوید به خدایی که غیر از او خدایی

وجود ندارد، سوگند یاد می‌کنم که من برای این کالا، این قدر و آن قدر داده‌ام و شخصی او را تصدیق نماید». سپس، رسول خدا ﷺ آیه زیر را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ الدِّينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (یعنی کسانی که در برابر عهد و پیمان خدا و سوگند هایشان، قیمت اندکی دریافت می‌کنند).

باب (۵): فضیلت آب دادن

۱۰۸۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَأَشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَتَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الشَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلَأُ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكُهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِي، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّا لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ». (بخاری: ۲۳۶۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، مردی در مسیر راه، شدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب، نوشید. سپس، بیرون آمد و ناگهان، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می‌خورد.

(با خود) گفت: این سگ، به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه اش را پر از آب کرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضی شد و گناهانش را بخشید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می‌دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی کردن به هر موجود ذی روحی، ثواب دارد».

باب (۶): کسی که صاحب حوض و مشک را به آبش مستحق تر می‌داند

۱۰۸۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَذُودَنَّ رِجَالًا عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْعَرَبِيَّةُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ». (بخاری: ۲۳۶۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، روز قیامت، بعضی را از حوض خود دور خواهم کرد، همان گونه که شتران بیگانه از حوض، رانده می شوند».

۱۰۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَ وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ، فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ». (بخاری: ۲۳۶۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت، با آنان سخن نمی گوید و به آنان، نظر نمی نماید: ۱- مردی که سوگند می خورد که کالای خود را به فلان قیمت، خریده است در حالی که این قیمت، بالاتر از قیمت حقیقی آن است و او دروغ می گوید. ۲- مردی که بعد از عصر، بدروغ سوگند یاد می کند تا مال مرد مسلمان را تصاحب کند. ۳- و مردی که مانع رسیدن آب اضافی به دیگران شود. پس خداوند میفرماید: امروز تو را از فضلم محروم می کنم همانطوری که تو دیگران را از آبی که کسب تو نبود، محروم ساختی».

باب (۷): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است

۱۰۸۶ — عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ». (بخاری: ۲۳۷۰)

ترجمه: صعّب بن جثامه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعیین چراگاه را دارند».

باب (۸): نوشیدن انسانها و چارپایان از آب رود خانه ها

۱۰۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرَجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرَجِ أَوْ الرِّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيلُهَا فَاسْتَنْتَ شَرْفًا أَوْ شَرْفَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاتُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرَدَّ أَنْ يَسْتَقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَعْنِيًا وَتَعَفُّفًا، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلَا ظُهُورِهَا فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنَوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وَزْرٌ» وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمْرِ فَقَالَ: «مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَادَةُ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾». (بخاری: ۲۳۷۱)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نگهداری اسب برای بعضی باعث ثواب، برای برخی باعث نجات و برای بعضی باعث گناه می شود: برای کسی که آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداری نماید و آنرا در چراگاه بزرگ یا باغچه ای با طنابی بلند بندد، تا جایی که آن اسب می چرد، برای صاحبش اجر و پاداش محسوب می گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، یک یا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگین، به صاحبش اجر می رسد. و اگر از نهری بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته باشد، باز هم برایش اجر به حساب می آید. زیرا این کار، برایش اجر دارد. و برای کسی که اسب را بخاطر بی نیاز شدن و عدم سؤال از دیگران، نگهداری کند و حق الله را در آن، فراموش ننماید، باعث نجات او می شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و کسی که اسب را بخاطر فخر و ریا و دشمنی با مسلمانان، نگهداری کند، برای او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله ﷺ درباره الاغ پرسیدند. فرمود: «در این باره، فقط این آیه جامع و بی نظیر، بر من نازل شده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. یعنی هر کس، باندازه یک ذره، عمل نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هر کس، باندازه یک ذره، عمل بد انجام دهد، سزای آنرا خواهد دید».

باب (۹): فروختن هیزم و علف

۱۰۸۸ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي مَعْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله شَارِفًا أُخْرَى، فَأَنْخَتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لِأَبِيْعَهُ، وَمَعِيَ صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعٍ فَأَسْتَعِينُ بِهِ عَلِيَّ وَكَلِيمَةَ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةَ بِنْتُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ فَقَالَتْ:

أَلَا يَا حَمَزَ لِلشُّرْفِ النَّوَاءِ

فَنَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةٌ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ حَوَاصِرَهُمَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ رضي الله عنه: فَانظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ فَدَخَلَ عَلَيَّ حَمْزَةٌ فَتَعَيَّظَ عَلَيَّ، فَرَفَعَ حَمْزَةً بَصْرَهُ وَقَالَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدُ لَأَبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُقَهِّقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ. (بخاری: ۲۳۷۵)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضي الله عنه می گوید: از غنایم غزوه بدر، که رسول خدا صلى الله عليه وآله همراه ما بود، یک شتر به من رسید. همچنین رسول اکرم صلى الله عليه وآله (علاوه بر آن)، شتری دیگر نیز به من داد. روزی، من آنها را کنار دروازه مردی انصاری خوابانیدم تا اذخر (نوعی گیاه) بر پشت آنها بگذارم و برای فروش ببرم. طلافروشی که از طایفه بنی قینقاع بود و من می خواستم برای عروسی فاطمه از او کمک بگیرم، مرا همراهی می کرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در خانه آن مرد

انصاری، شراب می نوشید. و یک زن خواننده نیز آنجا بود و چنین می سرود: آگاه باش ای حمزه! بسوی شتران فریه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه با شمشیر، بسوی شتران پرید، کوهانهایشان را قطع نمود، پهلوهایشان را درید و قسمتی از جگرهایشان را برداشت. علی رضی الله عنه می گوید: من که شاهد این صحنه بودم، بسیار ترسیدم. لذا نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدم در حالی که زید بن حارثه، آنجا نشسته بود. و آنحضرت صلی الله علیه و آله را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه زید بن حارثه بیرون رفت. و من هم با ایشان براه افتادم. آنحضرت صلی الله علیه و آله نزد حمزه آمد و بر او خشم گرفت. حمزه بسوی آنان، نگاه کرد و گفت: شما کسی جز بردگان آباء و اجداد من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عقب برگشت تا اینکه از آنجا بیرون رفت. و این ماجرا قبل از تحریم شراب بود.

باب (۱۰): اختصاص دادن زمین به اشخاص

۱۰۸۹ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ: حَتَّى تُقْطِعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِعُ لَنَا، قَالَ: «سَتَرُونَ بَعْدِي أَثْرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي». (بخاری: ۲۳۷۷)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله خواست زمین های بحرین را به مردم، واگذار نماید. انصار گفتند: همان قدر که به هر کدام از ما می دهی، به برادران مهاجر ما نیز همان قدر، بده. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تبعیض های زیادی بعد از من، خواهید دید. پس صبر کنید تا اینکه مرا در روز قیامت، ملاقات نمایید».

باب (۱۱): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می گذرد

۱۰۹۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ ابْتَعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَتَمَرْتُهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ،

وَمَنْ ابْتِئَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِيَ الْمُبْتَاعُ». (بخاری: ۲۳۷۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس، نخلی را بعد از گرد افشانی بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اینکه خریدار شرط نماید (که محصول، از آن او باشد). و هر کس، برده ای بخرد و آن برده، مالی داشته باشد. آن مال، از آن فروشنده است. مگر اینکه خریدار، شرط نماید.»

۴۲ - کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد

۱۰۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِثْلَافَهَا أَثْلَفَهُ اللَّهُ». (بخاری: ۲۳۸۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند و امش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع می گرداند.»

باب (۲): پرداخت دین

۱۰۹۲ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا أَبْصَرَ يَعْنِي أَحَدًا قَالَ: «مَا أَحَبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا يَمُكْتُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلُونَ إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ: «مَكَانَكَ» وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيكَ» فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ، قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَتَانِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ.» (بخاری: ۲۳۸۸)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. پس هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، برای من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یک دینار از

آن، بیش از سه روز، در خانه من بماند. مگر دیناری که آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «کسانی که مال بیشتری دارند، ثواب و اجر کمتری دریافت می کنند. مگر کسانی که آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه در راه خدا انفاق نمایند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنین کسانی هم اندک اند». آنگاه، رسول خدا ﷺ به من گفت: «سر جایست بایست». و خودش کمی جلوتر رفت. سپس، صدایی بگوشم رسید. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا ﷺ که فرموده بود: «سر جایست تا برگردم»، به یادم آمد. هنگامی که رسول خدا ﷺ آمد، گفتم: ای رسول خدا! صدایی که شنیدم ... رسول خدا ﷺ (سخن مرا قطع کرد و) فرمود: «آیا صدایی شنیدی؟» گفتم: بلی. فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: هر کس از امتیان ات بمیرد در حالی که به خدا شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلی».

باب (۳): به خوبی پرداختن وام

۱۰۹۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ضَحَى فَقَالَ: «صَلِّ رَكَعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَزَادَنِي. (بخاری: ۲۳۹۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: هنگام چاشت، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدم که ایشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو رکعت نماز بخوان». و من که از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرض می خواستم. آنرا پرداخت نمود و چیزی بر آن افزود.

باب (۴): نماز جنازه خواندن بر شخص بدهکار

۱۰۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ» النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ، مَنْ كَانُوا وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ». (بخاری: ۲۳۹۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی در دنیا و آخرت، اولویت بیشتری دارم. اگر می خواهید (برای تأیید این گفته) این آیه را تلاوت نمایید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزدیک تر است. پس هر مؤمنی فوت نمود و مالی از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثه او تعلق می گیرد، هر کس که باشند. و اگر قرض یا فرزندان از خود بجای گذاشت، پس نزد من بیایند. زیرا من مسئول آنها هستم».

باب (۵): جلوگیری از ضایع کردن و یا به هدر دادن اموال

۱۰۹۵ — عَنْ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ، وَوَادَ الْبَنَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ: قَيْلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (بخاری: ۲۴۰۸)

ترجمه: از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نافرمانی از مادران، زنده بگور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. و سخن بیهوده، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است».

۴۳ - کتاب مشجره و اختلافات

باب (۱): آنچه که دربارهٔ احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

۱۰۹۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةَ سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ خِلَافَهَا فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «كِلَاكُمَا مُحْسِنٌ» قَالَ شُعْبَةُ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لَا تَخْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». (بخاری: ۲۴۱۰)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: شنیدم که شخصی آیه ای را خلاف آنچه من از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، تلاوت می کرد. دستش را گرفتم و نزد رسول خدا ﷺ بردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما هر دو، صحیح می خوانید». شعبه (یکی از راویان) می گوید: فکر می کنم که رسول خدا ﷺ فرمود: «با یکدیگر اختلاف نکنید. زیرا امتهای گذشته، بعلت اختلاف، از بین رفتند».

۱۰۹۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلَا أُدْرِي أَكَانَ فِيْمَنْ صَعَقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَنْنَى اللَّهَ». (بخاری: ۲۴۱۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: دو نفر که یکی مسلمان و دیگری یهودی بود، یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام جهانیان برگزیده است. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام جهانیان برگزیده است. در این هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و یک سیلی به صورت یهودی زد. یهودی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت و آنچه را که پیش آمده بود، به اطلاع ایشان رساند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن مسلمان را بحضور طلبید و از او در این باره پرسید. مسلمان نیز ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا بر موسی ترجیح ندهید. زیرا همه مردم روز قیامت بیهوش می شوند. من نیز همراه آنها بیهوش می شوم. و اولین کسی هستم که بیهوش می آیم و موسی را می بینم که گوشه عرش را بدست گرفته است. ولی نمی دانم که او از کسانی است که بیهوش شده و قبل از من بیهوش آمده است یا از کسانی است که خدا او را استثناء نموده است.» (اصلاً بیهوش نشده است).

۱۰۹۸ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجْرَيْنِ قِيلَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكَ؟ أَفُلَانُ أَوْ أَفُلَانُ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَرَضَّ رَأْسَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ. (بخاری: ۲۴۱۳)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که یک مرد یهودی، سرکنیزی را میان دو سنگ قرار داد و سرش را کوبید و شکست. از کنیز پرسیدند که چه کسی سر تو را شکسته است؟ فلانی، فلانی؟.. تا اینکه نام آن مرد یهودی به میان آمد. آن کنیز، با اشاره سر، گفت: بلی. سپس، آن یهودی را دستگیر کردند. او به جرم خود اعتراف کرد. پس نبی اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا سرش را بین دو سنگ قرار دهند و بکوبند و بشکنند.

۴۴ - کتاب اموال یافته شده

باب (۱): اگر صاحب چیز پیدا شده، نشانه هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می شود

۱۰۹۹ — عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه قَالَ: أَخَذْتُ صُرَّةَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «عَرَّفْهَا حَوْلًا». فَعَرَّفْتُهَا حَوْلًا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ: «عَرَّفْهَا حَوْلًا» فَعَرَّفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلَاثًا فَقَالَ: «أَحْفَظْ وَعَاءَهَا، وَعَدَدَهَا، وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا فَاسْتَمْتِعْ بِهَا».

(بخاری: ۲۴۲۶)

ترجمه: اُبی بن کعب رضی الله عنه می گوید: کیسه‌ای را که صد دینار در آن بود، یافتیم. آن را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا مدت یک سال، (پیدا شدن) آن را به مردم اعلام کن». من نیز تا یک سال آن را اعلام کردم. اما صاحبش پیدا نشد. سپس، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. دوباره فرمود: «تا یک سال اعلام کن». من نیز چنین کردم. اما کسی را نیافتیم که آنرا بشناسد. برای بار سوم، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه ای که با آن بسته شده است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده و گرنه خودت از آن استفاده کن».

باب (۲): اگر دانه خرمایی در راه یافت

۱۱۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنِّي لَأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لِأَكْلِهَا ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيهَا».

(بخاری: ۲۴۳۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا وارد خانه ام می شوم و خرمایی را می بینم که روی رختخوابم افتاده است. سپس، آنرا بر می دارم تا بخورم. اما از ترس این که مبدا مال صدقه باشد، آنرا می اندازم».

۴۵ - کتاب داد خواهی

باب (۱): قصاص ظلم و ستم

۱۱۰۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَتَقَاصُونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُوا وَهَدُّبُوا أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَأَوَّلَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لِأَحَدِهِمْ بِمَسْكَنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَذَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا». (بخاری: ۲۴۴۰)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «زمانی که مؤمنان از آتش، نجات پیدا می کنند، روی پلی بین بهشت و دوزخ، متوقف می شوند و تقاص ظلم و ستمهایی را که در دنیا نسبت به یکدیگر روا داشته اند، پس می دهند تا اینکه پاک و صاف شوند. آنگاه، به ایشان اجازه ورود به بهشت را می دهند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر یک از آنها، مسکن اش را در بهشت از منزلش در دنیا، بهتر می شناسد».

باب (۲): خداوند می فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد

۱۱۰۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيُّ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: «هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». (بخاری: ۲۴۴۱)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «روز قیامت، خداوند بنده مؤمن را نزد خود فرا می خواند و در آغوش می گیرد و به دور از انظار دیگران، به او می فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می گوید: بلی، ای پروردگار من!

و اینگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف می گیرد و بنده مؤمن، خود را در معرض هلاک می بیند. آنگاه، خداوند می فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم. امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می دهم. سپس، کارنامه اعمال صالح به او داده می شود. اما درباره کفار و منافقین، گواهان خواهند گفت: (اینها کسانی هستند که بر خدا دروغ گفته اند. بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است).

باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی کند و او را تسلیم ظالمان نمی نماید

۱۱۰۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۲۴۴۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است. بدینجهت به او ظلم نمی کند و او را تسلیم (ظالم) نمی نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نیازهای او بر می آید. هر کس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشکلی از مشکلات روز قیامت او را برطرف خواهد کرد. و هر کس که عیب برادر مسلمانش را بیوشاند، خداوند عیبهای او را در روز قیامت، خواهد پوشاند».

باب (۴): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن

۱۱۰۴ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ». (بخاری: ۲۴۴۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن.» اصحاب گفتند: ای رسول خدا! کمک به مظلوم، روشن است ولی چگونه به ظالم کمک کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دست او را بگیرد.» (و از ظلم کردن، باز دارید).

باب (۵): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می گردد

۱۱۰۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۲۴۴۷)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می گردد».

باب (۶): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند

۱۱۰۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۴۴۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده و یا حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز (در دنیا) از او طلب بخشش کند قبل از اینکه روزی (قیامت) فرارسد که در آن، درهم و دیناری، وجود

ندارد. زیرا اگر اعمال نیکی داشته باشد، (در آنروز) به اندازه ظلمی که نموده است، از آنها کسر می‌گردد. و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) می‌گذارند.

باب (۷): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند

۱۱۰۷ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا طَوْقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ». (بخاری: ۲۴۵۲)

ترجمه: سعید بن زید رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، زمین دیگری را (بناحق) تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می‌شود».

۱۱۰۸ — عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ رَضِي اللَّهِ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بغيرِ حَقِّهِ خُسْفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ». (بخاری: ۲۴۵۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، زمین دیگری را به ناحق، تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده می‌شود».

باب (۸): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می‌تواند آن کار را انجام دهد

۱۱۰۹ — وَعَنْهُ رَضِي اللَّهِ عَنْهُمَا: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْإِقْرَانِ إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ. (بخاری: ۲۴۵۵)

ترجمه: همچنین از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان، از کنار عده ای که خرما می‌خوردند، عبور کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از گذاشتن همزمان دو خرما در دهن، منع کرده است مگر اینکه از دوستش اجازه بگیرد.

باب (۹): این گفته خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه جویان است)

۱۱۱۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرَّجَالِ إِلَيَّ اللَّهُ الْأَلْدُ الْخَصِمُ». (بخاری: ۲۴۵۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین اشخاص، نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است».

باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند

۱۱۱۱ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بَبَابِ حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصِمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيُتْرِكْهَا». (بخاری: ۲۴۵۸)

ترجمه: از ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت است که روزی، آنحضرت ﷺ سروصدایی جلوی خانه شان شنید. پس بیرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می آید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه ای از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است که آنرا بگیرد یا رها کند».

باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد

۱۱۱۲ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّكَ تَبْعُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَقْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمْرٌ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ». (بخاری: ۲۴۶۱)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردیم: یا رسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام می کنید، اگر آن مردم، ما را پذیرایی نکردند چه باید کرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر با شما آنطور که شایسته مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید.»

باب (۱۲): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند

۱۱۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَعْزِزَ خَشْبَهُ فِي جِدَارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لَأَرْمِينَ بِهَا بَيْنَ أَكْتافِكُمْ. (بخاری: ۲۴۶۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ همسایه ای، همسایه اش را از اینکه میخی به دیوار (مشترک) بکوبد منع ننماید.» سپس، ابوهریره رضی الله عنه گفت: چرا اکنون شما را می بینم که از این حدیث، روی بر می گردانید. سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه هایتان خواهم زد.» (بعلت اهمیت حق همسایه چنین فرمود).

باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن بر سر معابر

۱۱۱۴ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطَّرِيقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبِيْتُمْ إِلَّا الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ». (بخاری: ۲۴۶۵)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از نشستن در معابر عمومی اجتناب کنید». مردم گفتند: یا رسول الله! چاره ای جز این نداریم زیرا آنجا، محل نشستن و سخن گفتن ما است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر چاره ای جز این ندارید، پس حق راه را مراعات کنید». پرسیدند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشمها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر».

باب (۱۴): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی

۱۱۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ. (بخاری: ۲۴۷۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اختلاف نظر درباره معابر عمومی اینگونه داوری فرمود که هفت ذرع، در نظر گرفته شود.

باب (۱۵): نهی از چپاول و مثله کردن

۱۱۱۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنِ النَّهْيِ وَالْمُثَلَّةِ. (بخاری: ۲۴۷۴)

ترجمه: عبدالله بن یزید انصاری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از چپاول (مال) و مثله کردن (مردم) منع کرده است.

باب (۱۶): کسی که بخاطر مالش کشته شود

۱۱۱۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». (بخاری: ۲۴۸۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس، برای دفاع از مالش، کشته شود، شهید است».

باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم

۱۱۱۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقِصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتْ الْقِصْعَةَ فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقِصْعَةَ حَتَّى فَرَّغُوا فَدَفَعَ الْقِصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ. (بخاری: ۲۴۸۱)

ترجمه: از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ در خانه یکی از همسرانش (نشسته) بود که یکی دیگر از همسرانش، کاسه ای غذا همراه خادمش برای رسول خدا ﷺ فرستاد. این همسرش (که احتمالاً عایشه بود) با دستش به کاسه زد و آنرا شکست. رسول خدا ﷺ قطعات کاسه را (کنار هم گذاشت و) بهم وصل کرد و آن غذا را در آن، نهاد و فرمود: «بخورید». و خادم و آن ظرف را تا وقتی که از خوردن غذا فارغ شدند، نزد خود نگهداشت. آنگاه، کاسه سالمی به او داد و ظرف شکسته را نزد خود نگهداشت.

۴۶ - کتاب شراکت

باب (۱): شراکت در طعام، خوردنی و کالا

۱۱۱۹ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: خَفَّتْ أَرْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمَلَتْقُوا فَأَتَوْا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «نَادِ فِي النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَرْوَادِهِمْ» فَبَسِطَ لِذَلِكَ نِطْعًا وَجَعَلُوهُ عَلَى النَّطْعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَعَا وَبَرَكَ عَلَيْهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ فَاحْتَشَى النَّاسُ حَتَّى فَرَعُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخاری: ۲۴۸۴)

ترجمه: از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که مردم، توشه تمام کردند و گرسنه شدند. آنگاه، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند تا شترهایشان را ذبح نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد. سپس، مردم با عمر رضی الله عنه روبرو شدند و او را از جریان، آگاه ساختند. عمر رضی الله عنه گفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگی خواهید کرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! اینها بدون شترانشان چگونه زنده خواهند ماند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم را صدا بزن تا هر کس، باقیمانده توشه خود را بیاورد». آنگاه، زیر اندازی چرمی را پهن کردند و آنچه داشتند، روی آن گذاشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا ایستاد و دعای برکت نمود. سپس، به مردم دستور داد تا ظرفهایشان را بیاورند. پس همه از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواهی می دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و من فرستاده خدا هستم».

۱۱۲۰ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْأَشْعَرِيَّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْعَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي تَوْبٍ

وَاحِدٍ، ثُمَّ افْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِثْنَاءِ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (بخاری: ۲۴۸۶)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که اشعریها در جهاد، توشه تمام می کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع می کنند و با پیمانۀ ای آن را بطور مساوی میان خود، تقسیم می کنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (۲): تقسیم گوسفندان

۱۱۲۱ — عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِبَدِيِ الْحُلَيْفَةِ فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ فَأَصَابُوا إِبِلًا وَغَنَمًا قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي أُخْرِيَّاتِ الْقَوْمِ، فَعَجَلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِالْقُدُورِ فَأُكْفِتَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْعَنَمِ بَبَعِيرٍ، فَتَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لَهُذِهِ الْبِهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» فَقَالَ: جَدِّي إِنَّا تَرَجُّو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَتْ مَعَنَا مَدَى أَفَنْدَبِحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». (بخاری: ۲۴۸۸)

ترجمه: رافع به خدیج می گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله در ذوالحلیفه بودیم که مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادی شتر و گوسفند به غنیمت گرفتند. راوی می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادی از گوسفندان مال غنیمت را ذبح کردند و دیگرها را نصب کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور دادند تا دیگرها را واژگون کنند. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله مال غنیمت را تقسیم کرد و ده گوسفند را برابر با یک شتر قرار داد. یکی از شتران مال غنیمت فرار کرد. برای گرفتن آن سعی و تلاش فراوانی بعمل آمد، اما همه را عاجز کرد و نتوانستند او را بگیرند با خود،

اسب کم داشتیم. از اینرو یکی از حاضران تیری بسوی شتر فراری پرتاب کرد و او را از پا درآورد. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از این چارپایان وحشی می‌شوند. هرگاه حیوانی از دست شما رم کرد با آن چنین کنید». عرض کردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو می‌شویم و اکنون با خود چاقو نداریم. آیا بوسیله نی ذبح کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «هر چیزی که خون را جاری سازد می‌توان بوسیله آن ذبح کرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخورید. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است».

باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شرکا بصورت عادلانه

۱۱۲۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قَوْمَ الْمَمْلُوكِ قِيَمَةً عَدْلٍ ثُمَّ اسْتَسْعَى غَيْرَ مَشْتَقُوقٍ عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۴۹۲)

ترجمه: ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی، سهم خود را در برده‌ای مشترک، آزاد نمود، باید سهم شریک خود را از مال خود، آزاد نماید. و اگر مالی در بساط نداشت، غلام را به قیمت عادلانه‌ای قیمت گذاری کنند. سپس از او بخواهند (تا برای پرداخت سهم شریک) تلاش نماید، بگونه‌ای که برایش دشوار نباشد».

باب (۴): تقسیم نمودن با قرعه کشی

۱۱۲۳ — عَنِ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا». (بخاری: ۲۴۹۳)

ترجمه: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال کسانی که حدود الله را رعایت می کنند و آنانی که رعایت نمی کنند، مانند مسافران یک کشتی است که برای سوار شدن در آن، قرعه کشی می نمایند. در نتیجه، بعضی در طبقه بالا و تعدادی در طبقه پایین، قرار می گیرند. ساکنین طبقه پایین، برای آب، به طبقه بالا، آمد و شد می کنند. سپس، با یکدیگر مشورت نموده و می گویند: مزاحم ساکنین طبقه بالا نشویم. بهتر است سهمیه خودمان (طبقه پایین کشتی) را سوراخ کنیم (و مستقیماً از آب دریا استفاده کنیم) و باعث اذیت و آزار افراد طبقه بالا نشویم. اگر ساکنان طبقه بالا، آنها را برای اجرای تصمیم شان آزاد بگذارند، همه هلاک خواهند شد. ولی اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند یافت.»

باب (۵): شراکت در طعام و غیره

۱۱۲۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ رضی الله عنه وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَايَعُهُ فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وَكَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَيَقُولَانِ لَهُ: أَشْرَكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ، فَيَشْرِكُهُمْ فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبِيعُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ. (بخاری: ۲۵۰۱ — ۲۵۰۲)

ترجمه: از عبدالله بن هشام رضی الله عنه که زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دریافته بود، روایت است که مادرش؛ زینب بنت حمید؛ او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! از او بیعت بگیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او خردسال است». آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر سر او گذاشت و برایش دعا کرد. راوی می گوید: هرگاه، عبدالله بن هشام برای خرید گندم و اشیاء خوردنی به بازار می رفت، و ابن عمر و ابن زبیر او را می دیدند، می گفتند ما را در معامله خود، شریک کن. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو دعای برکت نموده است. عبدالله نیز آنان را شریک می کرد. و چه بسا که به بار کامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پیدا می کرد و آن را به منزل می فرستاد.

۴۷ - کتاب رهن در غیر سفر

باب (۱)

۱۱۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «الرَّهْنُ يُرَكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبْنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرَكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةَ». (بخاری: ۲۵۱۲)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «حیوانی که نزد کسی رهن است، آن شخص، می تواند به اندازه نفقه ای که برایش هزینه می کند، از سواریش استفاده کند. و اگر حیوان رهن، شیر ده باشد، میتواند به اندازه نفقه ای که برای آن هزینه می کند، از شیر آن استفاده نماید. و نفقه و خرج حیوان رهن، بعهده کسی است که بر آن سوار می شود و یا شیر آن را می دوشد و استفاده می کند.»

باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند

۱۱۲۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَضَى أَنْ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ. (بخاری: ۲۵۱۴)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم چنین قضاوت کرد که سوگند بر مدعی علیه واجب است.

۴۸ - کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن

۱۱۲۷ — عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۲۵۱۷)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرکس، بردهٔ مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزاد کننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟

۱۱۲۸ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلَاهَا ثُمَّمْنَا وَأَنْفُسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا» قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ ضَايِعًا أَوْ تَصْنَعُ لِأَخْرَقَ» قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدْعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَيَّ نَفْسِكَ». (بخاری: ۲۵۱۸)

ترجمه: ابوذر رضي الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلى الله عليه وسلم پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ایمان آوردن به ذات یگانه الله و جهاد کردن در راه او». پرسیدم: آزاد کردن کدام برده افضل است؟ فرمود: «برده ای که قیمتش بیشتر و نزد صاحبش، پسندیده تر باشد». عرض کردم: اگر نتوانستم این کار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقیر و مستمندی را بگیر و کسی را که کاری بلد نیست، یاری کن». عرض کردم: اگر این را هم نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن. زیرا این خود صدقه ایست که بر خویشتن می کنی».

باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترک باشد

۱۱۲۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قَوْمَ الْعَبْدِ عَلَيْهِ قِيَمَةٌ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شِرْكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدَ وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ».

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از یک غلام مشترک، سهم خود را آزاد کرد و به اندازه قیمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قیمت گذاری کنند و او سهم دیگر شرکاء خود را بپردازد و غلام، آزاد می شود. و اگر به اندازه قیمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد می شود.»

باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره

۱۱۳۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسَّوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ».

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، وسوسه‌هایی را که در دل امت من، خطور می نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا درباره آن، سخن بر زبان نیاورده باشند.»

باب (۴): اگر کسی به غلامش بگوید: «او از آن خداست» و نیت اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن

۱۱۳۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ لَمَّا أُقْبِلَ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ وَمَعَهُ غَلَامُهُ ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طَوْلِهَا وَعَنَايِهَا عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَتْ

(بخاری: ۲۵۳۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: وقتی که او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه براه افتادند، یکدیگر را گم کردند. مدتی بعد، در حالی که ابوهریره رضی الله عنه در محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود، غلامش آمد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوهریره! غلامت آمد». ابوهریره عرض کرد: شما گواه باشید که من او را آزاد کردم. راوی می گوید: ابوهریره در مسیر راه مدینه، این شعر را می خواند:

چه شب طولانی و پر مشقتی را (پشت سر گذاشتم). اما شکر خدا را که از دیار کفر، نجات

یافتم .

باب (۵): آزاد کردن مشرک، برده خود را

۱۱۳۲ — عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، كُنْتُ أَتَحَنُّتُ بِهَا، يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسَلَّمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری: ۲۵۳۸)

ترجمه: از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که: وی قبل از اسلام، صد غلام آزاد کرد و صد شتر در میان مردم پیاده، توزیع کرد. و بعد از اینکه مسلمان شد، باز هم صد غلام، آزاد نمود و صد نفر شتر، در میان مردم پیاده، توزیع کرد. راوی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، برای تقرب به خدا و به نیت خیر، انجام می دادم، چیست؟ فرمود: «همان اعمال خیر گذشته ات، باعث شد که مسلمان شوی».

باب (۶): کسی که مالک بردهٔ عربی بشود

۱۱۳۳ — عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَيَّ بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى ذُرَارِيَهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ. (بخاری: ۲۵۴۱)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که گوسفندانشان بر سر آبی برای نوشیدن آب، گرد آورده شده بودند، بر آنها حمله کرد. آنحضرت ﷺ جنگجویان آنها را به قتل رسانید و فرزندانشان را اسیر گرفت. و در همین روز، جویریة بدست پیامبر ﷺ افتاد.

۱۱۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثٍ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَيَّ الدِّجَالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: «أَعْتَقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخاری: ۲۵۴۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از زمانی که از رسول الله ﷺ سه مطلب را دربارهٔ بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست میدارم. رسول الله ﷺ دربارهٔ آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‌ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، (هنگامی که) صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله ﷺ فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و (زمانی که) یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه رضی الله عنها اسیر بود، رسول الله ﷺ فرمود: «آزادش کن. چون او از فرزندان اسماعیل است».

باب (۷): کراهیت بد زبانی با بردگان

۱۱۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبَّكَ، وَضَيُّ رَبِّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلَيُقْل: سَيِّدِي، مَوْلَايَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أُمَّتِي، وَلَيُقْل: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغَلَامِي». (بخاری: ۲۵۵۲)

ترجمه: ابو هریره رضي الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هیچ یک از شما به غلامش نگوید: به مالک و رب خود، غذا بده، برای رب خود، آب وضو بیاور، یا به رب خود، آب بده. بلکه بگوید: آقا و مولای. همچنین شما، خطاب به آنها نگوید: بنده من! کنیز من! بلکه بگوید: پسر من! دختر من! جوان من!».

باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد

۱۱۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، أَوْ أَكْلَةً أَوْ أَكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَّ عِلَاجِهِ». (بخاری: ۲۵۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه، مستخدم برای شما غذا می آورد، اگر او را همراه خود شریک نمی کنید، حداقل یک یا دو لقمه برایش بدهید. زیرا او برای شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است».

باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره اش خودداری نماید

۱۱۳۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ». (بخاری: ۲۵۵۷)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه، یکی از شما دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند».

باب (۱۰): شروط جایز برای مکاتب

۱۱۳۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ فَإِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَكَ وَيَكُونَ وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بَرِيرَةَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونَ وَلَاؤُكَ لَنَا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِبْتَاعِي فَأَعْتَقِي، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ أَنْاسٍ يَشْتَرُطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرَطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ». (بخاری: ۲۵۶۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: بریره رضی الله عنها نزد وی آمد و در مورد کتابت خود (پرداخت مال برای آزادی خویش) کمک خواست. و هنوز چیزی از مال کتابت را پرداخت نکرده بود. عایشه رضی الله عنها به وی گفت: نزد مالک خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عایشه) پول کتابت را پرداخت می کنم مشروط به اینکه ولای تو از آن من باشد. بریره به مالکش این پیشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه رضی الله عنها در حق تو چنین احسانی می کند، بکند. ولی ولای تو از آن ما است. عایشه رضی الله عنها این مطلب را برای رسول اکرم ﷺ بازگو نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن. همانا حق ولای از آن کسی است که او را آزاد می کند». روای می گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ برخاست و فرمود: «چرا بعضی از مردم، شرطهایی می گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هر کس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم تر است». (که انجام گیرد).

۴۹ - کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن

باب (۱): فضیلت بخشش

۱۱۳۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لِحَارَتِهَا وَلَوْ فَرَسِينَ شَاةٍ». (بخاری: ۲۵۶۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم گوسفندی باشد».

۱۱۴۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: يَا ابْنَ أُخْتِي إِن كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَارٌ فَقُلْتُ: يَا خَالَهَ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَيْرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَاحِحُ وَكَانُوا يَمْتَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْتَقِينَا. (بخاری: ۲۵۶۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نور را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می کردیم ولی در خانه های رسول الله صلی الله علیه و آله آتشی (برای پخت و پز) افروخته نمی شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می کردیم. البته رسول الله صلی الله علیه و آله همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنحضرت صلی الله علیه و آله شیر می فرستادند و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن شیرها به ما می داد که بنوشیم.

۱۱۴۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». (بخاری: ۲۵۶۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مرا برای صرف ساعد یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت. همچنین، اگر به من، ساعد یا پاچه ای هدیه داده شود، خواهم پذیرفت.»

باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه

۱۱۴۲ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظُّهْرَانِ فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَعَبُوا فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَوْرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ قُلْتُ — فِي رِوَايَةٍ: وَأَكَلَ مِنْهُ. (بخاری: ۲۵۷۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: در مرالظهران، خرگوشی را دنبال کردیم. مردم بدنبال آن دویدند اما درماندند. ولی من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه رضی الله عنه آوردم. او آن را ذبح کرد و یک ران یا هر دو رانش را برای رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد. ایشان آن را پذیرفت. و در روایتی آمده است که: از آن، تناول فرمود.

باب (۳): پذیرفتن هدیه

۱۱۴۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهَدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَهَ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضْبًا فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنَ الْأَقِطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقْدَرًا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَكَلَ عَلَيَّ مَائِدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أَكَلْتُ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۲۵۷۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: خاله ابن عباس؛ ام حفید؛ مقداری کشک، روغن و چند عدد ضب (نوعی سوسمار) به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله از کشک و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار کراهیت نمود و آن را نخورد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ضب بر سفره رسول الله صلی الله علیه و آله خورده شد. (یعنی دیگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام می بود، بر سفره رسول الله صلی الله علیه و آله خورده نمی شد.

۱۱۴۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ ضَرَبَ بِيَدِهِ صلى الله عليه وسلم فَأَكَلَ مَعَهُمْ.

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: هرگاه، غذایی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آورده می شد، ایشان می پرسید: «صدقه است یا هدیه؟» اگر می گفتند: صدقه است، به یارانش می گفت: «بخورید». و خود از آن تناول نمی فرمود. و اگر گفته می شد: هدیه است، دست فرو برده و همراه آنان، می خورد.

۱۱۴۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بِلَحْمٍ فَقِيلَ: تُصَدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ». (بخاری: ۲۵۷۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: مقداری گوشت، نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آوردند و گفتند: این صدقه ای است که به بریده داده شده است. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «برای بریره، صدقه بوده و برای ما، هدیه است».

باب (۴): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از همسرانش باشد

۱۱۴۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كُنَّ حَزْبِينَ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ، وَالْحِزْبُ الْآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَائِشَةَ فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَخْرَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي بَيْتِ عَائِشَةَ بَعَثَ صَاحِبَ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِمِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم هَدِيَّةً فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا،

فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلِّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمْتُهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكَ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمْتُهُ فَقَالَ لَهَا: «لَا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلَّا عَائِشَةَ» قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدُنَّكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمْتُهُ، فَقَالَ: «يَا بِنِيَّةُ أَلَا تُحْيِينَ مَا أَحَبُّ؟» قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرْنَهُنَّ فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَتَتْهُ، فَأَعْلَظَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدُنَّكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ، وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تُرَدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَنَتْهَا قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ».

(بخاری: ۲۵۸۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: همسران رسول الله ﷺ دو گروه بودند. عایشه، حفصه، صفیه و سوده رضی الله عنهن جزو یک گروه، و ام سلمه رضی الله عنها و سایر همسران رسول خدا ﷺ جزو گروه دوم بودند. و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محبت رسول الله ﷺ را نسبت به عایشه رضی الله عنها خوب می دانستند. بنابر این، اگر کسی می خواست به رسول الله ﷺ هدیه ای بدهد، هدیه اش را به تأخیر می انداخت تا روزی که نوبت عایشه رضی الله عنها فرا رسد. و آن روز که رسول الله ﷺ به خانه عایشه رضی الله عنها می رفت، هدایا فرستاده می شدند. گروه ام سلمه رضی الله عنها بعد از گفتگو، به ام سلمه رضی الله عنها گفتند: شما به رسول الله ﷺ بگوئید با مردم صحبت کند و به آنها بگوید که هر کس خواست به رسول خدا ﷺ هدیه ای بدهد، در خانه هر یک از ازوج بود، هدیه خود را بدهند. ام سلمه رضی الله عنها سخنان آنان را برای آنحضرت ﷺ مطرح ساخت. رسول الله ﷺ به ام سلمه رضی الله عنها پاسخی نداد. گروه ام سلمه رضی الله عنها نتیجه مذاکرات را از ام سلمه جویا شدند. او گفت: رسول خدا ﷺ چیزی نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا ﷺ در این مورد، صحبت کن.

ایشان دوباره هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه اش آمد، صحبت کرد، ولی رسول خدا ﷺ پاسخی نداد. آنها بار دیگر از ام سلمه رضی الله عنها نتیجه را جویا شدند. او گفت: رسول اکرم ﷺ به من پاسخی نداد. آنها گفتند: باز هم با ایشان صحبت کن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه رضی الله عنها بار سوم، هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه اش آمد، این مطلب را با پیامبر اکرم ﷺ در میان گذاشت. این بار، آنحضرت ﷺ فرمودند: «در باره عایشه مرا اذیت نکنید زیرا هرگز وحی، در بستر هیچکدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عایشه». ام سلمه رضی الله عنها پس از شنیدن این پاسخ، گفت: ای رسول خدا! به خدا پناه می برم از اینکه موجب ناراحتی شما شوم.

آنگاه، همسران رسول خدا ﷺ از فاطمه رضی الله عنها درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا ﷺ برود و در این مورد با ایشان صحبت نماید). فاطمه رضی الله عنها شخصی را نزد آنحضرت ﷺ فرستاد و گفت: همسران تو را سوگند می دهند که در مورد دختر ابوبکر ﷺ، عدالت را رعایت کنی. ایشان فرمود: «دخترم! مگر کسی را که من دوست دارم تو دوست نداری؟» فاطمه رضی الله عنها جواب داد: بلی. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پیامبر ﷺ را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند که دوباره برود، ولی او نپذیرفت. سپس، زینب بنت جحش رضی الله عنها را فرستادند. او نزد رسول الله ﷺ آمد و با لهجه تند با آنحضرت ﷺ صحبت کرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبکر، شما را به خدا سوگند می دهند و از شما تقاضای عدل و انصاف دارند. آنگاه، زینب صدایش را بلند کرد تا جایی که عایشه را نکوهش کرد. عایشه نیز حضور داشت. و رسول الله ﷺ چشم به عایشه دوخته بود که ببیند، جواب زینب را می دهد یا خیر؟ راوی می گوید: عایشه جواب او را داد و او را ساکت نمود. رسول خدا ﷺ فرمود: «این دختر ابوبکر است».

باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی شود

۱۱۴۷ — عن أنس بن مالك: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ. (بخاری: ۲۵۸۲)

ترجمه: از انس بن مالک روایت است که: نبی اکرم ﷺ مواد خوشبو را بر نمی گردانید.

باب (۶): پاداش دادن در مقابل هدیه

۱۱۴۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا. (بخاری: ۲۵۸۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ هدیه را می پذیرفت و در عوض آن، به هدیه کننده، پاداش می داد.

باب (۷): گواه گرفتن بر بخشش

۱۱۴۹ — عَنْ التُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةَ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أُعْطِيتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا؟» قَالَ: لَا قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ» قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ. (بخاری: ۲۵۸۷)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنهما می گوید: پدرم چیزی را به من هدیه کرد. عمره بنت رواحه (مادرم) گفت: تا رسول الله ﷺ را گواه نگیری، من راضی نخواهم شد. پدرم نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به پسر من که از عمره بنت رواحه است، چیزی اهدا کرده ام، ولی مادرش می گوید که شما را باید گواه بگیرم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا سایر فرزندان را هم، چنین هدیه ای داده ای؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «از خدا بترسید. و میان فرزندان، با عدالت رفتار کنید». نعمان می گوید: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب (۸): پس گرفتن بخشش

۱۱۵۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هَبْتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». (بخاری: ۲۵۸۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که هبه اش را پس می گیرد، مانند سگی است که استفراغ می کند، سپس دوباره استفراغش را می خورد».

باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازه او

۱۱۵۱ — عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَوَلِيَدَةً وَكَمْ تَسْتَأْذِنُ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْتَقْتُ وَوَلِيَدَتِي، قَالَ: «أَوْفَعَلْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ لَوْ أَعْطَيْتَهَا أَخْوَالَكَ كَانَ أَعْظَمَ لَأَجْرِكَ».

ترجمه: از ام المومنین؛ میمونه دختر حارث؛ رضی الله عنها روایت است که ایشان، کنیزی را بدون اینکه از نبی اکرم ﷺ اجازه بگیرد، آزاد نمود. و هنگامی که نوبت او فرا رسید و رسول الله ﷺ تشریف آورد، میمونه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول خدا! خبرداری که من کنیز خود را آزاد کرده ام. رسول الله ﷺ پرسید: «واقعاً چنین کرده ای؟» گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دایی هایت می دادی، از اجر بیشتری، بهره مند می شدی».

۱۱۵۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا غَيْرَ أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ تَبْتَعِي بِذَلِكَ رِضًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: هرگاه، رسول الله ﷺ می خواست به سفر برود، میان همسران خود، قرعه کشی می کرد. و قرعه به نام هر کس می افتاد، او را همراه خود می برد. و (قابل یاد آوری است که) آنحضرت ﷺ نزد هر یک از همسران خود، یک شبانه روز می ماند. اما سوده رضی الله عنها نوبت خود را برای خوشنودی رسول الله ﷺ به عایشه بخشید.

باب (۱۰): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می شود

۱۱۵۳ — عَنْ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «حَبَابُنَا هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ». (بخاری: ۲۵۹۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله تعدادی قباء تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزی از آنها نرسید. مخرمه به من گفت: پسر! مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ببر. مسور می گوید: با پدرم براه افتادم. (وقتی به منزل رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله صلی الله علیه و آله را بگو نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله صلی الله علیه و آله را صدا کردم. آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالی که یکی از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را برای شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مخرمه، راضی شد».

باب (۱۱): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است

۱۱۵۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا». فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرَنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلَانٍ أَهْلٍ بَيْتِ بِهِمْ حَاجَةٌ». (بخاری: ۲۶۱۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: (روزی)، نبی اکرم صلی الله علیه و آله به منزل فاطمه رضی الله عنها تشریف برد ولی به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنکه علی رضی الله عنه آمد، فاطمه رضی الله عنها او را در جریان امر، قرار داد. علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله علت را جویا شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بر درب خانه فاطمه، پرده ای آراسته و نقاشی شده دیدم» و افزود: «مرا با دنیا

چه کار؟» علی رضی الله عنه نزد فاطمه رضی الله عنها آمد و جریان را گفت. فاطمه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در باره آن، هر حکمی، صادر کند، (من حاضریم). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را برای فلان خانواده که به آن نیاز دارند، بفرست.»

۱۱۵۵ — عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حُلَّةَ سِيرَاءٍ، فَلَبِسْتُهَا فَرَأَيْتُ الْعُضْبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. (بخاری: ۲۶۱۴)

ترجمه: علی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله لباسی ابریشمی به من هدیه نمود. من آن را پوشیدم. از این کار، آثار خشم و غضب را در چهره رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه کردم و بین زنان (خانواده ام) تقسیم نمودم.

باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان

۱۱۵۶ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ؟» فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ، أَوْ نَحْوَهُ فَعُجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌ طَوِيلٌ بَعْنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةٌ؟» قَالَ: لَا بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنَعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشَوَى وَآيِمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلَاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلَّا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَهُ حُرَّةٌ مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا حَبًّا لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ. (بخاری: ۲۶۱۸)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما می گوید: (در یکی از سفرها)، یکصد و سی نفر با رسول الله صلی الله علیه و آله همراه بودیم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد؟» متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان است. آن آرد، خمیر کرده شد. سپس، یکی از کفار که موهای ژولیده و قامتی بلند داشت با گله ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش است یا برای هدیه؟» گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله صلی الله علیه و آله یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش،

کباب شود (و بقیه گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می گوید: به خدا سوگند، از میان یکصد و سی نفر، کسی باقی نماند، مگر اینکه رسول خدا ﷺ قطعه‌ای از دل و جگر آن را به او داد. کسی که حاضر بود، به او می داد و کسی که غایب بود، سهم او را می گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سیر، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آن را بر شتر حمل کرده (با خود بردیم).

باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک

۱۱۵۷ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَدِمْتُ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَهِيَ رَاعِيَةٌ أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكَ». (بخاری: ۲۶۲۰)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله ﷺ پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد. آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، با مادرت صله رحمی کن». (حق خویشاوندی را رعایت کن).

باب (۱۴)

۱۱۵۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مَرْوَانَ لِبَنِي صُهَيْبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً، فَقَضَى مَرْوَانَ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ. (بخاری: ۲۶۲۴)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی نزد مروان، به نفع فرزندان صهیب، گواهی داد که رسول الله ﷺ به صهیب، دو منزل و یک حجره داده است. مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما به نفع فرزندان صهیب، قضاوت کرد.

باب (۱۵): هبه کردن عمری

۱۱۵۹ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِالْعُمَرَى أَنَهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ. (بخاری: ۲۶۲۵)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله قضاوت کرد که هبه عمری، از آن موهوب له می باشد. یعنی اگر کسی به کسی گفت: تا زنده هستی، این چیز از آن تو باشد، آن چیز، برای همیشه از آن موهوب له خواهد بود.

باب (۱۶): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی

۱۱۶۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهَا أَيَّمَنُ وَعَلَيْهَا دِرْعٌ قِطْرٍ ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمٍ، فَقَالَتْ: ارْفَعْ بَصْرَكَ إِلَيَّ حَارِيتِي أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَإِنَّهَا تُزْهِى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَا كَانَتْ امْرَأَةً تُفَيِّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أُرْسِلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ. (بخاری: ۲۶۲۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایمن نزد او رفت در حالی که او جامه ای پنبه ای که قیمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عایشه رضی الله عنها گفت: به این کنیزم نگاه کن که از روی تکبر، نمی خواهد این جامه را در خانه بپوشد، حال آنکه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله من چنین جامه ای داشتم که برای آراستن عروس های مدینه، مردم آن را از من به عاریت می بردند.

باب (۱۷): فضیلت بخشش

۱۱۶۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ يَعْني شَيْئًا وَكَانَتِ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثَمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ عَامٍ وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُنُونَةَ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسِ أُمَّ سُلَيْمٍ كَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أُعْطَتْ

أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِدَاقًا فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَانَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بِنِ زَيْدٍ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَمَّا فَرَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ فَانصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِدَاقَهَا وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ. (بخاری: ۲۶۳۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی همراه نداشتند. و انصار، دارای ملک و زمین بودند. انصار زمین های خود را به مهاجرین دادند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و در محصول، شریک باشند. ام سلیم رضی الله عنها؛ مادر انس رضی الله عنه؛ چند درخت خرما به رسول الله صلی الله علیه و آله داده بود. رسول الله صلی الله علیه و آله آن درخت ها را به کنیز آزاد شده اش، ام ایمن؛ مادر اسامه ابن زید داد.

انس رضی الله عنه می گوید: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر برگشت، مهاجرین زمین های کشاورزی انصار را پس دادند. و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز درخت های خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید؛ در عوض درخت های پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

۱۱۶۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلَاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصَدِّيقَ مَوْعُودِهَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ». (بخاری: ۲۶۳۱)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چهل خصلت (نیکی) وجود دارد که اعلا ترین آنها، عاریت دادن بز شیر ده است. هر کس، یکی از این خصلت ها را بقصد ثواب و رسیدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد.»

تَمَّ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ بِعُونِ اللَّهِ تَعَالَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۰ - کتاب الشهادات

باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد

۱۱۶۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ». (بخاری: ۲۶۵۲)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می برند (صحابه). و بعد، کسانی که بعد از آنها می آیند (تابعین). و سپس کسانی که پس از آنها می آیند (تبع تابعین). و بعد از آنان، کسانی می آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می خورند». یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی می دهند و سوگند می خورند.

باب (۲): شهادت دروغ

۱۱۶۴ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَلَا أُتْبِعُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟» ثَلَاثًا. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَكِيمًا فَقَالَ: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكْرَرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ. (بخاری: ۲۶۵۴)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره با خبر نسازم؟» صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: بلی ای رسول خدا. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شریک ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر و مادر». آنگاه بعد از اینکه تکیه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که شهادت ناحق نیز از گناهان کبیره است». و آنقدر این جمله را تکرار کرد که ما (با خود) گفتیم: ای کاش! ساکت می شد.

باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش

۱۱۶۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً أَسْقَطْتَهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله صدای مردی را که در مسجد، قرآن می خواند، شنید. فرمود: «خداوند، بر این شخص، رحم کند. زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، بیادم آورد».

۱۱۶۶ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: تَهَجَّدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَادٍ هَذَا؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَادًا». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: و در روایتی دیگر از عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من نماز تهجد خواند. و در این میان، صدای عباد را که در مسجد، نماز می خواند، شنید. پرسید: «ای عایشه! آیا این صدای عباد است؟» گفتم: بلی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! بر عباد رحم کن».

باب (۴): زنان می توانند یکدیگر را تأیید نمایند

۱۱۶۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَفْرَعَ بَيْنَ أَرْوَاحِهِ، فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ

فِي هَوْدَجٍ وَأُنزِلَ فِيهِ، فَسَرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تَلَّكَ وَقَفَلَ وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ. فَتَمَّتْ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزَعِ أَظْفَارِ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِعَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَيَّ بِعَيْرِي الَّذِي كُنْتُ أُرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النَّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِيفًا لَمْ يَنْقُلْنَ وَلَمْ يَعْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجُ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَمِتْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعْطَلِ السُّلَمِيِّ ثُمَّ الذُّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَا خَ رَاحِلَتُهُ فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكَ بَثْمَهَا، فَاَنْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعْرَسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الْإِفْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سُلُولٍ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكِ وَيَرِينِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرُضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيَسْلَمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قَبْلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرِّزْنَا لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنْفَ قَرِيبًا مِنْ بِيوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي الْبَرِيَّةِ أَوْ فِي التَّنْزُهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُحْمٍ نَمَشِي، فَعَثَرْتُ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ: تَعَسَ مِسْطَحُ، فَقُلْتُ لَهَا: بئسَ مَا قُلْتَ، أَتَسْبِينَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَتَّاهُ، أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَيَّ مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» فَقُلْتُ: أَئِذْنُ لِي إِلَى أَبِي، قَالَتْ:

وَأَنَا حِينِيذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُ
أَبُوَيَّ فَقُلْتُ لِأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بِنْتَهُ هَوْنِي عَلَى نَفْسِكَ الشَّانَ
فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَارَةٌ إِلَّا أَكْثَرْنَ
عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا. قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى
أَصْبَحْتُ لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلَبْتَ الْوَحْيَ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ
أَهْلِيهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَنشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ:
أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصَدَّقْ.
فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتَ فِيهَا شَيْئًا يَرِيكَ؟» فَقَالَتْ
بَرِيرَةُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مَنْ
أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ
ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعَذَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بِنِ سُلُولٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ
يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَقَدْ
ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي». فَقَامَ
سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ
ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ
بُنِ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا وَلَكِنْ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ
فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ:
كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَتَارَ الْحَيَّانِ
الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمَنْبَرِ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى
سَكَنُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي
أَبُوَيَّ، وَقَدْ بَكَيتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقُ كَبِدِي. قَالَتْ: فَبَيْنَا
هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذْنَتُ لَهَا،

فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَكَلِمَ
يَجْلِسُ عِنْدِي مِنْ يَوْمٍ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي
شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدْتُمْ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا،
فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيِّرْتِكِ اللَّهَ، وَإِنْ كُنْتِ أَلَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي
إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ
ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لِأَبِي: أَحَبُّ عَنِّي رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَحَبِّي عَنِّي
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ:
وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لَا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ
أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ
إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لَا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ
وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقَنِي، وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا أَبَا يُوسُفَ إِذْ
قَالَ: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا
أَرْجُو أَنْ يُبْرِئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنَزَلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلَا أَنَا أَحَقُّرُ
فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبْرِئَنِي اللَّهَ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ
الْبَيْتِ حَتَّى أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ
لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجَمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمِ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، اِحْمَدِي اللَّهَ،
فَقَدْ بَرَأَكَ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا
أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ
مِنْكُمْ﴾ الْآيَاتِ. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاعَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ وَكَانَ
يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أَنَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا
قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفُضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةَ أَنْ يُؤْتُوا﴾ إِلَى

قَوْلِهِ ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحِ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتَ مَا رَأَيْتُ؟» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصْرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ. (بخاری: ۲۶۶۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ می خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می کرد. به نام هر کس که قرعه می افتاد، او را با خود می برد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری ام می نهادند و با همان کجاوه، پایین می آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه رسول خدا ﷺ به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری ام برگشتم. در آنجا دست به سینه ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتن شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند. زیرا غذای اندکی به اندازه سد رمق، میل می کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردن بندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می شوند و بر می گردند، به منزلگاه خود، باز گشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده ای را مشاهده نمود. وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفتنش از خواب بیدار شدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفتم و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

هلاک شوندگان، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهدہ داشت. خلاصه ما به مدینہ آمدیم و من یک ماه بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زندگان بودند.

آنچه مرا به شک و امی داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی ای را که در سایر بیماریها از رسول خدا ﷺ مشاهده می کردم، در این بیماری نمی دیدم. رسول خدا ﷺ نزد ما می آمد، و سلام می کرد و می گفت: «بیمار شما چطور است؟»

من از این شایعات، هیچ اطلاعی نداشتم تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع (محل قضای حاجت) بیرون رفتیم. گفتم: گفتی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه هایمان توالی نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه ها دور می شدیم و فاصله می گرفتیم. من و امّ مسطح می رفتیم که چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد.

در این هنگام، گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی. آیا به مردی که در غزوه بدر حضور داشته است، ناسزا می گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده ای؟ و اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول خدا ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است؟» گفتم: به من اجازه دهید تا نزد والدینم بروم. هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جويا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. پیامبر اکرم ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و سخنان مردم را برای مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر. زیرا زنی زیبا که در خانه مردی باشد و هوو هایی داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می آورند!!

بهرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه ای چشمانم را با خواب، سرمه نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول اکرم ﷺ را نسبت به همسرانش می دانست، گفت: ای رسول خدا! او همسر

شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! خداوند شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند. و اگر از کنیز (عایشه) پرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده ای؟» بریره گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده ام مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود. پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید). سوگند به خدا که من از خانواده ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم. اگر آنمرد، از قبیله اوس است، ما گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نمایم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده که قبل از این، مردی نیکوکار بود اما در این لحظه، تعصب قومی اش گل کرد، برخاست و گفت: دروغ می‌گویی. سوگند به خدا، نه او را به قتل می‌رسانی و نه توانایی کشتن اش را داری. در این هنگام، اسید بن حضیر برخاست و گفت: والله، دروغ می‌گویی. سوگند به خدا که او را می‌کشیم. تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که قبیله اوس و خزرج بر آشفتنند و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده این وضع، رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و آنها را به آرامش دعوت کرد. تا اینکه خاموش شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم. برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه ای خوابم نبرد. بدین ترتیب، دو شب و یک روز را در کنار پدر و مادرم با گریه گذراندم تا جایی که گمان کردم شدت گریه، جگرم را تکه تکه پاره می‌کند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می کردم، یک زن انصاری، اجازه ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول خدا ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم نشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول خدا ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند. سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد توبه من چنین سخنانی رسیده است. اگر تو پاک و بی گناهی، بزودی خداوند پاکی و بی گناهی ات را اعلام خواهد کرد. و اگر مرتکب گناهی شده ای، از خداوند طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما. زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد». هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره ای هم یافت نمی شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفت: سوگند به خدا، نمیدانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفت: سوگند به خدا که من هم نمی دانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

من که دخترکم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی دانستم، گفتم: به خدا سوگند، می دانم که شما سخنان مردم را شنیده اید و در قلبتان جای گرفته اند و آنها را باور کرده اید. در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی گناه و پاک ام و خدا می داند که من بی گناه ام، سخن مرا باور نمی کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم - و خدا می داند که من بی گناه ام - شما مرا تصدیق می نمایید. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾

پس از گفتن این کلمات، به امید اینکه خداوند، برائت و پاکی ام را آشکار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمی کردم خداوند درباره من وحی نازل نماید. زیرا خودم را کوچکتر از آن می دانستم که قرآن در مورد من به سخن آید. ولی امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند و خداوند، در آن خواب، پاکی ام را آشکار نماید. بخدا سوگند! قبل از اینکه رسول خدا ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر

آنحضرت ﷺ وحی نازل گردید و همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوری که در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول خدا ﷺ بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! خدا را سپاس بگوی زیرا خداوند، برائت و پاکی ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا ﷺ تشکر کن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمی شوم و بجز خدا، از کسی دیگر، تشکر نمی کنم.

خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْآفَافِكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ...﴾ یعنی کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند... تا آخر. هنگامی که این آیات، درباره برائت و پاکی ام نازل گردید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و خویشاوندی انفاق می کرد، گفت: بخدا سوگند که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه خداوند این آیات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه خدا، انفاق نکنند. بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند. آیا مایل نیستید که خداوند از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه فرمود: بلی، به خدا سوگند، دوست دارم که خداوند مرا پیامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ درباره من از زینب دختر جحش نیز می پرسید و می گفت: ای زینب! چه می دانی و چه دیده ای؟ زینب رضی الله عنها هم در پاسخ می گفت: من چشم و گوشم را حفاظت می کنم. بخدا سوگند، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او نمی دانم.

بلی، زینب رضی الله عنها همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول خدا ﷺ) با من رقابت می کرد. اما (در این جریان) خداوند او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (در مورد من گمان بد نکرد).

باب (۵): تایید یک نفر برای شخص، کافی است

۱۱۶۸ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتْنِي رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لَا مَحَالَةَ فَلْيُقِلْ: أَحْسِبُ فُلَانًا وَاللَّهِ حَسِيْبُهُ، وَلَا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذًا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ». (بخاری: ۲۶۶۲)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می گوید: شخصی، یکی از دوستانش را نزد رسول خدا ﷺ تعریف و تمجید نمود. رسول الله ﷺ چندین بار فرمود: «وای بر تو، گردن دوستت را شکستی. گردن دوستت را شکستی». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً کسی را تعریف و تمجید کنید، چنین بگویید: گمان من درباره فلانی، چنین است و خداوند، حالش را بهتر می داند و من کسی را تزکیه نمی کنم. البته در صورتی می تواند اوصاف فرد را بیان نماید که آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».

باب (۶): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها

۱۱۶۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجْزَنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي. (بخاری: ۲۶۶۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: مرا در چهارده سالگی، نزد رسول خدا ﷺ بردند تا در غزوه احد، شرکت نمایم. اما رسول خدا ﷺ به من اجازه شرکت نداد. بعد از آن، در پانزده سالگی مرا نزد پیامبر اکرم ﷺ بردند تا در غزوه خندق، شرکت کنم. این بار، رسول اکرم ﷺ به من اجازه داد. (تا در غزوه شرکت نمایم).

باب (۷): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند

۱۱۷۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَرَضَ عَلَى قَوْمِ الْيَمِينِ فَأَسْرَعُوا، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ. (بخاری: ۲۶۷۴).

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از گروهی خواست تا سوگند یاد کنند. هریک از آنان می خواست جلوتر از دیگران، سوگند یاد کند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله برای اینکه چه کسی جلوتر سوگند یاد کند، میان آنان، قرعه کشی کرد.

باب (۸): چگونه سوگند خوردن

۱۱۷۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخاری: ۲۶۷۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که می خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید».

باب (۹): کسی که میان مردم، آشتی بر قرار می کند، دروغگو نیست

۱۱۷۲ — عَنْ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» (بخاری: ۲۶۹۲)

ترجمه: ام کلثوم؛ دختر عقبه؛ رضی الله عنها؛ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

باب (۱۰): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح

۱۱۷۳ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَهْلَ قُبَاءِ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامُوا بِالْحِجَارَةِ، فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ بَيْنَهُمْ». (بخاری: ۲۶۹۳)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: ساکنان قبا باهم درگیر شدند طوری که به سوی یکدیگر، سنگ پرتاب کردند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع گردید، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی بر قرار نمایم».

باب (۱۱): چگونه نوشته می شود؟ این سند صلح و آشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذکر قبیله و نسب

۱۱۷۴ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدْخُلَهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَا نُقَرُّ بِهَا فَلَوْ نَعَلِمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ: «امْحُ: رَسُولُ اللَّهِ» قَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلَاحٌ إِلَّا فِي الْفِرَابِ، وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لَا يَمْنَعُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا». فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الْأَجَلَ أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الْأَجَلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَتَبِعَتْهُمْ ابْنَةُ حَمْرَةَ: يَا عَمَّ يَا عَمَّ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَخَذَ يَبِيدُهَا وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: دُونَكَ ابْنَةُ عَمِّكَ، حَمَلْتَهَا فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيُّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ، فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعْفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي، وَقَالَ زَيْدٌ: ابْنَةُ أَحِي، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِخَالَتِهَا وَقَالَ: «الْحَالَةَ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» وَقَالَ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» وَقَالَ لِعَجْفَرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخَلْقِي» وَقَالَ لِرَزِيدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا». (بخاری: ۲۷۰۰)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذی قعدہ قصد عمره نمود. اما ساکنان مکه از ورودش به مکه، جلوگیری کردند. تا اینکه رسول خدا ﷺ با آنها قرار دادی امضا نمود که طبق آن قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می توانند در مکه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنین نوشتند: این، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشرکین گفتند: رسول خدا بودن تو را نمی پذیریم. زیرا اگر ما می دانستیم که تو رسول خدا هستی، از ورودت به مکه، جلوگیری نمی کردیم. بلکه تو محمد بن عبد الله هستی. رسول الله ﷺ فرمود:

«من هم رسول خدا و هم محمد بن عبدالله هستم». سپس خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «لفظ رسول خدا را پاک کن». علی رضی الله عنه گفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاک نمیکنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنین بنویسد: «این، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مکه هیچ سلاحی وارد نشود مگر اینکه در غلاف باشد. و اگر کسی از اهل مکه، خواست از محمد پیروی نماید، او را با خود نبرد. و اگر کسی از یارانش (یاران محمد) خواست در مکه بماند، مانع اش نشود». و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله (سال بعد) وارد مکه شد و سه روز به پایان رسید، مشرکین نزد علی رضی الله عنه آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مکه را ترک کند. زیرا وقت اش تمام شده است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکه بیرون رفت در حالی که دختر خردسال حمزه رضی الله عنه عمو عمو کنان پشت سر آنها براه افتاد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستش را گرفت و به فاطمه رضی الله عنها گفت: دختر عمویت را تحویل بگیر. فاطمه رضی الله عنها او را در بغل گرفت. علی و زید و جعفر درباره او با یکدیگر اختلاف نمودند. علی رضی الله عنه گفت: من برای حضانت او مستحق ترام زیرا دختر عمومی من است. جعفر رضی الله عنه گفت: من مستحق ترام. زیرا علاوه بر اینکه دختر عمومی من است، خاله اش نیز همسر من می باشد. زید گفت: او برادرزاده من است. نبی اکرم صلی الله علیه و آله او را به خاله اش سپرد و فرمود: «خاله به منزله مادر است». و به علی رضی الله عنه گفت: «من از تو و تو از من هستی». و به جعفر رضی الله عنه گفت: «تو در سیرت و صورت با من شباهت داری». و به زید گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».

باب (۱۲): این گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در مورد حسن بن علی رضی الله عنهما فرمود: «این فرزند من، سردار است»

۱۱۷۵ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يُقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». (بخاری: ۴: ۲۷۰)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را بالای منبر دیدم در حالی که حسن بن علی رضی الله عنهما در کنارش قرار داشت. آنحضرت صلی الله علیه و آله گاهی به سوی مردم و گاهی بسوی او نگاه می کرد و می فرمود: «این فرزند من، سردار است و شاید خداوند بوسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار نماید».

باب (۱۳): آیا امام می تواند در مورد صلح، نظر بدهد

۱۱۷۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصَوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ، وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبُّ. (بخاری: ۲۷۰۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول خدا ﷺ صدای بلند افرادی را نزدیک در خانه شنید که با یکدیگر اختلاف داشتند. یکی از آنها از دیگری تقاضای تخفیف (دین) می نمود و او را به لطف و مهربانی دعوت می کرد ولی دیگری می گفت: بخدا سوگند، تخفیف نمی دهم. رسول خدا ﷺ بیرون رفت و فرمود: «کجاست کسی که سوگند می خورد که کار نیک انجام ندهد و در آن، افراط می کند؟ شخصی گفت: ای رسول خدا! من هستم. اما اکنون، هر طور که دوست دارد با او رفتار خواهم کرد.

۵۱ - کتاب الشروط**باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح**

۱۱۷۷ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». (بخاری: ۲۷۲۱)

ترجمه: عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شروطی که عمل کردن به آنها از همه شروط، لازم تر است، شروطی می باشد که بوسیله آنها شرمگاهها را حلال قرار میدهند» (شروط نکاح).

باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست

۱۱۷۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُمَا قَالَا: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَشُدُّكَ اللَّهُ إِلَّا

قَضَيْتَ لِي بَكْتَابَ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَصْمُ الْآخَرُ — وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ : نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بَكْتَابَ اللَّهِ، وَأُذِّنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَعْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمْ بِكْتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْعَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَعْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمِهَا». قَالَ: فَعَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَتْ. (بخاری: ۲۷۲۵)

ترجمه: ابوهریره و زید بن خالد جهنی رضی الله عنهما می گویند: مردی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! تو را بخدا سوگند می دهم که در مورد من، بر اساس کتاب خدا قضاوت نمایی. طرف دیگر که مردی داناتر بود، گفت: بلی، میان ما بر اساس کتاب خدا قضاوت کن. و اجازه بده تا من سخن بگویم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صحبت کن». او گفت: پسر من نزد این (بادیه نشین) کار می کرد و با همسرش، مرتکب زنا گردید. به من گفتند: پسرت باید رجم شود. من بجای رجم، صد گوسفند و یک کنیز به او فدیة دادم. سپس مسأله را از علما پرسیدم. گفتند: پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، میان شما، طبق کتاب خدا قضاوت می نمایم. گوسفندان و کنیزت، به تو برگردانده می شوند و پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد». و با اشاره به سوی بادیه نشین، فرمود: «ای انیس! فردا صبح نزد همسر این مرد برو. اگر اعتراف کرد که مرتکب عمل زنا شده است، او را رجم کن».

راوی می گوید: انیس، نزد آن زن رفت و او نیز اعتراف کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ دستور رجم داد و حکم، اجرا شد.

باب (۳): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی

۱۱۷۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ حَطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامِلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى

أَمْوَالِهِمْ وَقَالَ: «تُقِرُّكُمْ مَا أَقْرَكُمُ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعَدِي عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، ففَدَعَتْ يَدَاهُ وَرَجَلَاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ، هُمْ عَدُونَا وَتُهْمَتْنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلَاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحَقِيقِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقْرَأْنَا مُحَمَّدًا ﷺ وَعَامَلْنَا عَلَى الْأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ بَكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قُلُوبَكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ»؟ فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلَاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالًا وَإِبِلًا وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ. (بخاری: ۲۷۳۰)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که هنگامی که یهود خیبر، او را زدند و دست و پایش را زخمی کردند، عمر بن خطاب ﷺ برخواست و سخنرانی کرد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ درباره اموال یهود خیبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتی که خدا بخواهد، شما را در خیبر، خواهیم گذاشت».

عبد الله بن عمر برای سرکشی اموالش به خیبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وی حمله شده و دست و پایش مجروح گردیده است. ما در آنجا، دشمنی بجز یهود نداریم. آنان دشمن ما هستند و در این جریان، ما آنها را متهم می دانیم. لذا به نظر می رسد که باید از خیبر، جلائی وطن شوند.

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که عمر بن خطاب ﷺ عزمش را جزم نمود تا آنها را بیرون کند، شخصی یهودی از قبیله ابو الحقیق نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا ما را از خیبر، بیرون می کنی در حالی که محمد ما را بیرون نکرد بلکه درباره اموال آن، طبق شرایطی با ما قرار داد بست؟ عمر ﷺ گفت: گمان می کنی سخن رسول خدا ﷺ را فراموش کرده ام که خطاب به تو فرمود: «هنگامی که از خیبر، بیرون رانده شوی و هر شب، شترت تو را بجایی ببرد، حالت چگونه خواهد بود»؟

آن مرد گفت: این، یک شوخی از ابو القاسم بود. عمر رضی الله عنه فرمود: دروغ می گویی ای دشمن خدا!

سرانجام عمر رضی الله عنه آنها را از خیر، بیرون راند و در عوض میوه هایشان، به آنها شتر و کالاهای دیگر از قبیل پالان شتر، ریسمان و چیزهای دیگر داد.

باب (۴): شروط در جهاد و صلح با دشمن و نوشتن شروط

۱۱۸۰ — عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ يُصَدِّقُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ قَالَا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْعَمِيمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ». فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتْرَةِ الْجَيْشِ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتٌ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ، حَلْ، فَالْحَتَّ، فَقَالُوا: خَلَّتِ الْقَصَوَاءُ، خَلَّتِ الْقَصَوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلَّتِ الْقَصَوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثِبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَّةِ عَلَى تَمَدِّ قَلِيلِ الْمَاءِ يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يَلْبَثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ، وَشَكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تَهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَّةِ وَمَعَهُمُ الْعُودُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنْ قُرَيْشًا قَدْ نَهَكْتَهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضْرَبَتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرَ فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلَّا فَقَدْ

جَمُوعًا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا، حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَكَيْنُفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ. قَالَ: فَاَنْطَلِقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلًا فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ سَفَهَاؤُهُمْ: لَا حَاجَةَ لَنَا أَنْ نُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ ذُوو الرِّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ. يَقُولُ: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثْتَهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوْلَسْتُ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهَمُونِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَالِدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةً رُشِدًا أَقْبِلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ، قَالُوا: آتِيهِ، فَآتَاهُ فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيُّ مُحَمَّدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاكَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى وَجُوهًا، وَإِنِّي لَأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدْعُوكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبَطْرِ اللَّاتِ، أَنْحَنُ نَفْرُ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لِأَجْبَتِكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكَلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ السِّيفُ وَعَلَيْهِ الْمَغْفَرُ، فَكَلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السِّيفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخْرَجْتُ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيُّ غَدْرٍ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلْتَهُمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا الْإِسْلَامُ فَأَقْبَلُ، وَأَمَّا الْمَالُ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ». ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنْخَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نُخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمْرُهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا

تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحَدِّثُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعْظِمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعْظِمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمْتُ نَخَامَةً إِلَّا وَقَعْتُ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَكَرَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَفْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحَدِّثُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ حُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُونِي آتِيهِ. فَقَالُوا: آتِيهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا فُلَانٌ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعْظِمُونَ الْبُذْنَ فَابْعَثُوهَا لَهُ»، فَبِعَثْتُ لَهُ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُبْشِرُونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلَاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْبُذْنَ قَدْ قُلِدْتُ وَأُشْعِرْتُ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ — يُقَالُ لَهُ: مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ — فَقَالَ: دَعُونِي آتِيهِ، فَقَالُوا: آتِيهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذَا مِكْرَزٌ وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ». فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ سَهَّلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو: هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْكَاتِبَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». قَالَ سُهَيْلُ: أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هُوَ؟ وَلَكِنْ اكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لَا نَكْتُبُهَا إِلَّا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُهَيْلُ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلَا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ: مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اكْتُبْ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ» قَالَ الرَّاوِي: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لَا يَسْأَلُونِي حُطَّةَ يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أُعْطِيَتْهُمْ إِيَّاهَا». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى أَنْ تُخْلُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَتَطُوفَ بِهِ». فَقَالَ سُهَيْلُ: وَاللَّهِ لَا

تَحَدَّثَ الْعَرَبُ أَنَا أُحِذْنَا ضُعْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَى أَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلَّا رَدَدْتُهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ كَيْفَ يَرُدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي فُيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أَفْضَيْكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذَا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَجِزْهُ لِي». قَالَ: مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَاَفْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مِكْرَزٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْنَاكَ لَكَ، قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ: أَيُّ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؟ أُرِدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا؟ أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عُدَّ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُونَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى» قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوْلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَتَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا تَأْتِيهِ الْعَامَ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ». قَالَ: فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُونَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسَكَ بِعَرَزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ، قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالًا، قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «قَوْمُوا فَانْحَرُوا، ثُمَّ احْلِقُوا». قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ، حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتُحِبُّ ذَلِكَ، أَخْرُجْ ثُمَّ لَا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً

حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى
فَعَلَ ذَلِكَ نَحَرَ بُدْنَهُ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ
بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا غَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ،
فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ﴾
حَتَّى بَلَغَ ﴿بِعِصْمِ الْكُوفِرِ﴾ فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ، فَتَزَوَّجَ
إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَالْأُخْرَى صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى
الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ
فَقَالُوا: الْعَهْدُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا
الْحُلَيْفَةِ، فَزَلُّوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي
لَأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلَانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الْآخَرَ، فَقَالَ: أَجَلٌ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ، لَقَدْ
جَرَّبْتُ بِهِ ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَأَمَكَّنَهُ مِنْهُ فَضْرَبَهُ، حَتَّى
بَرَدَ وَفَرَ الْآخَرَ، حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ
رَأَاهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا دُغْرًا». فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي،
وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهِ ذِمَّتَكَ قَدْ
رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْلُ أُمَّهِ مِسْعَرُ حَرْبٍ، لَوْ
كَانَ لَهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى سَيْفَ
الْبُحْرِ قَالَ: وَيَنْفِلْتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلُ بْنُ سُهَيْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لَا
يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلَّا لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ
عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّامِ إِلَّا اعْتَرَضُوا لَهَا
فَقَتَلُوهُمْ، وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ لَمَّا
أَرْسَلَ فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ
أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿الْحَمِيَّةَ
حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ وَكَانَتْ حَمِيَّتَهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقْرُوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَلَمْ يُقْرُوا بِبِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ. (بخارى: ٢٧٣١-٢٧٣٢)

ترجمه: مسور بن مخرمه و مروان - در حالی که هر کدام از آنها، دیگری را تصدیق می نمایند - می گویند: در زمان صلح حدیبیه، رسول خدا ﷺ از مدینه حرکت کرد. و بعد از طی مسافتی، فرمود: «خالد بن ولید با جمعی از سواران قریش که طلیعه دار لشکر آنها محسوب می شوند، در غمیبه بسر می برند. پس شما مسیرتان را به سمت راست، ادامه دهید».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشکر اسلام نشد مگر زمانیکه گرد و خاک لشکر را مشاهده نمود. در این هنگام، با سرعت، شروع به دویدن کرد تا قریش را مطلع سازد. رسول خدا ﷺ هم مسیرش را ادامه داد تا اینکه به گردنه ای رسید که از آنجا بسوی لشکر قریش سرازیر می شد. در آن مکان، شتر رسول خدا ﷺ زانو زد و به زمین نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حرکت دهند، اما شتر، لجاجت کرد و از جایش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پیامبر ﷺ) سرکشی می کند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «قصواء سرکشی نمی کند و چنین عادتی ندارد ولی همان ذاتی که مانع حرکت فیل ها (اشاره به داستان اصحاب فیل) شد قصواء را از حرکت، باز می دارد». سپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کاری که باعث حفظ ارزش های الهی گردد و آنها آنرا در خواست نمایند، با آن، موافقت خواهم کرد». آنگاه بر شترش فریاد زد و آنرا راند. شتر نیز از جایش برخاست.

راوی می گوید: بعد از آن، رسول اکرم ﷺ راهش را کج نمود و در انتهای حدیبیه، کنار گودالی که فقط اندکی، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندک اندک، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما دیری نگذشت که آب، تمام شد. از تشنگی نزد رسول خدا ﷺ شکایت بردند. پیامبر اکرم ﷺ تیری از جعبه اش بیرون آورد و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران کرد که همه سیراب شدند و بی نیاز گشتند.

در آن اثنا، بُدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از افراد قبیله اش که در میان اهل تهامه از خیرخواهان و رازداران رسول خدا ﷺ شمرده می شد، آمد و گفت: من هم اکنون، از نزد کعب بن لوی و عامر بن لوی که با شتران شیر ده و زنان و فرزندان خود، در کنار چشمه های حدیبیه، منزل گرفته اند، می آیم. آنها می خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بیت الله، جلوگیری نمایند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما برای جنگ با کسی نیامده ایم بلکه برای ادای عمره آمده ایم. جنگ، قریش را خسته و ضعیف کرده و خسارات و تلفات زیادی به آنها وارد ساخته است.

اگر تمایل دارند تا مدتی با آنها، پیمان آتش بس امضا می کنم. من و سایر کفار را به حال خود بگذارند. (اگر کفار بر من پیروز شدند، خیال آنها راحت می شود) و اگر من بر آنها پیروز شدم، همانطور که سایر مردم، مسلمان می شوند آنها نیز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، (بعد از گذشت این مدت که من با سایر کفار، درگیر هستم) به اندازه کافی استراحت کرده و تقویت شده اند. ولی سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، تا آخرین رمق با آنها خواهم جنگید. من مطمئنم که خداوند کارش را خواهد کرد» (دینش را نصرت و یاری خواهد نمود).

بدیل گفت: پیام ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حرکت کرد و نزد قریش آمد و به آنها گفت: ما از نزد این مرد (محمد) می آییم. او پیشنهادهای داشت. اگر تمایل دارید، آنها را به شما عرضه می کنم. افراد سفیه و نادان قریش گفتند: ما نیازی به پیغام او نداریم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را که شنیده ای، بگو. بدیل گفت: او چنین و چنان گفت و همه آنچه را که از نبی اکرم ﷺ شنیده بود، برای آنها بازگو کرد.

عروه بن مسعود گفت: آیا شما بمنزله پدرم نیستید و من بمنزله فرزند شما نیستم؟ (چون مادرم از قبیله شماس است). گفتند: بلی. پرسید: آیا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آیا اهل عکاظ را به بسیج عمومی دعوت نکردم و هنگامی که امتناع ورزیدند، با زن و فرزندم و همه کسانی که از من پیروی کردند، به کمک شما نیامدم؟

گفتند: بلی. عروه گفت: این شخص، پیشنهاد خوبی ارائه داده است. پیشنهادش را بپذیرید و بگذارید تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد نبی اکرم ﷺ رفت و با ایشان به گفتگو پرداخت. رسول اکرم ﷺ همان سخنانی را که به بدیل گفته بود، برای عروه نیز بازگو کرد. در این هنگام، عروه گفت: ای محمد! اگر قومت را ریشه کن نمایی، چه سودی به تو می رسد؟ آیا شنیده ای که تا کنون، کسی از عرب، قومش را هلاک و نابود کرده باشد؟

و اگر عکس آن، اتفاق افتد (قریش پیروز شوند) بخدا سوگند، من چهره های پراکنده ای را می بینم که فرار را بر قرار، ترجیح می دهند و تو را تنها می گذارند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: (برو) فرج (بت خود) لات را بمک.

آیا ما رسول خدا ﷺ را تنها می گذاریم و فرار می کنیم؟ عروه پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمی بود، که آنهم تاکنون بی جواب مانده است، پاسخ ات را می دادم.

راوی می گوید: عروه همچنان با نبی اکرم ﷺ سخن می گفت (تا رضایتش را جلب کند) و هنگام سخن گفتن، ریش مبارک آنحضرت ﷺ را می گرفت و مغیره بن شعبه که بالای سر رسول اکرم ﷺ ایستاده بود و کلاه خودی بر سر و شمشیری در دست داشت، هر بار که عروه دستش را بسوی ریش مبارک آنحضرت ﷺ می برد، مغیره با نیام شمشیر، به دستش می زد و می گفت: دستت را از ریش مبارک رسول الله ﷺ دور کن.

عروه سرش را بلند کرد و گفت: این کیست؟ گفتند: مغیره بن شعبه است. عروه گفت: ای غدار! مگر من تاوان خیانت تو را نپرداختم؟ شایان ذکر است که مغیره در دوران جاهلیت، عده ای را کشته و اموالشان را بسرقت برده بود. آنگاه، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و مسلمان شد رسول اکرم ﷺ فرمود: «اسلامت را می پذیرم ولی با اموال، کاری ندارم».

راوی می گوید: عروه، همچنان دو چشمی به اصحاب رسول خدا ﷺ نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا ﷺ آب دهان می انداخت، یکی از یارانش، آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود می مالید. و هر گاه، به آنها دستوری می داد، بی درنگ، اطاعت می کردند و هر وقت، وضو می گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم آنحضرت ﷺ، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند.

زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته ام. ولی هرگز ندیده ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد ﷺ به او می گذارند. بخدا سوگند که هر گاه، آب دهان می انداخت، یکی از یارانش آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود، می مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می داد، بلافاصله اطاعت می کردند. و هر گاه، وضو می گرفت، برای دست یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می گفتند، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند. پیشنهاد خوبی به شما ارائه داده است. آنرا بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت: اجازه دهید که من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ و یارانش، نزدیک شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «این، فلانی است و از قبیله ای است که برای شتران هدی (شکرانه) احترام خاصی قائل اند. بنابر این، شتران هدی را به استقبالش ببرید». دستور آنحضرت ﷺ اطاعت شد و مردم، لبیک گویان به استقبال او رفتند. آن مرد، با دیدن این صحنه، گفت: سبحان الله، شایسته نیست که این گروه، از (زیارت) بیت الله، جلوگیری شوند. و هنگامی که نزد یارانش برگشت، گفت: شتران را دیدم که قلاده به گردن داشتند و علامت گذاری شده بودند. به نظرم نباید از (زیارت) خانه کعبه، جلوگیری شوند.

مردی از میان آنان بنام مکرز بن حفص برخاست و گفت: اجازه دهید تا من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ نزدیک شد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این شخص، مکرز است که فردی فاسق می باشد». او آمد و سر گرم سخن گفتن با نبی اکرم ﷺ شد. در این اثنا، سهیل بن عمرو از راه رسید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «کار شما آسان شد». سهیل بن عمرو گفت: چیزی بیاورید تا بین ما و شما عهد نامه ای بنویسم. رسول اکرم ﷺ کاتبی (علی رضی الله عنه) را خواست و گفت: «بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سهیل گفت: بخدا سوگند، نمی دانم که رحمان چیست؟ بنویس: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» همانطور که در گذشته می نوشتی. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا که چیزی جز «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، نمی نویسیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنویس: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». سپس افزود: «این، پیمانی است که محمد، رسول خدا بسته است» سهیل گفت: سوگند به خدا، اگر می دانستیم که تو رسول خدا هستی، تو را از زیارت خانه خدا منع نمی کردیم و با تو نمی جنگیدیم. لکن بنویس: محمد بن عبد الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند که من، پیامبر خدا هستم اگر چه شما مرا تکذیب می کنید. بنویس: محمد بن عبد الله». راوی می گوید: رسول اکرم ﷺ بدین جهت، جمله فوق را به زبان آورد که قبلاً فرموده بود: «بخدا سوگند، هر کاری که باعث حفظ ارزشهای الهی گردد و آنها آنرا از من درخواست کنند، با آن، موافقت خواهم کرد».

رسول اکرم ﷺ افزود: «بشرط اینکه راه را برای ما باز بگذارید تا خانه خدا را طواف کنیم». سهیل گفت: بخدا سوگند، نخواهیم گذاشت که عرب بگوید ما تسلیم زور شدیم. ولی می توانید سال آینده برای طواف بیایید. و کاتب هم، چنین نوشت. سهیل گفت: شرط دیگر این است که اگر شخصی از ما نزد تو آمد، اگر چه بر دین تو باشد، او را به ما برگردانی. مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه شخصی را که مسلمانان است و نزد ما آمده است، به مشرکین، باز گردانیم؟!

در این میان، ابوجندل فرزند سُهیل بن عمرو که از بخش سفلائی مکه خارج شده بود و در میان غُل و زنجیر، دست و پا می زد، خود را به مسلمانان رسانید. سهیل با دیدن او گفت: این، اولین شرطی است که باید به آن، عمل کنی و او را به من باز گردانی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنوز عهد و پیمان، بسته نشده است». سهیل گفت: بخدا سوگند، در این صورت، هرگز در هیچ زمینه ای با تو صلح نخواهم کرد. پیامبر اکرم ﷺ گفت: «از این یک نفر، بخاطر من بگذر». گفت: هرگز از او نمی گذرم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، چنین کن». ولی سهیل گفت: چنین نخواهم کرد.

مکرز گفت: از او بخاطر تو گذشتیم. ابوجندل گفت: ای مسلمانان! چگونه مرا به مشرکین باز می گردانید در حالی که من مسلمانم و نزد شما آمده ام؟!

و او که بشدت بخاطر خدا شکنجه شده بود، افزود: مگر وضعیت مرا نمی بینید؟

عمر بن خطاب ؓ می گوید: نزد رسول خدا ﷺ رفتم و عرض کردم: مگر تو نبی بر حق خدا نیستی؟ فرمود: «بلی». گفتم: مگر نه این است که ما حقیق و دشمن، باطل؟ فرمود: «بلی». گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را پذیریم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرمانی نخواهم کرد و او مرا یاری خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرموده بودی که به کعبه می رویم و آنرا طواف می کنیم؟ فرمود: «بلی، ولی آیا گفته بودم که امسال می رویم؟» گفتم: خیر. فرمود: «تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد».

عمر ؓ می گوید: نزد ابوبکر ؓ رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نیست؟ ابوبکر گفت: بلی. گفتم: مگر نه اینکه ما برحق و دشمن، بر باطل است؟ گفت: بلی. گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را پذیریم؟ ابوبکر گفت: ای مرد! او، پیامبر خداست و از دستورات خدا، سر پیچی نمی کند و خدا او را یاری خواهد کرد. رکاب او را محکم بگیر. سوگند به خدا که او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بود که به خانه کعبه می رویم و آنرا طواف می کنیم؟

گفت: بلی. ولی آیا به تو گفته بود که امسال به کعبه می روی؟ گفتم: خیر. گفت: تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد.

عمر ؓ می گوید: برای جبران این سخنانم، اعمال زیادی (از قبیل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن برده، چنانکه ابن اسحاق و واقدی بدان تصریح نموده اند) انجام دادم.

راوی می گوید: پس از نوشتن صلح نامه، رسول الله ﷺ به یارانش فرمود: «برخیزید، شتران را نحر (ذبح) کنید و سرهایتان را بتراشید».

راوی می گوید: بخدا سوگند، هیچ کس از میان آنان، برنخاست. طوریکه رسول اکرم ﷺ سه بار، سخنش را تکرار نمود. و چون هیچ کس برنخاست، نزد ام سلمه رفت و شیوه برخورد مردم را با خود، بیان نمود. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! اگر می خواهی به خواسته ات، عمل شود، بیرون برو و بدون اینکه با کسی، سخن بگویی، شترت را نحر (ذبح) کن و از آرایشگر بخواه تا سرت را بترشد. آنحضرت ﷺ هم بدون اینکه با کسی، سخن بگوید، بیرون رفت، شترش را نحر کرد و آرایشگر را به حضور طلبید و سرش را تراشید. صحابه نیز با مشاهده رفتار رسول اکرم ﷺ برخاستند و شتران خود را نحر کردند و شروع به تراشیدن سرهای یکدیگر نمودند طوریکه از شدت ناراحتی، نزدیک بود یکدیگر را بکشند.

سپس، زنان مؤمنی (هجرت کردند و) نزد رسول اکرم ﷺ آمدند. آنگاه خداوند، این آیات را نازل فرمود: (ای مؤمنان! اگر زنان مؤمنی بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بیازمایید ... تا آنجا که خداوند می فرماید: زنان کافر را در نکاح خود، نگاه ندارید).

با نزول این آیات، عمر دو تن از زنان مشرکش را طلاق داد که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به عقد خود در آورد.

سپس نبی اکرم ﷺ به مدینه باز گشت. در آنجا، ابوبصیر که مردی مسلمان و از قریش بود، نزد آنحضرت ﷺ آمد. از طرف دیگر، قریش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتند: به عهدهی که با ما بسته ای، وفا کن. پیامبر نیز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدند. در آنجا استراحت کردند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصیر به یکی از آن دو مرد گفت: فلانی! سوگند به خدا که شمشیر خوبی داری. او نیز شمشیرش را از نیام، بیرون آورد و گفت: بلی، بخدا سوگند، شمشیر بسیار خوبی است. من بارها آنرا آزموده ام. ابوبصیر گفت: آنرا به من بده تا نگاه کنم. آن مرد هم شمشیرش را به او داد. ابوبصیر او را به قتل رساند و دیگری فرار کرد و خود را به مدینه رساند و دوان دوان، وارد مسجد نبوی شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید، فرمود: «این شخص، دچار وحشت شده است». وقتی که آن مرد به نبی اکرم ﷺ رسید، گفت: بخدا سوگند، دوستم کشته شد و (اگر او را باز ندارید) من هم کشته می شوم. در آن اثنا، ابوبصیر آمد و گفت: ای رسول خدا! تو به عهدهت وفا کردی و مرا به آنان، باز گردانیدی. ولی خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر مادرش، عجب جنگ افروزی است اگر کسی را داشته باشد». ابوبصیر با شنیدن این سخنان، دانست که رسول خدا ﷺ او را تحویل قریش خواهد داد. لذا شهر را ترک کرد و به ساحل دریا رفت.

روای می گوید: ابوجندل هم که قبلاً مسلمان شده بود، از دست کفار قریش، فرار کرد و به ابوبصیر ملحق شد. بعد از آن، هر کس که از کفار قریش، مسلمان می شد. به آنها می پیوست

و اینگونه گروه بزرگی تشکیل شد که هر چند وقت یک بار به کاروانهای قریش که به شام می رفتند، یورش می بردند، افرادشان را می کشتند و اموالشان را به غنیمت می گرفتند. سرانجام، قریش پیکی نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و آنحضرت ﷺ را به خدا و حق خویشاوندی سوگند داد (که جلوی آنها را بگیرد) و هر کس از قریش که نزد ایشان (محمد) بیاید و مسلمان شود، از سوی ما آزاد است.

سپس رسول خدا ﷺ نیز پیکی را نزد ابوبصیر و همراهانش فرستاد تا آنها را باز گرداند. آنگاه، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: (خداوند، همان ذاتی است که دستهای کفار را از تعرض به شما و دستهای شما را از تعرض به کفار، در وادی مکه بعد از اینکه شما را بر آنان، پیروز گرداند، باز داشت... تا آنجا که می فرماید: خداوند، مانع غرور و عصیت جاهلی آنان گردید).

باب (۵): شروط و استثنای جائر در اقرار

۱۱۸۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۲۷۳۶).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی

کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می رود».

۵۲ - کتاب وصیت ها

باب (۱): وصیت ها

۱۱۸۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتَهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». (بخاری: ۲۷۳۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «برای مسلمانی که مالی دارد و باید درباره آن، وصیت کند، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد بدون اینکه وصیت اش را نوشته باشد.»

۱۱۸۳ — عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ خَتَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَلَا شَيْئًا إِلَّا بَعَلْتُهُ الْبَيْضَاءَ وَسِلَاحَهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً». (بخاری: ۲۷۳۹)

ترجمه: عمرو بن حارث؛ برادر همسر پیامبر اکرم ﷺ؛ جویریة، می گوید: رسول الله ﷺ هنگام وفاتش، نه درهم و دیناری، نه غلام و کنیزی و نه چیز دیگری، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفید و اسلحه اش و زمینی که آنرا هم صدقه کرده بود، از وی باقی ماند.

۱۱۸۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ: لَا. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ. (بخاری: ۲۷۴۰)

ترجمه: از عبد الله بن ابی اوفی پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ وصیتی کرده بود؟ گفت: خیر. به او گفتند: چرا بر مردم، وصیت کردن، لازم شده است یا چرا مردم به آن، امر شده اند؟ گفت: رسول الله ﷺ برای عمل به کتاب خدا، وصیت کرده بود.

باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ

۱۱۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تُصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ تَأْمَلُ الْغِنَى وَتَخْشَى الْفَقْرَ، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ». (بخاری: ۲۷۴۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که مردی خطاب به نبی اکرم صلى الله عليه وسلم گفت: ای رسول خدا! کدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه ای که هنگام تندرستی، حرص جمع آوری مال، امید به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخیر نکن تا اینکه روح به حلقوم برسد. آنگاه، می گویی که به فلانی، اینقدر بدهید و به فلان نفر دیگر، اینقدر بدهید. در صورتیکه آن زمان (هنگام سكرات) این مال از آن فلان (وارث) است.»

باب (۳): آیا زنان و فرزندان، جزو خویشاوندان هستند

۱۱۸۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ — أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا — اسْتَتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتَ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاری: ۲۷۵۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ یعنی خویشاوندان نزدیک ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وسلم برخاست و فرمود: «ای قریش! - یا خطابی مانند این - خود را از عذاب الهی، نجات دهید. زیرا من نمی توانم شما را از عذاب خدا، نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی توانم برای شما نزد خدا، کاری بکنم. ای عباس بن عبدالمطلب! من نمی توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه رسول خدا! من

نمی توانم برای تو، نزد خدا، کاری انجام دهم. و ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چه می خواهی، طلب کن. ولی من نمی توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم».

باب (۴): حکم خداوند درباره اموال یتام

۱۱۸۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: تَمَعٌ وَكَانَ نَخْلًا، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفَدْتُ مَالًا وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَّقْتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالضَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَوَلَدِي الْقُرْبَى، وَلَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُوَكِّلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ. (بخاری: ۲۷۶۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پدرم در زمان رسول الله ﷺ باغ نخلی را که تمغ نام داشت صدقه نمود و گفت: ای رسول خدا! من مالی دارم که نزد من از ارزش بالایی برخوردار است و می خواهم آنرا صدقه بدهم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصل آنرا صدقه کن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط میوه آن مورد استفاده قرار گیرد». عمر ﷺ آنرا صدقه کرد. و این صدقه او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، کمک به مساکین، پذیرایی مهمان و رهگذر و مساعدت خویشاوندان، صرف می شد. و ایرادی ندارد که سرپرست آن، به اندازه متعارف، از آن، بخورد یا به دوستش بخوراند ولی مجاز نیست که (از میوه آن) برای جمع آوری ثروت، استفاده کند.

باب (۵) خداوند می فرماید: «کسانی که اموال یتیمان را می خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می کنند و به دوزخ، واصل می شوند»

۱۱۸۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشُّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي

حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْعَافِيَاتِ». (بخاری: ۲۷۶۷)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمود: «شُرک به خدا، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن و بی خبر از فساد».

باب (۶): نفقه سرپرست وقف

۱۱۸۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُتَوْنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۲۷۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی کنند. آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه بشمار می رود».

باب (۷): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه ام (در وقف)

باندازه دیگر مسلمانان است

۱۱۹۰ — عَنْ عُمَانَ رضی الله عنه قَالَ حِينَ حُوصِرَ: أُنْشِدُكُمْ اللَّهَ وَلَا أُنْشِدُ إِلَّا أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»، فَحَفَرْتُهَا؟ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» فَجَهَّزْتُهُمْ؟ فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ.

ترجمه: هنگامی که عثمان رضی الله عنه در خانه اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند می دهم. البته از میان شما فقط اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوگند می دهم آیا شما نمی دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، چاه رومه را حفر کند (و در روایتی: بخرد) وارد بهشت می شود» و من آنرا حفر کردم؟ و همچنین آیا شما نمی دانید که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، سپاه عسره (تبوک) را مجهز به ساز و برگ جنگی کند، وارد بهشت می شود» و من آنرا مجهز کردم؟ صحابه، سخنانش را تصدیق نمودند.

باب (۸): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد

۱۱۹۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمِ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضِ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بَتْرَكْتَهُ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وَجَدَ الْجَامَ بِمَكَّةَ فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيِّ فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فَحَلَفَا لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ﴾. (بخاری: ۲۷۸۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردی از قبیله بنی سهم با دو نفر به نامهای تميم داری و عدی بن بداء، همسفر بود و در سرزمینی که هیچ مسلمانى وجود نداشت، فوت کرد. هنگامی که ترکه اش را آوردند، يك جام نقره ای که به شکل برگ درخت خرما، طلاکاری شده بود، در میان آنها وجود نداشت. رسول خدا ﷺ آن دو نفر را (درباره جام) سوگند داد. پس از مدتی، آن جام، در مکه پیدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تميم داری و عدی خریدیم. آنگاه، دو نفر از اولیای او (میت) برخاستند و سوگند یاد کردند که گواهی ما درست تر از گواهی آن دو نفر است و این جام به میت خویشاوند ما تعلق دارد.

روای می گوید: در این خصوص، آیه زیر نازل شد: (ای مؤمنان! هنگامی که مرگتان فرا رسید، گواه بگیرید).

۵۳ - کتاب جهاد

باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ

۱۱۹۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ قَالَ: «لَا أَجِدُهُ». قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تَقْتَرُ وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ؟» قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟ (بخاری: ۲۷۸۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که با جهاد، برابر باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین عملی، سراغ ندارم». و افزود: «آیا تو می توانی از زمانی که مجاهد (برای جهاد) بیرون می رود، به مسجدت بروی و بدون احساس خستگی به نماز بایستی و بدون افطار، روزه بگیری (تا زمانی که مجاهد برگردد)؟» آن مرد، گفت: چه کسی توانایی چنین کاری را دارد؟

باب (۲): بهترین مردم، مؤمنی است که با مال و جان خود، در راه خدا جهاد کند

۱۱۹۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ». قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنْ الشُّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (بخاری: ۲۷۸۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! بهترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش، در راه خدا، جهاد کند». پرسیدند: بعد از او، چه کسی، بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که راه تقوای خدا را در پیش می گیرد و در یکی از دره ها، زندگی می کند و به مردم، آسیبی نمی رساند».

۱۱۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بَأَنْ يَتَوَفَّاهُ أَنْ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ». (بخاری: ۲۷۸۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا - و خدا بهتر می داند که چه کسی در راه او جهاد می کند - مانند کسی است که همیشه در حال روزه و نماز بسر می برد. و خداوند، تعهد نموده است که اگر مجاهد راهش را بمیراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش یا غنیمت (به خانه) برگرداند.»

باب (۳): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله

۱۱۹۵ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا تُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفَرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، أَرَاهُ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۲۷۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به خدا و رسولش، ایمان بیاورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، خدا تعهد نموده است که او را وارد بهشت سازد چه در راه خدا جهاد کند و یا در سرزمینی که متولد شده است، بنشیند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا به مردم، مژده ندهیم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه دیگر، به اندازه فاصله بین زمین و آسمان می باشد. پس هر گاه، چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید. زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است». یکی از راویان می گوید: فکر می

کنم که رسول خدا ﷺ فرمود: «عرش خدا بر روی آن، قرار دارد و نه‌های بهشت، از آن سر چشمه می‌گیرند».

باب (۴): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فيها بهتر است

۱۱۹۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَعَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاری: ۲۷۹۲)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

۱۱۹۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ». وَقَالَ: «لَعَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ». (بخاری: ۲۷۹۳)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «جایی به اندازه یک کمان، در بهشت، از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها طلوع و غروب می‌کند، بهتر است».

باب (۵): حوران بهشتی

۱۱۹۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَضَاءَتِ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَّا لَتْهُ رِيحًا وَلَنْصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاری: ۲۷۹۶)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر یکی از زنان بهشتی بر اهل زمین، جلوه نماید، فضای میان زمین و آسمان را روشن و ملامال از بوی عطر می‌نماید. و روسری ای که بر سر دارد، از دنیا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است».

باب (۶): کسی که در راه خدا زخمی شود

۱۱۹۹ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمْ فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَتْهُوَ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ، فَأَخْبَرَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِي عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِي عَنَّا وَأَرْضَانَا، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رِغْلِ وَذِكْوَانَ وَبَنِي لَحِيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ. (بخاری: ۲۸۰۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله عده ای از قبیله بنی سلیم را همراه هفتاد نفر دیگر، بسوی بنی عامر فرستاد. وقتی به آنجا رسیدند، دایی ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما می روم. اگر به من اجازه دادند تا پیام رسول الله صلی الله علیه و آله را به آنان برسانم (که خوب است) و گرنه، شما به من نزدیک هستید (و می توانید از من دفاع کنید). او رفت و آنها (بنی عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالی که داشت پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنان می رساند، بسوی یکی از مردان خود، اشاره کردند. او هم نیزه ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اکبر، سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم. سپس، بسوی سایر همراهان اش حمله ور شدند و بجز یک نفر ننگ که بالای کوه رفت، همگی را به قتل رساندند. جبریل امین، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را مطلع ساخت که آنان به لقای پروردگارش نایل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نیز خشنود ساخت.

راوی می گوید: ما این جملات را تلاوت می کردیم «أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِي عَنَّا وَأَرْضَانَا» یعنی به قوم ما بگوئید: ما به لقای پروردگاران، نایل آمدیم. خداوند از ما خشنود شد و ما را نیز خشنود گردانید.

بعدها، این آیات، منسوخ شد. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا چهل روز (در قنوت نماز صبح) قبایل رِغِل، ذِکْوَانَ، بنی لَحِيَانَ و بنی عُصَيَّةَ را که از خدا و رسولش، نافرمانی کردند، نفرین کرد.

۱۲۰۰ — عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِيصْبَعُهُ فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِيصْبَعُ دَمِيَتْ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ». (بخاری: ۲۸۰۲)

ترجمه: جندب بن سفیان رضي الله عنه می گوید: انگشت مبارک رسول اکرم ﷺ در یکی از غزوات، زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا می باشد».

باب (۷): زخمی شدن در راه الله

۱۲۰۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُكَلِّمُ أَحَدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّوْنُ لَوْنِ الدَّمِ وَالرَّيْحُ رِيحُ الْمَسْكَ». (بخاری: ۲۸۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کس، در در راه خدا زخمی شود - و خدا بهتر می داند چه کسی در راه او زخمی می شود - روز قیامت، در حالی حشر می شود، که رنگ زخمش، رنگ خون، و بوی آن، بوی مشک خواهد بود».

باب (۸): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿از میان مؤمنان، کسانی هستند که به عهدهی که با خدا بسته اند وفا کرده اند، بعضی در گذشته اند و..﴾

۱۲۰۲ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ رضي الله عنه عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غِيبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالِ قَاتَلَتِ الْمُشْرِكِينَ، لَيْتَنِي اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ، لَيَّرَيْنِي اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ — يَعْنِي أَصْحَابَهُ — وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ — يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ — ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبُّ النَّضْرِ إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ، قَالَ سَعْدُ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ، قَالَ أَنَسُ: فَوَجَدْنَا بِهِ بَضْعًا وَتَمَانِينَ ضَرْبَةً

بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بَرْمُحٍ أَوْ رَمِيَةً بِسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ، وَقَدْ مَثَلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلَّا أُخْتَهُ بِنَانَةَ، قَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نُرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَقَالَ: إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرَّبِيعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُكْسِرُ ثَنِيَّتَهَا فَرَضُوا بِالْأَرْضِ، وَتَرَكَوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ». (بخاری: ۲۸۰۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: «عمومیم؛ انس بن نصر؛ که در جنگ بدر حضور نداشت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! در نخستین غزوه ای که با مشرکین جنگیدی، من شرکت نداشتم. اگر خدا به من توفیق جنگیدن با مشرکین را بدهد، خواهد دید که چه خواهم کرد.

و هنگامی که جنگ احد، روی داد و مسلمانان، پراکنده شدند، انس بن نصر گفت: پرودگارا! من از کاری که اینها یعنی مسلمانان، کردند، عذر خواهی می کنم و از کاری که اینها یعنی مشرکین کردند، بیزار می جویم. سپس جلو رفت و پیش روی خود، سعد بن معاذ را دید و گفت: ای سعد بن معاذ! بهشت را می خواهم. و سوگند به پرودگار نصر که من بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می کنم.

سعد می گوید: ای رسول خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: او که توسط مشرکین، کشته و مثله شده بود، هشتاد و اندی زخم شمشیر، ضربه نیزه و اثر تیر در بدنش، وجود داشت. هیچ کس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش که از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما این آیه ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...﴾ در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوی می گوید: خواهر انس بن نصر که ربیع نام داشت، دندانهای پیشین زنی را شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم قصاص، صادر فرمود. انس بن نصر گفت: ای رسول خدا! سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است، دندانهای خواهرم شکسته نخواهد شد. سر انجام، اولیای آن زن، به دریافت دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: «همانا در میان بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می گرداند.» (و این، یکی دیگر از فضایل انس بن نضر بشمار می رود).

۱۲۰۳ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضي الله عنه قَالَ: نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الْأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ بِهَا فَلَمْ أَجِدْهَا إِلَّا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾. (بخاری: ۲۸۰۷)

ترجمه: زید بن ثابت رضي الله عنه می گوید: (زمانی که) صحیفه های (متفرق) قرآن را در یک مصحف می نوشتم، یک آیه از سوره احزاب را که از رسول خدا صلى الله عليه وسلم تلاوت آنرا شنیده بودم، نیافتم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزیمه بن ثابت انصاری که رسول الله صلى الله عليه وسلم گواهی او را بجای گواهی دو نفر بحساب آورده بود، پیدا کردم. و آن آیه، اینست: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ یعنی در میان مؤمنین، کسانی وجود دارند که به عهدهای خود با خدا، وفا کردند.

باب (۹): ایمان و عمل صالح، قبل از جهاد

۱۲۰۴ — عَنْ الْبَرَاءِ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسَلِّمُ؟ قَالَ: «أَسَلِّمُ ثُمَّ قَاتِلْ». فَأَسَلَّمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا». (بخاری: ۲۸۰۸)

ترجمه: براء رضي الله عنه می گوید: مردی زره پوش نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! به جهاد بروم یا مسلمان شوم؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد کن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد کرد و کشته شد. رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «عملی اندک انجام داد ولی پاداشی بزرگ، دریافت کرد».

باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود

۱۲۰۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّ أُمَّ الرَّبِيعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بِنِ سُرَاقَةَ أَتَتْ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَلَا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ؟ وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ

بَدْرَ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرَبٌ فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبْرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ، إِنَّهَا جَنَّانٌ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ ابْنَكَ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى». (بخاری: ۲۸۰۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: ام ربیع، دختر براء؛ که مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر کن - گفتمی است که حارثه در روز بدر بوسیله تیر فرد ناشناسی کشته شده بود - اگر در بهشت است، صبر می کنم و گرنه، برایش بسیار گریه می کنم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و یقیناً فرزند تو در فردوس برین، جای دارد».

باب (۱۱): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟

۱۲۰۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَعْتَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانَهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ۲۸۱۰)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یکی بخاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان و فردی بخاطر ریا می جنگد. کدام یک، مجاهد راه خدا، بشمار می رود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای اعلاى كلمه الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است».

باب (۱۲): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

۱۲۰۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَوَضَعَ السَّلَاحَ وَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْعُبَارُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَأَيْنَ؟» قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۲۸۱۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از غزوه خندق برگشت و سلاحش را بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل در حالی که سرش پوشیده از غبار بود، آمد و گفت: سلاح را بر زمین نهاده ای؟ بخدا سوگند که من هنوز، سلاحم را بر زمین نهاده ام.

رسول الله ﷺ گفت: «کجا جهاد کنیم؟» جبرئیل بسوی بنی قریظه اشاره کرد و گفت: اینجا (با بنی قریظه). آنگاه، رسول خدا ﷺ بسوی آنان رفت.

باب (۱۳): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می آورد و بر دین،

استقامت می کند و کشته می شود

۱۲۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيَسْتَشْهَدُ». (بخاری: ۲۸۲۶)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می شوند، می خندد. بدین معنی که یکی در راه خدا می جنگد و (بوسیله دیگری) کشته می شود. سپس، خداوند، توبه قاتل را می پذیرد و او نیز به شهادت می رسد» (در نتیجه، هر دو وارد بهشت می شوند).

۱۲۰۹ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهَمَ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لَا تُسْهِمَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعْجَبًا لَوْ بَرَّ تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَانٍ يَنْعَى عَلَيَّ قَتَلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهْنِي عَلَى يَدَيْهِ. (بخاری: ۲۸۲۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: پس از فتح خیبر، نزد رسول خدا ﷺ که آنجا بود، رفتم و گفتم: یا رسول الله! به من سهمی از غنیمت، بده. یکی از فرزندان سعید بن العاص گفت: یا رسول الله! به اوسهمی مده. گفتم: این شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعید بن العاص گفت: در شگفتم از این گریه وحشی که از کوه ضان پایین آمده است و کشته شدن مرد مسلمانی را که خداوند او را با دستان من اکرام نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت کفر به هلاکت نرساند) بر من عیب می گیرد.

باب (۱۴): ترجیح دادن جهاد بر روزه

۱۲۱۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لَا يَصُومُ عَلَيَّ عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْعَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلَّا يَوْمَ فِطْرِ أَوْ أَضْحَى. (بخاری: ۲۸۲۸)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: ابوطلحه رضي الله عنه در زمان رسول خدا ﷺ برای اینکه بتواند جهاد کند، روزه (نفلی) نمی گرفت. ولی پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ جز روزه‌های عید فطر و قربان، هیچ روزی او را بدون روزه، ندیدم.

باب (۱۵): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

۱۲۱۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» (بخاری: ۲۸۳۰)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است».

(در حدیثی که مؤطا از جابر بن عیتک رضي الله عنه روایت نموده است، رسول اکرم ﷺ فرمود: «بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت وجود دارد: کسی که بر اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است. فردی که غرق شود، شهید است. کسی که بر اثر بیماری ذات الریه بمیرد، شهید است. آنکس که بر اثر اسهال بمیرد، شهید است. فردی که در اثر آتش سوزی بمیرد، شهید است. کسی که زیر آوار بمیرد، شهید است و زنی که در ایام نفاس بمیرد، شهید است».)

باب (۱۶): شأن نزول ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ...﴾

۱۲۱۲ — عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضي الله عنه قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَلَى عَلَيْهِ ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ قَالَ: فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمَلِّهَا عَلَيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ رَسُولِهِ ﷺ وَفَخِذُّهُ عَلَيَّ فَخِذِي فَثَقُلْتُ عَلَيَّ حَتَّى

حِفْتُ أَنْ تَرْضَى فَخِذِي ثُمَّ سُرِّي عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾.
(بخاری: ۲۸۳۲)

ترجمه: زید بن ثابت رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله آیه ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ... فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (یعنی مؤمنانی که نشسته اند با کسانی که در راه خدا جهاد می کنند، برابر نیستند) را بر من املاء می نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مکتوم که مردی نابینا بود، آمد و گفت: یا رسول الله! اگر توانایی جهاد می داشتم، به جهاد می رفتم. آنگاه، در حالی که ران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ران من گذاشته شده بود، خداوند وحی فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت صلی الله علیه و آله بر من سنگینی کرد که ترسیدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شدن حالت وحی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: خداوند عزوجل (در تکمیل آیه فوق) این جمله را نازل فرمود: ﴿غَيْرِ أُولِي الضَّرَرِ﴾. یعنی مؤمنانی که نشسته اند با کسانی که در راه خدا جهاد می کنند، برابر نیستند مگر کسانی که عذری داشته باشند).

باب (۱۷): تشویق برای جهاد

۱۲۱۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْخَنْدَقِ فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يَحْفَرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ قَالَ:

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ»

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا. (بخاری: ۲۸۳۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در صبحگاه سردی، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتکاری نداشتند که برایشان این کار را انجام دهند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خستگی و گرسنگی آنان را مشاهده کرد، فرمود: «پروردگارا! همانا زندگی، زندگی آخرت است. پس مهاجرین و انصار را ببخشای».

آنان در پاسخ آنحضرت ﷺ گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده ایم با محمد ﷺ بر جهاد، بیعت کرده ایم.

باب (۱۸): کندن خندق

۱۲۱۴ — وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا
عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِينَا أَبَدًا
وَالنَّبِيِّ ﷺ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَبَارِكْ فِي الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ».

(بخاری: ۲۸۳۵)

ترجمه: و در روایتی، انس رضی الله عنه می گوید: آنها می گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده ایم با محمد صلی الله علیه و آله بر اسلام، بیعت کرده ایم. و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در جواب آنان، می فرمود: «خدا یا! همانا هیچ خیری جز خیر آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرین و انصار، برکت عنایت فرما».

۱۲۱۵ — عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ

وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بِيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا
وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا
وَبَيَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
إِنَّ الْأُلَى قَدْ بَعَوْا عَلَيْنَا
إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةَ أَيْبِنَا

(بخاری: ۲۸۳۷)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احزاب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می گفت: «پروردگارا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی شدیم، نماز نمی خواندیم و صدقه نمی دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم کردند و دشمنی ورزیدند. هر گاه، اراده فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت».

باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر

۱۲۱۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبْسَهُمُ الْعُدْرُ». (بخاری: ۲۸۳۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات (تبوک) فرمود: «گروهی از مسلمانان، پشت سر ما در مدینه، مانده اند (و نتوانسته اند در این غزوه، شرکت کنند). ولی هر دره و رودخانه ای را که ما طی می کنیم، آنان همراه ما هستند (در اجر و ثواب با ما شریکند) زیرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد».

باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله

۱۲۱۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا». (بخاری: ۲۸۴۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که یک روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگیرد، خداوند، چهره اش را به اندازه مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور می کند».

باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانواده اش بطور شایسته

۱۲۱۸— عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا».
(بخاری: ۲۸۴۳)

ترجمه: زید بن خالد رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کس که مجاهدی را در راه خدا، مجهز کند (ساز و برگ نظامی اش را فراهم سازد) همانا جهاد کرده است. و هر کس که خانواده مجاهدی را بنحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز جهاد کرده است».

۱۲۱۹— عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا قَتَلَ أَخُوهَا مَعِي».
(بخاری: ۲۸۴۴)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در مدینه غیر از خانه های همسرانش، به هیچ خانه ای جز خانه ام سلیم (که خاله رضاعی اش بود) وارد نمی شد. در این باره از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می کنم زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد».

باب (۲۲): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد

۱۲۲۰— وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ إِلَى ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخْذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّنُ فَقَالَ: يَا عَمُّ، مَا يَجْبُسُكَ أَنْ لَا تَجِيءَ؟ قَالَ: الْآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ يَتَحَنَّنُ يَعْنِي مِنَ الْحُنُوطِ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِنَسِّ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ. (بخاری: ۲۸۴۵)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: روز جنگ یمامه، نزد ثابت بن قیس که رانهایش را برهنه کرده بود و مواد خوشبویی را که به میت می مالند، به بدنش می مالید، رفتم و گفتم: ای عمویم! چه چیز تو را از آمدن به جهاد، باز می دارد؟ گفت: ای برادر زاده! هم اکنون، می روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش می مالید. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از جنگ، سخن به میان آورد و گفت: راه را باز کنید تا با کفار بجنگیم. ما در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از جنگ فرار نمی کردیم. ولی شما حریفتان را بد بار آورده اید. (با فرارتان آنها را دلیر نموده اید).

باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع آوری اطلاعات از دشمن

۱۲۲۱ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟» يَوْمَ الْأَحْزَابِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟» قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ». (بخاری: ۲۸۴۶)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز جنگ احزاب فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برای من بیاورد؟» زبیر گفت: من. دوباره آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برایم بیاورد؟» زبیر گفت: من. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر پیامبری، حواری ای (دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است.»

باب (۲۴): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد

۱۲۲۲ — عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَجْرُ وَالْمَعْنَمُ». (بخاری: ۲۸۵۲)

ترجمه: عروه بارقی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره زده شده است.» یعنی صاحب اسب، جهاد می کند و پاداش و غنیمت بدست می آورد.

۱۲۲۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْبِرْكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ». (بخاری: ۲۸۵۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است.»

باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد

۱۲۲۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَتَصَدِيقًا بِوَعْدِهِ فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَهُ وَرَوْنَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۲۸۵۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر کس که اسبی را در راه خدا (برای جهاد) با ایمان به خدا و تصدیق وعده هایش، نگهداری کند، روز قیامت، خوردن و نوشیدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در تراوزی اعمالش قرار خواهد گرفت».

باب (۲۶): نام گذاری اسب و الاغ

۱۲۲۵— عَنْ سَهْلٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللُّخَيْفُ أَوْ اللُّخَيْفُ. (بخاری: ۲۸۵۵)

ترجمه: سهل رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم در باغ ما اسبی داشت که آنرا، لُخَيْف یا لُخَيْف می گفتند.

۱۲۲۶— عَنْ مُعَاذٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ: عُفَيْرٌ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ؟» وَسَرَدَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ۲۸۵۶)

ترجمه: معاذ رضي الله عنه می گوید: پشت سر نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بر الاغی که عُفَيْر نام داشت، سوار بودم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای معاذ! آیا حق خدا را بر بندگانش می دانی؟» آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد.

۱۲۲۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبْحَرًا. (بخاری: ۲۸۵۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: مردم مدینه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم اسب ما را که مندوب نام داشت، به عاریت گرفت. (تا از جریان، آگاه شود). انس می گوید: ما هیچگونه وحشتی ندیدیم مگر اینکه این اسب، مانند دریا می خروشید.

باب (۲۷): آنچه درباره بدیمنی اسب آمده است

۱۲۲۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالِدَّارِ». (بخاری: ۲۸۵۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدیمنی در سه چیز وجود دارد: اسب و زن و خانه».

باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت

۱۲۲۹ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا. (بخاری: ۲۸۶۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برای اسب، دو سهم و برای صاحبش، یک سهم از مال غنیمت، تعیین فرمود.

۱۲۳۰ — عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاءً، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزْمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيَّ الْغَنَائِمِ وَأَسْتَقْبَلُونَا بِالسَّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ:

«أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ» «أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»

(بخاری: ۲۸۶۴)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ روایت می کند که مردی از وی پرسید: آیا روز جنگ حنین، از کنار رسول الله فرار کردید؟ براء گفت: اما رسول خدا ﷺ فرار نکرد. همانا هوازن، قومی تیرانداز بود. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، به آنان یورش بردیم. آنها شکست خوردند. مسلمانان بسوی غنایم شتافتند. و هوازن با تیر اندازی به استقبال ما آمدند. رسول خدا ﷺ فرار نکرد. من ایشان را دیدم که بر قاطر سفیدش سوار است و در حالی که ابوسفیان، افسارش را در

دست دارد، می فرماید: من، نبی خدا هستم و این، (ادعا) دروغ نیست. من فرزند عبدالمطلب هستم.

باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ

۱۲۳۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لَا تُسْبَقُ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى فَعُودٍ فَسَبَقَهَا فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ فَقَالَ: «حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفَعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ». (بخاری: ۲۸۷۲)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ شتری بنام عضباء داشت که هیچ شتری از آن، سبقت نمی گرفت. مردی بادیه نشین که سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. این امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اینکه رسول خدا ﷺ متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا این است که هیچ چیزی در دنیا صعود نمی کند مگر اینکه خداوند آنرا پایین می آورد».

باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم

۱۲۳۲ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: أُمَّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمَّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ عُمَرُ: فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقَرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخاری: ۲۸۸۱)

ترجمه: از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که او، پارچه هایی را میان تعدادی از زنان مدینه، تقسیم کرد و یک قطعه پارچه خوب، باقی ماند. یک نفر که آنجا بود، گفت: ای امیر المؤمنین! این را به همسرت؛ دختر رسول خدا ﷺ؛ بده. و منظورش ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (نوه رسول خدا ﷺ) بود. عمر گفت: ام سلیط مستحق تر است. چرا که روز احد برای ما مشک های پر از آب می آورد. گفتنی است که ام سلیط، یکی از زنان انصار بود که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود.

باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان

۱۲۳۳ — عَنْ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا نَعُزُّو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى وَنُرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ. (بخاری: ۲۸۸۳)

ترجمه: ربیع دختر معوذ رضی الله عنها می گوید: در غزوات، همراه نبی اکرم ﷺ شرکت می کردیم، به مجاهدین، آب می دادیم، زخمی هایشان را مداوا می کردیم و کشته هایشان را به مدینه، انتقال می دادیم.

باب (۳۲): نگهبانی در میادین جهاد

۱۲۳۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهْرَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَالَ لَيْتَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لِأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری: ۲۸۸۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ که از مسافرتی، به مدینه باز گشته بود و خوابش نمی برد، گفت: «ای کاش! امشب، مردی صالح از یارانم، برای من نگهبانی می داد». ناگهان صدای اسلحه ای به گوشمان رسید. رسول اکرم ﷺ پرسید: «این کیست؟» گفت: من، سعد بن ابی وقاص هستم. آمده ام تا از شما حراست کنم. آنگاه، رسول خدا ﷺ خوابید.

۱۲۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدَّرْهِمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ نَعَسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شَبِكَ فَلَا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ أَخَذَ بَعْنَانَ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُعْبَرَةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ». (بخاری: ۲۸۸۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده دینار و درهم و پارچه نفیس، نابود باد. زیرا اگر به او عطا شود، خرسند می گردد و اگر عطا نشود، خشمگین و ناراحت می شود. (چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد (تا جایی که) اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آنرا در آورد. خوشا به حال بنده ای که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گیرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و

اگر مأوریتش، پشت جبهه باشد، آنجا نیز به وظیفه اش عمل نماید. (این شخص، نزد مردم، هیچگونه جایگاهی ندارد طوریکه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی دهند و اگر شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی پذیرد».

باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد

۱۲۳۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَأَ لَهُ أَحَدٌ قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». (بخاری: ۲۸۸۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ به خیبر رفتم تا در خدمت ایشان باشم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ از خیبر برگشت و کوه احد، برایش آشکار شد، فرمود: «این، کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم».

۱۲۳۷ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرْنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَأَمْتَهُنَّوَا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ». (بخاری: ۲۸۹۰)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: (در یکی از سفرها) همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. کسانی از بیشترین سایه بر خوردار بودند که از چادرشان بعنوان سایبان استفاده می کردند. (برخی از ما روزه داشتند و برخی، بدون روزه بودند) کسانی که روزه بودند، نمی توانستند کاری انجام دهند و کسانی که روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت کردند و آب و غذا تهیه نمودند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «امروز، تمام اجر را کسانی بردند که روزه نداشتند».

باب (۳۴): فضیلت یک روز نهبانی در راه خدا

۱۲۳۸ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعٌ سَوَّطٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ

مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَالرَّوْحَةَ يَرْوِحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ الْعَدْوَةَ خَيْرٌ مِّنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا». (بخاری: ۲۸۹۲)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یک روز نگهبانی در راه خدا از دنیا و مافیها بهتر است. و به اندازه جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است. و گامی که بنده، شام یا صبحی در راه خدا بر می دارد، از دنیا و مافیها بهتر است.»

باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ

۱۲۳۹ — عَنْ سَعْدِ بْنِ وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضُعْفَائِكُمْ». (بخاری: ۲۸۹۶)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر غیر از این است که شما بخاطر ضعفاء و مساکین تان، یاری می شوید و روزی می خورید». (یعنی دعا و عبادت آنان، باعث پیروزی شما و خیر و برکت در روزی تان می شود. لذا به دیده تحقیر به آنان نگاه نکنید).

۱۲۴۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ». (بخاری: ۲۸۹۷)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می روند. و (از یکدیگر) می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است (صحابی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس، زمانی فرامی رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است (تابعی)؟ می گویند: بلی. و پیروز می شوند. سپس زمانی فرامی رسد که می پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می گویند: بلی. و

فتح پیروزی نصیب شان می گردد. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می باشد).

باب (۳۶): تشویق به تیراندازی

۱۲۴۱ — عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ حِينَ صَفَفْنَا لِقَرِيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْتُبُواكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّبِيلِ». (بخاری: ۲۹۰۰)

ترجمه: ابواسید رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز جنگ بدر که ما در برابر قریش، و آنان در برابر ما صف آرایی کرده بودند، فرمود: «هنگامی که به شما نزدیک شدند، تیر اندازی کنید».

باب (۳۷): پناه بردن به سپر دیگران

۱۲۴۲ — عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَاصَّةً وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَّتِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاعِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (بخاری: ۲۹۰۴)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: خداوند، اموال بنی نضیر را بدون اینکه مسلمانان، اسب و شتری بدوانند (جهاد کنند) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرمود. در نتیجه، آن اموال به رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص یافت. و آنحضرت صلی الله علیه و آله نفقه یک سال خانواده اش را می داد و بقیه را صرف تهیه سلاح، اسب و آمادگی جهاد در را خدا می نمود.

۱۲۴۳ — عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُفَدِّي رَجُلًا بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَرَمَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری: ۲۹۰۵)

ترجمه: علی رضی الله عنه می گوید: ندیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از سعد، برای کسی دیگر، قربان و صدقه شود و شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله به سعد می گفت: «تیر اندازی کن، پدر و مادرم، فدایت شود».

باب (۳۸): آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است

۱۲۴۴ — عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضي الله عنه قَالَ: لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٍ مَا كَانَتْ حَلِيَّةَ سَيُوفِهِمْ
الذَّهَبَ وَلَا الْفِضَّةَ إِنَّمَا كَانَتْ حَلِيَّتُهُمُ الْعَلَابِيُّ وَالْأَثْنُ وَالْحَدِيدَ. (بخاری: ۲۹۰۹)

ترجمه: ابوامامه رضي الله عنه می گوید: کسانی این پیروزیه‌ها را بدست آوردند که شمشیرهایشان نه با طلا و نقره بلکه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود.

باب (۳۹): آنچه درباره زره و لباس جنگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است

۱۲۴۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ فِي قُبَّةٍ:
«اللَّهُمَّ إِنِّي أُنشِدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعَبِّدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو
بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَيَّ رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدَّرْعِ،
فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبِي
وَأَمْرٌ». (بخاری: ۲۹۱۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (روز بدر) نبی اکرم صلی الله علیه و آله که زیر سایانی فرار داشت، فرمود: «خدایا! از تو می خواهم که به عهد و پیمانت، وفا کنی. خدایا! اگر می خواهی که از امروز به بعد، عبادت نشوی...» در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول خدا! نزد پروردگارت بسیار اصرار نمودی، بس است. آنحضرت صلی الله علیه و آله که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبِي وَأَمْرٌ» یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

باب (۴۰): استفاده از پارچه ابریشمی در جنگ

۱۲۴۶ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ
بَنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ لِحَاكَةِ بِهِمَا. (بخاری: ۲۹۲۲)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن بن عوف و زبیر رضی الله عنهما که بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچه ابریشمی بپوشند.

باب (٤١): آنچه که درباره جنگ با رومیان، گفته شده است

١٢٤٧ — عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا». (بخاری: ٢٩٢٤)

ترجمه: ام حرام رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که در دریا با دشمن، می جنگد، بهشت برایش واجب می شود». پرسیدم: آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان، خواهی بود». سپس، نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می کند، بخشیده می شود». گفتم: یا رسول الله! من نیز در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خیر».

باب (٤٢): جهاد با یهود

١٢٤٨ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتُ فَاقْتُلْهُ». (بخاری: ٢٩٢٥)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می رسد که شما با یهود، می جنگید تا جایی که یکی از آنان، پشت سنگی، پنهان می شود و آن سنگ، می گوید: ای بنده خدا! این، یهودی ای است که پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان».

١٢٤٩ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُقَوْمُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتُ فَاقْتُلْهُ». (بخاری: ٢٩٢٦)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر این که شما با یهود بجنگید تا آنجا که سنگی که یهودی پشت آن، پنهان شده است، بگوید: ای مسلمان! این، یک نفر یهودی است که پشت من پنهان شده، او را بقتل برسان».

باب (۴۳): جنگ با ترکها

۱۲۵۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِعَارَ الْأَعْيُنِ حُمَرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الْأَنْوْفِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالَهُمُ الشَّعْرُ». (بخاری: ۲۹۲۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با ترکهایی که دارای چشمان کوچک، چهره هایی قرمز با بینی هایی پهن و صورت هایی مانند سپر هستند، نجنگید. همچنین قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با قومی که کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید».

باب (۴۴): نفرین مشرکین

۱۲۵۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ». (بخاری: ۲۹۳۳)

ترجمه: از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله روز جنگ احزاب، مشرکین را چنین نفرین کرد: «الهی، ای نازل کننده کتاب و ای سریع الحساب! بار الها! احزاب را شکست بده. خدایا! آنان را شکست بده و متزلزل بگردان».

۱۲۵۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: دَخَلَ الْيَهُودُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ. فَلَعَنْتُهُمْ، فَقَالَ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ: أَوْلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ». (بخاری: ۲۹۳۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: (روزی) چند نفر یهودی، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: سام علیک (مرگ بر تو). من آنان را لعنت کردم. آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید: «تو را چه شده

است؟ گفتیم: مگر نشیدی که چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشیدی که من به آنان گفتم: و علیکم» یعنی مرگ بر شما باد. (پس نیازی نیست که آنان را لعنت کنی).

باب (۴۵): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان

۱۲۵۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ طَفِيلُ بْنُ عَمْرِو الدَّوْسِيِّ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكْتَ دَوْسُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ». (بخاری: ۲۹۳۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه دوس، عصیان کرده و کفر ورزیدند. آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله) دوس، نابود خواهد شد. رسول الله صلی الله علیه و آله (خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان.»

باب (۴۶): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی اسلام و نبوت

۱۲۵۴ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى، فَعَدُوا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ؟» فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ فَدَعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نَقَاتْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رَسَلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری: ۲۹۴۲)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز خیبر، چنین فرمود: «پرچم اسلام را بدست مردی می سپارم که خداوند بوسله او خیبر را فتح خواهد کرد». صحابه برخاستند و هر یک امیدوار بود که پرچم به او سپرده می شود و شب را به همین امید، به صبح رساندند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «علی کجاست؟» گفتند: چشم درد دارد. دستور داد که او را صدا بزنند. علی آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر چشمانش، آب دهان مالید. بلافاصله بهبود یافت طوری که گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضرت

ﷺ فرمود: «با تائی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام، دعوت کن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر یکی از آنان بوسیله تو هدایت شود، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی برخوردار بودند).

باب (۴۷): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران و ترجیح سفر در روز پنجشنبه

۱۲۵۵ — عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلَّا يَوْمَ الْخَمِيسِ. (بخاری: ۲۹۴۹)

ترجمه: کعب بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: کمتر اتفاق می افتاد که رسول الله ﷺ غیر از پنجشنبه، در روزهای دیگر، به سفر برود.

باب (۴۸): وداع کردن

۱۲۵۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقَيْتُمْ فُلَانًا وَفُلَانًا — لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُمَا — فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُودَعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمْرُتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلَانًا وَفُلَانًا بِالنَّارِ وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَذَّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا».

(بخاری: ۲۹۵۴)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ که ما را به یک سریه، اعزام می کرد، فرمود: «اگر فلانی و فلانی را دیدید - دو نفر از قریش را نام برد - آنها را بسوزانید».

راوی می گوید: سپس، هنگام حرکت، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم تا ایشان را وداع کنیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من به شما دستور دادم که فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانید. ولی باید بدانید که عذاب دادن با آتش، کار خداست. پس اگر آنان را دستگیر نمودید، به قتل برسانید».

باب (۴۹): اطاعت از پیشوا و رهبر

۱۲۵۷— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ.» (بخاری: ۲۹۵۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شنیدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام که امر به معصیتی نکرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصیتی کرد، نباید سخنانش را شنید و از دستوراتش، اطاعت کرد.»

باب (۵۰): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش

۱۲۵۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ». وَيَقُولُ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنِ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنِ قَالَ بَعْضُهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ.» (بخاری: ۲۹۵۶—۲۹۵۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرین امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است.» و افزود: «هر کس، از من اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است. و هر کس از من نافرمانی کند، همانا از خدا نافرمانی کرده است. و هر کس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هر کس که از او نافرمانی کند، یقیناً از من نافرمانی کرده است. همانا امام، سپر است. از او دفاع می کنند و به او پناه می برند. پس اگر به خدا ترسی و عدالت، امر نماید، مستوجب پاداش می شود. و اگر خلاف آن، امر کند، گناهکار می گردد.»

باب (۵۱): بیعت بر عدم فرار از میدان جنگ

۱۲۵۹— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ. فَقِيلَ لَهُ:

عَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ؟ عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ.
(بخاری: ۲۹۵۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: یک سال پس از بیعت رضوان، هنگامی که به آنجا برگشتیم، هیچ دو نفری از ما در مورد درختی که زیر آن بیعت کرده بودیم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهی بود. (یا اینکه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع که راوی حدیث از ابن عمر است، پرسیدند: رسول الله ﷺ بر چه چیزی با آنها بیعت کرد؟ بر مرگ؟ گفت: خیر، بلکه با آنها بیعت کرد که از میدان جنگ، فرار نکنند.

۱۲۶۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لَا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۲۹۵۹)

ترجمه: عبد الله بن زید رضی الله عنه می گوید: مردی در زمان جنگ حره (که در زمان یزید بن معاویه در سال ۶۵ هـ. ق در مدینه منوره علیه عبد الله بن زبیر و یارانانش بوقوع پیوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بیعت می گیرد. گفتم: پس از رسول الله ﷺ با هیچ کسی، چنین بیعتی نمی کنم.

۱۲۶۱ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ، أَلَا تُبَايِعُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فَقِيلَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (بخاری: ۲۹۶۰)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم ﷺ بیعت کردم. سپس به زیر سایه همان درخت، برگشتم. هنگامی که جمعیت کم شد، رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن اکوع! بیعت نمی کنی؟» گفتم: ای رسول خدا! همانا، بیعت کردم. فرمود: «دوباره بیعت کن». پس برای بار دوم، بیعت کردم. از او پرسیدند: آنروز، بر چه چیزی، بیعت می کردید؟ گفت: «بر مرگ».

باب (۵۲): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نماید که توانایی آنرا داشته باشند

۱۲۶۲ — عَنْ مُجَاشِعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَخِي، فَقُلْتُ: بَايَعْنَا عَلَى الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلَامَ تُبَايَعُنَا؟ قَالَ: «عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ». (بخاری: ۲۹۶۳)

ترجمه: مجاشع رضی اللہ عنہ می گوید: من همراه برادرم نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و گفتم: با ما بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت به پایان رسید». گفتم: اکنون با ما بر چه چیزی بیعت می کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد».

(شایان ذکر است که این گفتگو بعد از فتح مکه بود و پیامبر خدا ﷺ فرموده است: پس از فتح مکه، هجرتی نیست).

۱۲۶۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرِ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا مُؤَدِّيًا نَشِيطًا يَخْرُجُ مَعَ أُمَّرَاتِنَا فِي الْمَغَازِي فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لَا نُحْصِيهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلَّا أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَعَسَى أَنْ لَا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلَّا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ يَخِيرُ مَا اتَّقَى اللَّهَ وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلًا فَشَفَّاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لَا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا أَذْكَرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا كَالثُّغْبِ شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدْرُهُ. (بخاری: ۲۹۶۴)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: امروز، مردی نزد من آمد و از من مسئله ای پرسید که ندانستم. پس گفتم: نظر شما درباره مردی که سراپا مسلح و بسیار با نشاط است و با امیران ما در جنگها شرکت می کند. و امیر، ما را وادار به انجام کارهایی می کند که نمی توانیم آنها را انجام دهیم، چیست؟ گفتم: به خدا سوگند، نمی دانم چه پاسخی به تو بدهم. فقط می توانم بگویم هنگامی که ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم، آنحضرت ﷺ برای انجام کارها، فقط یک بار به ما دستور می داد و ما آن را انجام می دادیم. همانا هر یک از شما تا زمانی در خیر و عافیت بسر می برد که از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امری، دچار شک و تردید شد، از کسی بپرسد تا تردیدش، بر طرف گردد. شاید چنین شخصی (که به سؤال شما پاسخ بدهد) پیدا نشود.

سوگند به ذاتی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد، در مورد دنیا می توانم بگویم که مثال آن، مانند برکه ای است که آب زلال آن نوشیده شده و آب آلوده اش، باقی مانده است.

باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می پرداخت

۱۲۶۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا أَنْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمْوَهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَقَدْ تَقَدَّمَ بَاقِيَ الدُّعَاءِ. (بخاری: ۲۹۶۶)

ترجمه: عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله ﷺ با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال کند. سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از خداوند، عافیت بخواهید. ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کننده کتاب ...» و بقیه دعا که شرح آن گذشت.

باب (۵۴): شخص مزدبگیر

۱۲۶۵ — عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمِيَّةَ ﷺ قَالَ: اسْتَأْجَرْتُ أُجَيْرًا فَقَاتَلَ رَجُلًا، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيُّدِعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضُمُهَا كَمَا يَقْضُمُ الْفَحْلُ». (بخاری: ۲۹۷۳)

ترجمه: یعلی بن امیه ﷺ می گوید: شخصی را به اجرت گرفته بودم. او با کسی دیگر، درگیر شد. آن شخص، دست او را گزید. کارگر من، دست اش را از دهان او بیرون کشید و دندانهای جلویی آن مرد را هم بیرون آورد. او نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و شکایت کرد). آنحضرت ﷺ شکسته شدن دندانهایش را مباح قرار داد و فرمود: «آیا می خواهی دستش را در اختیار قرار دهد و تو آنرا مانند شتر مست، بجوی».

باب (۵۵): آنچه دربارهٔ پرچم رسول الله ﷺ آمده است

۱۲۶۶ — عَنْ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَا هُنَا أَمْرُكَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ تَرَكُزَ الرَّأْيَةَ. (بخاری: ۲۹۷۶)

ترجمه: از عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که به زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: نبی اکرم ﷺ به تو دستور داد که پرچم را در اینجا (این نقطه) نصب کنی.

باب (۵۶): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت یک ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می شوند

۱۲۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيَتْ بِمِفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوَضِعَتْ فِي يَدِي». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَشِلُونَهَا. (بخاری: ۲۹۷۷)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «با کلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث شدم و با رعب (ترسیدن دشمنان) یاری شده ام. و خواب بودم که کلید گنجهای زمین، در دستم نهاده شد». ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ رفت و شما آن گنجها را استخراج می کنید.

باب (۵۷): برداشتن زاد و توشهٔ جنگ (یا سفر)

۱۲۶۸ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ وَلَا لِسِقَائِهِ مَا نَرِبَطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرِبُطُ بِهِ إِلَّا نَطَاقِي، قَالَ: فَشُقِّيهِ بَأْتَيْنِ، فَارْبِطِيهِ بِوَاحِدِ السَّقَاءِ وَبِالْآخِرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذَاتَ النَّطَاقَيْنِ. (بخاری: ۲۹۷۹)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ می خواست به مدینه، هجرت نماید، توشهٔ سفر آنحضرت ﷺ را در خانهٔ ابوبکر، آماده کردم. اما چیزی که کیسهٔ توشه و دهانهٔ مشک آب را ببندیم پیدا نکردیم. به پدرم؛ ابوبکر؛ گفتم: به خدا سوگند که من برای

بستن زاد سفر، چیزی جز کمر بند خود، پیدا نکردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت کن. با یکی دهانه کيسه و با دیگری، دهانه مشک را ببند. پس من هم چنین کردم. بدین جهت، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. (گفتنی است که رسول الله ﷺ ایشان را ذات النطاقین نامید).

باب (۵۸): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن

۱۲۶۹ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَأَاهُ. (بخاری: ۲۹۸۷)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ بر الاغی که پالان داشت و روی آن، پارچه ای مخملی انداخته شده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار کرد.

۱۲۷۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَمَعَهُ بِلَالٌ وَمَعَهُ عَثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ حَتَّى أَتَا فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَاقِيَ الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: ۲۹۸۸)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا ﷺ روز فتح مکه، سوار بر شترش، از قسمت بالای شهر مکه در حالی که اسامه بن زید نیز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه رضی الله عنهما که یکی از کلید داران کعبه بود، ایشان را همراهی می کردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانید و به عثمان بن طلحه رضی الله عنه دستور داد تا کلید کعبه را بیاورد. او (کلید را آورد و) در را باز کرد. و رسول خدا ﷺ وارد کعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حدیث شماره ۲۹۲ بیان شد.

باب (۵۹): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن

۱۲۷۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ. (بخاری: ۲۹۹۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود.

باب (۶۰): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند

۱۲۷۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ». (بخاری: ۲۹۹۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در معیت رسول خدا ﷺ بودیم. هر وقت به جای بلندی می رسیدیم، تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می گفتیم و صدایمان بلند می شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر خود رحم کنید زیرا شما فرد کر و غایبی را صدا نمی زنید. او با شماست، به شما نزدیک است و سخنانتان را می شنود. اسمش با برکت و مقامش بالاست».

باب (۶۱): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها

۱۲۷۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا. (بخاری: ۲۹۹۴)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هر گاه، به جای بلندی می رفتیم، الله اکبر و هر گاه از آن پایین می آمدیم، سبحان الله می گفتیم.

باب (۶۲): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید

۱۲۷۴ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا». (بخاری: ۲۹۹۶)

ترجمه: ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بنده ای، مریض یا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت اش را انجام دهد) پاداش اعمالی را که در زمان صحت و اقامت، انجام می داده است، به او می رسد».

باب (۶۳): تنها رفتن به مسافرت

۱۲۷۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُوا مَا سَارَ رَاكِبٌ بَلِيلٍ وَحْدَهُ». (بخاری: ۲۹۹۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور که من می دانم، می دانستند، هیچ کس، به تنهایی در شب، به مسافرت نمی رفت».

باب (۶۴): جهاد، با اجازه والدین

۱۲۷۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحْيٌ وَالِدَاكَ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ». (بخاری: ۳۰۰۴)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت ﷺ پرسید: «آیا پدر و مادرت، زنده اند؟» گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»

باب (۶۵): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

۱۲۷۷ — عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَالنَّاسُ فِي مَبِيَّتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا أَنْ لَا يَتَّقِينَ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتْرٍ أَوْ قِلَادَةً إِلَّا قَطَعَتْ. (بخاری: ۳۰۰۵)

ترجمه: از ابوبشیر انصاری ﷺ روایت است که ایشان در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ بود و هنگام شب که مردم در حال استراحت بودند، رسول الله ﷺ شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده ای در گردن شتری باقی نماند مگر اینکه قطع شود.

باب (۶۶) مسافرت زن، بدون محرم

۱۲۷۸— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ وَلَا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا وَمَعَهَا مُحْرَمٌ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْتُبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا وَخَرَجَتِ امْرَأَتِي حَاجَةً؟ قَالَ: «أَذْهَبُ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». (بخاری: ۳۰۰۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ مردی با زنی (بیگانه) خلوت نکند. و هیچ زنی بدون محرم، به مسافرت نرود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من برای فلان غزوه، ثبت نام شده ام و همسرم می خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو».

باب (۶۷): به زنجیر بستن اسیران

۱۲۷۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ». (بخاری: ۳۰۱۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، از قومی که به زنجیر کشیده شده اند و وارد بهشت می شوند، تعجب می کند».

باب (۶۸): شیخون زدن

۱۲۸۰— عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَانَ وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (بخاری: ۳۰۱۲)

ترجمه: صعبن بن جثامه می گوید: نبی اکرم ﷺ در محل ابواء یا ودان نزد من آمد. از آنحضرت ﷺ درباره مشرکین که بر آنان، شیخون زده می شود و زنان و فرزندانشان نیز کشته می شوند، پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «زنان و کودکانشان نیز جزو آنان هستند».

باب (۶۹): کشتن زنان و کودکان، در جنگ

۱۲۸۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً وَجَدَتْ فِي بَعْضِ مَعَازِي النَّبِيِّ ﷺ مَقْتُولَةً، فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ. (بخاری: ۳۰۱۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که در یکی از غزوات نبی اکرم ﷺ جنازه زنی، پیدا شد. رسول الله ﷺ کشتن زنان و کودکان را امری ناپسند دانست.

باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش، سوزانید

۱۲۸۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ عَلِيًّا ﷺ حَرَّقَ قَوْمًا، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَاتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». (بخاری: ۳۰۱۷)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که به ایشان، اطلاع دادند که علی بن ابی طالب ﷺ عده ای (از مرتدین) را سوزانده است. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: اگر من (بجای او) می بودم، آنها را نمی سوزاندم. زیرا نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم را با عذاب خدا (آتش) عذاب ندهید». بلکه آنها را می کشتم همانطور که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، دینش را تغییر داد، او را بکشید».

باب (۷۱)

۱۲۸۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرِيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ». (بخاری: ۳۰۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران را مورچه ای گزید. به دستور او، لانه مورچه ها را سوختند. خداوند، به او وحی فرستاد که تو را مورچه ای گزید و تو یکی از امتها را که تسبیح می گفتند، به آتش کشیدی».

باب (۷۲): سوزاندن خانه ها و نخلستانها

۱۲۸۴— عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ؟» وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمٍ يُسَمَّى: كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ. قَالَ: فَأَنْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لَا أَتُبْتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ تَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا». فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجُوفٌ أَوْ أَجْرَبٌ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرَجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ. (بخاری: ۳۰۲۰)

ترجمه: جریر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی کنی؟» قابل ذکر است که ذوالخلصه، خانه ای در قبیله خثعم بود که به آن، کعبه یمانی می گفتند. جریر می گوید: من همراه صد و پنجاه تن از سواران ماهر قبیله احمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمی توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا ﷺ به سینه ام زد طوریکه آثار انگشتانش را بر سینه ام مشاهده کردم و چنین دعا کرد: «خدا! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان.»

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شکستم و به آتش کشیدم. سپس یکی نزد رسول الله ﷺ فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته ام (بر اثر سوختن، پایه هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). آنگاه رسول خدا ﷺ پنج بار برای مردان و اسبهای بنی احمس، دعای خیر و برکت نمود.

باب (۷۳): جنگ، فریبکاری است

۱۲۸۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَفَيْصَرُ لِيَهْلِكَ ثُمَّ لَا يَكُونُ فَيْصَرُ بَعْدَهُ، وَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَسَمِيَ الْحَرْبَ خُدْعَةً. (بخاری: ۳۰۲۷-۳۰۲۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرای نخواهد آمد. قیصر، هلاک خواهد شد و بعد از او قیصری نخواهد آمد و گنج های آنها در راه خدا تقسیم خواهد شد». همچنین آنحضرت صلی الله علیه و آله جنگ را فریبکاری خواند.

باب (٧٤): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ

١٢٨٦ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى الرَّجَالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخَطُّفْنَا الطَّيْرُ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَانَاهُمْ فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ». فَهَزَمُوهُمْ. قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ قَدْ بَدَتْ خَلَاخِلُهُنَّ وَأَسْوَفُهُنَّ رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْعَنِيمَةَ أَيُّ قَوْمٍ، الْعَنِيمَةَ ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أَنْسَيْتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَنَاتَيْنَ النَّاسَ فَلَنُصَيِّبَنَّ مِنَ الْعَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مِنْهُمْ مِينَ.

فَذَلِكَ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلًا، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَنَهَاهُمْ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عَمْرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لِأَحْيَاءِ كُلِّهِمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمَ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مِثْلَةَ لَمْ أَمْرٌ بِهَا وَلَمْ تَسْؤِنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ: أَعْلُ هُبْلُ أَعْلُ هُبْلُ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَلَا تُجِيبُوا لَهُ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ». قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعِزَّةَ وَلَا

عَزَى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا تُجِيبُوا لَهُ؟» قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ». (بخاری: ۳۰۳۹)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز جنگ احد، عبد الله بن جبیر را فرمانده پیاده نظامهای تیر انداز که تعدادشان پنجاه نفر بود، تعیین کرد و فرمود: «اگر دیدید که پرندگان بر سر لاشه ما آمده اند، تا زمانی که کسی را نزد شما نفرستاده ام، جایتان را ترک نکنید. و اگر دیدید که ما کفار را شکست دادیم و روی جنازه هایشان، راه می رویم، باز هم تا شخصی نزد شما نفرستاده ام، جایتان را ترک نکنید».

راوی می گوید: مسلمانان، کفار را شکست دادند و سوگند به خدا که من زنانشان را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند و در حالی که ساقها و پای برنجن های آنان آشکار بود، فرار می کردند.

در این هنگام، یاران عبد الله بن جبیر صدا زدند: غنیمت، ای مردم! غنیمت. یاران شما پیروز شدند. چرا منتظرید؟ عبد الله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول الله صلی الله علیه و آله به شما چه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم می رویم و سهم خود را از غنیمت، برمی داریم. هنگامی که آنجا رفتند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند. (زیرا کفار از این فرصت، استفاده کرده و از پشت به آنان، حمله کردند). در نتیجه، مسلمانان، شکست خورده، برگشتند.

اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان بقایای آخرین گروه، آنان را صدا می زد. در کنار نبی اکرم صلی الله علیه و آله فقط دوازده نفر باقی مانده بود. کفار، هفتاد نفر از ما را کشتند. قابل ذکر است که پیامبر و یارانش، در جنگ بدر یکصد و چهل نفر را کشته و اسیر کردند که از آن میان، هفتاد کشته و هفتاد نفر دیگر، اسیر بودند.

در آن اثنا، ابوسفیان، سه بار، فریاد زد: آیا محمد در میان شماست؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نداد کسی جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفیان سه بار، فریاد زد: آیا فرزند ابوقحافه (ابوبکر) در میان شماست؟ همچنین سه بار دیگر، فریاد زد: آیا فرزند خطاب (عمر) در میان شماست؟ و سرانجام، رو به یارانش کرد و گفت: این سه نفر، کشته شده اند.

اینجا بود که عمر، کنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا که دروغ می گویی، ای دشمن خدا! کسانی را که تو نام بردی و باعث خشم و ناراحتی ات می شوند، همگی زنده اند.

ابوسفیان گفت: این روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شکست و پیروزی دارد. افرادی را در میان کشته شدگان می یابید که مثله شده اند. من چنین دستوری نداده ام. ولی از این کار، ناراحت نیستم. سپس شروع به رجز خوانی کرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا جوابش را نمی دهید؟» صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگوئید: الله، بالاتر و بزرگتر است». ابوسفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید. دوباره نبی اکرم ﷺ فرمود: آیا جوابش را نمی دهید؟ صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگوئید: الله، مولای ماست و شما مولایی ندارید». (مولا بمعنی یار و یاور است).

باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن

۱۲۸۷ — عَنْ سَلْمَةَ ٱللَّهِ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْعَابَةِ حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِبَنِيّ الْعَابَةِ لَقِيَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا بَكَ؟ قَالَ: أُحْدِثُ لِقَاحَ النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطْفَانُ وَفَرَارَةُ، فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهُ يَا صَبَاحَاهُ، ثُمَّ أُنْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضْعِ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسْوَفُهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عَطَاشٌ وَإِنِّي أَعَجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سَقِيَهُمْ فَأَبْعَثْ فِيهِمْ إِثْرَهُمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكْتَ فَاسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرُونَ فِي قَوْمِهِمْ». (بخاری: ۳۰۴۱)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پیش گرفتم تا اینکه به گردنه جنگل رسیدم. در آنجا، برده عبد الرحمن بن عوف را دیدم. به او گفتم: وای

برتو، اینجا چکار می کنی؟ گفت: شتران شیرده نبی اکرم ﷺ را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طایفه غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زد: یا صباحاه (کلمه ای که هنگام خطر بکار می بردند) طوریکه صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا اینکه به آنها که داشتند شتران را می بردند، رسیدم. شروع به تیر اندازی کردم و می گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران را قبل از اینکه شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوی مدینه منوره می بردم که نبی اکرم ﷺ مرا دید. گفتم: ای رسول خدا! آنان، تشنه هستند زیرا من نگذاشتم که سهمیه شیرشان را بنوشند. لذا عده ای را به تعقیب آنها بفرست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی. پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آنها در میان قومشان پذیرائی می شوند». (از دسترسی ما خارج اند).

باب (۷۶): آزاد کردن اسیران جنگی

۱۲۸۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فُكُّوا الْعَانِيَّ يَغْنِي الْأَسِيرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعَوِّدُوا الْمَرِيضَ». (بخاری: ۳۰۴۶)

ترجمه: ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اسیران را آزاد کنید، گرسنگان را طعام دهید و بیماران را عیادت کنید».

۱۲۸۹ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ». قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَفَكَالُ الْأَسِيرِ وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ. (بخاری: ۳۰۴۷)

ترجمه: ابوجحیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: به علی گفتم: آیا غیر از آنچه در کتاب الله هست، چیزی از وحی، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بجز فهمی که خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنایت می کند و آنچه در این صحیفه هست،

چیز دیگری، وجود ندارد. پرسیدم: در این صحیفه، چیست؟ گفت: احکام دیه، آزادی اسیر و این که مسلمان نباید در قبال کافر، کشته شود.

باب (۷۷): فدیة گرفتن از مشرکین

۱۲۹۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أئِذَنْ فَلَنْتُرِكَ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ، فَقَالَ: «لَا تَدْعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا». (بخاری: ۳۰۴۸)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت می کند که چند مرد انصاری از رسول الله ﷺ اجازه خواستند و گفتند: ای رسول خدا! اجازه بده تا فدیة خواهر زاده مان عباس را به او ببخشیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «یک درهم از آنها هم نبخشید». (این ماجرا مربوط به زمانی است که عباس؛ عموی پیامبر؛ هنوز مسلمان نشده بود و در جنگ بدر، اسیر شد. انصار که در این حدیث، به او خواهر زاده می گفتند بخاطر اینست که مادر عبدالمطلب از انصار بود).

باب (۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود

۱۲۹۱ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْفَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ فَنَفَلَهُ سَلْبَهُ. (بخاری: ۳۰۵۱)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی اللہ عنہ می گوید: رسول خدا ﷺ در سفر بود که جاسوسی از طرف مشرکین آمد و با صحابه نشست و صحبت کرد. سپس، برگشت. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید». سلمه او را کشت و رسول خدا ﷺ اموال آن شخص را به او (سلمه) داد.

باب (۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده

باب (۸۰) آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگی رفتار با آنان

۱۲۹۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَجَعَلَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: «اتُّونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ». وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَنَسِيتُ الثَّلَاثَةَ. (بخاری: ۳۰۵۳)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: روز پنجشنبه و روز پنجشنبه، چه روزی است؟ آنگاه، آنقدر گریه کرد که اشکهایش، سنگریزه ها را تر کرد. سپس گفت: بیماری رسول خدا ﷺ در روز پنجشنبه، شدت یافت و آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید». مردم، دچار اختلاف شدند حالانکه در حضور هیچ پیامبری، اختلاف، شایسته نیست. بعضی گفتند: مگر رسول خدا ﷺ هدیای می گوید؟! (هرگز هدیای نمی گوید. دستورش را اطاعت کنید). رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا به حال خود، رها کنید زیرا آنچه را که من می خواهم از آنچه که شما میخواهید، بهتر است». و آنحضرت ﷺ هنگام رحلت، به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیره العرب، بیرون کنید، به پیک ها و قاصدان، جایزه دهید، همانگونه که من جایزه می دادم». راوی می گوید: وصیت سوم را فراموش کردم.

باب (۸۱): چگونه اسلام بر کودک، عرضه شود؟

۱۲۹۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعَلَّمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». (بخاری: ۳۰۵۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در میان مردم، برخاست و آنطور که شایسته خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم اش را از او بر حذر داشته

است. از آن جمله، نوح نیز قوم اش را بر حذر داشته است. اما من درباره او سخنی می گویم که هیچ پیامبری برای قوم اش نگفته است. دجال، یک چشم و احوال است. ولی خداوند، چنین نیست». (زمانی که دجال می آید، ادعای خدایی می کند).

باب (۸۲): شمارش مردم، توسط امام

۱۲۹۴ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «اَكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالِاسْلَامِ مِنَ النَّاسِ». فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ؟ فَلَقَدْ رَأَيْنَا ابْتِلِينَ حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ لِيُصَلِّيَ وَحَدَّهُ وَهُوَ خَائِفٌ. (بخاری: ۳۰۶۰)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «فهرستی از کسانی که اسلام آورده اند، برایم بنویسید». ما اسامی هزار و پانصد مرد مسلمان را برایش نوشتیم. و به یکدیگر گفتیم: آیا ما هزار و پانصد نفر هستیم و باز هم می ترسیم؟ راوی می گوید: پس از آن، مورد آزمایش قرار گرفتیم تا جایی که از ترس، به تنهایی نماز می خواندیم. (شاید این مطلب، اشاره به فتنه هایی باشد که بعد از رحلت رسول خدا صلى الله عليه وسلم بوقوع پیوست). نووی.

باب (۸۳): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن

۱۲۹۵ — عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ. (بخاری: ۳۰۶۵)

ترجمه: ابوطلحه رضی الله عنه می گوید: هرگاه، نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بر گروهی پیروز می شد، سه شب در میدان جنگ، توقف می کرد.

باب (۸۴): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبه دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

۱۲۹۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۳۰۶۷)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ به آن دست یافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند. همچنین برده ای از ابن عمر فرار کرد و به رومیان پیوست. هنگامی که مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بر رومیان پیروز شدند، خالد بن ولید آن برده را به او باز گردانید.

باب (۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید

۱۲۹۷ — عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحْنَتْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ فَتَعَالَ أَنْتَ وَتَفَرَّ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا فَحَيَّ هَلَا بِكُمْ». (بخاری: ۳۰۷۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بزغاله کوچکی ذبح کرده و یک صاع جو، آرد نموده ام. شما و چند نفر دیگر، تشریف بیاورید. نبی اکرم ﷺ صدا زد و گفت: ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است. پس بیاید و بسیار خوش آمدید.

۱۲۹۸ — عَنْ أُمِّ خَالِدِ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلِيٍّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَنَّهُ سَنَهُ» وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ. قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعَهَا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبِلِي وَأَخْلِفِي ثُمَّ أَبِلِي وَأَخْلِفِي» (بخاری: ۳۰۷۱)

ترجمه: ام خالد دختر خالد بن سعید رضی الله عنهما می گوید: من که جامه ای زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول اکرم ﷺ گفت: «سنه سنه» و این کلمه به زبان حبشی یعنی زیباست، زیباست. ام خالد می گوید: آنگاه، رفتم و سرگرم بازی با مهر نبوت شدم. پدرم با عصبانیت مرا از آن بازداشت. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود: «چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی».

باب (۸۶): خیانت در مال غنیمت

۱۲۹۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ فِيْنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَذَكَرَ الْعُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا نَعَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَعْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَعْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَعْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَعْتُكَ». (بخاری: ۳۰۷۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله میان ما برخاست و از خیانت در غنیمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را در روز قیامت که گوسفندی، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می کند، یا اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می کشد و آن شخص، می گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گویم: نمی توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم که یکی از شما شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می دهد. و آن شخص، می گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گویم: نمی توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم یکی از شما را که طلا و نقره بر دوش دارد و می گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گویم: نمی توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و یا نبینم یکی از شما را که قطعه پارچه ای بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در می آید و آن شخص، میگوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می گویم: نمی توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.»

باب (۸۷): خیانت اندک در امانت

۱۳۰۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةٌ، فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا. (بخاری: ۳۰۷۴)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی بنام کرکره که امین اموال رسول خدا ﷺ بود، فوت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقیق کردند. سپس دریافتند که او عبایی از مال غنیمت، دزدیده است.

باب (۸۸): استقبال از مجاهدین

۱۳۰۱ — عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ لِابْنِ جَعْفَرٍ ﷺ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلْنَا وَتَرَكَكَ. (بخاری: ۳۰۸۲)

ترجمه: ابن ابی ملکیه می گوید: فرزند زبیر به فرزند جعفر گفت: آیا به خاطر داری که من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ﷺ رفتیم؟ گفت: بلی، ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد.

۱۳۰۲ — عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ: ذَهَبْنَا نَتَلَقِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصَّبِيَّانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ. (بخاری: ۳۰۸۳)

ترجمه: سائب بن یزید ﷺ می گوید: ما برای استقبال رسول خدا ﷺ همراه کودکان به ثنیة الوداع رفتیم.

باب (۸۹): دعای برگشتن از جهاد

۱۳۰۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَةً مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُبَيْبٍ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَافْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ

الْمَرْأَةَ». فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا، فَرَكِبَا
وَاکْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيُونَ تَائِبُونَ عَبَادُونَ لِرَبِّنَا
حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ. (بخاری: ۳۰۸۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله از عسفان برمی گشتیم.
آنحضرت صلی الله علیه و آله سوار بر شترش بود و صفیه دختر حیی (همسرش) را پشت سر خود، سوار کرده
بود. شتر لغزید و هر دوی آنها به زمین افتادند.

ابوطلحه جلو پرید و گفت: ای رسول الله! خداوند مرا فدایت گرداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«مواظب صفیه باش». ابوطلحه چادری بر چهره اش گذاشت و بسوی صفیه رفت و آن چادر را
روی او انداخت. سپس، مرکب شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوی می گوید: ما آنحضرت صلی الله علیه و آله را احاطه کردیم و براه افتادیم. و هنگامی که به مدینه
نزدیک شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را می خواند «آیُونَ تَائِبُونَ عَبَادُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» یعنی
توبه کنان و عبادت کنان در حالی که پروردگاران را حمد و ثنا می گوئیم، باز می گردیم. و
همچنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را تکرار می کرد تا اینکه وارد مدینه شد.

باب (۹۰): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

۱۳۰۴ — عَنْ كَعْبِ بْنِ كَعْبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضَحَّى دَخَلَ
الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ. (بخاری: ۳۰۸۸)

ترجمه: کعب رضی الله عنه می گوید: هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله هنگام چاشت از سفر برمی گشت،
وارد مسجد می شد و قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز می خواند.

باب (۹۱): فرض ادای خمس

۱۳۰۵ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا نُورَثُ مَا
تَرَكَنَا صَدَقَةً». وَكَانَ يُنْفِقُ مِنْ مَالِ الْفَيْءِ الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً
سَنَّتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ
مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِيَاذِنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟

قالوا: نعم. وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عُثْمَانُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. وَذَكَرَ حَدِيثَ عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَ مُنَازَعَتَهُمَا وَ لَيْسَ الْإِثْيَانُ بِهِ فِي شَرْطِنَا. (بخاری: ۳۰۹۴)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از ما ارث برده نمی شود. آنچه ما باقی می گذاریم، صدقه است». و آنحضرت صلی الله علیه و آله از مال فی (مالی که بدون جنگ از کفار بدست می آید) که خداوند به ایشان عنایت کرده بود، نفقه یک سال خانواده اش را جدا می کرد و باقیمانده آنرا در بیت المال می گذاشت. سپس عمر بن خطاب رضی الله عنه به صحابه ای که در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدایی که آسمان و زمین به اجازه او استوارند، سوگند می دهم آیا این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی.

قابل ذکر است که در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص، حضور داشتند.

سپس راوی اختلاف میان علی و عباس رضی الله عنهما را در مورد فی ذکر کرد که آوردن آن در اینجا ضرورتی ندارد.

باب (۹۲): آنچه درباره آثار باقیمانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تبرک جستن به آنها آمده است

۱۳۰۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَخْرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالَانِ، فَتَحَدَّثَتْ أَنَّهُمَا نَعْلَا النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۳۱۰۷)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که ایشان یک جفت کفش رنگ و رو رفته را که دارای بندهای لای انگشتی بودند، به یارانش نشان داد و گفت: اینها کفشهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

۱۳۰۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ: فِي هَذَا نَزَعَ رُوحُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةَ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ. (بخاری: ۳۱۰۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان چادر کلفتی را بیرون آورد و گفت: روح نبی اکرم ﷺ در این چادر، از او جدا شد. و در روایتی دیگر، چنین آمده است که عایشه رضی الله عنها ازار کلفتی را که در یمن ساخته می شود و چادری را که مردم به آن «ملبّد» می گویند، بیرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا ﷺ در این ها از او جدا شد).

۱۳۰۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ قَدْحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ، فَأَتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ. (بخاری: ۳۱۰۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: کاسه نبی اکرم ﷺ شکست. پس شکاف آنرا با سیمی از نقره بست.

باب (۹۳): خدا می دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسیم کننده)

هستم

۱۳۰۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِّنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا. فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلَامٌ فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحْسَنَتِ الْأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ». (بخاری: ۳۱۱۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: کنیه تو را ابو القاسم نمی گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب فرزندی شده ام و او را قاسم، نام نهادم. انصار می گویند: کنیه تو را ابو القاسم نمی گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی گردانیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار، کار خوبی کرده اند. نام مرا بر خود، بگذارید ولی کنیه مرا برای خود، انتخاب نکنید. نام من، قاسم است.

۱۳۱۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلَا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ». (بخاری: ۳۱۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من عطا كنفه چیزى به شما و بازدارنده آن از شما نیستم. بلکه من، قاسم هستم و آنچه را که به آن، امر شده ام، تقسیم می نمایم».

۱۳۱۱ — عَنْ خَوْلَةَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۳۱۱۸)

ترجمه: خوله انصاری رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف می کنند. بدین جهت، روز قیامت، آتش، نصیب شان می شود».

باب (۹۴): مال غنیمت برای شما حلال شده است

۱۳۱۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعَنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَّ بِهَا وَلَمَّا بَيْنَ بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خِلْفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلَادَهَا، فَغَزَا فِدْنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْعَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْني النَّارَ لِنَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمَهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا فَلْيَبَايِعَنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ، فَلْيَبَايِعَنِي قَبِيلَتِكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنْ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتْ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْعَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجَزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا». (بخاری: ۳۱۲۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می خواست به جنگی برود. به قومش گفت: کسی که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه اش نیاورده است و می خواهد او را به خانه بیاورد. و نیز کسی که خانه ای ساخته و سقفش را نزده

است. همچنین، کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می باشد، مرا همراهی نکند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر یا حول و حوش آن وقت، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. خدایا! آن را برای ما ثابت نگهدار. خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که خداوند، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. (هنگام بیعت) دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. گفت: سرقت توسط قبیله شما انجام گرفته است. قبیله ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. گفت: شما سرقت کرده اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه آن اموال را خورد و نابود ساخت. آنگاه، خداوند که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت».

۱۳۱۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً وَهُوَ فِيهَا قَبِيلَ نَجْدٍ، فَعَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سِيَاهُمُ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفِلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا. (بخاری: ۳۱۳۴)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ گروهی را بسوی نجد برای جهاد، فرستاد که او نیز همراه آنان بود. آنها شتران زیادی به غنیمت گرفتند که سهم هر کدام، یازده یا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر یک از آنها، یک شتر دیگر نیز جایزه داده شد.

۱۳۱۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اَعْدِلْ. فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ». (بخاری: ۳۱۳۸)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول خدا ﷺ مال غنیمتی را در محلی بنام جعرانه، تقسیم می کرد که مردی به او گفت: عدالت کن. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر عدالت نکنم، بدبخت می شوم».

۱۳۱۵ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السُّكُكِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: مَنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ السَّبْيِ، قَالَ: أَذْهَبَ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ. (بخاری: ۳۱۴۴)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از اسیران غزوه حنین، دو کنیز به عمر بن خطاب ﷺ تعلق گرفت. وی آنها را در یکی از خانه های مکه، نگهداری می کرد. راوی می گوید: رسول خدا ﷺ بر اسرای غزوه حنین، منت گذاشت (آنها را آزاد کرد) آنان در کوچه ها، شروع به دویدن کردند. عمر گفت: ای عبد الله! ببین چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا ﷺ بر اسیران، منت نهاده است (آنها را آزاد کرده است). عمر گفت: برو و آن دو کنیز را هم آزاد کن.

۱۳۱۶ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِعُغْلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعِ مِنْهُمَا، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ، هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسْبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَعَمَزَنِي الْآخَرُ فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلَا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ أَنْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ؟» قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا؟» قَالَا: لَا. فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كِلَاكُمَا قَتَلَهُ، سَأَلْتُهُ

لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجَمُوحِ». وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْجَمُوحِ. (بخاری: ۳۱۴۱)

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می گوید: روز بدر که در صف جنگ ایستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم. ناگهان دیدم که دو نوجوان انصاری در اطرافم قرار دارند. آرزو کردم که ای کاش در میان افراد قوی تری قرار می گرفتم. یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می شناسی؟ گفتم: بلی. ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می دهد. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر یک از ما که نزدیک تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می زد. گفتم: او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله را از ماجرا آگاه ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند؟» هر یک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده اید؟» گفتند: خیر. آنحضرت صلی الله علیه و آله به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته اید. ولی ساز و برگ جنگی او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق می گیرد». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

۱۳۱۷— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ». (بخاری: ۳۱۴۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من به قریش، بذل و بخشش می کنم تا دلشان را بدست آورم. زیرا آنان به دوران جاهلیت نزدیک اند». (تازه مسلمان اند)

۱۳۱۸— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالًا مِنْ قُرَيْشِ الْمِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدْعُنَا وَسَيُؤْفِنَا تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ أَنَسٌ: فَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ

إِلَى الْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ؟» قَالَ لَهُ فَقَهَاؤُهُمْ أَمَّا ذُوو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا. (بخاری: ۳۱۴۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که خداوند، اموال هوازن را به صورت فی (بدون جنگ) در اختیار رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرار داد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع به تقسیم آنها نمود طوری که به برخی از مردان قریش، صد شتر می داد، گروهی از انصار گفتند: خداوند، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را ببخشد. به قریش، بذل و بخشش می کند و ما را که خون آنها از شمشیرهایمان می چکد، رها می سازد.

انس رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که این سخن به سمع رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسید، کسی را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خیمه ای چرمین، جمع نمود و احدی غیر از آنها را بدانجا دعوت نکرد. هنگامی که همه جمع شدند، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نزد آنان آمد و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟! خردمندان انصار گفتند: ای رسول خدا! عاقلان ما چیزی نگفته اند.» (برای دانستن بقیه ماجرا، به حدیث شماره ۴۳۳۴ صحیح بخاری مراجعه نمایید).

۱۳۱۹ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ مُقْبِلًا مِنْ حُنَيْنٍ عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْأَعْرَابُ يُسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمْرَةَ فَخَطَفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي فَلَوْ كَانَ عَدُوُّ هَذِهِ الْعِضَاءِ نَعْمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بِحِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلَا جَبَانًا.» (بخاری: ۳۱۴۸)

ترجمه: از جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ روایت است: هنگامی که ایشان همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و گروهی از مردم از غزوه حنین، برمی گشت، اعراب بادیه نشین به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هجوم آوردند و از او درخواست مال کردند تا جایی که او را مجبور ساختند تا زیر درختی بنام ام غیلان (درختی تنومند و خاردار) برود.

ردای رسول خدا ﷺ به آن درخت، بند آمد. پیامبر خدا ﷺ توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بدهید. اگر به اندازه این درختان، گوسفند وجود می داشت، بین شما تقسیم می کردم. آنگاه، می دانستید که من، بخیل و دروغگو و بزدل نیستم.

۱۳۲۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظٌ الْحَاشِيَّةِ، فَأَذْرَكُهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَرَتْ بِهِ حَاشِيَّةُ الرَّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ.
(بخاری: ۳۱۴۹)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: بانی اکرَم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قدم می زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوری که من به گردن نبی اکرَم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نگاه کردم و اثر حاشیه چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند.

۱۳۲۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ آتَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَأَعْطَى عَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى أَنَسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَأَثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُوْذِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبِرَ». (بخاری: ۳۱۵۰)

ترجمه: عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرَم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روز غزوه حنین، تعدادی از مردم را در تقسیم اموال، ترجیح داد. بعنوان نمونه، به هر یک از اقرع بن حابس و عینیه، صد شتر داد. و به تعدادی از اشراف عرب نیز چنین بذل و بخششی نمود و آنها را نیز در تقسیم، ترجیح داد. یکی گفت: بخدا سوگند، در این تقسیم، عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مدنظر نبوده است. گفتم:

بخدا سوگند، نبی اکرم ﷺ را با خبر خواهم ساخت. سپس، نزد آنحضرت ﷺ رفتم و ایشان را مطلع ساختم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می کند. رحمت خدا بر موسی علیهِ السَّلَام باد که بیشتر از این، مورد اذیت و آزار قرار گرفت ولی صبر کرد».

باب (۹۵): خوردنی هایی که در جنگ بدست می آید

۱۳۲۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نُصِيبُ فِي مَعَازِينَا الْعَسَلُ وَالْعِنَبَ فَنَأْكُلُهُ وَلَا نَرْفَعُهُ. (بخاری: ۳۱۵۴)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در غزواتی که شرکت می کردیم، عسل و انگور بدست می آوردیم و آنها را می خوردیم و جمع آوری نمی کردیم.

باب (۹۶): صلح با ذمی ها و حربی ها و گرفتن جزیه از آنان

۱۳۲۳ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَةً: فَرَّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ. وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجَزِيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ. (بخاری: ۳۱۵۶، ۳۱۵۷)

ترجمه: از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که او یک سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنین نوشت: مجوسیهایی را که با محارم خود، ازدواج کرده اند، از یکدیگر جدا کنید. باید گفت: که عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از مجوس، جزیه نمی گرفت تا زمانی که عبد الرحمن بن عوف رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گواهی داد که رسول الله ﷺ از مجوس هجر، جزیه گرفت. (آنگاه عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دستور داد تا از آنها جزیه بگیرند).

۱۳۲۴ — عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ حَلِيفُ لِبْنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي

بِجَزَائِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالِحَ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعِلَاءَ بَنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَوْهُمْ وَقَالَ: «أَطُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسْرُكُمْ فَوَاللَّهِ لَأَلْفَقْرٌ أَخَشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ أَخَشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكَتَهُمْ».

(بخاری: ۳۱۵۸)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاری رضی اللہ عنہ که هم پیمان بنی عامر بن لوی و از بدری ها است، می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم ابو عبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابو عبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خیر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم خواندند و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می کنم شما شنیده اید که ابو عبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، ای رسول خدا. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمی ترسم بلکه از آن بیم دارم که دروازه های دنیا به روی شما باز شود همانطور که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همانطور که آنان را هلاک کرد».

۱۳۲۵ — عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْئَاءِ الْأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَاسْلَمَ الْهَرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَعَاذِي هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَكُلُّهُ جَنَاحَانِ وَكُلُّهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ بِجَنَاحِ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ

الْجَنَاحُ الْآخِرُ نَهَضَتِ الرَّجُلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرَّجُلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى وَالْجَنَاحُ فَيَصْرُ وَالْجَنَاحُ الْآخِرُ فَارِسُ، فَمُرَّ الْمُسْلِمِينَ فَيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى. وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةٍ قَالَ: فَدَبَبْنَا عُمَرَ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانُ بْنُ مُقَرِّنٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلٌ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمَنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُعْبِرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعْرَ وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيَّنَّا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِينَ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِينَا رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْحِزْبَةَ وَأَخْبَرَنَا نَبِينَا ﷺ عَنْ رَسُولِهِ رَبِّنَا أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرِ مِثْلَهَا قَطُّ وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابِكُمْ. فَقَالَ النُّعْمَانُ: رَبِّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنْذِمَكَ وَلَمْ يُخْزِكَ وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ انْتظَرَ حَتَّى تَهْبِ الْأَرْوَاحُ وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ.

(بخاری: ۳۱۶۰، ۳۱۵۹)

ترجمه: از عمر رضی اللہ عنہ روایت است که ایشان، مردم را برای جهاد با مشرکین به شهرهای بزرگ، فرستاد. هر زمان، مسلمان شد. عمر گفت: در مورد این جنگ‌هایم از تو نظر خواهی می‌کنم. هر زمان گفت: بلی، مثال جنگ و مثال کسانی که دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده ای است که سر و دو بال و دو پا دارد. پس اگر یکی از بالهایش بشکند، با دو پا و یک بال و سر، بلند می‌شود. و اگر بال دیگرش هم بشکند، با دو پا و سر، بلند می‌شود. اما اگر سرش بشکند، پاهای، بالها و سرش، همه از بین می‌روند. پس کسری، سر، و قیصر، یک بال، و فارس، بال دیگر آن است. به مسلمانان، دستور دهید تا بسوی کسری بروند.

دو تن از راویان، بنام بکر و زیاد می‌گویند: جبیر بن حیه گفت: آنگاه، عمر با جدیت هر چه تمام تر، ما را فرا خواند و نعمان بن مقرن را بعنوان فرمانده ما تعیین نمود. سپس براه افتادیم تا اینکه به سرزمین دشمن رسیدیم. آنجا با فرماندار کسری که همراه چهل هزار تن بیرون آمده

بود، مواجه شدیم. مترجمی برخاست و گفت: یکی را بفرستید تا با او سخن بگویم. مغیره گفت: هر چه می خواهی، پرس. گفت: شما که هستید؟ مغیره گفت: ما گروهی از عرب ایم که بشدت گرفتار شقاوت و بدبختی بودیم، از شدت گرسنگی، پوست حیوانات و هسته خرما را می مکیدیم و لباسهای مویی و پشمی، می پوشیدیم و سنگها و درختان را عبادت می کردیم. در این حالت، بسر می بردیم که پرودگار آسمانها و زمین ها - تعالی ذکره و جلّت عظمته - پیامبری را که پدر و مادرش را می شناسیم، از میان ما بسوی ما فرستاد. آنگاه، پیامبر ما که فرستاده پرودگار ماست به ما دستور داد که با شما بجنگیم تا تنها خدا را عبادت کنید یا جزیه بدهید. پیامبر ما پیام پرودگارمان را به ما رسانید که هر یک از ما کشته شود، به بهشتی می رود که هرگز نعمتهایی مانند آنرا کسی ندیده است. و هر کس از ما که زنده بماند، بر شما حکومت خواهد کرد.

نعمان (به مغیره که خواهان آغاز فوری جنگ بود) گفت: چه بسا در چنین غزواتی همراه رسول خدا ﷺ بوده ای و هرگز پشیمان نشده و هیچگونه سستی، بخود راه نداده ای. من هم که در جنگها همراه رسول خدا ﷺ بودم، اگر آنحضرت ﷺ در اول روز نمی جنگید، صبر می کرد تا بادها بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز می نمود).

باب (۹۷): اگر امام با پادشاهی صلح کند، آیا صلح با رعیتش نیز بحساب می آید؟

۱۳۲۶ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَعْلَةً بَيْضَاءَ وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِيحْرِهِمْ.
(بخاری: ۳۱۶۱)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در جنگ تبوک، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. پادشاه ایله، یک اسب سفید و یک چادر به پیغمبر خدا ﷺ هدیه داد. آنحضرت ﷺ نیز برای مملکتش، امان نامه نوشت.

باب (۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد

۱۳۲۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا».

(بخاری: ۳۱۶۶)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، فرد معاهدی (کافری که با مسلمانان، عهد و پیمان بسته است) را بکشد، بوی بهشت به مشامش نمیرسد. گفتنی است که بوی بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام می رسد».

باب (۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می شوند؟

۱۳۲۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَتَحَتْ خَيْبَرَ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودٍ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ؟» قَالُوا: فُلَانٌ. فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ بِلِأَبُوكُمْ فُلَانٍ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي آبِينَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟» قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا ثُمَّ تَخْلِفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اخْسُؤُوا فِيهَا وَاللَّهِ لَا تَخْلِفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمَّ؟» قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ؟» قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. (بخاری: ۳۱۶۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگام فتح خیبر، به نبی اکرم ﷺ (گوشت) گوسفندی را که زهر آلود شده بود، هدیه دادند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیانی را که اینجا هستند، جمع کنید». هنگامی که جمع شدند، رسول اکرم ﷺ فرمود: «من در مورد چیزی از شما می پرسم آیا در این باره، راست می گوئید؟ گفتند: بلی. نبی اکرم ﷺ پرسید: «پدر شما کیست؟ گفتند: فلانی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «دروغ می گوئید بلکه پدر شما فلانی است». گفتند: راست می

گویی. رسول خدا ﷺ دوباره پرسید: «اگر در مورد چیزی از شما پرسیم، راست می گوئید؟» گفتند: بلی، ای ابو القاسم. و اگر دروغ بگوئیم، شما می دانید همانطور که در مورد پدرمان، دانستید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسانی، اهل دوزخ اند؟» گفتند: ما زمانی کوتاه در دوزخ بسر می بریم. سپس شما در آنجا جانشین ما می شوید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «در آن، خوار و ذلیل شوید. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشین شما نخواهیم شد.» سپس پرسید: «اگر از شما در مورد چیزی پرسیم، آیا در این باره، راست می گوئید؟» گفتند: بلی، ای ابو القاسم. رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا این (گوشت) گوسفند را زهر آلود کرده اید؟» گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ پرسید: «انگیزه شما از این کار چه بود؟» گفتند: قصد ما این بود که اگر دروغگو باشی، از دست تو نجات پیدا می کنیم. و اگر پیامبر خدا باشی، ضرری به تو نمی رسد.

باب (۱۰۰): صلح با مشرکین در مقابل مال و چیزهای دیگر و گناه کسی که به پیمانش، پایبند نباشد

۱۳۲۹ — عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودٍ بْنُ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قِتِيلًا، فَدَفَنَهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحَوِيصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبُرَ كَبْرٌ» وَهُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ أَوْ صَاحِبَكُمْ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَر؟ قَالَ: «فَتُبْرِيكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ؟ فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ. (بخاری: ۳۱۷۳)

ترجمه: سهل بن ابی حثمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح بسر می بردند، عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بن زید به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، محیصه نزد عبد الله بن سهل آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبد الرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود بنام های محیصه و حویصه نزد نبی اکرم ﷺ رفتند. و عبد الرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار تا بزرگتر

از تو سخن بگوید». او سکوت کرد. پس آندو (که بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا سوگند یاد می کنید که قاتل را می شناسید؟» گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده ایم؟!

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می کنند و دست شما را کوتاه می سازند». گفتند: چگونه سوگند قومی را که کافرند، قبول کنیم؟ سرانجام، رسول خدا ﷺ از اموال خود (یا اموالی که نزدش وجود داشت) خونبهایش را پرداخت.

باب (۱۰۱): آیا ذمی ای که جادو کند، معاف می شود؟

۱۳۳۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. (بخاری: ۳۱۷۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوری که خیال می کرد کاری را انجام داده است در حالی که انجام نداده بود.

باب (۱۰۲): نرس از خیانت

۱۳۳۱ — عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمَ فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقَعَاصِ الْعَنْمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظِلُّ سَاحِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلْتَهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَعْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». (بخاری: ۳۱۷۶)

ترجمه: عوف بن مالک ﷺ میگوید: در غزوه تبوک نزد نبی اکرم ﷺ که در خیمه چرمینی نشسته بود، رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شش چیز را قبل از فرا رسیدن قیامت، بخاطر داشته باش: ۱- مرگ من ۲- فتح بیت المقدس ۳- مرگ و میر بسیار زیاد شما مانند وبایی که در گوسفندان بیفتد. ۴- کثرت مال تا جاییکه به یک شخص، صد دینار می دهند باز هم ناراحت است. ۵- فتنه ای که وارد همه خانه های عرب می شود. ۶- صلح میان شما و رومی ها. سپس،

آنان خیانت می کنند و با هشتاد پرچم که زیر هر کدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله می کنند».

باب (۱۰۳): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند

۱۳۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ. (بخاری: ۳۱۸۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که ایشان (خطاب به مردم) گفت: زمانی که شما هیچ دینار و درهمی بعنوان جزیه دریافت نکنید، چه حالی خواهید داشت؟ گفتند: ای ابوهریره! چگونه فکر می کنی که چنین اتفاقی بیفتد؟ گفت: بلی، سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، این، سخن صادق مصدوق (رسول خدا ﷺ) است. پرسیدند: چرا چنین می شود؟ گفت: به عهد و پیمان خدا و رسولش، هتک حرمت می شود (مردم، ظلم و ستم می کنند) آنگاه، خداوند دل‌های کافران ذمی را سخت می گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختیار دارند (جزیه) سر باز می زنند.

باب (۱۰۴): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می کند

۱۳۳۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوْاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَحَدُهُمَا: «يُنْصَبُ» وَقَالَ الْآخَرُ: «يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ». (بخاری: ۳۱۸۷)

ترجمه: عبد الله و ثابت، هر دو از انس رضی الله عنه روایت می کنند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد» و به قول یکی از راویان، آنحضرت ﷺ فرمود: «به اهتزاز در می آید». و به قول راوی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت بوسیله آن، شناخته می شود».

۵۴- کتاب آغاز آفرینش

باب (۱): خداوند متعال می فرماید: اوست که آفرینش را آغاز کرده

است و سپس، باز می گرداند

۱۳۳۴- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَفْرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ، أُبَشِّرُكُمْ». قَالُوا: بَشِّرْنَا فَأَعْطِنَا، فَتَعَيَّرَ وَجْهَهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبُلُوا الْبَشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبَلْنَا. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ، رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ. لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. (بخاری: ۳۱۹۰)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنهما می گوید: گروهی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بشارت باد شما را ای بنی تمیم». آنان گفتند: (ای رسول خدا!) ما را بشارت دادی. پس چیزی به ما عطا کن. از شنیدن این سخن، چهره پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد. سپس، اهل یمن نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای اهل یمن! بشارت را بپذیرید زیرا که بنی تمیم آنرا نپذیرفتند». آنها گفتند: بپذیرفتیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن از آغاز آفرینش و عرش خدا کرد. در آن اثنا، مردی آمد و گفت: ای عمران! شترت فرار کرد. عمران می گوید: ای کاش! بر نمی خاستم.

۱۳۳۵- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَافَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقَتْ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا. (بخاری: ۳۱۹۱)

ترجمه: عمران ﷺ در روایتی دیگر، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش خدا روی آب، قرار داشت. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید».

عمران بن حصین می گوید: در این اثنا، کسی صدا زد که ای فرزند حصین! شترت، رفت. من، براه افتادم و دیدم که سراب میان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم که شتر را رها می کردم (و از مجلس رسول خدا ﷺ بر نمی خاستم).

۱۳۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتَمُنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتَمَنِي وَيُكْذِبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَا شَتَمَهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي.» (بخاری: ۳۱۹۳)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « خداوند متعال می فرماید: آدمی زاد، مرا دشنام می دهد. حال آنکه شایسته او نیست که مرا دشنام دهد. همچنین آدمی زاد، مرا تکذیب می کند حال آنکه شایسته او نیست. اما دشنامش، این است که می گوید: خدا فرزند دارد. و تکذیب اش، این است که می گوید: خداوند مرا مانند آفرینش اول، دوباره زنده نمی کند.»

۱۳۳۷ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي.» (بخاری: ۳۱۹۴)

ترجمه: همچنین از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابش (لوح محفوظ) که نزد او و بالای عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد.»

باب (۲): آنچه درباره هفت زمین آمده است

۱۳۳۸ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ.» (بخاری: ۳۱۹۷)

ترجمه: ابوبکره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به وضع اولش که خداوند، آسمانها و زمین (هفت آسمان و هفت زمین) را آفرید، برگشته است. سال، دوازده ماه است که

چهار ماه از آنها، ماههای حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم، پشت سر هم قرار دارند. و ماه رجب (قبیله) مضر که میان جمادی الثانی و شعبان، قرار دارد».

باب (۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است

۱۳۳۹ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا وَتَسْتَأْذِنُ فَلَا يُؤْذَنُ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». (بخاری: ۳۱۹۹)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آیا می دانی که خورشید به کجا می رود؟» گفتم: خدا و رسولش، بهتر می دانند. فرمود: «می رود تا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می خواهد. و به او اجازه می دهند. بزودی زمانی فرا می رسد که می خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی شود و اجازه می خواهد ولی به او اجازه نمی دهند و می گویند: از همان جایی که آمده ای، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغرب، طلوع می کند. همانطور که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالب و داناست».

۱۳۴۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكْوَرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۳۲۰۰)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، خورشید و ماه به هم پیچیده می شوند و نورشان از بین می رود».

باب(۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او ذاتی است که ابرها را
برای مژده دادن، پیشاپیش رحمت خود می فرستد (اعراف: ۵۷)

۱۳۴۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةَ فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهَهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَفْتُهُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ...﴾» (بخاری: ۳۲۰۶)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ پاره ابری را در آسمان می دید، به جلو و عقب می رفت. از خانه بیرون می شد و دوباره بر می گشت و چهره اش، دگرگون می شد. و همین که باران از آسمان می بارید، این حالت اش، بر طرف می گردید. عایشه رضی الله عنها علتش را جویا شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «نمی دانم شاید این، مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا دیدند، گفتند: این، ابری است که اکنون بر ما می بارد. (هود گفت): بلکه این، همان چیزی است که شما برای آن، عجله داشتید. بادی است که در آن، عذاب شدیدی نهفته است» (از این جهت می ترسم).

باب(۵): یادی از فرشتگان

۱۳۴۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيَّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۳۲۰۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ که صادق مصدوق است، فرمود: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می شود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل میشود. آنگاه،

خداوند، فرشته ای را می فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند. و می گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می شود. اینجاست که مردی از شما اعمالی انجام می دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیرش، بر او پیشی می گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می دهد. (در نتیجه، به دوزخ می رود) و شخص دیگری از شما عملی انجام می دهد که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می دهد» (در نتیجه، به بهشت میرود).

۱۳۴۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ فَيَحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبُوهُ فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ». (بخاری: ۳۲۰۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد. تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان، ندا می دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان هم او را دوست می دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می گردد».

۱۳۴۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ وَهُوَ السَّحَابُ فَتَذْكُرُ الْأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ فَتَسْتَرْقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ فَتُوجِّهُهُ إِلَى الْكُهَّانِ فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۳۲۱۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می آیند و آنچه را که در آسمانها فیصله شده است، یاد آوری می نمایند. شیاطین، استراق سمع می کنند و سخنانشان را می شنوند و آنها را به کاهنان می رسانند. کاهنان، از سوی خود، صد دروغ به آنها می افزایند و به مردم می گویند».

۱۳۴۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَّأُوا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». (بخاری: ۳۲۱۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هنگامی که روز جمعه فرا می رسد، فرشتگان به هر دری از دروازه های مسجد، مستقر می شوند. و به ترتیب، اسامی کسانی را که وارد مسجد می شوند، می نویسند. و هنگامی که امام برای خواندن خطبه می نشیند، آنها دفترهایشان را جمع می کنند و می آیند و به خطبه، گوش می دهند». (شرح کامل حدیث، در شماره ۴۸۷ جلد اول، آمده است).

۱۳۴۶ — عَنْ الْبَرَاءِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «اهْجُهِمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجَبْرِيلُ مَعَكَ». (بخاری: ۳۲۱۳)

ترجمه: براء رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم به حسان گفت: «مشرکین را هجو کن و جبریل هم تو را کمک می کند».

۱۳۴۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ! هَذَا جَبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لَا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۳۲۱۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می دهد. عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. تو (ای پیامبر) می بینی آنچه راکه من نمی بینم.

۱۳۴۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَجَبْرِيلَ: «أَلَا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا؟» قَالَ فَنَزَلَتْ: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا» الْآيَةَ. (بخاری: ۳۲۱۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم به جبریل گفت: «آیا بیشتر از این، به دیدن ما نمی آیی؟» ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: آنگاه، این آیه، نازل شد:

﴿وَمَا تَنْزِيلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ یعنی ما فقط به فرمان پرودگارت، فرود می آیم. آنچه پیش رو و پشت سر ماست از آن او می باشد.

۱۳۴۹ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَفْرَأْنِي جِبْرِيلَ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ». (بخاری: ۳۲۱۹)

ترجمه: همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «جبریل (نخست) یک نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم که قرائت های بیشتری، به من بیاموزد تا اینکه به هفت قرائت رسید.»

۱۳۵۰ — عَنْ يَعْلَى ﷺ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «وَنَادُوا يَا مَالٍ». (بخاری: ۳۲۳۰)

ترجمه: يعلى ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ بالای منبر، این آیه را چنین خواند: ﴿وَنَادُوا يَا مَالٍ﴾ بجای ﴿يَا مَالِكٌ﴾. یعنی دوزخیان، ندا می دهند و می گویند: ای مالک (نام فرشته نگهبان دوزخ است).

۱۳۵۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلِ بْنِ عَبْدِكُلَالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِ فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بَقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطَبِقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (بخاری: ۳۲۳۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ روایت است که ایشان از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا روزی، سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدللیل بن عبدکلال، عرضه کردم (وخواسته ام را به او گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشته کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می خواهی، انجام می دهم. اگر می خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می آورم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه من امیدوارم که خداوند از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نسازند».

۱۳۵۲ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾ قَالَ: رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ.
(بخاری: ۳۲۳۲)

ترجمه: ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿فَاصْلَةٌ أَوْ بَا مُحَمَّدٍ بِه اندازۀ دو کمان یا کمتر از آن، گردید. پس خداوند، وحی کرد به بنده اش آنچه می خواست وحی کند﴾ می گوید: (منظور جبریل است) رسول اکرم ﷺ جبریل را دید که ششصد بال دارد.

۱۳۵۳ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أَفُقَ السَّمَاءِ. (بخاری: ۳۲۳۳)

ترجمه: ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ یعنی رسول اکرم ﷺ نشانه های بزرگ پروردگارش را دید، می گوید: رسول اکرم ﷺ پارچه سبز رنگی دید که افق آسمان را پوشانیده بود. (احتمالاً اشاره به بالهای جبریل است).

۱۳۵۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلَقَهُ سَادًّا مَا بَيْنَ الْأُفُقِ.
(بخاری: ۳۲۳۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هر کس، گمان کند که محمد ﷺ پروردگارش را دیده است، سخن بزرگی گفته است. ولی رسول خدا ﷺ جبریل را به شکل اصلی اش دید که سراسر افق را پوشانیده بود.

۱۳۵۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضَبَانَ عَلَيْهِمَا لَعْنَتُهُمَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ».
(بخاری: ۳۲۳۳)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فراخواند و زن، اجابت نکند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپری نماید، فرشتگان تا صبح، او را لعنت می کنند».

۱۳۵۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مُوسَى رَجُلًا آدَمَ طَوَالًا جَعَدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَاءَ، وَرَأَيْتُ عَيْسَى رَجُلًا مَرْبُوعًا مَرْبُوعًا إِلَى الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبَطَ الرَّأْسِ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالِدَجَّالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ﴾».
(بخاری: ۳۲۳۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شب اسراء موسی ﷺ را دیدم. او مردی گندم گون، بلند قامت و دارای موهای مجعد بود گویا یکی از مردان قبیله شنوءه است. و عیسی ﷺ را دیدم که دارای قامتی متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمایل به سرخ و سفید می نمود. و موهایی فرو هشته ای داشت. همچنین، مالک؛ نگهبان دوزخ؛ و دجال را دیدم. و آیات دیگری که خداوند به من نشان داد. در همین مورد است که خداوند می فرماید: درباره ملاقات محمد ﷺ با موسی ﷺ شک و تردید، نداشته باش.»

باب (۶): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۵۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». (بخاری: ۳۲۴۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما بمیرد، صبح و شام، جایگاهش، به او عرضه می گردد. اگر بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت، و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود.»

۱۳۵۸ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَأَطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». (بخاری: ۳۲۴۱)

ترجمه: عمران بن حصین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به بهشت، سر زدم و دیدم که اکثر بهشتیان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و دیدم که اکثریت دوزخیان را زنان تشکیل می دهند.»

۱۳۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَيَّ جَانِبَ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟. (بخاری: ۳۲۴۲)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روزی، نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آن عمر بن خطاب است. بیاد غیرت عمر افتادم. پس پشت کردم و رفتم.» عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد تو هم به غیرت می آیم؟!»

۱۳۶۰- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، آتَيْتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبَ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مِخُّ سَوْفِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا». (بخاری: ۳۲۴۵)

ترجمه: همچنین از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اولین گروهی که وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا، آب دهان و بینی نمی اندازند و ادرار و مدفوعی نیز وجود ندارد. ظرفشان از طلا، شانه موهایشان از طلا و نقره، و آتشدانهایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشک است. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می شود. آنان، هیچگونه اختلاف و بغض و کینه ای به یکدیگر ندارند. قلوبشان، قلبی واحد است و صبح و شام، خدا را تسبیح می گویند».

۱۳۶۱- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدَّ كَوَكَبِ إِضَاءَةٍ، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مِخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا لَا يَسْتَقْمُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ». وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. (بخاری: ۳۲۴۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر از ابوهریره آمده است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «و کسانی که بعد از آنان (بعد از گروه اول) وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند درخشانترین ستاره است. قلوبشان، قلبی واحد است. هیچگونه اختلاف و دشمنی با یکدیگر ندارند. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می شود. صبح و شام، خدا را تسبیح می گویند. آنان در بهشت، مریض نمی شوند و آب بینی ندارند». سپس بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در حدیث قبلی گذشت.

۱۳۶۲— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ لَا يَدْخُلُ أَوْلَهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وَجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». (بخاری: ۳۲۴۷)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هفتاد هزار یا هفت صد هزار نفر از امتیان من که چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت می شوند. اولین آنها وارد نمی شود تا زمانی که آخرین آنها وارد نشود». (همه با هم وارد می شوند).

۱۳۶۳— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَهْدَيْ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله جُبَّةً سُدُسٌ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». (بخاری: ۳۲۴۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: عبای ابریشمی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله هدیه دادند حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباسهای ابریشمی، منع می فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت، زیباتر از این است».

۱۳۶۴— وَعَنْهُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجْرَةً يَسِيرُ الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا». (بخاری: ۳۲۵۱)

ترجمه: همچنین از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه آن، حرکت می کند اما نمی تواند آنرا ببیند».

۱۳۶۵— وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه مِثْلُ ذَلِكَ وَقَالَ: «أَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿وَوَظِلٌّ مَمْدُودٌ﴾». (بخاری: ۳۲۵۳)

ترجمه: ودر روایتی دیگر از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از حدیث فوق، فرمود: «اگر می خواهید، این آیه قرآن کریم را بخوانید: ﴿وَوَظِلٌّ مَمْدُودٌ﴾ یعنی سایه ای طولانی (که در بهشت وجود دارد)».

۱۳۶۶— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعُرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْعَابِرَ فِي الْأَفْقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رَجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (بخاری: ۳۲۵۶)

ترجمہ: ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ہمانا بهشتیان، صاحبانِ غرفہ ہایی را کہ بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستارہ درخشان و دوری می بینند کہ در گوشہ ای از شرق یا غرب آسمان، بہ چشم می خورد. و این، بخاطر تفاضلی است کہ میان آنان، وجود دارد». صحابہ رضی اللہ عنہم گفتند: ای رسول خدا! اینها منازل انبیاست کہ دیگران بہ آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بلی، اما سوگند بہ ذاتی کہ جانم در دست اوست، کسانی کہ بہ خدا ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (بہ این منازل، دست خواهند یافت).

باب (۷): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۶۷— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «الْحُمِّي مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَابْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». (بخاری: ۳۲۶۳)

ترجمہ: عایشہ رضی اللہ عنہا روایت می کند کہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «گرمای تب، برگرفته از گرمای جہنم است. پس بوسیله آب، آنرا سرد کنید».

۱۳۶۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لِكَافِيَةٍ؟ قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». (بخاری: ۳۲۶۵)

ترجمہ: ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آتش دنیا، یک ہفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول اللہ! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نہ مرتبہ، سوزندہ تر از آتش دنیا است. و ہر مرتبہ آن، بہ اندازہ آتش دنیا، سوزندگی دارد».

۱۳۶۹ — عَنْ أُسَامَةَ   قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ   يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيُّ فُلَانٍ، مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ أَمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ». (بخاری: ۳۲۶۷)

ترجمه: اسامه   می گوید: شنیدم که رسول الله   فرمود: «روز قیامت، مردی را می آورند و در دوزخ می اندازند. روده هایش بسرعت، در آتش، بیرون می ریزد. و او همانند الاغی که آسیا را می چرخاند، دور خود، می گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می شوند و می گویند: فلانی! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی کردی؟ می گوید: (بلی) شما را امر به معروف می کردم ولی خودم آنرا انجام نمی دادم و شما را از منکر باز می داشتم اما خودم آنرا انجام می دادم.»

باب (۸): وصف شیطان و لشکریانش

۱۳۷۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ   حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا ثُمَّ قَالَ: أَشْعَرْتِ أَنْ اللَّهُ أَتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: مَا وَجَعَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ. قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ. قَالَ: فِيمَا ذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ وَجَفٍّ طَلَعَةٍ ذَكَرَ. قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بئرِ ذُرْوَانَ. فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ  ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخَلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لَا أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ وَخَشِيتُ أَنْ يُبَيِّرَ ذَلِكَ عَلَيَّ النَّاسَ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنْتُ الْبُئْرَ. (بخاری: ۳۲۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم   را سحر کردند طوری که کاری را که انجام نداده بود، خیال می کرد انجام داده است. تا اینکه روزی بسیار دعا کرد و سپس، فرمود: «آیا می دانی که خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر

بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لیبید بن اعصم. پرسید: بوسیله چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پس مانده الیاف کتان و پوست شکوفه خرما می‌نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوی می‌گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ بسوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه گفت: «نخل‌های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که خداوند، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند.

۱۳۷۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَه». (بخاری: ۳۲۷۶)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان نزد یکی از شما می‌آید و می‌گوید: فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ تا جایی که می‌گوید: پروردگارت را چه کسی آفریده است؟ هر گاه، به اینجا رسید، (از شر او) به خدا پناه ببرد و باز آید».

۱۳۷۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری: ۳۲۷۹)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: دیدم که رسول الله ﷺ به سمت شرق، اشاره می‌کند، و می‌گوید: «آگاه باشید، فتنه از اینجا است. فتنه از اینجا است. از آنجا که شاخ شیطان، بیرون می‌آید».

۱۳۷۳ — عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجَنَحَ اللَّيْلُ — أَوْ قَالَ: جُنَحُ اللَّيْلِ — فَكُفُّوا صَبِيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقْ بَابَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَادْكُرْ اسْمَ

اللَّهِ، وَأَوْكُ سِقَاءَكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمَّرَ إِنَاءَكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَلَوْ تَعَرَّضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». (بخاری: ۳۲۸۰)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که هوا، تاریک شد، کودکانتان را نگذارید (که از خانه، بیرون بروند) زیرا در این وقت، شیاطین، پراکنده می شوند. ولی همینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس در خانه ات را ببند و بسم الله بگو. چراغ را خاموش کن و بسم الله بگو. دهانه مشک ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند».

۱۳۷۴— عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَرَجُلَانِ يَسْتَبَانِ، فَأَحَدُهُمَا أَحْمَرٌ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ». (بخاری: ۳۲۸۲)

ترجمه: سلیمان بن صُرد رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم. دو نفر به یکدیگر، دشنام می دادند. چهره یکی از آنها، قرمز شده و رگهای گردنش، بیرون آمده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من کلمه ای می دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو می نشیند. اگر اعوذ بالله من الشیطان بگوید، خشم اش فرو می نشیند». به او گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اعوذ بالله من الشیطان بگو». گفت: مگر دیوانه ام (که چنین کلمه ای بگویم).

۱۳۷۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «التَّائِبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَتَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ هَذَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ». (بخاری: ۳۲۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خمیازه، از شیطان است. پس هر گاه، خمیازه به سراغ یکی از شما آمد تا می تواند جلویش را بگیرد. زیرا هنگامی که یکی از شما (دهان، باز می کند و) ها می گوید، شیطان می خندد».

۱۳۷۶— عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلْمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». (بخاری: ۳۲۹۲)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب نیک از جانب خدا و خوابهای پریشان از جانب شیطان است. پس هرگاه، یکی از شما خواب پریشانی دید و ترسید، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرری به او نمی رساند».

۱۳۷۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَرَاهُ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلَاثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». (بخاری: ۳۲۹۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما از خواب بیدار شد و وضو ساخت، سه بار آب در بینی کند و آنرا بشوید زیرا که شیطان، شب رادر خیشوم (آخر بینی) او می گذراند».

باب (۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: و انواع جنبنندگان را روی زمین پراکنده ساخت

۱۳۷۸— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ، وَالْأَبْتَرَ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبُصْرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبْلَ» قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لَأَقْتُلَهَا فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لَا تَقْتُلْهَا فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَهِيَ الْعَوَامِرُ. (بخاری: ۳۲۹۷، ۳۲۹۸)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان از نبی اکرم ﷺ شنید که هنگام ایراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بکشید. بویژه آنهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی که دم کوتاه دارند. زیرا این دو نوع، چشمها را کور می کنند و باعث سقط جنین می شوند».

باب (۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا می برد

۱۳۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ وَالْفَدَّادِينَ أَهْلُ الْوَبْرِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْعَنَمِ». (بخاری: ۳۳۰۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «رأس کفر، سمت شرق است. و غرور و تکبر در میان صاحبان اسب و شتر و کشاورزی و بادیه نشینان است و سکون و تواضع در میان صاحبان گوسفند است».

۱۳۸۰ — عَنْ عُقَبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ: «الْإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلْظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رِبِيعَةٍ وَمُضَرٍ». (بخاری: ۳۳۰۲)

ترجمه: از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله با دستش بسوی یمن، اشاره کرد و فرمود: «ایمان از اینجا، از یمن است. آگاه باشید که قساوت و سخت دلی در میان کشاورزان است که به دنبال شترانند. و شاخ های شیطان از میان قبایل ربیعه و مضر، بیرون می آید». (از سمت مشرق که این دو قبیله در آن طرف، سکونت داشتند)

۱۳۸۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاخَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَقَ الْجِمَارِ فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». (بخاری: ۳۳۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم خدا را مسئلت نمایید. زیرا او در آن هنگام، فرشته ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به خدا، پناه ببرید. زیرا او شیطانی را دیده است».

۱۳۸۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «فَقَدَّتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ». فَحَدَّثْتُ كَعْبًا، فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي مِرَارًا. فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَةَ. (بخاری: ۳۳۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. ولی من فکر می کنم که همین موشها باشند. (یعنی مسخ شده و تبدیل به موش شده اند). بخاطر اینکه اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود، نمی نوشند. و اگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می نوشند».

ابوهریره رضي الله عنه می گوید: این حدیث را برای کعب (که یهودی الاصل بود) بیان کردم. گفت: تو شنیدی که رسول خدا صلى الله عليه وسلم چنین فرمود؟ گفتم: بلی. او چند بار این سؤال را تکرار کرد. آنگاه به او گفتم: مگر من تورات را می خوانم؟! (که بدانم در آنجا هم، چنین مطلبی آمده است).

باب (۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض ودر بال دیگرش، شفا وجود دارد

۱۳۸۳— وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَالْآخَرَى شِفَاءٌ». (بخاری: ۳۳۲۰)

ترجمه: همچنین از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هرگاه مگسی، در ظرف آب یکی از شما افتاد، آنرا در آب، غوطه دهد. سپس بیرون بپندازد. زیرا در یکی از بالهایش، مرض، و در بال دیگرش، شفا وجود دارد».

۱۳۸۴ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُوسِمَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَتَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْتَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَتَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَعُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ». (بخاری: ۳۳۲۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زن فاحشه ای بخشیده شد. آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی، قرار دارد و زبانش از شدت تشنگی، بیرون آمده و میخوهد بمیرد. او کفش اش را در آورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر این کار، مورد مغفرت قرار گرفت».

۵۵ - کتاب حکایات انبیاء

باب (۱): آفرینش آدم و فرزندان

۱۳۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَاسْتَمِعَ مَا يُحْيُونَكَ، تَحِيَّتِكَ وَتَحِيَّةَ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ». (بخاری: ۳۳۲۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، آدم را آفرید که قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می دهند. این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می شوند، به شکل آدم خواهند بود. (خصوصیات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند».

۱۳۸۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ، قَالَ: مَا أَوْلُ

أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ أَنْفَاءُ جِبْرِيلُ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: فَرِيَادَةٌ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَأْوُهُ؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَأْوَهَا؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهَا». قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهْتُ؛ إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلَامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بِهْتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، وَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ؟» قَالُوا: أَعْلَمْنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخِيرُنَا وَابْنُ أَخِيرِنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ؟» قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: شَرْنَا وَابْنُ شَرْنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ. (بخاری: ۳۳۲۹)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می گوید: خبر تشریف فرمایی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به مدینه به عبد الله بن سلام رسید. او نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رفت و گفت: سه چیز از شما می پرسم که غیر از پیامبران، کسی دیگر آنها را نمی داند: ۱- نخستین علامت قیامت چیست؟ ۲- نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، چیست؟ ۳- به چه دلیل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چرا به دایی هایش، شباهت دارد؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هم اکنون، جبریل مرا از این امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از میان فرشتگان، او دشمن یهود است. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق بسوی مغرب، سوق می دهد. و نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، زایدۀ جگر ماهی است. اما در مورد شباهت فرزند، اگر هنگام همبستری، مرد زودتر انزال شود، فرزند، شبیه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انزال شود، فرزند شبیه او خواهد شد». عبد الله گفت: گواهی می دهم که تو پیام خدا هستی. سپس افزود: ای رسول خدا! همانا یهود قومی بسیار دروغگو و تهمت زننده است. اگر قبل از اینکه از آنان سؤال کنی، بدانند که من مسلمان شده ام، نزد شما مرا متهم می سازند. یهودیان آمدند و عبد الله در خانه، پنهان شد. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پرسید:

«عبدالله بن سلام در میان شما چگونه شخصی است؟» گفتند: او داناترین ما و فرزند داناترین ما، و بهترین ما و فرزند بهترین ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر عبدالله، مسلمان شود، چه می گوید؟» گفتند: خدا او را از آن پناه دهد.

در این هنگام، عبدالله، بیرون آمد و گفت: گواهی می دهم که معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، فرستاده خدا است. آنگاه، یهودیان گفتند: او بدترین ما و فرزند بدترین ما است. و به او بد و بیراه گفتند.

۱۳۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخْنُ أَنْثَى زَوْجَهَا». (بخاری: ۳۳۳۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت، فاسد نمی شد. و اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهرش، خیانت نمی کرد». (مقصود از خیانت در اینجا اینست که شیطان، درخت را برای حوا، خوب جلوه داد و او نیز به نوبه خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نیز که مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

۱۳۸۸ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَاهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَدَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ؛ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي فَأَيُّتَ إِلَّا الشَّرْكَ». (بخاری: ۳۳۳۴)

ترجمه: انس رضي الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «همانا خداوند از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می شود، می گوید: اگر تمام آنچه که روی زمین است، از آن تو می بود، برای نجات خود می دادی؟ می گوید: بلی. خداوند می فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی. ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

۱۳۸۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». (بخاری: ۳۳۳۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر انسانی که به ناحق، کشته شود، نخستین فرزند آدم (قابیل) با گناهش، شریک است. زیرا او اولین کسی است که سنت قتل را بنا نهاد».

باب (۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿از تو درباره ذو القرنین می پرسند. بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهیم کرد. ما به او در زمین، قدرت و حکومت دادیم و وسایل هر چیزی را در اختیارش گذاشتیم﴾

۱۳۹۰ — عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَيْهَا فَزَعًا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ، فَتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». (بخاری: ۳۳۴۶)

ترجمه: زینب دختر حجش رضی الله عنها (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله) می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله وحشت زده، وارد خانه شد و می گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یاجوج و ماجوج، باز شده است».

زینب رضی الله عنها می گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا ما نابود می شویم در حالی که افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

۱۳۹۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيْنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا، وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي

نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ، أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعْرَةِ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ». (بخاری: ۳۳۴۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند متعال می فرماید: ای آدم، آدم در جواب می گوید: آماده و گوش به فرمان توام و خیر فقط در دست توست. خداوند خطاب به او می فرماید: جهنمیان را جدا کن. می گوید: جهنمیان چقدر هستند؟ می فرماید: از هر هزار نفر، نه صد و نه نفر. با شنیدن این سخن، کودک، پیر می شود ﴿و همه زنان باردار، سقط جنین می کنند و مردمان را مست می بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب خدا، شدید است﴾ صحابه پرسیدند: آن یک نفر، از میان ما چه کسی است؟ فرمود: «خوشحال باشید. زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یاجوج و ماجوج به دوزخ می رود». سپس افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم یک سوم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم نصف اهل بهشت، شما باشید». باز هم ما تکبیر گفتیم. بعد از آن، فرمود: «شما در میان مردم، مانند موی سیاهی هستید که بر پوست گاو سفیدی باشد و یا مانند موی سفیدی هستید که بر پوست گاو سیاهی باشد».

باب (۳): این سخن حق تعالی که می فرماید: خداوند ابراهیم را بعنوان دوست، انتخاب کرد

۱۳۹۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حِفَاةَ عُرَاةٍ غُرُلًا». ثُمَّ قَرَأَ ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. (بخاری: ۳۳۴۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد». سپس، این آیه را تلاوت کرد: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ یعنی همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد. این وعده ای است که ما می دهیم. قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت.

و اولین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می شود، ابراهیم است. گروهی از یاران من بسوی چپ، برده می شوند. می گویم: اینها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

می گویند: اینها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان سخن بنده صالح خدا؛ عیسی (علیه السلام) را می گویم که فرمود: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ یعنی من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهایشان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی.

۱۳۹۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ أَرْزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِهِ أَرْزٌ قَتْرَةٌ وَغَبْرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لَا تَعْصِنِي؟ فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي: أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الْإِبْعَدِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِدِيخٍ مُلْتَطِحٍ فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ». (بخاری: ۳۳۵۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، ابراهیم (علیه السلام) پدرش؛ آرزو را ملاقات می کند در حالی که چهره آرزو، از شدت غم و اندوه، تیره و تار و غبار آلود است. ابراهیم (علیه السلام) به او می گوید: به تو نگفتم که از من، نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: امروز، از تو نافرمانی نمی کنم. ابراهیم (علیه السلام) می گوید: پرودگارا! تو به من وعده دادی که مرا خوار

نسازی. پس چه خواری ای بدتر از اینست که پدرم از رحمت تو محروم شود و هلاک گردد. خداوند متعال می فرماید: من بهشت را برای کافران، حرام ساخته ام. سپس گفته می شود: ای ابراهیم! زیر پاهایت چیست؟ او بدانجا نگاه می کند، ناگهان، چشمش به کفتار نر پرمو و کتیفی می افتد. سپس، دست و پای او را می گیرند و در دوزخ می اندازند».

۱۳۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَهُّوا».

(بخاری: ۳۳۵۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! گرامی ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس یوسف، نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

۱۳۹۵ — عَنْ سَمُرَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْتَا عَلَيَّ رَجُلٌ طَوِيلٌ لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولًا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام».

(بخاری: ۳۳۵۴)

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند. ما با هم نزد مرد بسیار بلند قامتی رفتیم که من به سختی، سرش را می دیدم و او، ابراهیم عليه السلام بود».

۱۳۹۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَأَنْظِرُوا إِلَيَّ صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعَدْتُ أَدَمَ، عَلَيَّ جَمَلٍ أَحْمَرَ مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِ أَنْحَدَرَ فِي الْوَادِي».

(بخاری: ۳۳۵۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر می خواهید شمایل ابراهیم علیه السلام را بدانید، به من نگاه کنید. اما موسی علیه السلام، مردی چهار شانه و گندم گون بود و سوار بر شتری سرخ بود که مهارش از لیف درخت خرما ساخته شده بود گویا اکنون او را می بینم که بسوی رودخانه سرازیر است».

۱۳۹۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اِحْتَنَّ اِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً». (بخاری: ۳۳۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سالگی، ختنه کرد».

۱۳۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمْ يَكْذِبْ اِبْرَاهِيمُ عليه السلام اِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَوْلُهُ «اِنِّي سَقِيمٌ» وَقَوْلُهُ «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةٌ؛ اِذْ اَتَى عَلِيَّ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اِنَّ هَا هُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ اَحْسَنِ النَّاسِ، فَاَرْسَلْ اِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: اُخْتِي. فَاتَى سَارَةَ... وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. (بخاری: ۳۳۵۸، وَأَنْظُرْ حَدِيثَ رَقْمِ: ۲۲۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم علیه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا. آن جایی که فرمود: «اِنِّي سَقِيمٌ» یعنی من مریض هستم. و دیگر آنجا که گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و سوم اینکه روزی، او و ساره از سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر می گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردی وارد سرزمین ما شده است که زیباترین زن، همراه اوست. پادشاه پیکری به سوی او فرستاد و از او درباره آن زن پرسید و گفت: این کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقیه حدیث در جلد اول حدیث شماره (۱۰۳۵) گذشت.

توضیح: اگر چه در حدیث، لفظ دروغ بکار رفته است اما این سه مورد، توریه هستند. یعنی اینکه متکلم، سخنی بگوید که دو معنی داشته باشد. مخاطب آنرا بر معنی نزدیک،

حمل کند و متکلم معنی دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می رود.

قابل یادآوری است که فقهاء گفته اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می باشد. (عمدة القاری)

۱۳۹۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النَّسَاءُ الْمِنْطِقَ مِنْ قَبْلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطِقًا لَتَعْفَى أَثَرَهَا عَلَى سَارَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبَابِنَهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْرَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جَرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءٌ فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَى إِبْرَاهِيمُ مِنْطِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا وَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: أَلَلَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذْنٌ لَا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ. فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ، حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّيَّةِ حَيْثُ لَا يَرَوْنَهُ اسْتَقْبَلَ بَوَاجِهُ الْبَيْتِ، ثُمَّ دَعَا بِهِؤَلَاءِ الْكَلِمَاتِ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: رَبِّ ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿يَشْكُرُونَ﴾ وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ، وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ، عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى — أَوْ قَالَ: يَتَلَبَّطُ — فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتْ الصِّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْ الْوَادِي تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصِّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْوَادِي رَفَعَتْ طَرْفَ دِرْعِهَا ثُمَّ سَعَتْ سَعِيَ الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ، حَتَّى جَاوَزَتْ الْوَادِي، ثُمَّ أَتَتْ الْمَرُوءَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ.»

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَذَلِكَ سَعَى النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمُرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا فَقَالَتْ صَهٍ تُرِيدُ نَفْسَهَا ثُمَّ تَسَمَعَتْ فَسَمِعَتْ أَيْضًا فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتُ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلِكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ فَبَحَثَ بَعْبِهِ — أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ — حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ، وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَعْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَاتِهَا، وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَعْرِفُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ — أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَعْرِفْ مِنَ الْمَاءِ — لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا، قَالَ: فَشَرِبَتْ، وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: لَا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ، بَيْنِي هَذَا الْغُلَامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّابِيَةِ تَأْتِيهِ السُّيُولُ فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةً مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهِذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَيْنِ، فَإِذَا هُمُ بِالْمَاءِ، فَجَرَعُوا، فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذِنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الْإِنْسَ»، فَنَزَلُوا، وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ آيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلَامُ، وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ، زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضَيْقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ، فَأَقْرَأِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقُولِي لَهُ: يُغَيِّرُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ أَنْسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ

كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلْنَا عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ غَيْرَ عْتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَفَارِقَكَ، الْحَقِي بِأَهْلِكَ، فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَنَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَنْتِ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتْ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: «فَهُمَا لَا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بَعِيرٌ مَكَّةَ إِلَّا لَمْ يُوَافِقَاهُ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَمُرِيهِ يُثَبِّتُ عْتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَنَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَنْتِ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا؟ فَأَخْبَرْتُهُ: أَنَا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثَبِّتَ عْتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي، وَأَنْتِ الْعْتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلًا لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ، قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَامَ إِلَيْهِ فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ، وَالْوَالِدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَاهُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكْمَةِ مُرْتَفَعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ، وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهِذَا الْحَجَرِ، فَوَضَعَهُ لَهُ، فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولَانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (بخاری: ۳۳۶۴)

ترجمه: ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: اولین بار که زنان از شال کمر استفاده کردند به تقلید از مادر اسماعیل (هاجر) بود. وی شال کمر، استفاده کرد تا رد پایش را از بین ببرد و ساره آنرا نبیند. سپس، ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش، اسماعیل را که شیرخواره بود، برد و

در نزدیکی بیت الله زیر درخت بزرگی که بالاتر از زمزم در قسمت علیای مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مکه، احدی وجود نداشت و آب نبود. ابراهیم علیه السلام آنها را با یک مشک خرما و یک مشک آب، همانجا رها کرد. سپس، به آنها پشت کرد و براه افتاد. مادر اسماعیل، بدنبال او براه افتاد و گفت: ای ابراهیم! ما را در این بیابانی که هیچ کس و هیچ چیزی وجود ندارد، رها می کنی و کجا می روی؟ و چندین بار، این جمله را تکرار کرد. اما ابراهیم علیه السلام به او توجه نمی کرد. آنگاه، هاجر گفت: آیا خداوند به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم گفت: بلی. هاجر گفت: در این صورت، خداوند ما را ضایع نخواهد کرد. سپس برگشت. ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا اینکه به گردنه کوه، جایی که دیگر آنها او را نمی دیدند، رسید. آنجا رو بسوی کعبه کرد و دستهایش را بلند نمود و چنین دعا کرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که (تجاوز به) آنرا حرام ساخته ای، ساکن کرده ام تا نماز را بر پای دارند. پس تو دلهای گروهی از مردم را بسوی آنان متمایل کن و آنها را از میوه ها، روزی عطا فرما. باشد که سپاسگزاری کنند.

و هاجر نیز اسماعیل را شیر می داد و از آن آب، می نوشید تا اینکه آب مشک اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش، تشنه شدند. او فرزندش را می دید که از (شدت تشنگی) به خود می پیچد و یا پاهایش را به زمین می زند.

هاجر که نمی توانست شاهد دیدن این صحنه باشد، براه افتاد و بالای کوه صفا که آنرا نزدیکتر یافت، رفت و در آنجا ایستاد و بسوی رودخانه نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. سپس، از کوه صفا پایین آمد تا به رودخانه رسید. آنگاه، گوشه پیراهنش را بالا کشید و مانند کسی که دچار مشکل شده باشد، دوید تا اینکه از رودخانه گذشت. سپس، بالای کوه مروه رفت و آنجا ایستاد و نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. و هفت بار، این عمل را تکرار نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس به همین خاطر است که مردم بین صفا و مروه، سعی می کنند».

سرانجام هنگامی که مُشرف بر کوه مروه شد، صدایی شنید. به خود گفت: ساکت باش. آنگاه خوب، گوش فرا داد. دوباره همان صدا را شنید. سپس گفت: صدایت را به گوشم

رسانیدی. اگر می توانی به من، کمک کن. ناگهان، فرشته ای را کنار جایگاه زمزم دید که با پایش و یا بالش به زمین می زند تا اینکه آب، بیرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع کرد و با دستش، جلوی آن را گرفت. و از آن آب، بر می داشت و در مشک می ریخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فوران می کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، مادر اسماعیل را رحمت کند. اگر او زمزم را رها می کرد» یا اینکه فرمود: «اگر او از آن آب بر نمی داشت، زمزم، چشمه ای جاری و روان می شد».

راوی می گوید: او آب نوشید و فرزندش را شیر داد. فرشته به او گفت: از هلاک شدن، نترسید. زیرا اینجا خانه خداست که این پسر و پدر، آنرا خواهند ساخت. و خداوند، دوستانش را ضایع نمی گرداند. گفتنی است که جای خانه کعبه، زمینی مرتفع و تپه مانندی بود که سیل، از چپ و راست آن، می گذشت.

هاجر این گونه، زندگی می کرد تا اینکه عده ای از قبیله جرهم که از راه کداء می آمدند، در قسمت پایین مکه، توقف کردند. و پرنده ای را که غالباً دور آب می گردد، در آنجا دیدند و گفتند: این پرنده، اطراف آب، دور می زند. و از زمانی که ما این رودخانه را می شناسیم، آبی در آن، وجود نداشته است. سپس، یک یا دو نفر را فرستادند. ناگهان، آنان آب دیدند و برگشتند و خبر آب را برایشان آوردند. آنان بسوی آب رفتند و در کنار آب، مادر اسماعیل را دیدند. به او گفتند: آیا به ما اجازه می دهی که نزد تو بمانیم؟ گفت: بلی. ولی شما هیچگونه حقی از آب ندارید. گفتند: باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مادر اسماعیل که انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پیشنهاد آنان را پذیرفت. آنها هم در آنجا توقف کردند و کسانی را برای آوردن خانواده هایشان فرستادند. آنان نیز آمدند و در آنجا سکونت گزیدند طوری که چند خانواده از قبیله جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعیل علیه السلام رشد کرد و نوجوان گردید و عربی را از آنان، فرا گرفت. در این هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و آنها او را انسانی با ارزش می دانستند. لذا هنگامی که به سن بلوغ رسید، یکی از دخترانشان را به نکاح او در آوردند. و پس از مدتی، مادر اسماعیل، فوت کرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعیل، ابراهیم علیه السلام آمد تا خانواده اش را که بخاطر خدا، رها کرده بود، سر بزند. پس به خانه اسماعیل آمد ولی او آنجا نبود. از همسرش درباره او پرسید. همسرش گفت: برای کسب رزق ما، بیرون رفته است. سپس، ابراهیم علیه السلام جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: وضع ما خیلی بد است. در تنگنا و سختی بسر می بریم. و خلاصه اینکه زبان شکوه گشود. ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو تا آستانه دروازه خانه اش را تغییر دهد. هنگامی که اسماعیل آمد، بوی آشنایی، احساس کرد. لذا پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی. پیرمردی چنین و چنان، نزد ما آمد و سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. و همچنین از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که در سختی و مشقت بسر می بریم. اسماعیل گفت: آیا به تو سفارشی کرد؟ گفت: بلی، به من دستور داد که به تو سلام برسانم و گفت: آستانه درب خانه ات را عوض کن. اسماعیل گفت: او پدر من است و دستور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات برو. اینگونه او را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله، ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست، نزد آنان نیامد. سپس آمد و بار دیگر، اسماعیل را نیافت. نزد همسرش رفت و سراغ اسماعیل را گرفت. گفت: به طلب روزی، بیرون رفته است. پرسید: حال شما چطور است؟ و جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: ما در رفاه و آسایش بسر می بریم و خدا را ستایش نمود. ابراهیم پرسید: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. پرسید: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت: خدایا! در گوشت و آب و نان، برکت عنایت فرما.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن زمان، در مکه، حبوباتی وجود نداشت و گرنه برای آنها نیز دعای برکت می نمود. بدینجهت هرکس، بیرون از مکه، تنها به خوردن گوشت و آب اکتفا کند، برایش ناسازگار خواهد شد».

ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانه در خانه ات را محکم نگه دار. وقتی که اسماعیل آمد، پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی، پیرمردی خوش قیافه نزد ما آمد که دارای چنین صفات خوبی بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. سپس از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که ما در آسایش بسر می بریم. اسماعیل پرسید: آیا به تو وصیتی کرد؟ گفت: بلی، به تو سلام رساند و دستور داد تا آستانه

درب خانه ات را محکم نگه داری. گفت: او پدر من بوده است و منظور از آستانه در، تویی. به من دستور داده است تا با تو زندگی کنم.

سپس، ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست نزد آنان نیامد. بعد از آن، زمانی آمد که اسماعیل، نزدیک زمزم و زیر درخت بزرگ، مشغول تراشیدن و ساختن تیری بود. هنگامی که پدرش را دید، برخاست و بسوی او رفت. و رفتاری را که شایسته پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود، انجام دادند. سپس، ابراهیم علیه السلام گفت: ای اسماعیل! خداوند مرا به انجام کاری، امر کرده است. اسماعیل گفت: آنچه را که پرودگارت به تو دستور داده است، انجام بده. گفت: آیا تو به من کمک می کنی؟ گفت: کمک ات می کنم. گفت: همانا خداوند به من دستور داده است تا اینجا خانه ای بسازم. و با دستش به سوی تپه های مرتفع اطرافش، اشاره کرد. راوی می گوید: اینجا بود که پایه های خانه خدا را بنا نهادند. اسماعیل علیه السلام سنگ می آورد و ابراهیم علیه السلام بنایی می کرد. و هنگامی که دیوارهای آن، بالا می آمد، اسماعیل این سنگ (که به مقام ابراهیم علیه السلام معروف است) را آورد و ابراهیم علیه السلام بر آن، ایستاد و بنایی می کرد و اسماعیل به او سنگ می داد. و هر دو چنین دعا می کردند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ یعنی پرودگارا! از ما بپذیر. همانا تو شنوا و دانایی.

۱۴۰۰ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَى؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلَاةُ بَعْدَ فَصْلِهِ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». (بخاری: ۳۳۶۶)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجا نماز بخوان زیرا فضیلت، در همین است».

۱۴۰۱ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ

وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْتَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيَّ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری: ۳۳۶۹)

ترجمه: ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْتَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيَّ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

یعنی خدایا! بر محمد و همسران و فرزندان، درود بفرست همانگونه که بر آل ابراهیم علیه السلام درود فرستادی. و به محمد و همسران و فرزندان، برکت عنایت کن همانطور که به آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی. همانا تو ستوده و بزرگواری.

۱۴۰۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ».

(بخاری: ۳۳۷۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای حفظ حسن و حسین چنین دعا می کرد: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ» و می فرمود: «پدر شما (ابراهیم علیه السلام) برای حفظ اسماعیل و اسحاق، همین دعا را می خواند».

ترجمه دعا: از هر شیطان، حشره گزنده و چشم شور به سخنان کامل خدا، پناه می برم.

باب (۴): این گفته خداوند متعال که می فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو

۱۴۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشُّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ وَيَرْحَمُ اللَّهُ لَوْطًا لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ». (بخاری: ۳۳۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما از ابراهیم علیه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاوتریم که گفت: پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: مگر (به این چیز) ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می خواهم قلبم، مطمئن گردد.»

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می برد. و اگر من به اندازة یوسف علیه السلام در زندان می ماندم، دعوت را اجابت می کردم». (یعنی اگر از من خواسته می شد تا از زندان بیرون شوم، بلافاصله خارج می شدم ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند).

باب (۵): این گفته خداوند متعال که می فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسی که در وعده هایش، صادق بود

۱۴۰۴ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَتَضَلُّونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فَلَانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ؟» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلُّكُمْ». (بخاری: ۳۳۷۳)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از کنار چند تن از قبیلۀ اسلم گذشت که تیر اندازی می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزندان اسماعیل! تیر اندازی کنید زیرا پدر شما (اسماعیل) تیر انداز بود. تیر اندازی کنید و من نیز با فرزندان فلانی هستم». راوی می گوید: با شنیدن این سخن، یکی از آن دو گروه، از تیر اندازی خوداری کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا تیر اندازی نمی کنید؟» گفتند: ای رسول خدا! چگونه تیر اندازی کنیم در حالی که شما با آنان هستید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تیر اندازی کنید و من با همه شما هستم.»

باب (۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم

۱۴۰۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بَيْرِهَا وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجْنَا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيَهْرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ. (بخاری: ۳۳۷۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک در محل حجر (منزل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا ﷺ دستور داد تا آن خمیر را بیندازند و آن آب را بریزند.

باب (۷): این گفته خداوند متعال که می فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ... آیه

۱۴۰۶ — وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». (بخاری: ۳۳۸۲)

ترجمه: همچنین ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است».

باب (۸): داستان خضر با موسی علیهما السلام

۱۴۰۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ». (بخاری: ۳۴۰۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وجه تسمیه خضر بدین جهت است که او بر هر قطعه زمین خشکی که می نشست، اطرافش، سبزه می رویید». (قابل یادآوری است که کلمه خضر بمعنی سبزه می باشد).

باب (۹)

۱۴۰۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَجْنِي الْكَبَابَ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرَعَى الْعَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا؟» (بخاری: ۳۴۰۶)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: با رسول الله صلى الله عليه وسلم از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می چیدیدم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «میوه های سیاه را بچینید زیرا آنها خوشمزه ترند». صحابه گفتند: آیا شما گوسفند می چرانیدید؟ فرمود: «مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانیده باشد؟»

باب (۱۰): این گفته خداوند که می فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمره فرمانبرداران بود

۱۴۰۹ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «كَامِلٌ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الشَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». (بخاری: ۳۴۱۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده اند اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده اند. و همانا برتری عایشه بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست.»

باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می فرماید: و یونس از پیامبران بود

۱۴۱۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ. (بخاری: ۳۴۱۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «برای هیچ بنده ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متی بهترم». و رسول خدا صلى الله عليه وسلم یونس را به پدرش نسبت داد. (برخی گفته اند: نام مادرش متی بوده است).

باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت**کردیم**

۱۴۱۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ وَلَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: ۳۴۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای داوود، خواندن زبور (یا تورات) آسان شده بود طوری که او دستور می داد تا حیواناتش، زین شوند و قبل از اینکه آنها زین گردند، زبور را ختم می کرد. و فقط از دسترنج خود، امرار معاش می نمود.»

باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا**کردیم. او بنده بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می کرد**

۱۴۱۲ — وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْفَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذَّبُّ فَذَهَبَ بَابِنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بَابِنِكَ، وَقَالَتِ الْآخَرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بَابِنِكَ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتْهُ، فَقَالَ: ائْتُونِي بِالسُّكِّينِ أَشَقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى». (بخاری: ۳۴۲۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مثال من و مردم، مانند مردی است که آتش بر افروخته است. پس پروانه ها و این حشرات در آتش می افتند.» (و من مانع افتادن آنها در آتش می شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خود بودند که گرگ آمد و فرزند یکی از آنها را برد. دیگری گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. و آن یکی گفت: فرزند تو را برده است. سپس برای داوری نزد داود علیه السلام رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. (در حالی که حق با دیگری بود). آنگاه، نزد سلیمان علیه السلام فرزند داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو نمودند.

سلیمان گفت: کاردی بیاورید تا این فرزند را دو نیم کنم و بین آنها تقسیم نمایم. زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحم کند. این کار را نکن. این، فرزند اوست. در نتیجه، سلیمان به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و کودک را به او داد.

باب (۱۴): این گفته خداوند که می فرماید: وقتیکه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا بر گزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعهده بگیرد؟

۱۴۱۳ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ». (بخاری: ۳۴۳۲)

ترجمه: علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بهترین زن امت های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است».

۱۴۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءِ رِكَبَنِ الْإِبِلِ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدَيْهِ». (بخاری: ۳۴۳۴)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب اند. آنان از همه زنان، به فرزندان خود، مهربان ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می کنند».

باب (۱۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غُلُوّ نکنید

۱۴۱۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». (بخاری: ۳۴۳۵)

ترجمه: عباده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هرکس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله یگانه و بی همتا وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده اوست و عیسی، بنده،

فرستاده، کلمه و روح خدا است که به مریم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق اند، عملش هر چه باشد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (۱۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده اش، کناره گرفت

۱۴۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: حُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي جَاءَهُهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ: فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتَّهُ حَتَّى تُرِيَهُ وَجُوهَ الْمُؤْمِسَاتِ، وَكَانَ حُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمَكَّتَهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلَامًا، فَقَالَتْ: مِنْ حُرَيْجٍ، فَأَتُوهُ، فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنْزَلُوهُ، وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى الْغُلَامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبِي صَوْمَعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لَا، إِلَّا مِنْ طِينٍ، وَكَانَتْ امْرَأَةٌ تُرَضِعُ ابْنَاهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ ذُو شَارَةِ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ: فَتَرَكَ ثَدْيِهَا، وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمَصُّهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَمَصُّ إِصْبَعَهُ، «ثُمَّ مَرَّ بِأُمِّهِ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيِهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الْأُمَّةُ يَقُولُونَ: سَرَقَتْ، زَنَيْتِ، وَلَمْ تَفْعَلِ». (بخاری: ۳۴۳۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته اند: ۱- عیسی بن مریم ۲- مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد. با خود گفت: جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانی که چشمش به چهره زنان بدکار نیفتاده، او را نمیران. جریج در صومعه اش بود که زنی آمد و با او سخن گفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، نپذیرفت. آنگاه، زن نزد چوپانی رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. در نتیجه، پسری دنیا آورد و گفت: این، فرزند جریج است. مردم، هجوم آوردند و صومعه اش را شکستند

و او را از آن پایین آوردند و بد و بیراه گفتند. جریح، وضو گرفت و نماز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال که چنین است، صومعه ات را از طلا می سازیم. جریح گفت: خیر، فقط آنرا، از گِل بسازید.

۳- زنی از بنی اسرائیل، مشغول شیر دادن بچه اش بود که سواری زیاروی از آنجا گذشت. زن گفت: خدایا! فرزندم را مانند او بگردان. کودک، پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: خدایا! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گویا هم اکنون می بینم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارک اش را می مکد.

«سپس، گذر آنان به کنیزی افتاد. مادر گفت: بار الها! فرزند مرا مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. مادر گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود. اما درباره این کنیز می گویند: دزدی و زنا کرده است در حالی که او چنین کاری انجام نداده است.»

۱۴۱۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «رَأَيْتُ عِيسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَأَدْمٌ جَسِيمٌ سَبَبٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ». (بخاری: ۳۴۳۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی، موسی و ابراهیم را دیدم. عیسی مردی قرمز رنگ بود که موهای مجعد و سینه فراخی داشت. و موسی، مردی گندمگون و تنومند بود که موهای صاف و فرو هشته ای داشت. گویا یکی از مردان قبیله زط است.

۱۴۱۸ — وَعَنْهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ فَإِذَا رَجُلٌ آدَمٌ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أَدَمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَتِّهِ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجُلٌ الشَّعْرُ يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَأَضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكَبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ

بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلًا وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهَهُ مِنْ رَأَيْتُ بَابِنَ قَطْنِ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَالُ». (بخاری: ۳۴۴۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، خواب دیدم که در کعبه هستم. ناگهان در آنجا مردی گندم گون مانند زیباترین مردهای گندم گونی که تاکنون مشاهده شده اند، دیدم. موهای شانه شده اش میان شانه هایش افتاده بود، از سرش، آب می چکید و دستهایش را روی شانه دو مرد دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم است. پشت سر او، مردی را دیدم که موهای بسیار مجعدی داشت و چشم راستش، کور بود. از میان کسانی که دیده ام، بیشتر به ابن قطن، شباهت داشت. او نیز دستهایش را بر شانه های مردی دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: مسیح دجال است.»

۱۴۱۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عِلَّاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ». (بخاری: ۳۴۴۲)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «من از همه مردم به عیسی بن مریم، نزدیکترم. و انبیا، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده اند (در اصول با یکدیگر مشترک اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد.»

۱۴۲۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعِلَّاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ». (بخاری: ۳۴۴۳)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من از همه مردم، در دنیا و آخرت، به عیسی بن مریم نزدیکترم. و پیامبران، برادرانی هستند که از یک پدر دنیا آمده اند و مادران مختلفی دارند و دین آنها یکی است.»

۱۴۲۱ — وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رَأَى عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسْرَقْتَ؟ قَالَ: كَلَّا، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. فَقَالَ عَيْسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي». (بخاری: ۳۴۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می کرد. به او گفت: دزدی کردی؟ گفت: سوگند به خدایی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده ام. عیسی گفت: به خدا، ایمان دارم و چشمم را تکذیب می کنم.»

۱۴۲۲ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». (بخاری: ۳۴۴۵)

ترجمه: از عمر رضی الله عنه روایت است که بالای منبر می گفت: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در مدح و ستایش من، افراط نکنید آنطور که نصاری درباره عیسی بن مریم، افراط کردند. همانا من، بنده خدا هستم. پس بگویید: بنده خدا و فرستاده او.»

باب (۱۷): نزول عیسی بن مریم علیهما السلام

۱۴۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ». (بخاری: ۳۴۴۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حالتان چگونه خواهد بود زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام در میان شما نزول کند و امامتان از شما باشد.»

باب (۱۸): آنچه که درباره بنی اسرائیل آمده است

۱۴۲۴ — عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا خَرَجَ مَاءٌ وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَإِنَّهُ عَذَابٌ بَارِدٌ». (بخاری: ۳۴۵۰)

ترجمه: خدیفه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که دجال، ظهور می کند، آب و آتش، همراه خود دارد. ولی آنچه را که مردم، آتش می پندارند، در حقیقت، آبی خنک است. و آنچه را که مردم، آنرا آب خنک می پندارند، در حقیقت، آتشی سوزان است. پس اگر کسی از شما آن زمان را دریافت، به سراغ همان چیزی برود که آنرا آتش می پندارد زیرا در واقع، آب سرد و گوارایی است.»

۱۴۲۵ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا يَتَسَّرَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطْبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلْتَ لَحْمِي، وَخَلَصْتَ إِلَيَّ عَظْمِي فَامْتَحِشْتِ، فَخُدُّوهَا، فَاطْحِنُوهَا، ثُمَّ انظُرُوا يَوْمًا رَاحًا فَادْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (بخاری: ۳۴۵۲)

ترجمه: خدیفه رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردی در حالت احتضار بسر می برد. پس هنگامی که از زندگی نا امید شد، به خانواده اش چنین وصیت کرد: زمانی که من فوت کردم، هیزم زیادی برایم جمع کنید و مرا در آنها آتش بزنید طوری که آتش، گوشتم را نابود کند و به استخوانهایم برسد و مرا به طور کامل، بسوزاند. آنگاه، استخوانهایم را بردارید و آسیا کنید و منتظر روزی بمانید که طوفان شود. سپس، آنها را در دریا بریزید. آنها نیز چنین کردند. خداوند او را جمع کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو. در نتیجه، خداوند او را بخشید.»

۱۴۲۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوِسُهُمُ الْإِنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلَاوَلِ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ». (بخاری: ۳۴۵۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می کردند. هر گاه، پیامبری فوت می کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می شد. ولی بعد از من،

پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد».

۱۴۲۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَيْراً بَشِيراً، وَذِرَاعاً بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوْا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ. قَالَ: «فَمَنْ؟» (بخاری: ۳۴۵۶)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پیشینان، پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است؟!»

۱۴۲۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنِّي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۴۶۱)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ کنید، اگر چه یک آیه باشد. و روایت احادیث بنی اسرائیل، اشکالی ندارد. (البته در صورتی که با احکام دین، تضادی نداشته باشد). و هر کس که عمداً سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایگاهش را در دوزخ، آماده کند».

۱۴۲۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ لَا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاری: ۳۴۶۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی زنند. پس شما خلاف آنان، عمل کنید».

۱۴۳۰ — عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزَعَهُ فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَا الدَّمُ حَتَّى مَاتَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.»
(بخاری: ۳۴۶۳)

ترجمه: جندب بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردی از گذشتگان، زخمی شد. چون نتوانست شکیبایی کند، چاقویی برداشت و دستش را قطع کرد. پس خودش، بند نیامد تا اینکه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده ام بر من پیشی گرفت. پس بهشت را برایش حرام ساختم.»

۱۴۳۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَتَّبِعِيهِمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبِلُ، فَأُعْطِيَ نَاقَةً عَشْرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْأَقْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقْرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا، وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْأَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَوَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْعَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ، وَوَلَدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْذُرُكَ النَّاسُ، فَقَبِيرًا فَأَعْطَاكَ

اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتَ. وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتَ. وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَأَبْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاءَ أَتَبْلُغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصْرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلَيْتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَيَّ صَاحِبَيْكَ».

(بخاری: ۳۴۶۴)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش، قرار دهد. پس فرشته ای را بسوی آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پس آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری اش برطرف شد و رنگ و پوستی زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبستن، عنایت کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد کل آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالت بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و موی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند، روشنائی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینای اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند طوری که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر، و دومی، یک دره پر از گاو، و سومی، یک دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر. تمام ريسمانها قطع شده است و هيچ اميدی ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا تو را می شناسم. آیا تو همان فرد پيس و فقير نیستی که مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده ام. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، خداوند تو را به همان حال اول برگرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، خداوند تو را به حال اول برگرداند.

سر انجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر و تمام ريسمانها قطع شده است (هیچ اميدی ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم. خداوند، بینایی ام را به من باز گردانید و فقير بودم. خداوند مرا غنی ساخت. هر چقدر می خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه بخاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمایش، قرار گرفتید. خداوند از تو خوشنود و از دوستانت، ناراض شد».

۱۴۳۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائْتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرِكُهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بَصْدَرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقْرَبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ

أَنْ تَبَاعَدِي، وَقَالَ: قَيْسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِيرٍ فَعُفِرَ لَهُ». (بخاری: ۳۴۷۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی در بنی اسرائیل وجود داشت که نود و نه نفر را کشت. سپس برای یافتن راه حلی، بیرون رفت. به راهبی رسید. از او پرسید: آیا راه توبه ای وجود دارد؟ گفت: خیر. پس او را هم کشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردی به او گفت: به فلان روستا برو (زیرا در آنجا انسانهای عابدی زندگی می کنند) در میان راه، مرگ به سراغش آمد و او سینه اش را متمایل به آن روستا ساخت. بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او اختلاف نظر پیش آمد. پس خداوند به روستای مقصد (که می خواست بدانجا برود) وحی کرد (دستور داد) که نزدیک شود و به روستای مبدأ (که از آنجا می آمد) وحی کرد (دستور داد) که دور شود و فرمود: فاصله این شخص را با هر یک از دو روستا، اندازه بگیرید. آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیک تر یافتند. در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت.»

۱۴۳۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ، وَلَمْ أَتَبِعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». (بخاری: ۳۴۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه ای پر از طلا یافت. به فروشنده گفت: طلاهایت را از من تحویل بگیر. زیرا من از تو فقط زمین را خریده ام نه طلای آنرا. صاحب زمین گفت: من زمین و آنچه را که در آن است، به تو فروخته ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد، گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک

دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به نکاح یکدیگر در آورید و از این طلاها به آنها انفاق کنید و صدقه دهید».

۱۴۳۴ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الطَّاعُونَ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونَ رِجْسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بَارِضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بَارِضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ».

(بخاری: ۳۴۷۳)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: درباره طاعون از رسول خدا ﷺ چه شنیده ای؟ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون، عذابی است که بر گروهی از بنی اسرائیل یا امت های گذشته، فرستاده شده است. پس هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نروید. و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می برید، طاعون، شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

۱۴۳۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونَ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَعْثُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونَ فَيَمُوتُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ».

(بخاری: ۳۴۷۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: از رسول الله ﷺ درباره طاعون پرسیدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابی است که خداوند بر هر کس که بخواهد، می فرستد. و باید دانست که خداوند آنرا برای مؤمنین، رحمت قرار داده است. بنابراین، هنگام شیوع طاعون، هر کس که با شکیبایی و نیت ثواب و این اعتقاد که هیچ ضرری بدون تقدیر خداوند به او نمی رسد، در شهر خود بماند، اجری همانند اجر شهید، به او عنایت می شود».

۱۴۳۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدَمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (بخاری: ۳۴۷۷)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: گویا هم اکنون، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را می بینم که از پیامبری حکایت می کند که قومش او را زده و خون آلود کرده اند و او در حالی که خون را از چهره اش پاک می کند، می گوید: خدایا! قوم را ببخشا! چرا که آنان نمی دانند.

۱۴۳۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَتِمَّا رَجُلٌ يَجْرُ إِزَارَهُ مِنَ الْخَيْلِ خُسْفًا بِهِ فَهُوَ يَتَجَلَجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۳۴۸۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی که متکبران، ازارش را روی زمین می کشید، در زمین، فرو رفت. و تا روز قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

باب (۱۹): فضایل

۱۴۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خَيْرُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَيْرُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّئِ أَنْشَدَهُمْ لَهُ كَرَاهِيَّةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينِ، الَّذِي يَأْتِي هَوْلًا بِوَجْهِهِ وَيَأْتِي هَوْلًا بِوَجْهِهِ». (بخاری: ۳۴۹۳—۳۴۹۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم، مانند معادن اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند. البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره دیگر، نزد گروه دیگر می رود».

۱۴۳۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «النَّاسُ تَبَعُ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعُ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعُ لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَتِحُوا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كِرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّانِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ». (بخاری: ۳۴۹۵ — ۳۴۹۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش اند. مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند. و مردم معادن اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این مورد (امارت) کسانی هستند که نسبت به آن (امارت) کراهیت بیشتری داشته باشند تا زمانیکه به آن، دست یابند» (آنگاه، این کراهیت، بر طرف می شود).

باب (۲۰): مناقب قریش

۱۴۴۰ — عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَعَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَامَ فَأَتَنِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأُولَئِكَ جَهَالِكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْإِمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ». (بخاری: ۳۵۰۰)

ترجمه: به معاویه رضی الله عنه خبر رسید که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما حدیثی بیان می کند که بزودی فردی از قحطانی ها به پادشاهی می رسد. معاویه از شنیدن این سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور که شایسته خداست، او را مدح و ثنا کرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسیده است که افرادی از میان شما، سخنانی به زبان می آورند که نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. اینها، افراد نادان شما هستند. از این آرزوهای گمراه کننده برحذر باشید. زیرا شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «همانا امارت در میان قریش تا زمانی که پایبند

دین باشند، باقی می ماند. (و تا آن زمان) هر کس، با قریش، دشمنی کند، خداوند، او را سرنگون می کند».

۱۴۴۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمٌ وَأَشْجَعُ، وَغِفَارُ، مَوَالِيٍّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بخاری: ۳۵۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قبایل) قریش، انصار، جهینه، مزینه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صمیمی من اند. و بجز خدا و رسولش، دوست دیگری ندارند».

۱۴۴۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ». (بخاری: ۳۵۰۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانیکه دو نفر از قریش، باقی بمانند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البته تا زمانی که پایند دین باشند همانطور که شرح آن گذشت).

۱۴۴۳ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ رضی الله عنه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُعْطِيتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». (بخاری: ۳۵۰۲)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: من و عثمان بن عفان رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. عثمان گفت: ای رسول خدا! به فرزندان مطلب، مال عطا کردی و ما را رها ساختی درحالی که ما و آنان، با شما نسبت یکسانی داریم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکی هستند». (یعنی همیشه با هم بوده اند ولی شما اینگونه نبوده اید).

باب (۲۱)

۱۴۴۴ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِعَیْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا كَفَرَ، وَمَنْ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۵۰۸)

ترجمه: ابوذر رضي الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم می فرمود: «هر مردی که آگاهانه، خود را به غیر از پدرش، نسبت دهد، کفر ورزیده است. و هر کس، خود را به قومی نسبت دهد که از آنها نباشد، جایگاهش را در آتش، آماده سازد».

۱۴۴۵ — عَنْ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ رضي الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرَى، أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى عَیْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَیْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مَا لَمْ يَقُلْ». (بخاری: ۳۵۰۹)

ترجمه: وائله بن اسقع رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «همانا یکی از بزرگترین تهمت ها این است که شخص، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد یا خوابی را که ندیده است، بگوید: دیده ام و یا سخنی را به رسول خدا صلى الله عليه وسلم نسبت دهد که او نگفته است».

باب (۲۲): ذکر قبایل اسلم، غفار، مزینه، جهینه و اشجع

۱۴۴۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: عَلَى الْمَنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَأَلَهَا اللَّهَ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری: ۳۵۱۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم بر منبر فرمود: «خداوند، قبیله غفار را مغفرت کند و قبیله اسلم را سالم نگه دارد. اما قبیله عوصیه، از خدا و رسولش، نافرمانی کردند».

۱۴۴۷ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ — وَأَحْسِبُهُ — وَجُهَيْنَةَ. قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَأَحْسِبُهُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي

عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَحَسِرُوا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ». (بخاری: ۳۵۱۶)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می گوید: اقرع بن حابس به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. راوی می گوید: فکر می کنم که قبیلۀ جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام نیستند؟ اقرع گفت: بلی. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهتراند.»

۱۴۴۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَسْلَمٌ وَغِفَارٌ وَشَيْءٌ مِنْ مَزِينَةَ وَجُهَيْنَةَ أَوْ قَالَ شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مَزِينَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازِنَ وَغَطَفَانَ». (بخاری: ۳۵۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، نزد خداوند، قبایل اسلم و غفار و تعدادی از افراد قبایل مزینه و جهینه از قبایل اسلم و تمیم و هوازن و غطفان، بهتراند» یا اینکه فرمود: «تعدادی از جهینه یا مزینه بهتراند.»

باب (۲۳): ذکر قبیلۀ قحطان

۱۴۴۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بَعْصَاهُ». (بخاری: ۳۵۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیلۀ قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد.»

باب (۲۴): نهی از افکار و عادات جاهلی

۱۴۵۰ — عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَدْ تَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، حَتَّى كَثُرُوا وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا،

فَعَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ؟» ثُمَّ قَالَ: «مَا شَأْنُهُمْ؟» فَأُخْبِرَ بِكَسَعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا، فَإِنَّهَا حَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولٍ: أَقْدَ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا؟ لَعَنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ. فَقَالَ عُمَرُ: أَلَا نَقْتُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْخَبِيثَ؟ لِعَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». (بخاری: ۳۵۲۱)

ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودیم که تعداد زیادی از مهاجرین نیز ایشان را همراهی می کردند. در میان مهاجرین، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری بشدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده اید؟ سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست؟» آنگاه، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از کاری که فرد مهاجر با انصاری کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کند زیرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر با اشاره بسوی عبد الله بن ابی گفت: ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خیر، در این صورت، مردم می گویند: محمد یارانش را به قتل می رساند».

باب (۲۵): داستان خزاعه

۱۴۵۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ بْنُ قَمْعَةَ بْنِ خَنْدَفٍ أَبُو خُزَاعَةَ». (بخاری: ۳۵۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: «رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «عمر و بن لُحی بن قمعہ بن خندف، (پایه گذار بت پرستی) جد قبیله خزاعه است».

۱۴۵۲ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُمْ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّْ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَابِ». (بخاری: ۳۵۲۴)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت می کند کہ نبی اکرم ﷺ فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحیٰ خزاعی را دیدم کہ روده هایش را در آتش، بدنبال خود می کشید. زیرا او اولین کسی بود کہ سایه را رواج داد». (سایه به حیوانی می گویند کہ کفار آنرا بنام بت ها، رها می کردند).

باب (۲۶): داستان اسلام آوردن ابوذر رضی اللہ عنہ

۱۴۵۳ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلًا مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَعْنَا أَنَّ رَجُلًا قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لِأَخِي: انْطَلِقْ إِلَيَّ هَذَا الرَّجُلُ كَلَّمَهُ، وَأْتِنِي بِخَبْرِهِ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ تَشْفِينِي مِنَ الْخَبْرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصَا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لِأَعْرَفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ، وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ: فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَانْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ، وَلَا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لِأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلَدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتَ عَلَيَّ أَخْبَرْتُكَ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَعْنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَا هُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبْرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشِدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ، فَاتَّبِعْنِي ادْخُلْ حَيْثُ ادْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ قُمْتُ إِلَى الْحَائِطِ، كَأَنِّي أُصَلِّحُ نَعْلِي، وَأَمْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى دَخَلْتُ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضَهُ، فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ! اكْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ،

وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغْتَ ظَهْرُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأُصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِيِّ، فَقَامُوا، فَضْرِبْتُ لَأَمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيَلِكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا مِنْ غِفَارَ، وَمَتَجَرُّكُمْ وَمَمْرُكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْعَدَا، رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالْأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِيِّ، فَصُنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالْأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالْأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ. (بخاری: ۳۵۲۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ابوذر رضی الله عنه گفت: من مردی از قبیله غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه، ظهور کرده و ادعای پیامبری می کند. به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با او صحبت کن و خبرش را برای من بیاور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات کرد و برگشت. از او پرسیدم: چه خبر داری؟ گفت: سوگند به خدا، مردی را دیدم که امر به نیکی می کرد و از کار بد، باز می داشت. به او گفتم: این خبر تو مراقب نکرد. پس مشک آب و عصایی برداشتم و به مکه رفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی شناختم و دوست نداشتم درباره او از کسی بپرسم. لذا از آب زمزم می نوشیدم و در مسجد می ماندم. روزی، علی رضی الله عنه از کنارم گذشت و گفت: گویا شما در اینجا غریب هستید؟ گفتم: بلی. گفت: به خانه من بیا. با او براه افتادم. ایشان از من چیزی نمی پرسید و من هم به او چیزی نمی گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا درباره پیامبر بپرسم. هیچ کس پیدا نشد که درباره او به من چیزی بگوید. بار دیگر، علی رضی الله عنه از کنارم گذشت و گفت: آیا هنوز، منزل مورد نظرت را پیدا نکرده ای؟ گفتم: خیر. گفت: با من بیا. و پرسید: کارت چیست و چرا به این شهر آمده ای؟ گفتم: اگر رازم را فاش نمی کنی، با تو می گویم. گفت: رازت را فاش نمی کنم. گفتم: به ما خبر رسیده است که در اینجا مردی ظهور کرده و ادعای پیامبری می کند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت کند. او برگشت ولی سخنانش مراقب نکرد. پس تصمیم گرفتم که با او ملاقات کنم. علی گفت: راه درستی، در پیش گرفته ای. هم اکنون، من بسوی او می روم. دنبال من بیا. هر جا که من وارد شدم، تو نیز وارد شو.

و اگر کسی را دیدم و ترسیدم که به تو ضرری برساند، رو به دیوار می ایستم گویا کفشم را سامان می دهم. و تو به راهت، ادامه بده.

آنگاه، من و او براه افتادیم تا اینکه بر رسول خدا ﷺ وارد شد. من نیز وارد شدم و به آنحضرت ﷺ گفتم: اسلام را به من عرضه کن.

رسول خدا ﷺ هم اسلام را عرضه کرد و من همانجا مسلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «ای ابوذر! مسلمان شدنت را پنهان کن و به شهرت برگرد و هر گاه، خبر پیروزی ما به تو رسید، بیا». گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، فریاد خواهم کشید و کلمه توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد.

راوی می گوید: سپس، قریش در مسجد بودند که ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: ای قریشیان! من گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده و فرستاده خداست. قریش گفتند: برخیزید و به حساب این بی دین برسید. آنها نیز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، کتک زدند.

عباس به داد من رسید و خودش را روی من انداخت. سپس رو به سوی آنان کرد و گفت: وای بر شما، مردی از قبیله غفار را می کشید در حالی که تجارت و عبور شما از میان آنان است. با شیندن این سخنان، از من دست کشیدند. صبح روز بعد، برگشتم و همان سخنان دیروز را تکرار کردم. آنان دوباره گفتند: برخیزید و به حساب این بی دین برسید. آنگاه، مرا مانند روز گذشته، کتک زدند. بار دیگر، عباس به دادم رسید و خود را روی من انداخت و سخنان روز گذشته اش را تکرار کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: این آغاز اسلام آوردن ابوذر رحمه الله بود.

باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است

۱۴۵۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي: «يَا بَنِي فَهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ يُبْطُونِ قُرَيْشٍ». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ یعنی خویشاوندان نزدیک ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اکرم ﷺ چنین ندا می داد: «ای بنی فهر! ای بنی عدی!» یعنی تیره های قبیله قریش را نام می برد.

باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

۱۴۵۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي»؟ فَقَالَ: حَسَّانُ لِأَسْلَتِكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ. (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: حسان بن ثابت ﷺ (شاعر نبی اکرم ﷺ) از آنحضرت ﷺ اجازه خواست که مشرکین را هجو کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نسب مرا چکار می کنی؟ حسان گفت: تو را از آنها طوری جدا می کنم که مو را از خمیر جدا می کنند.»

باب (۲۹): ذکر نامهای رسول اکرم ﷺ

۱۴۵۶ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِي خَمْسَةٌ أَسْمَاءُ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحَشِّرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ». (بخاری: ۳۵۳۲)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من پنج نام دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که خداوند بوسیله او کفر را از بین می برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می شوند و عاقب (خاتم پیامبران)».

۱۴۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ؟ يَشْتُمُونَ مُذَمَّمًا، وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تعجب نمی کنید که چگونه خداوند دشنام و نفرین قریش را از من دور می سازد؟ آنان فرد مذمومی را دشنام می دهند و نفرین می کنند در حالی که من محمد (ستوده) هستم».

باب (۳۰): خاتم پیامبران

۱۴۵۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران، مانند مردی است که ساختمانی را به بهترین شکل، بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد. مردم وارد آن ساختمان می شوند و تعجب می کنند و می گویند: ای کاش! جای این یک خشت، خالی نمی بود.»

۱۴۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعَجَّبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ؟» قَالَ: «فَأَنَا اللَّبَنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ». (بخاری: ۳۵۳۵)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوشه ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می زنند و با تعجب می گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی شود؟» نبی اکرم ﷺ فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم.»

باب (۳۱): وفات رسول الله ﷺ

۱۴۶۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوْفِيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ. (بخاری: ۳۵۳۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در سن شصت و سه سالگی، رحلت

کرد.

باب (۳۲)

۱۴۶۱ — عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ — وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ جَلْدًا مُعْتَدِلًا —: قَدْ عَلِمْتُ مَا مُتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلَّا بَدْعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَادْعَا لِي. (بخاری: ۳۵۴۰)

ترجمه: سائب بن یزید رضی الله عنه که نود و چهار سال سن داشت و همچنان سالم و تندرست بود، گفت: می دانم که برخورداری من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مدیون دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. خاله ام مرا نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله برد و گفت: ای رسول خدا! این خواهر زاده من بیمار است. برایش نزد خدا دعا کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم برایم دعا کرد.

باب (۳۳): توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱۴۶۲ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: يَا بِي، شَبِيهُ بِالنَّبِيِّ لَا شَبِيهُ بَعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ. (بخاری: ۳۵۴۲)

ترجمه: عقبه بن حارث رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون رفت. در آنجا حسن رضی الله عنه را دید که مشغول بازی با کودکان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فدایش باد. او شبیه پیامبر است نه شبیه علی. علی رضی الله عنه از شنیدن این سخن، خندید.

۱۴۶۳ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُشَبِّهُهُ، قُلْتُ لِأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِثَلَاثِ عَشْرَةَ قَلُوصًا، قَالَ: فَقَبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا. (بخاری: ۳۵۴۴)

ترجمه: ابوجحیفه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم و حسن بن علی رضی الله عنهما شبیه او بود. راوی از ابوجحیفه می گوید: به ابوجحیفه گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایم توصیف کن.

گفت: رنگش، سفید و موهایش، جو گندمی بود. و دستور داد که سیزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اینکه آنها را تحویل بگیریم، در گذشت.

۱۴۶۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ رضي الله عنه صَاحِبِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ؟ ﷺ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: كَانَ فِي عَنَقَتِهِ شَعْرَاتٌ بَيْضٌ. (بخاری: ۳۵۴۶)

ترجمه: از عبدالله بن بسر رضي الله عنه صحابی رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: آیا نبی اکرم ﷺ را دیدی، مگر پیر شده بود؟! فقط چند عدد موی سفید در قسمت پایین لب زیرین آنحضرت ﷺ وجود داشت.

۱۴۶۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلَا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلَا سَبْطٍ رَجُلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ. (بخاری: ۳۵۴۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ نه قد بلند بود و نه کوتاه. بلکه قامتی متوسط داشت. رنگش، زیبا و درخشان بود. سفید به نظر می رسید اما نه زیاد. گندم گون هم نبود. موهایش نه خیلی مجعد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحی، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مکه ماند و بر او وحی نازل می شد و ده سال در مدینه بسر برد. و هنگام وفات، بیست و دو موی سفید در سر و ریش مبارکش، وجود نداشت.

۱۴۶۶ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضي الله عنه يَقُولُ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالْآدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلَا بِالسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ. (بخاری: ۳۵۴۸)

ترجمه: انس رضي الله عنه در روایتی دیگر، می گوید: قامت رسول خدا ﷺ نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی، بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. خداوند او را در سن چهل سالگی، مبعوث کرد. آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد.

۱۴۶۷ — عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَ أَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ. (بخاری: ۳۵۴۹)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از نظر چهره و خلقت از همه مردم، زیباتر بود. و قامتش نه زیاد بلند بود و نه کوتاه.

۱۴۶۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ? قَالَ: لَا، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ. (بخاری: ۳۵۵۰)

ترجمه: از انس رضی الله عنه پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ موهایش را رنگ می کرد؟ گفت: خیر. فقط چند تار سفید در شقیقه اش وجود داشت.

۱۴۶۹ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ لَمْ أَرِ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (بخاری: ۳۵۵۱)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ دارای قامتی متوسط بود. و شانه هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه گوشهایش می رسید. او را در پارچه یمنی سرخ رنگی دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده ام.

۱۴۷۰ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ. (بخاری: ۳۵۵۲)

ترجمه: در روایتی دیگر از براء بن عازب رضی الله عنهما پرسیدند: آیا چهره نبی اکرم ﷺ مانند شمشیر، می درخشید؟ گفت: خیر، بلکه مانند ماه بود.

۱۴۷۱ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّيَ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنزَةٌ — قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ — وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهِمَا وَجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ. (بخاری: ۳۵۵۳)

ترجمه: از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که ایشان، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدند که در بطحاء نماز می خواند و یک چوبدستی، در جلویش، نصب شده است.

شرح این حدیث، قبلاً گذشت. در این روایت، علاوه بر آن می گوید: مردم دستهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله را می گرفتند و بر صورت خود، می کشیدند. من نیز دست مبارک اش را گرفتم و به صورت خود، کشیدم. دست ایشان از برف، سردتر و از مُشک، خوشبوتر بود.

۱۴۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قَرْنَا فَقَرْنَا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ». (بخاری: ۳۵۵۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من در بهترین قرون بشریت، مبعوث شدم. قری پس از قری دیگر گذشت تا اینکه من در قری که زندگی می کنم، مبعوث شدم».

۱۴۷۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَسْدِلُ شَعْرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأْسَهُ. (بخاری: ۳۵۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله موهایش را بر پیشانی، رها می کرد و مشرکین، فرق باز می کردند. گفتنی است که اهل کتاب نیز موهایشان را رها می کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند. سر انجام، آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز فرق باز کرد.

۱۴۷۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاحِشًا، وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». (بخاری: ۳۵۵۹)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله نه اخلاق ناسزاگویی داشت و نه ناسزا می گفت. و می فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که از اخلاق بهتری برخوردار باشند».

۱۴۷۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خَيْرَ رَسُولٍ لَللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا أَنْتَقَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا. (بخاری: ۳۵۶۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، به رسول خدا ﷺ اختیار داده می شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می کرد. البته اگر گناه نمی بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه مردم از آن، فاصله می گرفت. و رسول الله ﷺ بخاطر خودش، انتقام نمی گرفت مگر اینکه به دین خدا، بی حرمتی می شد. آنگاه، بخاطر آن، انتقام می گرفت.

۱۴۷۶ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا مَسَسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيْبَاجًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ ﷺ. (بخاری: ۳۵۶۱)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هیچ پارچه حریر و دیباجی را دست نزنم که به لطافت کف دست رسول خدا ﷺ باشد. و هرگز هیچ بویی، خوش بوتر از بوی نبی اکرم ﷺ استشمام نکردم.

۱۴۷۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا. (بخاری: ۳۵۶۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ از دوشیزه ای که در پرده بسر می برد، حیای بیشتری داشت.

۱۴۷۸ — وَفِي رِوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ. (بخاری: ۳۵۶۲)

ترجمه: ودر روایتی دیگر، ابوسعید می گوید: هرگاه، کاری را ناپسند می دانست، از چهره اش، دانسته می شد.

۱۴۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلَّا تَرَكَهُ.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از غذایی، ایراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، می خورد و گرنه، از خوردن آن، خود داری می کرد.

۱۴۸۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ. (بخاری: ۳۵۶۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله طوری سخن می گفت که اگر کسی می خواست، می توانست کلماتش را بشمارد.

۱۴۸۱ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ. (بخاری: ۳۵۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مانند شما پی در پی و با عجله، سخن نمی گفت.

باب (۳۴): چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوابید ولی قلبش بیدار بود

۱۴۸۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه يُحَدِّثُ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، قَالَ: جَاءَهُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوْلَهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةَ أُخْرَى، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَائِمٌ عَيْنَاهُ، وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلَّاهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَّجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. (بخاری: ۳۵۷۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه که از شب اسرای نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام تعریف می کرد، می گوید: قبل از اینکه وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله نازل شود، در مسجد الحرام خوابیده بود که سه نفر نزد او آمدند. اولی گفت: او کدام یک است؟ دومی گفت: او بهترین آنهاست. و افزود: بهترین آنها را بگیرید (وبه معراج ببرید). پس ماجرای آن شب، همین اندازه بود. بعد از آن، آنها را ندید تا اینکه شبی دیگر آمدند و چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب ولی قلبش بیدار بود و آنها را

می دید و پیامبران، چنین اند. یعنی چشمانشان می خوابد و لی قلبهایشان بیدار است. سرانجام، جبریل مسؤلیت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد.

باب (۳۵): علامات نبوت، در اسلام

۱۴۸۳ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِنَاءٍ وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ، قِيلَ لِأَنْسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثَ مِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلَاثِ مِائَةٍ. (بخاری: ۳۵۷۲)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زوراء بود که ظرفی نزد ایشان آوردند. آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را در آن ظرف گذاشت و آب از میان انگشتانش، شروع به فوران کرد. پس مردم، وضو گرفتند. از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا چیزی حدود آن.

۱۴۸۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الْآيَاتِ بَرَكَةً وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَخَوِيفًا، كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَقَلَّ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اطْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ». فَجَاءُوا بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «حَيَّ عَلَى الطُّهُورِ الْمُبَارِكِ وَالْبَرَكَةِ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ. (بخاری: ۳۵۷۹)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ما امور خارق العاده را باعث خیر و برکت می دانستیم ولی شما آنها را وسیله ترسانیدن می دانید. در سفری، همراه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم. آب، کم بود. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «باقیمانده آب را بیاورید». ظرفی آوردند که کمی آب در آن وجود داشت. آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «بسوی آب مبارک بشتابید و برکت آن از جانب خداست». راوی می گوید: همانا دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فواره می زند. همچنین ما صدای تسبیح گرفتن غذایی را که خورده می شد، می شنیدیم.

۱۴۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالُهُمُ الشَّعْرُ». وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ بِطَوْلِهِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ

الرَّوَايَةُ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ». (بخاری: ۳۵۸۷ — ۳۵۸۹ وانظر حديث رقم: ۲۹۲۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که شما با قومی که کفشهای ساخته شده از مو دارند، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد». این حدیث بطور مفصل، قبلاً بیان شد. در پایان این روایت، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که دیدن من برایش، از اهل و مالش، محبوب تر است».

۱۴۸۶ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خَوْزًا وَكَرْمَانَ مِنَ الْأَعَاجِمِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، فُطْسَ الْأَنْوْفِ، صِغَارَ الْأَعْيُنِ، وَجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ، نِعَالَهُمُ الشَّعْرُ». (بخاری: ۳۵۹۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که شما با مردم خوزستان و کرمان که عجم اند و چهره هایی قرمز، بینی هایی فرو رفته، چشم هایی کوچک دارند و صورتهایشان مانند سپرهای ضخیم و کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد».

۱۴۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ».

(بخاری: ۳۶۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می کنند». صحابه گفتند: پس چه دستوری می دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می کردند».

۱۴۸۸ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنَّ شَيْئًا أَنْ أُسْمِيَهُمْ: بَنِي فُلَانٍ وَبَنِي فُلَانٍ. (بخاری: ۳۶۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از صادق مصدوق (رسول خدا صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «هلاک امت من بدست نوجوانانی از قریش خواهد بود». ابوهریره رضی الله عنه گفت: اگر می خواهید آنها را برای شما نام می برم. بنی فلان و بنی فلان هستند.

۱۴۸۹ — عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخَيْرِ وَكَنتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِعَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مِنْ أَجَابِهِمْ إِلَيْهَا قَذْفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا، فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَرِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (بخاری: ۳۶۰۶)

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امور خیر می پرسیدند و من از بدیها می پرسیدم که مبدا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم. پس خداوند این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد. آیا بعد از این خیر، شری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: گروهی، راهی غیر از راه من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را بسوی دروازه های جهنم، فرا می خوانند. کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می اندازند». گفتم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن

صورت، از همه آن گروهها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

۱۴۹۰ — عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه: إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَا تَأْخِرَنَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدَعَةٌ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حُدْنَاءُ الْأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيمَانَهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۳۶۱۱)

ترجمه: از علی بن ابی طالب رضي الله عنه روایت است که فرمود: «هرگاه، برای شما حدیثی از رسول الله ﷺ بیان می کنم، ترجیح می دهم که از آسمان به زمین بیفتم ولی سخنی دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت ندهم. اما هرگاه از سوی خود با شما سخن می گویم پس همانا جنگ، فریب است. شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «در آخر زمان، گروهی کم سن و سال و نادان می آیند که سخنان خوبی از قرآن به زبان می آورند ولی از اسلام، خارج می شوند همانطور که تیر از کمان، خارج می شود و ایمان آنان از حنجره هایشان فراتر نمی رود. پس هر جا که آنان را دیدید، آنها را بکشید. زیرا هر کس، آنها را بکشد، روز قیامت، پاداش دریافت خواهد کرد».

۱۴۹۱ — عَنْ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ رضي الله عنه قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ، يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِأَنْتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتَمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّائِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذُّبَّ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ» (بخاری: ۳۶۱۲)

ترجمه: خباب بن ارت رضي الله عنه می گوید: نزد رسول خدا ﷺ که چادرش را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی کنی؟

آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت های گذشته، چاله ای در زمین، حفر می کردند و او را در آن قرار می دادند. سپس اره ای می آوردند و بر سرش می نهادند و او را از وسط، دو نیم می کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی داشت. و شانه های آهنی را در گوشت آنان فرو می بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی داشت. سوگند به خدا که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید.»

۱۴۹۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنْكَسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرُّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَرَجَعَ الْمَرْءَ الْآخِرَةَ بَبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «أَذْهَبْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۳۶۱۳)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم جوایای حال ثابت بن قیس شد. مردی گفت: ای رسول خدا! من خبرش را برای شما می آورم. آنگاه، نزد او رفت و او را که در خانه اش نشسته و سرش را پایین انداخته بود، دید. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قیس گفت: کار بدی کرده ام. صدایم را از صدای نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بلندتر نمودم. در نتیجه، اعمالم به هدر رفته اند و از دوزخیان شده ام. سپس آن مرد، نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: ثابت، چنین و چنان می گوید. پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «نزد او برو و به او بگو: تو از دوزخیان نیستی بلکه اهل بهشتی.» راوی می گوید: آن مرد، بار دیگر، با بشارتی بزرگ، نزد ثابت برگشت.

۱۴۹۳ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ أَوْ سَحَابَةٌ غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «اقْرَأْ فُلَانٌ فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ». (بخاری: ۳۶۱۴)

ترجمه: از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که مردی سوره کهف را در خانه ای که چارپایی (اسبی) در آن وجود داشت، تلاوت می نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. او برایش دعای سلامت نمود. ناگهان، دید که مه یا ابری او را فرا گرفته است. سپس، این ماجرا را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فلانی! به تلاوت خود ادامه بده. زیرا آن، رحمتی است که بخاطر قرآن نازل شده است».

۱۴۹۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يُعْوِدُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يُعْوِدُهُ، قَالَ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «فَنَعَمْ إِذَا». (بخاری: ۳۶۱۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت مردی بادیه نشین رفت و عادتش این بود که هنگام عیادت مریض، می گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نیز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». بادیه نشین گفت: فرمودی که باعث پاکی گناهان می شود؟ هرگز، (چنین نخواهد شد) بلکه تبی است که در جسم پیرمردی کهنسال، شعله می زند و او را به قبرستان می برد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس بلی، در این صورت، چنین است».

۱۴۹۵ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقْرَةَ وَالْإِنشَاءَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلَّا مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلٌ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا، فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعْمَقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلٌ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، فَأَلْقَوْهُ خَارِجَ الْقَبْرِ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي

الأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَالْقَوْهُ. (بخاری: ۳۶۱۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردی نصرانی، مسلمان شد و سوره بقره و آل عمران را خواند و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی می نوشت. سپس، دوباره، نصرانی شد و می گفت: محمد، چیزی جز آنچه که من برایش نوشته‌ام، نمی‌داند. سر انجام، مُرد و او را دفن کردند. صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. نصرانی‌ها گفتند: این، کار محمد و یاران او است. چون این رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده، بیرون انداخته اند. آنگاه، قبر عمیق‌تری برایش کردند (و او را دفن کردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. دوباره گفتند: «این، کار محمد و یاران او است. چون رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته اند. سر انجام، تا جایی که می توانستند قبرش را عمیق کردند. باز هم صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. در پایان، متوجه شدند که این، کار مردم نیست. لذا او را به حال خود، رها ساختند.

۱۴۹۶ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أُنْمَاطٍ؟» قُلْتُ: وَأَنْتَى يَكُونُ لَنَا الأُنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمْ الأُنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا — يَعْنِي امْرَأَتَهُ —: أَخْرِي عَنِّي أُنْمَاطِكَ، فَتَقُولُ أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمْ الأُنْمَاطُ» فَادْعُهَا. (بخاری: ۳۶۳۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما نمد دارید؟» گفتم: چگونه می‌توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «بزودی صاحب نمد خواهید شد».

جابر رضی الله عنه می گوید: هم اکنون، من به همسر می‌گویم: نمدهایت را از کنار من دور کن. و او می‌گوید: آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله نفرمود: «شما بزودی صاحب نمد خواهید شد؟» پس آنها را می‌گذارم.

۱۴۹۷ — عَنْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِأُمِّيَّةَ بِنِ خَلْفٍ: إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ

مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِبَدْرٍ. وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيثِ مِنْهَا. (بخاری: ۳۶۳۲)

ترجمه: سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ می گوید: به امیه بن خلف گفتیم: از رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که خودش را قاتل تو می دانست. امیه گفت: قاتل من خواهد بود؟ گفتیم: بلی. گفت: سوگند به خدا که محمد، سخن دروغ نمی گوید. سرانجام، خداوند او را در روز بدر (توسط محمد) به قتل رسانید. و این حدیث، داستانی دارد که خلاصه آن، همین است.

۱۴۹۸ — عن أسامة بن زيد رضی اللہ عنہ أن جبريل عليه السلام أتى النبي صلی اللہ علیہ وسلم — وعنده أم سلمة — فجعل يحدث، ثم قام، فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم لأم سلمة: «من هذا؟» أو كما قال، قال: قالت: هذا دحية، قالت أم سلمة: أيم الله، ما حسبتُهُ إلا إياه، حتى سمعتُ خطبةَ نبيِّ الله صلی اللہ علیہ وسلم يُخبرُ جبريلَ أو كما قال. (بخاری: ۳۶۳۴)

ترجمه: اسامه بن زید رضی اللہ عنہ می گوید: ام سلمه رضی الله عنها نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بود که جبریل آمد و سخن گفت و برخاست. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به ام سلمه گفت: «این کیست؟» یا چیزی شبیه این، پرسید. ام سلمه گفت: این، دحیه است. (همان شخصی که گاهی جبریل به شکل او می آمد). ام سلمه رضی الله عنها می گوید: سوگند به خدا که در آن لحظه، او را جز دحیه، کسی دیگر نمی پنداشتم. تا اینکه خطبه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را شنیدم که از جبریل، سخن می گوید و یا سخنی مانند این.

۱۴۹۹ — عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما: أن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال: «رأيتُ الناسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَهُ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بَعْطَنَ». (بخاری: ۳۶۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خواب دیدم که مردم در میدانی، جمع شده اند. آنگاه، ابوبکر برخاست و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت ولی خداوند او را مغفرت می کند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در

دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابغه ای در میان مردم ندیده ام که مانند او شگفتی بیافریند تا جایکه مردم سیراب شدند و به استراحت پرداختند».

باب (۳۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او را آنگونه می شناسند که فرزندان خود را می شناسند

۱۵۰۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرُوا لَهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيًّا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ؟» فَقَالُوا: نَفَضَحُهُمْ، وَيُجْلِدُونَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ، فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ، فِإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَجَمَا. (بخاری: ۳۶۳۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: تعدادی از یهودیان نزد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و به او گفتند که مرد و زنی از آنها مرتکب زنا شده اند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان گفت: «در این باره در تورات چه حکمی آمده است؟» گفتند: آنان را رسوا می کنیم و شلاق می زنیم. عبدالله بن سلام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: دروغ می گوید. در این باره در تورات، حکم رجم آمده است. آنگاه، تورات را آوردند و باز کردند. سپس یکی از آنان، دستش را بر آیه رجم گذاشت و آیات ما قبل و مابعد آنرا خواند. عبد الله بن سلام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به او گفت: دستت را بردار. او دستش را برداشت. آنگاه آیه رجم را دیدند و گفتند: ای محمد! او راست می گوید: در تورات، آیه رجم، وجود دارد. سرانجام، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند.

باب (۳۷): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا به آنها معجزه ای نشان دهد، و آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شق القمر را به آنان نشان داد

۱۵۰۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شِقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اشْهَدُوا». (بخاری: ۳۶۳۶)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه به دو نیم، تقسیم شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما گواه باشید».

۱۵۰۲ — عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبُرْكَاةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ. (بخاری: ۳۶۴۲)

ترجمه: از عروه بارقی رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او یک دینار داد تا برایش گوسفندی بخرد. او با یک دینار، دو گوسفند خرید. سپس یکی از آن دو را به یک دینار فروخت. و یک دینار و یک گوسفند، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. آنحضرت صلی الله علیه و آله برای معاملانش، دعای برکت نمود. به همین خاطر، عروه اگر خاک هم می خرید، سود می برد.

کتاب (۵۶) فضایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

(صحابه، کسانی هستند که پیامبر ﷺ را دیدند یا با او مصاحبت داشتند و به او ایمان آوردند و با ایمان از دنیا رفتند)

باب (۱) این سخن رسول اکرم ﷺ که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را بر می‌گزیدم

۱۵۰۳ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَتْ امْرَأَةً النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ قَالَ ﷺ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». (بخاری: ۳۶۵۹)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا».

۱۵۰۴ — عَنْ عَمَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَأَتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ. (بخاری: ۳۶۶۰)

ترجمه: عمار رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که بجز پنج برده و دوزن و ابوبکر، کسی دیگر با وی نبود.

۱۵۰۵ — عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرْفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتَيْهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا صَاحِبِكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَدِمْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ

لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلَاثًا. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَلَمْ أَبُؤْ بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لَا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَحَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟» مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُوذِي بَعْدَهَا. (بخاری: ۳۶۶۱)

ترجمه: ابو درداء رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ابوبکر رضی الله عنه آمد در حالی که گوشه لباسش را گرفته و به اندازه ای بالا زده بود که زانویش، دیده می شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابوبکر سلام کرد و گفت: بین من و پسر خطاب بگو مگو پیش آمد. او را خشمگین کردم. سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولی او نبخشید. بدینجهت، خدمت شما رسیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر! خداوند تو را ببخشد». و این جمله را سه بار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانه ابوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. با دیدن او، چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت دگرگون می شد. ابوبکر ترسید (که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله به او چیزی بگوید) لذا دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدا که من کوتاهی کرده‌ام. و این جمله را دو بار، تکرار کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد. شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مالش، مرا همراهی نمود. آیا دوستم را برایم می گذارید؟» و این جمله را دو بار تکرار نمود. بعد از آن، هیچ کس ابوبکر را اذیت نکرد.

۱۵۰۶ — عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ». فَقُلْتُ: مَنْ الرِّجَالِ فَقَالَ: «أَبُوهَا». قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». فَعَدَّ رِجَالًا. (بخاری: ۳۶۶۲)

ترجمه: عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات السلاسل، تعیین نمود. نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد.

۱۵۰۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شِقْمِي ثَوْبِي يَسْتَرْحِي إِلَّا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خِيَلًا». (بخاری: ۳۶۶۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، از روی تکبر، لباسش را بر زمین بکشاند، خداوند، روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر گفت: یک طرف لباسم پایین می افتد مگر اینکه مواظب آن باشم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو این کار را از روی تکبر، انجام نمی دهی».

۱۵۰۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لِأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَا أَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَاهُنَا فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسٍ وَتَوَسَّطَ قَفَّهَا وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لِأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أُذِنَ لَهُ وَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَيْتِ، كَمَا

صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أُخِي يَتَوَضَّأُ، وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا — يُرِيدُ أَخَاهُ — يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أَتَذُنُ لَهُ وَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلِيهِ فِي الْبَيْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «أَتَذُنُ لَهُ وَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». فَجِئْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مَلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنْ الشَّقِّ الْأَخْرَ. (بخاری: ۳۶۷۴)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک نمی کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جوای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسی می گوید: دنبال اش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه آن که از شاخه های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه چاه اریس نشسته و ساقهایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: ای رسول خدا! او ابوبکر است و اجازه ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله صلی الله علیه و آله تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبه چاه، سمت راست رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و مانند آنحضرت صلی الله علیه و آله پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس برگشتم و سرچشم نشستم.

و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر خداوند به او (یعنی برادرم) اراده خیر داشته باشد، او را می آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا ﷺ به تو بشارت بهشت داد. او هم وارد شد و بر لبه چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من برگشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به فلانی اراده خیر داشته باشد، او را می آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبروی رسول خدا ﷺ نشست.

۱۵۰۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ».

(بخاری: ۳۶۷۳)

ترجمه: ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید. زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدی که اصحاب من انفاق می کنند، برابری نمی کند». (مد، پیمانۀ ای است که برخی آنرا به اندازه پُری دو کف دست دانسته اند).

۱۵۱۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعَدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اتَّبْتُ أُحُدًا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ».

(بخاری: ۳۶۷۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم بالای کوه احد رفتند. کوه احد آنان را لرزاند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای احد! آرام باش چرا که صرفاً روی تو یک نبی، یک صدیق و دو شهید، قرار دارد».

۱۵۱۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَا اللَّهُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لِأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (بخاری: ۳۶۷۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در میان گروهی ایستاده بودم که برای عمر بن خطاب رضی الله عنه دعا می کردند در حالی که جنازه او بر تخت اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و می گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت کند. آرزو می کردم که خدا تو را در کنار دو دوست ات، قرار دهد. زیرا بسیار می شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «با ابوبکر و عمر بودم. من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا آرزو می کردم که خداوند تو را در کنار آنها قرار دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: چهره ام را بر گرداندم. دیدم که او علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.

باب (۲): مناقب عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱۵۱۲ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «رَأَيْتَنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلَالٌ وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ». فَقَالَ عُمَرُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارٌ؟! (بخاری: ۳۶۷۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم که وارد بهشت شدم و در آنجا، رُمیصاء همسر ابو طلحه را دیدم و صدای پای شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ (فرشته) گفت: این، بلال است. و قصری دیدم که در حیاط آن، دوشیزه ای نشسته بود. پرسیدم: این قصر، مال کیست؟ گفت: از آن عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا بینم اما به یاد غیرت تو افتادم». عمر گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد. آیا برای تو هم به غیرت می آیم؟!

۱۵۱۳ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟» قَالَ: لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ؟» قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرِحْنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ. (بخاری: ۳۶۸۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ در مورد قیامت، پرسید و گفت: قیامت کی بر پا می شود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده ای؟» گفت: چیزی آماده نکرده ام جز اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری».

انس رضی الله عنه می گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه این سخن نبی اکرم ﷺ خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس رضی الله عنه ادامه داد: من نبی اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دوست دارم و بخاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نیست.

۱۵۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمِّرْ». (بخاری: ۳۶۸۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل که قبل از شما می زیسته اند، مردانی وجود داشت که پیامبر نبودند ولی به آنها الهام می شد. اگر در میان امت من، یکی از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود.»

باب (۳): مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱۵۱۵ — عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فَقَالَ لَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَعَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَعَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنُ لَكَ، أَمَا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَا تَعْيِبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَا تَعْيِبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ، إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ الْيَمْنَى هَذِهِ: «يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الْآنَ مَعَكَ. (بخاری: ۳۶۹۸)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که مردی از اهالی مصر، نزد او آمد و گفت: آیا می دانی که عثمان روز جنگ احد، فرار کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می دانی که او در جنگ بدر، حاضر نشد و غیبت کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می دانی که او در بیعت رضوان هم حضور نداشت و غیبت کرد؟ گفت: بلی. آن مرد، فریاد کشید و تکبیر گفت. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: بیا تا برایت توضیح دهم. اما در مورد فرار روز احد، من گواهی می دهم که خداوند، او را عفو کرده و بخشیده است. و در مورد غیبت روز بدر باید بگویم: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی همسرش، بیمار بود. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «پاداش و سهم غنیمت یک نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده اند، به تو نیز می رسد». اما اینکه در بیعت

رضوان، حضور نداشت، دلیلش این بود که اگر در وادی مکه، کسی عزیزتر از عثمان وجود می داشت، او را به جایش می فرستاد. ولی به همین خاطر، رسول خدا ﷺ عثمان را فرستاد. و بیعت رضوان بعد از رفتن او به مکه، صورت گرفت. در نتیجه، رسول الله ﷺ دست راستش را بجای دست عثمان قرار داد و فرمود: «این، دست عثمان است». آنگاه آنرا روی دست چپش نهاد و فرمود: «این، بیعت عثمان است». در پایان، ابن عمر به آن مرد گفت: هم اکنون، این جوابها را نیز با خود ببر.

باب (۴): مناقب علی بن ابی طالب ﷺ

۱۵۱۶ — عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَكَتْ مَا تَلَقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبِيًّا، فَأَنْطَلَقَتْ، فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لِأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَتَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بُرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَيَّ صَدْرِي وَقَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمْ تُكَبِّرَانِ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ وَتُسَبِّحَانِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَتَحْمَدَانِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِمَّا مِنْ خَادِمٍ». (بخاری: ۳۷۰۵)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیا، شکایت داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم ﷺ آوردند، خدمت آنحضرت ﷺ رفت ولی او را نیافت. بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و در این مورد، با وی سخن گفت. هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدمهایش را بر سینه ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته تان نیاموزم؟ هر گاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد لله بگویید. اینها برای شما از خدمتکار، بهتراند».

باب (۵): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۱۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النَّسَاءِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ، قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتَكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوْ هَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبْرِهِمْ»؟ فَأَنْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبُويهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری: ۳۷۲۰)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در میان زنان بودیم. در آن هنگام، زبیر را دیدم که بر اسبش سوار است و دو یا سه بار، نزد نبی قریظه، رفت و آمد می کند. پس از بازگشت، گفتم: ای پدر! تو را دیدم که رفت و آمد می کردی. گفت: پسر! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «چه کسی نزد نبی قریظه می رود و اخبار آنها را برایم می آورد؟» پس من رفتم. هنگام بازگشت، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پدر و مادرش را با هم ذکر کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

باب (۶): ذکر طلحه بن عبید الله رضی اللہ عنہ

۱۵۱۸ — عَنْ طَلْحَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي وَغَيْرَ سَعْدٍ. (بخاری: ۳۷۲۳)

ترجمه: طلحه بن عبیدالله رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از روزهایی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از من و سعد، همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نماند.

۱۵۱۹ — وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ وَقَى النَّبِيَّ ﷺ بِيَدِهِ وَضُرِبَ فِيهَا حَتَّى شَلَّتْ. (بخاری: ۳۷۲۴)

ترجمه: همچنین از طلحه رضی اللہ عنہ روایت است که او در روز احد، با دستش، آنقدر از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم محافظت نمود که بعلت ضربات زیاد، دستش فلج شد.

باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ

۱۵۲۰ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ أَبُوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخاری: ۳۷۲۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، والدینش را برایم جمع کرد. (یعنی فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»).

باب (۸): ذکر دامادهای پیامبر خدا ﷺ

۱۵۲۱ — عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لَا تَعْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحُ بِنْتِ أَبِي جَهْلٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشْهَدُ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ فَحَدَّثَنِي وَصَدَّقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ». فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ. (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رسید، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: قومات خیال می کند که تو بخاطر دخترانت، خشمگین نمی شوی و هم اکنون، علی می خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. بعد از شنیدن این سخن، رسول خدا ﷺ برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پاره تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانه یک شوهر، جمع نمی شوند». آنگاه علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از خواستگاری اش، صرف نظر کرد.

۱۵۲۲ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَنْتَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَفَّى لِي». (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: و در روایتی دیگر، مسور بن مخزومه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ ذکر دامادش (ابوالعاص) را که از بنی عبد شمس بود، به میان آورد و پیوند با ایشان را بسیار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده هایی که به من داد، وفا کرد».

باب (۹): مناقب زید بن حارثه ﷺ

۱۵۲۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ تَطَعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُونَنِي فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِيْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنْ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ». (بخاری: ۳۷۳۰)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی را به جهاد، اعزام کرد و اسامه بن زید رضی الله عنهما را به عنوان امیر آنان، تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی اش اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما که هم اکنون به فرماندهی او، اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. سوگند به خدا که او (پدرش) شایسته فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است».

۱۵۲۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ شَاهِدٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، قَالَ: فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ. (بخاری: ۳۷۳۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ حضور داشت و اسامه بن زید و زید بن حارثه، خواب بودند که قیافه شناسی وارد شد و گفت: یکی از این قدمها از دیگری، بوجود آمده است. راوی می گوید: نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، خوشحال شد و آنرا پسندید و به اطلاع عایشه رضی الله عنها رساند.

باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید رضی الله عنهما

۱۵۲۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ﷺ؟ فَلَمْ يَحْتَرِيْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». (بخاری: ۳۷۳۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: زنی از بنی مخزوم، مرتکب سرقت شد. مردم گفتند: چه کسی درباره او با نبی اکرم ﷺ سخن می گوید؟ کسی جرأت نکرد که با او سخن بگوید. سر انجام، اسامه بن زید رضی الله عنهما با رسول خدا ﷺ سخن گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر در میان بنی اسرائیل، فرد مشهوری، مرتکب دزدی می شد، او را رها می کردند. و اگر فرد ضعیفی، مرتکب دزدی می شد، دستش را قطع می کردند. اگر (بجای آن زن) فاطمه هم می بود، دستش را قطع می کردم.»

۱۵۲۶ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أَحِبُّهُمَا». (بخاری: ۳۷۳۵)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ من و حسن را در بغل گرفت و فرمود: «پروردگارا! اینها را دوست داشته باش چرا که من اینها را دوست دارم.»

باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۱۵۲۷ — عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». (بخاری: ۳۷۴۱)

ترجمه: از حفصه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نیکو کاری است.»

باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما

۱۵۲۸ — عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه أَنَّهُ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ غُلامٌ فِي مَسْجِدٍ بِالشَّامِ، وَكَانَ قَدْ قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الكُوفَةِ. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السَّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ؟ يَعْنِي حُذَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ؟ — يَعْنِي: مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: عَمَّارًا — قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السُّوَاكِ وَالْوَسَادِ أَوْ السَّرَّارِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقْرَأُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قُلْتُ: ﴿وَالذِّكْرَ وَالْأُنْثَى﴾ قَالَ: مَا زَالَ بِي هَوْلًا حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۳۷۴۳)

ترجمه: از ابودرداء رضي الله عنه روایت است که نوجوانی در یکی از مساجد شام، کنار او نشست و قبلاً چنین دعا کرده بود که: بار الها! دوست خوبی نصیبم کن. ابودرداء پرسید: اهل کجایی؟ گفت: از اهالی کوفه هستم و پرسید: آیا صاحب سرّی که فقط او اسرار را می داند (حذیفه) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که خداوند او را به زبان پیامبرش از شیطان، پناه داد (عمار) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که سایه به سایه، رسول خدا ﷺ را همراهی می کرد و مسواک اش را بر می داشت، در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: عبدالله بن مسعود آیه ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ را چگونه قرائت می کرد. گفتم: بعد از آن، ﴿وَالذِّكْرَ وَالْأُنْثَى﴾ می خواند.

ابودرداء می گوید: مردم شام، آنقدر در مورد این آیه از من سؤال کردند که نزدیک بود مرا از آنچه که از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، منصرف سازند.

باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح رضي الله عنه

۱۵۲۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيْتُهَا الْأُمَّةُ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری: ۳۷۴۴)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر امتی، امینی دارد. ای امت! امین ما، ابو عبیده بن جراح است».

باب (۱۴): مناقب حسن و حسین رضی الله عنهما

۱۵۳۰ — عَنْ الْبِرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رضی الله عنهما عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَجِبْهُ». (بخاری: ۳۷۴۹)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن بن علی رضی الله عنهما بر شانه اش قرار داشت و می فرمود: «خدایا! من او را دوست دارم. پس تو نیز او را دوست داشته باش».

۱۵۳۱ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رضی الله عنهما. (بخاری: ۳۷۵۲).

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هیچ کس مانند حسن بن علی رضی الله عنهما شبیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله نبود.

۱۵۳۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الذُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا». (بخاری: ۳۷۵۳).

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: اگر کسی در حالت احرام، مگسی را بکشد، حکم اش چیست؟ گفت: مردم عراق از کشته شدن مگس می پرسند در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند! حال آنکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، گلهای خوشبوی من در دنیا هستند».

باب (۱۵): مناقب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما

۱۵۳۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: ضَمَّنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ». (بخاری: ۳۷۵۶).
ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدایا! به او حکمت بیاموز» و در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «بار الها! به او کتاب (قرآن) بیاموز».

باب (۱۶): مناقب خالد بن ولید رضی الله عنه

۱۵۳۴ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ: «فَأَحْذَهَا — يَعْنِي: الرَّأْيَةَ — سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ». (بخاری: ۳۷۵۷)
ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ خبر شهادت زید، جعفر، و ابن رواحه را اعلام کرد ... شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشیری از شمشیرهای خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسیله او فتح و پیروزی، نصیبشان ساخت».

باب (۱۷): مناقب سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه رضی الله عنه

۱۵۳۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اسْتَقْرَبُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ — فَبَدَأَ بِهِ — وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ، وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (بخاری: ۳۷۵۸)
ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «فرائد قرآن را از چهار نفر بیاموزید: ۱- عبدالله بن مسعود - و نخست، از او نام برد. ۲- سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه؛ ۳- ابی بن کعب. ۴- معاذ بن جبل».

باب (۱۸): مناقب عایشه رضی الله عنها

۱۵۳۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلِبِهَا، فَأَدْرَكْتَهُمُ الصَّلَاةَ

فَصَلُّوا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا اتُّوا النَّبِيَّ ﷺ شَكَّوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيْمُمِ، ثُمَّ ذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ التَّيْمُمِ. (بخاری: ۳۷۷۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: گلوبندی را که از (خواهرم) اسماء به عاریت گرفته بودم، گم شد. رسول الله ﷺ چند تن از یارانش را به جستجوی آن فرستاد. در اثنای جستجو، وقت نماز فرا رسید. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتی نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و از اینکه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شکایت کردند. در نتیجه، آیه تيمم نازل شد. شرح بقیه حدیث در کتاب تیمم، بیان گردید.

باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله عليهم اجمعين

۱۵۳۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمَ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ افترقَ مَلُوهُمُ وَقُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجَرَّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ. (بخاری: ۳۷۷۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: روز (جنگ) بعثت، روزی است که خداوند آنرا به رسولش هدیه نمود. رسول خدا ﷺ در حالی وارد مدینه شد که آنان، متفرق، سرانشان کشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعثت (جنگ) را به پیامبرش هدیه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدینه ساخت.

باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم»

۱۵۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الْأَنْصَارِ». (بخاری: ۳۷۷۹)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم».

باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است

۱۵۳۹ — عن البراء رضی الله عنه قال: قال النبي ﷺ: «الأنصار لا يحبهم إلا مؤمن، ولا يبغضهم إلا منافق، فمن أحبهم أحب الله، ومن أبغضهم أبغضه الله». (بخاری: ۳۷۸۳)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمنی نمی کند مگر منافق. پس هر کس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می دارد و هر کس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن می دارد».

باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید»

۱۵۴۰ — عن أنس رضی الله عنه قال: رأى النبي ﷺ النساء والصبيان مقبلين من عرس، فقام النبي ﷺ مُمْتَلًا فقال: «اللهم أنتم من أحب الناس إلي» قالها ثلاث مرار. (بخاری: ۳۷۸۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می آیند. پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «خدا گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار تکرار کرد.

۱۵۴۱ — وعنه رضی الله عنه في رواية: قال: جاءت امرأة من الأنصار إلى رسول الله ﷺ ومعها صبي لها، فكلّمها رسول الله ﷺ فقال: «والذي نفسي بيده إنكم أحب الناس إلي»، مرتين. (بخاری: ۳۷۸۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر، انس رضی الله عنه می گوید: یکی از زنان انصار که کودکی به همراه داشت، نزد رسول خدا ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ با او صحبت کرد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را دو بار، تکرار کرد.

۱۵۴۲ — عن زيد بن أرقم رضی الله عنه قالت الأنصار: يا رسول الله، لكل نبي أتباع وإنا قد اتبعناك فادع الله أن يجعل أتباعنا منا فدعا به. (بخاری: ۳۷۸۷)

ترجمه: از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که انصار گفتند: ای رسول خدا! هر پیامبری، پیروانی دارد و همانا ما از تو پیروی کرده ایم. پس از خداوند بخواه که هم پیمانان ما را جزو ما قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین دعا کرد.

باب (۲۳): فضیلت تیره های انصار

۱۵۴۳ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ». فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوْلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (بخاری: ۳۷۹۱)

ترجمه: ابوحمید رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین تیره های انصار به ترتیب، تیره بنی نجار، عبد الاشهل، بنی حارث و بنی ساعده هستند. و همه آنها خوب اند». شرح این حدیث قبلاً بیان شد. و در پایان این روایت آمده است که سعد بن عباده به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! تیره های خوب انصار، نام برده شدند و ما در آخر، قرار گرفتیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید»؟

باب (۲۴): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»

۱۵۴۴ — عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (بخاری: ۳۷۹۲)

ترجمه: أسید بن حضیر رضی الله عنه می گوید: مردی از انصار گفت: یا رسول الله! آیا همانطور که به فلانی، مسئولیتی واگذار کرده ای، به من واگذار نمی کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من، تبعیض های نادرستی خواهید دید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

۱۵۴۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ».

(بخاری: ۳۷۹۳)

ترجمه: و در روایتی دیگر، انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «وعدۀ شما با من،

کنار حوض است».

باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می دهند

۱۵۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ؟

فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلَّا الْمَاءُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا؟»

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَا، فَاذْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ أَكْرَمِي ضَيْفَ رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ: فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قُوتُ صِبْيَانِي، فَقَالَ: هَيَّيْ طَعَامَكَ، وَأَصْبِحِي

سِرَاجَكَ، وَتَوَمِّي صِبْيَانَكَ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً، فَهَيَّأْتُ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحْتُ

سِرَاجَهَا، وَتَوَمَّتُ صِبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصَلِّحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلَا

يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلَانِ، فَبَاتَا طَاوِيئِينَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ:

«ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ — أَوْ عَجِبَ — مِنْ فَعَالِكُمَا». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ

أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَوَلِيُّكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ».

(بخاری: ۳۷۹۸)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ کسی را نزد

همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتند: نزد ما چیزی جز آب، وجود ندارد. رسول اکرم

ﷺ خطاب به حاضرین گفت: «چه کسی این شخص را مهمان می کند؟» مردی انصاری گفت:

من. آنگاه، او را به خانه اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ﷺ را گرامی بدار.

همسرش گفت: نزد ما چیزی جز خوراک بچه ها، وجود ندارد. گفت: غذایت را آماده کن،

چراغ را روشن کن و هر گاه، کودکان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذایش

را آماده کرد، چراغش را روشن ساخت و کودکانش را خوابانید. سپس، برخاست و چنین

وانمود کرد که می خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولی آنرا خاموش کرد. همچنین آن دو

به مهمانشان چنین وانمود کردند که غذا می خورند (تا اینکه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد که آن انصاری نزد رسول خدا ﷺ رفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دیشب، خداوند از کار شما خندید و یا تعجب کرد». آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (با آنکه خودشان به آن چیز، شدت نیاز دارند، دیگران را بر خود، ترجیح می دهند. و کسانی که از بخل نفس خویش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارانند).

باب (۲۶): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید»

۱۵۴۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِالْأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْتِي، وَقَدْ قَضُوا الَّذِي عَلَيَّهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری: ۳۷۹۹)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوبکر و عباس رضی الله عنهما از کنار یکی از مجالس انصار گذشتند و دیدند که آنها گریه می کنند. عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسید: چرا گریه می کنید؟ گفتند: به یاد مجالسی که نبی اکرم ﷺ با ما داشت، افتادیم. سپس، عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نزد رسول خدا ﷺ رفت و او را با خبر ساخت. راوی می گوید: آنگاه نبی اکرم ﷺ در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، بیرون آمد و برای آخرین بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش می کنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظایف خود، عمل کرده اند ولی حق آنان بر ما باقی است. پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید».

۱۵۴۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَعَلَيْهِ عَصَابَةٌ دَسْمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الْأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری: ۳۸۰۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حالی که ملافه ای پوشیده و بالای شانتهایش انداخته و پارچه ای سیاه به سرش بسته بود، بیرون آمد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد، ای مردم! تعداد مردم، رو به افزایش است. ولی تعداد انصار تا جایی کاهش می یابد که مثل نمک در طعام می ماند. پس هرکس از شما به پست و مقامی رسید که می تواند نفع یا ضرری به دیگران برساند، از نیکوکاران آنان (انصار) بپذیرد و از بدانشان، گذشت نماید.»

باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ ؓ

۱۵۴۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ». (بخاری: ۳۸۰۳).

ترجمه: جابر ؓ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد.»

باب (۲۸): مناقب اُبی بن کعب ؓ

۱۵۵۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾». قَالَ: وَسَمَّانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری: ۳۸۰۹)

ترجمه: انس بن مالک ؓ می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به اُبی بن کعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را برایت بخوانم.» اُبی گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی.» اُبی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت ؓ

۱۵۵۱ — عَنْ أَنَسٍ ؓ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةَ كُلُّهُمْ مِنْ الْأَنْصَارِ: أَبِي، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لِأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُوْمَتِي. (بخاری: ۳۸۱۰)

ترجمه: انس ؓ می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. یکی از راویان می گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.

باب (۳۰) مناقب ابوطلحه ؓ

۱۵۵۲ — عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَبُو طَلْحَةَ ؓ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ مُحَوَّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجْفَةٍ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ الْقَدِّ يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ فَيَقُولُ: «انْشُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ». فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، لَا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سَلِيمٍ، وَإِنَّهُمَا لَمُشْمِرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سَوْقِهِمَا تُنْقِرَانِ الْقِرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلَأْنَهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا. (بخاری: ۳۸۱۱)

ترجمه: انس ؓ می گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم ﷺ پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش آنحضرت ﷺ قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می کرد. او که تیر انداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه تیر می گذشت، نبی اکرم ﷺ می فرمود: «آنرا برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم ﷺ سرش را بلند می کرد تا بسوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم

فدایت. سرت را بالا مگیر. مبادا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند. سینه ام جلوی سینه ات قرار دارد. (سینه ام را برایت، سپر کرده ام).

راوی می گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سلیم رضی الله عنهما را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند طوریکه خلخالهای ساق پایشان را مشاهده می کردم. (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشک های آب را بر دوش خود حمل می کردند و به مردم، آب می دادند و بر می گشتند. باز آنها را پر از آب کرده، دوباره می آمدند و به مردم، آب می دادند. و در آنروز، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد.

باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام ؓ

۱۵۵۳ — عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لِأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ، إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ. قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ﴾. (بخاری: ۳۸۱۲)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ؓ می گوید: نشنیدم که نبی اکرم ﷺ جز عبد الله بن سلام به احدی دیگر از کسانی که بر روی زمین راه می روند، بگوید او اهل بهشت است.

و در مورد ایشان، این آیه نازل شد: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ﴾ یعنی و کسانی از بنی اسرائیل بر همچون کتابی (قرآن) گواهی می دهند.

۱۵۵۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ — ذَكَرَ مِنْ سَعْتِهَا وَخَضْرَتِهَا — وَسَطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ، وَأَعْلَاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلَاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقَ، قُلْتُ: لَا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلَاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقِظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ: الْإِسْلَامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ: عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ: عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى تَمُوتَ». (بخاری: ۳۸۱۳)

ترجمه: عبدالله بن سلام رضی الله عنه می گوید: در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله خوابی دیدم و آنرا برای رسول الله صلی الله علیه و آله تعریف کردم. دیدم که گویا در باغی هستم - وسعت و سرسبزی آنرا نیز ذکر کرد - و در میان آن، ستونی آهنی قرار داشت که قسمت پایین آن، در زمین و قسمت بالای آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه ای وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتیم: نمی توانم. خادمی آمد و لباسهایم را از پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقانی آن رسیدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محکم بگیر. آنگاه، بیدار شدم در حالی که آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف کردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عروۀ الوثقی است. پس تو تا زنده هستی، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند».

باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم صلی الله علیه و آله با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها

۱۵۵۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا غُرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَا غُرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرَبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَغْضَاءً، ثُمَّ يَبْعُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرَبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةَ، فَيَقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَأَنْتَ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَكَلْدٌ». (بخاری: ۳۸۱۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه خدیجه، رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کثرت از او یاد می کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می نمود، آنرا قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به آنحضرت صلی الله علیه و آله می گفتم: گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم».

۱۵۵۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا

السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشَّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحْبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ.
(بخاری: ۳۸۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: جبریل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد.

۱۵۵۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ —
أُخْتُ خَدِيجَةَ — عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ،
فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغَرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ
حَمْرَاءِ الشُّدْقِيْنَ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (بخاری: ۳۸۲۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رضی الله عنها؛ از رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست. آنحضرت صلی الله علیه و آله چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رضی الله عنها افتاد، تکان خورد و فرمود: «بارها! هاله است». عایشه می گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدتها است که از دنیا رفته است این همه یاد می کنی در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است.

باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه

۱۵۵۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ حِجَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ
أَهْلِ حِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ حِجَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا
مِنْ أَهْلِ حِبَائِكَ. قَالَ: «وَأَيْضًا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». وَبَاقِي الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ.
(بخاری: ۳۸۲۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هند دختر عتبه آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده ای وجود نداشت که ذلت را برای آنان، بیشتر از ذلت برای خانواده تو دوست داشته باشم. اما امروز، هیچ خانواده ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنان، بیشتر از عزت برای خانواده تو دوست داشته باشم. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همینگونه است». شرح بقیه آن، در حدیث شماره (۱۰۳۳) بیان شد.

باب (۳۴): سخن از زید بن عمرو بن نفیل

۱۵۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدِ حِمْيَرَ قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ، فَقَدِمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَفْرَةٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ أَكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعِيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبَحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِذَلِكَ، وَإِعْظَامًا لَهُ. (بخاری: ۳۸۲۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: قبل از اینکه بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل شود، با زید بن عمرو بن نفیل در قسمت پایین «بلاح» ملاقات کرد. سپس، سفره غذایی برای رسول خدا ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ از خوردن آن، امتناع ورزید. زید گفت: من هم از آنچه شما برای بت هایتان ذبح می کنید، نمی خورم و فقط گوشتی را می خورم که نام خدا بر آن، گرفته شده باشد. راوی می گوید: زید بن عمرو بر ذبیحه های قریش، عیب می گرفت، کار آنان را زشت و گناهی بزرگ می دانست و می گفت: گوسفند را خدا آفریده است و از آسمان، برایش آب نازل کرده است و از زمین برایش، گیاه رویانیده است. آنگاه، شما آنرا بنام غیر خدا، ذبح می کنید.

باب (۳۵): دوران جاهلیت

۱۵۶۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَلَا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». (بخاری: ۳۸۳۶)

ترجمه: همچنان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آگاه باشید، هر کس که میخواید سوگند یاد کند، فقط به نام خدا، سوگند یاد کند». راوی می گوید: قریش بنام پدران خود، سوگند می خوردند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخورید».

۱۵۶۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةً لَبِيدٍ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَأَدَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (بخاری: ۳۸۴۱)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بهترین سخنی که شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است که می گوید: بدانید که هر چیزی غیر از خدا، رفتنی است. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود».

باب (۳۶): بعثت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مِرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لَوْيِّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.

۱۵۶۲— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُنزِلَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهَجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوِّفِيَ ﷺ. (بخاری: ۳۸۵۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در سن چهل سالگی، به نبی اکرم ﷺ وحی نازل شد. پس سیزده سال در مکه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نماید. آنگاه به مدینه، هجرت نمود و ده سال نیز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت کرد.

باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند

۱۵۶۳— عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عَقِبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ (الآية). (بخاری: ۳۸۵۶)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما درباره بدترین برخوردی که مشرکین با نبی اکرم ﷺ داشتند، پرسیدند. گفت: روزی، پیامبر خدا ﷺ در حجر کعبه (حطیم) نماز می خواند که عقبه بن ابی معیط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلویش را فشرد و می خواست او را خفه کند. در آن هنگام، ابوبکر ﷺ آمد و شانه عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ﷺ دور ساخت و گفت: آیا مردی را که می گوید: پرودگار من، الله است، به قتل می رسانید؟!

باب (۳۸): ذکر جن

۱۵۶۴— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَدْ سُئِلَ: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْحِجْرِ لَيْلَةَ اسْتَمْعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجْرَةٌ. (بخاری: ۳۸۵۹)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود ﷺ پرسیدند: شبی که جن ها به قرآن، گوش فرا می دادند، چه کسی نبی اکرم ﷺ را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختی.

۱۵۶۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم إِدَاوَةً لِيَوْضُوهُ وَحَاجَتِهِ... فَدَقَّ قَدَمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَوْلُهُ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّهُ أَتَانِي وَفَدُّ جَنِّ نَصِيْبِينَ، وَنِعْمَ الْجِنُّ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلَا بِرَوْثَةٍ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا». (بخاری: ۳۸۶۰)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که او با نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بود و ظرف آبی را برای وضو و نیازهای دیگر آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه داشت... این حدیث، قبلاً بیان شد و در اینجا علاوه بر آن، آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «گروهی از جنهای شهر نصیبین نزد من آمدند و چه جن های خوبی بودند. آنان از من طلب غذا کردند. من نیز از خدا خواستم که آنها بر هر استخوان و یا سیرگینی که بگذرند، بر آن، غذایی بیابند».

باب (۳۹): هجرت به حبشه

۱۵۶۶— عَنْ أُمِّ خَالِدِ بِنْتِ خَالِدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَّةٌ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم خَمِيصَةً لَهَا أَعْلَامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَمْسَحُ الْأَعْلَامَ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ: «سَنَاهُ سَنَاهُ». (بخاری: ۳۸۷۴)

ترجمه: ام خالد؛ دختر خالد رضی الله عنها؛ می گوید: من که دختر خردسالی بودم از سرزمین حبشه آمدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم لباس نقش داری به من پوشانید. و بر آن نقشها، دست می کشید و می فرمود: «زیباست، زیباست».

باب (۴۰): حکایت ابو طالب

۱۵۶۷— عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: مَا أَغْنَيْتَ عَنِّي عَمَّكَ؟ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَعْضَبُ لَكَ، قَالَ: «هُوَ فِي ضَحَضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْ لَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۸۸۳)

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه می گوید: به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: چه کاری برای عمویت انجام دادی؟ زیرا از تو حمایت می کرد و به خاطر تو خشمگین می شد. فرمود: «او در عمقِ کمِ جهنم به سر می برد. و اگر من نبودم، در درکِ اسفلِ آتش، قرار می گرفت».

۱۵۶۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَذَكَرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، يَبْلُغُ كَعْبِيهِ، يَعْطِي مِنْهُ دِمَاعَهُ». (بخاری: ۳۸۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: هنگامی که از عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکری به میان آمد، شنیدم که فرمود: «امیدوارم که شفاعت من روز قیامت، برایش مفید باشد و در عمقِ کمِ جهنم، قرار گیرد طوریکه آتش تا قوزکِ پایش برسد. ولی (باز هم) مغزش از آن، بجوش می آید».

باب (۴۱): حدیث اسراء

۱۵۶۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبْتَنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلَا اللَّهُ لِي يَبْتَئِ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ». (بخاری: ۳۸۸۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که قریش (اسراء و معراج رفتن) مرا تکذیب کردند، در حجرِ اسماعیل (همان دیوار کوچکِ ملحق به کعبه) ایستادم. خداوند بیت المقدس را برایم نمایان ساخت. و من در حالی که بسوی آن نگاه می کردم، نشانه های آنرا برای قریش می گفتم».

باب (۴۲): معراج

۱۵۷۰ — عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ رضی الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ، وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحِجْرِ مُضْطَجِعًا، إِذْ أَتَانِي

آتٍ فَقَدْ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَالَ الرَّاوي: مِنْ
ثُعْرَةٍ نَحَرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيْتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ
إِيمَانًا، فَعُغِلَ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِيَ، ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيْتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَعْلِ وَفَوْقَ
الْحِمَارِ أَبْيَضَ، قَالَ الرَّاوي: هُوَ — يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ، فَحُمِلْتُ
عَلَيْهِ فَأَنْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ:
جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ:
مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا
أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ
وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟
قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ،
قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا
ابْنَا الْخَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالَا:
مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ،
قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ
إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، إِذَا
يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا
بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ،
فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ:
أَوْقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا
خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ
قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ
الْخَامِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ:

مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ،
 فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ،
 ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ
 السَّادِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ،
 قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا
 خَلَصْتُ، فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ
 قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ، بَكَى، قِيلَ لَهُ: مَا
 يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبُوكِ لِأَنَّ غُلَامًا بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرَ مِمَّنْ
 يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ
 هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ:
 نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا
 أَبُوكَ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ
 الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ رُفِعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلَالِ
 هَجْرٍ، وَإِذَا وَرْقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفَيْلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ:
 نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ
 فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفِرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ،
 ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ:
 هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتِكَ، ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلَاةً
 كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتُ؟ قَالَ: أُمِرْتُ
 بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ،
 وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ حَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالَجَةِ،
 فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ

إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأَمْرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأَمْرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمِ أَمْرْتُ؟ قُلْتُ أَمْرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ، نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي. قَدْ تَقَدَّمَ حَدِيثُ الْإِسْرَاءِ عَنْ أَنَسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلَاةِ، وَفِي كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهَا مَا لَيْسَ فِي الْآخِرِ. (بخاری: ۳۸۸۷)

ترجمه: مالک بن صعصعه رضی اللہ عنہ می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از شب اسراء برای ما سخن گفت و فرمود: «هنگامی که در حطیم یا حجر اسماعیل به پهلو خوابیده بودم، ناگهان، شخصی آمد و سینه ام را تا زیر ناف، شکافت. قلبم را بیرون آورد. سپس، طشتی را که مملو از ایمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو دادند و آنرا پراز ایمان کردند و سرجایش گذاشتند. آنگاه، چارپای سفیدی آوردند که از قاطر، کوچکتر و از الاغ، بزرگتر بود. و هر گام اش را به اندازه دیدش بر می داشت. مرا بر آن سوار کردند. جبریل مرا برد تا به آسمان دنیا رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می کنیم. چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد آسمان اول شدم، آدم علیه السلام را دیدم. جبریل گفت: این، پدرت، آدم است به او سلام بده. من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می کنیم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله هایم؛ یحیی و عیسی؛ را دیدم. جبریل گفت: اینها، یحیی و عیسی هستند به آنها

سلام بده. به آنان نیز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوئیم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم، یوسف را دیدم. جبریل گفت: این، یوسف است به او سلام بده. به او هم سلام دادم او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس، جبریل مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوئیم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم و به ادریس رسیدم، جبریل گفت: این، ادریس است به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان پنجم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوئیم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، هارون را دیدم. جبریل گفت: این، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار.

سپس جبریل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوئیم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، موسی را دیدم. جبریل گفت: این، موسی است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. اما هنگامی که از او گذشتم، شروع به گریستن کرد. پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه بعد از من، نوجوانی مبعوث شده است که امتیانش بیشتر از امت من به بهشت می روند.

سپس جبریل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: آیا کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت

شده است؟ گفت: بلی. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد می گوئیم. چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبریل گفت: این، پدر توست. به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس بالا برده شدم تا به سدره المنتهی رسیدم. ناگهان، دیدم که میوه هایش به اندازه کوزه های شهر «هجر» و برگهای آن به اندازه گوش فیل است. جبریل گفت: این، سدره المنتهی است. و در آنجا، نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر، آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! اینها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت اند. و دو نهر آشکار، نیل و فرات می باشند. سپس بیت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برایم یک ظرف شراب، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل آوردند. من شیر را برداشتم. جبریل گفت: این، فطرتی است که تو و امت ات بر آن هستید.

آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برایم فرض قرار دادند. پس برگشتم. همینکه به موسی رسیدم، گفت: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا که من مردم را قبل از تو آزمایش کردم و از بنی اسرائیل، مشکلات زیادی را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات، تخفیف دهد. برگشتم. پس خداوند ده نماز، برایم کم کرد. دوباره نزد موسی آمدم. موسی همان سخنان گذشته اش را تکرار کرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز دیگر را کم کرد. بار دیگر، نزد موسی آمدم. او همان سخنان قبلی اش را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز دیگر نیز کم کرد. بسوی موسی آمدم. دوباره همان سخنان را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسی آمدم و او همان سخنان را تکرار کرد. دوباره نزد خدا برگشتم و این بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

برای آخرین بار، نزد موسی آمدم. پرسید: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند که روزانه، پنج نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمایش کرده ام و از بنی اسرائیل، سختی های زیادی، متحمل شده ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات تخفیف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگام خواستم که شرمنده شدم. هم اکنون، خشنود و تسلیم هستم.

هنگامی که از آنجا گذشتم، هاتنی ندا داد: فریضه ام را قطعی نمودم و به بندگام تخفیف دادم».

قابل یاد آوری است که حدیث اسراء به روایت انس رضی الله عنه در آغاز «کتاب الصلاة» بیان گردید و هر یک از این دو حدیث، حاوی مطالبی است که دیگری فاقد آن می باشد.

۱۵۷۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنِ أُرِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. (بخاری: ۳۸۸۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما درباره این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ یعنی دیداری را که ما (در شب معراج) برای تو میسر ساختیم، در واقع آنرا وسیله آزمایش مردم، قرار دادیم، می گوید: این دیدار، با چشم (در حالت بیداری) در شبی که رسول الله صلی الله علیه و آله به بیت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنین ابن عباس رضی الله عنهما درباره آیه: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ یعنی درخت لعنت شده در قرآن، می فرماید: منظور از آن، درخت زقوم است.

باب (۴۳): نکاح نبی اکرم صلی الله علیه و آله با عایشه رضی الله عنها و آمدن عایشه به مدینه و عروسی آنحضرت صلی الله علیه و آله با وی

۱۵۷۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوَعِدْتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي فَوْقِي جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُوْمَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأُنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلْتَنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ

فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكََةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يُرْعِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحَى فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. (بخاری: ۳۸۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دختری شش ساله بودم که نبی اکرم ﷺ مرا به نکاح خود در آورد. سپس به مدینه، هجرت کردیم و در محله بنی حارث بن خزرج، منزل گرفتیم. در آنجا تب شدم که به علت آن، موهای سرم ریخت. پس از مدتی، دوباره روید تا اینکه به شانه هایم رسید. سرانجام، روزی، با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی دانستم از من چه می خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می زدم، کنار دروازه خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم و نفس زدنم، بر طرف گردید. آنگاه، کمی آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستی بر آنها کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا ﷺ که هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله ای بودم.

۱۵۷۳ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «أُرَيْتُكَ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكَ فِي سَرْقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمِضُهُ». (بخاری: ۳۸۹۵)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابریشمی، خواب دیدم. و شخصی می گفت: این، همسر توست. چادرش را کنار بزن. ناگهان، می دیدم که تو هستی. با خود می گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد، به آن، جامه عمل می پوشاند.»

باب (۴۴): هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلَّا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفِي النَّهَارِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتَلَى الْمُسْلِمُونَ حَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ

الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرَكَ الْعِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الْأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا يُخْرَجُ وَلَا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ، ارْجِعْ وَعَابِدْ رَبَّكَ بِلَدِّكَ، فَارْجِعْ وَارْتَحِلْ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يُخْرَجُ مِثْلَهُ وَلَا يُخْرَجُ، أَنْخَرِحُونَ رَجُلًا يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ؟ فَلَمْ تُكْذِبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا لِابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيَصِلْ فِيهَا، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلَا يُؤْذِنَا بِذَلِكَ، وَلَا يَسْتَعْلِنَ بِهِ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لِأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِصَلَاتِهِ، وَلَا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَأَ لِأَبِي بَكْرٍ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقَذِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا بَكَاءً لَا يَمْلِكُ عَيْنِيهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْرَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجْرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلَاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَفْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَعَلَّ، وَإِنْ أَبِي إِلَّا أَنْ يُعْلَنَ بِذَلِكَ، فَسَلَّهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقَرِّينَ لِأَبِي بَكْرٍ الْاسْتِعْلَانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَاتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنَّمَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارِكَ، وَأَرْضِي بِجِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُسْلِمِينَ:

«إِنِّي أُرِيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ، وَهُمَا الْحَرَّتَانِ» فَهَاجَرَ مِنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةً مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاغِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ، وَهُوَ الْخَبَطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهَيْرَةِ قَالَ قَائِلٌ لِأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَفَنَّعًا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءُ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ، بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخَذُّ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ إِحْدَى رَاغِلَتِي هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِالْثَمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحْتَّ الْجِهَازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي حِرَابٍ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا فَرَبَطَتْ بِهِ عَلَى فَمِ الْحِرَابِ، فَبِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ، قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بَعَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمْنَا فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، بَيْتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ، فَيُدْلِحُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظُّلَامُ، وَيَرَعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبْتِئَانِ فِي رِسْلٍ وَهُوَ لَبَنٌ مِنْحَتَهُمَا وَرَضِيفَهُمَا، حَتَّى يَنْعَقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بَعْلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلَاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيًا خَرِيَّتًا، وَالْخَرِيْتُ الْمَاهِرُ بِالْهَدَايَةِ، قَدْ غَمَسَ

حَلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَاثِلِ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاِحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، بِرَاِحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلَاثٍ، وَأَنْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَالِدَلِيلُ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاكِحِ، قَالَ سُرَاقَةُ بْنُ جُعْشَمٍ الْمُدَلِّجِيُّ رضي الله عنه: يَقُولُ: جَاءَنَا رَسُولُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وَأَبِي بَكْرٍ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسْرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدَلِّجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ! إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْفًا أَسْوَدَةً بِالسَّاحِلِ، أَرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا أَنْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ، فَأَمَرْتُ جَارِيَّتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكْمَةٍ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَطْتُ بِرُجْحِهِ الْأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَلَيْهِ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ فَعَثَرْتُ بِي فَرَسِي، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخَرَجْتُ مِنْهَا الْأَزْلَامَ فَاسْتَقْسَمْتُ بِهَا: أَضْرَهُمْ أَمْ لَا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الْأَزْلَامَ تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وَهُوَ لَا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الْإِلْتِفَاتَ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الْأَرْضِ، حَتَّى بَلَغْنَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَهَضَمَتْ، فَلَمْ تَكُذْ تُخْرِجْ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً إِذَا لِأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَقْسَمْتُ بِالْأَزْلَامِ فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَنَادَيْتُهُمُ بِالْأَمَانِ، فَوَقَفُوا فَرَكِبْتُ فَرَسِي، حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيِّظُهُمْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَرِزْآنِي، وَلَمْ يَسْأَلَانِي، إِلَّا أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُقْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه فَلَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ

مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّامِ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرَّ الظَّهِيرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوْوَأَ إِلَى بُيُوتِهِمْ أَوْفَى رَجُلٌ مِّنْ يَهُودٍ عَلَى أُطْمٍ مِّنْ آطَامِهِمْ لِأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابِهِ مُبْصِرِينَ، يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعْاشِرَ الْعَرَبِ! هَذَا جَدُّكُمْ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَتَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السَّلَاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ مِّنْ شَهْرِ رَيْعِ الْأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الْأَنْصَارِ — مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ — يُحْسِي أبا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتْ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَلَ عَلَيْهِ بَرْدَاتِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مَرَبِدًا لِلتَّمْرِ لِسَهْلٍ وَسَهْلٍ — غُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي حَجَرِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ — فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلَامَيْنِ، فَسَاوَمَهُمَا بِالْمَرَبِدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالَا: لَا بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّبْنَ فِي بُنْيَانِهِ: وَيَقُولُ وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّبْنَ: «هَذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالَ خَيْرٍ، هَذَا أَبْرُ رَبَّنَا وَأَطْهَرُ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْأَجْرَ أَجْرُ الْآخِرَةِ، فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ» (بخارى: ٣٩٠٥ — ٣٩٠٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: از زمانی که به خاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودند. و هر روز، صبح و شب، رسول الله ﷺ نزد ما می آمد. هنگامی که مسلمانان، مورد آزمایش قرار گرفتند، ابوبکر به قصد هجرت به حبشه، بیرون رفت تا به منطقه «برک الغماد» رسید. در آنجا با ابن دغنه که سردار قبیله «قاره» بود، ملاقات کرد. او گفت: ای ابوبکر! کجا می روی؟ گفت: قوم ام مرا بیرون کرده است. می خواهم روی زمین، سیاحت کنم و پروردگارم را عبادت نمایم. ابن دغنه گفت: ای ابوبکر! افرادی مانند تو نه بیرون می روند و نه کسی آنها را بیرون می کند. زیرا تو به داد نیازمندان می رسی، با خویشاوندانت، صلّه رحم داری، مسئولیت می پذیری، مهمان نوازی می کنی و در مشکلات، به مردم، یاری می رسانی. من تو را پناه می دهم. برگرد و پرودگارت را در شهر خود، عبادت کن. اینجا بود که ابوبکر برگشت و ابن دغنه نیز او را همراهی کرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشراف قریش سر زد و به آنان گفت: افرادی مانند ابوبکر، نه بیرون می روند و نه کسی آنان را بیرون می کند. آیا مردی را که به فقرا کمک می نماید، صلّه رحم دارد، مسئولیت پذیر است، مهمان نواز است و در مشکلات، به داد مردم می رسد، بیرون می کنید؟ قریش، پناه دادن ابن دغنه را پذیرفتند و به او گفتند: به ابوبکر بگو تا پرودگارش را در خانه خود، عبادت کند، همانجا نماز بخواند و هر چه می خواهد، آنجا تلاوت کند. و این کارهایش را علنی، انجام ندهد و به ما اذیت و آزار نرساند. زیرا می ترسیم که زنان و کودکان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه این سخنان را به اطلاع ابوبکر رساند. ابوبکر نیز مدتی را اینگونه در خانه خود به عبادت پرودگارش گذراند. او علنی نماز نمی خواند و فقط در خانه اش، قرآن، تلاوت می کرد. پس از مدتی، تصمیم گرفت و در حیات خانه اش، مسجدی ساخت. در همان مسجد، نماز می خواند و قرآن، تلاوت می کرد. در نتیجه، زنان و فرزندان مشرکین به آنجا هجوم می آوردند.

و چون ابوبکر، بسیار گریه می کرد و هنگام تلاوت قرآن، نمی توانست خود را کنترل کند و اشک اش جاری می شد، آنان از دیدن او تعجب می کردند و به او می نگریستند. این کار، باعث وحشت سران مشرک قریش شد. کسی را بسوی ابن دغنه فرستادند. او آمد. آنها گفتند: ما ابوبکر را بخاطر تو پناه دادیم تا پرودگار خود را در خانه اش عبادت کند. او از این حد، تجاوز کرد و در حیات خانه اش، مسجدی ساخت و نماز و تلاوت اش را علنی کرد. می ترسیم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد. او را از این کار، باز مدار. اگر دوست دارد که به عبادت پرودگار

خود در خانه اش اکتفا کند، می تواند. ولی اگر می خواهد علنی، عبادت کند، از او بخواه تا از پناهندگی ات بیرون آید. زیرا ما دوست نداریم که با تو پیمان شکنی کنیم. و از سوی دیگر، کارهای علنی ابوبکر را نیز تحمل نمی کنیم.

عایشه رضی الله عنهما می گوید: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: تو می دانی که من با تو چه پیمانی بسته ام. یا به همان پیمان، اکتفا کن و یا از پناهندگی ام، بیرون بیا. زیرا دوست ندارم این سخن به گوش عرب برسد که من در مورد مردی، پیمان بستم و آنرا شکستند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: از پناهندگی ات بیرون می آیم و راضی به پناه خدا می شوم.

گفتنی است که در آن هنگام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمین هجرت شما را که دارای نخل می باشد و میان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادی از مسلمانان بسوی مدینه هجرت کردند و بیشتر کسانی که به سرزمین حبشه، هجرت کرده بودند، به مدینه رفتند. ابوبکر نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله صلی الله علیه و آله به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر رضی الله عنه بخاطر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد.

روزی، هنگام ظهر در خانه پدرم؛ ابوبکر؛ نشسته بودیم که شخصی به او گفت: این، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، کار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

بهرحال، رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبکر گفت: «اطرافیان را بیرون کن». ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به من اجازه خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمی دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده کردیم و برای آنان، غذایی در یک سفره چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبکر، از کمر بندش، قطعه ای پاره کرد و دهانه سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می گویند.

آنگاه، رسول الله ﷺ و ابوبکر به غاری که در کوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنهما نیز که جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می گذارند. و هنگام سحر از آنجا حرکت می کرد و طوری صبح زود، به مکه نزد قریش می آمد که گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه های قریش را بخاطر می سپرد و در تاریکی شب، نزد آنان باز می گشت و آنها را با خبر می ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شده ابوبکر رضی الله عنهما؛ گوسفندان شیرده را در آن حوالی می چرانید. و هنگامی که پاسی از شب می گذشت، آنها را نزد آنان می برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می کردند. سپس در تاریکی، بانگ می زد و گوسفندان را از آنجا می راند. و هر سه شب، چنین کرد.

همچنین رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ مردی از قبیله بنی دیل را که از تیره بنی عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند. او هم پیمان آل عاص بن وائل سهمی و بر دین کفار قریش بود. آنان او را امین دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند که بعد از سه شب، یعنی صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بیاورد. اینگونه آنها با عامر بن فهیره و راهنمای خود، براه افتادند. آن شخص (راهنما) آنها را از طریق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجی می گوید: فرستادگان کفار قریش، نزد ما آمدند و برای دستگیری یا کشتن هر یک از رسول خدا ﷺ و ابوبکر، جایزه ای به اندازه خونبها (صد شتر) تعیین کردند. در آن اثنا، من در یکی از مجالس قوم ام؛ بنی مدلج؛ نشسته بودم که مردی از راه رسید و کنار ما ایستاد و گفت: ای سراقه! هم اکنون افرادی را در ساحل دیدم. گمان می کنم که محمد و یارانش باشند. سراقه می گوید: یقین کردم که آنها هستند. گفتم: کسانی را که تو دیده ای، آنها (محمد و ابوبکر) نیستند. بلکه فلانی و فلانی را دیده ای که چند لحظه قبل، از اینجا رفتند.

سپس، ساعتی در آن مجلس، نشستیم. آنگاه برخاستم و به خانه رفتم و به کنیزم، دستور دادم تا اسبم را از خانه بیرون کند و به پشت تپه ها ببرد و آنجا منتظر من بماند. من هم نیزه ام را برداشتم و از پشت خانه بیرون رفتم. سر نیزه را بسوی زمین گرفتم و قسمت دیگر آنرا پایین آوردم تا اینکه به اسب رسیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانیدم تا اینکه به آنها نزدیک شدم. در آن هنگام، اسب لرزید و من به زمین افتادم. پس برخاستم و دستم را به جعبه تیر بردم و تیرهای قمارم را از آن، بیرون آوردم و با آنها فال گرفتم. نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. بدون توجه به آن (فال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوی آنان دوانیدم تا جایی که قرائت رسول خدا ﷺ را شنیدم. آنحضرت ﷺ بسوی من نگاه نمی کرد اما ابوبکر بسیار نگاه می کرد. این بار، دستهای اسبم تا زانو در زمین فرو رفت و من به زمین افتادم. سپس فریاد زدم و اسب، به سختی برخاست. هنگامی که راست ایستاد، غباری مانند دود از اثر دستهایش به آسمان برخاست. بار دیگر، فال گرفتم و نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. پس صدا زدم و از آنها، امان خواستم. آنان ایستادند. من بر اسبم سوار شدم و نزد آنان رفتم. البته هنگامی که دیدم نمی توانم به آنها برسم، چنین به ذهنم رسید که دین رسول خدا ﷺ بزودی غلبه خواهد کرد. به او گفتم: همانا قوم ات برای دستگیری یا کشتن ات، جایزه ای به اندازه دیه، تعیین کرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنان، غذا و کالا، پیشنهاد دادم. ولی نپذیرفتند. و از من چیزی نخواستند جز اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: «راز ما را پوشیده نگه دار». سپس خواستم تا امان نامه ای برایم بنویسد. رسول اکرم ﷺ به عامر بن فهیره دستور داد. او نیز آن را بر پوستی که دباغی شده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا ﷺ به راهش ادامه داد و با زبیر و گروهی از تاجران مسلمان که از شام برمی گشتند، ملاقات نمود. زبیر به رسول خدا ﷺ و ابوبکر، لباس سفید، هدیه کرد.

از سوی دیگر، مسلمانان مدینه هم با خبر شدند که رسول خدا ﷺ از مکه، خارج شده است. لذا آنان، هر روز صبح، به سنگلاخ خارج مدینه می رفتند و منتظر او می ماندند تا اینکه گرمای ظهر، آنان را به خانه بر می گردانید.

روزی، پس از یک انتظار طولانی، به خانه هایشان برگشتند. هنگامی که به خانه هایشان رفتند، مردی یهودی که برای کاری، بالای یکی از قلعه هایشان رفته بود، رسول خدا ﷺ و یارانش را در لباس سفید دید. اما سراب نمی گذاشت که بخوبی دیده شوند. او کنترلش را از

دست داد و با صدای بلند، فریاد زد: ای گروه عرب! این، صاحب دولتی است که شما منتظر او بودید. مسلمانان بسوی اسلحه هایشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند. آنحضرت ﷺ راه آنان را بسوی راست، کج کرد تا اینکه در محله بنی عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ﷺ برای استقبال مردم، ایستاده بود و رسول خدا ﷺ ساکت، نشسته بود. انصاری که رسول اکرم ﷺ را ندیده بودند، هنگام آمدن، به ابوبکر خوش آمد می گفتند تا اینکه آفتاب به آنحضرت ﷺ رسید. آنگاه، ابوبکر برخاست و با ردایش او را در سایه گرفت. اینجا بود که مردم، رسول خدا ﷺ را شناختند.

آنحضرت ﷺ ده شب و اندی در میان بنی عمرو بن عوف ماند و مسجدی را که (به گفته قرآن) بر اساس تقوا پایه گذاری شده است، بنا کرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نیز با او براه افتادند تا اینکه شترش در محل مسجد النبی زانو به زمین زد و نشست. در آن هنگام، تعدادی از مسلمانان در آنجا نماز می خواندند. علاوه بر آن، محل خشک کردن خرماهای سهل و سیهل؛ دو کودک یتیمی که تحت سرپرستی اسعد بن زراه قرار داشتند؛ بود.

هنگامی که شتر رسول خدا ﷺ به زمین نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اینجا منزل خواهم گرفت». سپس پیامبر اکرم ﷺ آن دو کودک را خواست و در مورد قیمت زمین، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدی بسازد. گفتند: ای رسول خدا! زمین را نمی فروشیم بلکه آنرا به شما هدیه می دهیم. رسول خدا ﷺ آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذیرفت بلکه آنرا خرید و در آنجا مسجدی بنا کرد. و خودش نیز همراه صحابه برای ساختن آن، خشت می آورد و می فرمود: «این باری که ما حمل می کنیم، مانند بارهای خیر (میوه ها و محصولات کشاورزی) نیست بلکه این، بار ما نزد خداوند، پاک تر و ثواب بیشتری دارد». همچنین می فرمود: «خداوندا! پاداش، همان پاداش آخرت است. پس مهاجرین و انصار را بخششای».

۱۵۷۵ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَتْ:

فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْتُ بِقُبَاءَ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءَ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ، فَمَضَعَهَا، ثُمَّ تَقَلَّ فِي فِيهِ، فَكَانَ

أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيْقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ. (بخاری: ۳۹۰۹)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: باردار بودم و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را در شکم داشتم. دوران حاملگی ام به پایان رسیده بود که از مکه به مدینه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبی اکرم ﷺ بردم و در آغوش اش گذاشتم. رسول خدا ﷺ خرمایی خواست، آنرا جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولین چیزی که وارد شکم اش شد، آب دهان رسول خدا ﷺ بود. آنگاه، او را با خرمایی دیگر، تخنیک نمود (خرما را جوید و به کام اش مالید). سپس، برایش دعا و طلب برکت نمود. و او اولین کودک مسلمانی بود (که پس از هجرت به مدینه) دنیا آمد.

۱۵۷۶ — عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأَّطَأَ بَصْرَهُ رَأْنَا. قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَتَانِ اللَّهُ تَالِثُهُمَا». (بخاری: ۳۹۲۲)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم ﷺ در غار بودم. سرم را بلند کردم، ناگهان چشم ام به پاهای دشمن افتاد. گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می بیند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، ساکت باش. ما دو نفری هستیم که سومین ما، خداست».

باب (۴۵): ورود پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷۷ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقْرَتَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلَالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عَشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَعَلَ الْإِمَاءُ يَقْلُنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ سَبْحَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى فِي سُورَةِ الْمَفَصَّلِ. (بخاری: ۳۹۲۵)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: مصعب بن عمیر و عبد الله بن ام مکتوم، اولین کسانی بودند که نزد ما (در مدینه) آمدند و به مردم، قرآن می آموختند. بعد از آنها، بلال، سعد و عمار بن یاسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب رضی الله عنه با بیست نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. سر انجام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد. پس من ندیدم که اهل مدینه برای چیزی به اندازه آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحال شوند تا جایی که کنیزان هم (خوشحال بودند) و می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است. و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد من **«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»** و چند سوره مفصل را حفظ کرده بودم. (از سوره ق تا آخر قرآن را سوره های مفصل می نامند).

باب (۴۶): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج

۱۵۷۸ — عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدْرِ». (بخاری: ۳۹۳۳)

ترجمه: علاء بن حضرمی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مهاجر می تواند پس از طواف زیارت، سه روز در مکه بماند».

باب (۴۷): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه

۱۵۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ». (بخاری: ۳۹۴۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر ده نفر از یهود به من ایمان می آورد (افراد برجسته و خاصی بودند که در بعضی از روایات از آنها نام برده شده است) همه یهودیان به من ایمان می آوردند».

کتاب (۵۷) غزوات پیامبر اکرم ﷺ

باب (۱): غزوه عُسیره

۱۵۸۰ — عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ؟ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ، أَوِ الْعُشَيْرُ، فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ، فَقَالَ: الْعُشَيْرُ. (بخاری: ۳۹۴۹)

ترجمه: از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که از ایشان پرسیدند: نبی اکرم ﷺ چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسیدند: تو در چند غزوه، همراه او بودی؟ گفت: در هفده غزوه.

یکی از روایان می گوید: پرسیدم: اولین غزوه، کدام بود؟ گفت: عُسیره یا عُشیر. این مطلب را با قتاده در میان گذاشتم. گفت: غزوه عُشیر.

باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می کردید...

۱۵۸۱ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لِأَنَّ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ. أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَيَّ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لَا تَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: ﴿اذهب أنت وربك فقاتلا﴾ وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، وَيَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهَهُ وَسَرَّهُ. (بخاری: ۳۹۵۲)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: از مقداد بن اسود، عملی مشاهده کردم که اگر از من سر می زد، آنرا با هیچ چیز دیگر، برابر نمی دانستم. در حالی که رسول الله ﷺ علیه مشرکین

دعا می کرد، مقدار آمد و گفت: ای رسول خدا! ما مانند قوم موسی نمی گوئیم: برو، تو و پرودگارت بجنگید. بلکه از راست و چپ و پیش رویت و پشت سرت می جنگیم.

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: در آن هنگام دیدم که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت خوشحالی، درخشید.

باب (۳): تعداد اصحاب بدر

۱۵۸۲ — عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ النَّهْرَ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ. (بخاری: ۳۹۵۷)

ترجمه: براء رضی الله عنه می گوید: جمعی از یاران محمد صلی الله علیه و آله که در غزوه بدر، شرکت کرده بودند، می گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبور کردند. یعنی سیصد و اندی نفر.

باب (۴): کشته شدن ابو جهل

۱۵۸۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ؟» فَأَنْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ. (بخاری: ۳۹۶۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از ابو جهل برایم خبری می آورد؟» ابن مسعود رضی الله عنه رفت و دید که فرزندان عفرآء او را زده و از پای در آورده اند. پس ریش اش را گرفت و به او گفت: تو ابو جهل هستی؟ ابو جهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته اید یا مردی را قوم اش کشته است.

۱۵۸۴ — عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقَذَفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، حَبِيثٌ مُخْبِثٌ، وَكَانَ

إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بَدْرَ الْيَوْمِ الثَّلَاثِ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: «يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيَسْرُكُمُ أَنْكُمُ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟» قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ». (بخاری: ۳۹۷۶)

ترجمه: ابوظلحه رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم روز بدر، دستور داد تا (جسد) بیست و چهار نفر را از سران قریش را در یکی از چاه های کثیف و متعفن بدر بیندازند. و عادت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم این بود که هر گاه بر قومی پیروز می شد، سه شب در میدان جنگ می ماند.

بدین جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز کنند. سپس براه افتاد و صحابه نیز بدنبالش براه افتادند. آنها می گویند: ما فکر می کردیم که برای انجام کاری می رود. ولی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم به مسیرش ادامه داد تا اینکه کنار آن چاه ایستاد و هر یک از کشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا می زد و می فرمود: «ای فلان بن فلان! و ای فلان بن فلان! آیا بهتر نبود که از خدا و رسولش، اطاعت می کردید؟ همانا ما به آنچه که پروردگارتان وعده داده بود، رسیدیم. آیا شما هم به آنچه پروردگارتان وعده داده بود، رسیدید؟»

راوی می گوید: عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادی که روح ندارند، سخن می گویی؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی شنوید.»

باب (۵): حضور فرشتگان در غزوه بدر

۱۵۸۵ — عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ رضی اللہ عنہ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ بَدْرِ، قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرِ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ

الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
(بخاری: ۳۹۹۲)

ترجمه: رفاعه بن رافع زرقی که در جنگ بدر، شرکت داشت، می گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود، چگونه ارزیابی می کنید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان را از بهترین مسلمانان می دانیم» و یا جمله ای مانند این. جبریل گفت: همچنین ما فرشتگانی را که در بدر حضور داشته اند، بهترین فرشتگان می دانیم.

۱۵۸۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: «هَذَا جَبْرِيلُ أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ». (بخاری: ۳۹۹۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ روز بدر فرمود: «این، جبریل است که افسار اسب اش را گرفته است و ساز و برگ نظامی دارد».

باب (۶)

۱۵۸۷ — عَنْ الزُّبَيْرِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ مُدَجَّجٌ لَا يُرَى مِنْهُ إِلَّا عَيْنَاهُ وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكُرْشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكُرْشِ. فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَنْزَةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ. قَالَ: لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّاتُ، فَكَانَ الْجَهْدُ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدْ انْتَنَى طَرَفَاهَا، قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قَبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قَبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ.
(بخاری: ۳۹۹۸)

ترجمه: زبیر ﷺ می گوید: روز جنگ بدر، عبیده بن سعید بن عاص را دیدم که سراپا مسلح بود و فقط چشمهایش دیده می شد. او که ابوذات الکرش نامیده می شد، فریاد زد: من ابوذات الکرش هستم. من با نیزه به او حمله کردم و آنرا در چشم اش فرو بردم و او را کشتم.

سپس پام را رویش گذاشتم و نیزه را کشیدم و به سختی آنرا بیرون آوردم و دیدم که دو طرف اش کج شده است.

عروه که یکی از راویان است، می گوید: رسول خدا ﷺ آن نیزه را از زیر خواست. او نیز آنرا تقدیم کرد. پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ آنرا پس گرفت. سپس ابوبکر آنرا از او طلب کرد. او آنرا به ابوبکر داد. پس از درگذشت ابوبکر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنرا از او خواست. پس آنرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمر، آنرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمان داد. بعد از کشته شدن عثمان، بدست آل علی افتاد. سرانجام، عبد الله بن زبیر آنرا طلب کرد. و تا هنگامی که کشته شد، آن نیزه، نزد او بود.

۱۵۸۸ — عَنْ الرُّبَيْعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنَيَّ عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَيَّ فِرَاشِي كَمَا جَلَسْتُ مَنِّي، وَجَوَّيْرِيَاتُ يَضْرِبْنَ بِاللِّدْفِ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ».

(بخاری: ۴۰۰۱)

ترجمه: از رُبَيْع دختر معوذ رضی الله عنها روایت است که می گوید: نبی اکرم ﷺ صبح شب عروسی ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: در میان ما پیامبری وجود دارد که می داند فردا چه پیش خواهد آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان».

۱۵۸۹ — عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ».

(بخاری: ۴۰۰۲)

ترجمه: ابوطلحه صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ که در غزوه بدر نیز همراه او بود، می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «فرشتگان، به خانه ای که در آن سگ و یا تصویر باشد، وارد نمی شوند».

۱۵۹۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حِينَ تَأَيَّمَتِ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا تُوفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيْالِي، فَقَالَ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيْالِي، ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ، فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ إِلَّا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لِأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَوُتَرَكَهَا لَقَبَلْتُهَا. (بخاری: ۴۰۰۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که خنیس بن خدافه سهمی که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود و در جنگ بدر شرکت داشت، در مدینه فوت کرد و حفصه دختر عمر، بیوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را دیدم و حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. عثمان گفت: در این باره فکر می کنم. من چند شب، صبر کردم. سرانجام، گفت: تصمیم گرفتم که اکنون، ازدواج نکنم. عمر می گوید: سپس ابوبکر را دیدم و به او گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. ابوبکر نیز سکوت کرد و جوابی به من نداد. من در مقایسه با عثمان از ابوبکر، بیشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر کردم. سرانجام، رسول خدا ﷺ از حفصه، خواستگاری نمود. و او را به نکاح اش در آوردم. سپس، ابوبکر مرا دید و گفت: شاید از اینکه حفصه را به من پیشنهاد کردی و من به تو جوابی ندادم، ناراحت شدی. گفتم: بلی. ابوبکر گفت: چون می دانستم که رسول خدا ﷺ از او سخن به میان آورده است، به تو جوابی ندادم. و از طرف دیگر، نمی خواستم راز رسول خدا ﷺ را فاش سازم. اگر آنحضرت ﷺ با او ازدواج نمی کرد، من او را می پذیرفتم.

۱۵۹۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودِ الْبَدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْإِيْتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَّتَاهُ». (بخاری: ۴۰۰۸)

ترجمه: ابومسعود بدری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو آیه آخر سوره بقره را در شب بخواند، او را کفایت می کنند».

۱۵۹۲ — عَنْ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ رضي الله عنه حَلِيفَ بَنِي زُهْرَةَ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجْرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَمْتُ لِلَّهِ أَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقْتُلُهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». (بخاری: ۴۰۱۹)

ترجمه: از مقداد بن اسود کندی رضي الله عنه که هم پیمان بنی زهره و از کسانی است که در جنگ بدر، همراه رسول خدا ﷺ بود، روایت است که به رسول الله ﷺ گفت: اگر با یکی از کفار، مواجه شدم و با یکدیگر جنگیدیم. و او با ضربه شمشیر، یکی از دستهایم را قطع کرد. سپس به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم. ای رسول خدا! آیا بعد از گفتن این سخن، می توانم او را بکشم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». گفت: یا رسول الله! او یکی از دستهایم را قطع نموده و بعد از آن، این سخن را بزبان آورده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «او را نکش، زیرا قبل از اینکه او را بکشی، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برسانی، تو همان وضعی را پیدا می کنی که او قبل از به زبان آوردن این کلمه داشت» (یعنی مهدور الدم می شوی همانطور که او مهدور الدم بود).

۱۵۹۳ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلَاءِ النَّتَنِ، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ». (بخاری: ۴۰۲۴)

ترجمه: جیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده می بود و درباره این افراد پلید، شفاعت می کرد، آنها را بخاطر او آزاد می کردم».

باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانت شان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۹۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ، فَأَجَلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقْرَّ قُرَيْظَةَ وَمَنْ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ قُرَيْظَةَ فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا بَعْضَهُمْ لِحَقْوِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَأَمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ بَنِي قَيْنِقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ. (بخاری: ۴۰۲۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: بنی نضیر و بنی قریظه علیه مسلمانان، جنگیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنی نضیر را از مدینه، بیرون کرد و بر بنی قریظه منت نهاد و اجازه سکونت داد. تا اینکه بار دیگر، بنی قریظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانشان را کشت و زنان و کودکان و اموالشان را بین مسلمانان، تقسیم کرد. مگر کسانی را که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنان را امان داد و ایمان آوردند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام یهودیان مدینه از جمله بنی حارثه و بنی قینقاع را که از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدینه اخراج کرد.

۱۵۹۵ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُؤَيْرَةُ، فَنَزَلَتْ ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾. (بخاری: ۴۰۳۱)

ترجمه: همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله نخستان بنی نضیر را که در بویره بود، به آتش کشید و درختانشان را قطع کرد. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ یعنی هر درخت خرمایی را که قطع کردید یا بر پایه های خود باقی گذاشتید، به فرمان و اجازه خدا بود.

۱۵۹۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُرْسِلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عَثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلُهُ تُمْنُهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرْدُهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ؟ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً — يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ — إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ». فَانْتَهَى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرْتُهُنَّ. (بخاری: ۴۰۳۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: همسران نبی اکرم ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و یک هشتم سهم خود را از اموال فی، مطالبه نمودند. من آنان را از این کار باز می داشتم و می گفتم: آیا از خدا نمی ترسید؟ مگر نمی دانید که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «از ما (پیامبران) ارث برده نمی شود. آنچه باقی می گذاریم، صدقه است. آل محمد، فقط می توانند از این اموال، استفاده کنند». پس از شنیدن این سخن، همسران نبی اکرم ﷺ منصرف شدند.

باب (۸): قتل کعب بن اشرف

۱۵۹۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: «قُلْ». فَاتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ. قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلَّتْهُ. قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدَعُهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نُسَلِفْنَا وَسَقًا أَوْ وَسَقِينَ. فَقَالَ: نَعَمْ ارْهُونِي، قَالُوا: أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهُونِي نِسَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: فَارْهُونِي أَبْنَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ أَبْنَاءَنَا فَيَسِبُّ أَحَدَهُمْ فَيَقَالَ: رُهْنٌ بَوَسَقٍ أَوْ وَسَقِينَ؟ هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرَهْنُكَ الْأُمَّةَ فَوَاعِدُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ

مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ. قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقَطُرُ مِنْهُ الدَّمُّ. قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بَلِيلٍ لِأَجَابَ، قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ، وَفِي رِوَايَةٍ: أَبُو عَبْسٍ بْنُ جَبْرِ، وَالْحَارِثُ بْنُ أَوْسٍ، وَعَبَادُ بْنُ بَشْرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعْرِهِ فَأَشْمُهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمَكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أَشْمُكُمْ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفُحُ مِنْهُ رِيحَ الطَّيِّبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيُّ: أَطِيبَ، قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشْمَ رَأْسَكَ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ أَشَمَّ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي، قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمَكَنَ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَاقْتُلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ. (بخاری: ۴۰۳۷)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می رسد؟ زیرا او خدا و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می خواهد و ما را خسته کرده است و من نیز نزد تو آمده ام تا قرض بگیرم. کعب گفت: سوگند به خدا که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می کشد. و هم اکنون می خواهیم که یک یا دو وسق (پیمانۀ) مواد غذایی به ما قرض بدهی. گفت: به شرطی قرض می دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذاری. گفتند: چه می خواهی؟ گفت: زنانان را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و این کار برای ما ننگ است. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می گذاریم. سرانجام، با آنها وعده کرد تا فرصتی دیگر، نزد او بیایند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله که برادر رضاعی کعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و

خودش هم پایین آمد. همسر کعب به او گفت: این وقت شب، کجا می روی؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابونائله؛ آمده اند. همسرش گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می شنوم. کعب گفت: یکی از آنان برادرم؛ محمد بن مسلمه؛ و دیگری، بردار رضاعی ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می پذیرد.

راوی میگوید: محمد بن مسلمه، دو نفر دیگر را نیز با خود برد. و به روایتی، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می گیرم و می بویم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید. و در روایتی، آمده است که به آنان گفت: هنگامی که موهایش را گرفتم و بوییدم از شما نیز می خواهم که موهایش را بویید.

سر انجام، کعب که مسلح بود و بوی خوشی از او به مشام می رسید، از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنین بوی خوشی به مشام ام نرسیده است. کعب گفت: خوشبوترین و کامل ترین زنان عرب، در اختیار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می دهی که سرت را بویم. گفت: بلی. او سرش را بویید. سپس از دوستانش خواست تا آنرا بویند. دوباره گفت: اجازه می دهی که بار دیگر، سرت را بویم. گفت: بلی. پس هنگامی که بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). پس او را کشتند. سپس نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق

۱۵۹۸ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ الْيَهُودِيِّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرَحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبَوَابِ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَفَعَّعَ بِثَوْبِهِ كَأَنَّهُ يَقْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبَوَابُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ، فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ،

فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ، أَغْلَقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الْأَغَالِيقَ عَلَيَّ وَتَدَّ، قَالَ: فُقِمْتُ إِلَى الْأَقَالِيدِ، فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسْمَرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عَالِيٍّ لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ، صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا، أَغْلَقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنَّ الْقَوْمَ نَذَرُوا بِي، لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسَطَ عِيَالِهِ، لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهْشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا وَصَاحَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ فَأَمَكْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لِأَمِّكَ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلًا فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أَنْخَنْتَهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَضَعْتُ ظِبَةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الْأَبْوَابَ بَابًا بَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ لَهُ فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أَرَى أَنِّي قَدْ انْتَهَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةٍ فَانْكَسَرَتْ سَاقِي، فَعَصَبَتْهَا بِعِمَامَةٍ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لَا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ أَقْتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدَّيْكَ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ فَقَالَ: أُنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: النَّجَاءُ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا فَكَانَتْهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ. (بخاری: ۴۰۳۹)

ترجمه: براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مردانی از انصار را به فرماندهی عبدالله بن عتیک بسوی ابورافع یهودی فرستاد. گفتنی است که ابو رافع در قلعه اش که در سرزمین حجاز بود، زندگی می کرد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را آزار می رساند و به دشمنانش کمک می کرد.

آنان، هنگامی که بدانجا نزدیک شدند، خورشید غروب کرده بود و مردم چارپایانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به یارانش گفت: شما سرجایتان بنشینید. من می روم و با دربان با ملایمت، صحبت می کنم. شاید بتوانم وارد شوم. هنگامی که نزدیک دروازه رسید، صورتش

را پوشانید و چنین وانمود کرد که می‌خواهد قضای حاجت کند. و این، زمانی بود که همه مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: ای بنده خدا! اگر می‌خواهی وارد شوی، وارد شو. زیرا می‌خواهم در را ببندم. عبد الله می‌گوید: پس من وارد شدم و در گوشه‌ای، کمین کردم. هنگامی که مردم، وارد شدند و دربان در را بست، کلید را برمیخی، آویزان کرد. پس از مدتی، برخاستم و کلیدها را برداشتم و در را باز کردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاقش نشسته بود و تعدادی با او شب‌نشینی داشتند. زمانی که دوستانش رفتند، بسوی اتاقش بالا رفتم. و هر دری را که باز می‌کردم، از داخل، قفل می‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اینکه به من برسند، او را می‌کشم.

پس به او رسیدم و متوجه شدم که در خانه تاریکی، میان فرزندان قرار دارد. اما ندانستم که در کدام قسمت خانه است. گفتم: ای ابورافع! گفت: تو کیستی؟ من که متحیر بودم، بسوی صدا رفتم و ضربه‌ای با شمشیر زدم. اما کاری از پیش نبردم. او فریاد کشید و من از خانه، بیرون رفتم. و در همان نزدیکی، چند لحظه، مکث کردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: ای ابورافع! این چه صدایی بود؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند. مردی در خانه است و چند لحظه قبل با شمشیر به من حمله کرد.

عبد الله می‌گوید: ضربه‌ای دیگر به او زدم و او را زخمی کردم ولی کشته نشد. سپس لبه تیز شمشیر را در شکم‌اش فرو بردم تا جایی که از پشت‌اش درآمد و مطمئن شدم که او را به قتل رسانیده‌ام. آنگاه، درها را یکی پس از دیگری باز می‌کردم تا اینکه به راه پله رسیدم. به محض اینکه پایم را بر آن گذاشتم، خود را در یک شب مهتابی، روی زمین دیدم و ساق پایم شکست. پس آنرا با پارچه‌ای بستم. آنگاه، رفتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم مگر اینکه مطمئن شوم که او را کشته‌ام. هنگامی که خروس، بانگ داد، ناعی (فردی که خبر مرگ دیگران را اعلام می‌کند) بالای دیوار رفت و ندا داد که ابورافع؛ تاجر سرزمین حجاز؛ کشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله کنید. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو کردم. فرمود: «پایت را دراز کن». من نیز پایم را دراز کردم. رسول خدا ﷺ بر آن دست کشید. پایم طوری سالم شد که گویا هرگز نشکسته بود.

باب (۱۰): غزوه احد

۱۵۹۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمْرَاتٍ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. (بخاری: ۴۰۴۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: روز جنگ احد، مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اگر من کشته شوم، جایم کجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهایی را که در دست داشت (و می خورد) انداخت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.

باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود

۱۶۰۰ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَجُلَانِ يُقَاتِلَانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بَيْضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ. (بخاری: ۴۰۵۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما می گوید: روز غزوه احد، رسول الله ﷺ را دیدم که دو مرد سفید پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع می کنند. گفتنی است که آن دو نفر را قبل از آنروز، ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم.

۱۶۰۱ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: نَثَلَ لِي النَّبِيُّ ﷺ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخاری: ۴۰۵۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، جعبه تیرش را برایم باز کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد. تیراندازی کن».

باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنها را می پذیرد و یا آنان را عذاب می دهد چرا که آنان، ستمگرند

۱۶۰۲ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شُجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجَّوْا نَبِيَّهُمْ». فَنَزَلَتْ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾. (بخاری: ۴۰۶۹)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روز غزوه احد، سر مبارک نبی اکرم ﷺ زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «چگونه رستگار می شود قومی که سر پیامبرش را زخمی کند؟» آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ یعنی ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست.

۱۶۰۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾. (بخاری: ۴۰۷۰)

ترجمه: ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ هنگام بلند کردن سرش از رکوع دوم نماز فجر، بعد از گفتن سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، می فرمود: «خدا یا! فلانی، فلانی و فلانی را لعنت کن». آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ یعنی ای پیامبر! چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنان را می پذیرد و یا آنها را عذاب می دهد چرا که آنان ستمگرند.

باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب ﷺ

۱۶۰۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ: أَنَّهُ قَالَ لِيُوحَشِي: أَلَا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بِنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بَدْرًا، فَقَالَ لِي

مَوْلَايَ جَبْرِ بْنِ مُطْعِمٍ: إِنْ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنِينَ، وَعَيْنِينَ جَبَلٌ بِحِيَالِ أَحَدٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَاِدٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنْ اصْطَفُوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارَزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ يَا ابْنَ أُمِّ أُنْمَارٍ مُقَطَّعَةِ الْبُظُورِ، اتَّحَادُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرَبَتِي، فَأَضَعَهَا فِي نَثْتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرِكَيْهِ، قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الْإِسْلَامُ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لَا يَهِيْجُ الرُّسُلَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ قَالَ: «أَنْتَ وَحَشِيٌّ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ؟» قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ مَا بَلَغَكَ. قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُعِيْبَ وَجْهَكَ عَنِّي؟» قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ مُسَيْلِمَةُ الْكُذَّابُ، قُلْتُ: لِأَخْرَجَنِّي إِلَى مُسَيْلِمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِي بِهِ حَمْزَةَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلْمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقٌ، نَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرَبَتِي، فَأَضَعَهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتْفَيْهِ، قَالَ: وَوَثَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَضْرَبَهُ بِالسِّيفِ عَلَى هَامَتِهِ. (بخاری: ۴۰۷۲)

ترجمه: از عیدالله بن عدی بن خیار روایت است که به وحشی گفت: چگونگی به شهادت رسیدن حمزه را برای ما بیان نمی کنی؟ گفت: بلی. حمزه در جنگ بدر، طعیمه بن عدی بن خیار را به قتل رساند. مولایم؛ جبیر بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمومی به قتل برسانی، آزادی. پس هنگامی که مردم بسوی عینین - و آن کوهی است مقابل احد که در میان آندو، یک وادی قرار دارد - رفتند، من هم همراه آنان، به جنگ رفتم. وقتی که برای جنگ، صف آرابی کردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آیا کسی هست که با من مبارزه کند؟

حمزه بن عبد المطلب بسوی او رفت و گفت: ای سباع! ای فرزند ام انماری که زنان را ختنه می کند! آیا با خدا و رسولش، دشمنی می کنی؟ آنگاه حمله کرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگی کمین کردم. هنگامی که او به من نزدیک شد، نیزه کوتاهم را بسوی او پرتاب کردم. نیزه به ناف او اصابت کرد طوری که از میان دو سرین او بیرون آمد و اینگونه حمزه، به شهادت رسید. هنگامی که مردم برگشتند، من هم با آنان برگشتم و در مکه ماندم تا اینکه اسلام در آنجا، گسترش پیدا کرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهل طائف نیز هیأتی نزد رسول الله ﷺ فرستادند و به من گفتند: رسول خدا ﷺ به هیأت ها آزار نمی رساند. لذا من نیز همراه آنها براه افتادم تا اینکه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم. هنگامی که آنحضرت ﷺ مرا دید، پرسید: «تو وحشی هستی؟» گفتم: بلی. فرمود: «تو حمزه را به قتل رساندی؟» گفتم: مطلب همانطور است که به اطلاع شما رسیده است. فرمود: «آیا می توانی چهره او را از من پنهان کنی؟»

با شنیدن این سخنان، بیرون رفتم. و پس از درگذشت رسول الله ﷺ هنگامی که مسیلمه کذاب ظهور کرد، با خود، گفتم: بسوی مسیلمه می روم. شاید بتوانم او را به قتل برسانم و اینگونه، قتل حمزه را جبران کنم. لذا همراه مردم بیرون رفتم. و ماجرایش آنگونه شد که می دانید. (جنگی در گرفت و تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند). ناگهان، در آن گیر و دار، چشم ام به مردی افتاد که در شکاف دیواری ایستاده بود و موهای ژولیده ای داشت تا جایی که گویا شتری خاکستری رنگ است. پس نیزه کوتاهم را بسوی او پرتاب کردم. نیزه به سینه او اصابت کرد طوری که از میان شانه هایش، بیرون آمد. آنگاه، مردی از انصار نیز بسوی او حمله کرد و با شمشیر بر فرق سرش زد.

باب (۱۴): مجروح شدن پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احد

۱۶۰۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ — يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَّتِهِ — اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ۴۰۷۳)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به دندان پیشین او (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «خداوند، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، بشدت خشمگین می شود. همچنین، خداوند بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او می جنگد، کشته شود، بشدت خشمگین می گردد».

باب (۱۵): آنان که ندای خدا و رسولش را لیبک گفتند

۱۶۰۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَنْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ؟ فَاتْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. (بخاری: ۴۰۷۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمی شد و مشرکین رفتند. اما بیم آن می رفت که دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی به تعقیب آنان می رود؟» پس هفتاد تن از صحابه به ندای او لیبک گفتند که ابوبکر و زبیر رضی الله عنهما نیز از جمله آنان بودند.

باب (۱۶): غزوة خندق يا احزاب

۱۶۰۷ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضَتْ كُدَيْةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدَيْةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ وَلَبِثْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوْاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ الْكُدَيْةَ، فَعَادَ كَثِيرًا أَهْيَلًا. (بخاری: ۴۱۰۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احزاب که خندق را حفر می کردیم با لایه بسیار سختی مواجه شدیم. صحابه نزد رسول اکرم ﷺ رفتند و گفتند: لایه بسیار سختی جلوی حفر خندق را گرفته است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «من پایین می روم». سپس برخاست در حالی که بر شکم مبارک اش سنگ بسته بود. شایان ذکر است که سه روز گذشته بود و ما چیزی نخورده بودیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ کلنگ را گرفت و بر آن لایه زد. و آن لایه، مانند ریگ از هم پاشید.

۱۶۰۸ — عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ:

«نَعَزُّوهُمْ وَلَا يَعْزُّونَنَا». (بخاری: ۴۱۰۹)

ترجمه: سلیمان بن صرد رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب (پس از شکست دشمن) فرمود: «از این به بعد، ما به جنگ آنان می رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد».

۱۶۰۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». (بخاری: ۴۱۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ می گفت: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد، او یکتاست، لشکرش را عزت بخشید، بنده اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی شکست داد. پس بعد از او، هیچ چیزی وجود ندارد.» (بجز الله، همه چیز از بین می رود).

باب (۱۷): بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از خندق و رفتن به سوی بنی قریظه

۱۶۱۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه يَقُولُ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ: «قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ أَوْ خَيْرِكُمْ». فَقَالَ: «هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَيَّ حُكْمًا». فَقَالَ: «تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ». قَالَ: «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ». وَرَبَّمَا قَالَ: «بِحُكْمِ الْمَلِكِ». (بخاری: ۴۱۲۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: هنگامی که یهود بنی قریظه به داوری سعد بن معاذ، راضی شدند، نبی اکرم ﷺ کسی را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغی آمد. هنگامی که به مسجد نزدیک شد، رسول خدا ﷺ به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند شوید». یا فرمود: «به سوی آقایتان یا بهترین تان، بلند شوید». آنگاه، افزود: «اینها به داوری تو راضی شده اند». سعد گفت: جنگجویانشان را بکشید و زنان و فرزندانانشان را اسیر کنید. رسول خدا ﷺ فرمود: «مطابق حکم خدا، داوری کردی». یا اینکه فرمود: مطابق حکم پادشاه (خدا) داوری کردی.»

باب (۱۸): غزوه ذات الرقاع

۱۶۱۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرَّقَاعِ. (بخاری: ۴۱۲۷)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ در هفتمین غزوه که همان ذات الرقاع است، با یارانش، نماز خوف خواند.

۱۶۱۲— عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةٌ نَفَرٌ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقَبْتُ أَقْدَامَنَا، وَنَقَبْتُ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخَرِقَ، فَسُمِّيَتْ: غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخَرِقِ عَلَى أَرْجُلِنَا. (بخاری: ۴۱۲۸)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: همراه نبی اکرم صلى الله عليه وسلم به غزوه ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می شدیم. بدینجهت، پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخن هایم افتاد. پاهایمان را با تکه پارچه های کهنه، می بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند.

۱۶۱۳— عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رضي الله عنه وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ ذَاتِ الرَّقَاعِ، صَلَّى صَلَاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وَجَّاهَ الْعَدُوَّ، فَصَلَّى بِالتِّي مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ تَبَتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَنْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وَجَّاهَ الْعَدُوَّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى، فَصَلَّى بِهِمُ الرُّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَاتِهِ، ثُمَّ تَبَتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ. (بخاری: ۴۱۳۰)

ترجمه: سهل بن ابی حثمه رضي الله عنه که در غزوه ذات الرقاع همراه رسول اکرم صلى الله عليه وسلم نماز خوف خواند، می گوید: عده ای با رسول خدا صلى الله عليه وسلم صف بستند. و گروهی، در مقابل دشمن ایستادند. آنگاه پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم با کسانی که همراه او بودند، یک رکعت، نماز خواند و همچنان سرگرایش ایستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهایی کامل کردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه دیگر آمد و رسول اکرم صلى الله عليه وسلم یک رکعت از نمازش را که باقی مانده بود، با آنان خواند. سپس سرگرایش نشست و آن گروه نیز نماز خود را به تنهایی، کامل کردند. بعد از آن، با هم سلام دادند.

۱۶۱۴— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَبْلَ نَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَفَلَ مَعَهُ فَأَدْرَكَتْهُمْ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَطِيلُونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سُمْرَةَ فَعَلَقَ بِهَا سَيْفَهُ، قَالَ جَابِرٌ: فَنَمْنَا نَوْمَةً ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا، فَجِئْنَاهُ فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلْتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَذَا هُوَ ذَا جَالِسٍ». ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

(بخاری: ۴۱۳۵)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که او همراه رسول الله ﷺ برای غزوه ای (ذات الرقاع) بسوی نجد رفت. و در بازگشت نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. پس گرمای ظهر آنان را در دشتی که درختان خار دار زیادی داشت، فرا گرفت. رسول الله ﷺ فرود آمد و مردم نیز زیر سایه درختان خاردار، پراکنده شدند. آنحضرت ﷺ نیز زیر سایه یک درخت مگیلان، به استراحت پرداخت و شمشیرش را بر آن، آویزان کرد.

جابر ﷺ می گوید: پس از خواب کوتاهی، ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا می زند. نزد ایشان رفتیم و دیدیم که مردی صحرا نشین نزد او نشسته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد، شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که با شمشیر برهنه، بالای سرم ایستاده است. آنگاه، به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ گفتم: الله. و این مردی را که می بینید، اوست که اینجا نشسته است.» راوی میگوید: سپس رسول خدا ﷺ او را مجازات نکرد.

باب (۱۹): غزوة بنی المصطلق که همان غزوة مریسع می باشد

۱۶۱۵ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبِيِّ الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزَلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزَلَ وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَاتِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَاتِنَةٌ». (بخاری: ۴۱۳۸)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوه بنی المصطلق بیرون رفتیم و تعدادی از کنیزان عرب را به اسارت گرفتیم. و چون به همسرانمان اشتیاق زیادی پیدا

کرده بودیم و دوران مجردی بر ما سخت می گذشت، خواستیم که با آن کنیزان، همبستر شویم و در عین حال، بطور طبیعی، جلوگیری کنیم. با خود گفتیم: در حالی که رسول الله ﷺ در میان ماست، چگونه قبل از اینکه از ایشان اجازه بگیریم، اقدام به چنین کاری بکنیم. لذا از آنحضرت ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اشکالی ندارد، می توانید چنین کنید. اما هر موجود زنده‌ای که آفرینش آن تا روز قیامت، مقرر شده است، بوجود می آید».

باب (۲۰): غزوه انمار

۱۶۱۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ

فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا. (بخاری: ۴۱۴۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ را در غزوه انمار

دیدم که سوار بر مرکبش بود و بسوی مشرق (غیر قبله) نماز نفل می خواند.

باب (۲۱): غزوه حدیبیه و این که خداوند متعال می فرماید: بدرستیکه خداوند

از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند

۱۶۱۷ — عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمْ الْفَتْحَ فَتَحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ

مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعِ

عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَّةُ بَيْرٌ، فَتَزَحَّنَاهَا بَيْرٌ، فَلَمْ تَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةَ، فَلَبَّغَ ذَلِكَ

النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ مَضْمَضَ

وَدَعَا، ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكَنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ

وَرِكَابَنَا. (بخاری: ۴۱۵۰)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: شما فتح مکه را فتح می دانید. البته فتح مکه، فتح بود.

ولی ما بیعت رضوان را که در روز حدیبیه، انجام گرفت، فتح می دانیم. آنروز ما هزار و چهارصد

نفر، همراه رسول خدا ﷺ بودیم. گفتنی است حدیبیه، چاهی بود که همه آب آنرا کشیدیم و

قطره ای در آن، باقی نماند. پس از آنکه رسول خدا ﷺ از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبه چاه

نشست. سپس ظرف آبی خواست و وضو گرفت و مقداری آب در دهان کرد و دعا نمود و

سپس آن آبها را در چاه ریخت. آنگاه، چاه را برای مدت کوتاهی، رها کردیم. سپس، آب مورد نیاز ما و مرکب هایمان را تأمین کرد.

۱۶۱۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ». وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعِ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أَبْصِرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ. (بخاری: ۴۱۵۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز حدیبیه، خطاب به ما که هزار و چهار صد نفر بودیم، فرمود: «شما، بهترین مردم روی زمین هستید». جابر می گوید: اگر امروز می دیدم (نابینا نبودم) جای آن درخت را به شما نشان می دادم.

۱۶۱۹ — عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ — وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ — قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَتَوْا بِسَوِيقٍ فَلَاكُوهٌ. (بخاری: ۴۱۷۵)

ترجمه: سوید بن نعمان رضی الله عنه که از اصحاب بیعت رضوان است، می گوید: برای رسول الله ﷺ و اصحابش، قدری سویق (آرد گندم و جوی بریان شده) آوردند. آنان نیز آنها را جویدند و خوردند.

۱۶۲۰ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلًا، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: تَكَلِّتُكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُكَ، قَالَ عُمَرُ: فَحَرَّكَتُ بَعِيرِي، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِيتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِحًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أَنْزَلْتُ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةَ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». ثُمَّ قَرَأَ: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا».

(بخاری: ۴۱۷۷)

ترجمه: از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که شبی، در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی پرسید. ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او جوابی نداد. برای بار دوم پرسید. باز هم جوابی نداد. برای بار سوم پرسید، باز هم آنحضرت صلی الله علیه و آله جوابی نداد. عمر بن خطاب با خود، گفت: ای عمر! مادرت به عزایت بنشیند. سه بار سماجت کردی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به زحمت انداختی ولی هیچ جوابی به تو نداد.

عمر می گوید: سپس از بیم آنکه مبدا در مورد من آیه ای نازل شود، شترم را تیز راندم و از سایر مسلمانان، جلو افتادم. دیری نگذشت که شنیدم شخصی مرا صدا می زند. ترسیدم که مبدا در مورد من آیه ای نازل شده باشد. بدینجهت، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و به او سلام دادم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب، سوره ای بر من نازل شده است که نزد من از آنچه که خورشید بر آنها می تابد (از همه دنیا) محبوبتر است». سپس **﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾** را تلاوت فرمود.

۱۶۲۱ — عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ، قَلَدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خِزَاعَةَ، وَسَارَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الْأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ قَالَ: إِنَّ قَرِيئَتَنَا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الْأَحَابِيثَ وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتُرُونَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّوَنَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِلَّا تَرَكْنَاهُمْ مَحْرُوبِينَ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ لَا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ وَلَا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهَ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ، قَالَ: «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ». (بخاری: ۴۱۷۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله سال حدیبیه با هزار و اندی از یارانش براه افتاد و هنگامی که به ذوالحلیفه رسید، شتران هدی (شکرانه حج) را قلاده انداخت و کوهان های آنها را علامت گذاری کرد و از آنجا برای عمره، احرام بست. و جاسوسی از قبیله خزاعه،

فرستاد و به راهش ادامه داد تا اینکه به غدیر اشطاط رسید. در آنجا، جاسوس اش آمد و گفت: قریش، جمعیت کثیری، از جمله حبشی ها را گیرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگید و تو را از زیارت کعبه، باز خواهند داشت. رسول خدا ﷺ فرمود «ای مردم! نظر شما چیست؟ آیا دوست دارید به زن و فرزندان کسانی که ما را از زیارت کعبه باز می‌دارند، حمله کنیم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گویا شر جاسوس از سرشان کوتاه شده است. (جاسوسی نفرستاده ایم). در غیر این صورت، آنها را در حالی که غارت شده اند، ترک می‌کنیم».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! شما به قصد زیارت کعبه، بیرون آمده اید نه اینکه کسی را به قتل برسانی و یا با کسی، بجنگی. پس بسوی کعبه، حرکت کن. هر کس، مانع ما شد، با او می‌جنگیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «با نام خدا، حرکت کنید».

۱۶۲۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَهُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ يَأْتِيهِ بَفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ وَعُمَرُ لَا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلْتِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَاَنْطَلَقَ فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِيهِ. (بخاری: ۴۱۸۶)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پدرش، روز حدیبیه او را فرستاد تا اسبی را که نزد یکی از انصار بود، برایش بیاورد. او رفت و دید که رسول الله صلی الله علیه و آله زیر درخت، بیعت می‌گیرد و عمر از آن، اطلاعی نداشت. عبد الله رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالی که او مشغول پوشیدن زره بود. آنگاه، عبد الله او را از بیعت گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد. همین ماجرا است که مردم می‌گویند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است.

۱۶۲۳— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ، فَطُفْنَا مَعَهُ وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لَا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ. (بخاری: ۴۱۸۸)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله عمره انجام داد، ما با ایشان بودیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله طواف کرد و ما هم همراه ایشان، طواف کردیم. او نماز خواند و ما هم با ایشان، نماز خواندیم. و میان صفا و مروه، سعی کرد. و ما او را از اهل مکه، محافظت می کردیم تا کسی، آزاری به او نرساند.

باب (۲۲): غزوة ذی قرد

۱۶۲۴— عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤْذَنَ بِالْأُولَى وَكَأَنْتَ لِقَاحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرَعَى بِيَذِي قَرْدَ، قَالَ: فَلَقِينِي غُلامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أُخِذْتُ لِقَاحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (بخاری: ۴۱۹۴)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: قبل از اذان نماز صبح، بیرون رفتم در حالی که شتران شیرده رسول الله صلی الله علیه و آله در ذی قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا دید و گفت: شتران شرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را بردند.

این روایت، قبلاً در حدیث شماره (۱۲۸۱) بطور کامل، بیان شد. در پایان این روایت، سلمه بن اکوع می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه اش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم.

باب (٢٣): غزوة خيبر

١٦٢٥ — عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم إِلَى خَيْبَرَ فَسِرْنَا لَيْلًا فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلَا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا وَبِتَّ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا
وَ بِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ؟» قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهُ، لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَا هَذِهِ النَّيْرَانُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ؟» قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ؟» قَالُوا: لَحْمِ حُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَهْرِيْقُوهَا وَاكْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهْرِيْقُهَا وَنَعْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلْمَةُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ لَهُ: فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبَطَ عَمَلُهُ. قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لِأَجْرَيْنِ — وَجَمَعَ بَيْنَ إِيصْبَعَيْهِ — إِنَّهُ لِحَاحِدٍ مُجَاهِدٌ قَلَّ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ». وَفِي رِوَايَةٍ: «نَشَأَ بِهَا». (بخارى: ٤١٩٦)

ترجمه: سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: شبانه، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سوی خیبر، بیرون رفتیم. مردی از میان ما به عامر گفت: ای عامر! آیا چیزی برای ما نمی خوانی؟ گفتنی است که عامر، مردی شاعر بود. و با شنیدن این سخن، از مرکبش پایین آمد و برای آنها چنین سرود: خدایا! اگر تو نمی بودی ما هدایت نمی شدیم و صدقه نمی دادیم و نماز نمی خوانیم.

بار الها! فدایت شویم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، روبرو شدیم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامی که به جهاد، دعوت شویم، می آیم. چرا که مردم با صدای بلند از ما کمک می طلبند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این سراینده که شتران را سوق می دهد، کیست؟» گفتند: عامر بن اکوع. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند او را ببخشاید». مردی از آن میان گفت: «ای پیامبر خدا! بهشت برایش واجب شد (به شهادت می رسد). ای کاش! می گذاشتی از او بهره بیشتری ببریم. آنگاه به خیبر، رفتیم و دشمن را محاصره کردیم تا اینکه به شدت، گرسنه شدیم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پیروز گردانید. آنگاه مردم، شب آنروزی که فتح نصیبشان گردید، آتش زیادی بر افروختند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این آتش ها چیست و برای چه روشن شده است؟» گفتند: برای پختن گوشت. فرمود: «برای کدام گوشت؟» گفتند: گوشت الاغ های اهلی. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گوشت ها را بریزید و ظرفها را بشکنید». مردی گفت: ای رسول خدا! اگر گوشت ها را بریزیم و ظرفها را بشویم؟ فرمود: «یا چنین کنید».

پس هنگامی که مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر که شمشیر کوتاهی داشت، خواست آنرا به ساق پای فردی بزند، لبه شمشیر بسوی خودش برگشت و به زانویش اصابت کرد و در اثر آن، به شهادت رسید.

سلمه می گوید: وقتی که مردم برگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. مردم می گویند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود کشتی کرده است). آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، چنین سخنی بگوید، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او دارای دو اجر است. و مجاهدی است که کمتر کسی در دنیا از میان اعراب، مانند او می باشد». و در روایتی، فرمود: «کمتر کسی در دنیا مانند او رشد کرده است».

۱۶۲۶ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلًا... تَقَدَّمَ فِي الصَّلَاةِ وَزَادَ هُنَا: فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذَّرِيَةَ. (بخاری: ۴۱۹۷)

ترجمه: انس رضی الله عنہ می گوید: رسول خدا ﷺ شبانه به خیبر آمد ... شرح این حدیث قبلاً در باب نماز حدیث شماره (۲۴۰) گذشت و در این روایت، انس می افزاید: نبی اکرم ﷺ جنگجویانشان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت.

۱۶۲۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ارْبِعُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ، إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ»، قُلْتُ: لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَكَرَ أَبِي وَأُمِّي. قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». (بخاری: ۴۲۰۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنہ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به جنگ خیبر رفت، مردم به رودخانه ای رسیدند و با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله. رسول خدا ﷺ فرمود: «برخود، رحم کنید. شما کر و غائبی را صدا نمی زنید بلکه کسی را صدا می زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری رضی الله عنہ می گوید: من که پشت مرکب رسول خدا ﷺ قرار داشتم و لا حول و لا قوة الا بالله می گفتم، آنحضرت ﷺ سخن مرا شنید و خطاب به من فرمود: «ای عبد الله بن قیس! گفتم: لیتک ای رسول خدا! فرمود: «آیا به تو کلمه ای را که گنجی از گنج های بهشت است، نیاموزم؟ گفتم: بلی، یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله».

۱۶۲۸— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: التَّقَى النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَعَارِيزِهِ فَاقْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لَا يَدْعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَةً وَلَا فَاذَةً إِلَّا اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدًا مَا أَجْزَأَ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالُوا: أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَا تَتَّبِعْنَهُ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۴۲۰۷)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ و مشرکین در یکی از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. سپس، هر یک از آنها به پایگاههایشان برگشتند. در میان مسلمانان، مردی وجود داشت که هر مشرکی را که یکه و تنها می یافت، دنبال می کرد و با شمشیر می زد. مردم گفتند: یا رسول الله! هیچ کس به اندازه فلانی نجنگیده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «او از دوزخیان است». گفتند: اگر این شخص، دوزخی است پس چه کسی از ما اهل بهشت است؟ مردی از آن میان، گفت: من به تعقیب او می پردازم. پس در تند رفتن و کند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اینکه آن شخص، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دسته شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه تیزش را وسط سینه اش قرار داد و بر آن فشار وارد کرد و اینگونه خود را کشت. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی.

آنحضرت ﷺ فرمود: «چه اتفاقی افتاده است؟» آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند ولی حقیقتاً اهل بهشت اند.»

۱۶۲۹— وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ». (بخاری: ۴۲۰۳)

ترجمه: و در روایتی دیگر، نبی اکرم ﷺ فرمود: «غیر از مؤمن، کسی دیگر به بهشت نمی رود و همانا خداوند دینش را با شخص فاجر، یاری می رساند».

۱۶۳۰— عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: ضُرِبْتُ ضَرْبَةً فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَنَفَثَ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اسْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ. (بخاری: ۴۲۰۶)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: روز جنگ خیبر، ضربه ای به ساق پایم وارد کردند. نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و آنحضرت ﷺ سه بار با اندکی آب دهان بر آن، فوت کرد. پس از آن، تا این لحظه، احساس درد نکردم.

۱۶۳۱— عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَليْمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلَّا أَنْ أَمَرَ بِلَالًا بِالْأَنْطَاعِ فُبَسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالْأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنَّ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ. (بخاری: ۴۲۱۳)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سه شب، میان خیبر و مدینه توقف کرد و با صفیه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به ولیمه اش دعوت کردم. در آن ولیمه، نان و گوشتی، وجود نداشت. بلکه به بلال ﷺ دستور داد تا سفره های چرمین را پهن کند. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر آنها خرما، کشک و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آیا صفیه یکی از مادران مؤمنان و یا کنیز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب کند، پس یکی از مادران مؤمنان است وگرنه، کنیزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ﷺ پشت سر خود، برایش، جایی مهیا ساخت و بر او پرده انداخت.

۱۶۳۲ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْرٍ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ. (بخاری: ۴۲۱۶)

ترجمه: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ روز خیر، از متعه زنان (صیغه کردن) و خوردن گوشت الاغ های اهلی، نهی فرمود.

۱۶۳۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْرٍ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا. (بخاری: ۴۲۲۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ روز خیر، به اسب، دو سهم و به فرد پیاده، یک سهم داد.

۱۶۳۴ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَلَعْنَا مَخْرَجَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخْوَانِي لِي أَنَا أَصْعَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رُحْمٍ، فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْرٍ، وَكَانَ أَنَا مِنْ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا — يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ —: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ. وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ — وَهِيَ مِنْ قَدِيمِ مَعَنَا — عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِي مَنِّ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ وَأَسْمَاءَ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ. قَالَ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ. فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ كَلًّا وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ، وَيَعْطُ جَاهِلَكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارٍ — أَوْ فِي أَرْضٍ — الْبُعْدَاءِ

الْبَعْضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ، وَإِيمُ اللَّهِ! لَا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكَرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهُ لَا أَكْذِبُ وَلَا أَزِيغُ وَلَا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَمَا قُلْتَ لَهُ؟» قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلَا أَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ».

(بخاری: ۴۲۳۰، ۴۲۳۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله براه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانیکه همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خبیر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. بدینجهت، ما از شما نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و نادانان شما را نصیحت می کرد. ولی ما بخاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می بردیم. بخدا سوگند تا سخنان را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنان را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم. نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. پس هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما به او چه جوابی دادید؟» گفت: به او چنین و چنان

گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند و شما؛ اهل کشتی؛ دو هجرت دارید».

۱۶۳۵ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لِأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفَقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرِ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ».

(بخاری: ۴۲۳۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه هایشان می شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می شناسم و از قرآنی که در شب می خوانند، خانه هایشان را تشخیص می دهم اگر چه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی بنام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می گوید: دوستان من به شما می گویند که منتظر ما باشید».

۱۶۳۶ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنْ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَسَمَ لَنَا وَكَمْ يَقْسِمُ لِأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدْ الْفَتْحَ غَيْرَنَا. (بخاری: ۴۲۳۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: بعد از فتح خیبر (از حبشه) نزد نبی اکرم ﷺ آمدم. پس سهمی از اموال غنیمت به ما عنایت فرمود. و غیر از ما به احدی از کسانی که در فتح خیبر شرکت نداشتند، سهمی از اموال غنیمت نداد.

باب (۲۴): عمرة القضاء

۱۶۳۷ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرَفٍ. (بخاری: ۴۲۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در حالت احرام، میمونه را نکاح کرد و زمانی که از احرام بیرون آمده بود (در سرف) با وی ازدواج نمود. و سرانجام، میمونه در همان سرف، فوت کرد.

باب (۲۵): غزوه موته در سرزمین شام

۱۶۳۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ، زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعَفَرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعَفَرٌ، فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْعَزْوَةِ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلِ وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بَضْعًا وَتَسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمِيَةٍ. (بخاری: ۴۲۶۱)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ زید بن حارثه را بعنوان فرمانده جنگ موته، تعیین کرد و فرمود: «اگر زید به شهادت رسید، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسید، عبد الله بن رواحه، فرماندهی را بعهده گیرد».

ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوی جعفر بن ابی طالب پرداختیم، سرانجام او را در میان کشته شدگان یافتیم که نود و اندی اثر نیزه و تیر بر پیکرش، وجود داشت.

باب (۲۶): فرستادن اسامه بن زید به سوی تیره حُرقات از قبیله جُهینه

۱۶۳۹ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَوَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِينَاهُ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ فَطَعَنَتْهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكْرِرُهَا حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. (بخاری: ۴۲۶۹)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ ما را بسوی قبیله حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان یورش بردیم و آنها را شکست دادیم. من و یک انصاری به مردی از آنان رسیدیم. هنگامی که بر او مسلط شدیم، لا اله الا الله گفت. پس مرد انصاری، دست نگهداشت ولی من آنقدر به او نیزه زدم که به کشته شد. هنگامی که به مدینه آمدم و خبر به نبی

اکرم ﷺ رسید، فرمود: «ای اسامه! بعد از اینکه لا اله الا الله گفت، او را کشتی؟» گفتم: او برای نجات اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ﷺ آنقدر این جمله را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم.

۱۶۴۰ — عَنْ سَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيهَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ. (بخاری: ۴۲۷۱)

ترجمه: سلمه بن اکوع می گوید: در هفت غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودم و در نه دسته نظامی که پیامبر اکرم ﷺ اعزام کرد و گاهی، ابوبکر و گاهی، اسامه، فرماندهی آنها را بعهدہ داشتند، شرکت داشتم.

باب (۲۷): غزوه فتح مکه در ماه مبارک رمضان

۱۶۴۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشْرَةُ آلاَفٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ أَفْطَرُ وَأَفْطَرُوا. (بخاری: ۴۲۷۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگامی که هشت و نیم سال کامل از هجرت اش به مدینه گذشته بود، در ماه مبارک رمضان با ده هزار نفر از مدینه براه افتاد. و مسلمانانی که همراه او بودند، بسوی مکه، حرکت کردند در حالی که همگی روزه داشتند تا اینکه به چشمه آبی که در میان عسفان و قدید واقع شده است و کدید نام دارد، رسیدند. در آنجا رسول اکرم ﷺ روزه اش را خورد و مسلمانان نیز خوردند.

۱۶۴۲ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ وَالنَّاسِ مُخْتَلِفُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحِلَتِهِ أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَامِ: أَفْطَرُوا. (بخاری: ۴۲۷۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان بسوی حنین، بیرون رفت در حالی که مردم با یکدیگر اختلاف داشتند. یعنی عده ای روزه داشتند و عده ای روزه نداشتند. هنگامی که رسول الله ﷺ بر مرکب اش سوار شد، ظرف شیر یا آبی خواست و آنرا بر کف دست یا روی سواری اش گذاشت و آنگاه بسوی مردم نگاه کرد. در نتیجه، کسانی که روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخورید.

باب (۲۸): نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟

۱۶۴۳ — عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا حَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظُّهْرَانَ، فَإِذَا هُمْ بِبَيْرَانَ كَانَتْهَا نَيْرَانُ عَرَفَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ لَكَانَتْهَا نَيْرَانُ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ: نَيْرَانُ بَنِي عَمْرٍو. فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمْرٍو أَقْلٌ مِنْ ذَلِكَ، فَرَأَاهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «أَحْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَطَمِ الْجَبَلِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَمُرُّ كَتَيْبَةً كَتَيْبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتَيْبَةٌ قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غِفَارُ. قَالَ: مَا لِي وَغِفَارَ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُدَيْمٍ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمٌ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَقْبَلَتِ كَتَيْبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! الْيَوْمَ الْيَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبِّدَا يَوْمَ الذَّمِّ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتَيْبَةٌ وَهِيَ أَقْلُ الْكَتَائِبِ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ»؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدُ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ

يُعْظِمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمَ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرَكِّزَ رَأْيْتَهُ بِالْحَجُّونِ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! هَا هُنَا أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرَكِّزَ الرَّأْيَةَ، قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ كَدَاءٍ، فَقَتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ يَوْمَئِذٍ رَجُلَانِ: حُبَيْشُ بْنُ الْأَشْعَرِ، وَكَرْزُ بْنُ جَابِرِ الْفَهْرِيِّ. (بخاری: ۴۲۸۰)

ترجمه: عروه بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای فتح مکه، حرکت کرد و این خبر به قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء برای بدست آوردن اخبار رسول خدا ﷺ بیرون رفتند و به راهشان ادامه دادند تا به منطقه مرالظهران رسیدند. ناگهان، چشم شان به آتش هایی مانند آتش های شب عرفات افتاد. ابوسفیان گفت: اینجا چیست که مانند آتش های شب عرفات است؟ بدیل بن ورقاء گفت: آتش های بنی عمرو است. ابوسفیان گفت: بنی عمرو کمتر از این هستند. سپس، تعدادی از نگهبانان رسول الله ﷺ آنها را دیدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگیر کردند و نزد رسول خدا ﷺ آوردند. ابوسفیان، مسلمان شد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ حرکت کرد، خطاب به عباس فرمود: «ابوسفیان را در گردنه کوه نگهدار تا مسلمانان را ببیند». عباس نیز او را آنجا نگهداشت. پس قبایل مختلف همراه رسول خدا ﷺ بصورت گردانهای منظم، یکی پس از دیگری از مقابل ابوسفیان، عبور می کردند. ابوسفیان پس از عبور یک گردان، پرسید: ای عباس! اینجا کیستند؟ گفت: این، طایفه غفار است. ابوسفیان گفت: مرا با غفار، کاری نیست. سپس، قبیله جهینه گذشت و ابوسفیان نیز همان سخنانش را تکرار کرد. آنگاه، قبیله سعد بن هذیم گذشت و ابوسفیان بار دیگر نیز همان سخنانش را تکرار کرد. سپس قبیله سلیم گذشت و همان سخنان، تکرار شدند. تا اینکه گردانی آمد که ابوسفیان مانند آنرا ندیده بود. پرسید: اینجا چه کسانی هستند؟ عباس گفت: اینها انصاراند که سعد بن عباده فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بن عباده گفت: ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می گردد. ابوسفیان گفت: ای عباس! کاش امروز می توانستم کاری انجام دهم.

سرانجام، گردانی آمد که تعدادشان از همه کمتر و رسول الله ﷺ و یارانش در میان آنان بودند و پرچم نبی اکرم ﷺ را زبیر بن عوام بدست داشت. هنگامی که رسول الله ﷺ از کنار

ابوسفیان گذشت، ابوسفیان گفت: آیا می دانی سعد بن عباده چه گفت؟ رسول خدا ﷺ پرسید: «چه گفت؟» گفت: چنین و چنان. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزی است که خداوند کعبه را به عظمت می رساند و روزی است که کعبه پوشانیده می شود».

راوی می گوید: رسول الله ﷺ دستور داد تا پرچم اش در حجون (نام مکانی در مکه) به اهتزاز در آید.

عباس به زبیر بن عوام گفت: ای ابا عبد الله! رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است که پرچم را در این مکان، نصب کنی.

همچنین رسول خدا ﷺ در آن روز، به خالد بن ولید ﷺ دستور داد تا از قسمت علیای مکه یعنی منطقه کداء وارد شود. و خود پیامبر اکرم ﷺ هم از کداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن ولید به نام های حُبیش بن أشعر و کُرز بن جابر فهری به شهادت رسیدند.

۱۶۴۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرْجَعُ، وَقَالَ: لَوْلَا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَعْتُ كَمَا رَجَعُ. (بخاری: ۴۲۸۱)

ترجمه: عبدالله بن مغفل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ را روز فتح مکه دیدم که بر شترش، سوار است و سوره فتح را با آواز، می خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمی شدند آنرا همانگونه که رسول خدا ﷺ با آواز می خواند، من نیز می خواندم.

۱۶۴۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلَاثُ مِائَةٍ نُصِبَ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾. (بخاری: ۴۲۸۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. پیامبر خدا ﷺ با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت ها می زد و می فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی تواند انجام دهد و کار گذشته ای را هم نمی تواند باز گرداند. (هیچ کاری از باطل، ساخته نیست).

باب (۲۹)

۱۶۴۶ — عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا بَمَاءِ مَمَرٍ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانَ فَنَسَأَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ — أَوْ أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا — فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلَامَ، وَكَأَنَّمَا يُقْرَأُ فِي صَدْرِي، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَلَوُّمُ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحَ، فَيَقُولُونَ: اثْرُكُوهُ وَقَوْمُهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيُّ صَادِقٍ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ، قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ أَحَدُكُمْ، وَلْيُؤَمِّمِكُمْ أَكْثَرَكُمْ قُرْآنًا، فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتَلَّقِي مِنَ الرُّكْبَانَ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تُقَلِّصَتْ عَنِّي، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلَا تُعْطُوا عَنَّا اسْتَقَارِكُمْ، فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرِحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ.

(بخاری: ۴۳۰۲)

ترجمہ: عمرو بن سلمہ رضی اللہ عنہ می گوید: ما کنار آبی، زندگی می کردیم که محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور می کردند و ما از آنها می پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ می گفتند: این مرد، گمان می کند که خداوند بعنوان پیامبر، بسویش وحی می فرستد - ویا فلان چیز را به او وحی می کند - و من سخنان را به خاطر می سپردم و گویا در دلم جای می گرفت. و اعراب منتظر فتح مکه بودند تا مسلمان شوند و می گفتند: او و قوم اش را به حال خود بگذارید. اگر بر آنها پیروز شد، پیامبری راستگو است. پس هنگام فتح مکه، همه طوایف در اسلام آوردن از یکدیگر سبقت می گرفتند. و پدرم قبل از قوم اش مسلمان شد. و هنگامی که نزد ما آمد، گفت: بخدا سوگند که من از نزد پیامبر برحقى پیش شما آمده ام که می فرماید: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می داند، امامت کند».

راوی می‌گوید: آنگاه دیدند که کسی بیشتر از من قرآن نمی‌داند زیرا من قرآن را از سوارانی که نزد ما می‌آمدند، فرا گرفته بودم. پس مرا که کودکی شش یا هفت ساله بودم، امام، قرار دادند. و من چادری به تن داشتم که هنگام سجده، جمع می‌شد. به همین خاطر، یکی از زنان محله گفت: آیا شرمگاه قاری تان را از ما نمی‌پوشانید؟! آنگاه، پارچه‌ای خریدند و برایم پیراهنی دوختند. هیچ چیز مرا به اندازه آن پیراهن، خوشحال نکرد.

باب (۳۰): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

۱۶۴۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى: أَنَّهُ كَانَ بِيَدِهِ ضَرْبَةً، قَالَ: ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ. (بخاری: ۴۳۱۴)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه که اثر ضربه‌ای در دستش وجود داشت، می‌گوید: در روز حنین که همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم، این ضربه به من وارد شد.

باب (۳۱): غزوه اوطاس

۱۶۴۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ، فَقَتَلَ دُرَيْدًا وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ جُشَمِيُّ بَسْهَمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمُّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَأَى وُلِيَّ، فَأَتْبَعْتُهُ، وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلَا تَسْتَحْيِي؟ أَلَا تَتُّبْتُ؟، فَكَفَّ فَاحْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَأَنْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَقْرَأَ النَّبِيُّ ﷺ السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكَثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَارْجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ

فِرَاشٌ قَدْ أَثَرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بَطْهَرِهِ وَجَنَبِيهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِنَا وَخَبْرِ أَبِي عَامِرٍ، وَ قَالَ: قُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ ذَنْبُهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا». (بخاری: ۴۳۲۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم از غزوه حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابو عامر بسوی او طاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمَه روبرو شد. دُرید کشته شد و خداوند، یارانش را شکست داد.

ابوموسی می گوید: مرا هم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم با ابو عامر فرستاد. ابو عامر زخمی شد. یعنی مردی از قبیله بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاب کرد که به زانویش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی بسویت تیر اندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیر اندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی کشی، فرار می کنی، توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابو عامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابو عامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آنرا بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابو عامر گفت: ای برادر زاده! سلام مرا به نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم برسان و به ایشان بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

من برگشتم و نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم رفتم. آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم در خانه اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود. و اثر بافت های تخت بر پشت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم دیده می شد. پس او را از وضع خود و ابو عامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! بنده ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می گوید: من سفیدی زیر بغلهای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را دیدم. سپس آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم افزود: «خدایا! روز قیامت، مرتبه اش را از بسیاری از مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب

مغفرت کن. فرمود: «خدا یا! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیب اش بگردان.»

باب (۳۲): غزوه طایف در شوال سال هشتم هجری

۱۶۴۹ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا؟ فَعَلَيْكَ يَا بِنْتِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ بِأَرْبَعِ وَتُدْبَرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ». (بخاری: ۴۳۲۴)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه من آمد در حالی که فرد مخنثی، آنجا نشسته بود. پس شنیدم که آن مخنث، به عبد الله بن امیه می گوید: ای عبد الله! اگر خداوند، فردا طائف را برای شما فتح کرد، نظرت چیست؟ تو دختر غیلان را انتخاب کن. زیرا اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر، به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می بینی. نبی اکرم ﷺ خطاب به همسرانش فرمود: «چنین کسانی را نزد خود راه ندهید.»

۱۶۵۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «نَقْفُلُ». فَقَالَ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری: ۴۳۲۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ طایف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر می گردیم». این سخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر می گردیم؟! آنحضرت ﷺ بار دیگر فرمود: «بر می گردیم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنها زخمی شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا بخواهد، فردا بر می گردیم». این سخن پیامبر اکرم ﷺ مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسول خدا ﷺ خندید.

۱۶۵۱ — عَنْ سَعْدِ وَأَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْحَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». (بخاری: ۴۳۲۷)

ترجمه: سعد و ابو بکره رضی الله عنهما می گویند: شنیدیم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه، خود را به کسی غیر از پدرش، نسبت دهد، بهشت برایش حرام می گردد».

۱۶۵۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَا تُنَجِّزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أَبَشِّرْ». فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبَشِيرٍ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي مُوسَى وَبِلَالٌ كَهَيْئَةِ الْعَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى فَاقْبَلَا أَنْتُمَا». قَالَا: قَبِلْنَا. ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَيَّ وَجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبَشِّرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلَا، فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السُّتْرِ: أَنْ أَفْضِلَا لَأُمَّكُمَا. فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (بخاری: ۴۳۲۸)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم که آنحضرت ﷺ همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود. در آنجا عربی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا به وعده ای که به من داده ای، وفا نمی کنی؟ پیامبر اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «به تو مژده می دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده ها به من داده ای. رسول الله ﷺ با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد و فرمود: «مژده ام را نپذیرفت. شما آنرا پذیرید». آنان گفتند: ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورت اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه هایتان بریزید و شما را بشارت می دهم». آنان نیز ظرف آب را گرفتند و چنین کردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده آن برای مادرتان بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند.

۱۶۵۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ

وَأَتَأَلْفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ، يُؤْتِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكَتُ وَادِيَ الْأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَ الْأَنْصَارِ». (بخاری: ۴۳۳۴)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از انصار را جمع کرد و فرمود: «همانا قریش، تازه مسلمان و مصیبت دیده اند. خواستم ضرر و زیان آنها را جبران کنم و از ایشان، دلجویی نمایم. آیا شما راضی نیستید که مردم با دنیا برگردند و شما با رسول خدا به خانه هایتان برگردید؟» گفتند: بلی. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر همه مردم به یک وادی، و انصار به وادی دیگر بروند، من به وادی انصار خواهم رفت.»

باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید رضی الله عنه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی بنی جذیمه

۱۶۵۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَّأْنَا صَبَّأْنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِمَّا أُسِيرَهُ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَكَرْنَا، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۴۳۳۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بسوی بنی جذیمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولی آنان نتوانستند که بخوبی بگویند: اسلمنا (ما مسلمان شدیم). بلکه گفتند: صباانا (یعنی از دینی وارد دینی دیگر شدیم). لذا خالد بن ولید، همچنان آنها را می کشت و به اسارت می گرفت. و به هر یک از ما اسیرش را تحویل داد تا اینکه نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بلند کرد و دوبار، فرمود: «خدایا! من از کار خالد، نزد تو اعلام برائت می کنم.»

باب (۳۴): سریه عبدالله بن حذافه سهمی و علقمه بن مجزر مدلجی که به آن سریه انصاری نیز می گویند

۱۶۵۵ — عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَغَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمْرُكُمْ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا، فَأَوْقِدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا، وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةَ فِي الْمَعْرُوفِ». (بخاری: ۴۳۴۰)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم سریه ای (یک دسته نظامی) را برای انجام مأموریتی فرستاد و یکی از انصار را بعنوان امیر، تعیین فرمود و به آنان دستور داد که از او اطاعت کنند. روزی، آن مرد انصاری (که امیر بود) خشمگین شد و گفت: مگر رسول اکرم صلى الله عليه وسلم به شما دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: برایم هیزم جمع کنید. آنها نیز جمع کردند. سپس گفت: آتش، روشن کنید. آنها نیز روشن کردند. آنگاه گفت: وارد آتش شوید. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولی بعضی، مانع بعضی دیگر می شدند و می گفتند: بسوی نبی اکرم صلى الله عليه وسلم رفتیم (مسلمان شدیم) تا از آتش، نجات یابیم. و در این کشمکش بسر بردند تا اینکه آتش خاموش شد و خشم او نیز فرو نشست. خبر به رسول خدا صلى الله عليه وسلم رسید. فرمود: «اگر وارد آتش می شدند، تا روز قیامت از آن، بیرون نمی آمدند. زیرا اطاعت، فقط در انجام کارهای خوب است.»

باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجه الوداع

۱۶۵۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بَعَثَهُ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلَافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلَافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرَا». فَأَنْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، قَالَ: وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحَدَتْ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ

يَسِيرُ عَلَى بَعْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، قَالَ: لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَأَنْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذٌ؟ قَالَ: أَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي، كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي. (بخاری: ۴۳۴۲)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله او و معاذ بن جبل را به یمن فرستاد. گفتنی است که یمن، شامل دو بخش بود که هر یک از آنها را به بخشی، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید». سپس هر یک از آنها به محل کارش رفت. و هر گاه، یکی از آنها به قلمرو و دیگری نزدیک می شد، می رفت و جویای حالش می شد. روزی، معاذ در قلمرو مأموریتش آنقدر پیش رفت تا به ابو موسی نزدیک شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا دید که او نشسته است و مردم، اطراف اش جمع شده اند. همچنین نزد او مردی را دید که دستهایش به گردن اش بسته شده بود. معاذ گفت: ای عبد الله بن قیس! این چیست؟ ابو موسی گفت: این مردی است که پس از اسلام آوردن، کافر شده است. معاذ گفت: تا کشته نشود، از مرکب ام پایین نمی آیم. ابو موسی گفت: به همین خاطر، آورده شده است. پایین بیا. دوباره گفت: تا کشته نشود، پایین نمی آیم. آنگاه ابو موسی دستور داد و او کشته شد. سپس، معاذ پایین آمد و گفت: ای عبد الله! (ابو موسی) چگونه قرآن، تلاوت می کنی؟ گفت: من در شبانه روز، کم کم قرآن می خوانم. ای معاذ! تو چگونه قرآن می خوانی؟ گفت: اول شب می خوابم و پس از اینکه بخش خوابم را کامل کردم، برمی خیزم و هر اندازه که خداوند برایم مقدر کرده باشد، قرآن می خوانم و همانطور که از بیداری ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم.

۱۶۵۷— عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرِبَةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ؟» قَالَ: الْبِتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (بخاری: ۴۳۴۳)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم او را بسوی یمن فرستاد. ایشان از آنحضرت صلى الله عليه وسلم درباره شراب هایی که در آنجا ساخته می شود، سؤال کرد. رسول خدا صلى الله عليه وسلم پرسید: «آنها از چه ساخته می شوند؟» گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر چیز مست کننده، حرام است.»

باب (۳۶): فرستادن علی و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن

۱۶۵۸— عَنْ الْبَرَاءِ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبَلْ». فَكُنْتُ فِي يَمَنِ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوْاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ. (بخاری: ۴۳۴۹)

ترجمه: براء بن عازب رضي الله عنه می گوید: رسول اکرم صلى الله عليه وسلم ما را همراه خالد بن ولید به یمن اعزام کرد. پس از مدتی، علی را بجای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو که هر کس دوست دارد، با تو بماند. و هر کس، دوست ندارد، بیاید.» راوی می گوید: من از کسانی بودم که با علی ماندم و چندین اوقیه طلا به غنیمت گرفتم.

۱۶۵۹— عَنْ بُرَيْدَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَلِيًّا إِلَيَّ خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمْسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدْ اغْتَسَلْتُ، فَقُلْتُ لِيَخَالِدٍ: أَلَا تَرَى إِلَيَّ هَذَا؟! فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «لَا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». (بخاری: ۴۳۵۰)

ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله علی را بسوی خالد فرستاد تا خمس اموال غنیمت را تحویل بگیرد. علی (با کنیزی که از اموال خمس بشمار می رفت؛ همبستر شد و) غسل کرد. من که از این کار علی، ناراحت شدم، به خالد گفتم: این را نمی بینی که چکار کرده است؟! هنگامی که نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدم، این ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای بریده! آیا کینه علی را در دل داری؟» گفتم: بلی. فرمود: «با او دشمنی مکن زیرا سهمیه او از خمس، بیشتر از این است.»

۱۶۶۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْيَمَنِ بِذَهَبِيَّةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ، لَمْ تُحْصَلْ مِنْ ثُرَابِهَا، قَالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عِيْنَةَ بْنِ بَدْرِ، وَأَفْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعِ: إِمَّا عَلْقَمَةَ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطَّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «أَلَا تَأْمُنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً». قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْهَتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللَّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الْأَزَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ؟» قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ قَالَ: «لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّيَ». فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بَطُونَهُمْ». قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٌّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِعْضِيِّ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لَا يُحَاوِرُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ». وَأَظْنُّهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتَهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ». (بخاری: ۴۳۵۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن، یک ک قطعه طلا را ناخالص را در چرمی دباغی شده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا میان چهار نفر

یعنی عیینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود. مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا از اینها استحقاق بیشتری داریم. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «آیا شما مرا امین نمی دانید در حالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد؟» آنگاه، مردی که چشم هایش گود رفته بود و گونه ها و پیشانی بر آمده ای داشت و ریش اش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم؟»

راوی می گوید: سپس، آن مرد، پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می خواند». خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان، چیزی می گویند که در دلشان نیست. رسول الله ﷺ فرمود: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم».

سپس رسول اکرم ﷺ بسوی او که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرد و فرمود: «از نسل این مرد، کسانی بوجود می آیند که کتاب خدا را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره هایشان نمی گذرد و از دین، خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می شود».

راوی می گوید: گمان می کنم که فرمود: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل می رسانم».

باب (۳۷): غزوة ذو الخلصة

۱۶۶۱ — تَقَدَّمَ حَدِيثُ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ؟» وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخَلْصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِيَخْتَعِمَ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصْبٌ تُعْبَدُ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَقَهَا بِالنَّارِ، وَكَسَرَهَا، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَاهُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرَبَ عُنُقَكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا

هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ: فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا، وَلَتَشْهَدَنَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، قَالَ: فَكَسَرَهَا، وَشَهِدَ. (بخاری: ۴۳۵۷)

ترجمه: حدیث جریر رضی الله عنه که در آن نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا مرا از ذوالخلصه راحت نمی کنی»، قبلاً بیان شد. در این روایت، جریر می گوید: ذوالخلصه، خانه ای در یمن بود که آنرا کعبه می نامیدند و بتهایی در آن، عبادت می شد و به قبایل خثعم و بجیله، تعلق داشت.

یکی از روایان می گوید: جریر رفت و آن بتها را شکست و به آتش کشید. و هنگامی که جریر به یمن رفت، مردی در آنجا بود که با تیرها، فال می گرفت. به او گفتند: همانا فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجاست. اگر به تو دست یابد، گردن ات را می زند.

راوی می گوید: در آن اثنا که او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جریر، کنارش ایستاد و گفت: یا تیرها را می شکنی و گواهی می دهی که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و یا گردن ات را می زنم. با شنیدن این سخن، آن مرد، تیرها را شکست و شهادت آورد.

باب (۳۸): رفتن جریر به یمن

۱۶۶۲ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقَيْتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ذَا كَلَاعٍ وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ لَهُ ذُو عَمْرٍو: لَيْسَ كَانَ الَّذِي تَذَكَّرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَيَّ مِنْذُ ثَلَاثِ، وَأَقْبَلًا مَعِيَ حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رَكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ، فَسَأَلْنَاهُمْ، فَقَالُوا: قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالَا: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا، وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ. (بخاری: ۴۳۵۹)

ترجمه: جریر رضی الله عنه می گوید: در یمن بودم که با دو نفر از اهالی آنجا به نامهای ذوکلاع و ذوعمر و ملاقات کردم و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان سخن گفتم. ذوعمر و به من گفت: اگر آنچه را که درباره دوستان می گویی، حقیقت داشته باشد، سه روز از فوت او می گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پیمودن بخشی از راه، با کاروانی برخورد کردیم که از سوی

مدینه می آمد. در این باره از آنها پرسیدیم. گفتند: رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر، جانشین او شد و حال مردم، خوب است. آنگاه، آن دو نفر گفتند: به دوستان (ابوبکر) بگو: ما قصد داشتیم که بیاییم و اگر خدا بخواهد، بزودی خواهیم آمد و به یمن برگشتند.

باب (۳۹): غزوهٔ سیف البحر

۱۶۶۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ، وَهُمْ ثَلَاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِي الزَّادُ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فَجُمِعَ، فَكَانَ مِزْوَدِي تَمْرًا، فَكَانَ يَتَوْتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فَنِي، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلَّا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ، فَقُلْتُ: مَا تُعْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنَيْتَ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرْبِ، فَأَكَلْنَا مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضَلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنَصَبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْحَلَةٍ فَرَحَلْتُ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا. (بخاری: ۴۳۶۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ گروهی را که سیصد نفر بودند به فرماندهی ابوعبیده بن جراح بسوی ساحل فرستاد. ما براه افتادیم و در مسیر راه، توشه، تمام کردیم. آنگاه، ابوعبیده دستور داد که همهٔ توشه‌های لشکر را جمع کنند. آنها دو کیسه خرما شد. او روزانه، قوت اندکی به ما می داد تا اینکه اینها نیز تمام شد. پس از آن، به هر یک از ما فقط یک دانه خرما می داد.

یکی از روایان (وهب بن کیسان) می گوید: پرسیدم: آن یک دانه خرما چه می توانست برای شما بکند؟ گفت: هنگامی که آن یک دانه خرما را از دست دادیم، نبودش را احساس کردیم. سرانجام، به دریا رسیدیم و نهنگی دیدیم که مانند کوه بود. مردم، هیجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبیده دستور داد تا دو دنده از دنده‌هایش نصب گردد و شتری جهاز شود. آنگاه، شتر از زیر آن دنده‌ها گذشت بدون اینکه با آنها، برخورد کند.

۱۶۶۴ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً، يُقَالُ لَهَا: الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَأَذَهْنَا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى تَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: كُلُوا. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «كُلُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ». فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ. (بخاری: ۴۳۶۱)

ترجمه: در روایتی دیگر، جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: دریا برای ما حیوانی بیرون انداخت که به آن، عنبر (نوعی ماهی) می گویند. ما پانزده روز از آن خوردیم و از چربی اش به بدن مان مالیدیم تا اینکه بدن هایمان به وضعیت قبلی، بازگشت.

و در روایتی دیگر، آمده است که ابو عبیده گفت: از این ماهی، بخورید و هنگامی که به مدینه برگشتیم، ماجرا را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کردیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «رزقی را که خداوند برای شما بیرون آورده است، بخورید. و اگر چیزی از آن، همراه شماست به ما نیز بدهید». آنگاه، یکی از آنان، قدری از گوشت آن ماهی را آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از آن، میل فرمود.

باب (۴۰): غزوة عيينة بن حصن

۱۶۶۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمْرُ الْقَعْقَاعِ بْنِ مَعْبَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمْرُ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتَ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارِيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا» حَتَّى انْقَضَتْ. (بخاری: ۴۳۶۷)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما می گوید: کاروانی از بنی تمیم نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد بن زراره را امیر آنان، تعیین کن. عمر گفت: بلکه اقرع بن حابس را بعنوان امیر آنان، تعیین کن. ابوبکر گفت: منظورت فقط مخالفت با من است. عمر گفت: اراده مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله کردند که صدایشان بالا رفت. آنگاه در

این باره آیه زیر نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسولش، پیشی نگیرید.

باب (۴۱): وفد بنی حنیفه و حکایت ثمامه بن اثال

۱۶۶۶ — عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: بعث النبي صلى الله عليه وسلم خيلاً قبل نجد، فجاءت برجلٍ من بني حنيفة يُقال له: ثمامة بن اثال، فربطوه بساريةٍ من سوارِي المسجد، فخرج إليه النبي صلى الله عليه وسلم فقال: «ما عندك يا ثمامة؟» فقال: عندي خيرٌ يا محمد، إن تقتلني تقتل ذاك دم، وإن تُنعم تُنعم علي شاكِر، وإن كنت تُريد المال، فسَل منه ما شئت، فترك حتى كان الغد، ثم قال له: «ما عندك يا ثمامة؟» قال: ما قلت لك: إن تُنعم تُنعم علي شاكِر، فتركه حتى كان بعد الغد، فقال: «ما عندك يا ثمامة؟» فقال: عندي ما قلت لك، فقال: «أطلقوا ثمامة». فانطلق إلى نخلٍ قريب من المسجد، فاغتسل، ثم دخل المسجد فقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله، يا محمد والله ما كان على الأرض وجهٌ أبغض إليّ من وجهك، فقد أصبح وجهك أحبّ الوجوه إليّ، والله ما كان من دين أبغض إليّ من دينك، فأصبح دينك، أحبّ الدين إليّ، والله ما كان من بلد أبغض إليّ من بلدك، فأصبح بلدك أحبّ البلاد إليّ، وإن خيلك أخذتني وأنا أريد العمرة فماذا ترى؟ فبشّره رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمره أن يعتمر، فلما قدم مكة قال له قائل: صوّت؟ قال: لا ولكن أسلمت مع محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا والله، لا يأتيكم من اليمامة حبة حنطة حتى يأذن فيها النبي صلى الله عليه وسلم. (بخاری: ۴۳۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم سوارانی را بسوی نجد فرستاد. آنان مردی را از طایفه بنوحنیفه که ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. سپس نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بسویش رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری؟» (فکر می کنی با تو

چگونه رفتار خواهم کرد؟) گفت: ای محمد! نزد من، خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است. و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» گفت: همان که به تو گفتم. اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» گفت: همان چیزی که به تو گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «تمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده خداست. ای محمد! سوگند به خدا که چهره‌ای منورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت. ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره‌ی تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا که دینی منورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است. سوگند به خدا که شهری مبعوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است. سواران ات مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ گفت: خیر، بلکه توسط رسول خدا؛ محمد ﷺ؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زمانی که رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد.

۱۶۶۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتَهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شِمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةٌ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوا أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أَرِيتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا، فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنْ ائْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوْلَتْهُمَا: كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا: الْعَنْسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ».

(بخاری: ۴۳۷۳، ۴۳۷۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مسیلمه کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و می گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می کنم. بدین جهت، با جمعیت زیادی از قوم اش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخه درخت خرمایی در دست داشت، همراه ثابت بن قیس بن شماس بسوی او رفت تا اینکه به مسیلمه که در میان یارانش بود، رسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر این شاخه درخت را از من بخواهی، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حکم خدا درباره خود، نمی توانی تجاوز کنی. اگر پشت کنی، خداوند تو را هلاک خواهد کرد. فکر می کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در مورد این سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهریره ؓ به من گفت: همانا رسول خدا ﷺ فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عَنَسِی و دیگری، مسیلمه خواهد بود».

۱۶۶۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتَيْتُ بِخَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبَّرَا عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنْ ائْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوْلَتْهُمَا الْكُذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا، صَاحِبَ الصَّنَعَاءِ وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ».

(بخاری: ۴۳۷۵)

ترجمه: ابوهریره ؓ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در خواب، خزانه های زمین به من عرضه گردید و دو انگوی طلا در کف دستم نهادند. این چیز، برایم گران تمام شد. پس خداوند به من وحی کرد که در آنها فوت کنم. من نیز در آنها فوت کردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به

دو کذاب که یکی از صنعاء (اسود عنسی) و دیگری از یمامه (مسيلمه کذاب) خواهد بود، تعبیر کردم».

باب (۴۲): داستان اهل نجران

۱۶۶۹ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ صَاحِبَا نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُرِيدَانِ أَنْ يُلَاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلَاعِنَّا لَا نُفْلِحُ نَحْنُ وَلَا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالَا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا أَمِينًا، وَلَا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلَّا أَمِينًا، فَقَالَ: «لَأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلًا أَمِينًا، حَقٌّ أَمِينٌ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بَنَ الْجَرَّاحِ». فَلَمَّا قَامَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هَذَا أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ». (بخاری: ۴۳۸۰)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: دو نفر از فرمانروایان نجران به نام‌های عاقب و سید، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و خواستند تا با ایشان مباحله کنند. یکی از آنها به دیگری گفت: این کار را نکن. بخدا سوگند، اگر او، پیامبر (برحقی) باشد و ما با او مباحله کنیم، نه ما رستگار می شویم و نه نسل‌های آینده ما. سرانجام، گفتند: (بجای مباحله) هر چه از ما بخواهی، به تو عطا می کنیم. مرد امینی را همراه ما بفرست و نباید جز امین، فردی دیگر باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزو می کرد که فرد امین، او باشد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابو عبیده بن جراح! بلند شو». هنگامی که او برخاست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این مرد، امین این امت است».

۱۶۷۰ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری: ۴۳۸۲)

ترجمه: و در روایتی دیگر، از انس رضی الله عنه آمده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر امتی، امینی دارد و امین این امت، ابو عبیده بن جراح است».

باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن

۱۶۷۱— عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم نَفَرٌ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ أَتَى بِنَهَبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: نَعْفَلْنَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَمِينَهُ، لَا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، وَقَدْ حَمَلْتَنَا، قَالَ: «أَجَلٌ وَلَكِنْ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا». (بخاری: ۴۳۸۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: گروهی از ما اشعریها نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آمدیم و خواستار مرکب شدید (تا در جنگ تبوک شرکت کنیم). آنحضرت صلى الله عليه وسلم از دادن مرکب به ما خودداری کرد. دوباره خواستار مرکب شدید. این بار، سوگند یاد کرد که به ما مرکب ندهد. سپس دیری نگذشت که چند نفر از شترانی را که به غنیمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامی که شتران را تحویل گرفتیم، با خود گفتیم: کاری کردیم که رسول خدا صلى الله عليه وسلم سوگندش را فراموش کند. بعد از این، هرگز رستگار نخواهیم شد. بدین جهت، نزد ایشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! شما سوگند یاد کردید که به ما مرکب ندهید حال آنکه به ما مرکب عنایت فرمودید. رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «بلی، ولی من هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام می‌دهم و کفاره قسم را ادا می‌کنم».

۱۶۷۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرْقُ أَفْنَدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا، الْإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْإِبِلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْعَنَمِ». (بخاری: ۴۳۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «اهل یمن نزد شما آمدند. باید بگویم قبله‌ایشان از همه رقیق‌تر و نرم‌تر است. ایمان از یمن است. دانش از یمن است. و غرور و تکبر در میان صاحبان شتر می‌باشد و آرامش و وقار در میان صاحبان گوسفند است».

باب (۴۴): حجة الوداع

۱۶۷۳ — حَدِيثُ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَرْمَرَةٌ حَمْرَاءُ.

ترجمه: حدیث ابن عمر رضی الله عنهما درباره نماز خواندن نبی اکرم ﷺ داخل خانه کعبه، قبلاً بیان گردید. در این روایت، ابن عمر رضی الله عنهما می افزاید: جایی که رسول الله ﷺ نماز خواند، سنگ مرمر قرمزی، وجود داشت.

۱۶۷۴ — عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحِجَّ بَعْدَهَا: حَجَّةَ الْوُدَاعِ. (بخاری: ۴۴۰۴)

ترجمه: زید بن ارقم رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ در نوزده غزوه، شرکت داشت. و پس از هجرت، فقط یک حج انجام داد که به آن حج الوداع می گویند. و بعد از آن، حج دیگری، انجام نداد.

۱۶۷۵ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّيْمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلَدَةُ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ التَّحْرِ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ

عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَّالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلِّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مَنْ سَمِعَهُ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۴۴۰۶)

ترجمه: ابوبکره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمان به صورت اصلی اش مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد، برگشت. سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، از ماههای حرام اند و عبارت اند از ذوالقعدة، ذوالحجه و مُحَرَّم که پشت سر هم قرار دارند. و دیگری، ماه رجب قبیله مُضَرَّاست که بین جمادی (الثانی) و شعبان، می باشد. (و پرسید: این، چه ماهی است؟) گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت نمود تا جایی که ما گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. آنگاه فرمود: «آیا این ماه ذوالحجه نیست؟» گفتیم: بلی. فرمود: «این، کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت کرد تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می کند. آنگاه فرمود: «مگر این شهر (مکه) نیست؟» گفتیم: بلی. سپس پرسید: «امروز، چه روزی است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. سپس فرمود: «آیا روز قربانی نیست؟» گفتیم: بلی. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همانا جان و مال و آبرویتان بر شما مانند این روز و این شهر و این ماه، حرام است. و بزودی پروردگارتان را ملاقات می کنید و شما را از اعمالتان، خواهد پرسید. آگاه باشید که بعد از من، گمراه نشوید طوریکه بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند. بدانید که فرد حاضر باید به کسی که غائب است، برساند. شاید بعضی از کسانی که این سخنان به آنها می رسند از برخی که آنها را شنیده اند، بهتر دریابند. گواه باشید. آیا تبلیغ کردم؟» و دو بار این جمله را تکرار کرد.

۱۶۷۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَرَ بَعْضُهُمْ. (بخاری: ۴۴۱۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و تعدادی از یارانش، سرهای خود را در حجه الوداع تراشیدند و بعضی دیگر، کوتاه کردند.

باب (۴۵): غزوة تبوك يا غزوة پر مشقت

۱۶۷۷— عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: أُرْسِلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَسْأَلُهُ الْحُمْلَانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ أَصْحَابِي أُرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَأَفَقْتُهُ وَهُوَ غَضَبَانٌ وَلَا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنَعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم وَمِنْ مَخَافَةٍ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُمْ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يُنَادِي: أَيُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَحَبُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعَرَةٍ ابْتِاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ، فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ — أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم — يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالََةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، لَا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ، وَلَنْفَعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثْتُهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى. (بخاری: ۴۴۱۵)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: زمانی که دوستانم همراه رسول الله صلى الله عليه وسلم در سپاه عسره بودند که همان غزوه تبوک است، مرا نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرستادند تا برای آنان، درخواست مرکب کنم. پس گفتم: ای پیامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده‌اند تا برایشان مرکب فراهم سازی. رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «سوگند به خدا که به شما مرکب نخواهم داد».

شایان ذکر است که من زمانی نزد پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم رفتم که او خشمگین بود ولی من نمی‌دانستم. و از اینکه نبی اکرم صلى الله عليه وسلم چیزی به من نداد و از ترس اینکه مبادا از من در دلش ناراحت شده باشد، غمگین، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اکرم صلى الله عليه وسلم را به اطلاعشان رساندم. اما ساعتی نگذشته بود که شنیدم بلال ندا می‌دهد: ای عبدالله بن قیس! گفتم: بلی. گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم تو را صدا می‌زند. او را اجابت کن. هنگامی که نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمدم، با اشاره به

شش شتر که در همان لحظه از سعد خریده بود، فرمود: «این شترانی را که با هم بسته شده‌اند و آن شترانی را که با هم بسته شده‌اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا یا رسول خدا این مرکب‌ها را برای شما تدارک دیده‌اند. پس بر آنها سوار شوید». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبی اکرم ﷺ اینها را بعنوان مرکب، برای شما فرستاده است. ولی سوگند به خدا که شما را رها نمی‌کنم مگر اینکه بعضی از شما را نزد کسانی ببرم که سخن رسول الله ﷺ را شنیده‌اند تا گمان نکنید که من سخنی به شما گفته‌ام که آنحضرت ﷺ نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا که ما سخنان را تصدیق کرده‌ایم با وجود این، به خواسته‌ات عمل می‌کنیم. سپس ابوموسی چند تن از آنها را نزد کسانی برد که نخست، امتناع رسول خدا ﷺ و سپس عطا کردن شتران را به آنها شنیده بودند. آنان نیز همان سخنانی را که ابوموسی گفته بود، به آنها گفتند.

۱۶۷۸ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتَخَلَّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي». (بخاری: ۴۴۱۶)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ بسوی تبوک، بیرون رفت و علی بن ابی طالب را بعنوان جانشین خود، تعیین فرمود. علی ﷺ گفت: مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا دوست نداری که تو برای من بمنزله هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

**باب (۶۱): حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه و این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:
و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند**

۱۶۷۹ — عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاتَقْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ، وَإِنْ

كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبْرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا
 أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْعَزْوَةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ
 قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْعَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا
 وَرَى بَعِيرَهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْعَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ،
 وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةً
 غَزَوْهُمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلَا
 يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنْ
 سَيُخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْعَزْوَةَ حِينَ
 طَابَتِ الثَّمَارُ وَالظُّلَالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِقْتُ أَعْدُو
 لِكِي أَنْتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ،
 فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجَدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جِهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ: أَنْتَجَهَّزُ بَعْدَهُ يَوْمٍ أَوْ
 يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ، فَعَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا،
 ثُمَّ عَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا، وَتَفَارَطَ
 الْعَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أُرْتَحِلَ فَأُدْرِكُهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يَقْدِرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ
 إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطَفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لَا
 أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَعْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ، أَوْ رَجُلًا مَمَّنَّ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعْفَاءِ، وَلَمْ
 يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا
 فَعَلَ كَعْبٌ؟» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ
 فِي عِطْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِنَسِ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ
 إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ
 قَافِلًا حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ، وَأَقُولُ: بِمَاذَا أَخْرَجُ مِنْ سَخَطِهِ
 غَدًا؟ وَاسْتَعْنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ قَدْ أَظْلَمَ قَادِمًا زَا حَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ
 كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ
 بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرَكُعُ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ
 الْمُخَلْفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بَضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلًا،
 فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلَانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ
 إِلَى اللَّهِ، فَجِئْتُهُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ»
 فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدْ
 ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ؟» فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا،
 لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ
 عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ
 يُسَخِّطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ
 عَفْوَ اللَّهِ، لَا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي
 حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى
 يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ
 مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْبَتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتِبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ
 نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِيَ أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلَانِ قَالَا مِثْلَ مَا
 قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ
 الْعَمْرِيُّ، وَهَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا
 فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ
 كَلَامِنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى
 تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الْأَرْضُ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً،

فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَاْنَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا بَيْنَكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ
وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ
وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ
الصَّلَاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفْتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ عَلَيَّ أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلِّي
قَرِيبًا مِنْهُ، فَأَسَارِقُهُ النَّظْرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَّفَتُّ نَحْوَهُ
أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ
جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ
مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ! أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللَّهُ
وَرَسُولَهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشِدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشِدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ
وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، ففَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا
أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبْطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ
بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَيَّ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا
جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ
صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بَدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضِيعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا
نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنَوُّرَ فَسَجَرْتُهُ
بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ
مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا بَلَّ اعْتَزَلْهَا، وَلَا تَقْرُبْهَا، وَأَرْسَلْ إِلَيَّ صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ،
فَقُلْتُ لَامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ،
قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتْ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،
إِنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لَا،
وَلَكِنْ لَا يَقْرَبُكَ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَّا شَيْءٌ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي
مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لَامْرَأَةٍ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنَتْهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ حَتَّى كَمَلْتُ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلَامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَيَّ جَبَلٍ سَلَعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ! أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَأَذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قَبْلَ صَاحِبِي مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَيَّ الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبِي، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَأَنْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهْتَوْنِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لَتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبُ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، وَلَا أَنْسَاهَا لَطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبُ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلدتكَ أُمُّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَّارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَانَهُ قِطْعَةً قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ،

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِيخَيْرٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَانِي بِالصِّدْقِ، وَإِنْ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ ﷺ: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذِبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخْلَفْنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا﴾ وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خَلَفْنَا عَنِ الْعَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ. (بخاری: ۴۴۱۸)

ترجمه: کعب بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: من از هیچ یک از غزوات رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم جز غزوة تبوک، باز نماندم. البته از غزوة بدر نیز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتمی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. سوگند به خدا که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ﷺ می خواست به غزوه ای برود، توریه می کرد. (اگر می گفت بسوی شمال می رویم، به جنوب می رفت). تا اینکه نوبت این غزوه، فرا رسید. رسول خدا ﷺ در گرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول خدا ﷺ زیاد بودند طوری که اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی گنجید.

کعب می گوید: هر کس می خواست غایب شود، چنین تصور می کرد که تا زمانی که از جانب خدا، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول خدا ﷺ به این غزوه رفت که میوه ها رسیده و نشستن زیر سایه ها لذت بخش بود. بهر حال، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصمیم می گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می گشتم و با خود می گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول خدا ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. با خود گفتم: یکی دو روز دیگر، خود را آماده می سازم و به آنها ملحق می شوم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. سپس فردای روز بعد نیز تصمیم گرفتم و برگشتم و کاری انجام ندادم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می کردم. ولی این کار، برایم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ﷺ، هنگامی که به میان مردم می رفتم، آنچه مرا غمگین می ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که خداوند آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی دیدم.

از طرفی دیگر، رسول خدا ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید. آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را

لباسهای زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتمی. بخدا سوگند، ای رسول خدا! ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی دانیم. و آنحضرت ﷺ سکوت کرد.

نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول خدا ﷺ به من رسید. اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول خدا ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول خدا ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت. و دانستم که با سخن دروغ، نمی توانم خود را از ناخشنودی آنحضرت ﷺ نجات دهم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول خدا ﷺ آمد. عادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که هرگاه از سفری می آمد، نخست، به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند و با مردم می نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگان جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می آمدند و عذرهایشان را بیان می کردند و سوگند می خوردند. رسول خدا ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار کرد.

من نیز نزد ایشان رفتم. هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدنت چه بود؟ مگر مرکب نخریده بودی؟» گفتم: بلی. بخدا سوگند، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می کنم با آوردن عذری می توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم. چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی بخدا سوگند، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می رنجی. ولی من راست می گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. خیر، بخدا سوگند که هیچ عذری نداشتم. بخدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگر، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت. پس برخیز تا خداوند در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی. تو نتوانستی مانند سایر بازماندگان جهاد، عذری برای رسول خدا ﷺ بیاوری و استغفار آنحضرت ﷺ برای گناهت، کافی بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی. آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند. بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول خدا ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره گیری نمودند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه هایشان نشستند و گریه می کردند. و من که جوان ترین و قوی ترین آنان بودم از خانه بیرون می شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شرکت می کردم و در بازارها می گشتم. اما کسی با من، سخن نمی گفت. نزد رسول خدا ﷺ که پس از نماز، می نشست، می رفتم و به او سلام می دادم. و با خود می گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می دهد یا خیر؟ آنگاه نزدیک او نماز می خواندم و دزدکی به او نگاه می کردم. هنگامی که نماز می خواندم، به من نگاه می کرد ولی وقتی که به او نگاه می کردم، صورت اش را از من برمی گردانید.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: خدا و رسولش بهتر می دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوستان (محمد) به تو ستم کرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حقات را ضایع نگردانیده است. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستاده رسول خدا ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره‌گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره‌گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه خداوند در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد. اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا که او هیچگونه حرکتی ندارد. سوگند به خدا، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول خدا ﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند، در این مورد از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گیرم. زیرا جواب آنحضرت ﷺ را در این باره نمی‌دانم. چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که خداوند ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعت‌اش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را

شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ پذیرفته شدن توبه ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدین جهت، مردم براه افتاده اند و ما را بشارت می دهند.

بهرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند بخدا که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم، بدین جهت، دو لباس (آزار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول خدا ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه ام به من، تبریک عرض می کردند و می گفتند: پذیرش توبه ات از جانب خداوند، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم. دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته اند. طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره اش از خوشحالی می درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده ای و تا کنون بر تو نگذشته است، بشارت می دهم». پرسیدم: ای رسول خدا! آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی خدا می باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب خداست». قابل یادآوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره مبارک اش ﷺ مانند قرص ماه، می درخشید و ما این حالت ایشان را می دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه ام اینست که اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه دار. این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه ای را که از خبیر، نصیب ام شده است، نگه می دارم. سپس گفتم: یا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگویی، نجات داد. یکی دیگر از شرایط توبه ام این است که تا زمانی که زنده ام هرگز دروغ نگویم. بخدا سوگند، از زمانی که این سخنان را به رسول خدا ﷺ گفتم، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش خداوند، قرار گیرد. و از

آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که خداوند در باقیمانده عمرم نیز مرا حفاظت کند.

خداوند بر رسولش این آیات را نازل فرمود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

ترجمه: خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن کسانی که از پیامبر خدا ﷺ در لحظه دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که خداوند، رؤوف و مهربان است. همچنین خداوند توبه آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه وسعت‌اش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند. پس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند. همانا خداوند، بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

کعب می‌گوید: بخدا سوگند، خداوند پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول خدا ﷺ به من عطا نفرمود. چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم. زیرا خداوند، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد. چنانکه فرمود: ﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنِعْرَضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾

ترجمه: - ای پیامبر - شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان باز گردید، برای شما به نام خدا سوگند یاد می کنند تا از آنان، صرف نظر کنید. پس شما از آنان، روی بگردانید زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می دهند، جایگاهشان، دوزخ است. برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان، خشنود شوید. اگر شما از آنان، خوشنود شوید پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.

کعب می گوید: ما (ظاهراً) از آن گروه که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و آنحضرت ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله ما را تا هنگام داوری خداوند، به تأخیر انداخت. بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلُّوا﴾ یعنی و همچنین توبه سه نفری را قبول کرد که مسئله آنان به تأخیر انداخته شد.

کعب می گوید: آنچه خداوند در آیه فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست. بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله ما از کسانی است که برای رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و آنحضرت ﷺ نیز از آنان پذیرفت.

باب (۴۷): نامه های نبی اکرم ﷺ به کسری و قیصر

۱۶۸۰ - عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْحَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْحَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ». (بخاری: ۴۴۲۵)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می گوید: خداوند، سخنی را که از رسول الله ﷺ شنیده بودم بعد از اینکه می خواستم به اصحاب حمل، ملحق شوم و در کنار آنان، بجنگم، برایم مفید گردانید. هنگامی که به رسول الله ﷺ خبر رسید که مردم فارس، دختر کسری را به عنوان پادشاه خود، تعیین کرده اند، فرمود: «قومی که زمام امور را به دست زنی بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد».

باب (۴۸): بیماری و وفات رسول اکرم ﷺ

۱۶۸۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيَّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاَهَا فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: سَارَّرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، فَبَكَيتُ، ثُمَّ سَارَّرَنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوْلُ أَهْلِهِ يَتَّبَعُهُ، فَضَحِكْتُ. (بخاری: ۴۴۳۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فاطمه رضی الله عنها را در بیماری و فاشش، فرا خواند و آهسته در گوش اش، سخنی گفت که از شنیدن آن، گریه کرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوش اش، چیزی گفت که از شنیدن آن، خندید. راوی می گوید: از او علت اش را جویا شدیم. گفت: نخست، نبی اکرم ﷺ آهسته در گوش ام گفت که در این بیماری، وفات می یابد. پس من، گریه کردم. سپس، آهسته در گوش ام گفت: نخستین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می شود، تو هستی. لذا خندیدم.

۱۶۸۲ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ وَأَخَذَتْهُ بَحَّةٌ يَقُولُ: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» الْآيَةَ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خَيْرٌ. (بخاری: ۴۴۳۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیده بودم که هیچ پیامبری وفات نخواهد کرد تا زمانی که به او اختیار داده نشود که از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب کند. پس شنیدم که نبی اکرم ﷺ در بیماری وفات اش در حالی که صدایش گرفته بود، می فرمود: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یعنی همراه کسانی که خداوند به آنان، نعمت عنایت کرده است. آنگاه، دانستم که به ایشان، حق انتخاب داده شده است.

۱۶۸۳ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَاحِحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرَ».

فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخْدِ عَائِشَةَ غَشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَّصَ بَصْرَهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَاحِحٌ. (بخاری: ۴۴۳۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در حال صحت، می فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نیند. سپس به او اختیار داده می شود». پس هنگامی که بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی عایشه گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم فی الرفیق الاعلی» یعنی خدایا! بسوی رفیق اعلی.

عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی ماند و دانستم که این، تحقق همان سخنی است که در زمان صحت اش به ما می گفت.

۱۶۸۴ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ، طَفِقَتْ أَنْفِثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ، وَأَمْسَحَ بِبِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ. (بخاری: ۴۴۳۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار می شد، معوذات (سوره ناس، قلک و اخلاص) را می خواند و بر خود می دمید و با دست خود، بر بدن اش می مالید. پس هنگامی که در بیماری وفاتش بسر می برد، من نیز همان معوذات را که او می خواند و بر خود می دمید، می خواندم و دست نبی اکرم ﷺ را بر بدنش می کشیدم.

۱۶۸۵ — وَعَنْهَا: أَنَّهَا أَصَعَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَهُوَ مُسْنَدٌ إِلَيَّ ظَهْرُهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَالْحَقْنِي بِالرَّفِيقِ». (بخاری: ۴۴۴۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: قبل از اینکه نبی اکرم ﷺ فوت کند در حالی که پشت اش را به من تکیه داده بود، کاملاً گوش فرا دادم که می فرمود: «خدایا! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

۱۶۸۶ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنْتِي وَذَاقِنْتِي، فَلَا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ.
(بخاری: ۴۴۴۶)

ترجمه: و در روایت دیگری آمده است که عایشه رضی الله عنها فرمود: نبی اکرم ﷺ در حالی فوت کرد که سر مبارکش، حد فاصل سینه و چانه ام قرار داشت. بدین جهت، هرگز پس از وفات نبی اکرم ﷺ بخاطر سختی مرگ کسی، ناراحت نمی شوم.

۱۶۸۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عَشْرَةِ عَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، إِذْ هَبْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَنَسَأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عِلْمُنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عِلْمُنَاهُ، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَعِنَّا سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَنَا، لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۴۴۴۷)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانه آنحضرت ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول خدا ﷺ چگونه است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب ﷺ دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا ﷺ فوت می کند و تو زیر دست دیگران خواهی شد.) بخدا سوگند، من می دانم که رسول الله ﷺ

در این بیماری، فوت خواهد کرد. چرا که من چهره‌های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. ما را نزد رسول خدا ﷺ ببر تا از او پرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد؟ اگر به ما می‌رسد، بدانیم و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت، برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند، اگر چنین درخواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد.

۱۶۸۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوفِّيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ، دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَيَدِيهِ السَّوَّكُ، وَأَنَا مُسْنَدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السَّوَّكَ، فَقُلْتُ: أَخْذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: أَلَيْسَ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَلَيْسَتْهُ، فَأَمَرَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةً أَوْ عُلبَةً، يَشْكُ عُمُرًا، فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ، فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ». ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» حَتَّى قَبِضَ، وَمَالَتْ يَدَهُ. (بخاری: ۴۴۴۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌گفت: یکی از نعمت‌هایی که خداوند به من ارزانی داشت، این است که رسول الله ﷺ در خانه من، روز نوبت من و میان سینه و گلویم، فوت نمود. و همچنین خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشتش با هم درآمیخت. بدین صورت که رسول الله ﷺ به من تکیه داده بود که عبدالرحمن بن ابی بکر در حالی که مسواکی در دست داشت، وارد شد. و دیدم که نبی اکرم ﷺ بسوی آن، نگاه می‌کند. دانستم که ایشان، مسواک را دوست دارد. لذا پرسیدم: آیا آنرا برایت بگیرم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. پس آنرا گرفتم. و چون مسواک برایش سفت بود، پرسیدم: آیا آنرا برای شما نرم کنم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. آنگاه آنرا جویدم و برایش نرم کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که ظرف آبی، پیش رو داشت و دست‌هایش را وارد آن ظرف می‌کرد و به صورتش می‌کشید، مسواک زد. و در آن حال

می گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختیها دارد». سپس دستش را بلند کرد و می گفت: «در رفیق اعلیٰ تا اینکه فوت کرد و دستش، پایین آمد.

۱۶۸۹ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَا فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لَا تُلْدُونِي، فَقُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ تُلْدُونِي؟» قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (بخاری: ۴۴۵۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در بیماری رسول خدا ﷺ به او دارو خوراندیم. آنحضرت ﷺ با اشاره گفت که به من دارو ندهید. خیال کردیم که این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. هنگامی که به هوش آمد، فرمود: «آیا شما را از خوراندن دارو باز نداشتم؟» گفتیم: ما فکر کردیم که شاید این سخن شما بر اساس کراهیت بیمار از دارو باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «باید به تمام کسانی که در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانید مگر به عباس که در خوراندن دارو به من، با شما شرکت نداشت.»

۱۶۹۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ جَعَلَ يَتَعَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَأَكْرَبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَيْسَ عَلَيَّ أَيْبُكَ كَرَبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ». (بخاری: ۴۴۶۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که بیماری نبی اکرم ﷺ شدت گرفت و درد بر او غلبه کرد، فاطمه علیها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد می کشد. رسول الله ﷺ خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردی نخواهد داشت.»

باب (۴۹): وفات نبی اکرم ﷺ

۱۶۹۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوْفِيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ. (بخاری: ۴۴۶۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در سن شصت و سه سالگی، وفات یافت.

۵۸- کتاب تفسیر

سوره فاتحه

باب (۱): آنچه درباره فاتحه کتاب آمده است

۱۶۹۲- عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؟» ثُمَّ قَالَ لِي: «لَأَعْلَمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قُلْتُ لَهُ: أَلَمْ تَقُلْ لَأَعْلَمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ: السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيْتَهُ». (بخاری: ۴۴۷۴)

ترجمه: ابو سعید بن معلی رضی الله عنه می گوید: در مسجد نبوی، نماز می خواندم که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: ای رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؟ یعنی فرمان خدا را بپذیرید و رسولش را اجابت کنید هنگامی که شما را برای امری حیاتی، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای را که بزرگترین سوره قرآن است، به تو می آموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامی که خواست از مسجد بیرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتی که سوره‌ای را که بزرگترین سوره قرآن است، به تو می آموزم؟ فرمود: «آن، سوره حمد است که دارای هفت آیه می‌باشد و در هر رکعت نماز، تکرار می‌شود و آن، همان قرآن بزرگی است که به من عنایت شده است».

سوره بقره

باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿آگاهانه، با خداوند، شریک و همتایی قرار ندهید﴾ [بقره: ۲۲]

۱۶۹۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ». (بخاری: ۴۴۷۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: بزرگترین گناه نزد خداوند چیست؟ فرمود: «شریک قرار دادن با خدا، در حالی که تو را آفریده است». گفتم: این، گناه بزرگی است. بعد از آن، چیست؟ فرمود: «کشتن فرزندان از ترس فقر و گرسنگی». پرسیدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسایه».

باب (۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ابر را بر شما سایه قرار دادیم و برای شما من و سلوی، فرستادیم﴾ [بقره: ۵۷]

۱۶۹۴ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنِّ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». (بخاری: ۴۴۷۸)

ترجمه: سعید بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قارچ از من است و آب آن، برای چشم، شفا است».

باب (۴): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَهنگامی که گفتیم: به این قریه، وارد شوید﴾ [بقره: ۵۸]

۱۶۹۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِمِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ». (بخاری: ۴۴۷۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ یعنی با فروتنی از دروازه (آن شهر) وارد شوید و بگویید: خدایا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشیمنگاههایشان خزیده و عقب عقب، وارد شدند و بجای حطه که به معنی گناهان ما را ببخش، است، گفتند: حطه حبه فی شعرة یعنی دانه ای در جو.

باب (۵): این گفته خداوند که فرمود: ﴿هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می کنیم﴾ [بقره: ۱۰۸]

۱۶۹۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: «أَقْرَبُنَا أَبِي، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ، وَإِنَّا لَنَدْعُ مِنْ قَوْلِ أَبِي، وَذَلِكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لَا أَدْعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾». (بخاری: ۴۴۸۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: عمر گفت: بهترین قاری ما، ابی، و بهترین قاضی ما، علی بن ابی طالب است. اما گاهی قول ابی را ترک می کنیم. چرا که ابی می گوید: آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام، آنرا رها نمی کنم در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ یعنی هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی سازیم مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می کنیم.

باب (۶): این گفته خدای عز وجل که می فرماید: ﴿وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است﴾ [بقره: ۱۱۶]

۱۶۹۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكُ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكُ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَكَذِّ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا». (بخاری: ۴۴۸۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می گوید: من نمی توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام اش این است که می گوید: من، فرزند دارم در حالی که من از داشتن زن و فرزند، پاک و منزّه هستم».

باب (۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگیرید﴾ [بقره: ۱۲۵]

۱۶۹۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَأَقَفْتُ اللَّهَ فِي ثَلَاثٍ، أَوْ وَأَقَفَنِي رَبِّي فِي ثَلَاثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّيًّا، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَعَنِي مُعَاتِبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنْ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لِيَبْدَلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ حَتَّى تَعْظِهِنَّ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ [البقرة: ۱۲۵]. (بخاری: ۴۴۸۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: در سه مورد، نظر من با وحی خدا موافق گردید یا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت کرد: ۱- گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب

است که در مقام ابراهیم، نماز بخوانی. ۲- گفتیم: یا رسول الله! افراد خوب و بد به خانه شما می آیند چقدر خوب است اگر دستور دهی تا مادران مؤمنان، حجاب کنند. آنگاه خداوند، آیه حجاب را نازل فرمود. ۳- وقتی به من خبر رسید که نبی اکرم ﷺ بعضی از همسرانش را سرزنش نموده است، نزد آنان رفتم و گفتم: یا از این کارتان باز آید یا خداوند، زانی بهتر از شما برای رسولش، جایگزین خواهد ساخت. تا اینکه یکی از همسرانش (ام سلمه) که نزد او رفته بودم، گفت: ای عمر! مگر رسول خدا ﷺ نمی تواند همسرانش را نصیحت کند که تو آنها را نصیحت می کنی؟ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ﴾ یعنی اگر پیامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا خداوند بجای شما، همسران بهتری را نصیب او گرداند.

باب (۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿بگوئید: به خداوند و آنچه

که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم﴾ [بقره: ۱۳۶]

۱۶۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَأُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلَا تُكذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾» الْآيَةَ. (بخاری: ۴۴۸۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر می کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگوئید: ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم».

باب (۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿شما را یک ملت میانه رو

قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید﴾ [بقره: ۱۴۳]

۱۷۰۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُدْعَى نُوْحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ

لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾. وَالْوَسَطُ: الْعَدْلُ. (بخاری: ۴۴۸۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، نوح فراخوانده می شود. می گوید: لیبک ای پروردگارم! آماده خدمتم. خداوند می فرماید: ایا (آنچه را که به تو گفته بودم) ابلاغ کردی؟ می گوید: بلی. سپس از امتش می پرسند: آیا به شما ابلاغ کرد؟ می گویند: هیچ ترساننده ای نزد ما نیامده است. خداوند به نوح می گوید: چه کسی گواه تو است؟ می گوید: محمد و امت اش. آنگاه شما گواهی می دهید که او ابلاغ نموده است و پیامبر نیز گواه شما است. اینجاست که خداوند بلند مرتبه می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾. یعنی شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت، بر مردم، گواه باشید. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر شما گواه باشد.

باب (۱۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿سپس، از همانجا که مردم روان می شوند، بروید﴾ [بقره: ۱۹۹]

۱۷۰۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بَعْرَفَاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامَ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا. (بخاری: ۴۵۲۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: قریش و هم کیشانشان در مزدلفه، و قوف می کردند و به آنها حُمس (متعصب و تندرو) می گفتند. اما سایر اعراب در عرفات، و قوف می کردند. پس هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا و قوف کند. سپس از آنجا روانه (مزدلفه) شود.

باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما﴾ [بقره: ۲۰۱]

۱۷۰۲ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (بخاری: ۴۵۲۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله همواره این دعا را می خواند: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. یعنی بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده.

باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿آنان با اصرار، - چیزی - از مردم نمی خواهند﴾ [بقره: ۲۷۳]

۱۷۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةَ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَا اللَّقْمَةَ وَلَا اللَّقْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَاقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ يَعْنِي قَوْلَهُ ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾». (بخاری: ۴۵۳۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین کسی نیست که یک یا دو دانه خرما و یک یا دو لقمه، او را (از درخانه ها) باز می گرداند. بلکه مسکین حقیقی، کسی است که از خواستن، خودداری می کند. اگر خواستید می توانید این آیه را بخوانید: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ یعنی آنان با اصرار، (چیزی) از مردم نمی خواهند».

سوره آل عمران

باب (۱۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «بعضی از آیات، آیات محکمت اند، که اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند» [آل عمران: ۷]

۱۷۰۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ». (بخاری: ۴۵۴۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (خداوند، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم اند که آنها اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند. اما کسانی که در دلها ایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل - نادرست - بدنبال متشابهات می روند در حالی که تأویل - درست - آنها را جز خدا، کسی دیگر نمی داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، می گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمی گیرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوری کنید».

باب (۱۴): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿هَمانا کسانى که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگند هایشان را به بهای اندکی می فروشند﴾ [آل عمران: ۷۷]

۱۷۰۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ اخْتَصَمَ إِلَيْهِ امْرَأَتَانِ كَانَتَا تَخْرُزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفَذَ يَأْتِنْفَى فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الْأُخْرَى، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» ذَكَرُوهَا بِاللَّهِ، وَأَقْرَعُوا عَلَيْهَا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ فَذَكَرُوهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ». (بخاری: ۴۵۵۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: دو زن که در خانه یا حجره‌ای، چرم دوزی می کردند، دعوی خود را نزد ایشان بردند. یکی از آنها که درفش در کف دستش فرو رفته بود، از خانه بیرون آمد و ادعا کرد که دیگری این کار را کرده است. سپس دعوا را نزد ابن عباس بردند. او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به مردم به مجرد ادعا کردن، بدهند، خون و اموال مردم، به هدر می رود». پس او را به یاد خدا بیندازید و این آیه را برایش بخوانید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ یعنی همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند، هیچگونه سهمی در آخرت ندارند.

راوی می گوید: پس از اینکه او را به یاد خدا انداختند، اعتراف کرد. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند بر مدعی علیه است».

باب (۱۵): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿مردم، علیه شما جمع شده اند﴾ [آل عمران: ۱۷۳]

۱۷۰۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ ﷺ حِينَ قَالُوا: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ

جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. (بخاری: ۴۵۶۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوکیل گفت. و هنگامی که به محمد ﷺ (ویارانش) گفتند: مردم، علیه شما جمع شده‌اند از آنها بترسید، ایمانشان افزایش یافت و گفتند: حسبنا الله و نعم الوکیل. یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین، کارساز است.

باب (۱۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «یقینا شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت و آزار زیادی خواهید دید» [آل عمران: ۱۸۶]

۱۷۰۷ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَذَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَأَاهُ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبْدَةَ الْأَوْثَانَ وَالْيَهُودَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتْ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، حَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَهُ بَرْدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعْبَرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لَا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلَا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْضُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاعْشِنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَنَاقَرُونَ، فَلَمَّ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ — يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي — قَالَ: كَذَا

وَكَذًا». قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوَجَّهَ فَيُعَصَّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِيقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الْأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ الْآيَةَ وَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صِنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أَبِي بِنِ اسْلُودٍ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الْأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ فَبَايَعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَأَسْلَمُوا.

(بخاری: ۴۵۶۶)

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که پالانی ساخت فدک بر آن بود، سوار شد و او را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عبادت سعد بن عباده که در محله بنی حارث بن خزرج بسر می برد، رفت. در مسیر راه از کنار مجلسی که عبدالله بن ابی بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتنی است که این ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابی رخ داد و آن مجلس، ترکیبی از مسلمانان، مشرکین، بت پرستان و یهودیان بود. و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد. سپس توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنها را به سوی خدا دعوت نمود و برای آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق اند، پس به ما، در مجالس، اذیت و آزار مرسان. بلکه به خانه ات برگرد و هر کس که نزد تو آمد، برایش داستان سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: بلی، ای رسول خدا! سخنان تو را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داریم. در نتیجه،

مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جاییکه نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و رسول خدا ﷺ همچنان، آنان را به آرامش دعوت می کرد تا اینکه آرام گرفتند. سپس، سوار مرکب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسید. آنگاه، نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابو حباب (عبدالله بن ابی) را شنیده ای؟ او چنین و چنان می گوید». سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتی که قرآن را بر تو نازل کرده است، در حالی که مردم مدینه، اتفاق نظر کرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهی بگذارند، خداوند، حقی را که بر تو نازل کرد، آورد. پس هنگامی که خداوند با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش، گلوگیر شد. و برخوردی که از او مشاهده کردی، بدین جهت بود. آنگاه، رسول خدا ﷺ او را بخشید.

و عادت رسول خدا ﷺ و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نیز همین بود که مشرکین و اهل کتاب را طبق دستور خدا، می بخشیدند و بر اذیت و آزارشان، صبر می کردند. خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶)

(قطعا شما از کسانی که قبل از شما به آنها کتاب داده شده است و از مشرکین، اذیت و آزار فراوانی می بینید. و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، پس این، از اموری است که نیاز به عزم راسخ دارد).

همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره: ۱۰۹)

(بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در وجودشان، ریشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذیرش ایمان و پس از آنکه حق برایشان روشن شده است، باز گردانند. پس گذشت کنید و چشم پوشی نمایید تا خداوند، فرمانی دهد. همانا خداوند بر هر چیزی، تواناست). و رسول خدا ﷺ به دستور خداوند که عفو و گذشت بود، عمل می کرد تا اینکه خداوند به آنحضرت ﷺ اجازه جهاد داد. پس از جنگ بدر که سران قریش، کشته شدند، عبدالله بن ابی بن

سلول و مشرکین و بت پرستان همراه او گفتند: دین محمد، پیروز شد. لذا با پیامبر اکرم ﷺ بر اسلام، بیعت کردند و (به ظاهر) مسلمان شدند.

باب (۱۷): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿گمان مبر آنان که از کارهایشان خوشحال می شوند...﴾ [آل عمران: ۱۸۸]

۱۷۰۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْعَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرَحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَدَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحْبُوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ الآية. (بخاری: ۴۵۶۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: در زمان رسول الله ﷺ هنگامی که آنحضرت ﷺ به جهاد می رفت، عده ای از منافقین از آن، باز می ماندند (به جهاد نمی رفتند). و از این نشستن شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ﷺ می آمد، عذر می آوردند و سوگند می خوردند. و دوست داشتند بخاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند. لذا این آیه نازل شد: ﴿لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازٍ مِنَ الْعَذَابِ وَالْهُمُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یعنی گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می دهند، خوشحال می شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای - نیکی - که انجام نداده اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند. بلکه برایشان، عذاب دردناکی است.

۱۷۰۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَدْ قِيلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذَّبًا، لَنُعَذِّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَدْيِهِ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكْتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بَعِيرَهُ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدْ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ. (بخاری: ۴۵۶۸)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه ما عذاب داده می شویم؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: این آیه در مورد شما نیست. نبی اکرم ﷺ یهود را خواست و از آنان در مورد چیزی پرسید. آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده اند، خوشحال شدند.

سورة نساء

باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمیتوانید عدالت را رعایت کنید...﴾ [نساء: ۳]

۱۷۱۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجَرٍ وَلِيَّهَا، تَشْرِكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَرَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسَطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَهِيَ عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسَطُوا لَهُنَّ وَيَلْعُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأَمْرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةِ أُخْرَى ﴿وَتَرَوَّجُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ رَغْبَةً أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالَ، قَالَتْ: فَهِيَ عَنْ أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُمْ إِذَا كُنَّ قَلِيلَاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالَ.

(بخاری: ۴۵۷۴)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عروه از او درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ پرسید. گفت: ای خواهر زاده! این آیه

درباره دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی اش مال و جمال اش را می پسندد و تصمیم می گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره مهریه اش رعایت کند و به او همان مهریه ای را بدهد که دیگران به او می دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می باشند، ازدواج کنند. مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نزول این آیه، مردم از رسول خدا ﷺ فتوا خواستند. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ یعنی مردم از تو درباره زنان می پرسند.

عایشه می گوید: خداوند در ادامه آیه می فرماید: ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ یعنی می خواهید آنان را نکاح کنید. منظور آیه این است: کسانی که می خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه ای ندارند، از این کار، منع شده اند مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند.

باب (۱۹): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را درباره

فرزندان تان سفارش می کند﴾ [نساء: ۱۱]

۱۷۱۱ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلَمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ ﷺ لَا أَعْقِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بَمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَقْفَتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَنَزَلَتْ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾. (بخاری: ۴۵۷۷)

ترجمه: جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ و ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پیاده، برای عیادت من به محله بنی سلمه آمدند. رسول اکرم ﷺ مرا دید که بیهوش شده ام. پس آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشید. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: ای رسول خدا! در مورد اموال من به من چه دستوری

می‌دهید؟ پس این آیه نازل شد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ یعنی خداوند، شما را درباره فرزندانتان، سفارش می‌کند.

باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿خداوند به اندازه ذره ای هم ظلم نمی‌کند﴾ [نساء: ۴۰]

۱۷۱۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ أَنَسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرَّؤْيِيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذِنَ مُؤَدَّنٌ: تَتَّبِعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلَا يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَنْصَابِ إِلَّا يَتَساقَطُونَ فِي النَّارِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، وَعَبْرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيَدْعَى الْيَهُودُ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عَزِيرَ ابْنِ اللَّهِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْعُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا فَيُشَارُ: أَلَا تَرُدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَيَتَساقَطُونَ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْعُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الْأَوَّلِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَنَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيَقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ؟ تَتَّبِعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرٍ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبِهِمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لَا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا». (بخاری: ۴۵۸۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: افرادی در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! آیا ما در روز قیامت، پروردگاران را می‌بینیم؟ آنگاه راوی، حدیث رؤیت را بیان کرد که شرح کامل آن، قبلاً گذشت. در این روایت می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روز

قیامت، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد که هر امتی، به دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. پس تمام کسانی که غیر از خدا، بت و یا چیز دیگری را عبادت می‌کرده‌اند، در آتش می‌افتند. تا جایی که فقط خدا پرستان نیکوکار و بدکار و بقایای اهل کتاب، باقی می‌مانند. سپس یهودیان را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیز فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند زن و فرزند ندارد. اکنون چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا! تشنه هستیم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان می‌گویند که چرا وارد نمی‌شوید (و آب نمی‌نوشید)؟ سپس آنها بسوی جهنم که مانند سراب است و بخشی از آن، بخشی دیگر را نابود می‌کند، سوق داده می‌شوند. پس در آتش می‌افتند. بعد از آن، نصاری را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند، زن و فرزند ندارد. آنگاه به آنان می‌گویند: اکنون چه می‌خواهید؟ پس آنها نیز به سرنوشت گروه اول، دچار می‌شوند. تا اینکه فقط خداپرستان نیکوکار و بدکار، باقی می‌مانند. سپس پروردگار جهانیان با نزدیکترین چهره‌ای که از او در ذهن دارند، نزد آنان می‌آید. آنگاه به آنها می‌گویند: منتظر چه هستید؟ هر امتی دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. می‌گویند: ما در دنیا از مردم، فاصله گرفتیم و با آنان، دوست نشدیم با وجودیکه شدیداً به آنها نیازمند بودیم. وهم اکنون، منتظر پروردگاران هستیم که او را عبادت کرده‌ایم. خداوند می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنها دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را با خدا، شریک نمی‌سازیم.

باب (۲۱): این گفته خداوند عز و جل که می‌فرماید: ﴿چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...﴾ [نساء: ۴۱]

۱۷۱۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «أَقْرَأُ عَلَيَّ». قُلْتُ: أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النَّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذَرَفَانِ. (بخاری: ۴۵۸۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود:

«دوست دارم آنرا از دیگران بشنوم». پس سوره نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ یعنی چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را بعنوان گواه اینان، بیاوریم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «بس کن». پس دیدم که اشک از چشمان مبارکش، سرازیر است.

باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...﴾ [نساء: ۹۷]

۱۷۱۴ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكْثِرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فِيرْمِي بِهِ، فَيَصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيَقْتُلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ (بخاری: ۴۵۹۶)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ عده‌ای از مسلمانان، با مشرکین بودند و باعث سیاهی لشکر آنان می شدند. در نتیجه، تیری می آمد و به آنان اصابت می کرد. یا زده و کشته می شدند. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ یعنی بی گمان، کسانی را که فرشتگان، قبض روح می کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند، بدانها گفته می شود: چگونه بسر برده اید؟ می گویند: ما بیچارگانی در روی زمین بودیم. فرشتگان می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن، هجرت کنید. چنین کسانی، جایگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جایگاهی است.

باب (۲۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...﴾ [نساء: ۱۶۳]

۱۷۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ». (بخاری: ۴۶۰۴)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، بگوید: من از یونس بن متی بهترم، دورغ گفته است».

سوره مائده

باب (۲۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...﴾ [مائده: ۶۷]

۱۷۱۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ الْآيَةَ. (بخاری: ۴۶۱۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هر کس به تو گفت که محمد چیزی را از آنچه که خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ می گوید. زیرا خداوند می فرماید: ﴿یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ یعنی ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای.

باب (۲۵): این گفته خداوند که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید﴾ [مائده: ۸۷]

۱۷۱۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَعْرُوُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَكَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَحْتَصِي؟ فَهَنَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾. (بخاری: ۴۶۱۵)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ به جهاد رفته بودیم و همسرانمان، همراه ما نبودند. گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ آنحضرت ما را از این کار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان، ازدواج کنیم. آنگاه (ابن مسعود) این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ یعنی ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید.

باب (۲۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند﴾ [مأئده: ۹۰]

۱۷۱۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيحِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيحَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَعَكُمْ الْخَبِيرُ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، قَالُوا: أَهْرَقَ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجِعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ.
(بخاری: ۴۶۱۷)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: شرابی بجز آنچه که شما آنرا فضیخ (شراب خرما) می نامید، در اختیار نداشتیم. من ایستاده بودم و به ابوطلحه و فلانی و فلانی شراب می دادم که مردی آمد و گفت: آیا این خبر به شما رسیده است؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: ای انس! این کوزه‌ها را بر روی زمین، خالی کن.

انس رضي الله عنه می گوید: پس از شنیدن خبر این مرد، نه در این باره تحقیق کردند و نه به کسی مراجعه نمودند.

باب (۲۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند﴾ [مأئده: ۱۰۱]

۱۷۱۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَعَطَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلَانٌ». فَانزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾.
(بخاری: ۴۶۲۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام. فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم و گریه‌هایتان زیاد می‌شد.»

راوی می‌گوید: با شنیدن این سخن، یاران رسول الله صلی الله علیه و آله چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان بلند شد. در آن اثناء، مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ یعنی از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید.

۱۷۲۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ حَتَّى فَرَغَ مِنَ الْآيَةِ كُلِّهَا. (بخاری: ۴۶۲۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گروهی به صورت تمسخر، سؤالاتی از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند. یکی می‌گفت: پدرم کیست؟ و دیگری که شترش گم شده بود، می‌پرسید: شترم کجاست؟ آنگاه، خداوند این آیه را در مورد آنان، نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ یعنی ای مؤمنان! از چیزهایی که اگر برایتان، روشن شوند، باعث ناراحتی شما می‌شوند، سؤال نکنید.

سوره انعام

باب (۲۸): این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد﴾ [انعام: ۶۵]

۱۷۲۱ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» قَالَ: «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَهْوَنُ أَوْ هَذَا أَيْسَرُ». (بخاری: ۴۶۲۸)

ترجمه: جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ یعنی ای پیامبر! بگو: خداوند، قادر است که عذابی از بالای سرتان بر شما بفرستد، رسول الله ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». یعنی خدایا! به تو پناه می برم. و هنگامی که به این کلمات رسید: ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ یعنی یا از زیر پایتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». و زمانی که به این کلمات رسید: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ یعنی یا اینکه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب یکدیگر، گرفتار سازد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این، آسانتر یا این، ساده تر است».

باب (۲۹): این قول خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿اینها کسانی اند که خداوند آنها را هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن﴾ [انعام: ۹۰]

۱۷۲۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ: أَفِي "ص" سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلَا ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فِيهِدَاهُمْ أَفْتِدَهُ﴾ ثُمَّ قَالَ: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أَمَرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ. (بخاری: ۴۶۳۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: آیا در سوره «ص» سجده (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلی. سپس از ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ تا ﴿فِيهِدَاهُمْ أَفْتِدَهُ﴾

اقتداهُ﴾ تلاوت کرد و گفت: پیامبر شما از کسانی است که به او دستور داده شده است تا به آنان (اسحاق و یعقوب) اقتدا کند.

باب (۳۰): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید﴾ [انعام: ۱۵۱]

۱۷۲۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه وَرَفَعَهُ قَالَ: «لَا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةَ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ». (بخاری: ۴۶۳۴)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس بیشتر از خدا، غیرت ندارد. بدینجهت، کارهای زشت را خواه آشکار باشند یا پنهان، حرام ساخته است. و هیچ کس نیست که حمد و ثنا را به اندازه خدا دوست داشته باشد. از این رو، خود را ستوده است».

سورة اعراف

باب (۳۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن﴾ [اعراف: ۱۹۹]

۱۷۲۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ. (بخاری: ۴۶۴۴)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می گوید: خداوند به پیامبرش دستور داد تا از میان اخلاق مردم، عفو را برگزیند.

سوره انفال

باب (۳۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همه دین از آن خدا شود﴾ [انفال: ۳۹]

۱۷۲۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمَلِكِ. (بخاری: ۴۶۵۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: نظر شما درباره جنگ دوران فتنه چیست؟ گفت: آیا می دانی که فتنه چیست؟ محمد ﷺ با مشرکین می جنگید و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب می شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهی نبود.

سوره براءت (توبه)

باب (۳۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند﴾ [توبه: ۱۰۲]

۱۷۲۶ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ فَأَبْتَعَتَانِي فَأَتَيْتَهُمَا إِلَى مَدِينَةِ مَبْنِيَّةٍ بِلَبْنِ ذَهَبٍ، وَلَبْنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَانَا رِجَالٌ شَطْرُ مَنْ خَلَقَهُمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَأَى، وَشَطْرُ كَأَفْبَحِ مَا أَنْتَ رَأَى، قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ الشُّؤْمُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةٌ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالَا: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرُ مَنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرُ مَنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ». (بخاری: ۴۶۷۴)

ترجمه: سمره بن جندب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهری بردند که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مردانی به استقبال ما آمدند که نیمی از بدنشان، زیباترین شکلی داشت که تاکنون

دیده‌اید و نیم دیگر بدنشان، زشت‌ترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید. آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و خود را در این رودخانه بیندازید. آنان نیز خود را در آن انداختند. سپس به سوی ما بازگشتند در حالی که آن زشتی‌شان، برطرف شده و به زیباترین شکل، تبدیل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: این، بهشت عدن است. و این، جایگاه توست. اما کسانی که نیمی از بدنشان، زیبا و نیمی دیگر زشت بود، افرادی هستند که دارای اعمال نیک و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود.»

سوره هود

باب (۳۴): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: «عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت» [هود: ۷]

۱۷۲۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ». وَقَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». وَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَيَبِيدُهُ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ».

(بخاری: ۴۶۸۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین آنحضرت ﷺ فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی کند. او شب و روز می بخشد. آیا نمی بینید که از بدو آفرینش آسمانها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش خدا بر روی آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می کند.»

باب (۳۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «مؤاخذه پروردگارت چنین است هر گاه بخواهد آبادیهای را مؤاخذه کند...» [هود: ۱۰۲]

۱۷۲۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لِيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قرَأَ: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ». (بخاری: ۴۶۸۶)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت می دهد ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهايش نمی سازد». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ» یعنی مؤاخذه پروردگارت چنین است هر گاه بخواهد آبادیهای را مؤاخذه کند که ستم کرده اند. همانا عقاب خدا دردناک و سخت خواهد بود.

سورة حِجْرِ

باب (۳۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «...مگر آنهایی که استراق سمع می کنند» [حجر: ۱۸]

۱۷۲۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَالسَّلْسَلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقُهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقَوْهَا إِلَى الْأَرْضِ، فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدِّقُ، فَيَقُولُونَ:

أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَا حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ». (بخاری: ۴۷۰۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، خداوند مسئله‌ای را در آسمان، فیصله نماید. فرشتگان به نشانه اطاعت از دستور او، بالهایشان را بهم می‌زنند طوری که صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. و پس از آنکه اضطراب دل‌هایشان برطرف گردد، می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) می‌گویند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس کسانی که استراق سمع می‌کنند (شیاطین) و هر یک از آنها روی دیگری قرار دارد، این سخن را می‌شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در می‌یابد و قبل از آنکه آن را به دوست‌اش برساند، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب او را در نمی‌یابد و او آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. و او به نوبه خود آن را به کسی که پایین تر از او قرار دارد، منتقل می‌کند تا اینکه آنرا به زمین می‌رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخن‌اش، درست بود؟ این، در واقع، همان سخنی است که از آسمان، شنیده شده است.»

سوره نحل

باب (۳۷): این گفته خداوند عز و جل که می‌فرماید: ﴿و بعضی از شما به پست ترین مراحل عمر میرسند﴾ [نحل: ۷۰]

۱۷۳۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرَذَلِ الْعُمْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (بخاری: ۴۷۰۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله همواره چنین دعا می‌کرد: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرَذَلِ الْعُمْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». یعنی

خدایا! از بخل، تنبلی، پست ترین مرحله عمر (پیر و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه های زندگی و مرگ، به تو پناه می برم.

سوره اسراء

باب (۳۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح، سوار کردیم! او بنده بسیار سپاسگزاری بود﴾ [اسراء: ۳]

۱۷۳۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِالْحَمِ، فَرَفَعَ إِلَيْهِ الذَّرَاعُ وَكَانَتْ تُعَجِبُهُ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهَشَةً، ثُمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ وَيَنْفِذُهُمُ الْبَصَرَ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْعَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ آدَمَ عليه السلام فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَفَخَّ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ: عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَيَّ غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ

وَحَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ: اشفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَعْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَعْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَعْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَعْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؟ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُوْمَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلِمَتَ النَّاسِ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَعْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَنْ يَعْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكَرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقْعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَارْفَعْ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِي مَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مِصْرَاعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمَيْرَ أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى». (بخارى: ٤٧١٢)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری گوشت آوردند و دست گوسفند را که دوست داشت، به او دادند. آنحضرت صلی الله علیه و آله به آن، گازی زد و فرمود: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود. آیا علت اش را می دانید؟ خداوند، اولین و آخرین انسانها را در یک میدان، جمع می کند طوری که صدا به همه آنها می رسد و چشم، همه آنها را می بیند و خورشید، نزدیک می شود. مردم به قدری ناراحت و غمگین می شوند که تاب و تحمل خود را از دست می دهند و می گویند: نمی بیند که به چه مشقتی گرفتار شده اید؟ آیا کسی را پیدا نمی کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، بعضی از آنها به بعضی دیگر می گویند: نزد آدم بروید. پس نزد آدم می روند و به او می گویند: تو ابوالبشر هستی. خداوند با دست اش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند. برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آیا نمی بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده ایم؟ آدم می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح بروید. پس آنها نزد نوح می روند و می گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده سپاسگزار، نامیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟ نوح می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قوم بکار بردم. اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم بروید. پس آنها نزد ابراهیم می روند و می گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوست اش در میان اهل زمین هستی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟ ابراهیم به آنها می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من سه دروغ، گفته ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آنها نزد موسی می روند و می گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی. خداوند تو را با رسالت و کلام اش بر سایر مردم، برتری داده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می گوید: همانا امروز، پروردگارم

چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بن مریم بروید. پس آنها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ عیسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارت چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد. و اگر چه گناهی ذکر نمی‌کند اما می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد بروید. پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیر عرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم. سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است. آنگاه می‌گویند: ای محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت می‌شود. شفاعت کن، پذیرفته می‌شود. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس می‌گویند: ای محمد! آن گروه از امتات را که حساب و کتابی ندارند از دروازه سمت راست درهای بهشت، وارد کن. و همچنین آنها می‌توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند. سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصله دو مصراع درهای بهشت به اندازه فاصله میان مکه و حمیر یا مکه و بصره است.»

باب (۳۹): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: ﴿باشد که خداوند تو را

به مقام محمود برساند﴾ [اسراء: ۷۹]

۱۷۳۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنًّا كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ. (بخاری: ۴۷۱۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: روز قیامت، مردم، گروه گروه می شوند. هر امتی، بدنبال پیامبرش می رود و می گوید: ای فلانی! شفاعت کن. ای فلانی! شفاعت کن. تا آنکه حق شفاعت به نبی اکرم ﷺ عنایت می شود. پس این، همان روزی است که خداوند او را به مقام محمود می رساند.

باب (۴۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿نماز را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان﴾ [اسراء: ۱۱۰]

۱۷۳۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سُبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيْ: بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعُ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾. (بخاری: ۴۷۲۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: آیه: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ یعنی نماز را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان، زمانی نازل شد که رسول الله ﷺ در مکه پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن، نازل کننده و آورنده اش را بد و بیراه می گفتند. پس خداوند متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ یعنی با صدای بلند، تلاوت مکن. زیرا مشرکین آنرا می شنوند و به قرآن بد و بیراه می گویند. همچنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. بلکه راه میانه را انتخاب کن.

سوره كهف

باب (۴۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿اینها کسانی هستند که آیات خدا و ملاقات پروردگارش را انکار کردند﴾ [کهف: ۱۰۵]

۱۷۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزْنُ عِنْدَ اللَّهِ حَنَاحَ بَعُوضَةٍ». وَقَالَ: اقْرَأُوا ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾. (بخاری: ۴۷۲۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «روز قیامت، مردی عظیم الجثه و چاق می آید که نزد خداوند به اندازه یک بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ یعنی روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی شویم.

سوره مريم

باب (۴۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان را از روز حسرت، بترسان﴾ [مريم: ۳۹]

۱۷۳۵ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ! فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، فَيُدْبِحُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ وَهُؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾». (بخاری: ۴۷۳۰)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می آورند. سپس ندا دهنده ای ندا می دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند. ندا دهنده می گوید: آیا این را می شناسید؟ آنها که مرگ را دیده اند، می گویند: بلی، این، مرگ است. سپس منادی می گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند. پس می گوید: آیا این را می شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده اند، می گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح می کنند. سپس منادی می گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت بسر برده اند. ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ و ایمان نیاورده اند.

سوره نور

باب (۴۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنانی که همسران خود را متهم (به زنا) می کنند و بجز خود، گواهی ندارند﴾ [نور: ۶]

۱۷۳۶ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ — وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلَانَ — فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيْقَتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَسَائِلَ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقَتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ». فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْمُلَاعَنَةِ بِمَا سَمَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَلَاعَنَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ حَبَسْتُهَا

فَقَدْ ظَلَمْتُمَهَا، فَطَلَّقَهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلَاعِنِينَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، عَظِيمَ الْأَلْتَيْنِ، خَدَّلَجَ السَّاقَيْنِ، فَلَا أَحْسِبُ عُيْمِرًا إِلَّا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرٌ كَأَنَّهُ وَحَرَّةٌ، فَلَا أَحْسِبُ عُيْمِرًا إِلَّا قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا». فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُيْمِرٍ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ. (بخاری: ۴۷۴۵)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: عویمر نزد عاصم بن عدی که سردار بنی عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردی که زنش را با مردی دیگر بیابد، چیست؟ آیا آن مرد را بکشد؟ که در این صورت، شما او را خواهید کشت. پس چه کار کند؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد برایم پرس. عاصم نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا!... آنحضرت صلی الله علیه و آله سؤال او را ناپسند دانست. عویمر جویای پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله این سؤال را ناپسند و عیب دانست. عویمر گفت: بخدا سوگند، تا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نپرسم، از پای نمی نشینم. آنگاه، آمد و گفت: ای رسول خدا! مردی با زنش، مرد دیگری را دید. آیا آن مرد را بکشد؟ در این صورت، شما او را می کشید. پس چه کار کند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحی نازل کرد». آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همانطور که در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه^۱ داد. عویمر نیز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: ای رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم کرده‌ام. پس او را طلاق داد. و این روش، سنتی شد برای کسانی که بعد از آن، ملاعنه نمایند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نگاه کنید اگر این زن، کودکی سیاه پوست، دارای چشمانی سیاه و سرینی فریه و ساقهای بزرگ بدنیا آورد، فکر می کنم که در این صورت، عویمر در مورد همسرش، راست گفته است. و اگر کودکی سرخ رنگ شیبه چلباسه بدنیا آورد، فکر می کنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندی که بدنیا آمد، دارای همان خصوصیتی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد تصدیق عویمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده می شد.

^۱ یعنی یکدیگر را لعنت کردن که تفصیل آن در حدیث بعدی خواهد آمد.

باب (۴۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «اگر زن، چهار بار خدا را گواه بگیرد که شوهرش دروغگواست...» [نور: ۸]

۱۷۳۷ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلًا يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ؟ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةُ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ هِلَالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلْيُنزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبْرِئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ «إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» فَانصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هِلَالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمْ كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ؟» ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ، وَقَفُوها، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّاتُ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثُمَّ قَالَتْ: لَا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْصِرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغِ الْأَيْتَيْنِ، خَدَّلِجِ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلِهَا شَأْنٌ». (بخاری: ۴۷۴۷)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هلال بن امیه همسرش را نزد نبی اکرم ﷺ متهم نمود که با شریک بن سحماء زنا کرده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «گواه بیاور و گرنه، بر پشتات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: ای رسول خدا! اگر یکی از ما مردی را روی همسرش دید، برود و گواه پیدا کند؟! رسول خدا ﷺ همچنان فرمود: «گواه بیاور و گرنه، بر پشتات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، راست می گویم. خداوند حکمی را نازل خواهد فرمود که پشتام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئیل آمد و این آیه را برای رسول خدا ﷺ آورد: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» تا «إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» یعنی کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و جز خود، گواهی دیگر ندارند، هر یک از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگیرد که راست می گوید. و پنجمین بار

بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر دروغ می گویم. زن نیز عذاب (رجم) را از خود، دفع نماید بدینصورت که چهار مرتبه خدا را گواه بگیرد که شوهرش، دروغ می گوید و بار پنجم بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر شوهرم، راست می گوید.

آنگاه، نبی اکرم ﷺ برگشت و فردی را به دنبال آن زن فرستاد. سپس هلال آمد و گواهی داد در حالی که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «همانا خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید. پس آیا یکی از شما توبه می کند؟»

سپس آن زن، برخاست و گواهی داد و هنگامی که به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف کردند و گفتند: (اگر دروغ می گویی) عذاب نازل می شود. ابن عباس می گوید: آن زن، خودداری کرد و درنگ نمود تا جایی که فکر کردیم از قول خود، رجوع می کند. سپس گفت: قوم را برای همیشه، رسوا نمی کنم و به سوگندش، ادامه داد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ببینید اگر این زن، فرزندی دارای چشمان سیاه، سربینی فربه و ساق های درشت بدنیا آورد، پس از آن شریک بن سمحاء است.»

سرانجام، فرزندی با همین مشخصات، بدنیا آورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر حکم خدا قبلاً در این زمینه، بیان نمی شد، به حساب او می رسیدم.»

سورة فرقان

باب (۴۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿کسانی که بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می شوند﴾ [فرقان: ۳۴]

۱۷۳۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» (بخاری: ۴۷۶۰)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی گفت: ای نبی خدا! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره اش حشر می گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا خداوندی که در دنیا او را بوسیله پاهاش به حرکت در می آورد، قادر نیست که روز قیامت، او را بر چهره اش به حرکت در آورد؟»

سوره روم

باب (۴۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿الم، روم، مغلوب
گردید﴾ [روم: ۱]

۱۷۳۹ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُحَدِّثُ فِي كِنْدَةَ فَقَالَ:
يَجِيءُ دُحَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنِ
كَهَيْئَةِ الزُّكَّامِ، وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ مُتَكِنًا فَغَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ،
وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ: لَا أَعْلَمُ، فَإِنَّ
اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ وَإِنْ قُرَيْشًا
أَبْطَغُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ
كَسْبَعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ،
وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّحَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ:
يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ:
﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ «عَائِدُونَ» أَفِيكْشَفُ عَنْهُمْ
عَذَابُ الْآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَوْمَ نَبْطِشُ
الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى» يَوْمَ بَدْرٍ وَ «لِزَامًا» يَوْمَ بَدْرٍ «الم غلبت الروم» إِلَى «سَيَغْلِبُونَ»
وَالرُّومُ قَدْ مَضَى. (بخاری: ۴۷۷۴)

ترجمه: به ابن مسعود رضی الله عنه خبر رسید که مردی در کنده، حدیث بیان می کند و می گوید:
روز قیامت، دودی می آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می کند و مؤمنان را دچار حالتی
مانند سرماخوردگی می سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی
که می داند، سخن بگوید. و کسی که نمی داند، بگوید: خداوند بهتر می داند. زیرا یکی از
نشانه های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی داند، بگوید: نمی دانم. همانا خداوند به پیامبرش
فرمود: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ یعنی ای پیامبر! من از شما
در مقابل رساندن دین خدا، هیچ پاداشی طلب نمی کنم و از زمره مدعیان دروغین نیستم.

و هنگامی که قریش در پذیرفتن اسلام، تأخیر کردند، نبی اکرم ﷺ علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحط سالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می خوردند و میان آسمان و زمین را مانند دود، تیره و تار می دیدند. ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! آمدی و به ما دستور صلۀ رحم دادی و اکنون، قومات دارد هلاک می شود. نزد خداوند، دعا کن. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ تا ﴿عَائِدُونَ﴾. یعنی منتظر روزی باش که آسمان و زمین، دود آشکاری پدیدار می کنند. دودی که همه مردم را فرا می گیرد. این، عذاب دردناکی است. (مردم می گویند: پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود. سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می گردید. آیا در صورتیکه به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان برداشته می شود؟ و این معنی سخن خداوند متعال است که می فرماید: «روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می کنیم» که منظور، همان روز بدر است و «لزماً» نیز که به معنی الزام عذاب می باشد، همان روز بدر است. ﴿الْم (۱) غَلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾ یعنی روم، مغلوب می شوند و بعد از آن، بزودی پیروز می گردند. (این پیش بینی قرآن، تحقق یافت) و زمان روم هم گذشت.

سوره سجده

باب (۴۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هیچ کس نمی داند که

چه نعمت های شادی بخشی برایش نهفته است﴾ [سجده: ۱۷]

۱۷۴۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَعَدَدْتُ

لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا بَلَّهَ مَا أُطِّلِعْتُمْ عَلَيْهِ» ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (بخاری: ۴۷۸۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال می فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی فراهم و ذخیره کرده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ یعنی هیچ کس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، چه نعمت‌های مسرت‌بخشی برایش، نهفته است.

سوره احزاب

باب (۴۸): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿هر کدام را که خواستی، از او دوری کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده﴾ [احزاب: ۵۱]

۱۷۴۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللَّائِي وَهَبِنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ قُلْتُ: مَا أَرَى رَبَّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ. (بخاری: ۴۷۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هبه می کردند، حسادت می ورزیدم و می گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می کند؟ پس هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ یعنی هر کدام را که خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده‌ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست.

گفتم: می بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته‌هایت می شتابد.

۱۷۴۲ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مَنَّا، بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾

وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴿فَكُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَلِكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لَا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُؤَثِّرَ عَلَيْكَ أَحَدًا﴾. (بخاری: ۴۷۸۹)

ترجمه: عایشه می فرماید: پس از نزول آیه ﴿تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ رسول الله ﷺ در مورد نوبت، از ما اجازه می گرفت. به او گفتم: ای رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوست ندارم تو را بر هیچ کس دیگری، ترجیح دهم.

باب (۴۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿بدون اجازه، وارد خانه پیامبر نشوید﴾ [احزاب: ۵۳]

۱۷۴۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضَرَبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا، وَكَانَتْ امْرَأَةً حَسِيمَةً، لَا تَخْفَى عَلَيَّ مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ! أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَأَنْظِرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَأَنْكَفَأْتُ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرَقٌ، فَدَخَلْتُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعَرَقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجِي لِحَاجَتِكُنَّ». (بخاری: ۴۷۹۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده رضی الله عنها که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می شناخت، پنهان نمی ماند، برای قضای حاجت از خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای سوده! بخدا سوگند، برای ما پنهان نمی مانی. پس طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه می گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده برگشت در حالی که رسول خدا ﷺ در خانه من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده وارد شد و گفت: ای رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر به من چنین و چنان گفت. آنگاه خداوند، وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت،

همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید».

باب (۵۰): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: «اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید، خداوند آن را می داند» [احزاب: ۵۴]

۱۷۴۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ أَفْلَحُ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ، بَعْدَمَا أَنْزَلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لَا آذَنُ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذِنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْذِنِي عَمَّكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «أُذِنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمُّكَ تَرَبَّتْ يَمِينُكَ».

(بخاری: ۴۷۹۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نازل شدن حکم حجاب، افلح برادر ابوقعیس اجازه خواست تا نزد من بیاید. گفتم: تا درباره او از نبی اکرم ﷺ اجازه بگیرم به او اجازه نمی دهم. زیرا برادرش ابوقعیس که به من شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. لذا پس از آنکه نبی اکرم ﷺ نزد من آمد، به او گفتم: ای رسول خدا! افلح برادر ابوقعیس، اجازه ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اینکه از شما اجازه بگیرم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه چیزی تو را از اجازه دادن به عمویت، بازداشت؟» گفتم: یا رسول الله! همانا مرد (که ابوقعیس باشد) مرا شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر بینی، به او اجازه بده، زیرا عمویت می باشد».

باب (۵۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود میفرستند...﴾ [احزاب: ۵۶]

۱۷۴۵ — عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضي الله عنه قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَا، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری: ۴۷۹۷)

ترجمه: از کعب بن عجره رضي الله عنه روایت است که شخصی گفت: یا رسول الله! سلام دادن به شما را می دانیم، ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ۱۷۴۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (بخاری: ۴۷۹۸)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! این سلام دادن به شما است (که آن را می دانیم) ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»

باب (۵۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را تبرئه نمود» [احزاب: ۶۹]

۱۷۴۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلًا حَيًّا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾». (بخاری: ۴۷۹۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا موسی علیه السلام مرد بسیار با حیایی بود. بدین جهت، خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ یعنی ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را از آنچه که به او می گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والایی داشت.

سوره سبأ

باب (۵۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «او بیم دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است» [سبأ: ۴۶]

۱۷۴۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهُ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّبُكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فِيَّائِي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلْهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾. (بخاری: ۴۸۰۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله بالای کوه صفا رفت و صدا زد: یا صباحاه. ^۱ آنگاه، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر

^۲ کلمه ای بود که برای اعلام خطر و به کمک طلبیدن دیگران، به کار می رفت.

به شما بگویم که دشمن، صبح یا شب به شما حمله می کند، آیا سخن مرا باور می کنید؟ گفتند: بلی. فرمود: «همانا من شما را از عذابی که در پیش رو است، می ترسانم». ابولهب گفت: نابود شوی. به همین خاطر ما را جمع کرده ای. سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ یعنی نابود باد دستهای ابولهب. (منظور نابودی خود ابولهب است).

سورة زمر

باب (۵۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید﴾ [زمر: ۵۳]

۱۷۴۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشَّرِّكَ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنُوا وَأَكْثَرُوا فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لِحَسَنٍ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمَلْنَا كَفَّارَةً، فَنَزَلَ ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ وَنَزَلَتْ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾. (بخاری: ۴۸۱۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: تعدادی از مشرکین که قتل و زنا زیادی مرتکب شده بودند، نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: آنچه می گویی و بسوی آن فرا می خوانی، امری پسندیده است. البته اگر به ما بگویی که گناهان شما کفاره دارند. پس این آیه نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ یعنی و کسانی که با الله، معبودی دیگر فرا نمی خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی رسانند مگر به حق. و زنا نمی کنند.

و این آیه نیز نازل شد: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ یعنی بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی کرده اید! از رحمت خدا، ناامید نشوید.

باب (۵۵): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿آنان آنطور که شایسته است خدا را نشناختند﴾ [زمر: ۶۷]

۱۷۵۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إصْبَعٍ، وَالْأَرْضِينَ عَلَى إصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إصْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. (بخاری: ۴۸۱۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: ای محمد! ما (در تورات) دیده ایم که خداوند آسمانها را بر یک انگشت و زمین را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و سایر خلائق را بر یک انگشت، قرار می دهد و می گوید: من پادشاه هستم. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم برای تصدیق سخنش خندید طوری که دندانهای پیشینش، آشکار شد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی آنان، آنطور که شایسته است خدا را نشناختند در حالی که روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمانها در دست راستش پیچیده می شود. و خداوند، از آنچه به او شریک می گیرند، پاک و منزّه است.

باب (۵۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿روز قیامت، تمام زمین در مشت خدا خواهد بود﴾ [زمر: ۶۷]

۱۷۵۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ؟». (بخاری: ۴۸۱۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «(روز قیامت) خداوند، زمین را در مشت اش می گیرد. سپس می فرماید: من پادشاه هستم. پادشاهان زمین کجایند؟»

باب (۵۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند﴾ [زمر: ۶۸]

۱۷۵۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ». قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَيْتُ، وَيَيْلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ إِلَّا عَجَبَ ذَنْبِهِ فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ. (بخاری: ۴۸۱۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصله میان دو صور، چهل است». گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. (و در پایان گفت:) «تمام اعضای بدن انسان، از بین می رود مگر بیخ دُمش که آفرینش، از آن شروع می شود».

سوره شوری

باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی خواهم﴾ [شوری: ۲۳]

۱۷۵۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ». (بخاری: ۴۸۱۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هیچ تیره ای از قریش نبود مگر اینکه با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نسبت خویشاوندی داشت. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از شما چیزی جز ادا کردن حق قرابتی که میان من و شما است، نمی خواهم».

سوره دخان

باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می آوریم﴾ [دخان: ۱۲]

۱۷۵۴ — فِيهِ حَدِيثٌ لِابْنِ مَسْعُودٍ الْمُتَقَدِّمِ فِي سُورَةِ الرَّؤْمِ، زَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: قَالُوا: «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ كَشْفَنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ، فَعَادُوا فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ. (بخاری: ۴۸۲۲)

ترجمه: قبلاً حدیث ابن مسعود در تفسیر سوره روم، بیان شد. در اینجا علاوه بر آن، آمده است که مشرکین گفتند: پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می آوریم. به رسول الله ﷺ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره به کفر بر می گردند. با وجود این، رسول خدا ﷺ نزد پروردگارش، دعا کرد و خداوند هم عذاب را از آنان، برداشت. ولی آنها بار دیگر به سوی کفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت.

سوره جائیه

باب (۶۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿ما را از بین نمی برد مگر روزگار﴾ [جائیه: ۲۴]

۱۷۵۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ ﷻ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (بخاری: ۴۸۲۶)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: فرزند آدم مرا ناراحت می کند. یعنی به روزگار دشنام می دهد. حال آنکه من روزگار هستم. کارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در می آورم.»

سوره احقاف

باب (۶۱): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿هنگامی که ابری را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین هایشان می آید﴾ [احقاف: ۲۴]

۱۷۵۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِتْمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ... وَذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي بَدءِ الْخَلْقِ. (بخاری: ۴۸۲۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هرگز ندیدم رسول الله ﷺ چنان بخندد که فضای داخل دهانش را ببینم. بلکه همیشه، تبسم می کرد.

سپس عایشه رضی الله عنها بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در کتاب «آغاز آفرینش»

بیان شد.

سوره محمد

باب (۶۲): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿... و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید﴾ [محمد: ۲۲]

۱۷۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّحْمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى، يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَلِكَ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَأُوا إِنَّ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾. (بخاری: ۴۸۳۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله رحم) برخاست و کمر یا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالی فرمود: چه می خواهی؟ گفت: این جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. خداوند فرمود: آیا راضی می شوی که هر کس با تو وصل شود،

من او را با خود، وصل کنم و هر کس تو را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی، ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنین خواهی کرد».

ابوهریره می گوید: اگر خواستید این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ﴾ یعنی آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خود را قطع کنید

سوره ق

باب (۶۳): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: ﴿دوزخ می گوید: آیا

بیشتر از این هم هست؟﴾ [ق: ۳۰]

۱۷۵۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ ﴿وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ». (بخاری: ۴۸۴۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «دوزخیان در آتش انداخته می شوند و دوزخ می گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟ تا جایی که خداوند متعال قدم اش را در آن می گذارد. آنگاه، دوزخ می گوید: بس است. بس است».

۱۷۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوتِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، فَهَذَاكَ تَمْتَلِي وَيُزَوِّي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (بخاری: ۴۸۵۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند. دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر، وارد من می‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیله تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولی دوزخ پر نمی‌شود مگر اینکه خداوند پایش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است. بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمت‌هایش در هم پیچیده می‌شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند».

سوره طور

باب (۶۴): این سخن خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿سوگند به طور و کتاب نوشته شده﴾ [طور: ۲۱]

۱۷۶۰ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ﴾ قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ. (بخاری: ۴۸۵۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نماز مغرب، سوره طور را می‌خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می‌فرماید: ﴿آیا ایشان، بدون هیچگونه خالقی آفریده شده‌اند و یا اینکه خودشان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده‌اند. بلکه ایشان، باور ندارند. آیا گنجینه‌های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره‌ای دارند﴾، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود.

سوره نجم

باب (۶۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیات و عزى را دیده‌اید؟﴾ [نجم: ۱۹]

۱۷۶۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيُقَلِّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أُقَامِرُكَ، فَلْيَتَّصِدَّقْ». (بخاری: ۴۸۶۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، به لات و عزى سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس که به دوستش بگوید: بیا تا قمار بازی کنیم، باید صدقه دهد».

سوره قمر

باب (۶۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿بلکه میعاد گاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر و تلخ تر است﴾ [قمر: ۴۶]

۱۷۶۲ — عن عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها قالت: لقد أنزل علي محمد صلی الله علیه و آله بمكة وإني لجارية أعب ب «بل الساعة موعدهم والساعة أدهي وأمر». (بخاری: ۴۸۷۶)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما می گوید: من کودکی خردسال بودم و بازی می کردم که این آیه در مکه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد: «بل الساعه موعدهم و الساعه ادهي و امر» یعنی بلکه میعاد گاهشان، قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر و تلخ تر است.

سوره رحمن

باب (۶۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد» [رحمن: ۶۲]

۱۷۶۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «جَنَّاتٍ مِنْ فَضَّةٍ أُنِيتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ أُنِيتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِذَاءَ الْكَبِيرِ عَلَيَّ وَجْهِي فِي جَنَّةِ عَدْنٍ». (بخاری: ۴۸۷۸)

ترجمه: عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو باغ وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهره پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد».

باب (۶۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «حورهایی که همواره در خیمه ها هستند» [رحمن: ۷۲]

۱۷۶۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِثْلًا فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الْآخِرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ أَنْفَاءً. (بخاری: ۴۸۸۰)

ترجمه: عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، خیمه‌ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است. و در هر زاویه آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی بینند. و مؤمنان، گرد آنان می چرخند». شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد.

سورة ممتحنه

باب (۶۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید﴾ [ممتحنه: ۱]

۱۷۶۵ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ، فَذَكَرَ حَدِيثَ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: فَتَزَلْتُ فِيهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾. (بخاری: ۴۸۹۰)

ترجمه: از علی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را با زبیر و مقداد فرستاد. آنگاه علی رضی الله عنه ماجرای حاطب بن ابی بلتعہ را بیان کرد و در پایان، گفت: این آیه، در مورد او نازل شد: ﴿یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوئی وعدوکم اولیاء﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من و دشمنان خود، دوستی برقرار نکنید.

باب (۷۰): این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: ﴿هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...﴾ [ممتحنه: ۱۲]

۱۷۶۶ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾ وَنَهَانَا عَنِ النَّيَاحَةِ، فَقَبِضَتْ امْرَأَةً يَدَهَا فَقَالَتْ: أَسْعَدْتَنِي فَلَانَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا. فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَأَنْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا. (بخاری: ۴۸۹۲)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با ما بیعت کرد و این آیه را خواند که: ﴿أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾ یعنی با خداوند، چیزی را شریک نسازیم. و همچنین ما را از نوحه خوانی، نهی فرمود. آنگاه زنی دستش را جمع کرد و گفت: فلانی در غم من نوحه خوانده است، می خواهم پاداشش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او چیزی نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

سورة جمعه

باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده اند» [جمعه: ۳]

۱۷۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَأَنْزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثَلَاثًا وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ». (بخاری: ۴۸۹۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم نشسته بودیم که سوره جمعه بر ایشان نازل گردید. من در مورد: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی گروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده اند، پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ آنحضرت صلى الله عليه وسلم به من جوابی نداد تا اینکه سؤال را سه بار تکرار کردم. گفتمی است که سلمان فارسی نیز آنجا بود. آنگاه، رسول الله صلى الله عليه وسلم دست مبارک اش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردان یا مردی از اینها به آن، دست خواهد یافت».

سورة منافقین

باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، و میگویند: گواهی میدهیم که تو فرستاده خدا هستی» [منافقون: ۱]

۱۷۶۸ — عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَبِي يُقُولُ: لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِهِ، وَكَلِمَةُ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعْزُ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعَمْرٍ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَيَّ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَبِي وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا. فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ

يُصِبْنِي مِثْلَهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَيَّ أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَّتَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ». (بخاری: ۴۹۰۰)

ترجمه: زید بن ارقم رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از غزوات که شرکت داشتیم، شنیدم که عبدالله بن ابی می گوید: به اطرافیان رسول خدا انفاق نکنید تا از اطراف اش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسانهای پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد. من سخنان اش را برای عمویم یا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم رسانید. پس آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرا فرا خواند و من نیز ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستاد. آنان سوگند یاد کردند که چنین سخنانی نگفته اند. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرا تکذیب کرد و او را تأیید نمود. در نتیجه، چنان اندوهی به من دست داد که تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه نشین شدم. روزی، عمویم به من گفت: چه چیزی تو را واداشت تا سخنی بگویی که رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم تو را تکذیب کند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آیه زیر را نازل فرمود: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...﴾. یعنی هنگامی که منافقان نزد تو می آیند و می گویند ما شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و خداوند می داند که تو فرستاده او هستی. اما خدا گواهی می دهد که منافقان، دروغ می گویند.

آنگاه نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم بدنبال من فرستاد و این آیه را برایم خواند و فرمود: «ای زید! خداوند، تو را تصدیق کرد».

۱۷۶۹ — وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوْوْا رُءُوسَهُمْ.

(بخاری: ۴۹۰۳)

ترجمه: در روایتی دیگر، زید بن ارقم می گوید: سرانجام، نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم منافقان را فراخواند تا برایشان، طلب مغفرت کند. ولی آنان، متکبرانه، سرهایشان را تکان دادند.

۱۷۷۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَالْأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ» وَشَكََّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ.
(بخاری: ۴۹۰۶)

ترجمه: همچین زید بن ارقم رضی الله عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «خدایا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت کن».

و ابن الفضل که یکی از روایان است در مورد اینکه رسول خدا از نوه‌های انصار نیز نام برد، شک دارد.

سورة تحريم

باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی» [تحريم: ۱]
۱۷۷۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةَ عَلَى آيْتِنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلُ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری: ۴۹۱۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می رفت و آنجا می ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد هر یک از ما آمد، به او بگویید: آیا مغفیر (صمغی شیرین و بد بو) خورده‌ای؟ زیرا از تو بوی مغفیر به مشام می رسد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

سورة قلم

باب (۷۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «سرکش و علاوه بر آن، ام
الفساد است» [قلم: ۱۳]

۱۷۷۲ — عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبِ الْخَزَاعِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ عَتَلٍ جَوَاطٍ مُسْتَكْبِرٍ». (بخاری: ۴۹۱۸)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به خدا سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می گرداند. و آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر است.»

باب (۷۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «روزی که ساق، آشکار
گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...» [قلم: ۴۲]

۱۷۷۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَتَقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا». (بخاری: ۴۹۱۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «(روز قیامت) پروردگار ما ساق اش را برهنه می نماید و همه مردان و زنان مؤمن، برایش سجده می کنند. ولی کسانی که در دنیا به قصد ریا و شهرت، سجده می کردند، می خواهند سجده کنند اما پشت شان مانند یک سینی (سخت) می شود.» (در نتیجه، نمی توانند سجده کنند).

سورة نازعات

۱۷۷۴ — عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الْإِبْهَامَ: «بُعْثُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ». (بخاری: ۴۹۳۶)

ترجمه: سهل بن سعد رضي الله عنه می گوید: دیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و وسطی فرمود: «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک اند».

سورة عبس

۱۷۷۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخاری: ۴۹۳۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که قرآن می خواند و آنرا حفظ می کند، منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. و کسی که قرآن، تلاوت کند و به شدت از آن، مواظبت نماید (نگذارد که فراموش شود) دو پاداش دارد».

سورة مطففين

باب (۷۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند» (مطففين: ۶)

۱۷۷۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (بخاری: ۴۹۳۸)

(بخاری: ۴۹۳۸)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند، بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود.»

سوره انشاق

باب (۷۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «بزودی و به آسانی، محاسبه می شود» (انشاق: ۸)

۱۷۷۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلَّا هَلَكًا». وبقاقي الحديث تقدم في كتاب العلم. (بخاری: ۴۹۳۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که محاسبه شود، هلاک می گردد». بقیه حدیث، قبلاً در کتاب علم حدیث شماره ۸۸ بیان شد.

باب (۷۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «حالات مختلفی را طی خواهی کرد» (انشاق: ۱۹)

۱۷۷۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حَالًا بَعْدَ حَالٍ قَالَ: هَذَا نَبِيُّكُمْ ﷺ». (بخاری: ۴۹۴۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» یعنی حالات مختلفی را طی خواهی کرد. و این، خطاب به پیامبر شما است.

سوره شمس

باب (۷۹)

۱۷۷۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا»: ابْتِغَتْ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ

عَارِمٌ مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ. وَذَكَرَ النَّسَاءُ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جِلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ؟» وَفِي رِوَايَةٍ: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ. (بخاری: ۴۹۴۲)

ترجمه: عبدالله بن زمعه رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در سخنرانی خود، سخن از شتر صالح و کسی که آنرا پی کرده بود، به میان آورد و فرمود: «إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا» یعنی مردی که مانند ابوزمعه در میان قوم اش بی نظیر، خشن، با شهادت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پی کرد).

سپس سخنی از زنان به میان آورد و فرمود: «بعضی از شما همسرانشان را مانند برده، کتک می زنند. و چه بسا که در پایان همان روز، با او همبستر می شوند».

آنگاه، آنها را برای خندیدنشان بخاطر بادی که از شکم، خارج می شود نصیحت کرد و فرمود: «چرا یکی از شما برای کاری که از خودش، سر می زند، (به دیگران) می خندد؟»
و در روایتی، آمده است که: «شخصی که شتر صالح را پی کرد، مانند ابوزمعه؛ عموی زبیر بن عوام؛ بود».

سوره علق

باب (۸۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «هرگز چنین نیست، اگر او باز نیاید...» (علق: ۱۵)

۱۷۸۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ لِأَطَّانٍ عَلَى عُنُقِهِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لَأَخَذْتُهُ الْمَلَايِكَةُ». (بخاری: ۴۹۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ابوجهل گفت: اگر محمد را بینم که کنار کعبه نماز می خواند، گردنش را لگد خواهم کرد. این سخن به نبی اکرم ﷺ رسید. فرمود: «اگر چنین کند، فرشتگان جلوی او را خواهند گرفت».

سوره کوثر

باب (۸۱)

۱۷۸۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا عَرَجَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ اللَّوْلُؤِ مُجَوَّفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جَبْرَيْلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكُوْثَرُ». (بخاری: ۴۹۶۴)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: بعد از اینکه نبی اکرم ﷺ بسوی آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهری رسیدم که دو طرف آن، خیمه‌های ساخته شده از مروارید تهی، وجود داشت. پرسیدم: ای جبریل! این چیست؟ گفت: این، کوثر است».

۱۷۸۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ﴾. قَالَتْ: نَهْرٌ أُعْطِيَهِ نَبِيُّكُمْ ﷺ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ أَنِيَّتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ. (بخاری: ۴۹۶۵)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ﴾ پرسیدند. گفت: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است».

سوره فلق

۱۷۸۳ — عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَقَالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ: فَتَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم.

(بخاری: ۴۹۷۷)

ترجمه: ابی بن کعب رضي الله عنه می گوید: از رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره معوذتین پرسیدم. فرمود: «به من چنین گفتند من نیز (به شما) گفتم». (جبریل برای من خواند و من نیز برای شما خواندم).
راوی می گوید: ما نیز همان چیزی را می گوئیم که رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است.

۵۹- کتاب فضایل قرآن

باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد

۱۷۸۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحِيًّا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمه: ابوهریره می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «به هر یک از پیامبران، معجزه‌ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحیی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم.»

۱۷۸۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَيَّ رَسُولِهِ صلى الله عليه وسلم الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَعْدُ. (بخاری: ۴۹۸۲)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: خداوند متعال قبل از وفات پیامبرش، بیشتر از هر وقت دیگر، پی در پی بر او وحی نازل کرد. و بعد از آن، رسول الله صلى الله عليه وسلم درگذشت.

باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

۱۷۸۶ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرَأَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَكِدْتُ أَسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ: مَنْ أَفْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي

سَمِعْتِكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأْنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَاذْطَلَقْتُ بِهِ أَفُودَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرَأْنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلُهُ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ». فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أَنْزَلْتُ». ثُمَّ قَالَ: «اقْرَأْ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأْنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أَنْزَلْتُ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (بخاری: ۴۹۹۲)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: در زمان حیات رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره فرقان را می خواند. پس به قراءت اش گوش فرا دادم و متوجه شدم که به صورت های مختلفی می خواند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای من چنین نخوانده است. نزدیک بود به او که نماز می خواند، حمله ور شوم. اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریانش را گرفتم و گفتم: چه کسی قرائت این سوره را بگونه ای که تو می خواندی و من شنیدم، به تو یاد داده است؟ گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای من اینگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره فرقان را به گونه ای می خواند که شما به من، یاد نداده اید. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتی را خواندم که به من آموزش داده بود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اینگونه نازل شده است. همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم عرضه می کرد

۱۷۸۷ — عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ: أَسْرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلِّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارِضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجْلِي». (بخاری: ۳۶۲۳)

ترجمه: فاطمه علیها السلام می گوید: نبی اکرم ﷺ پنهانی به من فرمود: «جبریل، سالی یک بار قرآن را برای من تکرار می کرد ولی امسال، دو بار آنرا برایم تکرار کرد. بدین جهت، مرگم را نزدیک می بینم».

۱۷۸۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. (بخاری: ۵۰۰۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: بخدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از زبان مبارک رسول الله ﷺ آموختم.

۱۷۸۹ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ بِحِمصَ، فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أُنزِلَتْ. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكْذِبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ. (بخاری: ۵۰۰۱)

ترجمه: همچنین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او سوره یوسف را در حمص، تلاوت کرد. مردی گفت: اینگونه نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا برای رسول الله ﷺ خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوی شراب به مشام می رسید، ابن مسعود به او گفت: هم کتاب خدا را تکذیب می کنی و هم شراب می خوری؟ سپس حد شراب را بر او جاری ساخت.

باب (۴): فضیلت سوره اخلاص

۱۷۹۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالَّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (بخاری: ۵۰۱۴)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می خواند و تکرار می کند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و آن را بازگو کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».

۱۷۹۱ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «أَيَعَجْزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيْنَا يُطَبِّقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۰۱۵)

ترجمه: همچنین ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می تواند یک سوم قرآن را در یک شب، تلاوت کند؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: «سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است».

باب (۵): فضیلت معوذات

۱۷۹۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا، فَقَرَأَ فِيهِمَا: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (بخاری: ۵۰۱۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله هر شب، هنگامی که به رختخواب می رفت، کف دستهایش را به هم نزدیک می کرد و سوره های اخلاص و فلق و ناس را می خواند و در آنها می دمید. سپس از سر و صورت و قسمت جلوی بدنش شروع می نمود و تا جایی که می توانست مسح می کرد و این کار را سه بار، تکرار می نمود.

باب (۶): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می شود

۱۷۹۳ — عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتْ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتْ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتْ الْفَرَسُ، فَأَنْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ». قَالَ: فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَنْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجْتُ حَتَّى لَا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ دَنَّتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لِأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا لَا تَتَوَارَى مِنْهُمْ». (بخاری: ۵۰۱۸)

ترجمه: از اسید بن حُضَیر رضي الله عنه روایت است که او در یکی از شبها، در حالی که اسبش در نزدیکی او بسته شده بود، سوره بقره را تلاوت می کرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن کرد. اسید، سکوت کرد. اسب نیز آرام گرفت. او دوباره، شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نیز شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره، اسید سکوت کرد و اسب نیز آرام گرفت. بار دیگر، شروع به خواندن قرآن کرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. سرانجام از خواندن قرآن، منصرف شد. زیرا فرزندش؛ یحیی؛ نزدیک اسب قرار داشت و او می ترسید که اسب به فرزندش آسیبی برساند. پس هنگامی که فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوی آسمان، بلند کرد تا اسب را نبیند.

صبح روز بعد، ماجرا را برای نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بازگو نمود. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «ای فرزند حُضَیر! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه می دادی. (چه خوب بود) به تلاوت ادامه می دادی». اسید گفت: ای رسول خدا! یحیی نزدیک آن بود. ترسیدم که او را لگدمال کند. بدین جهت، سرم را بلند کردم و بسوی فرزندم رفتم. آنگاه بسوی آسمان نگاه کردم. چیزی شبیه سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بیرون رفتم تا آنها را نبینم. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «آیا می دانی که آنها چه بودند؟» گفت: خیر. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «آنان، فرشتگان

بودند که بخاطر صداقت، نزدیک آمده بودند. و اگر به قرائت‌ات ادامه می‌دادی، آنها تا صبح، آنجا می‌ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن

۱۷۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارُهُ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتَيْتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يَهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتَيْتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ.» (بخاری: ۵۰۲۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط در مورد دو نفر، می‌توان غبطه خورد: نخست، مردی که خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت می‌کند. پس همسایه‌اش می‌شنود و می‌گوید: ای کاش! به من نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت می‌کردم. و دیگر، مردی که خداوند به او ثروت، عنایت کرده است و او آنرا در راه خدا انفاق می‌کند. پس شخص دیگری می‌گوید: ای کاش! به من هم نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق می‌کردم».

باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می‌گیرند و به دیگران می‌آموزند

۱۷۹۵ — عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ.» (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد».

۱۷۹۶ — وَعَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ.» (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: همچنین در روایتی دیگر، عثمان بن عفان رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد».

باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن

۱۷۹۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (بخاری: ۵۰۳۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداری کند، نزدش می ماند و اگر او را رها سازد، می رود».

۱۷۹۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِعَسَ مَا لِأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتِ، بَلْ نُسِي، وَاسْتَذْكُرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ». (بخاری: ۵۰۳۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده ام. بلکه فراموش گردانیده شده اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتر، از سینه مردم، می گریزد».

۱۷۹۹ — عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنَ الْإِبِلِ فِي عُقْلِهَا». (بخاری: ۵۰۳۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از قرآن، مواظبت کنید (همواره آنرا تلاوت نمایید) سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قرآن سریعتر از شتری که زانویش بسته باشد، می گریزد».

باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت

۱۸۰۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَتْ مَدًّا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ. (بخاری: ۵۰۴۶)

ترجمه: از انس رضی الله عنه پرسیدند: قراءت نبی اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ گفت: حروف را کشیده می خواند. سپس، انس رضی الله عنه بسم الله الرحمن الرحيم را خواند و هر یک از بسم الله و رحمن و رحیم را کشیده خواند.

باب (۱۱): تلاوت قرآن با صدای خوب

۱۸۰۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (بخاری: ۵۰۴۸)

ترجمه: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای ابوموسی! به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است.»

باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود)

۱۸۰۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نَعَمْ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفْتَشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ». فَلَقِيْتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ؟» قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ؟» قَالَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْقُرْآنِ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ». قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرُ يَوْمَيْنِ، وَصُمْ يَوْمًا». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً». فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُحْصَةَ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَذَاكَ أَنِّي كَبَرْتُ وَضَعْتُ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَيَّ بَعْضَ أَهْلِيهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرَأُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَخْفَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَفَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا، وَأَخْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيَّ. (بخاری: ۵۰۵۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: پدرم، دختری از خانواده‌ای اصیل، به نکاحم در آورد. و همیشه عروس‌اش را سر می‌زد و حال شوهرش را از او می‌پرسید. او گفت: مرد بسیار خوبی است. ولی از زمانی که نزد او آمده‌ام به رختخواب نیامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامی که این ماجرا برای پدرم، طولانی شد، آنرا برای نبی اکرم ﷺ بازگو کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامی که با رسول خدا ﷺ ملاقات کردم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی؟» گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگیر و یک بار قرآن را ختم کن». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: هفته‌ای سه روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «دو روز، بخور و یک روز، روزه بگیر». ^۱ گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه، روزه داوود است که یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر، می‌خورد. و هر هفت شب، یک بار، قرآن را ختم کن».

ای کاش! رخصت رسول الله ﷺ را می‌پذیرفتم زیرا که هم اکنون پیر و ضعیف شده‌ام.

راوی می‌گوید: پس از آن، ابن عمرو رضی الله عنهما روزانه، یک هفتم قرآن را نزد یکی از افراد خانواده‌اش تلاوت می‌کرد. و آنچه را که می‌خواست در شب، تلاوت نماید، در روز، تکرار می‌کرد تا تلاوت شب، برایش آسانتر شود. و هنگامی که می‌خواست تقویت شود، چند روز، می‌خورد و آنها را می‌شمرد. سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت و دوست نداشت آنچه را که در زمان رسول خدا ﷺ انجام می‌داد، اکنون ترک کند.

^۳ ابن حجر به نقل از داودی می‌گوید: در اینجا راوی دچار اشتباه شده است چرا که روزه گرفتن سه روز در هفته، بیشتر از دو روز، خوردن و یک روز، روزه گرفتن می‌باشد.

باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند

۱۸۰۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرَّيشِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ». (بخاری: ۵۰۵۸)

ترجمه: ابو سعید خدری رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرماید: «گروهی در میان شما ظهور خواهند کرد که نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه‌تان را در برابر روزه آنان و اعمال‌تان را در برابر اعمال آنان، حقیر می‌شمارید. آنها قرآن، تلاوت می‌کنند ولی قرآن از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همانطور که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود. تیرانداز به پیکان تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به انتهای تیر نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به پره‌های تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. و در شکاف سر تیر، شک می‌کند» (که آیا اثری از شکار در آن وجود دارد یا خیر).

۱۸۰۴ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالْأُتْرُجَةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ، كَالتَّمْرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلَا رِيحَ لَهَا، وَمِثْلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمِثْلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ أَوْ خَبِيثٌ، وَرِيحُهَا مُرٌّ». (بخاری: ۵۰۵۹)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند مانند ترنجی است که هم طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعم‌اش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش

خوب ولی طعم‌اش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظلّه (هندوانهٔ ابوجهل) است که هم طعم‌اش، تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد.

۱۸۰۵ — عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّخَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَمُومُوا عَنْهُ». (بخاری: ۵۰۶۰)

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید. و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترک کنید».

۶۰- کتاب نکاح

باب (۱): تشویق به ازدواج

۱۸۰۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوبًا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي».

(بخاری: ۵۰۶۳)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: سه نفر به خانه همسران نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آمدند و از شیوه عبادت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسیدند. هنگامی که از چگونگی آن، باخبر شدند، گویا عبادت‌اش را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا صلى الله عليه وسلم کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می‌خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می‌گیرم و یک روز آنرا هم نمی‌خورم. سومی گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول الله صلى الله عليه وسلم نزد آنان رفت و فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همه شما از خدا می‌ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم. و هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن

۱۸۰۷ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ رَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيَّ عُثْمَانَ بْنَ مَطْعُونِ التَّبْتَلِ، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبْتَلُ لَأَخْتَصَمْتَنِي. (بخاری: ۵۰۷۴)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را بخاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت. و اگر به او چنین اجازه ای می داد، ما خود را اخته می کردیم.

۱۸۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنْتَ، وَلَا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ فَاخْتَصِمِ عَلَيَّ ذَلِكَ أَوْ ذَرِّ». (بخاری: ۵۰۷۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گفتم: ای رسول خدا! من مردی جوان هستم و می ترسم که مرتکب گناه شوم و سرمایه ای هم ندارم که ازدواج کنم؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله سکوت کرد و به من جوابی نداد. دوباره، سخنانم را تکرار کردم. باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم. باز هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سکوت نمود و به من جوابی نداد. برای چهارمین بار، سخنانم را تکرار کردم. آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوهریره! سرنوشتات قلم خورده و دواتش، خشک شده است خواه اخته کنی یا نکنی».

(این جمله در واقع تهدیدی است برای ابوهریره. و اخته کردن چنانکه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (۳): ازدواج با دوشیزه ها

۱۸۰۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلَتْ وَادِيًا وَفِيهِ شَجْرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجْرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي

أَيُّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتِعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكَرًّا غَيْرَهَا. (بخاری: ۵۰۷۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر وارد دره ای شدی که بعضی از درختان آن را (حیوانات) خورده اند و بعضی دیگر را نخورده اند، در کدام یک از آنها شترانت را به چرا می بری؟ فرمود: «به سوی درختانی می برم که چرانیده نشده اند». هدف عایشه رضی الله عنها این بود که رسول الله ﷺ با دوشیزه ای غیر از او ازدواج نکرده بود.

باب (۴): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان

۱۸۱۰ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَطَبَهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ. فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلَالٌ». (بخاری: ۵۰۸۱)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ او را از ابوبکر، خواستگاری نمود. ابوبکر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «تو از دیدگاه دین و کتاب خدا برادر من هستی. و او (عایشه) برایم حلال است».

باب (۵): برابری، در دین است

۱۸۱۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُدَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ ﷺ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَحِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلَى لَامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مِنْ تَبَنَّى رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاتِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَمَوَالِكُمْ﴾. فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلَى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرِو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ الْعَامِرِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُدَيْفَةَ بْنِ عُتْبَةَ النَّبِيِّ ﷺ

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَكَلْدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. (بخاری: ۵۰۸۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: ابوحنیفه بن عتبه بن ربیعہ بن عبدشمس که از همراهان نبی اکرم ﷺ در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شده یک زن انصاری بود، به فرزندی قبول کرد همانطور که نبی اکرم زید را به فرزندی قبول کرده بود. و برادر زاده اش؛ هند دختر ولید بن عتبه بن ربیعہ؛ را به نکاح او در آورد. شایان ذکر است که اگر کسی در زمان جاهلیت، فردی را به فرزندی قبول می کرد، او را به وی نسبت می دادند و از او ارث می برد تا اینکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ تا ﴿وَمَوَالِكُمْ﴾ یعنی آنها را به پدرانشان نسبت دهید.... بعد از آن، فرزند خوانده ها به پدران (حقیقی) خود نسبت داده می شدند. و اگر پدر کسی شناخته نمی شد، مولا و برادر دینی اش بشمار می رفت. آنگاه، سهله دختر سهیل بن عمرو قریشی عامری که همسر ابوحنیفه بن عتبه بود، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ما سالم را فرزند خود می دانستیم و هم اکنون شما می دانید که خداوند در این باره چه نازل فرمود... آنگاه بقیه حدیث را بیان کرد.

۱۸۱۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ أَرَدْتِ الْحَجَّ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَجِدُنِي إِلَّا وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَأَنَّ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ. (بخاری: ۵۰۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نزد ضباعه دختر زبیر رضی الله عنهما رفت و به او فرمود: «شاید می خواهی به حج بروی؟» ضباعه گفت: سوگند به خدا که من بیمار هستم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «به حج برو و چنین شرط کن و بگو: بار الها! بیرون شدنم از احرام، همان جایی است که تو مرا جلوگیری نمایی». قابل یادآوری است که ضباعه، همسر مقداد بن اسود بود.

۱۸۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «تُنكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَظَفَرُ بِيَدَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ يَدَاكَ». (بخاری: ۵۰۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «زن بخاطر چهار چیز، نکاح می شود: بخاطر مالش، نسبش، زیبایی اش، و دینش. پس دستهایت، خاک آلود گردد. زن دیندار، انتخاب کن.»

۱۸۱۴ — عَنْ سَهْلِ رضي الله عنه قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟» قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟» قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». (بخاری: ۵۰۹۱)

ترجمه: سهل رضي الله عنه می گوید: مردی از کنار رسول الله صلى الله عليه وسلم گذشت. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «درباره این شخص، چه می گوئید؟ گفتند: شایستگی آن را دارد که اگر خواستگاری کند، جواب مثبت، بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت اش پذیرفته شود و اگر سخنی بگوید، سخنش شنیده شود.»

راوی می گوید: آنگاه رسول خدا صلى الله عليه وسلم سکوت کرد. سپس مسلمانی فقیر از آنجا گذشت. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «درباره این شخص، چه می گوئید؟ گفتند: اینقدر شایستگی دارد که اگر خواستگاری کند، جواب منفی بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت اش پذیرفته نشود و اگر سخن بگوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «اگر زمین از افرادی مانند این شخص (غنی) پر شود باز هم این (فقیر) از آنان، بهتر است.»

باب (۶): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفته خداوند متعال که می فرماید:
«همانا برخی از همسران و فرزندانان، دشمنان شما هستند»

۱۸۱۵ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضُرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (بخاری: ۵۰۹۶)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای برای مردان، زیانبارتر از فتنه زنان، بجای نگذاشتم».

باب (۷): «و مادرهایتان که به شما شیر داده اند» و آنچه از نسب، حرام می شود، از رضاعت (شیر خوردن) نیز حرام می شود

۱۸۱۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَلَا تَنْزَوِّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟! قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أُخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ». (بخاری: ۵۱۰۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی کنی؟ فرمود: «او برادر زاده رضاعی من است».

۱۸۱۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَاهُ فُلَانًا» — لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ — قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا — لِعَمِّهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ — دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرِّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ». (بخاری: ۵۰۹۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: صدای مردی را شنیدم که اجازه می خواست تا وارد خانه حفصه شود. گفتم: ای رسول خدا! این مرد، اجازه می خواهد تا وارد خانه شما شود. نبی اکرم ﷺ فرمود: «فکر می کنم فلانی - نام عموی رضاعی حفصه را برد - است».

عایشه پرسید: اگر فلانی - نام عموی رضاعی اش را گرفت - زنده می‌بود، می‌توانست به خانه‌ام بیاید؟ فرمود: «بلی، آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می‌کند، رضاعت نیز حرام می‌گرداند».

۱۸۱۸ — عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انكح أختي بنت أبي سفيان، فقال: «أو تحبين ذلك؟» فقلت: نعم، لست لك بمخلية، وأحب من شاركني في خير أختي، فقال النبي ﷺ: «إن ذلك لا يحل لي». قلت: فإنا نحدث أنك تريد أن تنكح بنت أبي سلمة، قال: «بنت أم سلمة؟» قلت: نعم، فقال: «لو أنها لم تكن ربيتي في حجري، ما حلت لي، إنها لابنة أخي من الرضاعة، أرضعتني وأبا سلمة ثويبة، فلا تعرضن علي بناتكن ولا أخواتكن». (بخاری: ۵۱۰۱)

ترجمه: ام حبیبہ دختر ابوسفیان رضی الله عنهما می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! با خواهرم؛ دختر ابوسفیان؛ ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این کار را دوست داری؟» گفتم: بلی، چرا که من تنها و بدون هوو نیستم و محبوب‌ترین کسی که دوست دارم در خیری با من شریک شود، خواهرم می‌باشد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این کار، برایم حلال نیست». گفتم: مردم می‌گویند: شما می‌خواهید با دختر ام سلمه ازدواج کنید. فرمود: «دختر ام سلمه؟! گفتم: بلی. فرمود: «اگر او دختر همسر من نبود و تحت سرپرستی ام قرار نداشت، باز هم برایم حلال نبود چرا که برادرزاده رضاعی ام می‌باشد. من و ابوسلمه را ثویبه شیر داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پیشنهاد نکنید».

باب (۸): قول کسی که می‌گوید: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمی‌شود

۱۸۱۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انظرن من إخوانكن، فإنما الرضاعة من المجاعة». (بخاری: ۵۱۰۲)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ وارد خانه اش شد و مردی را در آنجا دید. و آنرا به اندازه ای ناپسند دانست که چهره اش تغییر کرد. عایشه رضی الله عنها گفت: او برادر (رضاعی) من است. رسول خدا ﷺ فرمود: «خوب دقت کنید چه کسانی برادران شما هستند زیرا رضاعت، زمانی به ثبوت می رسد که گرسنگی را برطرف نماید». یعنی در دوران شیر خواری باشد.

۱۸۲۰ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا. (بخاری: ۵۱۰۸)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از ازدواج با برادر زاده و خواهر زاده همسر، نهی فرمود.

باب (۹): نکاح شغار

۱۸۲۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشُّغَارِ. (بخاری: ۵۱۱۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از نکاح شغار، منع فرمود. (نکاح شغار بدین صورت است که مردی یکی از بستگان خود مانند خواهر یا دخترش را به ازدواج مرد دیگری در آورد بشرطی که آن مرد نیز یکی از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهریه هر یک از آنان، بضع دیگری باشد).

باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود

۱۸۲۲ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ. (بخاری: ۵۱۱۵)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله ﷺ هنگام غزوه خیبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ های اهلی، منع فرمود.

باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار

۱۸۲۳ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ؟» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي، وَلَهَا نِصْفُهُ، قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِذَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ. فَرَأَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَدَعَاَهُ، أَوْ دُعِيَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟» فَقَالَ: مَعِيَ سُورَةٌ كَذَا وَسُورَةٌ كَذَا، لِسُورٍ يُعَدِّدُهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَمْلِكُنَا كَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». (بخاری: ۵۱۲۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم صلى الله عليه وسلم عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را به ازدواج من در بیاور. آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: «چیزی هم داری؟» گفت: هیچ چیز ندارم. فرمود: «برو چیزی پیدا کن اگر چه انگشتری آهنی باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز حتی انگشتر آهنی هم پیدا نکردم، البته این ازارم، وجود دارد که می توانم نصف اش را به او بدهم.

سهل می گوید: آن مرد، ردایی هم نداشت. لذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «ازارت چه می شود؟ اگر تو آنرا بپوشی، چیزی برای او باقی نمی ماند و اگر او آنرا بپوشد، چیزی برای تو باقی نخواهد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اینکه نشستن اش طولانی شد. و هنگام برخاستن، نبی اکرم صلى الله عليه وسلم او را دید. پس او را صدا زد و یا دستور داد تا صدایش بزنند و خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن یاد داری؟» گفت: فلان و فلان سوره را یاد دارم و چند سوره را برشمرد. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «او را در مقابل قرآنی که یاد داری، به نکاح تو در آوردم».

باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج

۱۸۲۴ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا، وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَاطَأَ رَأْسَهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: «أَتَقْرَأُ هُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكِ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «أَذْهَبَ فَقَدْ مَلَكَتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

(بخاری: ۵۱۲۶)

ترجمه: و در روایتی دیگر از سهل رضی الله عنه چنین آمده است که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و سر تا پیش را خوب نگاه کرد. آنگاه، سرش را پایین انداخت.

سپس، راوی بقیه حدیث را ذکر نمود و در پایان، گفت: رسول اکرم ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: «آیا این سوره‌ها را خوب حفظ داری؟» گفت: بلی. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآنی که حفظ داری، به نکاح تو در آوردم».

باب (۱۳): کسی که می گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست

۱۸۲۵ — عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رضی الله عنه قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوِّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا؟ لَا وَاللَّهِ، لَا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَانَ رَجُلًا لَا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ فَقُلْتُ: الْآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَزَوِّجْهَا إِيَّاهُ.

(بخاری: ۵۱۳۰)

ترجمه: معقل بن یسار رضی الله عنه می گوید: یکی از خواهرانم را به نکاح مردی در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعی) داد و پس از سپری شدن عده‌اش، دوباره از او خواستگاری کرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نکاح در آوردم و در اختیارت قرار دادم. ولی تو او را

طلاق دادی و اینک دوباره آمده‌ای و از او خواستگاری می‌کنی؟! نه، سوگند به خدا که او دوباره به تو بر نمی‌گردد. قابل یادآوری است که او مردی شایسته بود و خواهرم هم دوست داشت که نزد او برگردد. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود که «مانع ازدواج آنان نشوید». بعد از نزول این آیه، گفتیم: ای رسول خدا! هم اکنون این کار را خواهم کرد.

یکی از راویان می‌گوید: آنگاه معقل بن یسار خواهرش را (با عقدی جدید) به نکاح آن مرد، در آورد.

باب (۱۴): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است

۱۸۲۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمَ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». (بخاری: ۵۱۳۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زن بیوه بدون مشورت با او، و دختر باکره بدون اجازه‌اش، به نکاح داده نمی‌شوند». گفتند: ای رسول خدا! اجازه دختر باکره، چگونه است؟ فرمود: «اینکه سکوت نماید».

۱۸۲۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي، قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا». (بخاری: ۵۱۳۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! دختر باکره، خجالت می‌شود. فرمود: «سکوت‌اش، دلیل رضایت است».

باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح اش مردود است

۱۸۲۸ — عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِدَامِ الْأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ تَيْبٌ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَدَّ نِكَاحَهُ. (بخاری: ۵۱۳۹)

ترجمه: از خنساء دختر خدام انصاری رضی الله عنها که زنی بیوه بود روایت است که پدرش او را به نکاح شخصی در آورد. اما او این نکاح را نپسندید. پس نزد رسول الله ﷺ آمد و آنحضرت ﷺ نکاح پدرش را مردود دانست.

باب (۱۶): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج نکرده و یا از خواستگاریش، صرف نظر ننموده است نباید خواستگاری کرد

۱۸۲۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُبَاعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ. (بخاری: ۵۱۴۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: نبی اکرم ﷺ شما را از معامله بر معامله دیگران و خواستگاری بر خواستگاری دیگران، منع فرمود مگر اینکه خواستگار قبلی، از خواستگاریش، صرف نظر کند و یا (به خواستگار دوم) اجازه دهد.

باب (۱۷): شروط باطل نکاح

۱۸۳۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تَسْأَلُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قَدَّرَ لَهَا». (بخاری: ۵۱۵۲)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ زنی، جایز نیست که خواهان طلاق خواهرش شود تا کاسه‌اش را خالی کند (و سهمیه‌اش را به خود، اختصاص دهد) زیرا آنچه که برایش مقدر شده است، به او خواهد رسید».

باب (۱۸): زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می دهند و دعای برکت می کنند

۱۸۳۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا زَفَّتْ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهُمْ؟ فَإِنَّ الْأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهُ». (بخاری: ۵۱۶۳)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان، عروسی را به خانه شوهرش که یک مرد انصاری بود، برد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند».

باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟

۱۸۳۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قَدَّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». (بخاری: ۵۱۶۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستری با همسرش بگوید: بسم الله اللهم جنّبی الشیطان، وجنّبی الشیطان ما رزقتنا، یعنی به نام خدا، الهی! شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می کنی، دور نگهدار. اگر از آن همبستری، فرزندی بوجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی رساند».

باب (۲۰): جشن عروسی با یک گوسفند

۱۸۳۳ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. (بخاری: ۵۱۶۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ برای هیچ یک از همسرانش به اندازه زینب، ولیمه نداد. چنانکه برای جشن عروسی اش یک گوسفند، ذبح کرد.

باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از یک گوسفند

۱۸۳۴ — عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنٍ مِنْ شَعِيرٍ. (بخاری: ۵۱۷۲)

ترجمه: صفیه دختر شبیه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در جشن عروسی یکی از همسرانش، دو مد^۱ جو، بعنوان ولیمه، انفاق کرد.

باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود

۱۸۳۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا». (بخاری: ۵۱۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما را به جشن عروسی، دعوت کردند، در آن، شرکت کند».

باب (۲۳): سفارش کردن درباره زنان

۱۸۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضَلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضَّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ نُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». (بخاری: ۵۱۸۶)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید. چرا که آنها از پهلو (دنده) آفریده شده اند. و همانا کج ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است. اگر بخواهی، آنرا راست کنی، می شکند. و اگر رهایش کنی، همچنان کج، باقی می ماند. پس با زنان بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشید».

باب (۲۴): خوش رفتاری با خانواده

۱۸۳۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدَنَ وَتَعَاقَدَنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

^۱ هر مد، يك چهارم صاع است

قَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لَحْمٌ جَمَلٍ غَثٌ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لَا سَهْلٌ فَيُرْتَقَى،
وَلَا سَمِينٌ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَبْتُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكَرَهُ
أَذْكَرَ عُجْرَهُ وَبُجْرَهُ.

قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنُّ، إِنْ أَنْطِقَ أُطَلِّقُ، وَإِنْ أَسْكُتَ أُعَلِّقُ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلِيلٌ تَهَامَةٌ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةٌ وَلَا سَامَةٌ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهَدَى، وَإِنْ خَرَجَ أَسِيدَ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا
عَهْدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفًّا، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنْ اضْطَجَعَ
التَّفَّ، وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَكٌ أَوْ
فَلَكٌ، أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكَ.

قَالَتِ الثَّمَانِيَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْتَبٍ، وَالرَّيْحُ رِيحُ زَرْتَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ
الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ
كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيَقَنَّ أَنَّهُنَّ
هُوَ الْبَلَكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرَعٍ، وَمَا أَبُو زَرَعٍ، أَنَاسٌ مِنْ حُلِيِّ
أُذُنِي، وَمَلَأٌ مِنْ شَحْمِ عَضُدِي، وَبَجَحْنِي فَبَجَحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ

غَنِيمَةً بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أُفْبِحُ، وَأَرْقُدُ فَأَنْصَبِحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنِّحُ، أُمُّ أَبِي زَرَعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرَعٍ، عَكُومَهَا رَدَاخٌ، وَيَيْتُهَا فَسَاخٌ، ابْنُ أَبِي زَرَعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرَعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلٌ شَطْبَةٌ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْحَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرَعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرَعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارِيَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرَعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرَعٍ، لَا تَبْتُ حَدِيثَنَا تَبِيثًا، وَلَا تُنْقِثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيثًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرَعٍ وَالْأَوْطَابُ تُمَخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَكَدَانٍ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ حَصْرِهَا بِرُمَاتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَتَكَحَّهَا، فَتَكَحَّتْ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ حَطِيًّا وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِّي أُمُّ زَرَعٍ، وَمِيرِي أَهْلِكَ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْعَرَ آنِيَةَ أَبِي زَرَعٍ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرَعٍ لِأُمِّ زَرَعٍ».

(بخاری: ۵۱۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند

که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که

به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و

ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از

او سخن بگویم، همه عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر

سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است). و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دست‌اش را وارد لباس نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب^۱ دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. قد بلندی دارد. خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است. یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرفها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید).

^۳ زرنب، گیاه خوشبویی است.

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است، می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشه‌ایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم. پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خواهم چرا که به اندازه کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد. یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند. یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ای زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هر چیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه کوچکترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

باب (۲۵): روزه نفلی زن، باید با اجازه شوهر باشد

۱۸۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ». (بخاری: ۵۱۹۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زن، جایز نیست که هنگام حضور شوهر، بدون اجازه اش روزه (نفلی) بگیرد. و همچنین نباید بدون اجازه شوهر کسی را به خانه اش راه دهد. و آنچه را که بدون دستور شوهر، انفاق کند، نصف اجرش به شوهر می رسد».

باب (۲۶)

۱۸۳۹ — عَنْ أُسَامَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةً مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةٌ مَنْ دَخَلَهَا النَّسَاءُ». (بخاری: ۵۱۹۶)

ترجمه: اسامه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کنار دروازه بهشت ایستادم. بیشترین کسانی که وارد بهشت می شدند، مساکین بودند. و سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیان آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم برند. همچنین کنار دروازه جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می شوند، زنان هستند».

باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر

۱۸۴۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلَا تَرَ كَيْبِنَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكَ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ، فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبْتُ. فَجَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا

جَعَلْتُ رَجُلَيْهَا بَيْنَ الْإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي،
وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (بخاری: ۵۲۱۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ می خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه کشی می کرد. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت ﷺ بر این بود که شبها در مسیر راه، کنار عایشه رضی الله عنها حرکت می کرد و با او صحبت می نمود. حفصه به عایشه گفت: آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی شوی تا من شتر تو را سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه گفت: بلی، و بر شتر حفصه، سوار شد. نبی اکرم ﷺ بسوی شتر عایشه آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند. و از آنجائی که عایشه رضی الله عنها همراهی پیامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند.

عایشه می گوید: (چون خودم مقصر بودم) نمی توانستم به رسول الله ﷺ چیزی بگویم.

باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه

۱۸۴۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا
وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا. (بخاری: ۵۲۱۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: اگر مردی با دختر باکره ای ازدواج نمود، سنت است که یک هفته نزد او بماند (سپس نزد همسر دیگرش برود). و اگر با بیوه ای، ازدواج کرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر دیگرش برود).

باب (۲۹): نهی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر

۱۸۴۲ — عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِسِ ثَوْبِي زُورًا». (بخاری: ۵۲۱۹)

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: زنی گفت: ای رسول خدا! من هوویی دارم. اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می دهد، آیا گناهکار می شوم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین، به تن کرده باشد».

باب (۳۰): غیرت

۱۸۴۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَعَارُ، وَغَيْرَةَ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». (بخاری: ۵۲۲۳)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند به غیرت می آید و آن، زمانی است که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که خداوند، حرام گردانیده است».

۱۸۴۴ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الْأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلَا مَمْلُوكٍ، وَلَا شَيْءٍ غَيْرِ نَاضِحٍ وَغَيْرِ فَرَسِهِ. فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعَجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أَحْسَنُ أَحْبِزُ، وَكَانَ يَحْبِزُ جَارَاتُ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَثْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثَلَاثِي فَرَسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَدَعَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرَّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى

رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاحَ لِأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكَ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكَ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَّاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي. (بخاری: ۵۲۲۴)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: زبیر با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب و شتری که آب می کشید، هیچ نوع سرمایه ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسب اش را علف می دادم، آب می کشیدم، دلوش را می دوختم و آرد، خمیر می کردم. اما نان پختن را خوب نمی دانستم. بدین جهت، تعدادی از همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می پختند. همچنین از زمین زبیر که رسول الله ﷺ آنرا به او واگذار کرده بود (تا صرفاً از آن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می آوردم. یکی از روزها که هسته ها بر سرم بود و داشتم می آمدم با رسول الله ﷺ که تعداد زیادی از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرت ﷺ مرا صدا زد و گفت: «إِخْ إِيَّاهُ» یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.^۱ اما من شرم کردم که با مردان، همراه شوم. علاوه بر این، از آنجا که زبیر با غیرت ترین مردم بشمار می رفت، بیاد او و غیرت اش افتادم. رسول خدا ﷺ هم دانست که من خجالت می کشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبیر رفتم و گفتم: رسول خدا ﷺ که چند نفر از یارانش نیز همراه او بودند، مرا دید که هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت کشیدم. علاوه بر آن، به یاد غیرت ات افتادم. زبیر گفت: سوگند به خدا که حمل هسته ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اکرم ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسماء می گوید: چنین وضعی داشتم تا اینکه سرانجام، پدرم؛ ابوبکر ﷺ؛ خدمتگزاری برایم فرستاد که کارهای اسب را انجام می داد. او با این کار، گویا مرا آزاد ساخت.

^۱ - اسماء رضی الله عنها چنین پنداشت که آنحضرت ﷺ می خواهد او را پشت سرش، سوار کند. ولی شاید پیامبر اکرم ﷺ می خواست او را بر شترش، سوار کند و هسته هایش را نیز بالای شتر بگذارد و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

باب (۳۱): غیرت و خشم زنان

۱۸۴۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتُ عَلَيَّ غَضِبِي». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكَ تَقُولِينَ: لَا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتُ عَلَيَّ غَضِبِي قُلْتُ: لَا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلُ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ. (بخاری: ۵۲۲۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود: «من می دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: ای رسول خدا! بلی، همینطور است. سوگند به خدا که (هنگام ناراحتی) فقط نام ات را بر زبان نمی آورم.

باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه نیست، برود

۱۸۴۶ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالِدُخُولَ عَلَيَّ النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمَوَ؟ قَالَ: «الْحَمَوُ الْمَوْتُ». (بخاری: ۵۲۳۲)

ترجمه: عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند

۱۸۴۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». (بخاری: ۵۲۴۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ زنی، نباید به بدن زن دیگری، نگاه کند و یا آنرا لمس نماید و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصیف کند که گویا او به آن زن، نگاه می کند».

باب (۳۴): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد

۱۸۴۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا. (بخاری: ۵۲۴۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله ناپسند می دانست که شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلی، نزد خانواده اش برود.

۱۸۴۹ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلًا فَلَا تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةَ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعْثَةَ». (بخاری: ۵۲۴۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدی، نزد همسرت نرو تا موهای زائد بدن اش را بر طرف کند و موهای سرش را شانه زند و سر و سامان دهد».

۶۱ - کتاب طلاق

۱۸۵۰ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُرَةٌ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلِكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النَّسَاءُ». (بخاری: ۵۲۵۲)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او در زمان حیات رسول الله ﷺ همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می برد، طلاق داد. عمر بن خطاب ﷺ از رسول خدا ﷺ در این باره پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگه دارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می گردد

۱۸۵۱ - وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ. (بخاری: ۵۲۵۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: طلاقى که در دوران قاعدگی به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید.

باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟

۱۸۵۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُدْتِ بِعَظِيمِ الْحَقِّي بِأَهْلِكَ». (بخاری: ۵۲۵۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که دختر جون را نزد رسول الله ﷺ بردند و آنحضرت ﷺ خواست به او نزدیک شود، گفت: از تو به خدا، پناه می برم. رسول الله ﷺ به او فرمود: «به ذات بزرگی، پناه بردی. به خانواده ات، ملحق شو».

۱۸۵۳ — وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهَا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ ﷺ وَمَعَهَا دَائِيَّتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ نَفْسُكَ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ الْمَلَكَ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ. فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَقَالَ: «قَدْ عُدْتِ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ اكْسُهَا رَازِقَتَيْنِ، وَالْحَقِّهَا بِأَهْلِهَا» (بخاری: ۵۲۵۷)

ترجمه: در روایتی دیگر، ابواسید رضی الله عنه می گوید: دختر جون را در حالی که دایه اش او را همراهی می کرد، نزد رسول اکرم ﷺ بردند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را در اختیار من بگذار». دختر جون گفت: آیا ملکه، خود را در اختیار یکی از رعیت اش می گذارد؟ آنگاه، رسول اکرم ﷺ دست مبارک اش را بسوی او برد تا بر سرش بکشد و باعث آرامش وی گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه می برم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «به پناهگاه بزرگی، پناه بردی». سپس آنحضرت ﷺ نزد ما آمد و فرمود: «ای ابواسید! دو پارچه کتانی بلند سفید رنگ به او بده و او را به خانواده اش برسان».

باب (۳): کسی که سه طلاق را جائز می داند

۱۸۵۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً رِفَاعَةَ الْقُرْظِيَّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبِتَّ طَلَاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْقُرْظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكَ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَيَّ رِفَاعَةَ؟ لَا حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتِكَ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». (بخاری: ۵۲۶۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: همسر رفاعه قرظی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعی داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج کردم. اما وی، چیزی مانند ریشه لباس دارد (قدرت همبستری ندارد). رسول الله ﷺ فرمود: «شاید می خواهی نزد رفاعه برگردی؟ تا زمانی که عبدالرحمن از تولدت نبرده است و تو از او لذت نبرده ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

باب (۴): «چرا آنچه را که خداوند برایت حلال ساخته است حرام می نمایی؟»
 ۱۸۵۵ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحُلُوءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْتُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ. فَغَرَّتْ فَسَأَلَتْ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةً مِنْ قَوْمِهَا عَكَّةً مِنْ عَسَلٍ. فَسَقَتِ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَتَحْتَالَنَّ لَهُ. فَقُلْتُ لِسُودَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْتُو مِنْكَ، فَإِذَا دَنَا مِنْكَ فَقُولِي: أَكَلْتُ مَعَاظِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: لَا. فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: سَقَتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ. فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعَرْفُطَ. وَسَأَقُولُ ذَلِكَ. وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَلِكَ. قَالَتْ: تَقُولُ سُودَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتَنِي بِهِ فَرَفَّا مِنْكَ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سُودَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكَلْتُ مَعَاظِيرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ:

جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةٌ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَا. قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي. (بخاری: ۵۲۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ غسل و شیرینی را دوست داشت. و هنگامی که از نماز عصر برمی گشت، نزد همسرانش می رفت و با آنان، خوش و بش می کرد. روزی، نزد حفصه دختر عمر رفت و بیش از حد معمول، نزد او ماند. پس غیرتم به جوش آمد و علت را جویا شدم. گفتند: زنی از خویشاوندان حفصه، یک مشکک غسل به او اهداء نموده است. پس او قدری از آن غسل را به رسول خدا ﷺ داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا که حيله ای بکار خواهم برد. لذا به سوده دختر زعمه گفتم: هنگامی که رسول خدا ﷺ نزد تو آمد، به او بگو: آیا مغفیر (صمغ گیاه بد بو) خورده ای؟ او به تو خواهد گفت: «خیر». پس به او بگو: این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداری غسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهای آن، از گل درخت مغفیر، تغذیه نموده اند. من هم همین سخنان را به او خواهم گفت. تو هم ای صفیه! همین سخنان را به او بگو. عایشه رضی الله عنها می گوید: سوده رضی الله عنها گفت: بخدا سوگند، به محض اینکه رسول خدا ﷺ کنار دروازه ایستاد، از ترس تو، خواستم رشته کلام را بدست بگیرم و سخن بگویم.

بهر حال، هنگامی که رسول خدا ﷺ به او نزدیک شد، سوده گفت: ای رسول خدا! آیا مغفیر خورده ای؟ فرمود: «خیر». سوده گفت: پس این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ فرمود: «حفصه، مقداری غسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهای آن، از گل درخت مغفیر، تغذیه نموده اند. هنگامی که نزد من آمد، من هم همین سخنان را به او گفتم. و هنگامی که نزد صفیه رفت، او نیز به ایشان، همین سخنان را گفت. پس زمانی که دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: ای رسول خدا! آیا برایت قدری غسل نیاورم؟ فرمود: «نیازی به آن ندارم». عایشه می گوید: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پیامبر اکرم ﷺ را از آن غسل، محروم ساختیم. گفتم: ساکت باش.

باب (۵): خلع و چگونگی طلاق در آن، و این گفته خداوند متعال که می فرماید: «جایز نیست آنچه را که به همسرانان داده اید، پس بگیرید»

۱۸۵۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةً ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ مَا أَعْتَبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلَا دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتُرَدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيثَهُ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْبَلِ الْحَدِيثَ، وَطَلِّقِيهَا تَطْلِيقَةً.» (بخاری: ۵۲۷۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: همسر ثابت بن قیس نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! از اخلاق و دیانت ثابت بن قیس گلیایه ندارم. ولی من مسلمانم و دوست ندارم که ناسپاسی کنم. (نمی خواهم با او زندگی نمایم) رسول الله ﷺ فرمود: «آیا باغ اش را به او بر می گردانی؟» گفت: بلی. آنحضرت ﷺ خطاب به ثابت بن قیس فرمود: «باغ را قبول کن و او را یک طلاق بده.»

باب (۶): سفارش پیامبر اکرم ﷺ درباره شوهر بریره

۱۸۵۷ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ: مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلَا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثِ بَرِيرَةَ؟ وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا؟» فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتَهُ.» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ.» قَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. (بخاری: ۵۲۸۳)

ترجمه: همچنین ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده ای بنام مغیث بود، می بینم که به دنبال بریره می دود و گریه می کند و اشک هایش بر محاسن اش می غلطد. نبی اکرم ﷺ خطاب به عباس فرمود: «ای عباس! آیا از محبت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی کنی؟» سرانجام، نبی اکرم ﷺ به بریره فرمود: «چقدر خوب است

اگر به زندگی با او ادامه دهی». بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت می کنم». بریره گفت: نیازی به او ندارم.

باب (۷): لِعَان

۱۸۵۸ — عَنْ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْحِجَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا. (بخاری: ۵۳۰۴)

ترجمه: سهل می گوید: رسول الله ﷺ با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود».

باب (۸): اگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست

۱۸۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدٌ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا؟» قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَتَى ذَلِكَ؟» قَالَ: لَعَلُّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». (بخاری: ۵۳۰۵)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب پسر بچه ای سیاه رنگ شده ام؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: بلی. فرمود: «چه رنگی دارند؟» گفت: قرمز هستند. فرمود: «آیا در میان آنها، شتر خاکستری هم وجود دارد؟» گفت: بلی. فرمود: «این شتر خاکستری از کجا آمده است؟» گفت: شاید به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است. آنحضرت ﷺ فرمود: شاید این فرزند هم به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است».

باب (۹): توبه دادن کسانی که لِعَان کرده اند

۱۸۶۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي حَدِيثِ الْمُتْلَاعَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُتْلَاعَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: مَالِي؟ قَالَ: «لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا

اسْتَحْلَلْتِ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَلِكَ أَبْعَدُ لَكَ». (بخاری: ۵۳۱۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما در ماجرای دو نفری که با یکدیگر لعان کردند، می گوید: نبی اکرم ﷺ به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما یکی از شما دروغ می گوید. تو (ای شوهر) پس از این، هیچ حقی بر این زن نداری». مرد گفت: تکلیف مالم (که به عنوان مهریه پرداخت نموده ام) چه می شود؟ فرمود: «چیزی به تو نمی رسد. زیرا اگر تو در مورد او راست گفته ای، مالت در مقابل همبستر شدن، از آن اوست. و اگر دروغ گفته ای، به طریق اولی، چیزی به تو نمی رسد».

باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است

۱۸۶۱ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً تُوفِّيَ زَوْجُهَا، فَحَشُّوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ. فَقَالَ: «لَا تَكْحَلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلَاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلُ، فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بَبْعَرَةٍ. فَلَا حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخاری: ۵۳۳۹)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: شوهر زنی فوت کرد و بیم آن می رفت که چشمانش را از دست بدهد. خویشاوندانش نزد رسول الله ﷺ آمدند و از ایشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نباید سرمه استعمال کند. اگر در دوران جاهلیت، شوهر یکی از شما فوت می کرد، در بدترین لباسها و یا در بدترین خانه هایتان بصری بردید و پس از گذشت یکسال و عبور سگی از آنجا، سرگینی پرتاب می کردید. و بعد از آن، غسل کرده و استفاده از زیورآلات برای شما حلال می شد. پس این زن، حق ندارد تا زمانی که چهار ماه و ده روز، سپری نشده است از سرمه، استفاده کند».

۶۲ - کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده

۱۸۶۲ - عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً». (بخاری: ۵۳۵۱)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مسلمان، به نیت ثواب به خانواده اش، انفاق نماید، برایش صدقه، محسوب می شود».

۱۸۶۳ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمَسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ». (بخاری: ۵۳۵۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می کند، مانند کسی است که در راه خدا، جهاد می نماید و یا مانند کسی است که شب ها را در عبادت بسر می برد و روزها را روزه می گیرد».

باب (۱): ذخیره کردن قوت یک سال خانواده

۱۸۶۴ - عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَيَحْسِبُ لِأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ. (بخاری: ۵۳۵۷)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خرماهای نخلستان بنی نظیر را می فروخت و توشه ی یک سال خانواده اش را ذخیره می کرد.

۶۳ - کتاب آداب غذا خوردن

۱۸۶۵ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ. فَلَقِيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ. فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِرُوحِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ. فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَائِمٌ عَلَيَّ

رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ!» فَقُلْتُ: لَبَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي. فَأَنْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنِ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي، فَصَارَ كَالْقِدْحِ. قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَقْرَأْتُكَ الْآيَةَ وَلَأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ. (بخاری: ۵۳۷۵)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: به شدت، گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ را دیدم و از او خواستم که یکی از آیات قران کریم را برایم بخواند. او آیه را برایم خواند و وارد منزل اش شد. اندکی، راه رفتم. اما از شدت گرسنگی، با چهره، به زمین افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را دیدم که بالای سرم ایستاده است. آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «ای ابوهریره! گفتم: لیبک ای رسول خدا! آماده ی خدمتم. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دستم را گرفت و مرا بلند کرد و چون مشکل ام را دانست، مرا به خانه اش برد و دستور داد تا برایم کاسه ای شیر بیاورند. من از آن شیر نوشیدم. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «ای اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوشیدم. بار دیگر، فرمود: «بنوش». بار دیگر هم نوشیدم تا اینکه شکم ام مانند تیر، راست شد.

ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: آنگاه، عمر را دیدم و ماجرا را برایش باز گو نمودم و به او گفتم: ای عمر! خداوند، این کار را به کسی سپرد که از تو برای انجام آن، مستحق تر بود. به خدا سوگند، در حالی آن آیه را از تو پرسیدم که بهتر از تو آنرا می دانستم. عمر رضی اللہ عنہ گفت: به خدا سوگند، اگر تو را به خانه می بردم، (و به تو چیزی می دادم) برایم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود.

باب (۱): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

۱۸۶۶ — عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، وَكَانَتْ يَدِي تَطْبِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم: «يَا

غُلَامٌ، سَمَّ اللّٰهَ، وَكُلُّ بَيْمِينِكَ، وَكُلُّ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ.
(بخاری: ۵۳۷۶)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه می گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می زد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

باب (۲): خوردن تا سیر شدن

۱۸۶۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوفِّيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حِينَ شَبَعْنَا مِنَ الْأَسْوَدَيْنِ، التَّمْرِ وَالْمَاءِ. (بخاری: ۵۳۸۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله زمانی فوت کرد که ما از دو چیز سیاه یعنی آب و خرما سیر می شدیم.

باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره

۱۸۶۸ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلَا شَاةً مَسْمُوطَةً، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخاری: ۵۳۸۵)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله هرگز نان لواش و بزغاله تنورچه نخورد تا اینکه به دیدار خدا شتافت .

۱۸۶۹ — وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَكَلَ عَلَى سُكْرُجَةٍ قَطُّ، وَلَا خُبْزٍ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلَا أَكَلَ عَلَى حِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقِتَادَةَ: فَعَلَامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفْرِ. (بخاری: ۵۳۸۶)

ترجمه: در روایتی دیگر، انس رضی الله عنه می گوید: سراغ ندارم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در ظرفهای کوچک و تشریفاتی، غذا بخورد و یا نان نازک (لواش) برایش پخته شود و یا اینکه روی میزهای نهارخوری، غذا بخورد.

مردم از قناده که یکی از راویان حدیث است، پرسیدند: پس روی چه چیزی غذا می خوردند؟ گفت: روی سفره.

باب (۴): غذای یک نفر برای دو نفر، کافی است

۱۸۷۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «طَعَامُ الْاِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ». (بخاری: ۵۳۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر، کافی است».

باب (۵): مؤمن در یک معده، غذا می خورد

۱۸۷۱ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ لَا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمَسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَذْخَلَتْ رَجُلًا يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لَا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (بخاری: ۵۳۹۳)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: تا وقتی که مسکینی نمی آوردند که با او غذا بخورد، غذا نمی خورد. نافع می گوید: مردی را آوردم تا با وی، غذا بخورد. آن مرد، بسیار غذا خورد. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ای نافع! دوباره او را نزد من نیاور. شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده».

باب (۶): تکیه دادن و غذا خوردن

۱۸۷۲ — عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه: قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لَا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِيٌّ». (بخاری: ۵۳۹۹)

ترجمه: ابو جحیفه رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله به مردی که آنجا نشسته بود، فرمود: «من تکیه داده، غذا نمی خورم».

باب (۷): پیامبر اکرم ﷺ از هیچ غذایی، ایراد نگرفت

۱۸۷۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِذِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ. (بخاری: ۵۴۰۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هرگز نبی اکرم ﷺ از غذایی، ایراد نگرفت. اگر مورد علاقه اش بود، می خورد و گرنه، آنرا ترک می کرد.

باب (۸): فوت کردن جو

۱۸۷۴ — عَنْ سَهْلِ رضی الله عنه: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ النَّعْيَ؟ قَالَ: لَا. فَقِيلَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لَا. وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ. (بخاری: ۵۴۱۰)

ترجمه: از سهل رضی الله عنه پرسیدند: آیا شما در زمان نبی اکرم ﷺ آرد سفید خالص دیدید؟ گفت: خیر. دوباره پرسیدند: آیا آرد جو را غربال می کردید؟ گفت: خیر، بلکه آنرا فوت می کردیم.

باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می خوردند

۱۸۷۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمْرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمْرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشْفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي. (بخاری: ۵۴۱۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ میان یارانش، خرما تقسیم نمود و به هر نفر، هفت عدد خرما داد. به من نیز هفت خرما، عنایت فرمود که یکی از آنها خشک و نامرغوب بود. من از سایر خرماها، آنرا بیشتر پسندیدم. زیرا جویدن آن، دشوار بود (و بیشتر در دهانم می ماند).

۱۸۷۶ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَدَعَاؤُهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ.
(بخاری: ۵۴۱۴)

ترجمه: همچنین روایت است که ابوهریره رضی الله عنه از کنار گروهی گذشت که جلوی آنان، گوسفندی کباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابوهریره رضی الله عنه امتناع ورزید و گفت: رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو، سیر نخورد.

۱۸۷۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلَاثَ لَيَالٍ تَبَاعًا حَتَّى قُبِضَ. (بخاری: ۵۴۱۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنهما می گوید: اهل بیت محمد ﷺ از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا هنگام وفات، سه شب پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند.

باب (۱۰): تلبینه

۱۸۷۸ — وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَحَاصَّتْهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطَبَخَتْ، ثُمَّ صَنَعَ تَرِيدٌ، فَصَبَّتِ التَّلْبِينَةَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجَمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزَنِ». (بخاری: ۵۴۱۷)

ترجمه: همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می کرد و بهمین مناسبت، زنان جمع می شدند و سپس پراکنده می گشتند و فقط افراد بسیار نزدیک اش باقی می ماندند، دستور می داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس و شیر و عسل) پخته شود و نان ترید، فراهم گردد و از آن آش، روی آن بریزند. سپس می گفت: از آن بخورید. زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بین رفتن حزن و اندوه می گردد».

باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای

۱۸۷۹ — عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، وَلَا الدِّيَابَجَ، وَلَا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۵۴۲۶)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید و در ظرفها و کاسه های ساخته شده از طلا و نقره، غذا نخورید. زیرا این چیزها در دنیا، از آن کفار، و در آخرت، از آن ما خواهند بود».

باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می کند

۱۸۸۰ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أَبُو شُعَيْبٍ وَكَانَ لَهُ غُلَامٌ لَحَامٌ. فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذْنْتُ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتُهُ». قَالَ: بَلْ أَذْنْتُ لَهُ. (بخاری: ۵۴۳۴)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: مردی از انصار به نام ابوشعیب، برده ای قصاب داشت. روزی به برده اش گفت: غذایی تهیه کن. زیرا می خواهم رسول الله صلی الله علیه و آله را با چهار نفر دیگر، دعوت نمایم. (او نیز غذایی تهیه کرد). آن مرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز با آنان آمد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ابوشعیب گفت: «شما پنج نفر را دعوت نمودید ولی این مرد نیز با ما آمد. پس می توانی به او اجازه بدهی و یا اجازه ندهی». ابو شعیب گفت: به او اجازه دادم.

باب (۱۳): خوردن خرماي تازه با خیار

۱۸۸۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ الرُّطْبَ بِالْقَثَاءِ. (بخاری: ۵۴۴۰)

ترجمه: عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که خرماى تازه را همراه خیار، میل می فرمود.

باب (۱۴): خرماى تازه و خرماى خشك

۱۸۸۲ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسَلِّفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِحَابِرِ الْأَرْضِ الَّتِي بَطَرِيقِ رُومَةَ. فَجَلَسْتُ، فَخَلَا عَامًا فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجِدَادِ، وَلَمْ أَجِدْ مِنْهَا شَيْئًا. فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «امشوا نَسْتَنْظِرُ لِحَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاءُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ. فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ! لَا أَنْظِرُهُ. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ، فَأَبَى. فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطْبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ. ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ؟» فَأُخْبِرْتُهُ. فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةِ أُخْرَى، فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ. فَقَامَ فِي الرُّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةِ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ! جُدِّ وَأَقْضِ». فَوَقَّفَ فِي الْجِدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِنْهُ. فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ. فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخاری: ۵۴۴۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: یک نفر از یهود مدینه تا فصل چیدن خرما به من خرما قرض می داد. گفتمی است که باغ من در مسیر چاه رومه قرار داشت. در یکی از سالها، نخل هایم ثمر نداد. هنگام چیدن محصول، آن شخص یهودی نزد من آمد. حال آنکه در آن سال، من هیچ محصولی برداشت نکرده بودم. لذا از او تا سال آینده، مهلت می خواستم. اما او نمی پذیرفت. ماجرا به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید. آن حضرت ﷺ به یارانش گفت: «برویم تا از آن شخص یهودی برای جابر، مهلت بگیریم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان می گفت: ای ابوالقاسم! به او مهلت

نمی دهم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ اصرار او را دید، برخاست و در میان نخل های خرما، گشتی زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. سپس من برخاستم و اندکی خرما آوردم و جلوی نبی اکرم ﷺ گذاشتم. آن حضرت ﷺ از آن خرما خورد. سپس فرمود: «ای جابر! سایبان کجاست؟» من آن را به نبی اکرم ﷺ نشان دادم. فرمود: «چیزی در آن، پهن کن». من نیز چیزی، پهن کردم. رسول خدا ﷺ وارد آن شد و خوابید. سپس بیدار شد. من یک مشت، خرما را دیگر، برایش آوردم. آن حضرت ﷺ نیز قدری از آنها خورد و بار دیگر برخاست و با آن شخص یهودی، صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. پیامبر اکرم ﷺ برای بار دوم، در میان درختهای خرما، گشتی زد. آنگاه فرمود: «ای جابر! خرماها را بچین و قرض ات را ادا کن». و هنگام چیدن، خودش نیز آنجا ایستاد. من به اندازه ای از آن نخل ها، خرما چیدم که قرض ام را ادا کردم و مقداری هم باقی ماند. سپس براه افتادم تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: «گواهی می دهم که من، پیامبر خدا هستم».

باب (۱۵): خرمای عجوه

۱۸۸۳ — عَنْ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ

تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمْ وَلَا سِحْرٌ». (بخاری: ۵۴۴۵)

ترجمه: سعد رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که هر روز صبح، هفت عدد خرمای عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) بخورد، در آن روزها، زهر و جادو به او ضرری نمی رساند».

باب (۱۶): لیسیدن انگستان

۱۸۸۴ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ

أَحَدُكُمْ فَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». (بخاری: ۵۴۵۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آنرا پاک نکند».

باب (۱۷): دعای بعد از غذا

۱۸۸۵ — عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا». (بخاری: ۵۴۵۸)

ترجمه: ابو امامه رضي الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم سفره اش را جمع می کرد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا». یعنی حمد و سپاس بسیار، مبارک، خالص و پاک از آن پروردگار ما؛ خدا؛ است که نعمت هایش برگردانیده نمی شود و پایان ناپذیر است و انسان از او بی نیاز نمی باشد.

۱۸۸۶ — وَعَنْهُ رضي الله عنه فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلَا مَكْفُورٍ». (بخاری: ۵۴۵۹)

ترجمه: در روایتی دیگر، ابو امامه رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بعد از غذا خوردن، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلَا مَكْفُورٍ». یعنی حمد و ستایش از آن خدایی است که ما را کفایت کرده و سیراب نموده است و نعمت هایش برگردانیده نمی شود و مورد ناسپاسی قرار نمی گیرد.

باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید»

۱۸۸۷ — عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أَبِي بَنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَرُوسًا بَزِينَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ. ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا. فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ. فَرَجَعْتُ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ،

فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا. فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَأَنْزَلَ الْحِجَابُ. (بخاری: ۵۴۶۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: من از همه مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر می دانم تا جایی که ابی بن کعب رضی الله عنه از من در باره آن می پرسید. شایان ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه منوره، با زینب دختر حش رضی الله عنها ازدواج کرده بود و صبح روز عروسی، پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اینکه مردم برخاستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و عده ای از مردم نیز آنقدر همراه او نشستند که آنحضرت صلی الله علیه و آله برخاست و رفت. من نیز همراه ایشان رفتم تا اینکه به دروازه اتاق عایشه رضی الله عنها رسید. آنگاه به این گمان که آنها رفته اند، دوباره به خانه برگشتم. من نیز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جایشان، نشسته بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بار دوم برگشت. من نیز همراه او برگشتم تا اینکه به دروازه خانه عایشه رسید. سپس برگشت و من نیز همراه او برگشتم. این بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله میان من و خودش، پرده ای انداخت و حکم حجاب، نازل شد.

۶۴ - کتاب آداب عقیقه

باب (۱): نام گذاری مولود

۱۸۸۸ - عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: وَوُلِدَ لِي غُلَامٌ فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَتَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبُرَكَّةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ. (بخاری: ۵۴۶۷)

ترجمه: ابو موسی رضي الله عنه می گوید: صاحب فرزند پسری شدم. او را نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آوردم. آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را ابراهیم نامید. سپس خرمايي جوید و به کام اش مالید و برایش دعای برکت نمود و او را به من تحویل داد.

۱۸۸۹ - عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ. تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ الْهَجْرَةِ، وَزَادَ هُنَا: فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لِأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرْتَكُمْ، فَلَا يُوَلَّدُ لَكُمْ. (بخاری: ۵۴۶۹)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما بدنیا آمد... حدیث در گذشته بیان شد (که او را نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آوردم. پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم خرمايي جوید و آنرا در دهان کودک گذاشت و برایش دعای برکت نمود). اسماء در این حدیث می افراید: مسلمانان از متولد شدن عبدالله، بسیار خوشحال شدند زیرا به آنها گفته بودند که یهودیها برای شما جادو کرده اند و شما صاحب فرزند، نخواهید شد.

باب (۲): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه

۱۸۹۰ - عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «مَعَ الْغُلَامِ عَقِيْقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الْأَذَى». (بخاری: ۵۴۷۱)

ترجمه: سلمان بن عامر ضبی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «با متولد شدن هر پسری، عقیقه ای وجود دارد. پس برایش گوسفندی، ذبح کنید و او را تمیز نمایید». (غسل اش دهید و سرش را بتراشید).

باب (۳): فَرَع

۱۸۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا فَرَعٌ، وَلَا عَتِيرَةٌ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ التَّنَاجِ كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاعِيهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. (بخاری: ۵۴۷۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فرع و عتیره ای، وجود ندارد». شایان ذکر است که فرع، به اولین حمل حیوان می گفتند که آنرا برای طاغوت هایشان (بتها) ذبح می کردند و عتیره، حیوانی بود که آنرا در ماه رجب، ذبح می کردند.

۵۶ - کتاب ذبح و شکار

باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن

۱۸۹۲ - عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَهُوَ وَقَيْدٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخْذَهُ مَعَهُ وَقَدْ قَتَلَهُ، فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ». (بخاری: ۵۴۷۵)

ترجمه: عدی بن حاتم رضي الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلى الله عليه وسلم در مورد شکاری که با تیر بدون پر، شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آنرا بخور. در غیر این صورت، آن شکار به گوسفندی می ماند که با چوب، کشته شده باشد». (خوردن آن، جایز نیست).

همچنین از رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره حکم شکار سگ، پرسیدم. فرمود: «شکاری را که برای تیر نگه داشت، آنرا بخور. زیرا گرفتن سگ، مانند ذبح کردن است. ولی اگر با سگ یا سگهایت، سگ دیگری را دیدی و بیم آن می رفت که آن سگ، شکار را گرفته و کشته باشد، آنرا نخور. زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته ای نه سگ دیگر».

باب (۲): شکار کردن به وسیله تیر و کمان

۱۸۹۳ - عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسَيْنِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آيَاتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلِّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلِّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ

أَهْلُ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا
وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدَّتْ بِقَوْسِكَ فذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ
الْمُعَلَّمِ فذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكَتْ ذَكَاتَهُ
فَكُلْ». (بخاری: ۵۴۷۸)

ترجمه: ابو ثعلبه خُشَنی رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود و نصاری) زندگی می کنیم. آیا می توانیم در ظرفهایشان، غذا بخوریم؟ همچنین در سرزمین ما شکار، زیاد است و من با کمانم و سگ تربیت یافته ام و غیر تربیت یافته ام، شکار می کنم. خوردن کدامیک از این شکارها برایم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالی که درباره اهل کتاب پرسیدی، باید بگویم که اگر ظرفهای دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر این صورت، ظرفهای آنان را بشوید و در آنها، غذا بخورید. حیوانی را که با کمان ات شکار می کنی و هنگام شکار کردن، بسم الله می گویی، بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته ات شکار می کنی، بخور».

باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ

۱۸۹۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْفَلٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لَا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ، وَلَا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَنْفَقُ الْعَيْنَ». ثُمَّ رَأَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ؟ لَا أَكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا. (بخاری: ۵۴۷۹)

ترجمه: از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه روایت است که او مردی را دید که سنگ ریزه پرتاب می کند. به او گفت: سنگ ریزه، پرتاب نکن. زیرا رسول الله ﷺ از این کار، منع فرمود و یا این کار را ناپسند می دانست و فرمود: «با پرتاب سنگریزه، نه کسی می تواند، شکار کند و نه به دشمن، آسیبی برساند. ولی چه بسا که باعث شکستن دندانهای شود و چشمی را کور کند».

پس از مدتی، باز هم همان شخص را دید که سنگریزه پرتاب می کند. به او گفت: به تو می گویم: رسول خدا ﷺ از پرتاب سنگریزه، منع فرمود یا آنرا ناپسند می دانست. باز هم سنگریزه پرتاب می کنی؟! فلان مدت، با تو سخن نخواهم گفت.

باب (۴): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله

۱۸۹۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ افْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ». (بخاری: ۵۴۸۰)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمال اش، کاسته می شود».

باب (۵): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند

۱۸۹۶ — عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَقَدَّمَ قَرِيْبًا وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ». (بخاری: ۵۴۸۵)

ترجمه: روایت عدی بن حاتم رضی الله عنهما چند حدیث قبل، بیان شد. در این روایت، می گوید: نبی اکرم ﷺ در ادامه آن، فرمود: «اگر بسوی شکاری، تیر اندازی کردی و بعد از یک یا دو روز، آنرا یافتی و فقط اثر تیر تو بر آن وجود داشت، آنرا بخور. ولی اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور».

باب (۶): خوردن ملخ

۱۸۹۷ — عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ. (بخاری: ۵۴۹۵)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: هفت یا شش غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم و با ایشان، ملخ می خوردیم.

باب (۷): نحر کردن و ذبح نمودن

۱۸۹۸ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ. (بخاری: ۵۵۱۲)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ اسبی را نحر کردیم^۱ و خوردیم.

باب (۸): مثله کردن و هدف قرار دادن حیوان

۱۸۹۹ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ مَرَّ بِنَفَرٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا. فَلَمَّا رَأَوْهُ تَفَرَّقُوا عَنْهَا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا. (بخاری: ۵۵۱۵)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان از کنار تعدادی می گذشت که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیر اندازی می کردند. هنگامی که ابن عمر رضی الله عنهما را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ کسی را که چنین کاری بکند، نبی اکرم ﷺ لعنت نموده است.

۱۹۰۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي رِوَايَةٍ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ مَثَّلَ بِالْحَيَوَانَاتِ.

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما در روایتی دیگر، می گوید: نبی اکرم ﷺ کسی را که حیوانات زنده را مثله کند (اعضایش را قطع کند) لعنت نمود.

^۱ - نحر کردن به معنای بریدن رگها و گلوی حیوان از کنار سینه ی آن است که شتر معمولا اینگونه ذبح می شود.

باب (۹): گوشت مرغ

۱۹۰۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَأْكُلُ دَجَاجًا.

(بخاری: ۵۵۱۷)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم را دیدم که گوشت مرغ، میل می فرمود.

باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۹۰۲ — عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي

نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ. (بخاری: ۵۵۳۰)

ترجمه: ابوثعلبه رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم از خوردن گوشت حیوانات درنده، منع

فرمود.

باب (۱۱): مُشَك

۱۹۰۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ

وَالسَّوِّءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». (بخاری: ۵۵۳۴)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند

حامل مُشک و دمنده دَمِ آهنگر است. حامل مُشک یا به تو مُشک می دهد یا از او می خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشام ات می رسد. و دمنده ی دَمِ آهنگر یا لباسهایت را می سوزاند و یا بوی بد آن، به مشام ات می رسد.»

باب (۱۲): نشانه گذاری بر صورت

۱۹۰۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أَنْ تُضْرَبَ

الصُّورَةُ. (بخاری: ۵۵۴۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ از زدن به صورت، منع فرمود. (بدین جهت، ابن عمر رضی الله عنهما نشانه گذاری بر صورت را ناپسند می دانست).

۶۶ - کتاب آداب قربانی

باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی

۱۹۰۵ - عَنْ سَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ، فَلَا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةِ وَبَقِيَّ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامَ الْمُقْبِلُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا».

(بخاری: ۵۵۶۹)

ترجمه: سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس از شما قربانی کرده است، نباید صبح روز سوم، چیزی از آن، در خانه اش، باقی بماند». سال بعد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مانند سال گذشته، عمل کنیم؟ فرمود: «بخورید و به دیگران نیز بخورانید و ذخیره کنید. سال گذشته، مردم دچار قحط سالی شده بودند لذا خواستم که به آنها کمک کنید».

۱۹۰۶ - عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى الْعِيدَ يَوْمَ الْأَضْحَى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمَ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَيَوْمَ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ». (بخاری: ۵۵۷۳)

ترجمه: از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که ایشان نماز عید قربان را قبل از ایراد خطبه اقامه نمود. سپس برای مردم، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای مردم! همانا رسول خدا ﷺ شما

را از روزه گرفتن این دو عید، منع فرمود. زیرا یکی از آندو، روز عید فطر است که شما روزه هایتان را افطار می کنید. و دیگری، روزی است که شما قربانی هایتان را می خورید.

۶۷ - کتاب نوشیدنیها

۱۹۰۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الْآخِرَةِ».
(بخاری: ۵۵۷۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در دنیا شراب بنوشد و از آن، توبه نکند، از شراب آخرت، محروم خواهد شد».

۱۹۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ».
(بخاری: ۵۵۷۸)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب، مؤمن نیست و سارق هم هنگام سرقت، مؤمن نیست».

۱۹۰۹ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ أَيْضًا: «وَلَا يَنْتَهَبُ نَهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ».
(بخاری: ۵۵۷۸)

ترجمه: در روایتی دیگر از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «و همچنین چپاولگری که مال با ارزشی را غارت می کند که مردم به آن، چشم دوخته اند، هنگام چپاول، مؤمن نیست».

باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می شود

۱۹۱۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيدُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (بخاری: ۵۵۸۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ درباره شراب عسل که مردم یمن از آن می نوشیدند، پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر شرابی که انسان را مست کند، حرام است».

۱۹۱۱ — عَنْ أَبِي عَامِرٍ الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَجِلُّونَ الْحِرَّ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَارِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيَبِيئُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمَسُخُ آخِرِينَ قَرَدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۵۵۹۰)

ترجمه: ابو عامر اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می دانند. همچنین افرادی خواهند آمد که در قلعه کوهها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می آورد، اگر مسکینی نزد آنان بیاید و از آنان، چیزی بخواهد، می گویند: فردا بیا. اما شب هنگام، خداوند آنها را هلاک می کند و کوه را بالای آنان، می اندازد. و گروهی دیگر را مسخ می کند و تا روز قیامت، به خوک و میمون، تبدیل می نماید».

باب (۲): گرفتن شیره خرما در ظرفهای عادی و سنگی

۱۹۱۲ — عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ أَمْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ وَهِيَ الْعُرُوسُ، قَالَتْ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمْرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. (بخاری: ۵۵۹۱)

ترجمه: از ابواسید ساعدی رضی الله عنه روایت است که او رسول خدا صلی الله علیه و آله را به جشن عروسی اش دعوت نمود. و همسرش که همان عروس بود، آنان را پذیرایی می کرد. (گفتنی است که این ماجرا قبل از نزول حجاب بود). و (بعدها) می گفت: آیا می دانید که با چه چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرایی کردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برایش در ظرفی که از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ایشان، پذیرایی نمودم).

باب (۳): اجازه استفاده از ظرفی که قبلاً استفاده از آنها، منع شده بود

۱۹۱۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْأَسْقِيَةِ قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً. فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْحَرِّ غَيْرِ الْمُرْفَتِ. (بخاری: ۵۹۹۳)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از نوشیدن در بعضی از ظرفها (که در آنها شراب ساخته می شد) منع فرمود، به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفتند: همه مردم به ظرفهای دیگر، دسترسی ندارند؟ آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد تا از کوزه هایی که قیر اندود نشده اند، استفاده کنند.

باب (۴): کسی که می گوید: نباید خرما را رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم مخلوط کرد

۱۹۱۴ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ. (بخاری: ۵۶۰۲)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از گرفتن شیره خرما رسیده و نارس بایکدیگر و همچنین از گرفتن شیره خرما و کشمش با یکدیگر، منع فرمود. پس شیره ی هر یک از آنها باید بطور جداگانه، گرفته شود.

باب (۵): نوشیدن شیر

۱۹۱۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ التَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا حَمْرَتُهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا». (بخاری: ۵۶۰۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ابوحمید یک لیوان شیر از منطقه تقیع آورد. رسول اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «آیا لیوان را نپوشانیدی؟ اگر چه یک قطعه چوب، روی آن می گذاشتی».

۱۹۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ: اللَّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاءُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَعْدُو بِإِنَاءٍ وَتُرُوحُ بِآخَرَ». (بخاری: ۵۶۰۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین صدقه، بخشیدن شیر شتر نوزا وگوسفند شیردهی است که هر صبح و شام، یک ظرف شیر می دهد».

باب (۶): نوشیدن شیر با آب

۱۹۱۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلَّا كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ. فَأَنْطَلِقُ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَأَنْطَلِقَ بِهِمَا فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. (بخاری: ۵۶۱۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ با یکی از یارانش (ابوبکر) نزد یک مرد انصاری رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبی وجود دارد که دیشب در مشک بوده است، برایمان بیاور. در غیر این صورت، با دهانمان از حوض، آب می نوشیم». آن مرد در حالی

که باغ اش را آبیاری می کرد و آب را از جایی به جایی دیگر، منتقل می ساخت، گفت: ای رسول خدا! مشک، آب دارد. شما به سایبان بروید. سپس آنها را به سایبان برد و در کاسه ای، آب ریخت و گوسفندش را در آن نوشید. آنگاه، رسول الله ﷺ از آن نوشید و در پایان، مردی که همراه ایشان آمده بود نیز از آن نوشید.

باب (۷): ایستاده آب نوشیدن

۱۹۱۸ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَتَى عَلِيَّ بَابَ الرَّحْبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدَهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَّ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. (بخاری: ۵۶۱۵)

ترجمه: از علی ابن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که ایشان به دروازه رحبه (در کوفه) آمد و ایستاده، آب نوشید و گفت: بعضی از مردم، آب نوشیدن را در حالت ایستاده، ناپسند می دانند در حالی که من نبی اکرم ﷺ را دیدم که ایستاده، آب نوشید همانگونه که شما مرا دیدید که ایستاده، آب نوشیدم.

۱۹۱۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ. (بخاری: ۵۶۱۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «نبی اکرم ﷺ از آب زمزم، ایستاده نوشید».

باب (۸): آب نوشیدن از دهانه مشک

۱۹۲۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاتِ الْأَسْقِيَةِ، يَعْنِي الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا. (بخاری: ۵۶۲۵)

ترجمه: ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: «رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه مشک، منع

فرمود».

۱۹۲۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الشَّرْبِ مِنْ فَمِ الْقَرْبَةِ أَوْ السَّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشْبَهُ فِي دَارِهِ. (بخاری: ۵۶۲۷)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم از نوشیدن آب از دهانه مشک، منع فرمود. و همچنین از اینکه شخص نگذارد تا همسایه چوب اش را بر دیوارش بگذرد، منع کرد.

باب (۹): نهي کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس

۱۹۲۲— عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلَاثًا. (بخاری: ۵۶۳۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم (هنگام نوشیدن آب) سه بار، تنفس می کرد.

باب (۱۰): ظرفهای نقره ای

۱۹۲۳— عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». (بخاری: ۵۶۳۴)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلى الله عليه وسلم؛ می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر کس در ظرف نقره ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می ریزد».

باب (۱۱): آشامیدن در لیوان

۱۹۲۴— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالَ: «اسْقِنَا يَا سَهْلُ». فَسَقَيْتُهُمْ فِي قَدَحٍ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ، ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (بخاری: ۵۶۳۷)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سقیفه بنی ساعده آمد و فرمود: «ای سهل! به ما آب بده». پس من در لیوانی، به ایشان، آب دادم.

راوی می گوید: سپس سهل آن لیوان را بیرون آورد و ما نیز در آن، آب نوشیدیم. سرانجام، عمر بن عبدالعزیز از او خواست تا آن لیوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشید.

۱۹۲۵ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ قَدَحَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ أَنَسٌ رضی الله عنه: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ فِيهِ حَلَقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلَقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ رضی الله عنه: لَا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَرَكَهُ. (بخاری: ۵۶۳۸)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که لیوان نبی اکرم صلی الله علیه و آله نزد او بود. پس - روزی - گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از چند بار، در این لیوان، آب دادم.

راوی می گوید: در آن لیوان، یک حلقه آهنی وجود داشت و انس می خواست به جایش یک حلقه طلائی و یا نقره ای بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چیزی را که رسول الله صلی الله علیه و آله ساخته است تغییر نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقی گذاشت.

۶۸ - کتاب مریض ها

باب (۱): آنچه درباره کفاره گناهان بیمار، آمده است

۱۹۲۶ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: ۵۶۴۲)

ترجمه: ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می بخشد. حتی خاری که به پایش می خلد» (باعث کفاره گناهانش می شود).

۱۹۲۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكْفَأُ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ».

(بخاری: ۵۶۴۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفاره گناهان اش می گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا می رسد و خداوند او را نابود می گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می شود).

۱۹۲۸ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ».

(بخاری: ۵۶۴۵)

ترجمه: همچنین ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به هر کس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می سازد».

باب (۲): شدت بیماری

۱۹۲۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

(بخاری: ۵۶۴۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: «کسی را ندیدم که بیماری اش از بیماری رسول الله ﷺ شدیدتر باشد».

۱۹۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ وَهُوَ يُوعَاكَ وَعَكَّا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَاكَ وَعَكَّا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلٌ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذَى إِلَّا حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». (بخاری: ۵۶۴۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: «در دوران بیماری نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در حالی که به شدت، تب بود، نزد ایشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب می شوید. شاید به این خاطر است که به شما دو پاداش می رسد؟ فرمود: «بلی، هر مسلمانی که به مصیبتی، گرفتار آید، خداوند گناهانش را می ریزد همانگونه که برگ درختان، می ریزند.»

باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود

۱۹۳۱ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتُ وَلَكَ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. (بخاری: ۵۶۵۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که به یکی از یارانش گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفت: بلی. ابن عباس گفت: این زن سیاه، نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: من بی هوش می شوم و برهنه می گردم. لذا نزد خداوند برایم دعا کن - تا این مشکل ام برطرف گردد... پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: اگر می خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می روی. و گرنه از خداوند می خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر می کنم. اما من برهنه می شوم. نزد خداوند، دعا کن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برایش دعا کرد تا برهنه نشود.

باب (۴): فضیلت کسی که بینایی اش را از دست بدهد

۱۹۳۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتِيهِ، فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ.
(بخاری: ۵۶۵۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده ام را با گرفتن چشم هایش، مورد آزمایش قرار دهم، در عوض آنها، به او بهشت عنایت می کنم.»

باب (۵): عیادت بیمار

۱۹۳۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُعَوِّدُنِي لَيْسَ بِرَأْكِبٍ بَعْلٍ وَلَا بِرِذْوُونٍ. (بخاری: ۵۶۶۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله بدون اینکه بر اسب و یا قاطری، سوار باشد (پیاده) به عیادت من آمد.

باب (۶): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است

۱۹۳۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: وَآرَأَسَاهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ذَلِكَ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ، فَأَسْتَغْفِرَ لَكَ، وَأَدْعُوَ لَكَ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَآرَأَسَاهُ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَطُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَظَلَلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرَّسًا بِيَعُضِ أَرْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «بَلْ أَنَا، وَآرَأَسَاهُ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّيَ الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَبَى اللَّهِ، وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ، وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». (بخاری: ۵۶۶۶)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: وای سرم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر اتفاقی برایت بیفتد و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت و دعا می کنم.» عایشه

رضی الله عنها گفت: ای وای، سوگند به خدا، گمان می کنم که تو مرگ ام را دوست داری و اگر اتفاقی بیفتد، در پایان روز، نزد یکی از همسران می روی و با او همبستر می شوی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه وای سرم. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش بفرستم و وصیت کنم تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آرزویی در سر پیوراند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی پذیرد. و مؤمنین هم بجز این، چیز دیگری را قبول نمی کنند».

باب (۷): آیا بیمار می تواند آرزوی مرگ کند؟

۱۹۳۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ مِنْ ضَرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَأَعْلًا، فَلْيُقِلِّ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (بخاری: ۵۶۷۱)

ترجمه: انس بن مالک می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می شود، آرزوی مرگ نکند. اما اگر چاره ای جز این ندارد، بگوید: خدایا! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامیکه مرگ به نفع من است مرا بمیران».

۱۹۳۶ — عَنْ خَبَابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُصْهُمْ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ، وَلَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ. (بخاری: ۵۶۷۲)

ترجمه: خباب که بدنش را هفت جا داغ کرده بود، می گوید: «یاران گذشته ما بدون اینکه دنیا از اجر و پاداش آنان بکاهد، رحلت کردند. اما ما به اندازه ای مال و دنیا به دست آورده ایم که جایی بجز خاک برای آن نمی یابیم (فقط در ساختن ساختمان از آن، استفاده می کنیم). و اگر نبی اکرم ﷺ ما را از تقاضای مرگ باز نمی داشت، دعای مرگ می کردم».

۱۹۳۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدُّوا وَقَارِبُوا، وَلَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ،

إِمًّا مُّحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمًّا مُّسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ». (بخاری: ۵۶۷۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی کند». صحابه گفتند: حتی شما را ای رسول خدا؟ فرمود: «نه، حتی مرا (هم وارد بهشت نمی کند) مگر اینکه فضل و رحمت الهی شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط و تفریط، در پیش بگیرید و میانه روی کنید و هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکنند. زیرا اگر نیکوکار است شاید به نیکی هایش بیفزاید. و اگر بدکار است، شاید از کارهایش توبه کند».

باب (۸): دعای عیادت بیمار

۱۹۳۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا». (بخاری: ۵۶۷۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد بیماری می رفت و یا بیماری را نزد او می آوردند، می فرمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا». یعنی ای پروردگار مردم! بیماری اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه بیماری ای باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد».

۶۹ - کتاب طب

باب (۱): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است

۱۹۳۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً». (بخاری: ۵۶۷۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هیچ بیماری ای را نیافریده مگر اینکه دواي آنرا نیز آفریده است».

باب (۲): شفا در سه چیز است

۱۹۴۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيْتَةِ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّْ». (بخاری: ۵۶۸۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شفا در سه چیز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولی من امتم را از داغ کردن، منع می کنم».

باب (۳): مداوا با عسل و این گفته خداوند متعال که می فرماید: «در عسل برای مردم، شفا وجود دارد»

۱۹۴۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَحْيِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّلَاثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَحْيِكَ، اسْقِهِ عَسَلًا». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ. (بخاری: ۵۶۸۴)

ترجمه: ابوسعید رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم، شکم درد و اسهال است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«به او عسل بده». برای سومین بار آمد. باز هم رسول خدا ﷺ فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بار دیگر آمد و گفت: به او عسل دادم (ولی شفا نیافت). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند راست گفته و شکم برادرت، دروغ گفته است (صلاحیت خوب شدن ندارد). به او عسل بده». این بار، به او عسل داد و شفا یافت.»

باب (۴): سیاه دانه (شونیز)

۱۹۴۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ». (بخاری: ۵۶۸۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سیاه دانه، علاج هر بیماری است بجز سام». پرسیدم: سام چیست؟ فرمود: «مرگ».

باب (۵): قطره بینی از عود هندی و عود دریایی

۱۹۴۳ — عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعَطُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرَةِ، وَيُلْدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ». (بخاری: ۵۶۹۳)

ترجمه: ام قیس دختر میحصن رضی الله عنها می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «این عود هندی را لازم بگیرید زیرا برای هفت بیماری، خوب است: برای گلو درد بچه ها در بینی چکانده می شود و برای بیماری ذات الریه در حلق، ریخته می شود». و بقیه حدیث، قبلا بیان گردید.

باب (۶): حجامت از بیماری

۱۹۴۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدِيثُ احْتِجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ تَقَدَّمَ. قَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ

الْحِجَامَةُ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ». وَقَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْعَمَزِ مِنَ الْعُدْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ». (بخاری: ۵۶۹۶)

ترجمه: روایت انس رضی الله عنه درباره اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله حجامت کرد و ابوطیبه از او خون گرفت، قبلا بیان گردید. او در پایان این روایت می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین دارو، حجامت و عود دریایی است». وهمچنین فرمود: «بخاطر درد گلو، انگشتان را در گلوئی کودکانتان فرو نبرید و آنان را شکنجه ندهید. بلکه از عود دریایی استفاده کنید».

باب (۷): کسیکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است

۱۹۴۵ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمْرُونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ. قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الْأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمَلَأُ الْأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلَأَ الْأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بَغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يَبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلَادُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَكْتُوبُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَالَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (بخاری: ۵۷۰۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «امت ها به من عرضه شدند. یک یا دو پیامبر گذشتند و گروهی همراه هر کدام از آنها بود. و پیامبری از آنجا گذشت که هیچکس همراهش نبود تا اینکه گروه بزرگی به من عرضه گردید. پرسیدم: اینها کیستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اینها موسی و قومش هستند. به افق نگاه کن. ناگهان دیدم که سیاهی بزرگی، افق را فرا گرفته است. سپس به کناره های آسمان اشاره کردند و به من گفتند: این طرف

و آن طرف را نگاه کن. دیدم که سیاهی بزرگی، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: این، امت تو است که هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت می شوند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه اش رفت بدون اینکه در این مورد به آنها توضیحی بدهد. آنگاه مردم با یکدیگر به گفتگو پرداختند و گفتند: ما کسانی هستیم که به خدا ایمان آوردیم و از پیامبرش اطاعت کردیم. پس ما بدون محاسبه وارد بهشت می شویم. یا اینکه آنها فرزندان ما هستند که در دوران اسلام، متولد شده اند. زیرا ما در دوران جاهلیت دنیا آمده ایم. سرانجام، بگو مگوی مردم در این زمینه، به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی خواهند، فال نمی گیرند، داغ نمی کنند و به پروردگارشان، توکل می نمایند». عکاشه بن مِحْصَن گفت: ای رسول خدا! آیا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلی». مردی دیگر برخاست و گفت: آیا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در این باره، عکاشه از تو سبقت گرفت».

باب (۸): جذام

۱۹۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَيْرَةَ، وَلَا هَامَةَ، وَلَا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْدُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ».

(بخاری: ۵۷۰۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، هامه و صفر، اصلاتی ندارند. و از فردی که مبتلا به جذام است بگریزید همانگونه که از شیر می گریزید».

توضیح: در دوران جاهلیت، مردم معتقد بودند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می کند. در این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ این نظر را رد کرد و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماریهای سرایت کننده مثل جذام، پرهیز کنید. زیرا اینگونه بیماریها به مشیت الهی و بر اساس سنت او، سرایت می کنند.

و اصالت نداشتن صفر، دو معنی دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت، حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخیر می انداختند و دیگر اینکه مردم معتقد بودند که در شکم، کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت در می آید و چه بسا که صاحب اش را می کشد و عربها آنرا از

بیماری گری هم واگیر تر می دانستند. گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند یعنی هیچیک اصالتی ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عربها خفاش و یا جغد را پرنده ای شوم می دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خانه کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می شود. و مفهوم دوم آن اینست که آنها معتقد بودند که استخوانهای میت و یا روح اش به پرنده ای تبدیل می شود. رسول اکرم ﷺ این اندیشه های باطل را رد کرد. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف).

باب (۹): صَفَرِ تَائِرِي نَدَارِد

۱۹۴۷ — وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الطُّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيَجْرُبُهَا، فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ». (بخاری: ۵۷۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه در روایتی دیگر، می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرایت بیماری، اصالتی ندارد، یک فرد بادیه نشین گفت: ای رسول خدا! پس چرا شترانم که در ریگستان بسر می برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه نزد شتران گر می آیند و در میان آنان می روند، گر می شوند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است؟»

باب (۱۰): بِيْمَارِي سِيْنِه پَهْلُو

۱۹۴۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَرْفُؤُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالْأُذُنِ. قَالَ أَنَسٌ: كُؤِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي. (بخاری: ۵۷۲۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از خانواده های انصار، اجازه داد تا مار گزیدگی و عقرب زدگی و درد گوش را دم کنند. انس رضی الله عنه می گوید: من چون ذات الریه

داشتم در زمان حیات رسول الله ﷺ داغ کردم. گفتمی است که انس بن نصر و زید بن ثابت در آنجا حضور داشتند که ابو طلحه مرا داغ کرد.

۱۹۴۹ — عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتْ الْمَاءَ فَصَبَّتُهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَبِيهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ. (بخاری: ۵۷۲۴)

ترجمه: روایت است که هرگاه، زنی را که تب داشت برای دعا نزد اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می آوردند، او مقداری آب برمی داشت و بر گریبان بیمار می ریخت و می گفت: رسول الله ﷺ به ما دستور می داد تا حرارت تب را با آب، پایین بیاوریم.

باب (۱۲): آنچه درباره طاعون آمده است

۱۹۵۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (بخاری: ۵۷۳۲)

ترجمه: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون برای هر مسلمان، شهادت بحساب می آید».

باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم

۱۹۵۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ. (بخاری: ۵۷۳۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد یا فرمود که برای چشم زخم، دم کنند.

۱۹۵۲ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةً، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ». (بخاری: ۵۷۳۹)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در خانه اش کینزی را دید که رنگ اش پریده بود. فرمود: «او را دم کنید. زیرا دچار چشم زخم شده است».

باب (۱۴): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است

۱۹۵۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقِيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (بخاری: ۵۷۴۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ اجازه داد تا هر فردی را که مار و یا عقرب، گزیده است، دم کنند.

باب (۱۵): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می کرد

۱۹۵۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنْ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي الرُّقِيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا». (بخاری: ۵۷۴۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام دم کردن می فرمود: «این خاک زمین ما و آب دهان یکی از ماست که با اجازه پروردگارمان، باعث بهبودی بیمارمان می شود».

باب (۱۶): فال گرفتن

۱۹۵۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا طَيْرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأَلُ». قَالَ: وَمَا الْفَأَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». (بخاری: ۵۷۵۵)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». پرسیدم: ای رسول خدا! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می شنود و آنرا به فال نیک می گیرد».

باب (۱۷): پیشگویی

۱۹۵۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُدَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِحَجَرٍ فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَتَقَلَّتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاحْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَضَى أَنْ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لَا شَرِبَ وَلَا أَكَلَ وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهَلَ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». (بخاری: ۵۷۵۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله میان دو زن از قبیله هذیل که با یکدیگر درگیر شده بودند، فیصله نمود. یکی از آنها، سنگی بسوی دیگری که حامله بود، پرتاب کرده و به شکم اش اصابت نموده و باعث مرگ جنین اش شده بود. پس شکایت نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز چنین داوری فرمود که خون بهایش را که یک دهم دیه است و برابر با ارزش یک برده و یا یک کنیز می باشد، به او پرداخت نماید. سپس ولی زنی که جریمه شد، گفت: چگونه برای کسی که نخورده و نیاشامیده و سخن نگفته و حیات نداشته است، جریمه پرداخت کنم؟ چنین کسی، خونبها ندارد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این شخص، برادر کاهنان است». (مثل آنها زبان آوری می کند).

باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند

۱۹۵۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ». (بخاری: ۵۷۶۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنرانی کردند. مردم از سخنان آنان، بسیار متأثر شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا بعضی از سخنان، سحراند».

باب (۱۹): واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد

۱۹۵۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَا يُورَدَنَّ مُرْرَضٌ عَلَى مُصِحٍّ». (بخاری: ۵۷۷۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هیچ کس نباید شتران بیمار را نزد کسی که شترانش سالم اند، ببرد».

باب (۲۰): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا

۱۹۵۹ — وَعَنْهُ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ حَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». (بخاری: ۵۷۷۸)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هر کس، خودش را از بالای کوهی بیندازد و خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم در آتش جهنم، سقوط می کند. و هر کس، با خوردن زهر، خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشید. و هر کس، با آهنی، خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم، آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شکم اش فرو خواهد برد».

باب (۲۱): اگر مگسی، در ظرف بیفتد

۱۹۶۰ — وَعَنْهُ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنْاءٍ أَحَدِكُمْ، فَلْيُعْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءٌ وَفِي الْآخَرِ دَاءٌ». (بخاری: ۵۷۸۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) یکی از شما افتاد، آنرا بطور کامل در آن، غوطه دهد. سپس، بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش، شفا و در دیگری، بیماری وجود دارد».

۷۰ - کتاب آداب لباس پوشیدن

باب (۱): لباسی که پایین تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود

۱۹۶۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فَفِي النَّارِ». (بخاری: ۵۷۸۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، ازارش پایین تر از شتالنگ هایش باشد، در جهنم است». (البته این زمانی است که بخاطر تکبر باشد. فتح الباری).

باب (۲): لباس گُلدار، نقش دار و عبا

۱۹۶۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَيَّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَلْبَسَهَا الْحَبْرَةَ. (بخاری: ۵۸۱۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: محبوب ترین پارچه نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای پوشیدن، بُردِ یمانی سبز رنگ بود.

۱۹۶۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ تُؤْفَى سُجِّيَ بِبُرْدٍ حَبْرَةٍ. (بخاری: ۵۸۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، با یک چادر سبز یمنی پوشانده شد.

باب (۳): لباس سفید

۱۹۶۴ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضٌ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدْ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغَمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. (بخاری: ۵۸۲۷)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و سلم رفتم و دیدم که پارچه ای سفید بر او کشیده شده و خوابیده است. بار دوم که نزد ایشان رفتم، بیدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده ای که لا اله الا الله بگوید و بر آن بمیرد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». دوباره پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». باز هم پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علی رغم خواست ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند».

راوی می گوید: هرگاه ابوذر رضی الله عنه این حدیث را بیان می کرد، می گفت: علی رغم خواست ابوذر.

باب (۴): پوشیدن حریر و نشستن روی آن

۱۹۶۵ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الْإِبْهَامِ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي: الْأَعْلَامَ. (بخاری: ۵۸۲۸)

ترجمه: عمر رضی الله عنه با اشاره دو انگشت کنار ابهام (سبابه و میانه) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از پوشیدن لباس ابریشمی مگر به این اندازه، منع فرمود.

ابو عثمان نهدی - که یکی از راویان حدیث است - می گوید: به نظر ما هدفش، گلدوزی حاشیه های لباس بود.

باب (۵): نشستن روی ابریشم

۱۹۶۶ — عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۵۸۳۴)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشید».

۱۹۶۷ — عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالذِّيَّاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ. (بخاری: ۵۸۳۷)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خوردن و نوشیدن در ظرفهای طلائی و نقره ای و همچنین از پوشیدن پارچه های ابریشمی و نشستن بر آنها، منع فرمود.

باب (۶): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می باشد

۱۹۶۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (بخاری: ۵۸۴۶)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (۷): کفشهای چرمی و غیره

۱۹۶۹ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری: ۵۸۵۰)

ترجمه: از انس رضی الله عنه پرسیدند: آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله با کفش هایش، نماز می خواند؟ گفت: بلی.

۱۹۷۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُحْفَهَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلَهُمَا جَمِيعًا». (بخاری: ۵۸۵۵)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود. یا هر دو کفش اش را بپوشد و یا پابرهنه، راه برود». ملاحظه: حدیث دیگری در این باب آمده که مؤلف، بخاطر طولانی و تکراری بودن مطالب، از آوردن آن خودداری کرده است. در آن حدیث، راوی می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله کفش چرمی پوشیده بود. (مترجم)

باب (۸): در آوردن کفش پای چپ

۱۹۷۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشَّمَالِ، لِيَكُنَ الْيَمْنَى أَوْلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ». (بخاری: ۵۸۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست کفش بپوشد، از سمت راست، شروع کند. و هرگاه، خواست بیرون بیاورد، از سمت چپ، آغاز نماید. پای راست باید در پوشیدن، اول، و در بیرون آوردن، آخر باشد».

باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسازد

۱۹۷۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلَا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَيَّ نَقْشِهِ». (بخاری: ۵۸۷۷)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتری نقره ای، ساخت و بر آن لفظ «محمد رسول الله» را منقش نمود و فرمود: «من انگشتری نقره ای ساختم و بر آن، لفظ «محمد رسول الله» را منقش نمودم. پس هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد».

باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می آورند، باید از خانه‌ها بیرون رانده شوند

۱۹۷۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخْتَلِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلَانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا. (بخاری: ۵۸۸۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ مردانی را که خود را به شکل زنان در می آورند و زنانی را که خود را به شکل مردان در می آورند، لعنت کرد و فرمود: «آنان را از خانه‌هایشان بیرون کنید». راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ فلانی، و عمر بن خطاب ﷺ هم فلانی را از خانه‌هایشان بیرون کردند.

باب (۱۱): گذاشتن ریش

۱۹۷۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفَرُّوا اللَّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ». (بخاری: ۵۸۹۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «با مشرکین، مخالفت کنید. ریشهایتان را بگذارید و سیبهایتان را کوتاه کنید».

باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر

۱۹۷۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبِغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاری: ۵۸۹۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهود و نصاری (سر و ریش‌هایشان را) رنگ نمی زنند. پس شما با آنان، مخالفت کنید». (رنگ بزیند باستانی رنگ سیاه)

باب (۱۳): موی مجعد

۱۹۷۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم رَجُلًا لَيْسَ بِالسَّبِطِ، وَلَا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقَيْهِ. (بخاری: ۵۹۰۵)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: موهای رسول الله صلى الله عليه وسلم نه لخت بود و نه مجعد. بلکه حالت دار بود و تا میان شانه و گوشه‌هایش می رسید.

۱۹۷۷ — عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرْ بَعْدَهُ، وَلَا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ. (بخاری: ۵۹۰۷)

ترجمه: انس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم دستها و پاهاى درشت، صورتی زیبا و پنجه‌هایی پهن داشت و من قبل و بعد از ایشان، فردی مانند او ندیدم.

باب (۱۴): تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

۱۹۷۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنِ الْقَرَعِ. (بخاری: ۵۹۲۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم از تراشیدن بخشی از موهای سر و ترک کردن بخشی دیگر، منع فرمود.

باب (۱۵): خوشبو زدن زن به شوهر

۱۹۷۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبَيْصَ الطَّيِّبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ. (بخاری: ۵۹۲۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم را با بهترین مواد خوشبویی که در دسترس داشت، معطر می ساختم تا جایی که درخشندگی مواد خوشبو را بر سر و ریش اش، مشاهده می نمودم.

باب (۱۶): رد نکردن عطر و مواد خوشبو

۱۹۸۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ لَا يُرَدُّ الطَّيِّبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَا يُرَدُّ الطَّيِّبَ. (بخاری: ۵۹۲۹)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت است که او مواد خوشبویی - را که به ایشان هدیه میدادند - رد نمی کرد. و معتقد بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز آنرا رد نمی کرد.

باب (۱۷): عطر مخلوط

۱۹۸۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالْإِحْرَامِ. (بخاری: ۵۹۳۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: با دستهای خود، به رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع هنگامیکه می خواست احرام ببندد و همچنین زمانی که از احرام بیرون آمد، مواد خوشبوی مخلوطی زد.

باب (۱۸): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت

۱۹۸۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّورَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». (بخاری: ۵۹۵۱)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا روز قیامت، کسانی را که این مجسمه ها را می سازند، عذاب می دهند و به آنها می گویند: آنچه را که خلق کرده اید، زنده کنید».

باب (۱۹): از بین بردن تصاویر

۱۹۸۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ: «وَلْيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». (بخاری: ۵۹۵۳)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم می گفت: «خداوند متعال می فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می کند تا مانند آفرینش من بیافریند. پس دانه ای گندم و یا مورچه ای بیافریند». و در روایتی دیگر فرمود: «پس دانه ای جو بیافریند».

۷۱ - کتاب ادب**باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق تر است؟**

۱۹۸۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (بخاری: ۵۹۷۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: شخصی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق تر است؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (۲): نباید کسی والدین اش را دشنام دهد

۱۹۸۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ: أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ

يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ». (بخاری: ۵۹۷۳)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یکی از بزرگترین گناهان کبیره، این است که شخص، پدر و مادرش را لعنت کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه شخص، پدر و مادرش را لعنت می کند؟ فرمود: «شخصی، پدر دیگری را دشنام می دهد و او در پاسخ، به پدر و مادرش، دشنام می دهد».

باب (۳): گناه قطع صلۀ رحم (پیوند خویشاوندی)

۱۹۸۶ — عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْحَنَّةَ قَاطِعٌ». (بخاری: ۵۹۸۴)

ترجمه: جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش، قطع را بطله می کند) وارد بهشت نمی شود».

باب (۴): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد کرد

۱۹۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ شَجَنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ». (بخاری: ۵۹۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «رحم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رحم می فرماید: هر کس، تو را وصل کند (حق خویشاوندی را بجای آورد) او را به خود، وصل خواهم کرد. و هر کس، تو را قطع کند (حق خویشاوندی را بجای نیاورد) با او قطع رابطه خواهم نمود».

باب (۵): حق خویشاوندی، رعایت گردد

۱۹۸۸ — عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله جَهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي بَيْضٍ لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبْلُهَا بِيَلَاهَا». (بخاری: ۵۹۹۰)

ترجمه: عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با صراحت تمام و صدای بلند می فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نیستند. بلکه خدا و مؤمنان نیکوکار، دوستان من هستند. البته من حق خویشاوندی آنان را آنطور که شایسته است، ادا می نمایم».

باب (۶): صلة رحم بخاطر جبران نیکی های دیگران نیست

۱۹۸۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنَّ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا». (بخاری: ۵۹۹۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وصل کننده واقعی پیوند خویشاوندی، کسی نیست که بخاطر جبران رابطه ای که خویشاوندانش با او دارند، صلة رحمی کند. بلکه کسی است که اگر دیگران با او قطع رابطه کنند، او رابطه برقرار نماید».

باب (۷): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان

۱۹۹۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: تُقَبَّلُونَ الصَّبِيَّانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَوْ أَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ». (بخاری: ۵۹۹۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما کودکان را نمی بوسیم. آیا شما می بوسید؟. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند، رحمت را از قلب ات بیرون آورده است، من نمی توانم برایت کاری انجام دهم».

۱۹۹۱ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ: قَدِمَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم سَبِيًّا، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبِيِّ قَدْ تَحَلَّبُ تُدِيهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبِيِّ أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَثْرُونَ هَذِهِ طَارِحَةٌ وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟ قُلْنَا: لَا، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَيَّ أَنْ لَا تَطْرَحَهُ. فَقَالَ: «لَلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدِهَا». (بخاری: ۵۹۹۹)

ترجمه: عمر بن خطاب رضي الله عنه می گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که از پستانهایش شیر می ریخت. ناگهان، در میان اسیران، چشم اش به کودکی افتاد. به محض اینکه او را دید، در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند و شروع به شیر دادنش کرد. نبی اکرم صلى الله عليه وسلم خطاب به ما فرمود: «آیا این مادر، فرزندش را در آتش می اندازد؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی اندازد. فرمود: «بدانید که خداوند، بر بندگانش از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است».

باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است

۱۹۹۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَأَحِمُ الْخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ». (بخاری: ۶۰۰۰)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرمود: «خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است. نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و یک قسمت اش را به زمین فرستاده است. و همین یک قسمت است که باعث مهربانی مخلوقات با یکدیگر می شود تا جایی که اسب، سم اش را بلند می کند که مبادا به کره اش آسیبی برسد».

باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو

۱۹۹۳ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخْدِهِ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَيَّ فَاخُذُهُ الْآخَرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا». (بخاری: ۶۰۰۳)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ مرا بر می داشت و بر روی زانویش می نشاند و حسن را روی زانوی دیگرش می نهاد. سپس ما را به یکدیگر می چسباند و می فرمود: «خدایا! بر اینها رحم کن».

باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان

۱۹۹۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلَاةٍ، وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَمُحَمَّدًا، وَلَا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لِلْأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَجَرْتَ وَاسِعًا». (بخاری: ۶۰۱۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ برای ادای نمازی برخاست و ما نیز همراه ایشان بلند شدیم. در آن اثنا، مردی بادیه نشین که مشغول نماز خواندن بود، گفت: خدایا! بر من و محمد رحم کن و بجز ما بر کسی دیگر، رحم نکن. هنگامی که نبی اکرم ﷺ سلام داد، به او فرمود: «چیز (رحمت) وسیعی را محدود ساختی».

۱۹۹۵ — عَنِ الثُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادُّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى». (بخاری: ۶۰۱۱)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکراند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضا بی قرار می گردند و تب می شوند».

۱۹۹۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۶۰۱۲)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که نهالی غرس نماید و انسان یا حیوانی از آن بخورد، برایش صدقه بشمار می رود».

۱۹۹۷ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَا يَرْحَمُ، لَا يُرْحَمُ». (بخاری: ۶۰۱۳)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، خدا به او رحم نخواهد کرد».

باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه

۱۹۹۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورُّهُ». (بخاری: ۶۰۱۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می دهد».

باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند

۱۹۹۹ — عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقِهِ». (بخاری: ۶۰۱۶)

ترجمه: ابوشریح رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «کسی که همسایه، از شرش در امان نباشد».

باب (۱۳): هر کس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را اذیت و آزار نکند

۲۰۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخاری: ۶۰۱۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را از اذیت و آزار نکند. و هر کس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، مهمان اش را گرامی بدارد. و هر کس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت نماید.»

باب (۱۴): هر کار نیک، صدقه بشمار می رود

۲۰۰۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۶۰۲۱)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کار نیک، صدقه بشمار می رود.»

باب (۱۵): ملایمت در همه کارها

۲۰۰۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ». (بخاری: ۶۰۲۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نرمی و ملایمت را در همه کارها دوست دارد.»

باب (۱۶): همکاری مؤمنان با یکدیگر

۲۰۰۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبٌ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُنْجَرُوا، وَلِيَقْضِيَ اللَّهُ عَلَيَّ لِسَانَ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ». (بخاری: ۶۰۲۷)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «مؤمنان برای یکدیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یکدیگر می شوند». سپس رسول خدا صلى الله عليه وسلم انگشتانش را داخل یکدیگر نمود. (با این کار، استحکام را به ما نشان داد)

و آنحضرت صلى الله عليه وسلم نشسته بود که سائل و یا نیازمندی نزدش آمد. پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم رو بسوی ما کرد و فرمود: «شفاعت کنید تا اجر و پاداش ببرید. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پیامبرش جاری می سازد».

باب (۱۷): رسول خدا صلى الله عليه وسلم سخن بد به زبان نمی آورد و بد زبان هم نبود

۲۰۰۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم سَبَّابًا، وَلَا فَحَّاشًا، وَلَا لَعَانًا، كَانَ يَقُولُ لِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتَبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ». (بخاری: ۶۰۳۱)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فردی دشنام دهنده، بد و بیراه گوی و نفرین کننده نبود. بلکه هرگاه می خواست یکی از ما را سرزنش کند، می فرمود: «او را چه شده است؟ پیشانی اش به خاک مالیده شود».

باب (۱۸): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل

۲۰۰۵ — عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لَا. (بخاری: ۶۰۳۴)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: هرگاه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت.

۲۰۰۶ — عن أنس رضی الله عنه قال: خَدَمْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي أُفٍّ، وَلَا لِمَ صَنَعْتَ؟، وَلَا أَلَّا صَنَعْتَ. (بخاری: ۶۰۳۸)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ده سال در خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگز به من، اف یا چرا چنین کردی و یا چرا چنان نکردی، نگفت.

باب (۱۹): نهی از نفرین و دشنام

۲۰۰۷ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكَفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ». (بخاری: ۶۰۴۵)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، فرد دیگری را متهم به فسق یا کفر کند و او اینگونه نباشد، فسق و کفر، به خودش بر می گردد».

۲۰۰۸ — عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ رضی الله عنه — وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ —: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ؛ فَهُوَ كَمَا قَالَ. وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لَا يَمْلِكُ. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عَذَّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ. وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكَفْرِ فَهُوَ كَقَتْلِهِ». (بخاری: ۶۰۴۷)

ترجمه: ثابت بن قیس رضی الله عنه که یکی از اصحاب شجره (بیت رضوان) است، می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، به دینی غیر از اسلام، سوگند یاد کند، همانگونه است که می گوید. و هرکس، چیزی را نذر کند که مالک آن نیست، نذرش صحیح نمی باشد. و هرکس، در دنیا با چیزی خودکشی کند، روز قیامت بوسیله همان چیز، عذاب داده خواهد شد. و هرکس، مؤمنی را نفرین، و یا متهم به کفر کند، مانند این است که او را به قتل رسانده است».

باب (۲۰): سخن چینی

۲۰۰۹ — عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ». (بخاری: ۶۰۵۶)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «سخن چین، وارد بهشت نمی شود».

باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید

۲۰۱۰ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «وَيَحَاكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ — يَقُولُهُ مِرَارًا — إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لَا مَحَالَهَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِبِيهِ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (بخاری: ۶۰۶۱)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخن از مردی، به میان آمد. شخص دیگری از او ستایش کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، گردن دوست ات را شکستی - و این جمله را چند بار تکرار کرد - اگر لازم است که یکی از شما دیگری را تعریف کند، پس بگوید: گمان می کنم که فلانی، چنین است و دارای چنین صفاتی است و حساب اش با خداست. آنهم در صورتی که می داند که در او چنین صفاتی وجود دارد. و کسی را نزد خداوند، پاک و منزه، معرفی نکند».

باب (۲۲): نهی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر

۲۰۱۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». (بخاری: ۶۰۶۵)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید، حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید. بلکه برادروار، خدا را عبادت کنید. و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد».

۲۰۱۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا».

(بخاری: ۶۰۶۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و به دنبال عیوب دیگران نباشید، تجسس نکنید، قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید و به یکدیگر، حسادت نورزید. با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، خدا را عبادت کنید».

باب (۲۳): ظن و گمان جایز

۲۰۱۳ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَا أَظُنُّ فُلَانًا وَفُلَانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». وَفِي رِوَايَةٍ: «يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ».

(بخاری: ۶۰۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گمان نمی کنم که فلانی و فلانی درباره دین ما چیزی بدانند». و در روایتی دیگر فرمود: «گمان نمی کنم که فلانی و فلانی درباره دینی که ما بر آن هستیم، چیزی بدانند».

باب (۲۴): مؤمن، باید گناهان اش را پنهان نماید

۲۰۱۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «كُلُّ أُمْتِي مُعَافَى إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهِرَةِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا،

ثُمَّ يُصْبِحُ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ: يَا فُلَانُ! عَمِلْتَ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». (بخاری: ۶۰۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «همه ی افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه شوند. و یکی از انواع گناهان علنی این است که شخص، شب هنگام، مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خداوند، گناه اش را پوشانده است. اما او بگوید: ای فلانی! دیشب، فلان کار و فلان کار را انجام دادم. این در حالی است که خداوند، گناهش را پنهان کرده بود ولی او پرده ی خدا را از روی خودش برداشت».

باب (۲۵): قهر کردن

۲۰۱۵ — عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ». (بخاری: ۶۰۷۷)

ترجمه: ابویوب انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند. و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید».

باب (۲۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید﴾ و آنچه که در مورد نهی از دروغگویی آمده است

۲۰۱۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ، حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». (بخاری: ۶۰۹۴)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا راستگویی، انسان را بسوی نیکی، رهنمون می شود. و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، به اندازه ای راست می گوید که در زمره ی صدیقین قرار می گیرد. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می کشاند. و شخص، به اندازه ای دروغ می گوید که نزد خداوند، در زمره ی دروغگویان نوشته می شود.»

باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی ها

۲۰۱۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَىٰ أَذَى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًّا، وَإِنَّهُ لِيَعْفِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخاری: ۶۰۹۹)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس، در برابر ناسزاگویی از خداوند، بردبارتر نیست. مردم به او فرزند، نسبت می دهند با وجود این، خداوند به آنان، عافیت می بخشد و رزق، عنایت می کند.»

باب (۲۸): اجتناب از خشم

۲۰۱۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ، إِمَّا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». (بخاری: ۶۱۱۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قهرمان، کسی نیست که هنگام کشتی گرفتن، افراد زیادی را به زمین بزند. بلکه قهرمان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید.»

۲۰۱۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَوْصِنِي. قَالَ: «لَا تَغْضَبْ». فَرَدَّدَ مِرَارًا. قَالَ: «لَا تَغْضَبْ». (بخاری: ۶۱۱۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: مرا نصیحت کن. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خشم نکن». آن مرد چند بار، تقاضایش را تکرار کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان می فرمود: «خشم نکن».

باب (۲۹): شرم و حیا

۲۰۲۰ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ». (بخاری: ۶۱۱۷)

ترجمه: عمران بن حُصین رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حیا چیزی جز خوبی، به ارمغان نمی آورد».

باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن

۲۰۲۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». (بخاری: ۶۱۲۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته اند این است که: اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن».

باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده

۲۰۲۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لِأَخِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ! مَا فَعَلَ التُّغَيْرُ»؟ (بخاری: ۶۱۲۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ای با ما نشست و برخاست داشت که (شوخی می کرد و) به برادر کوچکم می فرمود: «ای ابوعمیر! حال تُغیر چطور است؟» (تُغیر، پرنده کوچکی بود که ابوعمیر با آن بازی می کرد).

باب (۳۲): مؤمن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی شود

۲۰۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۶۱۳۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن از یک سوراخ، دو بار، گزیده نمی شود».

باب (۳۳): اشعار و رجز خوانیهای جایز و مکروه

۲۰۲۴ — عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ حِكْمَةً». (بخاری: ۶۱۴۵)

ترجمه: ابی بن کعب رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا بعضی از اشعار، سخنان مفیدی هستند».

باب (۳۴): کراهیت وقت گذراندن با شعر و ترک یاد خدا و تلاوت قرآن

۲۰۲۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَأَنْ يَمْتَلِيَّ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَّ شِعْرًا». (بخاری: ۶۱۵۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، بهتر است از اینکه از شعر پر شود».

باب (۳۵): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو

۲۰۲۶ — عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟» قَالَ: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. قَالَ: «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتْ». فَقُلْنَا؟ وَنَحْنُ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری: ۶۱۶۷)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! قیامت کی بر پا خواهد شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده ای؟» گفت: هیچگونه امادگی ای ندارم. فقط خدا و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری.» ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی».

باب (۳۶): انسانها به پدرانشان نسبت داده می شوند

۲۰۲۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْعَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ». (بخاری: ۶۱۷۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت برای هر شخص خائن، پرچمی نصب می کنند و اعلام می نمایند که این، خیانت فلانی فرزند فلانی است».

باب (۳۷): «کرم، قلب مؤمن است»

۲۰۲۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ؟ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ». (بخاری: ۶۱۸۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم به انگور، کرم می گویند در حالیکه کرم، قلب مؤمن است».

قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می آمد، کرم می گفتند. زیرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می شد. شریعت، استفاده این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می شنیدند و تحریک می شدند و به یاد شراب می افتادند. به همین خاطر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله یادآوری نمود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن و خود مؤمن، شایسته است زیرا مؤمن، سرچشمه کرم و بخشش است. شرح امام نووی بر صحیح مسلم

باب (۳۸): تغییر دادن یک اسم به اسمی که بهتر از آن باشد

۲۰۲۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ زَيْنَبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَانَ اسْمُهَا: بَرَّةً، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَيْنَبَ. (بخاری: ۶۱۹۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اسم زینب رضی الله عنها بره یعنی زن نیکوکار بود. مردم گفتند: او خودش را ستایش می کند. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را زینب نامید.

باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و یک حرف از اسمش، کم کند

۲۰۳۰ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلَامُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَسُوقُ بِهِنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْفَكَ بِالْقَوَارِيرِ». (بخاری: ۶۲۰۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: ام سلیم رضی الله عنها در میان زنان مسافر بود و انجشه برده رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ شتران آنان را سوق می داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انجش! شیشه ها را آهسته تر ببر».

باب (۴۰): بدترین اسمها نزد خداوند متعال

۲۰۳۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَخْنَى الْأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى: مَلِكَ الْأَمْلَاكِ». (بخاری: ۶۲۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، بدترین اسم ها نزد خداوند، نام مردی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد».

باب (۴۱): کسی که عطسه می زند، الحمد لله بگوید

۲۰۳۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ. فَقِيلَ لَهُ: «هَذَا حَمْدُ اللَّهِ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ». (بخاری: ۶۲۲۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: دو نفر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله عطسه زدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب یکی از آنها، یرحمک الله گفت و در جواب دیگری، نگفت. مردم علت را پرسیدند. فرمود: «این یکی، الحمدالله گفت و آن یکی، نگفت».

باب (۴۲): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است

۲۰۳۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَّاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ؛ فَحَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ؛ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيُرِدْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا ضَحِكٌ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». (بخاری: ۶۲۲۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، عطسه را می پسندد ولی خمیازه را نمی پسندد. پس اگر مسلمانی، عطسه زد و الحمدالله گفت، بر هر مسلمانی که آنرا می شنود، لازم است که در جوابش، یرحمک الله بگوید. اما خمیازه از طرف شیطان است و تا می توانید آن را دفع کنید. زیرا هنگامی که شخص (دهانش را باز می کند و) ها می گوید، شیطان به او می خندد».

۷۲ - کتاب اجازه خواستن

باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر

۲۰۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخاری: ۶۲۳۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کوچکتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعیت کم به جمعیت زیاد، سلام دهند».

باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

۲۰۳۵ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُسَلِّمُ الرَّأَكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخاری: ۶۲۳۲)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در روایتی دیگر می گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می رود به کسی که نشسته است و آنانی که کمتر هستند به آنانی که بیشتراند، سلام دهند».

باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه

۲۰۳۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخاری: ۶۲۳۶)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی از نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: کدام خصلت اسلام، بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام کردن به آشنا و بیگانه».

باب (۴): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

۲۰۳۷ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرِ فِي حُجْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِدْرَى يَحْكُ بِهَ رَأْسَهُ. فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهَ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الْإِسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (بخاری: ۶۲۴۱)

ترجمه: سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی از سوراخی به داخل یکی از خانه های رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاه کرد در حالی که آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می خاراند. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اگر می دانستم که تو نگاه می کنی، آنرا در چشم ات فرو می بردم. زیرا بخاطر نگاه است که اجازه خواستن، لازم شده است».

باب (۵): زناى اعضاى بدن

۲۰۳۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزَّوْنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: فَزَنَا الْعَيْنَ النَّظْرُ، وَزَنَا اللِّسَانَ الْمَنْطِقُ، وَالتَّنَفُّسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهَى، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ». (بخاری: ۶۲۴۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای هر شخص، نصیبی از زنا تعیین کرده است. پس زناى چشم، نگاه کردن؛ زناى زبان، سخن گفتن؛ و زناى نفس، آرزو کردن و خواستن است. و این شرمگاه است که آنرا تصدیق و یا تکذیب می کند.»

باب (۶): سلام کردن به بچه‌ها

۲۰۳۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صَبِيَّانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَ، وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخاری: ۶۲۴۷)

ترجمه: روایت است که انس بن مالک ﷺ از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: نبی اکرم ﷺ چنین می کرد.

باب (۷): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم

۲۰۴۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دِينٍ كَانَ عَلَى أَبِي. فَدَقَّقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا؟» فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا. (بخاری: ۶۲۵۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: بخاطر بدهی‌های پدرم، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و در زدم. آنحضرت ﷺ پرسید: «کیستی؟» گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». گویا این گونه جواب دادن را ناپسند دانست.

باب (۸): باز کردن جا در مجالس

۲۰۴۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسُ فِيهِ آخِرُ وَلَكِنْ تَفْسَحُوا وَتَوَسَّعُوا».
(بخاری: ۶۲۷۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کسی، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا دیگری (و یا خود) در جایش بنشیند ولی برای دیگران، جا باز کنید».

باب (۹): حلقه زدن دستها دور زانوها هنگام نشستن

۲۰۴۲— وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا. (بخاری: ۶۲۷۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که در صحن خانه کعبه، دست‌هایش را دور زانوهایش حلقه زده و نشسته بود.

باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن باشد

۲۰۴۳— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى رَجُلَانِ دُونَ الْآخِرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ أَجْلَ أَنْ يُحْزَنَهُ».
(بخاری: ۶۲۹۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، درگوشی صحبت نکنید. زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می‌شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید».
(که در این صورت می‌توانید درگوشی صحبت کنید).

باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند

۲۰۴۴ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتُ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنْ اللَّيْلِ، فَحَدَّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (بخاری: ۶۲۹۴)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضي الله عنه می گوید: در یکی از شبها، خانه ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. ماجرای آنان را با نبی اکرم صلى الله عليه وسلم در میان گذاشتند. رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

باب (۱۲): آنچه درباره ساختن خانه آمده است

۲۰۴۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكْنِي مِنِ الْمَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ. (بخاری: ۶۳۰۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شما مرا در زمان نبی اکرم صلى الله عليه وسلم مشاهده می کردید که خانه ای را با دست خود، بدون اینکه کسی از خلق خدا، مرا یاری کند، ساختم تا مرا از باران و نور خورشید، حفاظت کند.

۷۳ - کتاب دعا

باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد

۲۰۴۶ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِيَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لَأُمَّتِي فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۶۳۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر پیامبری، یک دعای مستجاب دارد که از آن، استفاده می کند. من می خواهم دعایم را برای آخرت، ذخیره کنم تا برای امتم شفاعت نمایم».

باب (۲): بهترین استغفار

۲۰۴۷ - عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَيِّدُ الْاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنْ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۶۳۰۶)

ترجمه: شداد بن اوس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین استغفار، این است که بگویی: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. یعنی الهی! تو پروردگار منی، بجز تو معبودی

وجود ندارد، تو مرا آفریده ای و من بنده تو هستم. بر پیمانی که با تو بسته ام تا حد توان، استوارم و به وعده ای که داده ای، یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده ام، به تو پناه می برم. و به نعمتهایی که به من ارزانی داشته ای و گناہانی که انجام داده ام، اعتراف می کنم. پس مرا مغفرت کن زیرا کسی بجز تو، گناہان را نمی بخشد.

هر کس، در روز با یقین، این دعا را بخواند و در همان روز، قبل از اینکه شب شود، بمیرد، از بهشتیان بشمار می رود. همچنین هر کس، در شب، با یقین، این دعا را بخواند و قبل از اینکه صبح شود، بمیرد، از بهشتیان بشمار میرود.

باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب

۲۰۴۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». (بخاری: ۶۳۰۷)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به خدا سوگند که من روزانه، بیش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش کرده و توبه می کنم».

باب (۴): توبه

۲۰۴۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ حَدَّثَ حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، وَالْآخَرَ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «لَلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مِنْزِلًا وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعْ إِلَيَّ مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ». (بخاری: ۶۳۰۸)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ دو حدیث، روایت شده است که یکی از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و دیگری از خودش می باشد. او می گوید: مؤمن، گناہانش را مانند کوهی می بیند که زیر آن

نشسته است و می ترسد که روی او بیفتد. ولی فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسی می بیند که از کنار بینی اش می گذرد و او با دست اش آنرا دفع می کند.

سپس گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از توبه ی بنده اش بیشتر از فردی خوشحال می شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و سواری و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمین می گذارد و لحظاتی می خوابد و بیدار می شود. می بیند که سواری اش رفته است. پس گرما و تشنگی بر وی غلبه می کند. در این وقت، با خود می گوید: بر می گردم و سرجایم می مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتی به خواب می رود. سپس بیدار می شود و سرش را بلند می کند. ناگهان، سواری اش را در کنار خود می بیند». (یعنی خداوند از توبه ی بنده اش از این فرد هم بیشتر خوشحال می شود).

باب (۵): دعای وقت خواب

۲۰۵۰ — عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (بخاری: ۶۳۱۴)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: شب هنگام، وقتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به رختخواب می رفت، دست اش را زیر رخسارش می گذاشت و می فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». یعنی خدایا! به نام تو می خوابم و بیدار می شوم».

و هنگامی که بیدار می شد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». یعنی حمد و سپاس از آن خدایی است که ما را از خواب، بیدار کرد و بسوی او حشر خواهیم شد».

باب (۶): خوابیدن بر پهلو راست

۲۰۵۱ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ

وَجْهِهِ إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (بخاری: ۶۳۱۵)

ترجمه: براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به رختخواب می رفت، به پهلوی راست می خوابید و این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». یعنی خدایا! به امید اجر و ثواب و ترس از عقاب ات، خودم را تسلیم تو ساختم، به تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو توکل کردم. هیچ پناهگاه و جای نجاتی از تو بجز تو وجود ندارد. به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که فرستادی، ایمان آوردم.

باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب

۲۰۵۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». (بخاری: ۶۳۱۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی نزد میمونه (در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ماندم. سپس وی حدیثی را که قبلاً بیان شد، ذکر کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعایش چنین می گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». یعنی خدایا! در دلم، چشم هایم، گوشهایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، زیر پایم، پیش رویم و پشت سرم، نوری قرار بده.

باب (۸)

۲۰۵۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا خَلْفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنَبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، وَإِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (بخاری: ۶۳۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد. زیرا نمی داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است. سپس این دعا را بخواند: «بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنَبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، وَإِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». یعنی پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آنرا بلند می کنم. اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده گذاشتی، آنرا بوسیله همان چیزهایی که بندگان نیکوکار را حفاظت می نمایی، حفاظت کن.»

باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید

۲۰۵۴ — وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ». (بخاری: ۶۳۳۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خدایا! اگر خواستی، مرا مغفرت کن. خدایا! اگر خواستی، بر من رحم فرما. بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد. زیرا هیچ کس نمی تواند خدا را مجبور کند.»

باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می شود

۲۰۵۵ — وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي». (بخاری: ۶۳۴۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دعاهای شما پذیرفته می شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید: دعا کردم ولی پذیرفته نشد».

باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی

۲۰۵۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكُرْبِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ».

(بخاری: ۶۳۴۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام اندوه و پریشانی می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». یعنی هیچ معبودی بجز خدای بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانها است، وجود ندارد».

باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها

۲۰۵۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشِمَانَةِ الْأَعْدَاءِ، قَالَ سُفْيَانُ الرَّائِي: الْحَدِيثُ ثَلَاثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً لَا أُدْرِي أَيُّهُنَّ هِيَ. (بخاری: ۶۳۴۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از گرفتاری، نگون بختی، قضای بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه می برد. سفیان که یکی از راویان این حدیث است، می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سه چیز پناه خواست. من هم یکی به آنها افزودم. ولی اکنون نمی دانم که کدام مورد است.

باب (۱۳): این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفاره گناهان و نزول رحمت بگردان

۲۰۵۸ — وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتَهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۶۳۶۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «خدایا! مؤمنی را که من ناسزا گفتم، روز قیامت آنرا برایش باعث قرب و نزدیکی خود، قرار بده».

باب (۱۴): پناه خواستن از بخل

۲۰۵۹ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِخَمْسٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا — يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَالِ — وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». (بخاری: ۶۳۶۵)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به پناه خواستن از پنج چیز، دستور می داد و می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». یعنی خدایا! از بخل، بزدلی، فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد، فتنه دنیا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه می برم».

باب (۱۵): پناه خواستن از بدهکاری و گناه

۲۰۶۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْتَمِ وَالْمَعْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَتَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا تَقَيَّتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ،

وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (بخاری: ۶۳۶۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَعْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَيْتَ الثُّرْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». یعنی خدایا! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه، دین، آزمايش قبر و عذاب آن، فتنه جهنم و عذاب آن، شر فتنه سرمایه داری، فتنه قبر و فتنه مسیح دجال، به تو پناه می برم. خدایا! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو ده و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می گردانی و چرکهایش را بر طرف می کنی، قلبم را از گناهان، پاک و صاف بگردان. و همچنان که میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز.

باب (۱۶): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

۲۰۶۱ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَكْثَرَ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (بخاری: ۶۳۸۹)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: بیشترین دعای نبی اکرم ﷺ این بود که می فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». یعنی خدایا! پروردگار ما! در دنیا و آخرت به ما نیکی عنایت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده.

باب (۱۷): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: «خدایا! گناهان گذشته و آینده ام را پیامرز»

۲۰۶۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي،

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». (بخاری: ۶۳۹۹)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین دعا می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». یعنی خدایا! گناهانم، نادانی هایم، زیاده روی هایم را در کارها، و چیزهایی را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی ها، جدی ها و گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای. چرا که همه این کارها را مرتکب شده ام.

باب (۱۸): فضیلت کلمه لا اله الا الله

۲۰۶۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عِدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيتَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جَاءَ إِلَّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ». (بخاری: ۶۴۰۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، روزانه صد بار لا اله الا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير، بخواند، به او به اندازه آزاد ساختن ده برده، ثواب می رسد. و همچنین صد نیکی برایش نوشته می شود و صد گناه از گناهانش، پاک می گردد و آنروز تا شب از شیطان، حفاظت می شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی آورد مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد». یعنی همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد.

۲۰۶۴ — وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا فِي هَذَا الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخاری: ۶۴۰۴)

ترجمه: ابو ایوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می کنند که نبی اکرم ﷺ در حدیثی که شرح آن گذشت، فرمود: «هرکس، ده بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوید، مانند کسی است که ده برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است».

باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن

۲۰۶۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ».

(بخاری: ۶۴۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، گناهانش بخشیده می شوند اگر چه به اندازه کف دریا باشند».

باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند

۲۰۶۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ، وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ؛ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ». (بخاری: ۶۴۰۷)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می کند و کسی که پروردگارش را ذکر نمی کند، مانند شخص زنده و مرده است».

۲۰۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطَّرِيقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَيْنَا حَاجَتِكُمْ، قَالَ: فَيَحْفُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ — وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ —: مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيُحَمِّدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ:

يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمَجُّدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا. قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: فِيهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (بخاری: ۶۴۰۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، فرشتگانی دارد که در راهها مشغول گشت زنی هستند و بدنال ذاکران می گردند. هرگاه، گروهی را ببینند که به یاد خدا مشغول اند، یکدیگر را صدا می زنند و می گویند: به هدف خود رسیدیم. آنگاه، ذاکران را تا آسمان دنیا زیر بالهایشان می گیرند. سپس خداوند که حال بندگانش را بهتر می داند از فرشتگان می پرسد که بندگانم چه می گویند؟ فرشتگان می گویند: پاکی و بزرگی تو را بیان می کنند و تو را تعریف و تمجید می نمایند. خداوند می فرماید: آیا مرا دیده اند؟ جواب می دهند: خیر، سو گند به خدا که تو را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر مرا می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر تو را می دیدند، بیشتر عبادت می کردند و بیشتر حمد و ثنا و پاکی ات را بیان می نمودند. آنگاه خداوند می فرماید: از من چه می خواهند؟ فرشتگان می گویند: از تو بهشت می طلبند. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده اند. می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ فرشتگان می گویند: اگر آن را می دیدند، بیشتر به آن علاقه مند می شدند، بیشتر به دنبال آن می رفتند و بیشتر به آن، تمایل نشان می دادند. خداوند می فرماید: از چه چیزی پناه می خواهند؟ می گویند: از جهنم. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر آن را می دیدند، بیشتر

از آن، دوری می کردند و بیشتر می ترسیدند. سرانجام، خداوند می فرماید: شما گواه باشید که من آنان را بخشیدم. یکی از فرشتگان می گوید: در میان آنان، فلانی وجود دارد که جزو آنان نیست بلکه برای انجام کاری آمده است. خداوند می فرماید: آنها کسانی هستند که همشانشان هم بدبخت نمی شود».

۷۴ - کتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (۱): صحت و فراغت

۲۰۶۸ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نِعْمَتَانِ مَعْبُودٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاحُ». (بخاری: ۶۴۱۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «درباره دو نعمت، بسیاری از مردم، دچار ضرر و زیان می شوند (از آنها بهره برداری نمی کنند): یکی صحت و دیگری، فراغت است».

باب (۲): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد

۲۰۶۹ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. (بخاری: ۶۴۱۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دستش را بر شانه ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان بیماری، بهره برداری کن. همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن.

باب (۳): آرزوهای دور و دراز

۲۰۷۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسْطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خَطًّا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسْطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسْطِ، وَقَالَ: «هَذَا الْإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ: أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطُوطُ الصِّغَارُ: الْأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَتْهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَتْهُ هَذَا». (بخاری: ۶۴۱۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله مربعی رسم کرد و خطی هم از وسط آن، رسم نمود طوری که از آن، خارج می شد. و پیرامون آن قسمت از این خط که داخل مربع، قرار داشت، خطهای کوچکی رسم نمود که به سوی آن، در حال حرکت بودند و فرمود: «این خط که داخل مربع قرار دارد، انسان است. و این مربع، اجل اوست که وی را احاطه کرده است. این خط که خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهایش می باشند. و این خطهای کوچک، مسائل و مشکلات اش هستند. اگر انسان از یکی از اینها نجات پیدا کند، به دام دیگری می افتد. و اگر از دومی، نجات پیدا کند، به دام آن یکی دیگر، خواهد افتاد».

باب (۴): هر کس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

۲۰۷۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَعْدَرَ اللَّهُ إِلَىٰ أَمْرِي آخِرَ أَجَلِهِ حَتَّىٰ بَلَغَهُ سِتِّينَ سَنَةً». (بخاری: ۶۴۱۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای فردی که اجلش را به اندازه ای به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است».

۲۰۷۲ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَطُولِ الْأَمَلِ». (بخاری: ۶۴۲۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «دل انسانهای کهنسال در دو چیز، همچنان جوان می ماند: دوستی دنیا و آرزوی طولانی».

باب (۵): کاری که برای رضای خدا باشد

۲۰۷۳ — عَنْ عُتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُؤَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ». (بخاری: ۶۴۲۲)

ترجمه: عتبان بن مالک انصاری می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر بنده ای، روز قیامت در حالی بیاید که بخاطر رضای خدا، لا اله الا الله گفته است، خداوند آتش را بر او حرام می گرداند».

۲۰۷۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعِبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ». (بخاری: ۶۴۲۴)

ترجمه: ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می فرماید: هرگاه، یکی از عزیزان بنده مؤمنم را در دنیا قبض روح نماید و او به نیت اجر و ثواب، صبر کند، نزد من پاداشی، جز بهشت ندارد».

باب (۶): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران

۲۰۷۵ — عَنْ مِرْدَاسِ الْأَسْلَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ التَّمْرِ لَا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بِأَلَّةٍ». (بخاری: ۶۴۳۴)

ترجمه: مرداس اسلمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انسانهای نیکوکار، یکی پس از دیگری می روند و تفاله هایی مانند تفاله جو یا خرما (افراد بی ارزش) باقی می مانند که خداوند به آنها هیچ توجهی نمی نماید».

باب (۷): پرهیز از فتنه مال

۲۰۷۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ، لَابْتَغَى ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ حَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». (بخاری: ۶۴۳۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اگر فرزند آدم دو دره پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومی خواهد رفت. و فقط خاک است که شکم او را پر می کند و هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد».

باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است

۲۰۷۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّكُمْ مَالٌ وَارِثُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالٌ وَارِثُهُ مَا أَخَّرَ». (بخاری: ۶۴۴۲)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که مال وراثش را بیشتر از مال خود، دوست داشته باشد؟ صحابه گفتند: همه ما اموال خود را بیشتر دوست داریم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالی است که در راه خدا، انفاق کرده است و آنچه را که باقی گذاشته است، مال وراثش بشمار می رود».

باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر ﷺ و یارانش و روگردانی آنها از دنیا

۲۰۷۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنْ كُنْتُ لِأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لِأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمُ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَأَانِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا

فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ!» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ» وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ؟» قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلَانٌ أَوْ فُلَانَةٌ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ!» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الْإِسْلَامِ، لَا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلِ وَلَا مَالٍ وَلَا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَاءَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمْرِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ﷺ، فَاتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ!» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوِي، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوِي، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوِي، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلَّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنظَرَ إِلَيَّ فَتَسَمَّمْتُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ!» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيْتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَقْعُدْ فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ»، حَتَّى قُلْتُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَارِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهُ، وَسَمَى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ. (بخاری: ۶۴۵۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: سو گند به خدایی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد، گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم ام روی زمین می خوابیدم. و گاهی هم از شدت گرسنگی، سنگ به شکم ام می بستم. روزی، کنار راهی که مردم از آنجا عبور می کنند، نشستم. نخست، ابوبکر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید،

از ایشان در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سپس عمر از کنارم گذشت. باز هم من صرفاً به خاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان هم در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم رضی الله عنه از کنارم گذشت. ایشان، هنگامی که مرا می دید، تبسم نمود و از چهره ام به آنچه که در درونم می گذشت، پی برد. سپس فرمود: «ای ابوهره!» گفتم: آماده ی خدمت ای رسول خدا. فرمود: «با من بیا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اینکه وارد منزل اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نیز اجازه ورود داد. هنگامی که وارد خانه شد، لیوان شیری در آنجا دید. پرسید: «این شیر از کجاست؟» گفتند: فلان مرد یا فلان زن، آن را به شما هدیه کرده است. فرمود: «ابوهریره!» گفتم: ای رسول خدا! آماده خدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صغه برسان و آنان را نیز نزد من بیاور».

قابل یاد آوری است که اهل صغه، میهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالی نداشتند و نزد کسی هم نمی رفتند. هر گاه، زکاتی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می دادند، آنرا برای آنان می فرستاد و خودش از آن، استفاده نمی کرد. و هر گاه، هدیه ای به ایشان می دادند، آنها را با آن، شریک می گرداند. یعنی خودش از آن استفاده می کرد و مقداری از آنرا هم برای آنها می فرستاد.

بهر حال، این سخن پیا مبر صلی الله علیه و آله مرا اندوهگین ساخت و با خود گفتم: مگر این شیر، چقدر است که اهل صغه را هم بیاورم؟ باید این شیر را به من می دادند تا جرعه ای از آن بنوشم و تقویت شوم. اگر آنها بیایند حتماً رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور می دهد تا به آنان شیر بدهم و چه بسا که به من، چیزی نرسد.

اما چاره ای جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازه ورود خواستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پیا مبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای اباهره!» گفتم: آماده خدمت ای رسول خدا. فرمود: «شیرها را بردار و به آنها بده». من لیوان را برداشتم و شروع به شیر دادن نمودم. هنگامی که لیوان را به یکی از آنها می دادم، او آنقدر می نوشید که سیراب می شد و لیوان را به من بر می گرداند. سپس به دیگری می دادم او نیز آنقدر می نوشید که سیراب می شد و لیوان را به من بر می گرداند. من این کار را همچنان ادامه دادم تا اینکه در حالی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم که همه آنان، سیراب شده

بودند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ لیوان را از من گرفت و روی دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه کرد و فرمود: «ابا هر!» گفتم: آماده خدمتتم ای رسول خدا. فرمود: «فقط من و تو مانده ایم». گفتم: درست است ای رسول خدا. فرمود: «بنشین و بنوش». من هم نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». و آنقدر این کلمه را تکرار نمود که گفتم: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، جایی برای نوشیدن ندارم. فرمود: «پس لیوان را به من بده». لیوان را به ایشان دادم. آنحضرت ﷺ بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقیمانده آن شیرها را نوشید.

۲۰۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوَّةً». (بخاری: ۶۴۶۰)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! آل محمد را به اندازه سد رمق، روزی بده».

باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها

۲۰۸۰ — وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ. سَدُّوا وَقَارِبُوا، وَاعْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْحَةِ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبَلَّغُوا». (بخاری: ۶۴۶۳)

ترجمه: از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما را اعمالش نجات نمی دهد». صحابه عرض کردند: حتی شما را ای رسول خدا؟! فرمود: «مرا هم اعمالم نجات نمی دهند مگر اینکه رحمت خداوند، شامل حالم شود. شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و صبح و شام و قسمتی از شب را در عبادت، بگذرانید و برای رسیدن به هدف، میانه روی را پیشه خود سازید».

۲۰۸۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ». (بخاری: ۶۴۶۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: محبوبترین عمل، نزد خداوند چیست؟ فرمود: «عملی که دوام بیشتری داشته باشد اگر چه اندک باشد».

باب (۱۱): امید توأم با ترس

۲۰۸۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْتَسُ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۶۴۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «اگر کافر، تمام رحمت های خدا را می دانست، از بهشت، ناامید نمی شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب های الهی را می دانست، خود را از آتش، در امان نمی دانست».

باب (۱۲): درباره حفظ زبان و اینکه هر کس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید

۲۰۸۳ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۶۴۷۴)

ترجمه: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، به من ضمانت دهد که دهان و شرمگاهش را حفظ کند، من هم بهشت را برایش ضمانت می کنم».

۲۰۸۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». (بخاری: ۶۴۷۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده، سخنی در جهت رضای خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن، فکر کند. ولی خداوند به وسیله آن سخن، به درجاتش

می افزاید. همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن توجه کند. ولی به وسیله آن سخن، در جهنم، سقوط می کند.»

باب (۱۳): اجتناب از گناهان

۲۰۸۵ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعَيْنِي، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنجاء النجاء، فأطاعته طائفة فأدّجوا على مهلبهم فنجوا، وكذّبت طائفة فصبّحهم الجيش فاجتاحهم». (بخاری: ۶۴۸۲)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و آنچه که خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومی می آید و می گوید: من با چشمان خودم، لشکر (دشمن) را دیدم و صراحتاً خطر را به شما اعلام می کنم. بشتابید، بشتابید. پس تعدادی از آنها از او اطاعت کردند و شب هنگام بدون عجله، حرکت کردند. در نتیجه، نجات یافتند. اما گروهی دیگر او را تکذیب کردند. لذا لشکر، بطور ناگهانی به آنها یورش برد و آنان را نابود ساخت.»

باب (۱۴): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است

۲۰۸۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ». (بخاری: ۶۴۸۷)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آتش، در حجاب هواهای نفسانی و بهشت، در حجاب دشواریها است». یعنی هر کس بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هر کس دشواریها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می رود.

باب (۱۵): بهشت و دوزخ از بند کفشایان به شما نزدیک تراند

۲۰۸۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الجنة أقربُ إلي أحدكم من شراك نعله، والنارُ مثل ذلك». (بخاری: ۶۴۸۸)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیکتراند».

باب (۱۶): همیشه باید به اشخاص پایین تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود

۲۰۸۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ». (بخاری: ۶۴۹۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما فردی را دید که به او در مال و جمال، برتری عنایت شده است، به افرادی که از خودش، در سطح پایین تری قرار دارند، نگاه کند».

باب (۱۷): اراده کار نیک و بد

۲۰۸۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِيمَا يَرُوي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمَلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ مِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمَلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». (بخاری: ۶۴۹۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از پروردگارش فرمود: «خداوند، نیکی ها و بدیها را مشخص نموده و آنها را بیان کرده است. پس هرکس، اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آنرا عملی نکند، خداوند برای او نزد خودش، یک نیکی کامل، ثبت می نماید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را بنماید و به آن، عمل کند، خداوند نزد خود، ده تا هفت صد نیکی و چندین برابر بیشتر از این، برایش ثبت می نماید. و هرکس، قصد انجام عمل بدی را بکند و آنرا عملی نسازد، خداوند، یک نیکی کامل، نزد خود، برایش ثبت می کند. و اگر قصد انجام عمل بدی را بنماید و مرتکب آن شود، خداوند برایش یک بدی، ثبت می نماید».

باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری

۲۰۹۰ — عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أُنْتَظِرُ الْآخَرَ، حَدَّثَنَا: «أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَدْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا فَقَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَطَّلُ أَثْرَهَا مِثْلَ أَثْرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثْرَهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرِ دَحْرَجْتُهُ عَلَى رَجْلِكَ فَفَطَطَ، فَتَرَاهُ مُتَبَرِّأً وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبِعُونَ، فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا، وَيُقَالُ: لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلِيٌّ زَمَانَ وَمَا أُبَالِي أَيْكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا». (بخاری: ۶۴۹۷)

ترجمه: حدیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده ام و منتظر دیگری هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا امانت داری در ریشه ی دل های مردم، قرار داده شده است. سپس، این مطلب را از قرآن و سنت هم دانستند». همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می خوابد و امانت داری از قلب اش برداشته می شود طوری که اثر آن، مثل یک نقطه کم رنگ در قلب اش باقی می ماند. سپس بار دیگر که می خوابد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، باقی می ماند. مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند. شما آنرا برآمده می بینید اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد. مردم با یکدیگر، داد و ستد می کنند اما کسی پیدا نمی شود که امانت را برگرداند. تا جایی که مردم می گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. و همچنین در باره ی یک شخص می گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرننگ است در حالی که در قلب اش به اندازه ی یک دانه ی خردل، ایمان وجود ندارد».

حذیفه رضی الله عنه می گوید: «زمانی بود که از داد وستد با هر یک از شما هیچ پروایی نداشتم. زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی بود، حاکم اش امانت را به من برمی گرداند. اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی کنم».

۲۰۹۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا النَّاسُ كَالْإِبِلِ الْمَائَةِ، لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً». (بخاری: ۶۴۹۸)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «مردم مانند صد شتری هستند که یک سواری در میان آنها یافت نمی شود». یعنی همانطور که در میان صد شتر، یک شتر خوب برای سواری پیدا نمی شود، در میان این همه انسان، یک نفر برای دوستی و رفاقت یافت نمی شود.

باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی

۲۰۹۲ — عَنْ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَمِعَ سَمْعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ». (بخاری: ۶۴۹۹)

ترجمه: جندب رضی الله عنه می گوید: «نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که بدنبال شهرت باشد، خداوند دست اش را رو می نماید. و هرکس، ریاکاری کند، خداوند ریاکاری اش را آشکار می سازد».

باب (۲۰): تواضع و فروتنی

۲۰۹۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرَجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطَيْتُهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا

تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ». (بخاری: ۶۵۰۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال می فرماید: هر کس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می نمایم. و بنده ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به اندازه ی انجام آنچه که بر او فرض قرار داده ام، به من نزدیک نمی شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه محبوب من قرار می گیرد. پس هنگامی که مورد محبت ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می شوم که بوسیله ی آنها می شنود و می بیند و می گیرد و راه می رود. و اگر از من طلب کند، به او عطا می کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می دهم. و در هر کاری که می خواهم انجام دهم، به اندازه ی قبض روح مؤمنی که مرگ را نمی پسندد و من هم آزارش را نمی پسندم، متردد نمی شوم».

باب (۲۱): هر کس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود

۲۰۹۴ — عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ — أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ —: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهُ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ. كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». (بخاری: ۶۵۰۷)

ترجمه: عباد بن صامت رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هر کس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عایشه رضی الله عنها یا یکی دیگر از همسران نبی اکرم ﷺ گفت: ما مرگ را دوست نداریم. رسول خدا ﷺ فرمود: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست. پس او ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آن چه که در انتظارش می باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد.»

باب (۲۲): سكرات موت

۲۰۹۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَعْرَابِ جُفَاءً يَأْتُونَ النَّبِيَّ ﷺ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْعَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعْشُ هَذَا، لَا يُدْرِكُهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (بخاری: ۶۵۱۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: افرادی خشن از بادیه نشینان نزد نبی اکرم ﷺ می آمدند و می پرسیدند: قیامت کی بر پا می شود؟ رسول خدا ﷺ با نگاه کردن به کوچکترین آنها می فرمود: «اگر این شخص، زنده بماند، قبل از این که پیر شود، قیامت شما برایتان برپا خواهد شد.»

باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضة خود می گیرد

۲۰۹۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُبْرَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّرُهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ حُبْرَتَهُ فِي السَّفْرِ، نَزُلًا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الْأَرْضُ حُبْرَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ

نَوَاجِدُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بِالْأَمِّ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةٍ كَيْدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا. (بخاری: ۶۵۲۰)

ترجمه: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می شود و خداوند جبار آنرا با دست اش می گرداند و بعنوان مهمانی به اهل بهشت، تقدیم می نماید همانطور که یکی از شما نانی را که در سفر می پزد، از این دست به آن دست می کند و جمع و جور می نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت: ای ابو القاسم! خداوند تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بلی». آن مرد، همانگونه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان، تبدیل می شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله بسوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندانهای مبارک اش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی و گاوی هستند که از گوشه ی کبد آنها هفتاد هزار نفر می خورند.

۲۰۹۷ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقَرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لِأَحَدٍ. (بخاری: ۶۵۲۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردم روی زمینی کاملاً سفید که مانند نان آرد بدون سبوس است، حشر خواهند شد». سهل یا یکی دیگر از راویان می گوید: در آن زمین، هیچ کس، خط و نشانی ندارد.

باب (۲۴): روز محشر

۲۰۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ، رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةَ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةَ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةَ عَلَى بَعِيرٍ، وَيُحْشَرُ بِقِيَّتِهِمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيْتُ مَعَهُمْ

حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (بخاری: ۶۵۲۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده آنان را که گروه سوم هستند، آتش جمع می کند و هر کجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می کند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

۲۰۹۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُونَ حِفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهْمَهُمْ ذَلِكَ». (بخاری: ۶۵۲۷)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهید شد». عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: «ای رسول خدا! مردان و زنان، باهم حشر می شوند و به یکدیگر، نگاه می کنند؟! فرمود: «مسئله دشوارتر از آن است که کسی در این فکر باشد». (به دیگری نگاه کند).

باب (۲۵): این گفته خداوند متعال که می فرماید: ﴿آیا آنان فکر نمی کنند که در روز بزرگی برانگیخته می شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می شوند﴾

۲۱۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَرِقُّ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرْقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ». (بخاری: ۶۵۳۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردم به اندازه ای عرق می کنند که عرق به گوشه‌هایشان می رسد و هفتاد ذراع در زمین فرو می رود».

باب (۲۶): قصاص در روز قیامت

۲۱۰۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالذَّمَاءِ». (بخاری: ۶۵۳۳)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «نخستین، فیصله ای که در (روز قیامت) میان انسانها صورت می گیرد، در مورد خونها (قتلها) است».

باب (۲۷): توصیف بهشتیان و دوزخیان

۲۱۰۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ، حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزِدَادُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزِدَادُ أَهْلَ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (بخاری: ۶۵۴۸)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می روند، مرگ را می آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می کنند و یک منادی، ندا می دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش غمگین می شوند».

۲۱۰۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى، وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (بخاری: ۶۵۴۹)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال خطاب به بهشتیان می فرماید: ای بهشتیان! آنان می گویند: لیک ای پروردگار ما! آماده خدمتیم. می فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم؟ تو به ما نعمت هایی ارزانی داشته ای که به هیچ یک از مخلوقات ات عنایت نکرده ای. خداوند می فرماید: بهتر از این، به شما عنایت می کنم. آنان می گویند: پروردگار! چه چیزی بهتر از این است؟ می فرماید: رضایت و خشنودی ام را شامل حال شما می گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی شوم».

۲۱۰۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبِي الْكَافِرِ مَسِيرَةٌ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ لِلرَّكِبِ الْمُسْرِعِ». (بخاری: ۶۵۵۳)

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصله میان دو شانه کافر به اندازه مسافتی است که یک سوار با شتاب، در سه روز، طی می کند».

۲۱۰۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَسْمِيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ». (بخاری: ۶۵۵۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی بعد از اینکه آتش آنها را سوخته و سیاه کرده است، از دوزخ بیرون می آیند و وارد بهشت می شوند. پس بهشتیان، آنان را جهنمیان می نامند».

۲۱۰۶ — عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ عَلَى أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَعْطِي مِنْهُمَا دِمَاغَهُ، كَمَا يَعْطِي الْمَرْجَلُ وَالْقَمْفُومُ». (بخاری: ۶۵۶۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آسان ترین عذاب جهنمیان در روز قیامت از آن شخصی است که دو اخگر در گودی کف پاهایش گذاشته می شود که بر اثر آن، مغز سرش بجوش می آید همانگونه که دیگ و ظرف عطار می جوشد».

۲۱۰۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلَّا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلَّا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً». (بخاری: ۶۵۶۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر اینکه جایش در دوزخ در صورتیکه بد کردار می بود، به او نشان داده می شود تا بیشتر سپاسگزاری کند. و همچنین هیچ کس وارد دوزخ نمی شود مگر اینکه جایش در بهشت در صورتیکه نیک کردار می بود، به او نشان داده می شود تا باعث حسرت وی گردد».

باب (۲۸): درباره حوض (کوثر)

۲۱۰۸— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَأْوُهُ أبيضٌ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطيبٌ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيْزَانُهُ كَنْجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا». (بخاری: ۶۵۷۹)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «حوض من به اندازه مسافت یک ماه راه است. آبش، سفیدتر از شیر، و بویش، خوشبوتر از مشک و پارچ هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس از آن پارچ ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

۲۱۰۹— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرَبَاءَ وَأَذْرَحَ». (بخاری: ۶۵۷۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه مسافت میان دو روستای جرباء و أذرح است». (برخی گفته اند: جرباء و أذرح دو روستا در شام اند که فاصله میان آنها سه شبانه روز، راه است).

۲۱۱۰— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الْأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ». (بخاری: ۶۵۸۰)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزرگی حوض من به اندازه مسافت میان ایله و صنعای یمن، و تعداد پارچ های آن، به اندازه ستارگان آسمان است».

۲۱۱۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ، خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ النَّعَمِ». (بخاری: ۶۵۸۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که (کنار حوض) ایستاده ام، ناگهان چشم ام به گروهی می افتد و آنها را می شناسم. در این هنگام، مردی از میان من و آنان، بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیاید. من می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند که بسوی آتش. می گویم: آنان چکار کرده اند؟ می گوید: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سپس ناگهان، گروهی دیگر، آشکار می شود و هنگامی که آنها را می شناسم، مردی از میان من و آنان بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیاید. می گویم: کجا؟ می گوید: سوگند به خدا که بسوی آتش. می گویم: چکار کرده اند؟ می گوید: آنان بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. فکر نمی کنم که از میان آنان، جز افراد کمی که به اندازه تعداد شتران سرگردان هستند، کسی نجات پیدا کند».

۲۱۱۲— عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ». (بخاری: ۶۵۹۱)

ترجمه: حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخن از حوض به میان آورد و فرمود: «به اندازه مسافت میان مدینه و صنعاء است».

۷۵ - کتاب قضا و قدر

باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم ها خشک شده اند

۲۱۱۳ — عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْعَرَفُ أَهْلَ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلُّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَوْ لِمَا يُسَّرَ لَهُ». (بخاری: ۶۵۹۶)

ترجمه: از عمران بن حُصین رضی الله عنه روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بهشتیان و دوزخیان، مشخص شده اند؟ فرمود: «بلی». آن مرد گفت: پس چه نیازی به اعمال است؟ فرمود: «هر کس، عملی را انجام می دهد که برای آن، آفریده شده است. و یا هر کس، همان کاری را انجام می دهد که برایش میسر است».

(همچنین هیچ کس بهشتی و یا دوزخی بودن خود را نمی داند. لذا همه ی افراد، مکلف اند که عمل کنند).

باب (۲): امر خداوند، مقدر و شدنی است

۲۱۱۴ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا ذَكَرَهُ، عِلْمُهُ مَنْ عِلْمُهُ، وَجَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَأَهُ فَعَرَفَهُ. (بخاری: ۶۶۰۴)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما خطبه ای ایراد کردند و در آن، تمام اموری (فتنه هایی) را که تا روز قیامت، اتفاق می افتد، بیان نمودند. بعضی، سخنان آنحضرت صلی الله علیه و آله را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند. من هرگاه، چیزی را بینم که فراموش کرده ام، بیاد

می آورم. چنانکه اگر فردی چیزی را ببیند و با فاصله گرفتن از آن، آنرا فراموش کند، هنگامی که آنرا می بیند، یادش می آید.

باب (۳): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می دهد

۲۱۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتَهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». (بخاری: ۶۶۰۹)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (خداوند متعال می فرماید): «نذر برای بنی آدم، چیزی را که مقدر کرده ام، تغییر نمی دهد. ولی تقدیر است که انسان را به سوی نذری سوق می دهد که من برایش مقدر نموده ام و بوسیله آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می آورم.»

باب (۴): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید

۲۱۱۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةً إِلَّا لَهُ بَطَانَتَانِ: بَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ. وَبَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ». (بخاری: ۶۶۱۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ خلیفه ای به خلافت نمی رسد مگر اینکه دو همنشین دارد که یکی از آنها او را وادار به نیکی می کند و به سوی آن فرا می خواند و دیگری او را وادار به بدی کرده و بسوی آن فرا می خواند. و معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید.»

باب (۵): خداوند، میان انسان و قلب اش (آرزوهایش) فاصله می اندازد

۲۱۱۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَحْلِفُ: «لَا وَمُقَلَّبِ الْقُلُوبِ». (بخاری: ۶۶۱۷)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: بسیاری از سوگندهای نبی اکرم ﷺ چنین بودند که می فرمود: «نه، و سو گند به ذاتی که دلها را از یک حالت به حالتی دیگر، تغییر می دهد».

۷۶ - کتاب سوگندها و نذرها

باب (۱): درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿خداوند، شما را بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی کند﴾

۲۱۱۸ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتَيْتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكَلْتَهَا إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتَيْتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». (بخاری: ۶۶۲۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن. زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، خداوند تو را یاری خواهد کرد. و اگر برای انجام کاری، سوگند یاد کردی و خلاف آنرا بهتر دانستی، پس کفاره سوگندت را ادا کن و همان کار بهتر را انجام بده».

۲۱۱۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَأَنْ يَلِجَ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (بخاری: ۶۶۲۴ — ۶۶۲۵)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما دیرتر از همه آمده ایم ولی روز قیامت، بر همه، پیشی خواهیم گرفت».

همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «سو گند به خدا که گناه اصرار ورزیدن بر سوگندی که یکی از شما برای ضرر رساندن به خانواده اش یاد کرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شکستن و پرداخت کفاره ای که خداوند بر او فرض قرار داده، بیشتر است».

باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می کرد؟

۲۱۲۰ — عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الآنَ يَا عُمَرُ». (بخاری: ۶۶۳۲)

ترجمه: عبدالله بن هشام می گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب را گرفته بود. عمر عرض کرد: ای رسول خدا! شما نزد من از هر چیز دیگری جز خودم، محبوبتری. نبی اکرم فرمود: «نه، سو گند به ذاتی که جانم در دست اوست تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواهی رسید). عمر گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. نبی اکرم فرمود: «اکنون ای عمر» (به کمال رسیدی).

۲۱۲۱ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ: «هُمْ الْأَخْسَرُونَ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ، هُمْ الْأَخْسَرُونَ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ». قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيْرَى فِي شَيْءٍ مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ وَتَعَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الْأَكْثَرُونَ أَمْوَالًا إِلَّا مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». (بخاری: ۶۶۳۸)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که ایشان در سایه ی کعبه نشسته بود و می فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می برند، سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در من چیزی دیده است؟ پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله نشستم در حالی که ایشان همان جمله را تکرار می کرد. از آنجایی که غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سکوت نمایم. لذا گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی اند که مال و ثروت زیادی دارند مگر اینکه آنرا اینگونه و اینگونه (در راههای مختلف خیر) انفاق نمایند».

باب (۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «مشرکین با همه توان خود و با تأکید هر چه بیشتر، سوگند می خوردند»

۲۱۲۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَالِدِ تَمَسُّهُ النَّارُ، إِلَّا تَحَلَّهَ الْقَسَمِ». (بخاری: ۶۶۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمی رسد مگر به اندازه ای که قسم خداوند، کفاره شود». (چنانکه فرموده است: «إن منكم الا واردها» یعنی هر یک از شما وارد جهنم می شود به یکن معنی که همه ی افراد بدون استثناء از بالای آن، عبور می کنند).

باب (۴): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند

۲۱۲۳ — وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا وَسَوَسَتْ أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخاری: ۶۶۶۴)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از وسوسه های امتم و آنچه که در دلهایشان می گذرد تا زمانی که آنها را عملی نکرده اند و یا به زبان نیاورده اند، صرف نظر نموده است».

باب (۵): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است

۲۱۲۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلَا يَعْصِهِ». (بخاری: ۶۶۹۶)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، نذر کرد که از خدا اطاعت کند، پس از او اطاعت نماید. و هرکس، نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا نماید).

باب (۶): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه اش باشد

۲۱۲۵ — عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرِ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتَوَفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا. (بخاری: ۶۶۹۸)

ترجمه: از سعد بن عباده انصاری ﷺ روایت است که ایشان در باره ی نذری که بر ذمه ی مادرش بود و او قبل از ادای آن، فوت نمود، استفتاء کرد. رسول اکرم ﷺ به او فتوا داد تا به نیابت از مادرش، آن نذر را ادا کند.

باب (۷): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد

۲۱۲۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ، وَلَا يَسْتَظِلَّ، وَلَا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرُّهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَظِلَّ، وَلْيَقْعُدْ، وَلْيَتِمَّ صَوْمَهُ». (بخاری: ۶۷۰۴)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی نبی اکرم ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است. علت اش را پرسید. گفتند: او ابواسرائیل است. نذر کرده است که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگوئید تا حرف بزند، زیر سایه برود و بنشیند. ولی روزه اش را کامل کند».

۷۷ - کتاب کفاره سوگند

باب (۱): صاع مدینه و مُدّ نبی اکرم ﷺ

۲۱۲۷ - عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمْ الْيَوْمَ. (بخاری: ۶۷۱۲)

ترجمه: صائب ابن یزید رضی الله عنہ می گوید: صاع، در زمان رسول الله ﷺ به اندازه ی یک و یک سوم مدّ امروزی شما بود.

۲۱۲۸ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَكْيَالِهِمْ، وَصَاعِهِمْ، وَمُدِّهِمْ». (بخاری: ۶۷۱۴)

ترجمه: انس ابن مالک رضی الله عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در پیمانہ، صاع و مُدّ آنها (اهل مدینه) برکت عنایت کن.»

۷۸ - کتاب میراث

باب (۱): میراث فرزند از پدر و مادرش

۲۱۲۹ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». (بخاری: ۶۷۳۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنہما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سهمیه های معین شده ی ارث را به صاحبان آنها بدهید. و باقیمانده آنها را به نزدیکترین خویشاوند مرد میت بدهید.»

باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر

۲۱۳۰— عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِنْتٍ وَأَبْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِبِنْتِ النَّصْفِ، وَلِلْأُخْتِ النَّصْفُ، وَأَتِ ابْنُ مَسْعُودٍ فَسَيِّئًا بَعْثِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم لِلْأَبْنَةِ النَّصْفُ وَالْأَبْنَةَ ابْنِ السُّدُسِ، تَكْمِلَةَ الثَّلَاثِينَ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى، فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لَا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ. (بخاری: ۶۷۳۶)

ترجمه: از ابو موسی اشعری رضي الله عنه درباره ی میراث دختر، دختر پسر و خواهر پرسیدند. گفت: نصف را به دختر و نصف دیگر را به خواهر بدهید. باز هم نزد ابن مسعود بروید. او نیز همین جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعود رضي الله عنه پرسیدند و جواب ابو موسی رضي الله عنه را نیز برایش بازگو نمودند. ابن مسعود رضي الله عنه گفت: اگر من هم مانند او قضاوت کنم، گمراه شده و از هدایت یافتگان نیستم. من آنگونه قضاوت می کنم که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و برای کامل شدن دو سوم، یک ششم آنرا هم به دختر پسر و باقیمانده اش را به خواهر بدهید. راوی می گوید: سپس نزد ابو موسی آمدیم و او را از فتوای ابن مسعود رضي الله عنه مطلع ساختیم. گفت: تا زمانی که این دانشمند در میان شماست از من نپرسید.

باب (۳): برده آزاد شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می روند

۲۱۳۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۶۷۶۱)

ترجمه: از انس بن مالک رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «برده ی آزاد شده ی هر قوم، جزو همان قوم بشمار می رود». یعنی به آنان نسبت داده می شود و آنان از او ارث می برند.

۲۱۳۲— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۶۷۶۲)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پسر خواهر هر قوم، جزو همان قوم، بشمار می رود».

باب (۴): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد

۲۱۳۳— عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَذَكَرَ ذَلِكَ لِأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ أُذْنَيَّ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. (بخاری: ۶۷۶۷)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که دانسته، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس این حدیث، برای ابوبکر رضی الله عنه بازگو گردید. وی گفت: من هم با گوشهای خودم آنرا از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم و بخوبی بخاطر دارم.

۲۱۳۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ». (بخاری: ۶۷۶۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از پدرانتان روی گردانی نکنید (خود را به دیگران نسبت ندهید). پس هرکس از پدرش روی گردانی کند، کفران نعمت کرده است».

۷۹ - کتاب حدود

باب (۱): زدن با شاخه درخت خرما و کفش

۲۱۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لَا تَقُولُوا هَكَذَا، لَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ». (بخاری: ۶۷۷۷)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: مردی را نزد نبی اکرم صلى الله عليه وسلم آوردند که شراب خورده بود. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «او را بزید». ابوهریره رضي الله عنه می گوید: تعدادی از ما با دست، تعدادی با کفش و بعضی هم با پارچه، او را زدند. و هنگامی که برگشت و رفت، یکی از حاضران گفت: خدا تو را رسوا کند. رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «اینگونه نگویید و شیطان را علیه او کمک نکنید».

۲۱۳۶ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه قَالَ: مَا كُنْتُ لِأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي إِلَّا صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَمْ يَسْنَهُ. (بخاری: ۶۷۷۸)

ترجمه: علی بن ابی طالب رضي الله عنه می گوید: هر کس را که حد بزدم و در اثر آن، بمیرد، ناراحت نمی شوم. جز شراب خوار که اگر در اثر حد زدن بمیرد، دیه اش را پرداخت می نمایم. زیرا رسول الله صلى الله عليه وسلم حدی را برایش معین نفرمود.

۲۱۳۷ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَكَانَ يُلقَبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأَتَى بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجَلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنَهُ مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری: ۶۷۸۰)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله صلی الله علیه و آله را می خداند. آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بخاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن. چقدر شراب می خورد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را لعنت نکنید. بخدا سو گند تا جاییکه من می دانم او خدا و رسولش را دوست دارد».

باب (۲): لعنت کردن دزد

۲۱۳۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ». (بخاری: ۶۷۸۳)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و ریسمانی، باعث می شود تا دست اش قطع گردد».

باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می شود؟

۲۱۳۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا». (بخاری: ۶۷۸۹)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می شود».

۲۱۴۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقَطَّعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا فِي ثَمَنٍ مِجَنٍّ حَافَةِ أَوْ تُرْسٍ. (بخاری: ۶۷۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله دست دزد فقط در مقابل دزدیدن چیزی که به اندازه ی یک سپر، قیمت داشت، قطع می شد.

۲۱۴۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمْنَهُ ثَلَاثَةَ دَرَاهِمَ. (بخاری: ۶۷۹۶)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ دست دزدی را بخاطر سپری که قیمت اش سه درهم بود، قطع کرد.

۸۰- کتاب کفار و مرتدین محارب

باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟

۲۱۴۲— عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلْدَاتٍ، إِلَّا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». (بخاری: ۶۸۴۸)

ترجمه: ابوبُرده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «بجز حدودی که تعداد شلاقهایشان در قرآن و حدیث، معین شده است، به هیچ کسی دیگر نباید بیشتر از ده شلاق زد».

باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا

۲۱۴۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۶۸۵۸)

ترجمه: ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که ابو القاسم ﷺ می فرمود: «هرکس، برده اش را متهم به زنا کند در حالی که او چنین گناهی مرتکب نشده است، روز قیامت، شلاق زده خواهد شد مگر اینکه سخنش در مورد او درست باشد».

۸۱- کتاب خون بها

۲۱۴۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ

يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِْبْ دَمًا حَرَامًا». (بخاری: ۶۸۶۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن تا زمانی که

مرتکب خون ناحق نشده باشد در امان بسر می برد و احتمال می رود که توبه اش پذیرفته شود».

۲۱۴۵- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمَقْدَادِ:

«إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ

كُنْتُ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ». (بخاری: ۶۸۶۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به مقداد فرمود: «اگر

مرد مؤمنی، ایمان اش را از کفار، پنهان می کرد سپس آنرا آشکار ساخت و تو او را به قتل

رساندی!! باید گفت که تو هم قبلا ایمانت را در مکه پنهان می کردی».

باب (۱): «هر کس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همه انسانها را زنده نگه

داشته است»

۲۱۴۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

«مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا». (بخاری: ۷۰۷۰)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس،

علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست».

باب (۲): درباره این گفته خداوند متعال که می فرماید: «فرد در مقابل فرد، و

چشم در برابر چشم، قصاص می شود»

۲۱۴۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ

مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِأَحْدَى ثَلَاثٍ: النَّفْسُ

بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ». (بخاری: ۶۸۷۸)

ترجمه: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده ی خدا هستم، ریختن خونش جایز نیست مگر بخاطر یکی از این سه مورد: اگر انسان دیگری را بکشد، کشته می شود. فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند».

باب (۳): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد

۲۱۴۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَبْعَثُ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثَةً: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُتَبِعٌ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَلَّبٌ دَمِ امْرَأٍ بَعِيرٍ حَقٌّ لِيُهْرِيَقَ دَمَهُ». (بخاری: ۶۸۸۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مبعوض ترین مردم نزد خداوند سه گروه اند: نخست، کسانی که در حرم، ستم و الحاد کنند. دوم: کسانی که در اسلام بدنبال احیاء ارزشهای دوران جاهلیت باشند. سوم: کسانی که به ناحق در صدد کشتن دیگران برآیند».

باب (۴): کسی که حق خود را بدون اجازه حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید

۲۱۴۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَوْ أَطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذِنْ لَهُ فَخَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ فَفَقَأَتْ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (بخاری: ۶۸۸۸)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «اگر کسی بدون اجازه، به داخل خانه ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه؛ چشم اش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست».

باب (۵): خونبهای انگشتان

۲۱۵۰ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالْإِبْهَامَ. (بخاری: ۶۸۹۶)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این و این با یکدیگر، برابرند». و هدف اش این بود که انگشت کوچک و شست در خون بها، برابرند.

۸۲ - کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها

باب (۱): گناه کسی که به خدا شرک ورزد

۲۱۵۱ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُنْوَخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الْإِسْلَامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الْإِسْلَامِ أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ». (بخاری: ۶۹۲۱)

ترجمه: ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بخاطر اعمالی که در دوران جاهلیت، انجام داده ایم، مؤاخذه می شویم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کس در اسلام، خوبی کند (مسلمان واقعی باشد) بخاطر گناهایی که در دوران جاهلیت، انجام داده است، مؤاخذه نمی شود. و هر کس، در اسلام، بدی کند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهان اول و آخرش مؤاخذه می گردد».

۸۳ - کتاب تعبیر خواب

باب (۱): رؤیای نیکوکاران

۲۱۵۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ». (بخاری: ۶۹۸۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوبی را که فرد نیکوکار می بیند، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می رود».

باب (۲): خواب خوب از جانب الله است

۲۱۵۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُجِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَلِيُحَدِّثَ بِهَا، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». (بخاری: ۶۹۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما خوابی دید که آنرا دوست دارد، پس بداند که آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گوید و آنرا برای دیگران، تعریف کند. و اگر امر ناپسندی را خواب دید، پس بداند که از جانب شیطان است. لذا از شر آن به خدا پناه ببرد و آنرا برای کسی تعریف نکند. چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

باب (۳): بشارت دهندها

۲۱۵۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبُوَّةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ». (بخاری: ۶۹۹۰)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «از نبوت، چیزی بجز بشارت ها، باقی نمانده است». صحابه پرسیدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهای خوب».

باب (۴): کسی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند

۲۱۵۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ، فَسَيَّرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». (بخاری: ۶۹۹۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، در بیداری هم (در آخرت) خواهد دید. شیطان نمی تواند خود را به شکل و صورت من در آورد».

۲۱۵۶ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَكَوَّنُنِي». (بخاری: ۶۹۹۷)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی آید».

باب (۵): خواب دیدن در روز

۲۱۵۷ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْخُلُ عَلَيَّ أُمَّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عِبَادَةَ بَنِي الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطْعَمْتُهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عَرَضُوا عَلَيَّ غَزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ تَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الْأَسْرَِّةِ — أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسْرَِّةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَيَّ غَزَاةً فِي سَبِيلِ

اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانٍ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَائِيَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ. (بخاری: ۷۰۰۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ام حرام دختر ملحان که همسر عباده بن صامت بود، می رفت. روزی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خانه ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود تا اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می خندید.

ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند. آنان بر پشت این دریا سوار می شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تختها نشسته اند». ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم صلی الله علیه و آله هم برایش دعا کرد.

دوباره آنحضرت صلی الله علیه و آله سرش را گذاشت (خوابید). و هنگامی که بیدار شد، می خندید. ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان به دریا سفر کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری اش به زمین افتاد و فوت کرد.

باب (۶): کسی که در خواب ببیند که در بند است

۲۱۵۸ — عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ، لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ، وَمَا كَانَ مِنَ النَّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لَا يَكْذِبُ». (بخاری: ۷۰۱۷)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب در آید. چرا که خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمی آید».

باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب

۲۱۵۹ — عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةٍ — وَهِيَ الْجُحْفَةُ — فَأَوَّلَتْ أَنْ وَبَاءَ الْمَدِينَةَ نُقِلَ إِلَيْهَا». (بخاری: ۷۰۳۸)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در خواب دیدم که زنی سیاه رنگ و ژولیده مو از مدینه بیرون رفت و در مهیعه که همان جحفه باشد، سکونت کرد. خوابم را چنین تعبیر کردم که وبای مدینه به جحفه منتقل می شود».

باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند

۲۱۶۰ — عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ. وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صَبَّ فِي أُذُنِهِ الْإِنَّاكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاری: ۷۰۴۲)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، خوابی را که ندیده است، بیان کند (روز قیامت) به او دستور می دهند تا دو دانه ی جو را با هم گره بزند در حالی که هرگز نمی تواند چنین کاری انجام دهد. و هر کس، به سخنان کسانی گوش فرا دهد که آنها دوست ندارند و یا نمی خواهند که او سخنانشان را بشنود، روز قیامت در گوشه اش سرب ذوب شده می ریزند. و هر کس، تصویر و مجسمه ای بسازد، او را عذاب داده و به او دستور می دهند تا در آن، روح بدمد و لی او نمی تواند».

۲۱۶۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ». (بخاری: ۷۰۴۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از بزرگترین دروغها، این است که چیزی را که انسان، خواب ندیده است، بگوید خواب دیده ام».

باب (۹): اگر تعبیر کننده اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن را بخواهد

۲۱۶۲— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظِلَّةً تَنْطَفُ السَّمْنُ وَالْعَسَلُ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَأَلْمَسْتُ كَثِيرًا وَالْمُسْتَقِيلُ. وَإِذَا سَبَبُ وَاصِلٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَانْقَطَعَ، ثُمَّ وَصِلَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي فَأَعْبِرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اعْبُرْهَا». قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالْإِسْلَامُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطَفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ، حَلَاوَتُهُ تَنْطَفُ، فَأَلْمَسْتُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيَعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوصِلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَصَبْتَ بَعْضًا، وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا». قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَتَحَدَّثَنِي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ. قَالَ: «لَا تُقْسِمُ». (بخاری: ۷۰۴۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: دیشب، ساینانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل بر می دارند. بعضی بیشتر و بعضی کمتر

برمی داشتند. همچنین ریسمانی را دیدم که از زمین به آسمان، وصل شده است. و تو را دیدم که آنرا گرفته و بالا رفتی. سپس فرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. سرانجام، فردی دیگر آنرا گرفت و ریسمان، قطع شد. اما دوباره، وصل گردید. ابو بکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من اجازه دهید تا آن را تغییر کنم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تعبیر کن». ابو بکر گفت: سایبان، همان اسلام است و غسل و روغنی که از آن می چکد به معنی قرآن است که حلاوت اش می چکد. بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن چنگ می زنی و خداوند تو را بالا می برد. سپس بعد از تو، مردی دیگر آنرا می گیرد و با آن، صعود می کند. و پس از آن، مردی دیگر آنرا می گیرد و بوسیله آن، صعود می نماید. سرانجام، مردی دیگر آنرا می گیرد. اما ریسمان، کنده می شود و دوباره وصل می گردد و او هم به وسیله آن، صعود می کند. ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من بگو که درست گفتم و یا اشتباه کردم؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از آنها را درست گفتم و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که اشتباهاتم را به من می گویی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخور».

۸۴ - کتاب فتنه ها

باب (۱): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «پس از من چیزهایی را می بینید که برایتان ناخوشایند است»

۲۱۶۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شَبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

(بخاری: ۷۰۵۳)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، چیزی را از امیرش دید که بر او ناپسند آمد، صبر کند. زیرا هرکس به اندازه یک وجب از (اطاعت) حاکم (مسلمان) فاصله بگیرد (و بمیرد) بر جاهلیت، مرده است».

۲۱۶۴— عَنْ عَبْدِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةَ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (بخاری: ۷۰۵۶)

ترجمه: عباد بن صامت رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ ما را طلب کرد و ما با ایشان بیعت کردیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترس و جیح دیگران بر ما، از ایشان (رسول خدا ﷺ) اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می توانید مخالفت کنید).

باب (۲): ظهور فتنه ها

۲۱۶۵— عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ شَرَّارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ». (بخاری: ۷۰۶۷)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «کسانی که هنگام برپا شدن قیامت، زنده اند، از بدترین انسانها هستند».

باب (۳): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود

۲۱۶۶— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ. سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ﷺ. (بخاری: ۷۰۶۸)

ترجمه: روایت است که مردم از رفتار حججاج، نزد انس بن مالک رضی الله عنه شکایت بردند. گفت: صبر کنید. زیرا از هر زمانی که بر شما می آید، زمان بعدی بدتر خواهد بود. و این تا زمانی ادامه دارد که پروردگارتان را ملاقات کنید. من این مطلب را از پیامبر شما شنیدم.

باب (۴): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست»

۲۱۶۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۷۰۷۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه بسوی برادر مسلمانش اشاره نکند. زیرا شما نمی دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه ای وارد گردد. و در نتیجه، شما در چاله ای از جهنم بیفتید».

باب (۵): فتنه هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد، بهتر است

۲۱۶۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفُهَا. فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُدْ بِهِ». (بخاری: ۷۰۸۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی فتنه هایی رخ خواهد داد که در آنها فرد نشستۀ از فرد ایستاده، بهتر است. و فرد ایستاده از کسی که راه می رود، بهتر است. و شخصی که راه می رود از کسی که می دود، بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه ها داشته باشد، بهتر است). و هر کس که به سراغ فتنه برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس، پناهگاهی یافت، به آن پناه ببرد».

باب (۶): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد

۲۱۶۹— عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِيْبِكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ». (بخاری: ۷۰۸۷)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع رضی الله عنه نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زندگی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از هجرت، از این کار، منع فرمود). سلمه بن اکوع رضی الله عنه گفت: خیر، (من خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل نکردم) بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم.

باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید

۲۱۷۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (بخاری: ۷۱۰۸)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، خداوند بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می کنند نیز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر می شوند».

باب (۸): اگر کسی نزد عده ایی، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید

۲۱۷۱— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِذَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِيمَانِ. (بخاری: ۷۱۱۴)

ترجمه: حذیفه رضی الله عنه می گوید: نفاق در دوران نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت. اما نفاق امروزی، به معنی کافر شدن بعد از ایمان آوردن است.

باب (۹): بیرون آمدن آتش

۲۱۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى». (بخاری: ۷۱۱۸)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیامت برپا نخواهد شد.»

۲۱۷۳ — وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا». (بخاری: ۷۱۱۹)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی، فرات گنجی از طلا، آشکار خواهد ساخت. پس هر کس، آنجا حضور پیدا کرد، چیزی از آن بر ندارد.»

باب (۱۰)

۲۱۷۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُعْتَدَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ وَيَتَفَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتْنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرَجُ — وَهُوَ الْقَتْلُ — وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ، حَتَّى يُهَمَّ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَا أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَنْطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَأَاهَا النَّاسُ، — يَعْنِي — آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ

فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ﴿۱﴾ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلَانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلَا يَتَّبَاعَانِهِ، وَلَا يَطُوبِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ انصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ، فَلَا يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلَا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلَا يَطْعَمُهَا». (بخاری: ۷۱۲۱)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد و تا وقتی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می کنند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که علم و دانش از میان مردم برداشته نشده و زلزله ها زیاد نشوند و فاصله ها کم نشود و قتل و کشتار، زیاد نگردد و مال به اندازه ای زیاد نشود که به فردی که داده می شود، بگوید: من به آن نیازی ندارم و مردم در ساختمانها به یکدیگر، فخر نفروشدند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که یک فرد از کنار فرد دیگری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می بودم و خورشید از سمت مغرب، طلوع نماید، قیامت برپا نخواهد شد. پس هنگامی که خورشید از سمت مغرب، طلوع کرد و مردم آنرا دیدند و همگی ایمان آوردند، در این هنگام، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده است و یا در همان دوران قبلی که ایمان داشته است، کار نیکی انجام نداده است، به او سودی نخواهد بخشید. و قیامت، چنان ناگهانی فرا می رسد که دو نفر، پارچه هایشان را بین یکدیگر پهن می کنند ولی هنوز معامله ای انجام نداده اند و آنها را جمع نکرده اند که قیامت برپا می شود.

و چنان ناگهانی است که شخصی، شترش را می دوشد اما قبل از اینکه شیرش را بنوشد، قیامت برپا می شود. و چنان ناگهانی است که فرد، شکافهای حوض اش را می گیرد اما قبل از اینکه دام هایش را آب بدهد، قیامت برپا می شود.

و حتی به اندازه ای ناگهانی است که شخصی، لقمه اش را بسوی دهانش می برد اما موفق به خوردنش نمی شود».

۸۵ - کتاب احکام

باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد

۲۱۷۵ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتَعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَانَ رَأْسَهُ زَبِيئَةً». (بخاری: ۷۱۴۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید اگر چه فرمانروای شما برده ای حبشی تعیین گردد که سرش به اندازه ی یک دانه ی کشمش باشد».

باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت

۲۱۷۶ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَيَّ الْإِمَارَةَ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنَعَمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ». (بخاری: ۷۱۴۸)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، تلاش می کنید ولی روز قیامت، باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیر دهنده ی خوبی است (لذات زیادی دارد) اما قطع شدن (مردن) بسیار بدی دارد». (البته این، برای کسانی است که به مسئولیت خویش، بخوبی عمل نکنند).

باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند

۲۱۷۷ - عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحْطُهَا بِنَصِيحَةٍ إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۷۱۵۰)

ترجمه: معقل بن یسار رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر بنده ای که خداوند، مسئولیت رعیتی را به او عنایت فرماید و او در نصیحت و خیر خواهی آنان، کوتاهی کند، بوی بهشت به مشام اش نخواهد رسید».

۲۱۷۸ — وَعَنْهُ رضی الله عنه أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۷۱۵۱)

ترجمه: همچنین از معقل بن یسار رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر فرمانروایی که مسئولیت گروهی از مسلمانان را به عهده بگیرد و در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند».

باب (۴): کسی که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیری خواهد کرد

۲۱۷۹ — عَنْ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ سَمِعَ سَمَعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْتَقِقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتَنُ مِنَ الْإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يَأْكُلَ إِلَّا طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخاری: ۷۱۵۲)

ترجمه: جندب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر کس بدنال شهرت باشد، روز قیامت، خداوند نیت اش را آشکار خواهد ساخت. و هر کس، سخت بگیرد، روز قیامت، خداوند بر او سخت خواهد گرفت». صحابه گفتند: ما را نصیحت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین عضوی که از انسان، بدبو و متعفن می شود، شکم اوست. لذا تا می توانید فقط از مال حلال بخورید و همچنین تا می توانید یک کف خون ناحق نریزید تا مانع ورود شما به بهشت نگردد».

باب (۵): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم

۲۱۸۰ — عن أَبِي بَكْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَا يَقْضِيَنَّ حَكْمَ بَيْنِ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضَبَانُ». (بخاری: ۷۱۵۸)

ترجمه: ابوبکر رضي الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم می فرمود: «هیچ داوری نباید در حالت خشم، میان دو نفر، قضاوت کند».

باب (۶): آنچه برای کاتب، مستحب است

۲۱۸۱ — حَدِيثُ حُوَيْصَةَ وَمُحِيصَةَ تَقَدَّمَ فِي الْجِهَادِ، وَزَادَ هَهُنَا: «إِمَّا أَنْ يَدُورَا صَاحِبِكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ». (بخاری: ۷۱۹۲)

ترجمه: حدیث حویصه و محیصه در کتاب جهاد، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «یهودیه‌ها باید خونهای رفیق شما را پرداخت کنند و یا اعلام جنگ کنند».

باب (۷) شیوه بیعت امام با مردم

۲۱۸۲ — عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه قَالَ: بَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ. (بخاری: ۷۱۹۹—۷۲۰۰)

ترجمه: حدیث عباده بن صامت رضي الله عنه درباره ی اینکه با نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بر سماع و طاعت، بیعت کردند، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: همچنین با نبی اکرم صلى الله عليه وسلم بیعت نمودیم تا هر کجا بودیم، با حق باشیم و یا حق را بگوئیم. و در بیان احکام الهی از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نترسیم».

۲۱۸۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». (بخاری: ۷۲۰۲)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که با رسول الله ﷺ بر شنیدن و اطاعت کردن، بیعت می کردیم، به ما می فرمود: «در آنچه که توانایی آنرا دارید».

باب (۸) تعیین جانشین

۲۱۸۴ — وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۷۲۱۸)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: به عمر ﷺ گفتند: آیا جانشینی برای خود، تعیین نمی کنی؟ گفت: اگر جانشین تعیین کنم، کسی که بهتر از من بود یعنی ابو بکر جانشین تعیین کرد. و اگر جانشین تعیین نکنم، کسی که بهتر از من بود یعنی رسول الله ﷺ جانشین تعیین نکرد.

باب (۹)

۲۱۸۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ أَتْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (بخاری: ۷۲۲۲—۷۲۲۳)

ترجمه: جابر بن سمرة ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند رسید». سپس چیزی گفتند که من آنرا نشنیدم. پدرم می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».

۸۶- کتاب آرزو کردن

باب (۱): آرزوهای ناپسند

۲۱۸۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» لَتَمَنَيْتُ. (بخاری: ۷۲۳۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: اگر نمی شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آرزوی مرگ نکنید»، آرزوی مرگ می کردم.

۲۱۸۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، إِذَا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزِدَّادُ، وَإِذَا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ». (بخاری: ۷۲۳۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. زیرا یا فرد نیکوکاری است که اگر زنده بماند، شاید به نیکی هایش بیفزاید. و یا شخص بد کاری است که اگر زنده بماند، شاید توبه کند».

۸۷- کتاب تمسک جستن به قران و سنت

باب (۱): اقتدا به سنت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۲۱۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبِي». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَا أَبِي؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبِي». (بخاری: ۷۲۸۰)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همه امتیان من وارد بهشت خواهند شد مگر کسی که امتناع ورزد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی امتناع می ورزد؟ فرمود: «هر کس که از من اطاعت کند، وارد بهشت می شود و هر کس، از من نافرمانی کند، در حقیقت، امتناع ورزیده است».

۲۱۸۹— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَتْ مَلَائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ نَائِمٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: إِنَّ لِرَبِّكَ هَذَا مَثَلًا فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلًا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا. فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنَ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَأْدُبَةِ. فَقَالُوا: أَوْلُوها لَهُ يَفْقَهُها. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: فَالدَّارُ الْحَيَّةُ، وَالدَّاعِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وسلم فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا صلى الله عليه وسلم فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم فَرَقٌّ بَيْنَ النَّاسِ. (بخاری: ۷۲۸۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم خواب بود که چند نفر نزد ایشان آمدند. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلب اش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد. مثال اش را بیان کنید.

دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او مانند شخصی است که خانه ای ساخته و سفره ای در آن، پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هر کس، دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می شود و از آن سفره می خورد. و هر کس، دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی شود و از آن سفره نمی خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب و قلبش، بیدار است. آنگاه گفتند: خانه، همان بهشت است و دعوتگر، محمد صلى الله عليه وسلم است. پس هر کس، از محمد صلى الله عليه وسلم اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است و هر کس، از محمد صلى الله عليه وسلم نافرمانی کند، در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است. و این محمد صلى الله عليه وسلم است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است.

باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده

۲۱۹۰ — عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ». (بخاری: ۷۲۹۶)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم به اندازه ای به سؤالات خود ادامه می دهند تا جایی که می گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است. پس چه کسی خدا را آفریده است؟» (در این صورت، باید بگویند: به خدا و رسولش ایمان داریم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود).

باب (۳): مذمت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس

۲۱۹۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بَعْلِمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتُونَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ». (بخاری: ۷۳۰۷)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند ماند که دیگران از آنان استفتاء می کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می دهند و مردم را گمراه می کنند و خودشان هم گمراه می شوند».

باب (۴): تقلید از عادات امتهای گذشته

۲۱۹۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْدِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شَيْراً بِشَيْرٍ، وَذِرَاعاً بِذِرَاعٍ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنْ النَّاسُ إِلَّا أَوْلَئِكَ». (بخاری: ۷۳۱۹)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که امت من و جب به و جب و گام به گام از امت های گذشته، تقلید نکند، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! منظور از امتهای گذشته، همان ایرانی ها و رومی ها هستند؟ فرمود: «مگر غیر از آنان، کسی دیگر هم هست».

باب (۵): رجم زانی متأهل

۲۱۹۳ — عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أَنْزَلَ آيَةَ الرَّجْمِ. (بخاری: ۷۳۲۳)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با (دین) حق، مبعوث کرد و قرآن را بر او نازل فرمود. و یکی از آیاتی که بر او نازل شد، آیه رجم بود. (که تلاوت اش، منسوخ گردید).

باب (۶): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت نماید

۲۱۹۴ — عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ». (بخاری: ۷۳۵۲)

ترجمه: روایت است که عمرو بن عاص رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می رسد».

باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم ﷺ را حجت می داند نه سکوت دیگران را

۲۱۹۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ: أَنْ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ. قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ. (بخاری: ۷۳۵۵)

ترجمه: روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنه به نام خدا سوگند یاد می کرد که ابن صیاد، همان دجال است. راوی می گوید: گفتم: بخدا سوگند می خوری؟ گفت: شنیدم که عمر رضی الله عنه در این مورد نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله سوگند یاد می کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله هم او را منع نفرمود.

۸۸ - کتاب توحید و رد جهیمیه

باب (۱): درباره دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی

۲۱۹۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِـ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «سَلُّوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ؟» فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (بخاری: ۷۳۷۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله مردی را بعنوان فرمانده یک دسته ی نظامی، تعیین و اعزام کرد. او که نماز را برای یارانش امامت می کرد، قرائت اش را با قل هو الله احد به پایان می رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از او پرسید که چرا چنین می کند». از وی پرسیدند. گفت: چون در این سوره، صفت خدای رحمان، بیان شده است لذا دوست دارم آنرا بخوانم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگویند که خداوند هم او را دوست دارد».

باب (۲): دربارهٔ این سخن خداوند متعال که می فرماید: «بدرستی که خداوند، رزاق و نیرومند و استوار است»

۲۱۹۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَىٰ أَدَىٰ سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدْعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخاری: ۷۳۷۸)

ترجمه: ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از خداوند صبر بیشتری ندارد. مردم ادعا می کنند که خدا، فرزند دارد ولی او به آنان تندرستی و رزق، عنایت می فرماید.»

باب (۳): در بارهٔ این سخنان خداوند متعال که می فرماید: «و او عزیز و حکیم است» «و عزت از آن خدا و رسول خدا است»

۲۱۹۸ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بخاری: ۷۳۸۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند.»

باب (۴): در بارهٔ این سخن خداوند متعال که می فرماید: «خداوند شما را از خویشان برحذر می دارد»

۲۱۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَىٰ نَفْسِهِ، وَهُوَ وَضَعُ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». (بخاری: ۷۴۰۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم ام، غلبه پیدا می کند».

۲۲۰۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً». (بخاری: ۷۴۰۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال می فرماید: من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می نمایم. و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد. و اگر به اندازه یک و جب به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع به او نزدیک می شوم. و اگر به اندازه یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله باز کردن دو دوست) به او نزدیک می شوم. و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد».

باب (۵): در باره این سخنان خداوند متعال که می فرماید: ﴿می خواهند کلام خدا را تغییر دهند﴾

۲۲۰۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَانْكُتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَانْكُتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلَهَا، فَانْكُتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَانْكُتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ». (بخاری: ۷۵۰۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عز و جل می فرماید: هر گاه، بنده ام نیت کرد که کار بدی انجام دهد تا زمانی که مرتکب آن نشده است، برایش ننویسد. و اگر مرتکب آن شد، فقط یک بدی برایش بنویسد. و اگر آنرا بخاطر من ترک کرد، برایش یک نیکی ثبت کنید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را کرد ولی آنرا انجام نداد، برایش یک نیکی بنویسد. و اگر آنرا انجام داد، ده تا هفت صد برابر نیکی برایش بنویسد.»

۲۲۰۲ — وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا — وَرُبَّمَا قَالَ: أَذْنَبَ ذَنْبًا — فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ — وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ — فَاغْفِرْ لِي. فَقَالَ رَبُّهُ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاغْفِرْهُ. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا — وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا — قَالَ: قَالَ: رَبِّ، أَصَبْتُ — أَوْ قَالَ: أَذْنَبْتُ — آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلَاثًا. فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ.» (بخاری: ۷۵۰۷)

ترجمه: همچنین ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و یا گناهی انجام داد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی شدم. پس مرا مغفرت کن. پروردگارش می گوید: آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ بنده ام را بخشیدم.»

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. پس آنرا مغفرت کن. خداوند می فرماید: آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ پس بنده ام را بخشیدم.

سپس بعد از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. آنرا نیز ببخش. خداوند می فرماید: «آیا بنده ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را

می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند؟ پس بنده ام را بخشیدم. و بعد از مرحله سوم می گوید: پس هر چه می خواهید، انجام دهد».

باب (۶): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران

۲۲۰۳ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، شَفَعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ. ثُمَّ أَقُولُ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَذْنَى شَيْءٍ». فَقَالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری: ۷۵۰۹)

ترجمه: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «روز قیامت، شفاعت من پذیرفته می شود. لذا من می گویم: پروردگارا! هر کس، در دل اش به اندازه یک دانه اسپند، ایمان وجود دارد، او را وارد بهشت گردان. پس آنان وارد بهشت می شوند. سپس می گویم: هر کس که در قلبش ذره ای ایمان وجود دارد، او را نیز وارد بهشت گردان». انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: گویا هم اکنون انگشتان رسول خدا ﷺ را می بینم (که به آن ذره کوچک اشاره می نماید).

۲۲۰۴ — وَعَنْهُ ﷺ ذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُطَوَّلًا مِنْ رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَزَادَ هُنَا فِي آخِرِهِ: «فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَاسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لَا تَحْضُرُنِي الْآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيْمَانٍ. فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ. ثُمَّ

أَعُوذُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ. ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ لَكَ، وَسَلِّ تُعْطَى، وَاشْفَعْ تُشَفَّعُ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى مُثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ». (بخاری: ۷۵۱۰)

ترجمه: انس رضی الله عنه حدیث شفاعت را که به روایت ابوهریره رضی الله عنه بطور مفصل در شماره (۱۷۲۵) بیان شد، ذکر کرد و در پایان آن، افزود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه مردم نزد عیسی علیه السلام می روند. او می گوید: این، کار من نیست. شما نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید. سپس مردم نزد من می آیند. من می گویم: این، کار من است. آنگاه از پروردگام اجازه می خواهم. پس به من اجازه داده می شود و خداوند تناهایی را که اکنون به خاطر ندارم، به من الهام می کند. من او را با همان ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم. آنگاه خداوند متعال می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من می گویم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازه یک دانه جو، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس بر می گردم و دوباره او را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم. آنگاه خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من دوباره می گویم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازه ی ذره ای یا دانه اسپندی، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس برای سومین بار بر می گردم و با همین ثناها او را مورد ستایش، قرار می دهم و به سجده می افتم. خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. پس من می گویم: پروردگارا! امتم، امتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلبش به اندازه کوچکتین ذره دانه اسپند، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم».

۲۲۰۵— وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ: «ثُمَّ أَعُوذُ الرَّابِعَةَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِيرُ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ، وَسَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تُشْفَعُ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، ائْذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، وَكِبْرِيَايَ وَعَظَمَتِي، لِأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: و در روایتی دیگر از انس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس برای چهارمین بار بر می گردم و خداوند را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و برایش به سجده می افتم. آنگاه به من گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن. بگو، سخن ات شنیده می شود. سؤال کن. به تو عنایت می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می شود. من می گویم: پروردگارم! درباره کسانی که لا اله الا الله گفته اند، به من اجازه ی شفاعت بده. می فرماید: به عزت و جلال و بزرگی و عظمت ام سو گند که هر کس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بیرون خواهم کرد».

باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت

۲۲۰۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (بخاری: ۷۵۶۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى